



## فهرست مطالب

۱۸	..... مکی بودن سوره‌ی نحل
۱۹	..... وجه تسمیه‌ی سوره‌ی نحل
۱۹	..... استعجال کافران نسبت به قیامت
۲۰	..... اما مؤمنان استعجال ندارند
۲۰	..... سبب استعجال کافران و مشرکان
۲۲	..... وجوه متعدّد (امر الله) از نظر مفسران
۲۳	..... مقصود از «امر الله» نصرت و یاری خدا
۲۳	..... استقلال در تأثیر منحصر به ذات اقدس الله
۲۵	..... روح، موجودی مستقل
۲۵	..... روح، برتر از ملائکه و مرتبط با انبیاء
۲۶	..... پیامبران و مأموریت فرشتگان
۲۶	..... توحید و تقوا، نجات‌بخش انسان
۲۷	..... آفرینش حق یعنی هدفدار بودن هر مخلوق
۲۸	..... این عالم مقدمه‌ای است برای عالم دیگر
۲۹	..... آفرینش انسان، نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت خدا
۳۰	..... ناسپاسی انسان نسبت به خالق خویش
۳۲	..... تفکر، محرک عقل و عاطفه
۳۲	..... استقلال اقتصادی به برکت دامداری
۳۳	..... عزت آفرینی زراعت
۳۴	..... سودمندی چهارپایان
۳۶	..... پیشگویی قرآن کریم از ظهور ماشین و هواپیما و...

۳۷	..... نعمت صراط مستقیم
۳۷	..... راه روشن خدا توأم با رنج و مشقّت
۳۸	..... مراقب راه‌های انحرافی باشیم
۳۹	..... هدایت اجباری فاقد ارزش انسانی
۴۱	..... امتیاز انسان بر همه‌ی کائنات
۴۲	..... گفتار سودمند
۴۲	..... پرهیز از افراط در دینداری
۴۶	..... مقصود از سبیل قاصد
۴۷	..... حقّ مؤمنان بر خداوند متعال
۴۸	..... اشاره‌ی همواره‌ی قرآن کریم به دو مسأله‌ی «توحید» و «معاد»
۴۹	..... شرف و کرامت انسان به اراده و اختیار اوست
۵۰	..... نزول باران از نشانه‌های ربوبیت خدا
۵۱	..... غفلت از نعمت‌های بیکران الهی
۵۲	..... رویش گیاهان و تغذیه حیوانات به وسیله‌ی آب
۵۳	..... همه‌ی موجودات مستخّر انسان
۵۴	..... عظمت خیره‌کننده‌ی عالم آفرینش
۵۴	..... پاسخ به یک سؤال در خصوص حرکت دَوْرانی سیارات
۵۵	..... ستون‌های آسمانی که ما نمی‌بینیم
۵۶	..... معنای ربوبیت
۵۷	..... هدفمندی آفرینش آسمان و زمین
۵۹	..... تأمل عمیق‌تر در آفرینش انسان
۶۰	..... منافع پنج‌گانه‌ی دریا برای عالم انسانی
۶۱	..... الف: گوشت تازه
۶۱	..... ب: زینت پوشاک
۶۱	..... ج: حرکت کشتی
۶۲	..... د: تجارت
۶۲	..... ه: شکرگزاری
۶۲	..... نعمت کوه‌ها
۶۳	..... کوه‌ها چرخ‌لنگر زمین

- ۶۴ ..... تعبیر قرآن از کوه‌ها
- ۶۷ ..... فواید دریا
- ۶۸ ..... مقصود از «ابتغاء فضل» تجارت است
- ۶۹ ..... سپاسگزاری از منعم به سبب برخورداری از نعمت‌ها
- ۶۹ ..... کوه، عامل سکون زمین
- ۷۱ ..... نهرهای آب، از دیگر نعم الهی
- ۷۱ ..... نیاز بشر به علوم معنوی
- ۷۲ ..... امام زمان علیه السلام شاهد بر اعمال ما
- ۷۳ ..... امامان معصوم علیهم السلام مشعل‌های فروزان هدایت بشر
- ۷۵ ..... ناتوانی بشر از شمارش نعمت‌های الهی
- ۷۶ ..... این خوان پر نعمت به برکت وجود اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف
- ۷۷ ..... بهره‌مندی ما از نعم الهی به برکت وجود حضرت ولی عصر علیه السلام
- ۷۸ ..... اساس کار انبیاء علیهم السلام دعوت به توحید
- ۷۸ ..... آثار شرک در جنبه‌های گوناگون زندگی ما
- ۸۰ ..... مادر بت‌ها، بت نفس شماس
- ۸۱ ..... زینت شرافت‌بخش احساس حضور در پیشگاه خدای سبحان
- ۸۲ ..... سربلندی مؤمنان به غیب در روز قیامت
- ۸۴ ..... جلوه‌های مهر و قهر خدای سبحان بر بندگان
- ۸۵ ..... سبب تکرار این آیه‌ی شریفه
- ۸۶ ..... داروهای شفابخش قلب انسان
- ۸۶ ..... الف: خواندن قرآن
- ۸۶ ..... ب: کم خوردن
- ۸۶ ..... ج: شب زنده‌داری
- ۸۶ ..... د: زاری به درگاه خدا
- ۸۷ ..... ه: همشینی با صلحا
- ۸۹ ..... حیات و علم و قدرت، صفات کمالی معبود
- ۸۹ ..... هر مخلوقی ذاتاً فاقد هرگونه کمال است
- ۹۱ ..... پیوستگی اعتقاد به توحید و نبوت و معاد
- ۹۴ ..... اثبات معاد از منظر عقل

- ۹۵.....انکار حق به سبب استکبار.....
- ۹۶.....استکبار سبب محرومیت انسان از سعادت ابدی.....
- ۹۶.....مصادیق استکبار.....
- ۹۷.....خود برترینی از صفات مستکبران.....
- ۹۸.....عبرت‌گیری از عاقبت به خیری سَحَره‌ی فرعون.....
- ۹۹.....ارتکاب گناه منشأ پیدایش خوی استکبار.....
- ۱۰۰.....استماع غنا سبب ابتلا به استکبار.....
- ۱۰۰.....موسیقی و آوازخوانی از آواهای شیطانی.....
- ۱۰۱.....دور بودن شیعیان از استماع غنا.....
- ۱۰۲.....مولّد دیگر استکبار، اختلاط محرم و نامحرم.....
- ۱۰۲.....روش امام امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با زنان جوان نامحرم.....
- ۱۰۳.....کمبود صبر و یقین در بین مؤمنین.....
- ۱۰۸.....لزوم وجود عالم معاد.....
- ۱۰۹.....شیطان، پیشوای مستکبران.....
- ۱۱۰.....هشدار امام امیرالمؤمنین علیه السلام به بندگان خدا.....
- ۱۱۱.....حق در مقام بیان، وسیع و در مقام عمل، ضیق و تنگ.....
- ۱۱۲.....محاچه‌ی اهل جهنّم با یکدیگر.....
- ۱۱۳.....عمومیت خوی شیطانی استکبار.....
- ۱۱۴.....آیا مستکبران کامیابند؟.....
- ۱۱۵.....مفهوم صحیح و اصیل خوشبختی.....
- ۱۱۶.....اشاره‌ی قرآن به نقشه‌ی خائنه‌ی مستکبران.....
- ۱۱۷.....عزاداری امام سیدالشهداء علیه السلام توأم با اوهام و خرافات!!.....
- ۱۱۸.....مضحکه‌ی دشمنان، تأسّف دوستان!!.....
- ۱۱۹.....ریشه‌ی تاریخی استکبار.....
- ۱۱۹.....استکبار شگفت‌آور شدّاد.....
- ۱۲۰.....مرگ شدّاد قبل از مشاهده‌ی بهشت دست‌سازش.....
- ۱۲۳.....نور حق همیشه تابنده.....
- ۱۲۳.....سنّت خدا، مهلت دادن به کافران.....
- ۱۲۵.....تازیانه‌ی عذاب دنیایی بر پیکر مشرکین.....

- عذاب خوار کننده‌ی اخروی مشرکان ..... ۱۲۶
- مصدق «الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ» اهل بیت اطهار علیهم‌السلام ..... ۱۲۷
- ایمان فرعون به هنگام غرق شدن! ..... ۱۲۷
- وحشتناک بودن خلود در جهنّم ..... ۱۲۸
- پاسخ شیوا و رسای مؤمنان به مشرکان ..... ۱۳۲
- پاداش دنیوی محسنان ..... ۱۳۳
- خانه‌ی موقت و تجمل؟! ..... ۱۳۴
- نائل شدن انسان به مقام «كُنْ فَيَكُونُ» ..... ۱۳۵
- رعایت تقوا شرط اساسی بهشت رفتن ..... ۱۳۶
- حال و وضع مشرکان به هنگام مردن و محشور شدن ..... ۱۳۷
- احترام خاص فرشتگان به هنگام قبض روح مؤمنان ..... ۱۳۸
- دو بلا در کمین کافران ..... ۱۴۰
- دو سرنوشت شوم برای منکران حق ..... ۱۴۳
- بازتاب اعمال زشت انسان ..... ۱۴۴
- تخطئه‌ی استدلال سخیف مشرکان ..... ۱۴۵
- تفاوت اراده‌ی تکوینی خدا با اراده‌ی تشریعی ..... ۱۴۷
- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم صاحب دو کرسی رسالت و ولایت ..... ۱۴۷
- الف: کرسی رسالت ..... ۱۴۸
- ب: کرسی ولایت ..... ۱۴۸
- منشأ اشتباه مشرکان ..... ۱۴۹
- مشرکان و تحریم خودسرانه‌ی برخی اشیاء ..... ۱۵۰
- فهم غلط مشرکان از رسالت نبیّ مکرم اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ..... ۱۵۲
- مردم در مقابل دعوت انبیاء علیهم‌السلام دو گروهند ..... ۱۵۳
- هدایت از سوی خداست اما ضلالت هرگز ..... ۱۵۴
- عبرت گرفتن از سرانجام شوم تکذیب‌کنندگان ..... ۱۵۵
- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم حریص بر هدایت مردم ..... ۱۵۶
- باقی بر ضلالت بر اثر کبر و لجاجت ..... ۱۵۷
- مشرکان لجوج محروم از شفاعت ..... ۱۵۸
- انکار معاد به سبب غلبه‌ی شهوات ..... ۱۵۸

- ۱۶۱..... انکار معاد به سبب غفلت
- ۱۶۲..... تبیین وقوع معاد برای آدم لاجوج چه فایده‌ای دارد؟
- ۱۶۳..... تبیین عینی معاد
- ۱۶۴..... تفاوت بین تبیین علمی با تبیین عینی
- ۱۶۵..... محو اختلاف و بروز توحید از جمله‌ی اهداف معاد
- ۱۶۶..... تقدیر خداوند از مهاجران صدر اول اسلام
- ۱۶۷..... مهم، انگیزه‌ی هجرت است
- ۱۶۷..... صبر و توکل، دو صفت بارز مهاجران
- ۱۶۹..... فهم غلط مشرکان از اراده‌ی خداوند
- ۱۷۰..... مصادیق اهل ذکر
- ۱۷۱..... لوازم ادّعی رسالت
- ۱۷۱..... منظور از رجال در آیه‌ی شریفه
- ۱۷۲..... ضرورت رجوع افراد غیر عالم به عالم
- ۱۷۲..... بیان یک مثال برای درک بهتر مطلب
- ۱۷۳..... مصادیق اجلای ذکر و اهل الذّکر
- ۱۷۵..... قرآن کریم هم معجزه، هم شریعت
- ۱۷۶..... هدف از انزال قرآن کریم به رسول اکرم ﷺ
- ۱۷۶..... تفاوت انزال با تنزیل قرآن کریم
- ۱۷۸..... صلاحیت منحصر به فرد پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۷۹..... ضرورت تفکر در آورنده و آیات قرآن کریم
- ۱۸۰..... لزوم بیان پیامبر اکرم ﷺ در کنار قرآن
- ۱۸۲..... ضرورت تبیین آیات الاحکام
- ۱۸۲..... حجّت بودن بیان معصوم ﷺ در تبیین حقایق قرآن کریم
- ۱۸۳..... رفتار نابخردانه‌ی امت با تنها یادگار پیامبر اکرم ﷺ
- ۱۸۴..... سنگینی مصیبت حضرت زهرا ﷺ
- ۱۸۶..... مختار بودن انسان در انتخاب راه حق یا باطل
- ۱۸۸..... ایمن از مکر خدا
- ۱۸۸..... تبدیل شدن نعمت به نعمت به اراده‌ی الهی
- ۱۹۰..... عذاب الهی در کمین کافران

- ۱۹۱..... سنت اِمهال و افزایش عذاب کافران
- ۱۹۲..... عذاب‌های گوناگون بندگان طاغی مستکبر
- ۱۹۳..... عذاب الهی از جایی که گمانش را نمی‌کرد
- ۱۹۸..... قرآن کریم هم پینه است و هم زبور
- ۱۹۹..... انواع عذاب در انتظار مکاران دین‌ستیز
- ۱۹۹..... الف: بلعیده شدن در زمین
- ۱۹۹..... ب: صاعقه‌ی سوزان
- ۲۰۰..... ج: تسلط جباران
- ۲۰۰..... د: ایجاد خوف و وحشت
- ۲۰۱..... سجده‌ی تمام اجسام، هم خودشان و هم سایه‌هایشان
- ۲۰۲..... چرا کلمه‌ی «یمین» فرد و «شمال» جمع است
- ۲۰۳..... خداوند سبحان و توبیخ مشرکان
- ۲۰۳..... معنای حقیقی سجده
- ۲۰۴..... فرق تکبر با استکبار
- ۲۰۵..... مراتب خوف از خدا
- ۲۰۸..... مفهوم سجده‌ی تکوینی
- ۲۰۸..... اعتقاد بر وحدانیت خدا
- ۲۱۰..... تخطئه‌ی عقیده به دو «اله»
- ۲۱۱..... یک نکته‌ی قابل توجه
- ۲۱۱..... لطیفه‌ی «فایای فَاؤْهَبُونَ»
- ۲۱۲..... مالکیت قیومی خداوند متعال
- ۲۱۳..... معنای سه‌گانه‌ی «دین»
- ۲۱۴..... دلیل فطری بر وجود خدا
- ۲۱۵..... چرا برخی انسان‌ها مشرک می‌شوند
- ۲۱۶..... غلبه‌ی شهوت سبب انکار قیامت
- ۲۲۰..... نوسان حال مشرکان
- ۲۲۱..... مقصود از افترا چیست؟
- ۲۲۲..... اعتقاد به ولایت عین توحید و یکتاپرستی
- ۲۲۳..... دختردار بودن خدا جلوه‌ی دیگری از اندیشه‌ی ظالمانه‌ی مشرکان



۲۲۴.....	بی‌اعتقادی به معاد منشأ صفات غیر انسانی
۲۲۴.....	اوج جفاکاری و بی‌ادبی مشرکان
۲۲۵.....	نشانه‌ی بانوی مبارک و خوش قدم
۲۲۶.....	تلاش مؤمنان برای نیل به صفات کمالی
۲۳۰.....	چرا خدا به ظالمان مهلت می‌دهد؟
۲۳۱.....	چرا نابودی همه‌ی انسان‌ها؟
۲۳۱.....	چرا نابودی حیوانات بی‌زبان؟
۲۳۲.....	عذاب ظالمان به صلاح‌دید خداوند سبحان
۲۳۳.....	اجل امت‌ها و افراد از نگاه قرآن
۲۳۴.....	طرز تفکر مشرکان نسبت به دختران
۲۳۵.....	حق‌ستیزی، شیوه‌ی عمومی مستکبران
۲۳۸.....	فصل بهار نشانه‌ای از قدرت احیاءگری پروردگار
۲۳۹.....	تولید شیر شیرین از میان خون و سرگین!
۲۴۰.....	تولید اقسام خرما و انگور از یک خاک و آب
۲۴۱.....	سکر، نقطه‌ی مقابل رزق حسن
۲۴۲.....	وجه تسمیه‌ی نحل
۲۴۳.....	وحی و مراتب آن
۲۴۳.....	الف: مفهوم کلی وحی
۲۴۳.....	ب: به معنای الهام غیبی
۲۴۳.....	ج: به معنای اشاره
۲۴۴.....	د: به معنای وسوسه‌ی شیطان
۲۴۴.....	هـ: به معنای غریزه
۲۴۴.....	اشاره به اسرار زندگی حشرات در قرآن کریم
۲۴۶.....	شگفتی خانه‌سازی زنبور عسل
۲۴۷.....	وظیفه‌شناسی شگفت‌آور زنبوران عسل
۲۴۸.....	خاصیت شفابخشی عسل
۲۴۹.....	خیر و برکت، نتیجه‌ی اطاعت و تبعیت
۲۵۰.....	امام علی <small>علیه السلام</small> مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»
۲۵۱.....	سر مبارک رسول خدا <small>صلی الله علیه و آله</small> بر دامان جبرئیل <small>علیه السلام</small>

- ۲۵۲..... سه طایفه‌ی محروم از رحمت الهی.....
- ۲۵۲..... گروه اول:.....
- ۲۵۳..... گروه دوم:.....
- ۲۵۳..... گروه سوم:.....
- ۲۵۵..... روش قرآن در خداشناسی.....
- ۲۵۷..... تفسیر «هو» از لسان مبارک امام باقر علیه السلام.....
- ۲۵۸..... تفاوت «یافتن» با «عقل» و «درک» و «شعور».....
- ۲۵۸..... مراتب شناخت مخلوق از خالق.....
- ۲۵۹..... جوشش اذکار اربعه از عمق فطرت ما.....
- ۲۵۹..... خدا از نگاه قرآن، حاضر و ناظر و حیات‌بخش.....
- ۲۶۰..... معنای دقیق و صحیح «توفی».....
- ۲۶۱..... آغاز و پایان زندگی انسان در حصار ضعف و ناتوانی.....
- ۲۶۵..... هدف از ازدواج، برقراری آرامش بین مرد و زن.....
- ۲۶۶..... علت زندگی نکبت‌بار.....
- ۲۶۷..... رزق و روزی مؤمنان از طیبات.....
- ۲۶۸..... پرهیز از مقایسه‌ی کار خود با کار خدا.....
- ۲۶۹..... مثالی از خداوند برای درک یک حقیقت.....
- ۲۷۰..... قصور یا تقصیر در مُنعم شناسی.....
- ۲۷۱..... معیار ارزش انسان از منظر الهی.....
- ۲۷۲..... تفاوت فضیلت انبیای الهی.....
- ۲۷۴..... مقام اقدس و ارفع و اعلاّی رسول خاتم صلی الله علیه و آله.....
- ۲۷۵..... مناظره‌ی جاهلان‌هی خرس و خر با زنبور عسل!.....
- ۲۷۸..... بت پرست، جاهل و ظالم و محروم از سعادت.....
- ۲۷۹..... بت‌گرایی چیزی جز سفاهت نیست.....
- ۲۸۱..... نهی از بت پرستی! مگر بتی وجود دارد؟.....
- ۲۸۴..... رواج گسترده‌ی بت پرستی در عصر حاضر.....
- ۲۸۵..... دلدادگی خدا، آسوده و آرام در دنیا و عقبی.....
- ۲۸۶..... انسان عاقل و دلبستگی به دنیا؟!.....
- ۲۸۹..... پاسخ قاطع و روشن خداوند به تشکیک مشرکان.....

۲۹۰.....	مراد از غیب در این آیه‌ی شریفه .....
۲۹۰.....	الف: ملکوت.....
۲۹۰.....	ب: مشهود و عیان.....
۲۹۳.....	چگونگی جمع‌آوری ذرات بدن مرده، اشکال دیگر مشرکان .....
۲۹۳.....	تحقق امر قیامت بر دو پایه‌ی علم و قدرت خداوند.....
۲۹۶.....	شرف و عزت انسان در گرو علم و دانش او .....
۲۹۶.....	انسان، سراپا فقر است و نیاز.....
۲۹۸.....	سه عامل طغیان شکن .....
۳۰۱.....	شرافت علم از منظر بزرگان دین <small>علیه السلام</small> .....
۳۰۳.....	عظمت علم از نگاه قرآن .....
۳۰۴.....	دل و مراحل تکاملی آن .....
۳۰۶.....	تأثیر گوش در شکل‌گیری شخصیت علمی انسان .....
۳۰۷.....	شیطان در کمین انسان .....
۳۰۸.....	به هر جا بنگرم، روی تو بینم! .....
۳۰۹.....	غفلت از صانع حکیم .....
۳۱۰.....	روش جاهلان سطحی نگر .....
۳۱۱.....	روش و منش مغزداران عالم .....
۳۱۲.....	ویژگی‌های مؤمنان واقعی .....
۳۱۶.....	نعمت بسیار بزرگ مسکن .....
۳۱۷.....	فواید حیوانات برای انسان‌ها.....
۳۱۸.....	نعمت پوشاک .....
۳۱۸.....	راز زندگانی با نور و سرور .....
۳۲۰.....	منطق انسان‌های متفکر .....
۳۲۱.....	از عمق دریا تا عرش اعلا، همه گویند «لا اله الا الله» .....
۳۲۳.....	انسان مغرور، محروم از درک حقایق .....
۳۲۳.....	بهره‌های انسان عاقل واقع‌بین .....
۳۲۵.....	جملات جانسوز مولای اهل ایمان .....
۳۲۹.....	شاهدان بر اعمال .....
۳۳۰.....	الف: اعضاء و جوارح انسان .....

- ب: زمین، شاهدی دیگر ..... ۳۳۰
- عنایت خاصّ خدای سبحان به گماشتن گواهان برای بندگان ..... ۳۳۱
- پیامبر و عترت علیهم‌السلام شاهدان بر امت ..... ۳۳۲
- خضوع مایوسانه‌ی مشرکان در پیشگاه خدای سبحان ..... ۳۳۳
- تأکید قرآن بر شاهد امت در روز قیامت ..... ۳۳۴
- امامان معصوم علیهم‌السلام شاهدان بر اعمال امت ..... ۳۳۵
- امام معصوم عالم به ضمائر و اسرار ..... ۳۳۶
- پیشگویی شگفت‌آور امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام ..... ۳۳۷
- منظور از اینکه قرآن کریم بیان‌کننده‌ی همه چیز است! ..... ۳۳۸
- امام زمان علیه‌السلام شاهد افکار، اخلاق و اعمال آدمیان ..... ۳۳۹
- نزد خدا هیچ چیزی پنهان نیست ..... ۳۴۰
- اعمالی که نجات‌بخش ماست ..... ۳۴۱
- جلوه‌های عذاب و مصادیق آن ..... ۳۴۲
- الف: عذاب عالم بی‌عمل ..... ۳۴۲
- ب: عذاب دروغ نسبت دادن به خدا و رسول او ..... ۳۴۲
- ج: عذاب افراد بی‌عفت ..... ۳۴۳
- د: عذاب رباخواران ..... ۳۴۳
- قرآن، بیانگر راه‌های سعادت بشر ..... ۳۴۵
- رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اولین مبین قرآن ..... ۳۴۶
- نیازمندی مردم به مبین قرآن ..... ۳۴۷
- اهل بیت اطهار علیهم‌السلام مبین قرآن بعد از پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ..... ۳۴۸
- ضرورت عصمت مرجعیت دینی ..... ۳۴۹
- شرمندگی و سرافکنندگی معاویه! ..... ۳۵۰
- پاسخ محکم به تناقض‌یابی ابن ابی العوجاء ..... ۳۵۱
- شریعت، نیازمند وجود امام معصوم علیه‌السلام ..... ۳۵۳
- اصول اساسی برای ایجاد یک جامعه‌ی صالح ..... ۳۵۵
- الف: اصل عدل ..... ۳۵۵
- ب: اصل احسان ..... ۳۵۶
- ج: اصل بخشش به خویشاوندان ..... ۳۵۸

۳۵۸.....	یک هشدار تکان دهنده .....
۳۵۹.....	سه عامل تولید فساد در جامعه .....
۳۶۰.....	نفس ما مطیع کیست؟ .....
۳۶۱.....	قدرت ربانی تقوا، منجی انسان .....
۳۶۲.....	اذان، دافع شیطان .....
۳۶۳.....	نماز، مبارزی مؤثر در مصاف با شیطان .....
۳۶۴.....	اذعان دشمن اسلام به حلاوت و طراوت قرآن .....
۳۶۴.....	چرا ما مجذوب قرآن نمی شویم؟ .....
۳۶۸.....	التزام انسان به ادای نذر و عهد و یمین .....
۳۶۸.....	اقسام قسم .....
۳۶۹.....	به عهد خود وفادار باشید .....
۳۷۱.....	از پیمان شکنی تا رفتار منافقانه .....
۳۷۲.....	نکوهش عمل زشت پیمان شکنی .....
۳۷۳.....	محروم بودن پیمان شکنان از رحمت الهی .....
۳۷۴.....	لحن گله آمیز قرآن از پیمان شکنان .....
۳۷۵.....	نفاق ثعلبه‌ی پیمان شکن .....
۳۷۶.....	نشانه‌های منافق .....
۳۷۷.....	دو نمونه از وفا به عهد و پیمان .....
۳۷۸.....	نتیجه‌ی وفای به عهد و پیمان .....
۳۸۱.....	چرا آزمایش و امتحان؟ .....
۳۸۲.....	معنای ربّ العالمین .....
۳۸۳.....	انتخاب راه، با اختیار و آزادی کامل .....
۳۸۴.....	اهمّیت وفای به عهد و پیمان و قسم .....
۳۸۵.....	شأن نزول یکی از آیات عهد و پیمان .....
۳۸۷.....	هشیار شدن، ثمره‌ی تعلّم و تفکر و تعقل .....
۳۸۷.....	سه گروه مغضوب خدا .....
۳۸۸.....	افزون طلبی، عامل بدبختی بشر .....
۳۸۹.....	غفلت از خدا و آخرت، ممنوع! .....
۳۹۱.....	شیطان ملعون، دشمن سرسخت انسان .....

- ایمان به غیب، اولین پایه برای کسب عقاید حقه ..... ۳۹۲
- طایفه‌ی جن نیز مؤمن و کافر دارند! ..... ۳۹۳
- آیا انسان زیر سلطه‌ی شیطان است؟ ..... ۳۹۴
- ولایت شیطان فقط بر دوستان خود ..... ۳۹۶
- راه‌های نفوذ شیطان ..... ۳۹۷
- الف: از راه طهارت ..... ۳۹۷
- ب: از راه شک و تردید ..... ۳۹۷
- ج: از راه ورع و پرهیز ..... ۳۹۸
- د: از راه کشف و کرامت ..... ۳۹۸
- چگونگی وسوسه‌های ظریف شیطان ..... ۳۹۹
- سعادت دو جهان فقط در گرو نور ایمان ..... ۴۰۱
- دل آلوده محروم از درک حقایق قرآن ..... ۴۰۳
- اول شیطان را بران، آنگه ایمان را بخوان ..... ۴۰۴
- مفهوم نسخ حکم و بدا ..... ۴۰۸
- نسخ در ادیان، به منزله‌ی اعلام بطلان ادیان سابق نیست ..... ۴۰۹
- قانون نسخ در ادیان با علم خدا منافات ندارد ..... ۴۱۰
- فرد عجمی و این همه فصاحت؟! ..... ۴۱۱
- بی‌ایمانی دلیل انکار آیات الهی ..... ۴۱۲
- مرتد و اقسام آن ..... ۴۱۳
- شان نزول قانون تقیه ..... ۴۱۴
- فهم غلط فرقه‌ی وهابیه از مفهوم تقیه ..... ۴۱۶
- سبب عذاب شدید مرتدین ..... ۴۱۷
- کدام قلب از درک حقایق محروم است؟ ..... ۴۱۹
- چرا محروم از سعادت جاودان؟ ..... ۴۲۰
- سرمایه‌های مورد نیاز ما به هنگام انتقال از این عالم فانی ..... ۴۲۱
- مفهوم مرتد و اقسام آن ..... ۴۲۴
- چگونگی شکر به درگاه خداوند سبحان ..... ۴۲۵
- زایل شدن نعمت‌ها به سبب کفران ..... ۴۲۶
- سه نعمت بزرگی که از دست رفت ..... ۴۲۶

- ۴۲۷..... تشبیه گرسنگی و ترس به لباس
- ۴۲۸..... کیفر شدید کفران نعمت
- ۴۲۹..... اولین پایه‌گذار کفران نعمت در اسلام
- ۴۳۰..... پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام از آینده‌ی امت اسلام
- ۴۳۱..... گریه و افسوس بی اثر
- ۴۳۴..... آیا غذای حرام همین چهار چیز است؟
- ۴۳۴..... رمز و راز تحریم گوشت حیوانی که بدون ذکر نام خدا ذبح شده است
- ۴۳۵..... دوری از خدا برای خیلی‌ها مفهوم نیست
- ۴۳۶..... خوردن چنین گوشتی موجب دوری از خدا می‌شود
- ۴۳۷..... فرق اساسی ما با کفار
- ۴۳۸..... تفاوت اساسی قوانین دینی با قوانین بشری
- ۴۳۹..... هدف، امثال امر الهی است
- ۴۳۹..... اطاعت فرمان و تقرب به ساحت جانان
- ۴۴۰..... درک این حقایق زمینه می‌خواهد
- ۴۴۱..... حاکمیت اصالت ماده بر جان و فکر مردم
- ۴۴۳..... توجه به یک مسأله‌ی جالب فقهی
- ۴۴۳..... شرایط استفاده از گوشت‌های حرام
- ۴۴۵..... اظهار نظر خودسرانه‌ی مشرکان
- ۴۴۶..... سه بُعد اساسی در مسائل دینی
- ۴۴۶..... خلاصه‌ی منطق شیعه‌ی امامیه
- ۴۴۷..... جعل خودسرانه‌ی حکم دینی
- ۴۴۸..... تفاوت روش فقها در مذهب اهل سنت و مذهب شیعه‌ی امامیه
- ۴۵۰..... چگونگی صلاحیت مرجعیت شیعه
- ۴۵۰..... استنباط احکام الهی کار هر کسی نیست
- ۴۵۱..... بدون صلاحیت وارد کاری شدن برابر است با خیانت
- ۴۵۲..... فقیهان، نایب امام زمان علیه السلام در عصر غیبت
- ۴۵۳..... دو راه اساسی برای به دست آوردن احکام دین
- ۴۵۴..... اخلاص و ورع مرحوم سیدحسین کوه کمره‌ای
- ۴۵۶..... سبب محرومیت یهودیان از غذاهای لذیذ و پاکیزه

- ۴۵۷..... دو رکن برنامه‌های تربیتی قرآن.....
- ۴۵۹..... وعده‌ی مغفرت به گناهکاران.....
- ۴۶۰..... مفهوم ارتکاب گناه از روی جهالت.....
- ۴۶۱..... برده‌ی نفس بودن بالاترین اسارت‌ها.....
- ۴۶۲..... قرآن، وسیله‌ی گمراهی فاسقان.....
- ۴۶۲..... توبه‌ی چه کسانی مقبول است؟.....
- ۴۶۴..... فریب شیطان، به تأخیر انداختن توبه.....
- ۴۶۵..... شاخصه‌ی انسان مسلمان عاقل.....
- ۴۶۷..... چرا ابراهیم علیه السلام مصداق یک امت بود؟.....
- ۴۶۸..... مجادله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود مستکبر.....
- ۴۶۹..... ایمان و اخلاص ممتاز حضرت ابراهیم علیه السلام.....
- ۴۷۰..... مقام والای صالحان نزد خدای سبحان.....
- ۴۷۱..... موضوع شنبه مجازاتی برای یهودیان.....
- ۴۷۱..... پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه برنامه‌ی اجرایی.....
- ۴۷۱..... معنا و مفهوم حکمت.....
- ۴۷۲..... اسلام اضطراری، اسلام اختیاری.....
- ۴۷۳..... خدا واجب الوجود است.....
- ۴۷۳..... پاسخ متین امام صادق علیه السلام به مرد مادی مسلک.....
- ۴۷۴..... معنا و مفهوم موعظه.....
- ۴۷۵..... موعظه‌ای بلیغ از امام امیرالمؤمنین علیه السلام.....
- ۴۷۶..... شرایط موعظه.....
- ۴۷۶..... مواعظ اثرگذار مرحوم شوشتری.....
- ۴۷۷..... سبب بی اثر بودن موعظه.....
- ۴۷۸..... معنا و مفهوم جدال احسن.....
- ۴۷۹..... نمونه‌ای از هدایت به گونه‌ی جدال احسن.....
- ۴۸۰..... دعوت الی الله، مهم‌ترین شأن انبیاء و اولیاء علیهم السلام.....
- ۴۸۱..... خودشناسی، مولد خداشناسی.....
- ۴۸۲..... برخورداری از سیر روحی لازمه‌ی انسان شدن.....
- ۴۸۳..... مقابله‌ی حساب شده با عنودان و مستکبران.....



۴۸۴.....	شان نزول آیة شریفه.....
۴۸۵.....	رحمت خاص رسول اکرم بر مشرکان قریش.....
۴۸۶.....	بزرگواری ائمه‌ی دین <small>علیهم‌السلام</small> .....
۴۸۶.....	رؤیای صادقه‌ی عالم سنی.....
۴۸۹.....	عالی‌ترین خدمت انبیاء <small>علیهم‌السلام</small> به بشر.....
۴۸۹.....	هدفمندی آفرینش غرائز و تمایلات.....
۴۹۰.....	تفاوت تن تبار با روح تبار.....
۴۹۱.....	عقل، عامل تعدیل تمایلات.....
۴۹۲.....	مطالعه‌ی داستان انبیاء <small>علیهم‌السلام</small> عبرتی برای خردمندان.....
۴۹۲.....	اطاعت خالصانه‌ی خدا، منشأ قوت و قدرت روحی.....
۴۹۳.....	ماجرای لشکرکشی ابرهه.....
۴۹۴.....	ملاقات عبدالمطلب با ابرهه.....
۴۹۵.....	پاسخ محکم عبدالمطلب به ابرهه.....
۴۹۵.....	مناجات عبدالمطلب در مقابل خانه‌ی کعبه.....
۴۹۷.....	ایمان قوی منشأ شکیبایی حیرت‌آور انبیاء <small>علیهم‌السلام</small> .....
۴۹۷.....	صبر و شکیبایی، فقط به حول و قوه‌ی الهی.....
۴۹۸.....	جنگ با عقاید، خونین‌ترین جنگ‌ها.....
۴۹۹.....	پیامبر اکرم <small>صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم</small> و تحمل رنج و مشقت فراوان.....
۵۰۰.....	هجرت به طائف.....
۵۰۰.....	رعایت اخلاق در همه حال حتی در مواجهه با دشمن.....

## أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿١﴾ أَقْبَأَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

﴿٢﴾ يُنَزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَى مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ

أُنذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ

﴿٣﴾ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَى عَمَّا يُشْرِكُونَ

﴿٤﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ

فرمان خدا فرارسید، دربارهی آن شتابزدگی نکنید؛ منزّه و بلندمرتبه است خدا از این که برای او شریک قائل شوند. او فرشتگان را همراه روح از فرمان خودش بر هر کس از بندگانش که بخواهد نازل می کند که انذار کنید مردم را [و هشدارشان بدهید] که معبودی جز من نیست. بنابراین از مخالفت [فرمان] من بپرهیزید. او آسمانها و زمین را به حق آفرید و او بلندمرتبه است از این که برایش شریک قائل شوند. انسان را از نطفه‌ای بی ارزش خلق کرد و او سرانجام متکلمی مدافع آشکار از خویش گردید.

### مکی بودن سوره‌ی نحل

سوره‌ای که برای ترجمه انتخاب شده، شانزدهمین سوره از سوره‌های قرآن کریم یعنی سوره‌ی نحل است که ۱۲۸ آیه دارد و از سوره‌های مکیّه است که قبل از هجرت نازل شده است. گرچه بعضی از آیات این سوره انطباق با حوادث بعد از هجرت دارد و احتمالاً بعد از هجرت نازل شده، اما چون اکثر آیات آن قبل از هجرت و اواخر عهد توقّف پیغمبر اکرم ﷺ در مکه نازل شده، به همین جهت سوره در ردیف سوره‌های مکیّه به حساب آمده است.

## وجه تسمیه‌ی سوره‌ی نحل

**نحل** به معنای زنبور عسل است و وجه تسمیه‌ی این سوره هم - که به سوره‌ی نحل نامیده شده - این است که ذکرِی از زنبور عسل در این سوره به میان آمده:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا...﴾<sup>۱</sup>

خدای تو، به زنبور عسل وحی کرد از کوه‌ها برای خویش اتخاذ خانه‌ای بنما...

از این جهت سوره‌ی نحل نامیده شده است که نشان دهنده‌ی عظمت خلقت این حشره‌ی کوچک است. امروز که عصر علم است، دانشمندان روی زندگی حیوانات و حشرات مطالعات فراوان دارند و کتاب‌های مفصّلی مثلاً درباره‌ی مورچه و موربانه و زنبور عسل نوشته‌اند و می‌نویسند. ولی در محیط نزول قرآن که از آن تعبیر به عصر جاهلیت می‌شود، توجهی به اینگونه مسائل نبود و همین یکی از وجوه اعجاز قرآن به حساب می‌آید که در همان زمان و محیط جهل و بی‌خبری، سخن از عظمت خلقت این حشرات به میان آورده و سوره‌هایی به نام سوره‌ی نمل (مورچه)، سوره‌ی عنکبوت، سوره‌ی نحل ارائه فرموده است و این نشانگر این حقیقت است که قرآن، پیوسته فکر بشر را به راه تحصیل علم و دانش در ابعاد مختلف عالم سوق می‌دهد.

## استعجال کافران نسبت به قیامت

حال، اولین آیه از این سوره‌ی مبارکه پس از آیه‌ی رحمت و جمله‌ی نورانی «بسم الله

الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌فرماید:

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾

امر و فرمان خدا فرا رسیده است! شما درباره‌ی آن استعجال و شتاب زدگی

نداشته باشید. خدا منزّه و برتر از این است که شریکی برای او قائل شوند.

**استعجال** یعنی شتاب زدگی توأم با اضطراب و شکّ و تردید. اگر کسی راجع به واقعیت داشتن مطلبی شکّ و تردید داشته باشد، استعجال می‌کند و می‌گوید اگر هست، پس کجاست چرانی آید؟ از این نظر است که قرآن کریم، استعجال در امر قیامت را به کفّار و مشرکین نسبت می‌دهد که:

﴿يَسْتَعْجِلُ بِهَا الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِهَا وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَ

يَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ...<sup>۱</sup>؛

آنان که ایمان به قیامت ندارند، درباره‌ی آن استعجال می‌کنند؛ اما کسانی که ایمان به آن دارند، از آن در حال ترس و هراسند و می‌دانند که آن حق است... از این جهت پیوسته می‌کوشند خود را آماده برای رسیدن آن روز بنمایند تا به اخذ و عقاب خدا مبتلا نشوند. آنها هرگز استعجال نمی‌کنند و نمی‌گویند اگر قیامت واقعیت دارد، پس کجا و کی باید دیده شود بلکه آنها چون ایمان به واقعیت و حتمیت قیامت دارند از این جهت حالت اشفاق و ترس از صحنه‌های هول‌انگیز آن در جانشان نشسته است.

اما مؤمنان استعجال ندارند

﴿... وَالَّذِينَ آمَنُوا مُشْفِقُونَ مِنْهَا وَيَعْلَمُونَ أَنَّهَا الْحَقُّ...﴾؛

... و کسانی که ایمان آورده‌اند از روز قیامت ترسانند و آن را حق می‌دانند...

و همچنین درباره‌ی حضرت امام مهدی موعود عجل الله تعالی فرجه الشریف اهل ایمان استعجال نمی‌کنند و نمی‌گویند پس کجاست؟ چرانمی‌آید؟ دنیا را که ظلم و ستم فرا گرفته است. پس اگر هست چرا ظهور نمی‌کند؟ آنها پیوسته حالت انتظار دارند نه حالت استعجال. آنها می‌دانند که ظهور امامشان برای اصلاح عالم مسلم و حتمی است منتهی از طرف خدا برای آن وقتی مقرر شده که بر ما مخفی است و لذا تمام همشان این است که بر مراتب معرفت و محبتشان نسبت به آن حضرت بیفزایند و با عمل به برنامه‌های او در سراسر زندگی‌شان به آن امام بزرگ تقرب جویند و همین را معنای انتظار ظهور آن حضرت می‌دانند.

سبب استعجال کافران و مشرکان

حال، چون مسأله‌ی «امرالله» و فرمان خدا راجع به عذاب مشرکان از زبان پیامبر اکرم ﷺ در مکه زیاد و مکرراً به گوش آنان می‌رسید از قبیل این آیات:

﴿... فَاعْفُوا وَاصْفَحُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ...﴾<sup>۲</sup>؛

... پس عفو کنید و درگذرید تا این که خدا امر خود را بیاورد...

﴿... فَتَرْبِضُوا حَتَّىٰ يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ...﴾<sup>۳</sup>؛

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۸.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۰۹.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۲۴.

... پس منتظر باشید تا این که خدا امر خود را بیاورد...

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۱</sup>؛

حقیقت این که امر او این است که هرگاه چیزی را اراده کند به او می گوید باش و آن نیز بی درنگ موجود می شود.

﴿حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَمْرُنَا وَفَارَ التَّنُّورُ...﴾<sup>۲</sup>؛

تا این که امر ما آمد و تنور جوشید...

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا هُودًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...﴾<sup>۳</sup>؛

و همین که امر ما آمد هود و کسانی را که به او ایمان آورده بودند نجات دادیم...

﴿وَلَمَّا جَاءَ أَمْرُنَا نَجَّيْنَا شُعَيْبًا وَالَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ...﴾<sup>۴</sup>؛

و همین که امر ما آمد شعیب و مؤمنان با او را نجات دادیم...

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ

هُوَ أَقْرَبُ...﴾<sup>۵</sup>؛

و غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداست و امر قیامت جز یک چشم به هم زدن بلکه کمتر از آن نیست.

و رسول خدا آنان را از امر و فرمان خدا راجع به عذابشان تهدید و تحذیر می کرد و نمونه‌های تاریخی از امت‌های پیشین را که محکوم به عذاب از جانب خدا شده بودند از قبیل قوم نوح و عاد و ثمود و لوط و آل فرعون به آنها ارائه می نمود عاقبت آنها گویی از شنیدن این سخنان خسته شدند و در مقام استعجال برآمده گفتند: اگر راست می گویی و خدای تو در مقابل تخلف ما امر و فرمان عذابی دارد، پس چرا امر و فرمان خود را بر عذاب ما صادر نمی کند و عذاب بر ما نازل نمی شود؟ روز قیامت نیز به همینان که در میان آتش جهنم افتاده اند؛ گفته می شود: ﴿...هَذَا الَّذِي كُنْتُمْ بِهِ تَسْتَعْجِلُونَ﴾؛<sup>۶</sup> این همان است که در دنیا پیوسته راجع به آن استعجال می کردید و می گفتید اگر هست، پس کجاست؟! چرا

۱- سوره یس، آیه ۸۲.

۲- سوره هود، آیه ۴۰.

۳- همان، آیه ۵۸.

۴- همان، آیه ۹۴.

۵- سوره نحل، آیه ۷۷.

۶- سوره ذاریات، آیه ۱۴.

نمی‌آید؟ لذا از آیات قرآن استفاده می‌شود که استعجال، کار اهل ایمان نیست. شتاب‌زدگی توأم با شک و تردید و اضطراب راجع به قیامت کار کفار است و آیه‌ی شریفه هم خطاب به آنها می‌فرماید:

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾؛

فرمان خدا [راجع به عذاب شما کافران] فرا رسیده است استعجال و شتاب‌زدگی نکنید.

وجوه متعدّد «امر الله» از نظر مفسران

مقصود از «امر الله» بنا به نظر آقایان مفسران، وجوه متعدّدی دارد:

۱- روز قیامت.

۲- روز مرگ.

۳- روز ظهور حضرت مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف.

قدر جامعی که به گونه‌ی احتمال می‌توان از تفاسیر به دست آورد این است که مقصود از امر و فرمان خدا، نصرت و یاری خداست. در مورد ظهور غلبه‌ی توحید بر شرک، ظهور غلبه‌ی ایمان بر کفر و ظهور غلبه‌ی حق بر باطل که سایر معانی از مصادیق همین معنا می‌باشند. روز قیامت غلبه و قهاریت توحید بر شرک و ایمان بر کفر و حق بر باطل برای همه روشن می‌شود. حتی روز مرگ نیز این حقیقت برای همه حتی برای فرعون ظاهر می‌گردد. او که عمری «انا ربکم الاعلی» می‌گفت، دم مرگش فهمید او هیچ کاره است و قدرت قهار دیگری در کار است که خدا می‌فرماید:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرِقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُؤَا

إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

...وقتی به حال غرق شدن در آمد گفت ایمان به وحدانیت الله آوردم و مسلم شدم...

﴿...لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

...او دین حق را بر همه‌ی ادیان غالب می‌سازد، هر چند خوشایند مشرکان نباشد!

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۲- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۳۳.

## مقصود از «امر الله» نصرت و یاری خدا

پس وعده‌ی نصرت و یاری که خداوند علیم قدیر به اهل ایمان و پیامبر اکرم ﷺ داده است امر الله است و مشرکان راجع به این مطلب استعجال می کردند و می گفتند تو که می گویی خدا وعده‌ی نصرت داده و حتماً عذاب بر کافران نازل می شود و حق پیش می رود، پس کجاست چرا نمی شود؟! در این موقع آیه نازل شد:

﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾؛

امر و فرمان خدا در این زمینه فرا رسیده است استعجال نکنید!

در گذشته عرض شد که قرآن کریم مسائل مربوط به قیامت را با این که در آینده واقع خواهند شد آنها را با صیغه‌ی ماضی که خبر از گذشته می دهد تعبیر می کند و این از آن نظر است که ادیان عرب از مطلب مستقبل محقق الوقوع به صورت صیغه‌ی ماضی تعبیر می کنند که نشان حتمیت آن مطلب است. آنگونه که گویی واقع شده و گذشته است. در آیه‌ای می خوانیم:

﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَإِذَا هُمْ مِنَ الْأَجْدَاثِ إِلَىٰ رَبِّهِمْ يَنْسِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

در صور دمیده شد و اینک مردگان از قبرها برخاسته‌اند و به سوی پروردگارشان [موقف حساب] اشتابان می روند.

حال آن که این جریان در آینده واقع خواهد شد ولی به صورت گذشته و تحقق یافته بیان شده است. در آیه‌ی مورد بحث نیز آمده است: ﴿أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ﴾؛ امر و فرمان خدا راجع به عذاب مشرکان صادر شده است. یعنی این یک مطلب حتمی الوقوع است و شک و تردید بردار نیست.

## استقلال در تأثیر منحصر به ذات اقدس الله

﴿سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛

منزه و برتر است خدا از داشتن شریک که مشرکان می پندارند.

این جمله هم تعلیل همان مسأله‌ی حتمیت (امر الله) است. یعنی اگر غیر خدا کسی در عالم، منشأ اثر بود، اینگونه خدا قاطعانه سخن نمی گفت. از همین جا بفهمید که جز خدا هیچ نیرویی در عالم منشأ اثر نیست و نمی تواند جلوی وعده‌ی خدا داده را بگیرد! تمام موجودات از هر قبیل که هستند از عوامل مادی و غیر مادی همه مسخر فرمان و اراده‌ی خدا می باشند و

به اراده‌ی او خاصیت اثربخشی دارند استقلال در تأثیر، انحصاراً مربوط به ذات اقدس الله -جلّ جلاله و عظم شأنه - است.

﴿يُنزِّلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُونِ﴾؛

این آیه هم در واقع مؤید همین مطلب است که جز خدای متعال، احدی در عالم منشأ اثر مستقل نمی‌باشد و لذا به هر کس از بندگانش که بخواهد (و شایستگی در آن ببیند) فرشتگان را همراه با وحی نازل می‌کند و به آنها دستور می‌دهد که مردم را انداز کنید و از عواقب شوم تبهکاری بیمشان بدهید و به آنها بفهمانید که جز من معبودی نیست و تنها اطاعت امر من واجب است. بنابراین از نافرمانی من بپرهیزید. کلمه‌ی روح از نظر صاحبان تفسیر مورد اختلاف است لیکن در عین این که از لحاظ حقیقت و ماهیت دارای ابهام است و همه کس فهم نیست، در عین حال یک مفهوم عامّ همه کس فهم دارد و آن عبارت از «ما به الحیاة» است یعنی آنچه که حیات و زنده بودن قائم به اوست. وقتی گفته می‌شود فلان چیز روح دارد، یعنی زنده است و حیات دارد همانگونه که وجود و هستی حقیقتش مجهول است و همه کس فهم نیست لیکن مفهومش عامّ و همه کس فهم است. وقتی گفته می‌شود فلان چیز هست و وجود دارد، همه می‌فهمند که آن هست و معدوم نیست و لذا فرموده‌اند:

﴿مَفْهُومُهُ مِنْ أَعْرَفِ الْأَشْيَاءِ وَ كُنْهُهُ فِي غَايَةِ الْخَفَاءِ﴾؛

مفهوم وجود از شناخته شده‌ترین چیزها و کنه و حقیقت آن در نهایت درجه‌ی

ابهام و خفاء است!

**حیات و زنده بودن** نیز چنین است. مفهوماً بسیار روشن است و آن مقابل **مرده بودن** است. آن مرد و زن پشت کوه نشین عاری از علم و سواد هم می‌فهمند که مرغ زنده با مرغ مرده فرق دارد. آدم زنده با آدم مرده یکسان نمی‌باشد ولی حقیقت حیات دارای ابهام و بر دانشمندان نیز مجهول است! روح هم به همین کیفیت است که حقیقتش همه کس فهم نیست و در میان دانشمندان نیز مورد اختلاف است اما یک مفهوم عامّ همه کس فهم دارد که (ما به الحیاة) است یعنی آنچه که با بودن آن در هر موجودی آن موجود زنده می‌باشد و با نبودن آن مرده به حساب می‌آید. حال، مقصود از روح در آیات کریمه‌ی قرآنی چیست؟ از نظر آقایان مفسران مورد اختلاف است و بحث‌های مفصل دارند.



## روح موجودی مستقل

اما آن مقدار که از مجموعه آیات قرآن کریم می توان استفاده کرد، این است که «روح» موجود مستقلی است دارای حیات و علم و قدرت. از باب مثال در آیه ی کریمه می خوانیم: ﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا...﴾؛ «روز قیامت روزی است که روح با ملائکه در یک صف می ایستند. معلوم می شود «روح» موجودی است مستقل که در عرض «ملائکه» قرار داده شده است. در سوره ی معارج می خوانیم:

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ فِي يَوْمٍ...﴾<sup>۲</sup>

آن روز، ملائکه و روح به سوی خدا عروج می کنند...

این آیه هم نشان می دهد که روح موجودی مستقل است و همراه ملائکه به سوی خدا عروج می کند. بلکه از بعض روایات استفاده می شود که روح از تمام فرشتگان حتی از جبرئیل و میکائیل نیز برتر است. چنانچه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده:

﴿هُوَ مَلَكٌ أَعْظَمُ مِنْ جِبْرَائِيلَ وَ مِيكَائِيلَ﴾؛<sup>۳</sup>

او فرشته ای بزرگتر از جبرئیل و میکائیل است.

آیه ی دیگر:

﴿وَيَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي...﴾؛<sup>۴</sup>

از تو ای پیامبر! [راجع به روح سؤال می کنند بگو روح از امر پروردگار من است...]

روح برتر از ملائکه و مرتبط با انبیاء علیهم السلام

حال، امر خدا چیست؟ در آیه ی دیگر فرموده است:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛<sup>۵</sup>

حقیقت این که امر او این است که هرگاه چیزی را اراده کند، به او می گوید باش و آن نیز بی درنگ موجود می شود.

اینجا نیز روح را از عالم امر و عامل ایجاد ارائه فرموده است (البته احتمال این هست که اینجا مقصود از روح، روح انسان باشد) به هر حال از قرآن کریم استفاده می شود که روح

۱- سوره ی نبا، آیه ی ۳۸.

۲- سوره ی معارج، آیه ی ۴.

۳- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۵۴.

۴- سوره ی اسراء، آیه ی ۸۵.

۵- سوره ی یس، آیه ی ۸۲.

موجودی مستقل دارای حیات و علم و قدرت تدبیر می‌باشد در ردیف ملائکه و بلکه برتر و فعال‌تر از آنها که با انبیاء و پیامبران خدا ﷺ در تماس است که می‌فرماید: ﴿يُنزِلُ الْمَلَائِكَةَ بِالرُّوحِ مِنْ أَمْرِهِ عَلَىٰ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ﴾؛ خدا ملائکه را با روح به پیامبرانش نازل می‌کند. حال، باء در ﴿بِالرُّوحِ﴾ را باء «سببیه» بگیریم یا باء «مصاحبه». اگر سببیه بگیریم روح را حاکم بر ملائکه نشان می‌دهد که فرشتگان به سبب روحی که از امر اوست به پیامبران نازل می‌شوند و اگر باء «مصاحبه» بگیریم، می‌گوییم ملائکه به همراه روح نازل می‌شوند، هم‌چنان که روز قیامت ملائکه به همراه روح قیام می‌کنند و به همراه روح به سوی خدا عروج می‌کنند و در شب قدر ملائکه با روح نازل می‌شوند.

### پیامبران و مأموریت فرشتگان

حالا مأموریت فرشتگان در نزول به پیامبران چیست؟ ﴿أَنْ أَنْذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾؛ اینکه به پیامبران بگویند انذار کنید مردم را و به آنها بفهمانید که جز من معبودی نیست! البته انذار یکی از دو کار پیامبران ﷺ است. کار دیگرشان تبشیر و بشارت دادن است.

﴿...فَبَعَثَ اللَّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنذِرِينَ...﴾؛<sup>۱</sup>

...خدا پیامبران را مبشّر و منذر مبعوث کرده است...

برای این که نیکوکاران را تبشیر و تبهکاران را انذار نمایند و از عواقب شوم بدعملی‌شان بیمشان بدهند. منتهی مردم طغیانگر عاصی را که عصیانشان توأم با نوعی غرور و استکبار است مانند مشرکین مکه در اوایل بعثت، تبشیر و بشارت دادن به صلاحشان نیست بلکه بر عصیان و طغیانشان می‌افزاید. تنها راه اصلاح آنها انذار و بیم دادن از پایان زندگی آلوده به گناهان است از این جهت فرموده که خدا ملائکه را بر انبیاء نازل کرده که مردم را انذار کنند و وحدانیت معبود را به آنها بفهمانند.

### توحید و تقوا، نجات‌بخش انسان

جمله‌ی آخر آیه هم می‌فرماید: ﴿فَاتَّقُوا﴾؛ یعنی پس از این که معلوم شد معبودی جز من نیست و تنها اطاعت امر من واجب است پس وظیفه‌ی شما این است که تقوا پیشه کنید و از نافرمانی من که مستوجب عقاب من خواهد شد، پرهیزید. از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که تنها عامل نجات انسان از عقاب خدا دو چیز است یکی اعتقاد مولد عمل و دیگری عمل

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۱۳.

منبعث از اعتقاد. نه اعتقاد بدون عمل در نجات انسان کافی است و نه عمل بدون اعتقاد! اگر کسی معتقد به خدا و وحدانیت خدا باشد ولی تقوا که برنامه‌ی عملی است نداشته باشد، او اهل نجات نخواهد بود! یا آدم خوبی باشد ظلم نمی‌کند، دروغ نمی‌گوید، امین و راستگو و باوفا و خدمتگزار مردم هست، اما اعتقاد به توحید و نبوت و امامت و معاد ندارد این هم اهل نجات نمی‌باشد! نه اعتقاد بدون عمل ملاک نجات است و نه عمل خوب بدون اعتقاد، تنها ملاک نجات انسان که پیامبران از طریق ملائکه مأمور به ابلاغ آن به مردم هستند دو چیز است:

**أَوَّلًا: ﴿أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا﴾؛ اعتقاد به وحدانیت من که تمام عقاید حقّه در همین توحید مندرج است. وقتی اعتقاد به توحید آمد، یعنی خداوند متّصف به صفات کمال از جمله صفت حکمت را معتقد شد، دنبال صفت حکمت، موضوع ارسال رسل و انزال کتب را به طور حتم معتقد می‌شود که همان اعتقاد به نبوت است. دنبال آن اعتقاد به امامت تحقّق می‌یابد و سپس اعتقاد به معاد و روز جزا و حساب و کتاب و بهشت و جهنّم به طور مسلّم محقّق می‌شود. این رکن اوّل بنیان سعادت ابدی انسان است. ثانیاً: رکن دوّم موضوع تقوا یعنی رعایت برنامه‌های عملی دین که به طور حتم به دنبال اعتقادات حقّه خواهد آمد که فرموده است: ﴿فَاتَّقُون﴾؛ یعنی پس از این که معتقد شدید که معبودی جز من نیست و تنها اطاعت امر من واجب است بنابراین به حکم عقل لازم می‌شود از دستورات من اطاعت کنید تا به اخذ و عقاب من مبتلا نگردید. در همین یک جمله‌ی کوتاه همه‌ی حقایق اصلی دین مندرج است. ﴿أَنْ أُذِرُوا أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاتَّقُون﴾؛ توحید عنوان جامع تمام عقاید حقّه است و تقوا عنوان جامع تمام فضایل اخلاقی و برنامه‌های عملی دین است.**

آفرینش حق یعنی هدفدار بودن هر مخلوق

اما آیه‌ی سوّم:

﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛

این آیه‌ی شریفه هم در مقام ارائه‌ی آیتی از آیات علم و قدرت خدا و نفی شرک است. او آسمان‌ها و زمین را بر اساس حق آفریده است. بارها عرض شده که مقصود از آفرینش بر اساس حق یعنی هدف و غایتی از آفریدن هر مخلوقی منظور است و گرنه ساختن و سپس ویران کردن کار حکیمان نیست! این همه نظامات متقن از کهکشان‌ها و کرات و محتویات آنها و زمین با تمام مخازن و معادن و منافعش همه و همه برای انسان خلق بشود و

انسان هم برای خوردن و خوابیدن و بر سر و کله‌ی هم کوبیدن و سپس مردن و پوسیدن... آیا به‌راستی از این کار لغوتر و جاهلان‌تر هم می‌شود تصور کرد؟ (وَ تَعَالَى اللَّهُ عَمَّا يَقُولُ الْجَاهِلُونَ)؛ و لذا به حکم عقل باید هدف و غایتی فوق‌العاده عظیم از به‌وجود آوردن این نظامات فوق‌العاده وسیع و عمیق از ناحیه‌ی خالق حکیمش در نظر باشد. چنان که خود آن خالق حکیم نیز فرموده است:

این عالم مقدمه‌ای است برای عالم دیگر

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ﴾<sup>۱</sup>

ما آسمان و زمین و آنچه را که ما بین آنهاست جز بر اساس حق نیافریده‌ایم و ما بازیگر نیستیم.

این عالم با تمام این نظامات محیرالعقول که دارد، مقدمه است برای عالم دیگری که پس از مرگ آغاز می‌شود و حال بنگرید مقدمه که این قدر بزرگ است ذی‌المقدمه چقدر بزرگ خواهد بود. تشبیه‌ای می‌توان گفت: این عالم، حیاط بیرونی خداست که این چنین شکوهمند است، آیا حیاط اندرونی خدا چه شکوه و جلالی خواهد داشت؟ این جمال‌های فریبا و پریچهره‌های زیبا که این چنین دلربایی می‌کنند از خاک ساخته شده‌اند. آیا آن جمال‌ها که از نور ساخته شده‌اند چه قدر دلربا خواهند بود؟ خداوند حکیم، ابتدا نمونه‌ای از زیبایی‌های دنیا را ذکر می‌کند:

﴿زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالْبَنِينَ وَالْقَنَاطِيرِ الْمُقَنْطَرَةِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ...﴾<sup>۲</sup>

محبت زنان و فرزندان و گنجینه‌ها از طلا و نقره و... در نظر مردم جلوه داده شده است.

آنگاه می‌فرماید:

﴿قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكَ لِّلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾<sup>۳</sup>

بگو آیا خبر دهم به شما بهتر از اینها، برای انسان‌های متقی در نزد

۱- سوره ی انبیاء، آیه‌ی ۱۶.

۲- سوره ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

۳- همان، آیه‌ی ۱۵.

پروردگارشان باغ‌هایی فراهم است که...

پس عاقلانه نیست که انسان، عالم سراسر غرق در نور و سرور و بهجت را با این دنیای فانی زودگذر غرق در آلام<sup>۱</sup> و اسقام<sup>۲</sup> معاوضه کند و فانی را بچسبد و باقی را رها کند. ﴿...ذَلِكَ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>۳</sup> و ﴿تَعَالَىٰ عَمَّا يُشْرِكُونَ﴾؛ خدا برتر از این است که درباره‌ی او شرک بورزند و موجودی را شریک او قرار دهند.

آفرینش انسان، نشانه‌ای از علم و قدرت و حکمت خدا

﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾؛

از جمله آیات و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا، آفرینش انسان است که او را از نطفه و آبی بی‌ارزش آفرید و اینک او سخنگویی فصیح و مدافع از خویش شده است! البته این منافات با آیه‌ی دیگر ندارد که می‌فرماید: ﴿...وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ﴾؛<sup>۴</sup> آفرینش انسان را از گل آغاز کرده است. چون در آن آیه منظور از انسان، انسان اوّلی یعنی حضرت آدم ابوالبشر عليه السلام است که از گل ساخته شده است و لذا بعد از آن فرموده:

﴿ثُمَّ جَعَلْنَا نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ﴾؛<sup>۵</sup>

سپس نسل او را از چکیده‌ای از آبی پست و بی‌ارزش قرار داده است.

یعنی انسان اوّلی از خاک و انسان‌های بعدی از نسل او از نطفه آفریده شده‌اند و ممکن است گفته شود: آفرینش انسان‌های بعدی از نسل آدم نیز از گل آغاز شده است زیرا مگر نه این است که ما انسان‌ها از نطفه ساخته شده‌ایم و نطفه از خون و خون از موادّ غذایی و موادّ غذایی نیز از خاک به‌وجود آمده است بنابراین آفرینش همه‌ی انسان‌ها از گل آغاز شده است. منتهی این انسان از گل ساخته شده تولید نسلش باید از طریق نطفه جریان پیدا کند. حال، آن قدرت علیم حکیم را ببین که این نطفه‌ی بی‌ارزش فاقد همه‌ی کمالات را حرکت داده به جایی رسانده که الحال قادر به تکلم و روشنگر از ما فی الضمیر خودش شده است. تکلم ریشه از تفکر و تعقل می‌گیرد. انسان متکلم این توانایی را دارد که مطالبی را در ذهن خود پیروراند و به زبان بیاورد و در ذهن دیگران نیز جا بدهد.

۱- آلام: درد و رنج‌ها.

۲- اسقام: بیماری‌ها.

۳- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

۴- سوره‌ی سجده، آیه‌ی ۷.

۵- همان، آیه‌ی ۸.

## ناسپاسی انسان نسبت به خالق خویش

این همان ﴿خصیم مبین﴾ است که با روشنگری به دفاع از خود می‌پردازد. در این صورت آیه‌ی شریفه در مقام ارائه‌ی قدرت علیم حکیم خداوندی است. و احتمال این نیز هست که آیه در مقام بیان ناسپاسی انسان نسبت به خالق نعمت‌بخش خود باشد که: این نطفه‌ی بی‌ارزش فاقد همه‌ی کمالات را ببین پس از این که به فضل و کرم خدایش به کمالات فراوانی رسیده است، به جای این که شاکر و سپاسگزار خالق نعمت‌بخش خود باشد، به مجادله و مخاصمت با او برخاسته است و آشکارا با او خصومت می‌کند. مؤید این معنا را می‌شود از سوره‌ی مبارکه‌ی یاسین استفاده کرد که می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَ الْإِنْسَانُ أَنَّا خَلَقْنَاهُ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُبِينٌ﴾؛

آیا انسان ندیده و نیندیشیده که ما او را از نطفه‌ای بی‌ارزش آفریده‌ایم اینک او آشکارا به خصومت با ما برخاسته است [و می‌گوید]:

﴿...مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَهِيَ رَمِيمٌ﴾؛

...چه کسی می‌تواند استخوان‌های پوسیده را زنده کند [و قیامت به وجود آورد]؟

﴿قُلْ يُحْيِيهَا الَّذِي أَنْشَأَهَا أَوَّلَ مَرَّةٍ...﴾؛<sup>۱</sup>

بگو همان کس آنها را زنده می‌کند که بار اول آنها را ایجاد کرده است...

پس می‌شود آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث را دوگونه معنا کرد ولی معنای اول مناسب‌تر

به نظر می‌رسد.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة  
امرنا خيراً

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

٥ وَالْأَنْعَمَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنْفَعٌ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ  
 ٦ وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرْمُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ  
 ٧ وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بَلِغِيهِ إِلَّا بِشِقِّ  
 الْأَنْفُسِ إِنَّ رَبَّكُمْ لَرءُوفٌ رَّحِيمٌ  
 ٨ وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً وَيَخْلُقُ  
 مَا لَا تَعْلَمُونَ  
 ٩ وَعَلَىٰ اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَايِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ  
 أَجْمَعِينَ

خدا، چهار پایان را آفریده است، در حالی که [آنها را وسیله‌ی تأمین موجبات رفاه در زندگی شما قرار داد] از پشم و پوست آنها دِفْء [پوشاک] به دست می‌آورد و منافع دیگری [از شیر و مشتقات آن] عائد شما می‌گردد و از گوشتشان می‌خورید. آنها هنگام رفتن به چراگاه و هنگام بازگشتن از چراگاه مایه‌ی شکوه و زینت و جمالی برای شما می‌باشند. آنها بارهای سنگین شما را [بر دوش خود] حمل می‌کنند و به شهر و دیاری می‌برند که خودتان نمی‌توانستید، به آنجا برسید مگر این که خود را به مشقت و رنج و تعب بیندازید؛ به راستی که پروردگار شما [نسبت به شما] رأفت و رحمت دارد. خداوند اسب‌ها و استرها و

الاغها را آفریده تا شما بر آنها سوار شوید و هم [مایه‌ی] زینت شما باشند و بر خداست [که] راه راست را پیش پای بندگان خود بگذارد. [در کنار راه مستقیم] راه انحرافی نیز هست؛ ما راه راست را نشان [انسان] داده پیش پای نهادیم، ولی شاکر و کافر شدنش را به اختیار خودش گذاشته‌ایم.

### تفکر محرک عقل و عاطفه

قرآن کریم، از طرق گوناگون می‌خواهد آدمی را به تفکر در آثار صنع وادارد تا معرفتش نسبت به مدبر علیم حکیم عالم افزون‌تر گردد و دنبال آن معرفت، محبت به حضرت معبود شدت یابد و بر اثر آن محبت، اطاعت از امر و نهی او در حد کمال متحقق شود و نتیجتاً سعادت ابدی نصیبش گردد. هم تفکر در آثار صنع صانع حکیم آدمی را به راه معرفت می‌افکند و هم تفکر در نعمت‌های حضرت منعم رحیم او را به تشکر از او می‌دارد. در واقع تفکر، هم عقل را به کار می‌اندازد و هم عاطفه را تحریک می‌کند و به تعبیری، انسان هم از راه استدلال عقلی اذعان به وجود خالق علیم حکیم می‌نماید و هم از راه عواطف و تشکر از منعم به ربّ رحیم کریمش عشق می‌ورزد و لذا می‌بینیم علاوه بر این که در آیه‌ی پیشین نظام حق و متقنی که در آفرینش آسمان‌ها و زمین و سپس در آفرینش انسان از نطفه به کار رفته ارائه شده است، در آیه‌ی مورد بحث نیز ابتدا آفرینش چهارپایان مورد توجه قرار گرفته و سپس نعمت بودن وجود آنها برای انسان‌ها مطرح شده که:

﴿وَالْأَنْعَامَ خَلَقَهَا لَكُمْ فِيهَا دِفْءٌ وَمَنَافِعُ وَمِنْهَا تَأْكُلُونَ﴾؛

خدا، چهارپایان را آفریده است در حالی که [آنها را وسیله‌ی تأمین موجبات رفاه در زندگی شما قرار داده] از پشم و پوست آنها دِفْء [پوشاک] به دست می‌آورید و منافع دیگری از شیر و مشتقات آن عائد شما می‌گردد و گوشتشان مواد غذایی شما می‌باشد.

### استقلال اقتصادی به برکت دامداری

علاوه بر اینها:

﴿وَلَكُمْ فِيهَا جَمَالٌ حِينَ تُرِيحُونَ وَحِينَ تَسْرَحُونَ﴾؛

آنها هنگام رفتن به چراگاه و هنگام بازگشتن از چراگاه، مایه‌ی شکوه و زینت و جمالی برای شما می‌باشند.



«تُرِيحُونَ» از ماده‌ی رَوَاح است به معنای جا دادن چهارپایان در راحتگاهشان و «تَشْرِيحُونَ» از «سَرَح» است به معنای روانه ساختن چهارپایان از خانه به سوی چراگاه که هم موقع خروجشان از منزل به سوی چراگاه و هم موقع بازگشتشان از چراگاه به سوی منزل آن هم به صورت دسته جمعی، سبب شکوه و جمالی چشمگیر برای صاحبشان می‌باشند که گوشه‌ای از ثروت و مکتب و بی‌نیازی صاحبشان را نشان می‌دهند و ممکن است از آیه‌ی شریفه، اهمّیت موضوع دامداری از نظر قرآن نیز استفاده شود که یک ملّت اگر دامداری بسیار وسیع و گسترده‌ای داشته باشد و یک قسمت عمده از استقلال اقتصادی خود را از این طریق تأمین نماید و دست نیاز به دیگران دراز نکند، طبیعی است که در حدّ خود دارای جمال عزّت و سربلندی در دنیا خواهد بود.

از رسول اکرم ﷺ منقول است: به یکی از اصحابش فرمود: چرا در خانه‌ات برکت نمی‌آوری؟ عرض کرد منظورتان از برکت چیست؟ فرمود: (شَاةٌ تُحَلَبُ)؛ گوسفند شیرده. آنگاه فرمود: (فَإِنَّهُ مَنْ كَانَ فِي دَارِهِ شَاةٌ تُحَلَبُ أَوْ نَعْجَةٌ أَوْ بَقْرَةٌ تُحَلَبُ فَبِرَكَاتٍ كَثِيرَةٍ؛ اهر کس در خانه‌ی خود گوسفندی شیرده یا گاوی ماده داشته باشد، تمام آنها مایه‌ی برکت آن خانه خواهند بود. (ظاهراً مراد از نعجه گوسفند کوهی می‌باشد).

### عزّت آفرینی زراعت

در حدیث دیگری از آن حضرت نقل شده که فرمود:

(عَلَيْكُمْ بِالْعَنَمِ وَالْحَرْثِ فَإِنَّهُمَا يَزُوحَانِ بِخَيْرٍ وَيَعْدُوَانِ بِخَيْرٍ)؛<sup>۲</sup>

بر شما لازم است به دامداری و کشاورزی اهمّیت بدهید که آن دو، صبح و شام کردنشان منشأ خیر است.

یعنی، خیرشان مستمرّ و همیشگی است. در این حدیث شریف «کشاورزی» نیز همدوش «دامداری» مورد ترغیب و تشویق قرار گرفته و مایه‌ی خیر و برکت در زندگی نشان داده شده است. از حضرت امام صادق علیه السلام رسیده که:

(الزَّرَاعُونَ كُنُوزُ الْأَنْامِ تَزْرَعُونَ طَيِّبًا أَخْرَجَهُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ أَحْسَنُ النَّاسِ مَقَامًا وَ أَقْرَبُهُمْ مَنْزِلَةً يُدْعَوْنَ الْمُبَارَكِينَ)؛<sup>۳</sup>

۱- کافی، ج. ۶، ص. ۵۴۵.

۲- وسائل الشّیعه، ج. ۱۱، ص. ۵۳۹.

۳- کافی، ج. ۵، ص. ۲۶۱.

کشاورزان، گنج‌های جامعه‌ی بشری هستند! غذای پاکیزه را که خدا عنایت فرموده است؛ کشت می‌کنند. آنها روز قیامت دارای نیکوترین مقام و نزدیکترین منزلت در نزد خدا می‌باشند و آنها را به نام "مبارک‌ها" صدایمی‌زنند. این گفتار پرمحتوا نیز از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نقل شده و اهمیت فوق‌العاده‌ی زراعت را نشان می‌دهد.

(مَنْ وَجَدَ مَاءً وَ تَرَابًا ثُمَّ افْتَقَرَ فَأَبْعَدَهُ اللَّهُ)؛

هر کس آب و خاکی [که زمینه برای زراعت است] داشته باشد و با این حال فقیر باشد [و دست نیاز به سوی دیگران دراز کند] خدا او را از رحمت خود دور ساخته است [یا از رحمت خود دورش کند]!

و این چه بیان ترغیب و تشویق‌آمیز و تکان‌دهنده‌ای است برای یک ملت در اهمیّت دادن به امر کشاورزی که عزّت‌آفرین است و چه توبیخ و تحقیر نفرین‌آمیزی است برای مردم تنبل بیکار و بی‌عاری که برای ضروری‌ترین امر زندگی‌شان - که نان است - دست حاجت به سوی دیگران دراز کنند و خود را در دنیا ذلیل و خوار و بینوا معرفی نمایند.

### سودمندی چهارپایان

در آیه‌ی بعد، اشاره به یکی دیگر از منافع چهارپایان شده است و می‌فرماید:

﴿وَتَحْمِلُ أَثْقَالَكُمْ إِلَىٰ بَلَدٍ لَّمْ تَكُونُوا بِالْغِيَةِ إِلَّا بِشِقِّ الْأَنْفُسِ﴾؛

آنها، بارهای سنگین شما را [بر دوش خود] حمل می‌کنند و به شهر و دیاری می‌برند که خودتان نمی‌توانستید به آنجا برسید، مگر این که خود را به مشقت و رنج و تعب بیندازید.

﴿إِنَّ رَبَّكُمْ لَرَوْفٌ رَحِيمٌ﴾؛

به‌راستی که پروردگار شما [نسبت به شما] رأفت و رحمت دارد و لذا این حیوانات در حدّ خود قوی و نیرومند را برای خدمتگزاری شما آفریده و آنها را تسلیم و رام و مطیع فرمان شما قرار داده است. در سوره‌ی مبارکه‌ی یس می‌خوانیم:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا أَنَّا خَلَقْنَا لَهُمْ مِمَّا عَمِلَتْ أَيْدِينَا أَنْعَامًا فَهُمْ لَهَا مَالِكُونَ ﴿۷۱﴾ وَ ذَلَّلْنَاهَا لَهُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

آیا ندیده [نیندیشیده] اند که ما چهارپایانی را خلق کرده و آنها را برای آنان [آدمیان] رام و ذلول قرار داده‌ایم.

شتر با آن عظمت جثّه و نیروی بدنی که دارد، در مقابل این انسان ضعیف رام است و حال آن که گاهی یک شتر مست می‌شود و افسارش را از دست صاحبش می‌رباید، دیگر به این سادگی نمی‌شود تسلیم و رامش کرد! ولی این خداوند رؤوف رحیم است که او را برای انسان رام کرده است. در آیه‌ی بعد، سخن از مرکب بودن برخی از چهارپایان برای انسان به میان آورده و می‌فرماید:

﴿وَالْخَيْلَ وَالْبِغَالَ وَالْحَمِيرَ لِتَرْكَبُوهَا وَزِينَةً﴾؛

خداوند اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها را آفریده، تا شما بر آنها سوار شوید و هم [ماهی] زینت شما باشند.

«لام» در «لترکبوها» لام غایت است. یعنی غایت و هدف و مقصود از آفرینش این نوع از چهارپایان، این است که مرکب سواری شما انسان‌ها باشند و در واقع این حقیقت نیز از آیه استفاده می‌شود که همه چیز عالم دارای هدف و غایت است و هیچ موجود بی‌هدفی در عالم خلق نشده است و لذا مجموعه‌ی عالم خلق نیز دارای هدف و غایت است و آن، رستاخیز عظیم قیامت است و حشر آدمیان از اولین و آخرین برای رسیدگی به حساب و ادای جزاء اعمالشان که فرموده است:

﴿وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾<sup>۱</sup>

بدون هیچ‌گونه شک و تردید، آمدن روز جزا حتمی است...

این عالم، مقدمه است و ذی‌المقدمه‌ای دارد و نبود آن، سبب عبث بودن خلقت عالم می‌باشد. از این رو می‌فرماید این نوع از چهارپایان نیز که جزئی از مجموعه‌ی عالم خلق می‌باشند هدف و غایتی از خلقتشان منظور است و آن هدف این است که هم مرکب سواری شما انسان‌ها باشند و هم ماهی‌ی زینت شما بشوند. این راهم می‌دانیم که اتخاذ چیزی به عنوان زینت در زندگی در حدّ مشروع، هیچ اشکال و منعی ندارد چنان که در قرآن کریم می‌خوانیم:

﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أُخْرِجَ لِعِبَادِهِ...﴾<sup>۲</sup>

بگو: چه کسی تحریم کرده زینتی را که خدا برای بندگانش آفریده است...

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

پیشگویی قرآن کریم از ظهور ماشین و هواپیما و...

در جمله‌ی پایانی آیه، اشاره به وجود آمدن وسایل نقلیه‌ی دیگری در زمان‌های آینده شده است و می‌فرماید: ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ و خداوند در آینده چیزها و وسایل نقلیه‌ی دیگری که شما نمی‌دانید می‌آفریند.

حال این جمله اگر برای گذشتگان از مفسران دارای ابهام بود، امروز برای ما که در عصر ماشین و هواپیما و انحاء وسایل نقلیه‌ی سریع‌السیر زندگی می‌کنیم، بسیار روشن است. اینجا ممکن است این سؤال در برخی از ذهن‌ها پیدا شود که چگونه می‌شود گفت ماشین و هواپیما و دیگر صنایع، مخلوق خداست و حال این که اینها ساخته‌ی دست و فکر بشر است. در جواب عرض می‌شود اولاً تمام موادّ اولیه‌ی این صنایع را خدا آفریده و دانشمندان بشری آنها را تنظیم و ترکیب کرده‌اند. ثانیاً آن نیروی علمی و فکری را که بشر به وسیله‌ی آن توانسته است آن موادّ اولیه را ترکیب و تنظیم کند نیز آفریده‌ی خداست.

آری، بشر با تمام مغز و فکر و استعدادهای جسمی و روحی و مصنوعات علمی‌اش، مخلوق خداوند علیم قدیر است. حالا همان‌طور که آیه‌ی ﴿وَيَخْلُقُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ برای گذشتگان تفسیر روشنی نداشت و اکنون برای ما روشن شده است. همچنین آیات بسیاری از قرآن ممکن است امروز برای ما تفسیر روشنی نداشته باشد و برای آیندگان روشن‌تر می‌شود. مثلاً آیه‌ی:

﴿...الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا...﴾؛

...[خدا] آن کسی [است] که هفت آسمان را بر روی یکدیگر [که هر کدام

فوق دیگری قرار دارد] آفریده است...

تفسیرش برای مفسران زمان ما آن چنان که لازم است روشن نیست و مطلب قانع‌کننده‌ای به دست نداده‌اند و ممکن است آیندگان بر اثر تکامل علمی و دست یافتن به وسایل تحقیقی کامل‌تر، با حقایق عالی‌تری از آفرینش آسمان‌ها و زمین آشنا گردند و معنای هفت آسمان طباق را روشن‌تر بفهمند. در واقع، خود عالم تکوین با اکتشاف حقایقش مفسر آیات قرآن است و زمان به زمان، آیات تفسیر نشده‌ی قرآن تفسیر می‌شوند.

### نعمت صراط مستقیم

در آیه‌ی بعد، یکی دیگر از نعمت‌های بسیار بزرگ و ارزشمند خدا نسبت به عالم انسان مورد توجه قرار گرفته و آن نعمت "صراط مستقیم" خالی از هرگونه ضلالت و انحراف است که خداوند متّان، پیش پای انسان نهاده است تا او را به هدف از خلقتش که سعادت ابدی است واصل گرداند. می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛ بر خداست [که] راه راست [دور از هرگونه اعوجاج و کجی] را پیش پای بندگانش بگذارد و آنها را با آرامش و امنیت به هدف از خلقتشان نائل گرداند. ولی مع الوصف، انسان این موجود نمک‌نشناس عظمت این نعمت عظمای ﴿قصد السبیل﴾ را نادیده گرفته و کجروی و انحراف از صراط مستقیم حق را پیشه‌ی خود ساخته است و لذا جا دارد که خداوند متّان، او را مورد توبیخ و بلکه مورد نفرین قرار داده بفرماید:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ ۖ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۖ مِنْ نُطْقَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَرَهُ ۖ ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾؛<sup>۱</sup>

کشته باد انسان [مرگ بر انسان] که چقدر ناسپاس و کفران نعمت کننده است [هیچ نمی‌اندیشد که] خدا او را از چه چیز آفریده است! از نطقه‌ای [آب اندکی بی‌ارزش] او را آفریده و آنگاه او را طیّ مراحل گوناگون سیرش [از دوران جنینی و تولّد از مادر و کودکی و...] تحت اندازه‌گیری خاصی موزون و منظم ساخته است و سپس راه را برای او در تمام مراحل سیرش آسان کرده است.

زیرا بدیهی است خداوند رؤوف و رحیمی که انسان را برای رساندن او به هدفی بسیار عظیم آفریده است و راه رسیدن به آن هدف را پیش پایش نهاده است، هیچگاه باورکردنی نیست که آن راه را سنگلاخ و پر از درّه و تپه‌های هولناک و صخره‌های صعب‌العبور کرده باشد و لذا می‌فرماید: ﴿ثُمَّ السَّبِيلَ يَسَّرَهُ﴾؛ سپس راه را برای او آسان کرده است.

### راه روشن خدا توأم با رنج و مشقّت

البته این معنا منافات با آن آیه ندارد که می‌فرماید:

﴿لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ فِي كَبَدٍ﴾؛<sup>۲</sup>

به طور مسلّم ما انسان را در رنج آفریدیم [و سراسر زندگی‌اش مملوّ از رنج و

۱- سوره‌ی عبس، آیات ۱۷ تا ۲۰.

۲- سوره‌ی بلد، آیه‌ی ۴.

## ناراحتی است].

یعنی انسان بر حسب اقتضای طبیعت زندگی دنیا، با انحاء دشواری‌ها و ناملايمات از جسمی و روحی مواجه می‌باشد و غیر این نمی‌شود از زندگی در دنیا توقعی داشت ولی مع الوصف آن چنان خدا راه حرکت به سوی خودش را از لایه‌لای دشواری‌ها و رنج و تعب‌های طبیعی سهل و آسان قرار داده است که انسان نه تنها به مانعی که راه را بر او ببندد بر نمی‌خورد، بلکه تمام سختی‌ها را با لذت و ابتهاج تمام می‌پذیرد و آنها را در عین رنج و کُبد بودن یُسر و آسان می‌یابد.

آن بانوی قهرمان میدان معرفه الله و محبة الله عقيله ی بنی هاشم حضرت زینب کبری عليها السلام است که در میان کوران امواج مصائب طاقت فرسا در جواب حاکم سفاک کوفه، این زیاده می‌گفت: چگونه دیدی کار خدا را با برادرت؟ با صلابت و قوت روحی تمام فرمود:

(ما رأيتُ إلا جميلاً)؛ 'من جز تقدیر زیبا از خدا چیزی ندیدم!!'

آری راه به سوی خدا هیچگاه سنگلاخ و ناهموار و پر دست‌انداز نیست. ﴿قصد السبيل﴾ است راهی است صاف و روشن و هموار که با مشعل فروزان عقل و وحی روشن شده است. منتها چون این راه به سوی خدا به تقدیر خدا باید از متن زندگی دنیا بگذرد و زندگی در دنیا- چنان که گفتیم- بر حسب اقتضای طبیعی اش توأم با کُبد و رنج و مشقت است، طبعاً انسانی که از گذرگاه دنیا رو به خدا حرکت می‌کند، چاره‌ای جز دست و پنجه نرم کردن با کُبد و تحمل دشواری‌های گذرگاه ندارد. در واقع راه به سوی خدا که با چراغ عقل و وحی روشن شده است ﴿قصد السبيل﴾ است و کُبد ندارد، ولی زندگی در دنیا که گذرگاه ﴿قصد السبيل﴾ است دارای کُبد و دشواری‌های فراوان است.

## مراقب راه‌های انحرافی باشیم

آنگاه خداوند حکیم، به منظور بیدار و هشیار نگه داشتن انسان، به این نکته توجه می‌دهد که: ﴿وَمِنْهَا جَائِرٌ﴾؛ کنار این ﴿قصد السبيل﴾ و صراط مستقیم حق، برخی راه‌های انحرافی و شیطانی هم هست و ممکن است آدمی را فریب داده و از راه حق منحرف سازد. رسول خدا ﷺ روزی در مجمع اصحابش خطی مستقیم کشید و بعد در اطراف آن چند خط کج و دارای اعوجاج کشید و سپس فرمود: این راه مستقیم است و به سوی

خداست بقیه بیراهه‌هایی است که آدمی را از خدا دور می‌سازد. این یک توجه بسیار لازمی است که انسان باید در همه حال و در هر شغلی که هست آن را داشته باشد تا به راه کج نیفتد و یادش نرود که صراط مستقیم، از موهم باریک‌تر است و کمترین لغزشی ممکن است آدمی را از راه به در برده جهنمی‌اش سازد!

در محراب عبادت اگر ایستاده خیال نکنند به «قصدالسبیل» افتاده و رو به خدا می‌رود؛ زیرا ممکن است در همان محراب عبادت، شیطان قهرمان اغوا و اضلال به سراغش رفته و او را با افکار گوناگون از راه خدا و «قصدالسبیل» بیرون برده به سبیل جائز بیفکند یا روی منبر نشسته، به زعم خود دارد کار انبیاء علیهم‌السلام را که هدایت و ارشاد مردم به سوی خداست انجام می‌دهد و چه کار بسیار شریف سعادت آفرینی است ولی یاللاسف که شیطان همان‌جا به سراغش می‌رود و از طریق وساوس مختلف، او را از اخلاص در عمل منحرف می‌سازد؛ آنگونه که خود آن مسکین نیز آگاه نمی‌شود که فرموده‌اند:

(إِنَّ إِبْلِيسَ لَعَنَهُ اللَّهُ اتَّاهُ وَهُوَ يُجْرِي مِنْ أَيْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ)؛<sup>۱</sup>

... شیطان که خدا از رحمت خود دورش سازد، در وجود آدمیزاد، بسان خون در رگ‌ها در گردش است.

### هدایت اجباری فاقد ارزش انسانی

سپس در جمله‌ی آخر آیه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛

[خدا] اگر می‌خواست، همه‌ی شما را [اجباراً] به راه راست هدایت می‌کرد [آن‌گونه که احدی از شما نتواند نافرمانی خدا کرده و قدمی فراتر از راه راست بردارد].

ولی این کار را نکرده است و نمی‌کند؛ زیرا هدایت اجباری، ارزش انسانی نخواهد داشت و شرف و کمالی برای انسان نخواهد بود! انسان موجودی مختار است و دارای عقل و اراده و اختیار و آزادی در انتخاب راه و عمل که خالقش درباره‌اش فرموده است: ﴿إِنَّا هَدَيْنَا السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛<sup>۲</sup> ما راه راست را نشان انسان داده و پیش پایش نهاده‌ایم ولی شاکر و کافر شدنش را به اختیار خودش گذاشته‌ایم.

۱- کافی، ج. ۸، ص. ۱۱۳.

۲- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

اگر با انتخاب و اختیار خودش آن راه را پیمود، شاکر خواهد بود و سر از بهشت و رضوان خدا درآورده سعادت‌مند ابدی خواهد گشت، و اگر با اختیار خود از آن راه اعراض کرده و به بیراهه افتاد، کافر شده؛ منتهی به هلاک دائم و جهنم ابدی خواهد گشت. امتیاز انسان از سایر مخلوقات - از جماد و نبات و حیوان - نیز به همین است؛ آنها بر اساس تقدیر خالقشان در صراط مستقیم خاص به خودشان در حرکتند و قدمی فراتر از صراط مستقیم خودشان نمی‌توانند بردارند؛ چون خالقشان آنها را مجبور به پیمودن این راه کرده و نمی‌توانند تخلف کنند. چنان که فرموده است:

﴿... مَا مِنْ دَابَّةٍ إِلَّا هُوَ آخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا إِنَّ رَبِّي عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ ۝۱﴾

...هیچ جنبنده‌ای در جهان نیست مگر این که خدا ناصیه‌اش<sup>۲</sup> را در دست گرفته است و به یقین پروردگار من پیوسته بر صراط مستقیم می‌باشد.

**اخذ به ناصیه** (گرفتن موی جلوی سر) کنایه از تسلط کامل بر چیزی داشتن است و معمولاً وقتی موی جلوی سر انسانی یا حیوانی را محکم بگیرند، تاب مقاومت از او سلب می‌شود. این تعبیر در آیه، اشعار به این مطلب دارد که همه‌ی جنبندگان در محدوده‌ی اراده و اختیار خالقشان در حرکت می‌باشند و در پیمودن صراط مستقیمی که خالق پیش ایشان نهاده است، اختیار از خود ندارند و تکویناً مطیع قانون خالقند. اوست که زنبور عسل را آفریده و ساختن خانه‌ی شش گوش و مسدس یادش داده همچنین او را به فراهم نمودن عسل و شهد ناب از انواع گل‌ها برای آدمیان هدایت نموده است که صدها میلیون سال است عسل در خانه‌ی مسدس می‌سازد و کمترین تخلفی نمی‌کند و عجیب این که در کنار دستگاه عسل‌سازی، دستگاه زهرسازی هم دارد؛ ولی هیچ‌گاه عسل را با سم مخلوط نمی‌کند، اما همین که ساخته‌ی او به دست این بشر اشرف مخلوقات می‌رسد، آن را با مواد دیگری مخلوط کرده، به عنوان شهد ناب می‌فروشد!

حاصل این که زنبور عسل در ساختن خانه‌ی مسدس و عسل، مجهز به جهاز هدایت تکوینی و اضطراری است و اختیار از خود ندارد. تمامی کائنات از همین قبیلند؛ تنها انسان است که علاوه بر جهاز هدایت تکوینی، مجهز به جهاز هدایت اختیاری نیز می‌باشد.

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۵۶.

۲- ناصیه: موی جلوی سر.



## امتیاز انسان بر همه‌ی کائنات

حالا خدا می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ لَهْدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛

خدا اگر می‌خواست [می‌توانست] شما [انسان‌ها] را [نیز به گونه‌ی اجبار و اضطراب] هدایت [به راه راست] می‌نمود که نتوانید کمترین تخلفی از رفتن به آن راه بنمایید. ولی این توهین به کرامت انسانی بود و اساساً انسانیت او را که متقوم<sup>۱</sup> به اراده و اختیار در انتخاب راه و عمل است از بین می‌برد و لذا حضرت خالق منان بر سر انسان منت نهاده و او را از میان تمام کائنات، ممتاز به این امتیاز ساخته که هم تکویناً او را مجهز به جهاز عقل و اراده و اختیار و آزادی در عمل نموده و هم تشریحاً برنامه‌ی آسمانی دین را از طریق ارسال رسل و انزال کتب برای او فرستاده و به او آگاهی داده است که راه راست و صراط مستقیم را نشان دادن و پیش پای شما انسان‌ها نهادن به عهده‌ی من است و من این کار را کرده‌ام و شما را تکویناً و تشریحاً مجهز به جهاز حرکت در ﴿قصد السبیل﴾ نموده‌ام! حال مراقب باشید که فریب شیطان نخورید و از ﴿قصد السبیل﴾ منحرف نشوید و به سبیل جائز نیفتید! روی منبر که می‌نشینید، در محراب عبادت که می‌ایستید، حفظ استقامت راه از یادتان نرود! در تشکیل مجالس عزاداری، ای بنیان مجالس، اخلاص در عمل را فراموش نکنید! شیطان فقط در میخانه‌ها و قمارخانه‌ها نیست؛ در مساجد و محافل دینی جدی‌تر کار می‌کند تا قهرمانی خود را در اضلال پهلوانان دینی به اثبات برساند.

دام و کمندهایی که برای ربودن و به دام افکندن آقایان فقها و مراجع تقلید و آقایان واعظان و خطیبان و ائمه‌ی جمعه و جماعات تهیه و آماده ساخته است به طور مسلم قوی‌تر و محکم‌تر از دام و کمندهایی است که برای فشق و می‌گساران و قماربازان آماده کرده است و چه بسا که آنها اصلاً نیاز به دام و کمندی نداشته باشند. از او یک اشاره و از اینها به سر دویدن. حاصل این که شیطان برای اغوا و اضلال همه‌ی ما- از هر صنف و از هر گروهی که هستیم - با جدّ تمام در کمین نشسته و دنبال فرصتی می‌گردد که دستبردی به گوهر ایمان و اخلاص ما بزند و لذا مراقبت شدید لازم است که جای پای به فضای قلب ما نیابد.

۱- متقوم: وابسته.

## گفتار سودمند

به این حدیث منقول از رسول خدا ﷺ توجه فرمایید که فرموده است:

﴿لَا قَوْلَ إِلَّا بِعَمَلٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ وَلَا قَوْلَ وَلَا عَمَلَ وَلَا نِيَّةَ إِلَّا بِإِصَابَةِ السُّنَّةِ﴾<sup>۱</sup>

هیچ گفتاری [نافع به حال انسان و نجات بخش او] نخواهد بود، مگر این که با عمل و کردار [مطابق با گفتار] همراه باشد و هیچ گفتار و عمل [مطابق با گفتار]ی [سودمند] نخواهد بود، مگر این که با نیت [پاک و خالصاً لوجه الله] انجام شود و هیچ گفتار و عمل [مطابق با گفتار] همراه با نیت [پاک نیز] سودی نخواهد داشت، مگر این که طبق سنت [دستور صادر شده‌ی از جانب شرع مقدس] تحقق پذیرد.

دلم چنین می‌خواهد و سلیقه‌ام چنین اقتضا می‌کند در انجام آن دخالت نداشته باشد و احیاناً سر از افراط در مقدسی در نیاورد که همه خارج از «قصد السبیل» است و نزد خدا ارزشی ندارد.

## پرهیز از افراط در دینداری

حضرت امام باقر علیه السلام در حال طواف کعبه یکی از فرزندان را دید که بیش از مقدار لازم به خودش فشار آورده عرق می‌ریزد. ایستاد و به او فرمود:

﴿يَا بُنَيَّ دُونَ مَا أَرَاكَ تَصْنَعُ﴾؛

فرزندم! [به] کمتر از این مقداری که می‌بینم انجام می‌دهی [اکتفا کن]!

﴿فَإِنَّ اللَّهَ إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا رَضِيَ عَنْهُ بِالْيُسْرِ﴾<sup>۲</sup>

خدا وقتی بنده‌ای را دوست بدارد به عمل اندکی از او راضی می‌شود.

در روایت دیگری آن حضرت خطاب به جابر بن عبدالله انصاری هم فرمود:

﴿يَا جَابِرُ إِنَّ هَذَا الدِّينَ لَمَتِينٌ فَأَوْعِلْ فِيهِ بِرَفْقٍ وَلَا تُبَعْضُ إِلَى نَفْسِكَ عِبَادَةَ اللَّهِ﴾<sup>۳</sup>

ای جابر! این دین، دینی متین و حکیمانه است، در آن با رفق و مدارا حرکت

۱- کافی، ج ۱، ص ۶۷۰.

۲- همان، ج ۲، ص ۸۷.

۳- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۲۱۸.

کن. هرگز عبادت خدا را مبعوض نفس خود قرار نده!

آن را دست و پا گیر و تکلف بار و مزاحم زندگی ارائه نکن.

(وَلَا تُكْرِهُوا عِبَادَةَ اللَّهِ إِلَيْ عِبَادِ اللَّهِ)؛<sup>۱</sup>

هیچ گاه عبادت خدا را برای بندگان خدا ناپسند و بار بر دوششان نشان ندهید.

در مقام جلوگیری از افراط در دین داری و دخالت دادن سلیقه های شخصی در احکام

خدا، به این حدیث منقول از رسول خدا ﷺ نیز توجه فرماید:

(عِبَادَةُ اللَّهِ أَنْتُمْ كَالْمَرْضَىٰ وَ رَبُّ الْعَالَمِينَ كَالطَّيِّبِ فَصَلِّحُ الْمَرِيضِ فِيمَا

يَعْلَمُهُ الطَّيِّبُ وَيُدَبِّرُ بِهِ لَا فِيمَا يَشْتَهِيهِ الْمَرِيضُ وَ يَقْتَرِحُهُ)؛<sup>۲</sup>

ای بندگان خدا! شما همانند بیمارانی هستید و خدا همانند طبیب و لذا صلاح

مریض در همان است که طبیب تشخیص داده و دستور می دهد، نه در آنچه که

مریض دلش می خواهد و پیشنهاد می کند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ

مَحَبَّتَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ وَ لَا تَفْرِقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ

خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- کافی، ج ۲، ص ۸۶.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۳، ص ۱۷۵.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٩﴾ وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ وَمِنْهَا جَائِرٌ وَلَوْ شَاءَ لَهَدْنَاكُمْ

أَجْمَعِينَ

﴿١٠﴾ هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ وَمِنْهُ

شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ

﴿١١﴾ يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ

وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَنْفَكُرُونَ

﴿١٢﴾ وَسَخَّرْنَا لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومُ

مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّكَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

﴿١٣﴾ وَمَا ذَرَأْنَاكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْلِيفًا لَوْلَا أَنَّا

فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ

﴿١٤﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا

طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى

الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

﴿١٥﴾ وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوْسًا أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا

وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

و بر خداست که راه راست خالی از هرگونه انحراف و کجی را پیش پای بندگانش باز کند و البته در کنار آن بیراهه نیز وجود دارد و اگر بخواهد همه‌ی شما را [اجباراً] هدایت می‌کند [ولی هدایت اجباری ارزش انسانی ندارد] او کسی است که از آسمان آبی فرود آورد که نوعی از آن نوشیدنی است و گیاهان و درختانی که دام‌ها را در آن می‌چرانید از همان آب است. خدا به وسیله‌ی آن آب برای شما زراعت و زیتون و نخل و انگور و از همه‌ی میوه‌ها می‌رویاند. به یقین در این جریان نشانه‌ای است برای گروهی که می‌اندیشند. او شب و روز و خورشید و ماه را مستخر شما ساخت و نیز ستارگان به فرمان او مستخر شما یند؛ در این نشانه‌هایی است [از علم و قدرت و حکمت خدا] برای گروهی که عقل خود را به کار می‌برند [و همچنین] مخلوقاتی را که در زمین آفریده با رنگ‌های مختلف مستخر شما گردانیده است. در این نشانه‌ی روشنی است برای گروهی که متذکر می‌شوند. و او کسی است که دریا را مستخر شما کرده تا از آن گوشت تازه بخورید و وسایل زینتی برای پوشش از آن استخراج نمایند و کشتی‌ها را می‌بینی که سینه‌ی دریا را می‌شکافتند تا شما [با تجارت] از فضل خدا بهره‌گیرید، شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید و در زمین کوه‌های ثابت و محکمی افکند تا شما را نلرزاند و نهرها و راه‌هایی ایجاد کرد تا شما هدایت شوید.

### مقصود از سبیل قاصد

«سبیل» یعنی راه، «قصد» یعنی اعتدال و میانه‌روی و از دو جانب افراط و تفریط بر کنار بودن. کلمه‌ی «قصد» اگر چه مصدر است، ولی اینجا به معنای اسم فاعل است، یعنی قاصد و اضافه‌ی قاصد به سبیل نیز از باب اضافه‌ی صفت به موصوف است و «السبیل القاصد» یعنی راه معتدل و راه مستقیم که بدون هرگونه اعوجاج و کجروی انسان را به مقصد می‌رساند. «منها جائر» یعنی بعضی از راه‌ها بیراهه و منحرف از مقصد است و آدمی را به مقصد نمی‌رساند. ضمیر «منها» به سبیل بر می‌گردد. چون سبیل مؤنث سماعی است و راه کج استناد به خدا ندارد و لذا «سبیل قاصد» را به خود نسبت داده و فرموده است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ

السَّبِيلِ» «سبیل قاصد» و راه مستقیم مربوط به خداست و «منها جائز» در میان راه‌ها، راه کج است که استناد به خدا ندارد. راهی که استناد به خدا دارد، همان «سبیل قاصد» است.

### حق مؤمنان بر خداوند متعال

پس معنای ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ این می‌شود که بر خدا لازم است راه معتدل مستقیم را مشخص نماید و انسان را هم به آن راه هدایت فرماید. کلمه‌ی ﴿عَلَى﴾ هم در اینجا دلالت بر وجوب می‌کند یعنی بر خدا واجب است. هم چنان که گفته می‌شود: ﴿عَلَيْكُمْ بِصِدْقِ الْحَدِيثِ وَادَاءِ الْأَمَانَةِ﴾؛<sup>۱</sup> بر شما واجب است در گفتار تان صادق و راستگو باشید و ادای امانت کنید! مقصود از «علیکم» یعنی بر شما لازم است. اینجا هم می‌فرماید:

﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛

بر خدا لازم و واجب است که راه مستقیم را مشخص و انسان را به آن راه

هدایت نماید.

پس بر خدا واجب است یعنی خودش بر خودش واجب کرده نه این که دیگری بر او واجب کرده که او محکوم به حکم حاکمی فوق خودش شده باشد بلکه او خودش حقی از بندگان خود را بر خود لازم و واجب دانسته است در حالی که هیچ بنده و هیچ مخلوقی حقی بر خالق و آفریدگار خود ندارد. در آیه‌ای از قرآن می‌خوانیم:

﴿...كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾<sup>۲</sup>

... یاری کردن مؤمنان حقی است که بر ما [خالق خود] دارند.

یعنی مؤمنان این حق را دارند که از ما یاری بطلبند و بر ما هم لازم و واجب است که اقدام به یاری آنان بنماییم. بنابراین دیگر جای اعتراضی نیست که کسی بگوید احدی حقی بر خدا ندارد. می‌گوییم بله، کسی حقی بر خدا ندارد مگر آنجا که خدا خودش برای او حقی مقرر کرده باشد که فرموده: ﴿...كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛ مؤمنان بر ما حق نصرت دارند که بر ما لازم است اقدام به نصرت آنها بنماییم و لذا اعتراض نابجایی است که آقایان اهل تسنن نسبت به ما شیعه‌ی امامیه دارند و می‌گویند شما برای امامان خود حقی بر عهده‌ی خدا قائلید و خدا را به حق آنها قسم می‌دهید و می‌گویید خدا تو را قسم می‌دهم به حق علی، به حق حسین و... در صورتی که آنها بنده و مخلوق خدا هستند و حقی بر عهده‌ی خدا ندارند.

۱- بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۱۰۶.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۴۷.

عرض می کنیم، بلکه، احدی از بندگان حقی بر خدا ندارد، مگر این که خدا خودش حقی برای بنده‌ای یا بندگانی قرار داده و آن را به عهده گرفته باشد. مثلاً فرموده است: ﴿وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا...﴾؛<sup>۱</sup> بر عهده‌ی خداست که باید رزق مرزوقین را برساند و یا:

﴿إِنْ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾؛<sup>۲</sup>

به عهده‌ی ماست و بر ما لازم است که آنها را هدایت کنیم.

﴿...كَانَ حَقًّا عَلَيْنَا نَصْرُ الْمُؤْمِنِينَ﴾؛

وقتی بنا شد که مؤمنان حقی بر خدا داشته باشند، طبیعی است آنان که در رأس مؤمنان قرار گرفته‌اند از پیامبران و امامان علیهم‌السلام نیز حقی بر خدا خواهند داشت. البته آن هم با جعل و تقریر خود خدا، نه با جعل خود یا دیگران. حال در آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛ بر خدا واجب است سبیل قاصد و صراط مستقیم را برای بندگانش مشخص کند و آنها را به آن راه هدایت فرماید. چنانکه برای همه‌ی مخلوقات این چنین کرده و فرموده است:

﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ حَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛<sup>۳</sup>

... پروردگار ما کسی است که هر مخلوقی را که آفریده است، راه رسیدن به

کمال [نوعی اش] را نشان داده است.

درباره‌ی انسان نیز فرموده:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛<sup>۴</sup>

ما را راهنمایی کرده و نشان داده‌ایم؛ اینک خود اوست که شاکر یا کافر می‌شود.

اشاره‌ی همواره‌ی قرآن کریم به دو مسأله‌ی «توحید» و «معاد»

اینجا تذکر این نکته خالی از تناسب به نظر نمی‌رسد که چرا در خلال نعمت‌هایی که از حیوانات و نباتات در آیات قبل و بعد ذکر شده است در وسط این جمله آمده: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛ در آیات قبلی، سخن از نعمت‌هایی که از طریق چهارپایان نصیب انسان می‌شود به میان آمده که وسایل پوشاک به شما می‌دهند و مأکول و مرکوب شما قرار می‌گیرند. در آیات بعدی هم راجع به نعمت‌هایی که از طریق نباتات عائد انسان می‌شود

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی لیل، آیه‌ی ۱۲.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰.

۴- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.



ذکری به میان آمده که از آسمان آبی نازل می‌کنیم و انواع گیاهان و میوه‌ها از زمین می‌رویانیم. آنگاه در وسط این نعمت‌های زمینی و آسمانی، این جمله آمده است: ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾؛ آیا چه تناسبی بین این جمله با آیات ماقبل می‌شود استفاده کرد؟ عرض می‌شود احتمالاً می‌توان گفت دأب قرآن کریم این است که در اثنای بحث از مطالب گوناگون اشاره‌ای به دو مسأله‌ی اساسی «توحید» و «معاد» کرده به موعظه می‌پردازد تا دل‌ها را به یاد خدا و آخرت متوجه ساخته از غفلت برهاند و سپس دنباله‌ی گفتار قبلی را می‌گیرد و سخن را ادامه می‌دهد. اینجا هم در آیات قبلی چهارپایانی را که مورد استفاده‌ی انسان قرار می‌گیرند برشمرده است از اسب‌ها و استرها و الاغ‌ها که بارهای شما را به مقصد می‌رسانند و مرکب برای شما جهت پیمودن راه‌ها می‌باشند و چون سخن از مرکب و راه و پیمودن راه به میان آمده، فوراً به موعظه و نصیحت پرداخته که من راه رسیدن به کمال و سعادت ابدی برای شما معین کرده‌ام که شما را بدون هرگونه اعوجاج و انحراف به مقصد می‌رساند.

یعنی همان‌طور که شما در زندگی مادی خود راه و مسیر و مقصد دارید، مرکب و سوار شدن بر مرکب دارید. همچنین در عالم روحی و معنوی نیز - که حقیقت انسانی شما است - راه و مسیر و مقصد و مرکب لازم دارید! آن را فراموش نکنید که زندگی واقعی شما آن زندگی است! مبدا تمام همت خود را به تأمین زندگی زودگذر مادی بگمارید و برای آن اسب و الاغ و استر فراهم نموده از تأمین زندگی معنوی و روحی خود غافل بمانید! توجه داشته باشید که بر خدا لازم و واجب بوده که راه معتدل را معین و شما را به آن راه هدایت کند و چنین نیز کرده است و این تناسبی است که میان این جمله‌ی ﴿وَعَلَى اللَّهِ قَصْدُ السَّبِيلِ﴾ و آیات قبل و بعد آن به گونه‌ی احتمال استفاده می‌شود.

### شرف و کرامت انسان به اراده و اختیار اوست

بعد می‌فرماید: ﴿وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ و اگر می‌خواست، همه‌ی شما را [با اجبار] به پیمودن راه مستقیم و امی‌داشت به گونه‌ای که نتوانید در مقابل خواست او مقاومت کنید و قدمی فراتر از راه مستقیم بردارید. ولی این با شرف و کرامت انسانی که موجودی با اراده و اختیار است سازگار نبود. او موجودی است که خدایش او را آنگونه ساخته است که با اراده و اختیار خود راه مستقیم انسانیت را برگزیند و رو به حیات ابدی و سعادت جاودان برود که در باره‌اش فرمود:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛

حقیقت این که ما راه را به او نشان دادیم و شاکر و کفور بودنش را به اختیار خودش گذاشتیم که در هر دو صورت، تحت تدبیر و ربوبیت ما حرکت می کند و از سنت ما که مختار آفریدن انسان است پیروی می نماید. پس انسان تکویناً در برگزیدن راه کفر و ایمان مختار است ولی تشریحاً موظف به حرکت در مسیر ایمان است! ﴿وَلَوْ شَاءَ لَهَدَاكُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛ اگر خدا می خواست انسان تکویناً مضطرّ و مجبور به ایمان باشد، همه ی شما مؤمن بالااضطرار می شدید اما در این صورت دیگر انسان که موجودی مختار است نبودید. انسان باید مؤمن بالااختیار باشد، نه مؤمن بالااضطرار!

نزول باران از نشانه های ربوبیت خدا

﴿وَهُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً...﴾؛

و او کسی است که از آسمان آبی نازل کرد...

این آیه باز می گردد به بحث قبلی که ارائه ی آیات توحیدی می شد. یعنی آیات و نشانه های ربوبیت خدا که در عالم جریان دارد بیان می شد. از جمله آیات توحید خدا این که آبی از آسمان نازل کرده که دارای طبیعت واحده است و در عین حال از همین ماده ی واحده، انواع و اقسام آشامیدنی ها و میوه های گوناگون و مواد غذایی مختلف هم برای حیوانات و هم برای انسان ها به وجود می آید و این خود آیت و نشانه ای است بر این که فوق طبیعت آب، قدرتی علیم حکیم کار می کند که این ماده ی واحده را به صورت های مختلف در می آورد و آن صورت های مختلف را هم با حوائج مختلف انسان تطبیق می کند. آن آب در یک قطعه از زمین در دل خاک رفته با یک جبهی در دل خاک می آمیزد و عاقبت تبدیل به درخت انگوری می شود. این انگور اقسام مختلف دارد و رنگ ها و خواص مختلف و طعم های گوناگون. یک جبهی انگور مثلاً پوستش خاصیتی و هسته اش خاصیتی دارد، گوشتش خاصیتی و آبش خاصیتی یا خواص متعدّد دارد. در صورتی که آب یک آب و خاک هم یک خاک است و این همه آثار و منافع گوناگون! در آیه ای می خوانیم:

﴿وَفِي الْأَرْضِ قِطْعٌ مُتَجَاوِرَاتٌ... يُسْقَى بِمَاءٍ وَاحِدٍ وَ نَفْضَلُ بَعْضُهَا عَلَى

بَعْضٍ فِي الْأَكْلِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

۱- سوره ی انعام، آیه ی ۹۹.

۲- سوره ی رعد، آیه ی ۴.

چند قطعه‌ی زمین کنار هم قرار گرفته‌اند.... از یک آب سیراب می‌شوند و در عین حال بعضی بر بعضی از جهت خوراکی و مواد غذایی برتری دارند. در این جریان نشانه‌هایی است برای کسانی که عقل خود را به کار می‌اندازند!

﴿هُوَ الَّذِي أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً لَكُمْ مِنْهُ شَرَابٌ﴾؛

اوست کسی که از آسمان [از بالای سرتان] آبی فرود آورده که آشامیدنی شما از آن است.

آب، خودش هم عامل حیات هر موجود زنده و هم عامل طهارت و نظافت است. قدرت تطهیر آب هم منحصر به این نیست که فقط کثافات را حرکت بدهد از جایی به جایی ببرد. بلکه فرموده‌اند: در خود آب موجودات ذره‌بینی است که مواد آلی را که منشأ آلودگی‌ها است تبدیل به مواد خاکی می‌کنند و لذا همیشه صفای دریاها محفوظ است و حال آن که این همه کثافات عاقبت در میان دریاها ریخته می‌شود ولی مع الوصف آن صفای آب محفوظ است. در آب حیواناتی هست که قدرت تطهیر دارند که مواد آلی منشأ آلودگی‌ها را تبدیل به مواد خاکی می‌کنند.

### غفلت از نعمت‌های بیکران الهی

خلاصه این که آب، هم عامل حیات است و هم وسیله‌ی طهارت و نظافت. گذشته از این که بالا می‌رود و تبخیر می‌شود و به صورت برف و باران و تگرگ پایین می‌آید. در مقاله‌ای خواندم دانشمندانی که اهل تحقیق در این باب بوده‌اند هزار نوع برف تشخیص داده‌اند. بسیاری از چیزها اکنون در اختیار ما هست که اصلاً به وجودش پی نمی‌بریم تا چه برسد به این که انواع و اقسامش را بشناسیم. بلکه می‌جان و رایگان و فراوان در اختیار ما قرار داده شده و مکرر هم آن را می‌بینیم اصلاً از وجودش غفلت داریم تا چه رسد به این که پی به نعمت بودنش ببریم. مثلاً به وجود هوا زنده‌ایم ولی اکثراً اصلاً از وجود هوا غفلت داریم که هوا هم در عالم هست. مثل بچه‌های ما که الان چشم باز کرده‌اند از اول تلفن در خانه دیده‌اند و چراغ برق و آب لوله‌کشی در همه جا دیده‌اند. اصلاً باورشان نمی‌شود که مدت‌ها بر بشر گذشته که با شمع و چراغ نفتی زندگی می‌کرده، آب نداشته و برای به دست آوردن آب چه زحماتی متحمل می‌شده است! از تلفن خبری نبوده که حالا اینجا بنشینند و مثلاً با آمریکا صحبت کنند. اینها اکنون برای بچه‌های ما عادی است و خیال

می‌کنند همیشه این طور بوده، همیشه در دنیا تلفن و چراغ برق و لوله‌کشی آب بوده، حالا ما هم تا چشم باز کرده‌ایم هوا دیده‌ایم، زمین دیده‌ایم، آسمان دیده‌ایم، ستارگان بالای سر دیده‌ایم. هیچ باورمان نمی‌شود که اینها را دست قدرتی روی حساب و نظم دقیقی به وجود آورده است. ما اکثراً از وجود اینها غافلیم تا چه رسد به نعمت بودنشان! حال می‌فرماید این آب را که از آسمان نازل کرده‌ایم آشامیدنی‌ها از آن برای شما به وجود می‌آید.

رویش گیاهان و تغذیه حیوانات به وسیله‌ی آب

﴿وَمِنْهُ شَجَرٌ فِيهِ تُسِيمُونَ﴾؛

و از همین [آب] گیاه‌ها می‌روید که [شما گوسفندان و] حیوانات خود را در آن می‌چرانید.

سائمه یعنی حیوانات چرنده، البتّه گوسفندان دو دسته‌اند: معلوفه و سائمه. «معلوفه» آن است که در خانه به آنها علف می‌دهند. «سائمه» آن است که در میان بیابان می‌چرند. از همین آب، موادّ غذایی حیوانات شما تهیّه می‌شود. بعضی گفته‌اند شجر همان است که ساقه و شاخه دارد و در بعضی از موارد به ساقه‌دار و غیر ساقه‌دار اطلاق شجر می‌شود. حال برخی از حیوانات چرنده مانند شتر گردنش دراز است و از درخت هم می‌چرد، اما سایر حیوانات از همین گیاهانی که روی زمین است می‌چرند. همه‌ی اینها از آب به وجود می‌آیند.

﴿يُنْبِتُ لَكُمْ بِهِ الزَّرْعَ وَالزَّيْتُونَ وَالنَّخِيلَ وَالْأَعْنَابَ وَمِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ﴾؛

به وسیله‌ی آب باران، برای شما زراعت و زیتون و خرما و انگورها را می‌رویانند و از تمام میوه‌ها شما را برخوردار می‌سازد.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛

به یقین در آفرینش این همه [میوه‌های گوناگون از آب] آیت و نشانه‌ای روشن است [از تدبیر خداوند علیم‌قدر حکیم] برای کسانی که اهل اندیشه و تفکر می‌باشند.

کلمه‌ی «زرع» در آیه‌ی شریفه ظاهراً اشاره به حبوبات، از گندم و جو و برنج و... است که با زراعت و کشت از زمین می‌رویند. زیتون، هم میوه است و هم ماده‌ی غذایی بسیار نافع. از درخت آن نیز تعبیر به زیتون می‌شود. در سوره‌ی نور می‌خوانیم: ﴿...مِنْ شَجَرَةٍ

مُبَارَكَةٌ زَيْتُونَةٌ...»؛ 'نخیل یعنی درخت خرما. «اعناب» جمع عنب است به معنای انگور و به صیغهی جمع آمده شاید اشاره به این باشد که انگور اصناف متعدّد دارد آنگونه که شاید سایر میوه‌ها از تعدّد اصناف به حدّ انگور نرسد.

### همه‌ی موجودات مسخر انسان

﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ وَ النَّجْمَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾؛

در این آیه‌ی شریفه، اشاره به یکی دیگر از نعمت‌های بزرگ خدا درباره‌ی انسان شده و آن، نعمت تسخیر همه‌ی موجودات جهان برای انسان است. البته اینجا منظور از تسخیر این نیست که همه‌ی موجودات عالم مطیع فرمان انسان هستند و به اراده و خواست او در مدار خود می‌چرخند. خیر، این چنین نیست؛ زیرا بدهی است که ماه و خورشید و ستارگان و... مطیع فرمان انسان نمی‌باشند و تحت اختیار او قرار نگرفته‌اند بلکه مقصود از تسخیر این است که خداوند آنها را در مسیر منفعت رسانی به انسان قرار داده است و همگی به نفع او کار می‌کنند و برکات وجودی خودشان را به امر خدا تقدیم انسان نموده و در حلّ مشکلات زندگی او اثرگذار می‌باشند.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

به طور مسلّم در این جریان نشانه‌هایی است از تدبیر [حکیمانه و رحیمانه‌ی] خدا [درباره‌ی انسان] برای آنان که [در عظمت آفرینش و موقعیت انسان در عالم] می‌اندیشند.

در این آیه‌ی شریفه، کلمه‌ی «آیات» جمع آمده و در آیه‌ی قبلی آیت مفرد آمده بود و این شاید از آن جهت باشد که آنجا تنها یک موجود از موجودات عالم مورد توجّه قرار گرفته بود و آن تنها آب بود که منشأ آثار و برکات فراوان است ولی اینجا موجودات متعدّد از شب و روز و خورشید و ماه و ستارگان مورد توجّه قرار گرفته که هر یک به تنهایی منشأ آثار و برکات فراوان می‌باشند و جمعاً آیات خدا به شمار می‌آیند.

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند

تا توانی به کف آری و به غفلت نخوری

### عظمت خیره‌کننده‌ی عالم آفرینش

جمله‌ی ﴿وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ رَبِّهِ﴾؛ با عبارت کوتاهش شامل همه‌ی کواکب از ثوابت و سیارات و کرات معلقه‌ی در فضا و کهکشان‌های عظیم می‌شود. از مطالعات اهل فنّ ستاره‌شناسی استفاده می‌شود آن مقدار که توانسته‌اند با وسایل فنّی به دست آورند تخمیناً صد هزار میلیون کهکشان و در هر کهکشان صد هزار میلیون منظومه‌ی شمسی کشف کرده‌اند و برای نشان دادن عظمت خلقت گفته‌اند اگر تمام مردم روی زمین که فرضاً شش میلیارد نفر هستند از مرد و زن، بزرگ و کوچک، همگی دست به کار ستاره شماری بزنند مادام‌العمر هیچ کاری جز ستاره شماری نداشته باشند و در هر ثانیه‌ای هم ده ستاره بشمارند باید هر یک پانزده هزار سال عمر کنند تا این مقدار ستاره‌هایی را که در یک گوشه‌ی آسمان توانسته‌اند ببینند بشمارند. آنگاه درباره‌ی عظمت خلقت خورشید گفته‌اند این کره‌ی زمین با این بزرگی که دارد اگر سیصد و سی هزار بار مکرر شود، تازه مساوی با جرم خورشید می‌گردد. بعد این سؤال را طرح می‌کنند که چگونه است این کرات با این بزرگی که با سرعت سرسام‌آوری در فضا می‌چرخند چگونه است که با هم تصادم ننموده و سقوط نمی‌کنند؟! آن وقت از نظر سرعت حرکتی که این کرات در فضا دارند می‌گویند این کره‌ی زمین ما چهارده حرکت دارد و در یکی از حرکاتش در هر ساعتی ۱۰۸ هزار کیلومتر طی طریق می‌کند و همه هم حرکت دَوْرانی دارند!

### پاسخ به یک سؤال در خصوص حرکت دَوْرانی سیارات

از جمله سؤالاتی که طرح می‌شود این است که چرا همه، حرکت دَوْرانی دارند و سرعت حرکاتشان نیز مختلف است در صورتی که طبیعت واحده یک اقتضا بیشتر ندارد و همه باید حرکت مستقیم داشته باشند و سرعت حرکاتشان نیز یکسان باشد. در حالات یکی از دانشمندان نوشته‌اند که به قدری روی این مطلب فکر و مطالعه می‌کرد که گاهی شام خوردن یادش می‌رفت و کنار سفره‌ی شام بی‌اختیار خوابش می‌برد. از خواب بیدار می‌شد و کنار رختخوابش چندین ساعت به حال بهت و حیرت می‌نشست. روزی برایش مهمان آمد، میزبان یادش رفت که مرغ بریان سر میز، انتظار او و مهمان را دارد! مهمان هم خسته و گرسنه بود آمد نشست غذا را خورد و خوابید. میزبان آمد دید استخوانی باقی مانده گفت: عجب! من فکر می‌کردم غذا نخورده‌ام ولی معلوم می‌شود غذا

خورده‌ام که استخوانش باقی مانده است!! خلاصه این که نوشته‌اند چهارده سال تمام این آدم در همین مسأله‌ی اجرام آسمانی متفکر بود تا روزی آن جریان معروف پیش آمد که زیر درخت سیب نشسته بود و فکر می‌کرد. در این اثنا سیبی از درخت افتاد. او از همین حادثه در فکر فرو رفت که چرا این سیب از درخت جدا شد و به زمین افتاد تا بعد از مطالعات زیاد به این حقیقت پی برد که قانون جاذبه‌ی عمومی در اجسام هست و هر چه جسم بزرگ‌تر باشد، جاذبه‌اش بیشتر است و لذا کره‌ی زمین ماه را به سوی خود می‌کشد و کره‌ی خورشید، زمین و ماه و سایر سیارات را به خود جذب می‌کند آن وقت به فکر افتاد که پس باید تمام کرات بر اثر این قانون به هم بخورند و سقوط کنند و آنگاه پی برد که نیروی دیگری هم در کار هست به نام نیروی گریز از مرکز که تعادل و توازن بین کرات و اجرام آسمانی بر اثر این دو نیرو برقرار می‌شود.

هر کره‌ای در مدار خودش به گردش درآمده و هیچگاه از مدار خود تخطی نمی‌کند و از این رو تصادم و سقوطی در کرات بالا پیش نمی‌آید و از اینجاست که هر انسان اندیشمندی پی می‌برد که قدرت عظیم دیگری در کار هست که این دو نیرو را به وجود آورده و آنها را با هم تعدیل کرده و هر جرمی را در مدار معینی قرار داده و بزرگی و کوچکی و فاصله‌ی آن را با جرم دیگری حساب کرده که نه خیلی نزدیک و نه خیلی دور باشند و این جز با تقدیر و اندازه‌گیری و تنظیم حکیمانه‌ای توجیه‌بردار نمی‌باشد و این همان است که قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِهِ﴾

تمام نجوم [و ستارگان از بزرگ و کوچک و دور و نزدیک] مستخر امر و فرمان او هستند، یعنی او بی در عالم هست و او امری و فرمانی دارد که تمام نجوم به تسخیر او و طبق فرمان او در گردشند و او ذات اقدس الله است - جَلَّتْ عِظْمَتُهُ وَ عَظُمَ شَأْنُهُ -

ستون‌های آسمانی که ما نمی‌بینیم

﴿إِنَّ اللَّهَ يُمْسِكُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ أَنْ تَزُولَا...﴾<sup>۱</sup>

به یقین الله است که آسمان‌ها و زمین را از زوال نگه می‌دارد...

﴿اللَّهُ الَّذِي رَفَعَ السَّمَاوَاتِ بِغَيْرِ عَمَدٍ تَرَوْنَهَا...﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۴۱.

۲- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲.

الله آن کسی است که آسمان‌ها را بدون ستون‌هایی که آنها را ببینید؛ برافراشته است...

یعنی ستون‌هایی که شما ببینید ندارند و لذا حضرت امام رضا علیه السلام ذیل همین آیه فرموده است در آسمان‌ها ستون‌هایی هست ولی شما آنها را نمی‌بینید! این همان نیروی جاذبه‌ی عمومی تعدیل شده‌ی با نیروی گریز از مرکز است که نگه دارنده‌ی اجرام سماوی است و با چشم سر دیدنی نیست. حال آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید: ﴿وَسَخَّرَ لَكُمُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالتُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ﴾؛ خدا مسخر کرده برای شما شب و روز و خورشید و ماه را و همه‌ی ستارگان مسخر فرمان او هستند و به امر او در حرکتند.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

به حقیقت در همه‌ی این نظامات محیرالعقول، نشانه‌هایی روشن است. ولی برای انسان‌های متفکر نه برای حیوان‌صفتان غافل که به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام: (كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمُّهَا عِلْفُهَا)؛ مانند چارپای بی‌آخور بسته‌ای که تمام همش خوردن علفش است. اینها چه کار به لیل و نهار و شمس و قمر و نجوم مسخرات با امره دارند تا از طریق این نظام حیرت‌انگیز بی‌حکمت خدا ببرند.

### معنای ربوبیت

﴿وَمَا ذَرَأَ لَكُمْ فِي الْأَرْضِ مُخْتَلِفًا أَلْوَانُهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾ وَ هُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لِيَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا وَ تَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً تَلْبَسُونَهَا وَ تَرَى الْفُلْكَ مَوَازِرَ فِيهِ وَ لِيَتَّبِعُوا مِنْ فَضْلِهِ وَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛

از اول سوره‌ی مبارکه‌ی نحل تا آیه‌ی هجده وقتی دقت می‌کنیم، می‌بینیم تمام این آیات در مقام ارائه‌ی نشانه‌های تدبیر است، یعنی نشان می‌دهد که در عالم، تدبیر و تقدیری وجود دارد که هر چیز را تحت اندازه‌ی معینی با نظم و حساب دقیقی متناسب با حوائج انسان‌ها در زندگی مادی و معنویشان به وجود می‌آورد. از لحاظ مقدار احتیاج و کیفیت و زمان احتیاج این همه را در نظر می‌گیرد و این همان معنای ربوبیت است که قرآن کریم خدا را به عنوان ربّ العالمین وصف می‌کند و این حقیقت در گرو شناختن ربّ واقعی عالم و تمام انحرافات و شقاوت‌ها نیز بر اثر شناختن ربّ واقعی عالم است! تمام مستکبران جهان از نمرودها و فرعون‌ها و... خود را به عنوان ربّ آدمیان معرفی کرده و جامعه‌ی بشری را در



وادی‌های جهالت و ضلالت دچار انواع و اقسام بدبختی‌ها نموده‌اند. در این که انسان نیازمند به موجودی خارج از خود می‌باشد تا در ابعاد مختلف زندگی از او رفع نیاز بنماید تردیدی نیست، منتها آنچه که به طور حتم بر او لازم است این است که آن کسی را که رافع نیاز او در ابعاد گوناگون زندگی اوست بشناسد تا بر اثر انحراف و دور افتادن از ربّ واقعی در دنیا مبتلا به ذلّت و در آخرت دچار عذاب ابدی نگردد؛ دنبال ربّ‌شناسی است که همه‌ی معارف برای انسان حاصل می‌شود، زیرا ربّ را که شناخت، قهراً نبیّ یعنی پیامبر را هم که سفیر اوست می‌شناسد. آنگاه برنامه‌ی تربیتی او را که همان «دین آسمانی» است می‌پذیرد و در نتیجه اعتقاد به معاد و عالم کیفر و پاداش که معلول اطاعت و عصیان نسبت به آن برنامه‌ی آسمانی است پیدا می‌کند و از این رو است که قرآن کریم برای نشان دادن ربّ واقعی، نعمت‌های فراوان حضرت خالق حکیم را که سراسر زندگی بشر را پر کرده است در ابعاد مختلف زندگی انسان با بیانات گوناگون ارائه می‌نماید.

### هدمندی آفرینش آسمان و زمین

در این سوره‌ی مبارکه ابتدا سخن از آفرینش آسمان‌ها و زمین به میان آورده و با یک جمله‌ی کوتاه می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...﴾؛ این جمله کوتاه است ولی بشر تا عمر دارد در عظمت خلقت آسمان‌ها و زمین بیندیشد و کتاب‌ها در این باب بنویسد به جایی نمی‌رسد. به گفته‌ی یکی از دانشمندان، علم و دانش ما نسبت به مجهولات ما همانند قطره‌ی آبی در مقابل اقیانوسی ژرف و بیکران است یا مانند یک موی سپیدی در اندام یک گاو سیاه رنگی است. قرآن هم فرموده است:

﴿...وَمَا أوتِيتُمْ مِنَ الْعِلْمِ إِلَّا قَلِيلًا﴾؛<sup>۲</sup>

...از علم و دانش، جز مقدار اندکی به شما داده نشده است.

ولی در عین حال با همین مقدار اندکی که به دست آورده‌اند به عجایی از خلقت پی برده‌اند که چه نظم و حساب دقیقی در آفرینش به کار رفته است. قرآن در یک جمله‌ی کوتاه می‌فرماید: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...﴾؛ این آسمان‌ها و زمین روی هدف و غایتی آفریده شده است. آنگاه اشاره‌ای به عظمت خلقت انسان نموده و می‌فرماید: ﴿خَلَقَ

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۵.

الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ؛<sup>۱</sup> اینجا هم وقتی دانشمندان به تحقیق و بررسی اسرار و عجایب این خلقت عظیم می‌نشینند، خود را مواجه با دریایی بیکران می‌بینند و درباره‌ی نطفه و ذرات تشکیل دهنده‌ی آن از مرد و زن به تحقیقات عمیق می‌پردازند و کتاب‌ها در این باب می‌نویسند در صورتی که قرآن با یک جمله‌ی کوتاه می‌فرماید: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾؛ و سپس اشاره‌ی دیگری به خلقت چارپایان نموده و فهرست‌وار می‌گذرد. چون کسی بخواهد در هر جمله و کلمه‌اش به تحقیق و تدقیق بپردازد، باید دست‌اندازی به تمام علوم و فنون از ستاره‌شناسی، حیوان‌شناسی و انسان‌شناسی و... بنماید از این رو است که می‌گوییم قرآن کریم در تمام مباحثش دعوت به علم می‌کند. یک جمله می‌گوید: ﴿خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ بِالْحَقِّ...﴾؛ آدمیان را دعوت به انسان‌شناسی می‌کند و می‌گوید: ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ فَإِذَا هُوَ خَصِيمٌ مُّبِينٌ﴾؛ و همچنین دعوت به مطالعه در اسرار خلقت نموده می‌فرماید:

﴿أَفَلَا يَنْظُرُونَ إِلَى الْإِبِلِ كَيْفَ خُلِقَتْ﴾؛<sup>۲</sup>

آیا درباره‌ی شتر نمی‌اندیشند تا ببینند چه رموز و اسراری در آفرینش او و دیگر حیوانات اعمال شده است. چنانکه ملاحظه می‌فرمایید در قرآن کریم، ذیل آیات مربوط به آفرینش کائنات این جمله مکرراً آمده است:

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛

﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَذَّكَّرُونَ﴾؛

و با این بیان نشان می‌دهد که پی بردن به اسرار آفرینش کائنات، احتیاج به اندیشیدن و به کار انداختن نیروی فکر و عقل دارد و این منحصراً کار اندیشمندان و متفکران جهان است که مثلاً بفهمند خورشید چه اثری در منظومه‌ی شمسی و چه اثری در زندگی انسان‌ها دارد؟ یا ماه آسمان چگونه سبب پیدایش جزر و مدّ دریاها می‌شود و سپس جزر و مدّ دریاها چه اثری در زندگی انسان‌ها دارد و گرنه افراد سطحی‌نگر که به آسمان نگاه می‌کنند، ستارگان را همچون میخ‌های فرو رفته‌ی در سینه‌ی آسمان می‌بینند و بیش از این چیزی نمی‌فهمند. از کهکشان تعبیر به راه‌شیری یا راه مکه می‌کنند که حاجی‌ها با اسب و الاغ و

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴.

۲- سوره‌ی غاشیه، آیه‌ی ۱۷.

استر از آن راه عبور کرده و گاه از مرکبشان به زمین ریخته و سفید شده است. گفته‌اند مرد بهانه‌گیری که همیشه دنبال بهانه‌ای می‌گشت تا با زنش دعوا کند و او را کتک بزند؛ در یک شب تابستانی زن رختخواب او را پشت بام خانه‌شان زیر آسمان انداخته بود. مرد بهانه‌گیر همین را بهانه کرد و فریاد زد ای دشمن جان من! تو مرا آوردی زیر راهی خواباندی که شترها و اسب‌ها و استرها و الاغ‌های حاجی‌ها که از آن راه عبور می‌کنند بر سر من بیفتند و مرا بکشند و بنا کرد او را زدن.

در شب‌هایی که مهتابی نباشد و آسمان تاریک و صاف باشد، کهکشان به صورت یک نوار سفید در وسط آسمان دیده می‌شود که عوام مردم آن را راه شیری یا «راه مکه» می‌نامند که از مرکب‌های حاجی‌ها که بار گاه می‌برده‌اند؛ گاه فراوان در آن ریخته و از این جهت سفید شده است. منظور این که انسان‌های عادی از دیدن اجرام آسمانی بیش از این چیزی نمی‌فهمند، تنها دانشمندان ستاره‌شناسانند که راجع به آنها مطالعات علمی دارند و به فرموده‌ی قرآن: ﴿...إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛... در این اجرام آسمانی نشانه‌هایی از علم و قدرت و حکمت آفریدگارشان هست که تنها برای اندیشمندان و خردمندان و پندپذیران است که راه ارتباط آنان با خالق یکتای جهان و جهانیان است.

### تأمل عمیق‌تر در آفرینش انسان

شما در آفرینش انسان تأمل بیشتری بفرمایید که چه تدبیر و تقدیر عجیبی در آن به کار رفته است! از آن روز که انسان خلق شده است و می‌شود، این خلقت همیشه تازه است و هیچگاه کهنه نمی‌شود و انسان‌ها با هم مخلوط و مشتبه نمی‌شوند. دو نفر را شما پیدا نمی‌کنید که از هر جهت تساوی در خلقت داشته باشند با این که تمام صورت یک انسان یک وجب بیشتر نیست و در همین یک وجب آن نقاش توانا میلیون‌ها چشم و ابرو می‌کشد! بینی و لب و دهان می‌کشد اما دو تا از اینها یک جور در نمی‌آیند!! در صورتی که همه انسانند و همه چشم و ابرو و بینی و لب و دهان دارند اما دو تا چشم و ابرو از همه جهت با هم یکسان نمی‌باشند تا چه رسد به روحیات و افکار و اخلاقیات که قرآن می‌فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالاختلافُ ألْسِنَتِكُمْ وَألوانِكُمْ...﴾؛

زبان‌ها مختلف، صداها مختلف، الوان و اشکال از ظاهر و باطن مختلف؛ این همه از

آیات و نشانه‌های تدبیر و تقدیر و تنظیم حکیمانه‌ی حضرت خَلَّاقِ عَلِيمِ قَدِيرِ است و راستی اگر بنا بود تمام افراد بشر همه از هر جهت با هم مشابه بودند، صداها یک جور، قیافه‌ها یک جور، زبان‌ها یک جور، افکار و اخلاق یک جور، خدا داند که چه فسادِ هول‌انگیز به وجود می‌آمد! طلبکار، بدهکار را نمی‌شناخت. بدهکار، طلبکار را نمی‌شناخت. زن، شوهر خود را و شوهر، زن خود را و برادر، برادر خود را نمی‌شناخت اما در اثر این اختلافی که با هم دارند، چه نظم متینی به وجود آمده است اختلاف در السنه و الوان، نظم عجیب به وجود آورده است.

حال آیا این همه جریانات در عالم خلقت، آیت و نشانه‌ی تدبیر و تنظیم حکیمانه‌ی آفریدگار جهان نیست؟ آری: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ اینها همه آیات و نشانه‌های حکمتند برای خردمندانی که عقل خود را به کار اندازند، ببندیشند و منصفانه داوری کنند، در این صورت است که پندپذیرانی می‌شوند و خود را موظف به خضوع در مقابل دستورات خالقشان می‌دانند و گرنه مردم لجوج معاندی که جز اشباع هوا و هوس نفسانی و پیروی از وساوس شیطانی هم و هدف و مقصدی ندارند و چراغ عقلشان پشت پرده‌ها و حجاب‌هایی از غرور و غفلت و هوسرانی به خاموشی گراییده و در ظلمت بی‌خبری از مبدأ و معاد هستی به سر می‌برند، توقعی از اینان نیست که از آیات الهی چیزی درک کنند و پندی بگیرند. خدا هم به رسول گرامی اش ﷺ فرموده است: ﴿...قُلِ اللَّهُ ثُمَّ ذَرْهُمْ فِي خَوْضِهِمْ يَلْعَبُونَ﴾؛<sup>۱</sup> تو حرف خود را بزن و آنان را به سوی الله دعوت کن و سپس به حال خودشان رهایشان کن تا در گنداب شهوات حیوانی غوطه‌ور گردند. ﴿...وَيُلْهِهِمُ الْأَمْلُ فَسَوْفَ يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> ...آرزوهای زندگی مادی سرگرمشان سازد تا بمیرند و بفهمند پایان کارشان به کجا منتهی شده است.

### منافع پنج‌گانه‌ی دریا برای عالم انسانی

قرآن کریم پس از بیان بخشی از نعمت‌های خدا در آیات گذشته، به سراغ بخشی دیگر راجع به دریاها و کوه‌ها می‌رود و می‌فرماید: ﴿وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ﴾؛ او خدا کسی است که دریاها را مسخّر شما کرده و در مسیر نفع‌رسانی به شما قرار داده است. آنگاه اجمالاً به پنج منفعت از منافع دریا برای انسان اشاره کرده می‌فرماید: ﴿لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

۲- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳.

## الف: گوشت تازه

**فایده‌ی اول:** این که از آن گوشت تازه به دست آورده و بخورید. به قول معروف ماهی را هر وقت از آب بگیری تازه است. دریا مخزنی است برای نگهداری گوشت‌های تازه که هیچگاه کهنه و مانده نمی‌شود.

## ب: زینت پوشاک

**فایده‌ی دوم:** ﴿وَتَشْتَخِرْ جِوَا مِنْهُ حَلِيَّةً تَلْبَسُونَهَا﴾؛ و وسایل زینتی برای پوشاک از آن بیرون می‌آورید از لؤلؤ و مروارید و مرجان که وسیله‌ی زینت و آرایش از لحاظ لباس‌تازان باشد. در دین مقدس اسلام استفاده از زینت در حد معقول و مشروع اجازه داده شده و در قرآن آمده است: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ...﴾؛ بگو چه کسی زینت خدا را که برای بندگانش قرار داده تحریم کرده است؟ البته باید در حد تعادل و دور از هرگونه اسراف و تبذیر باشد که به طور مسلم حرام است!

## ج: حرکت کشتی

**فایده‌ی سوم:** کشتی و کشتی‌رانی در دریا است که از نعمت‌های بزرگ خدا بر انسان است و می‌فرماید: ﴿وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاجِرَ فِيهِ﴾؛ کشتی‌ها را می‌بینی (فُلْکَ به معنای کشتی هم به معنای مفرد و هم به معنای جمع آمده است) که بر صفحه‌ی دریا با سینه‌ی خود آب‌ها را می‌شکافند و جلو می‌روند تا سرنشینان خود و وسایل آنها را به مقصد برسانند. این به تسخیر خداست که دریا و کشتی را در مسیر منفعت‌رسانی به انسان قرار داده است، هر چند آن کشتی را انسان ساخته است، اما آن انسان را کی ساخته و فکر و دانش کشتی‌سازی به او داده و آلات و ادوات آن را به وجود آورده است و لذا خدا تمام ساخته‌های بشر را به خودش نسبت داده و فرموده است:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ وَمَا تَعْمَلُونَ﴾<sup>۲</sup>

و خدا شما را و آنچه را که انجام می‌دهید آفریده است.

همان‌بت‌های چوبی و فلزی را که خودتان تراشیده‌اید و معبود خود قرار داده‌اید، اجزاء و ذرات تشکیل‌دهنده‌ی ساختمان آنها را و خود شما را خدا آفریده و نیروی

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۲.

۲- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۹۶.

بت تراشی را هم خدا به شما داده است. کشتی و اتومبیل و هواپیما را انسان می‌سازد، اما آن مواد اولیه‌ی آنها را خدا به انسان داده است.

﴿...أَلَا إِلَى اللَّهِ تَصِيرُ الْأُمُورُ﴾؛<sup>۱</sup>

توجه! بازگشت تمام امور و تمام کائنات به سوی خداست.

### د: تجارت

**فایده‌ی چهارم:** ﴿وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾؛ نعمت دیگر خدا از طریق دریا به شما این که به تجارت پردازید و از فضل خدا بهره‌مند گردید.

### ه: شکرگزاری

پنجمین نعمت خدا که شاید بتوان گفت از همه‌ی نعمت‌ها سعادت‌بخش‌تر است، احیاء حسّ شکرگزاری انسان به پیشگاه اعلا و اقدس خالق متّان است که این همه نعمت از زمین و آسمان و داخل و خارج وجود خود انسان به او عنایت فرموده است و لذا می‌فرماید:

﴿وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ شاید شکر این نعمت‌ها را ادا کنید.

و این حسّ شکرگزاری در انسان وقتی زنده‌تر می‌شود که آدمی متوجه این حقیقت باشد که خداوند رحیم و رثوف در انعام و احسان خود تنها به ضروریات و لوازم اصلی زندگی اکتفا نکرده بلکه آنچه هم که وسیله‌ی زینت و زیبایی می‌شود آن را هم به انسان عنایت فرموده است. از باب مثال اگر ابرو را کمانی خلق نمی‌کرد ابرو بود اما کمانی بودن آن را زیبا کرده است. اگر لب‌ها را سرخ خلق نمی‌کرد لب بود، اما سرخی لب آن را زیباتر ساخته است. موی سر و صورت انسان ممکن بود از اوّل سفید باشد ولی آن را سیاه آفرید و این سیاهی رنگ مو بر زیبایی آن افزوده است. آری این همه انعام و احسان که درباره‌ی شما آدمیان عنایت فرموده برای این است که شاید شما با تفکّر در این نظام عجیب، پی به وجود آفریدگار علیم حکیم برید و عرض سپاس و تشکر از این همه الطاف و عنایات به درگاهش بنمایید و طبق دستورات سعادت‌بخشش عمل کنید تا به سعادت جاودان نائل گردید.

### نعمت کوه‌ها

در آیه‌ی بعد عطف توجهی به نعمت کوه‌ها می‌فرماید: ﴿وَالْقُلُوبِ فِي الْأَرْضِ رَوَّاسِي أَنْ

۱- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۳.

تَمِيدَ بَكْمٌ؛ کوه‌های محکم و ثابت در پوسته‌ی زمین افکنده است و آن را به وسیله‌ی کوه‌ها استقرار و آرامشی خاصّ بخشیده است تا در اثر حرکات مختلفی که بر آن عارض می‌شود شما را نلرزاند. شما اندکی درباره‌ی همین کره‌ی زمین بیندیشید تا به گوشه‌ای از عظمت خلقت در جهان هستی پی ببرید. اهل تحقیق در فنّ خودشان می‌نویسند قریب به ۳۰۰۰ میلیون سال از عمر این کره‌ی خاکی می‌گذرد که در این فضا می‌چرخد! راجع به وزنش هم گفته‌اند ۶۰۰۰ میلیارد تن وزن دارد و چهارده حرکت مختلف بر آن عارض می‌شود که یکی از آنها حرکت انتقالی است که در ظرف یک سال دور خورشید می‌چرخد. در هر ثانیه ۳۰ کیلومتر و در هر دقیقه ۱۷۷۰ کیلومتر و در ساعت ۱۰۸ هزار کیلومتر سرعت دارد. حرکت دیگری به نام حرکت وضعی دارد که دور خودش می‌چرخد. در آن حرکت نیز ۱۶۸۰ کیلومتر در ساعت سرعت دارد و طبیعی است که عروض چهارده حرکت گوناگون بر یک کره‌ی خاکی، سبب اضطراب آن می‌شود. علاوه بر گازهای متراکم در داخل زمین که فشار بر آن آورده و مضطربش می‌کنند، عامل اضطراب دیگری از خارج زمین طوفان‌های تند و شدیدی است که از جهت مخالف حرکت زمین به حرکت در می‌آیند و تصادم با حرکت زمین پیدا کرده و قهراً سبب اضطراب زمین می‌گردند.

### کوه‌ها چرخ لنگر زمین

از باب مثل اتومبیل که وقتی با سرعت مثلاً ۱۰۰ کیلومتر در ساعت حرکت می‌کند، ناگهان به مانعی بر می‌خورد و راننده فوراً پا روی ترمز می‌کوبد و ماشین توقّف می‌کند و سرعت حرکت تغییر می‌کند و همین تغییر حرکت سبب می‌شود که سرنشین‌های ماشین به سمت جلو پرتاب می‌شوند و پس از برطرف شدن مانع از سر راه اگر بخواهد دوباره به همان سرعت اولیه گاز بدهد، این دفعه سرنشین‌ها به عقب پرتاب می‌شوند. این پرتاب به جلو و عقب بر اثر تغییر سرعت حرکت پیدا می‌شود. حال این کره‌ی زمین نیز که با سرعتی که گفتیم حرکت می‌کند در اثناء اگر با طوفان‌های سهمگین که از جهت مخالف حرکت زمین پیش می‌آید تصادم کند، ضربه‌ای کوبنده بر زمین فرود می‌آید آنگونه که گفته‌اند برابر با انفجار ناگهانی ۶۹ میلیون عدد بمب است و بدیهی است که چنین ضربه‌ای به حیات تمام موجودات زنده پایان می‌دهد.

می‌گویند در هر دستگاهی که حرکت دَوْرانی دارد، چرخ لنگری در آن نصب می‌کنند که آن چرخ لنگر سرعت حرکت و تغییر حرکت را تنظیم می‌کند و جلو آن ضربه را می‌گیرد و خطری پیش نمی‌آید. حال خداوند حکیم نیز کوه‌ها را همانند چرخ لنگری برای کوهی زمین که حرکت دَوْرانی دارد قرار داده است و از آنها تعبیر به راسیه فرموده است که: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛ کوه‌های ریشه‌دار محکم را در زمین افکنده آنگونه که چرخ لنگر را می‌افکنند که کشتی را ننگه دارد تا زمین که عوامل اضطراب فراوان بر آن وارد می‌شود، شما را نلرزاند و سر و سامان زندگی شما را به هم نریزد که اگر این رواسی یعنی کوه‌های محکم ریشه‌دار نبودند، این کوهی زمین در هر لحظه‌ای در معرض اضطرابات شدید از داخل و خارج قرار می‌گرفت و آسایش و آرامش را از شما سلب می‌کرد.

### تعبیر قرآن از کوه‌ها

در قرآن از کوه‌ها دو تعبیر آمده یکی ﴿اوتاد﴾:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾؛<sup>۱</sup>

آیا ما زمین را گهواره‌ای و کوه‌ها را میخ‌هایی قرار نداده‌ایم.

﴿اوتاد﴾ جمع وِتْد است و وِتْد یعنی میخ. آنگونه که نجارها تخته‌ها را به هم میخکوب می‌کنند که از هم متلاشی نشوند. خدا هم قطعات زمین را به وسیله‌ی کوه‌ها میخکوب کرده که از هم متلاشی نشوند. تعبیر دوّم «رواسی»: ﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛ در بیان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز این دو تعبیر آمده است که یک جا فرمودند: ﴿وَوَتَدٌ بِالصُّخُورِ مَيْدَانٌ أَرْضِهِ﴾؛<sup>۲</sup> خدا به وسیله‌ی کوه‌های سخت زمینش را میخکوب کرده و اضطراب آن را مبدّل به آرامش نموده است. اینجا وِتْد آمده که خدا هم فرموده: ﴿وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾؛ یک جا هم فرموده: ﴿وَعَدَلَّ حَرَكَاتَهَا بِالرَّاسِيَاتِ مِنْ جَلَامِيدِهَا﴾؛<sup>۳</sup> و حرکات زمین را به سبب کوه‌های ثابت و محکم تعدیل و تنظیم کرد.

اینجا اولاً کوهی زمین را متحرک نشان داده در زمانی که دانشمندان آن زمان قائل به سکون زمین بوده‌اند!! آن روز امام امیرالمؤمنین علیه السلام با همین یک جمله‌ی کوتاه برای زمین اثبات حرکت کرده و ثانیاً کوه‌ها را همان‌گونه که قرآن فرموده سبب تعدیل حرکات زمین

۱- سوره‌ی نبأ، آیات ۶ و ۷.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱.

۳- همان، خطبه‌ی ۹۰.



بیان نموده است. جلامید جمع جلمود است به معنای تخته سنگ‌های سخت و محکم.  
اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة  
امرنا خيراً و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ؛  
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١٤﴾ وَهُوَ الَّذِي سَخَّرَ الْبَحْرَ لَكُمْ لَاحِمًا

طَرِيًّا وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حَبْلَةً تَلْبَسُونَهَا وَتَرَى

الْفَلَكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَلِتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ

وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

﴿١٥﴾ وَالْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ وَأَنْهَارًا

وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ

﴿١٦﴾ وَعَلَّمْتَ بِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ

﴿١٧﴾ أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ

﴿١٨﴾ وَإِنْ تَعُدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و او کسی است که دریا را مسخر کرده تا شما از آن گوشت تازه بخورید و از آن وسایل زینتی برای پوشاک خویش استخراج نمایید و کشتی‌ها را می‌بینی که دریا را می‌شکافند [و پیش می‌روند تا شما با اشتغال به تجارت] از فضل خدا بهره‌مند گردید و شاید شکر نعمت‌های او را به جا آورید. و در زمین کوه‌های ثابت و محکم ایجاد کرد تا زمین، شما را نلرزاند و نهرها و راه‌هایی به وجود آورد تا شما [به سوی مقاصد خود] هدایت شوید و علاماتی قرار داد و آنها [در شب] به وسیله‌ی ستارگان هدایت می‌شوند. حال آیا کسی که می‌آفریند همانند کسی است که نمی‌آفریند، آیا متذکر نمی‌شوید؟ و اگر نعمت‌های خدا را بشمارید آنها را نمی‌توانید احصا کنید؛ خداوند آمرزنده و مهربان است.

## فواید دریا

از جمله نعمت‌های بزرگ خدا بر بشر، این که دریا را مسخر او قرار داده است تا او به منافع فراوانی از طریق دریا دست یابد. از آن جمله، مواد غذایی است که می‌فرماید: ﴿لِتَأْكُلُوا مِنْهُ لَحْمًا طَرِيًّا﴾؛ تا گوشت تازه از آن بخورید. گوشتی که زحمت تولید و پرورش و نگهداری آن را نکشیده‌اید، بلکه خداوند رزاق رحیمتان آن را در دل دریا پرورانیده و به رایگان در اختیار شما قرار داده است و مخصوصاً آن را به عنوان گوشت تازه و باطراوت ستوده است و با این بیان نشان داده که تغذیه از گوشت خشکیده که در زمان سابق معمول بوده و تغذیه از گوشت کهنه و یخ زده که اکنون رواج دارد، مطبوع طبع انسان و متناسب با مزاجش نمی‌باشد و بالاخص گوشت ماهی تازه، در میان مواد غذایی، از اهمیت بیشتری برخوردار است!

**دومین** فایده از فواید دریا که در آیه به آن اشاره شده، استخراج وسایل زینتی است که ملبوس و پوشاک آدمیان - به خصوص زنان - قرار می‌گیرد که می‌فرماید:

﴿وَتَسْتَخْرِجُوا مِنْهُ حِلْيَةً تَلْبَسُونَهَا﴾؛

از دریا، وسایل زیور و زینت بیرون می‌آورید و آن را می‌پوشید.

**سومین** فایده از فواید دریا، حرکت کشتی‌های سنگین روی آب‌ها و میان امواج سهمگین آنهاست که هم مرکب سواری برای انسان‌ها می‌باشند و هم وسیله نقلیه‌ی کالاهای تجارته‌ای از نقطه‌ای به نقطه‌ی دیگر که می‌فرماید:

﴿وَتَرَى الْفُلْكَ مَوَاحِرَ فِيهِ وَ لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾؛

کشتی‌ها را می‌بینی که میان دریا سینه‌ی آب‌ها را می‌شکافند [و پیش می‌روند] تا شما [علاوه بر منافع فراوان] از فضل خدا بهره [های تجارته‌ی] نیز ببرید.

کلمه‌ی ﴿فُلْكَ﴾ از کلماتی است که هم در معنای مفرد به کار می‌رود و هم در معنای جمع و در این آیه به قرینه‌ی ﴿مَوَاحِر﴾ که جمع است، معنای جمعی دارد. **مواخر** جمع ماخره است و «ماخره» یعنی شکافنده. کشتی‌ها با سینه‌ی خود آب‌های دریاها را می‌شکافند و جلو می‌روند. از آیات و نشانه‌های علم و قدرت و حکمت خدا این که مواد اولیه‌ی ترکیبی کشتی با داشتن سنگینی خاص مع الوصف به دلیل شکل خاص کشتی زیر آب نمی‌رود و آب را هم طوری خلق نموده که کشتی را در خود فرو نمی‌برد و کشتی روی آب شناور می‌ماند!

## مقصود از «ابتغاء فضل» تجارت است

جمله‌ی ﴿لَتَبْتَغُوا مِنْ فَضْلِهِ﴾ در آیه‌ی شریفه، نشان می‌دهد که از جمله منافع کشتیرانی در دریا تجارت و به دست آوردن بهره‌های اقتصادی است. ظاهراً در هر جای از قرآن که **ابتغاء فضل** آمده، به معنای همان **تجارت** است. در سوره‌ی جمعه می‌خوانیم:

﴿فَإِذَا قُضِيَتِ الصَّلَاةُ فَانْتَشِرُوا فِي الْأَرْضِ وَابْتَغُوا مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...﴾<sup>۱</sup>

نماز که تمام شد، در زمین پراکنده شوید و دنبال تجارت و کسب و کارتان بروید و از خدا رزق و روزی بطلبید...

در آیات مربوط به مناسک حجّ نیز می‌خوانیم:

﴿لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

بر شما ممنوعیتی نیست که [ضمن انجام اعمال حجّ] تجارتی کنید و مالی به دست آورید...

و همچنین در سوره‌ی مزمل - که راجع به اقامه‌ی نافله‌ی شب تأکید دارد- از سه گروه مخصوصاً نام می‌برد:

**اول: بیماران**

﴿...عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ مَرْضًى...﴾

...می‌داند که بعضی از شما مریض می‌باشند...

**دوم: تجارت پیشگان در حال سفر**

﴿...وَ آخْرُونَ يُضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ...﴾

...گروه دیگر که در حال سفرند و تجارت می‌کنند و از فضل خدا روزی می‌طلبند...

**سوم: رزمندگان در میدان جنگ**

﴿...وَ آخْرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾

...آنان که در راه خدا، با دشمن مقاتله می‌کنند و در میدان جنگند...

﴿...فَأَقْرُوا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ...﴾<sup>۳</sup>

...همگی تا آنجا که میسر است، از قرائت [قرآن در نماز شب] کوتاهی نکنید...

۱- سوره‌ی جمعه، آیه‌ی ۱۰.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۸.

۳- سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۲۰.

منظور این که در این آیات نیز جمله‌ی «ابتغاء فضل» به معنای «تجارت» به کار رفته است.

### سپاسگزاری از منعم به سبب برخورداری از نعمت‌ها

در آیه‌ی مورد بحث، بعد از اشاره‌ی اجمالی به نعمت‌های خدا بر بشر که از طریق دریا و کشتیرانی در دریا به دست می‌آید، فرموده است: ﴿وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛ یعنی این نعمت‌ها را خدا در اختیار شما قرار داده، به این منظور که حسّ شکر منعم - که در فطرت هر انسانی هست - در شما پیدا شود و در مقام شناختن منعم برآیید و با سپاسگزاری از او، به سعادت هر دو سرانائل گردید و همین شکر است که «شیطان» دشمن قسم خورده‌ی آدمیان گفته نمی‌گذارد شاکر باشند! ﴿...وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾؛ «من فرزندان آدم را چنان اغوا می‌کنم که ارزش نعمت‌ها را نشناسند و منعم فراموششان گردد. فقط بخورند و بخوابند و بپوشند؛ اما هیچ نفهمند این نعمت‌ها از کجا آمده و منعم کیست! کنار سفره‌ی گسترده‌ای بنشینند و از محتویات آن برخوردار گردند و اصلاً نپرسند این سفره را چه کسی گسترده و منظورش چه بوده است؟ شیطان قسم خورده کاری کند که انسان‌ها فقط زندگی حیوانی داشته باشند! از نعمت‌ها برخوردار بشوند و هیچ وقت هم شاکر نشوند. خدا هم خودش فرموده که:

﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

...بسیار کمند از بندگان من که شاکر می‌باشند.

کوه، عامل سکون زمین

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛

کوه‌های ثابت و محکم در [سینه‌ی] زمین افکنده تا زمین شما را نلرزاند [و از شما سلب آرامش ننماید].

قرآن کریم از کوه‌ها گاهی تعبیر به «اوتاد» می‌کند و گاهی تعبیر به «رواسی». در

سوره‌ی نبأ می‌فرماید:

﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾؛<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

۳- سوره‌ی نبأ، آیات ۶ و ۷.

آیا نه این است که ما زمین را آسایشگاهی و کوه‌ها را میخ‌هایی قرار داده‌ایم؟ زمین همانند گهواره‌ای که طفل را حرکت می‌دهد و او را می‌خواباند، دائماً در حال حرکت است و به سرنشینان خویش آرامش می‌بخشد. با این که هم حرکت سریع وضعی به دور خود دارد و شب و روز را تولید می‌کند و هم حرکت انتقالی به دور خورشید دارد و فصول چهارگانه را به وجود می‌آورد؛ در عین حال ما حرکت آن را هیچ احساس نمی‌کنیم و خیلی آرام روی آن می‌خوابیم و برمی‌خیزیم! کسب و کار و تجارت داریم. ساختمان می‌سازیم و... این گهواره که میلیون‌ها سال است در این فضا می‌چرخد، ابتدا به صورت یک گلوله‌ی آتشین از خورشید جدا شده و سپس سرد شده و به صورت یک گلوله‌ی خاکی در فضا به گردش درآمده و هیچگاه هم از هم نمی‌پاشد و متلاشی نمی‌گردد؛ زیرا خدا آن را وسیله‌ی کوه‌های محکم ریشه‌دار، از هر طرف می‌خکوب کرده است که مانند زرهی از تمام اطراف، این کره‌ی خاکی را در بر گرفته و از متلاشی شدن نگه داشته‌اند.

اهل تحقیق گفته‌اند: اگر این کوه‌ها نبود، در اثر فشاری که از گازهای درونی زمین بر سطح آن وارد می‌شد و تندبادها و طوفان‌هایی که از بیرون به آن می‌رسید، این کره‌ی خاکی علی‌الدوام در حال تزلزل و اضطراب بود. اما حضرت خالق حکیم؛ این چنین نظم دقیق در ساختمان آن به کار برده که می‌فرماید:

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛

کوه‌های محکم در زمین افکنده تا زمین شما را نلرزاند.

﴿رواسی﴾ جمع راسیه است. راسیه یعنی ثابت، مستقر و ریشه‌دار. ﴿تمید بکم﴾ به اصطلاح اهل ادب، کلمه‌ای در تقدیر است. ﴿كِرَاهَةً أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ یا ﴿مَخَافَةَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾ و یا یک لام قبل از «آن» و یک «لا» بعد از «آن» می‌شود. (لان لا تمید بکم). از این تعبیرات می‌شود استفاده کرد که کره‌ی زمین از دیدگاه قرآن متحرک است، هر چند صریحاً در قرآن از متحرک بودن زمین سخن به میان نیامده ولی از شواهد و قرائن بسیار می‌توان این معنا را به دست آورد. از جمله همین آیه است که:

﴿وَأَلْقَى فِي الْأَرْضِ رَوَاسِيَ أَنْ تَمِيدَ بِكُمْ﴾؛

[خدا] کوه‌ها [ی ثابت و استوار] در زمین افکنده تا زمین [با حرکت خود] شما را نلرزاند.

و همچنین آیه‌ی: ﴿أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مِهَادًا ۖ وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا﴾؛ آیا نه این است که ما

زمین را گهواره و کوه‌ها را میخ‌های آن قرار داده‌ایم؟ بدیهی است اگر کوهی زمین متحرک نبود احتیاجی به «رواسی» و «واتاد» نداشت تا از متلاشی گشتن و از هم پاشیدن مصونیت یابد.

### نهرهای آب، از دیگر نعم الهی

و دیگر از نعمت‌های خدا بر بندگانش، **نهرهای آب** است که از دامن کوه‌ها بر اثر ذوب شدن برف و یخ و یا جوشیدن چشمه‌ها از درون صخره‌ها جاری می‌شوند و همچنین راه‌هایی که در پیچ و خم کوهستان‌ها قرار داده شده است تا رهگذران و مسافران، از طریق آنها به مقاصدشان راه یابند. ﴿وَأَنْهَارًا وَسُبُلًا لَعَلَّكُمْ تَهْتَدُونَ﴾؛ و از آن نظر که غالباً راه‌های واقع در دشت‌ها و کوهستان‌ها مشابه با یکدیگرند و اگر نشانه‌ها و علامت‌های خاصی در کار نباشد، تشخیص راه به سوی مقصد برای بسیاری از مسافران دشوار می‌شود، از این رو می‌فرماید: ﴿وَعَلَامَاتٍ﴾؛ **علامت‌هایی** خدا در میان راه‌ها قرار داد از شکل‌های کوه‌ها و رنگ‌های گوناگون آنها و فراز و نشیب‌های دره‌ها و تپه‌ها تا راه مشخص شناخته شود و مقصد گم نشود، ولی چون گاهی مسافرانی در شب‌های تاریک در بیابان یا میان دریاها سفر می‌کنند و از این **علامات** در دیدگاهشان چیزی نیست، خدا برای راهیابی آنها علامت‌های آسمانی از ستارگان قرار داده و می‌فرماید:

﴿وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾؛ آنان، به وسیله‌ی ستارگان راهنمایی می‌شوند.

### نیاز بشر به علوم معنوی

حال، همان‌طور که انسان برای رسیدن به مقاصد خود در زندگی مادی احتیاج به راه و راهنما و علامت راه دارد، در زندگی معنوی نیز برای رسیدن به اهداف عالی‌اش که سعادت ابدی و حیات جاودانه‌اش در گرو رسیدن به آن اهداف است - احتیاج به راه و راهنما و علامت راه دارد و بلکه به مراتب لازم‌تر از زندگی مادی. زیرا گمراهی در راه‌های معنوی، بسیار خطرناک‌تر از گمراهی در زندگی مادی است! از این رو است که می‌بینیم ذیل آیه‌ی شریفه‌ی ﴿وَعَلَامَاتٍ وَبِالنَّجْمِ هُمْ يَهْتَدُونَ﴾ از اهل بیت اطهار علیهم‌السلام روایاتی رسیده که **نجم و علامات را به رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام تفسیر فرموده‌اند.** از جمله در تفسیر علی بن ابراهیم از امام صادق علیه‌السلام نقل شده که:

(النَّجْمُ رَسُولُ اللَّهِ وَالْعَلَامَاتُ هُمُ الْأَيَّمَةُ علیهم‌السلام)؛<sup>۱</sup>

ستاره رسول خدا ﷺ و علامات امامان علیهم السلام می باشند.

### امام زمان علیهم السلام شاهد بر اعمال ما

در زیارت جامعه هم می خوانیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ... شُهِدَاءَ عَلِيٍّ خَلْقِهِ وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ وَ  
مَنَاراً فِي بِلَادِهِ)؛

ما معتقدیم ای خاندان رسول که شما شاهدان بر خلق خدا می باشید یعنی هم همه را می بینید و هم از افکار و اعمالشان آگاهی کامل دارید چون **شهادت دو مرحله دارد**، مرحله **تحمّل شهادت** و مرحله **اداء شهادت**. اگر شاهد بخواهد در محکمه ی قاضی ادای شهادت کند، باید قبلاً در حین وقوع حادثه حاضر بوده و آن را مشاهده کرده باشد تا نزد قاضی، شهادت به وقوع آن بدهد. اداء شهادت متفرّع بر تحمّل شهادت است تا خودش حادثه را با چشم خود ندیده باشد، نمی تواند پیش قاضی شهادت به وقوع آن بدهد.

آری، ما معتقدیم که امامان علیهم السلام شاهد خلقند و روز قیامت شهادت به وقوع تمام اعمال ما خواهند داد، پس باید در این دنیا تمام اعمال ما را ببینند تا روز قیامت شهادت به وقوع آن بدهند و لذا هم اکنون که ما اینجا نشستیم، امام عصر علیهم السلام همه ی ما را می بیند و افکار و خطورات ذهنی ما را می خواند. چون می خواهد! روز قیامت شهادت دهد که مثلاً من که اینجا صحبت می کنم، سخنانم مخلصانه و یا منافقانه و ریاکارانه بوده است. اگر از نیت الانم باخبر نباشد که نمی تواند در روز قیامت شهادت به چگونگی آن بدهد و لذا ما در مقابل حرم مطهر ائمه علیهم السلام می ایستیم و می گوئیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَى مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي)؛<sup>۱</sup>

من معترفم که تو مرا می بینی کجا ایستاده ام و سخنم را می شنوی و به سلامم هم جواب می دهی؛ منتها من نمی توانم بشنوم.

(وَ أَعْلَاماً لِعِبَادِهِ)؛

ما معتقدیم که شما امامان برای بندگان خدا علم هستید.

علم و پرچم را بالا می افزایند تا آنهایی که از دنبال می آیند چشم به آن پرچم بدوزند و پیش بروند که اگر آن علم و آن پرچم نباشد، دنباله روها راه را گم می کنند و لذا

۱- متشابه القرآن، ج ۱، ص ۵۸، با اندکی تفاوت.



امامان علیهم السلام در راه به سوی خدا که هم بسیار راه مقدّس و هم بسیار راه پر خطری است، عَلمند. ما چشم به آنها می‌دوزیم و راه می‌رویم. اگر چشم از آنها برداریم، به بیراهه می‌افتیم و هلاک می‌شویم.

### امامان معصوم علیهم السلام مشعل‌های فروزان هدایت بشر (وَ مَنَارًا فِي بِلَادِهِ)؛

سابق در بیابان‌ها برای این که مسافرینی که در شب حرکت می‌کنند راه را گم نکنند، جاهای بلندی می‌ساختند و بالای آن آتش می‌افروختند. گم شده‌ها که آتش را می‌دیدند، می‌فهمیدند آنجا راه است و به سمت آن می‌رفتند. در این دنیای ظلمانی هم آن چراغ‌های روشن و آن مشعل‌های فروزانی که باید تمام بندگان خدا چشم به آنها بدوزند و دنبالشان بروند، امامان معصوم علیهم السلام می‌باشند که مهمترین شأن و کار ائمه‌ی دین علیهم السلام شأن دعوت الی الله است که می‌خواهند عالمیان را در مسیر تقرب به الله - جلّ جلاله - به حرکت درآورند و آنها را آماده برای لقای خدا بسازند، ولی متأسفانه ما مردم مهمترین شأنی که برای آن اولیای خدا معتقد شده‌ایم، این است که ما آلودگان به گناه را به بهشت می‌برند؛ در صورتی که آن بزرگواران، کارشان پاکسازی آدمیان از گناهان است، نه پر کردن بهشت و جایگاه پاکان از آلودگان و گنهکاران!! آخر این چه اعتقاد جاهلان‌ه‌ای است که بسیاری از ما مردم به قول خود دستداران اهل بیت علیهم السلام درباره‌ی آن معلّمان و مربیان انسان‌ساز آسمانی به خود گرفته‌ایم؟! آیا اگر بگویند فلان معلّم آن قدر بزرگوار است که به هر شاگرد تنبل و بازیگوش درس نخوان نمره‌ی بیست می‌دهد، این معلّم از نظر شما قابل مدح است یا قابل توبیخ؟

بدیهی است که او آدم تنبل‌پرور بیسواد بارآوری است. اگر اعتقاد ما درباره‌ی امامان علیهم السلام نیز این باشد که ما هر چه به گناه آلوده تر باشیم، عظمت منزلت آنها در نزد خدا بارزتر می‌شود که می‌توانند ما آلوده‌ها را در غرفه‌های بهشتی مسکن بدهند!! بنابراین آنها - العیاذ بالله - کارشان گنهکار‌پروری است نه پاکسازی آدمیان از گناهان و در واقع آنها دکان مقابل دکان خدا باز کرده‌اند!! زیرا خدا فرموده است:

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ﴾<sup>۱</sup>

به طور مسلّم گنهکاران [از هر گروه که باشند] در ضلالتند و در میان آتش

دوزخ معدّبند.

اما بنا بر اعتقاد غلط ما! امامان علیهم السلام می فرمایند:

(إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي جَنَّاتٍ وَ نَهْرٍ)؛

به طور مسلم گنهکاران [از دوستان ما] در میان باغ ها و کنار نهرهای بهشتی متنعمند!!

خدا به رسول گرامیش صلی الله علیه و آله فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَى بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...﴾<sup>۱</sup>؛

بگوراه من این است که بر اساس بصیرت [و بینایی خاصی که دارم] دعوت به سوی الله می کنم من و کسی که از من پیروی می کند... و بدیهی است که شرط مسلم راهیابی به عالم قرب و لقای خدا، پاک و مطهر گشتن از آلودگی به گناهان است که فرموده است:

﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَى قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾<sup>۲</sup> كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾<sup>۳</sup>؛

آنان که بر اثر اعمال زشتشان دل هایشان رَئِن و زنگار گرفته است، اینان در روز قیامت از پروردگارشان در حجاب خواهند بود و راهی به لقاء و دیدار او نخواهند داشت.

سپس خداوند حکیم بعد از ذکر نعمت های فراوان که به بندگان ارزانی داشته است در مقام توبیخ بت پرستان که به جای خالق عالم، موجودات فاقد عقل و درک و شعور را می پرستند از وجدان خود آنها داوری می طلبد که: ﴿أَفَمَنْ يَخْلُقُ كَمَنْ لَا يَخْلُقُ أَفَلَا تَذَكَّرُونَ﴾؛ آیا وجداناً و انصافاً کسی که می آفریند، با کسی که نمی آفریند یکسان است؛ آیا متذکر نمی شوید؟ البته توجه داریم که بت پرست ها هرگز بت را خالق خود نمی دانستند بلکه ذات اقدس «الله» را خالق خود و عالم می دانستند؛ چنان که خدا فرموده است:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾<sup>۳</sup>؛

اگر [از همان بت پرست] سؤال کنی آفریننده ی آسمان ها و زمین کیست؟ به طور مسلم می گویند «الله»...

آنها بت را که مخلوقی از مخلوقات «الله» است عبادت می کردند و لذا سؤال از

۱- سوره ی یوسف، آیه ی ۱۰۸.

۲- سوره ی مطففین، آیات ۱۴ و ۱۵.

۳- سوره ی زمر، آیه ی ۳۸.

وجدانشان کرده که آیا آن کسی که خالق و آفریننده است با کسی که هیچگونه خلق و آفرینشی ندارد یکسان است و می‌توان او را پرستید؟ طبیعی است که جواب منفی است و سجده و کرنش در مقابل موجودی که قادر بر هیچ کاری نمی‌باشد و خود مخلوق دیگری است، کاری خلاف عقل و درایت انسانی است.

### ناتوانی بشر از شمارش نعمت‌های الهی

آنگاه خداوند مَنّان برای توجّه دادن انسان به این که نعمت‌های خدا که از درون و برون وجودش او را در بر گرفته است خارج از حدّ احصاء است می‌فرماید:

﴿وَأِنْ تَعَدُّوا نِعْمَةَ اللَّهِ لَا تُحْصُوهَا﴾؛

و اگر بخواهید نعمت‌های خدا را شمارش کنید، توانایی بر احصاء [و به آخر

رساندن] آنها نخواهید داشت!

از دست و زبان که برآید      کز عهده‌ی شکرش به در آید

منتهی: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛ خدا بزرگوarter و کریم‌تر از آن است که شما را به خاطر عدم توانایی بر شکر نعمت‌هایش مورد بی‌مهری یا اخذ و عقاب قرار دهد. بلکه همین قدر که اذعان و اعتراف دارید که سراپای وجودتان غرق در نعمت‌های او است و شما قادر بر ادای شکرش نمی‌باشید، از شما می‌پذیرد و همین را شکر و سپاس از خود می‌داند.

﴿إِنَّ اللَّهَ لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾؛

حقیقت این که خدا آمرزنده مهربان است.

امام سیّد الشّاجدین علیه السلام در «مناجات الشّاکرین» از مناجات خمس عشره به حضور

پروردگارش عرضه می‌دارد:

(فَأَلَأْتُكَ جَمَّةً ضَعْفَ لِسَانِي عَنْ إِحْصَائِهَا)؛

خدا یا الطاف و عنایات خاصّه‌ات آن چنان سرشار است که زبانم از شمارش آن ناتوان است.

(وَ نِعْمَائِكَ كَثِيرَةٌ قَصَّرَ فَهْمِي عَنْ إِدْرَاكِهَا فَضْلاً عَنِ اسْتِثْقَائِهَا)؛

و نعمت‌های تو آنچنان فراوان است که فهم من از ادراک آنها قاصر است تا چه

رسد به دست آوردن پایان آنها!

(فَكَيْفَ لِي بِتَحْصِيلِ الشُّكْرِ وَ شُكْرِي إِيَّاكَ يَفْتَقِرُ إِلَيَّ شُكْرِي)؛<sup>۱</sup>

پس من چگونه می توانم تو را شکر گویم و حال آن که شکر تو گفتن نیز نعمتی است که نیاز به شکر دیگر دارد و همچنین دنبال هر شکری شکر دیگری لازم می شود و از عهده ام بر نمی آید و لذا چاره ای جز این ندارم که بگویم ناتوانی من از شکر تو عین شکر است، آنگونه که:

(لَمْ تَجْعَلْ لِلْخَلْقِ طَرِيقاً اِلَى مَعْرِفَتِكَ اِلَّا بِالْعَجْزِ عَن مَعْرِفَتِكَ)؛<sup>۱</sup>

راهی به سوی شناخت ذات اقدس برای خلق قرار نداده ای، جز ناتوانی از

شناخت ذات اقدس!

این خوان پر نعمت به برکت وجود اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف

آری، کمال معرفت بندگان نسبت به تو، همان ناتوانی نسبت به شناخت توست؛ همچنین کمال شکرگزاری انسان نسبت به نعمت های بی حد و حصر خدا همان ناتوانی او از ادای شکر نسبت به نعمت های خداست. عالی ترین نعمت خدا بر عالم امکان، نعمت وجود اقدس امام عصر عجل الله تعالی فرجه الشریف است که تمام عالمیان در پرتو نور وجود اقدس او کنار سفره ی خدا نشسته اند و از نعماء و آلاء او برخوردار می باشند و اکثراً نیز نمی فهمند! مرحوم علامه ی مجلسی (رض) در رساله ی اعتقاداتش مثالی آورده و می فرماید: اگر یک آدم جاهل نادان بی معرفت بیابان نشین عاری از همه ی آداب انسانی وارد قصر سلطان بشود و سلطان برای پذیرایی از او سفره ی شاهانه بگستراند و تجلیل و تکریم فوق العاده از وی بنماید، بدیهی است که عقلای قوم این کار سلطان را تقبیح می کنند و زشت می شمارند که یک آدم جاهل فاقد آداب انسانی این همه تکریم و تجلیل و احترام مناسب شأنش نیست! این قدرشناسی و منزلت شناسی است. اما اگر سلطان سفره ی شاهانه ای بگستراند برای پذیرایی از یک شخصیت بسیار عظیمی که دارای علم و حکمت و معارف می باشد، بعد آن آدم جاهل بی معرفت هم بیاید و کنار آن سفره پذیرایی بشود. این عیبی ندارد و کسی این عمل را تقبیح نمی کند و نمی گوید که مناسب شأن نمی باشد. بلکه اگر او را بیرون کند، خلاف شأن سلطان انجام شده است.

آنگاه علامه ی مجلسی می فرمایند: باید اندیشید که آیا این خوان نعمت بسیار با عظمت عالم برای پذیرایی از چه شخصیت بزرگی گسترده شده است؟ آفتاب و ماه با این جلالت و عظمت، کره ی زمین با این همه نعمت از آب های روان و هوای آرام و انواع میوه ها

و اقسام غذاها برای کیست؟ آیا این همه برای همین موجودات دوپای به نام انسان است که مانند سگ و خوک و گرگ و ببر و پلنگ و روباه، کنار این سفره جمع شوند و برای قاپیدن از دست و دهان یکدیگر به هم پیرند و شکم‌ها بدرند و همدیگر را پاره کنند و سپس بمیرند و اجسادشان بگندد و بعد هیچ! آیا راستی خدا این عالم با این عظمت را برای همین آفریده و این سفره را گسترده است؟! این که به طور مسلم کار زشتی است و خلاف عقل و درایت و حکمت است که این همه نظامات متقن و محکم را برای این درّنده‌خویان پست‌تر از هر حیوان درّنده‌ای آفریده باشد! ولی چنین نیست، بلکه خداوند علیم حکیم جهان در این عالم طبع و سرای طبیعت یک میهمان بسیار بزرگ و شخصیت فوق‌العاده عظیم عزیز از مقربان دستگاه ربوبی خود دارد و او وجود اقدس امام حجّة بن الحسن المهدی ارواحنا و ارواح العالمین له الفداء است که: (سَخَّرَ اللَّهُ لَكُمْ جَمِيعَ مَا فِي الْأَرْضِ)؛ از آن اوست و:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَالنُّجُومَ...﴾<sup>۱</sup>

این سفره‌ی پر نعمت برای پذیرایی از آن میهمان بزرگ گسترده شده است. چون او در همین عالم طبع زنده است. از هوای این عالم استنشاق می‌کند و بر روی این زمین زندگی می‌کند و از آب و غذای آن تناول می‌فرماید. خدا هم برای پذیرایی از این میهمان عالیقدر خویش این سفره را پهن کرده است! آفتاب و ماه خدمتگزار او بند و ستارگان مسخر امر او.

بهره‌مندی ما از نعم الهی به برکت وجود حضرت ولی عصر علیه السلام

ما هم آمده‌ایم و کنار این سفره نشستیم. اگر به ما هم آب و نان و آفتاب و هوایی داده می‌شود و نام انسان به روی ما گذاشته شده است، همه به احترام آن میهمان عالیقدر خداست. اگر این هوا در ریه‌ی ما داخل و خارج می‌شود و اگر خون در رگ‌های ما گردش می‌کند و به ما حیات و نشاط می‌بخشد و مورد انعام خدا قرار می‌گیریم، همه به پاس احترام آن میهمان عزیز خداست. اصل پذیرایی از آن حضرت اوست و ما هم کنار سفره‌ای که از او پذیرایی می‌شود نشستیم و به احترام او پذیرایی می‌شویم.

عَجَّلَ اللَّهُ لَكَ الْفَرَجَ وَجَعَلْنَا مِنْ أَنْصَارِهِ وَاعْوَانِهِ وَ مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره  
وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسْرُونَ وَمَا تَعْلِنُونَ ﴿١٩﴾

و خدا آنچه را که پنهان نگه می‌دارید و آنچه را که آشکار می‌سازید، می‌داند.

### اساس کار انبیاء علیهم‌السلام دعوت به توحید

در آیات پیشین، نمونه‌ای از نعمت‌های بزرگ خدا نسبت به عالم انسان ارائه شد تا از این طریق نیز، صلاحیت ذات اقدس حق برای پرستش اثبات گردد و انسان خود را منحصرماً موظف به عرض تذلل در پیشگاه اقدس او بشناسد و بس، و غیر خدا را هر که و هر چه باشد در محدوده‌ی عبادت خود دخالت ندهد و از عمق جان با تمام وجودش بگوید «لا اله الا الله». اساس و پایه‌ی اصلی کار انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام دعوت به «توحید» است و «مبارزه‌ی با شرک» آن هم به گونه‌ای که اعتقاد به وحدانیت الله و نفی شرک غیر الله به صورت ملکه‌ی راسخه در قلب انسان متحقق شده باشد نه این که تنها لفظاً بگوید «لا اله الا الله» و ذهناً نیز معنای این جمله را خوب بفهمد. نه تنها تلفظ به جمله‌ی «لا اله الا الله» توحید به معنای واقعی است و نه تنها تفهّم و تصوّر معنا و مفهوم آن در ذهن، توحید به معنای حقیقی است بلکه حقیقت توحید، عبارت از اعتقاد و وابستگی قلبی به مقام ربوبی است که تحوّل در روح ایجاد کرده و جوهر جان را به سوی عالم قدس ارتقا دهد. از همه چیز عالم بریده و تنها به خدا بیبوندد که: (الهی هَبْ لِي كَمَالِ الْإِنْقِطَاعِ إِلَيْكَ)؛<sup>۲</sup> در این صورت است که تیرگی و ظلمت شرک، از فضای قلب به کلی زدوده می‌شود و جز خدا، احدی به آن راه نمی‌یابد.

### آثار شرک در جنبه‌های گوناگون زندگی ما

نفی ماسوای خدا و اثبات خدا که مفاد جمله‌ی لا اله الا الله است در مقام تلفظ و تفهّم

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۹.

۲- الاقبال، ص ۶۸۷.

بسیار آسان، اما در مقام عقد قلبی که بیرون ریختن هر چه ماسوای خدا از فضای قلب است بسیار دشوار است و ما هم اکثراً گرفتار این مشکل هستیم و دل‌بستگی‌های فراوان به غیر خدا داریم و در عین حال خود را موحد کامل عیار می‌پنداریم! خدا هم فرموده است:

﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللَّهِ إِلَّا وَهُمْ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۱</sup>

اکثر اینان که ایمان به الله دارند، در واقع مشرکند!!

اگر ما اندکی در افکار و اخلاق و اعمال خود بیندیشیم، آثار شرک را در ابعاد گوناگون زندگی خود مشاهده می‌کنیم! دو حالت در حالات ما به طور یقین از آثار شرک است:

**اولاً:** بی‌تقوایی یعنی بی‌پروایی در ارتکاب گناه.

**ثانیاً:** نگرانی و تشویش خاطر از آینده‌ی زندگی در دنیا.

آدم بی‌تقوا و بی‌پروای در نافرمانی خدا، بدیهی است که در حین ارتکاب گناه، از شیطان و هوای نفس اطاعت می‌کند و شیطان و هوا را شریک خدا در اطاعت و فرمانبری قرار داده است که خدا می‌فرماید:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾<sup>۲</sup>

آیا دیده‌ای آن را که هوای نفس خود را مطاع خویش اتخاذ کرده است...؟

همچنین آدمی که در اداره و تدبیر امور عالم، موجودات دیگر غیر خدا را هم مؤثر مستقل می‌داند، طبیعی است که نگران پیشامد حوادث غیر قابل پیش‌بینی است. از جهت تأمین رزق و روزی، فکرس مشوش است، از احتمال فقر و بیماری و ناامنی مضطرب است و تاب تحمل ناملایمات زندگی را ندارد و پیوسته با ترس و غصه و غم به سر می‌برد، در صورتی که خدا فرموده است:

﴿أَلَا إِنَّ أَوْلِيَاءَ اللَّهِ لَا خَوْفَ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ﴾<sup>۳</sup>

متوجه باشید! آنان که خود را تحت ولایت و سرپرستی مستقیم خدا قرار داده‌اند [و جز او مدبری در عالم نمی‌شناسند] نه ترسی [از حوادث آینده] در جانشان پیدا می‌شود و نه [نسبت به گذشته] حزن و اندوهی به خود راه می‌دهند.

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۴</sup>

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۶.

۲- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۲.

۴- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

... آگاه باشید که دل‌ها، به یاد خدا آرام می‌شود [و هیچگونه دغدغه و اضطراب به خود راه نمی‌دهند]!

### مادر بت‌ها، بت نفس شماس

آری، انسان موخ‌د به معنای واقعی توحید، نه در مقام عمل بی‌تقوا و بی‌پروای در ارتکاب گناه می‌باشد و نه از پیش آمدن حوادث ناگوار در زندگی نگران و پریشان‌خاطر می‌گردد، بلکه در همه جا و در همه حال اطاعت فرمان خدا کرده و راضی به قضای خدا می‌باشد و در غیر این صورت مبتلا به بیماری شرک در مقام فکر و در مقام عمل می‌گردد؛ زیرا شرک و بت پرستی، منحصر در این نیست که انسان بتی را از خارج وجود خودش بترشد و آن را بپرستد، از قبیل بت لات و منات و عزی و هبل که مردم زمان جاهلیت قبل از اسلام داشتند، بلکه مادر بت‌ها، بت نفس آدمی است که در داخل وجود انسان بر سریر فرمان دهی نشسته، فرمان صادر می‌کند و آدمی را دنبال هوا و هوس‌های خود می‌دواند؛ در این صورت است که انسان می‌شود هواپرست و هوای نفس اماره‌اش را شریک خدا در مطاع بودن قرار می‌دهد که خدا فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ...﴾

این شرک در مقام عمل است و از آن نظر که عوامل دیگر غیر خدا را مؤثر مستقل! در پیدایش حوادث عالم می‌داند، در واقع آنها را شریک خدا در تدبیر و اداره‌ی امور عالم می‌شناسد و این هم شرک در مرحله‌ی فکر و اعتقاد است و جالب این که بیماری شرک، اختصاص به گروه خاصی مثلاً از جهال و عوام مردم ندارد، بلکه عالمان نیز ممکن است مبتلا به این بیماری باشند که در عین آگاهی از معارف توحیدی، عملاً پیروی از هوای نفس کرده؛ در زمره‌ی بی‌تقوایان قرار گرفته باشند و همچنین ممکن است در اعتقاد به توحید افعالی، به اشتباه افتاده، گمراه شده باشند، چنان که در همین آیه‌ی ﴿أَفَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ﴾ می‌فرماید ﴿أَصَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ﴾ آن کسی که هوای خود را مطاع خود قرار داده است، خدا او را به کیفر گناهانش با داشتن علم و آگاهی از معارف گمراهش کرده ﴿وَ خَتَمَ عَلٰی سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلٰی بَصَرِهِ غِشَاوَةً﴾ مهر بر گوش و قلبش نهاده و پرده روی چشمش انداخته و در نتیجه او توانایی درک حقیقت را از دست داده است!



زینت شرافت بخش احساس حضور در پیشگاه خدای سبحان

در آیهی دیگر، راجع به گروهی از کفار لجوج معاند می فرماید:

﴿وَجَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾<sup>۱</sup>

آیات خدارانکار کردند، در حالی که از نظر فکری یقین به حقایق آنها داشتند...!

پس معلوم می شود نه لازمی علم، هدایت است و نه لازمی جهل، ضلالت. بلکه ممکن است کسی فکراً عالم باشد، اما قلباً گمراه و کسی فکراً جاهل باشد، اما قلباً راه یافتهی به سوی حق. هستند کسانی که مغزشان انباشته از مفاهیم علمی و اصطلاحات فلسفی و عرفانی است، ولی قلبشان تاریک است و به فرمودهی قرآن:

﴿...حَتَّمْ عَلَى سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَى بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾

...مهر بر گوش و قلبشان خورده و چشمشان پشت پرده رفته... تن زیر بار هیچ حق و حقیقتی نمی دهند! اما از آن سو پیدا می شوند کسانی که درس نخوانده اند و مغزشان خالی از مفاهیم علمی و عاری از اصطلاحات فلسفی و عرفانی است، ولی قلبشان روشن است و با خدای خود در ارتباط و تسلیم در مقابل امر و نهی او می باشند. تقوای عملی و رضا به قضای خدا دادن را یک جا در قلب خود دارا شده اند. اینها بندگان موحد به توحید واقعی و شاکر به نعمت های حضرت معبود منعم می باشند و خدا هم خطاب به اینان می فرماید:

﴿وَ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾

خدا می داند آنچه را که پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می کنید!

این آیه در واقع هشدار است به بندگان خدا که شدیداً مراقب باشید و خود را در محضر خدا بدانید که او احاطه ی علمی به تمام افکار و اعمال شما اعم از نهان و عیان دارد و طبیعی است کسی که خدای سریع الحساب و شدید العقاب را شاهد و ناظر تمام حرکات و سکونات خود بداند، هیچگاه عقلاً به خود اجازه ی بی پروایی در ارتکاب گناه و عصیان نمی دهد و لذا یکی از علل و عوامل تابش نور توحید بر قلب انسان اعتقاد به احاطه ی علمی خداوند است؛ یعنی انسان باورش بشود که خدا، خالق آفریدگار من شاهد و ناظر تمام افکار و اعمال من است. او می بیند که من در کجا و در چه حالی هستم، می داند که چه فکری می کنم و چه سخنی می گویم، در خلوت و جلوت چه عملی انجام می دهم و این توجه به حضور و شهود خدا یک زینت شرف بخشی است برای قلب انسان. به گفته ی یکی از بزرگان:

۱-سوره ی نمل، آیه ی ۱۴.

(لَمْ يَتَزَيَّنِ الْقَلْبُ بِشَيْءٍ أَفْضَلَ مِنْ عِلْمِ الْعَبْدِ بِأَنَّ اللَّهَ شَاهِدُهُ حَيْثُ كَانَ)؛<sup>۱</sup>

هیچ زینتی برای قلب بهتر، از این نیست که بنده بداند که خدا هر جا و در هر حال، شاهد و ناظر اعمال اوست و بدیهی است که چنین قلب مزین و منور به ذکر و یاد خدا اصلاً فکر گناه و مخالفت با فرمان خدا را به خود راه نمی‌دهد؛ تا چه رسد به تصمیم بر ارتکاب آن. از باب مثل ما که در خیابان و در مرئی و منظر مردم راه می‌رویم، از هر جهت مراقب وضع حالات و رفتار خود هستیم و هرگز کاری که ناپسند در نظر مردم باشد از خود بروز نمی‌دهیم، چون می‌دانیم و باورمان شده است که چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا از هر سو متوجه ما هستند. اما در میان خانه‌ی خلوت که نه چشمی ما را می‌بیند و نه گوشی صدای ما را می‌شنود، احساس آزادی می‌کنیم و هر کاری که خواستیم می‌توانیم انجام بدهیم؛ آواز بخوانیم، معلق بزنیم، مکان خلوت که خالی از هر چشم بینا و گوش شنواست، آدمی را بی‌پروای در عمل می‌کند، اما انسان موحد به معنای واقعی توحید، در همه جای عالم چشمی بینا و گوشی شنوا شاهد و حاضر و ناظر می‌یابد. اصلاً مکان خلوت در هیچ جای عالم برای انسان موحد تحقق ندارد. او به خالق سمیع و بصیر، حاضر در همه جای عالم معتقد است که فرموده است:

(وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعَلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ)؛<sup>۲</sup>

ما، انسان را آفریدیم و از خطورات قلبی او آگاهیم و ما به او از رگ قلبش نزدیک‌تریم!

سر بلندی مؤمنان به غیب در روز قیامت

این جمله‌ی نورانی از دعای عرفه‌ی امام سیدالشهداء علیه السلام است:

(الهی عَمِيَتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا)؛

خدا یا! کور است آن چشمی که تو را رقیب و نگهبان خود نمی‌بیند.

طبیعی است چشمی که خدا را مراقب خود نبیند، در نگاه‌های خود آزاد و بی‌پروا خواهد بود، اما انسان موحد خدا بین، هیچگاه خود را در خلوت نمی‌بیند و قهراب بی‌پروای در ارتکاب گناه نمی‌باشد. این، همان ایمان به غیب است که ملازم با خشیت و نتیجه‌اش

۱- مجموعه‌ی وژام، ج ۱، ص ۲۳۶.

۲- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

مغفرت و اجر کبیر است. چنان که خدا فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَخْشَوْنَ رَبَّهُم بِالْغَيْبِ لَهُمْ مَغْفِرَةٌ وَأَجْرٌ كَبِيرٌ﴾<sup>۱</sup>

آنان که نسبت به پروردگارشان که غایب از حسن است خشیت دارند و در مقابل عظمت و جلالت او خاضع و خاشعند، پاداشی بزرگ توأم با مغفرت نصیبشان خواهد شد.

پس خوشا به حال آنان که ایمان به غیب و خشیت بالغیب دارند و این آیه ی کریمه در جانشان نشسته که: ﴿أَلَمْ يَعْلَم بِأَنَّ اللَّهَ يَرَى﴾؛ آیا نمی داند که خدا دارد می بیند؟ این چنین آدم، بدیهی است که اصلاً مکان خلوت برای او مفهومی نخواهد داشت تا آنجا گناهی مرتکب شود.

از مرد بزرگی نقل شده که گفته است من اعمالم را طبق دستور دین آن چنان منظم کرده ام که هیچگاه کاری نمی کنم که از دیدن مردم آن کار را شرمنده شوم، مگر دو کار؛ یکی آمیزش با همسرم و دیگر قضای حاجت از بول و غائط که هنگام انجام این دو کار طبق دستور دین، خودم را از مردم مستور می کنم و در غیر این دو مورد کاری نمی کنم که پنهان کردنش از مردم لازم باشد.

آری، این چنین آدمی است که روز قیامت هم وقتی نامه ی عملش را به دستش می دهند، آن را با کمال سربلندی به اهل محشر نشان می دهد و می گوید هر که می خواهد بیاید و نامه ی عملم را بنگرد. چنان که خدا می فرماید: ﴿فَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَيَقُولُ هَؤُلَاءِ أَقْرَبُوا كِتَابِيَّةً﴾<sup>۳</sup> آن کس که نامه اش به دست راستش داده شود می گوید: هان، بیایید و نامه ام را بخوانید. افتخارم از اینجاست که هیچ نقطه ی سیاهی در نامه ی عملم نیست که مایه ی شرمندگی ام گردد.

﴿إِنِّي ظَنَنْتُ أَنِّي مُلَاقٍ حِسَابِيَّةً﴾<sup>۴</sup>

من، در دنیا باورم شده بود که روز حسابی در کار است و آن روز نامه ی عملم به دستم خواهد رسید، از این جهت مراقب بودم که اعمالم شرم آور نباشد تا لازم باشد از مردم بیوشانم. اینک این نامه ام که تجسم یافته ی اعمال دنیایی ام می باشد، در مرئی و منظر شما

۱-سوردهی ملک، آیه ی ۱۰.

۲-سوردهی علق، آیه ی ۱۴.

۳-سوردهی حاقه، آیه ی ۱۹.

۴-همان، آیه ی ۲۰.

محشریان است؛ هر که می‌خواهد بیاید و آن را بخواند و بنگرد که چگونه مایه‌ی افتخار من شده است.

### جلوه‌های مهر و قهر خدای سبحان بر بندگان

و لذا خدا هم به عنوان پذیرایی از این بنده‌ی رستگار خود می‌فرماید:

﴿فَهُوَ فِي عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ ﴿۱۰۰﴾ فِي جَنَّةٍ عَالِيَةٍ ﴿۱۰۱﴾ قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ ﴿۱۰۲﴾ كُلُوا وَ اشْرَبُوا  
هَنِيئًا بِمَا أَسْلَفْتُمْ فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ ﴿۱۰۳﴾﴾

او در یک زندگی کاملاً رضایت‌بخش قرار خواهد گرفت، در بهشتی عالی مرتبه که میوه‌هایش از هر جهت در دسترس است. بخورید و بیاشامید، گوارا باد بر شما در برابر اعمالی که در ایام گذشته انجام داده‌اید.

و راستی چه لذت‌بخش است آن پذیرایی که میزبان‌ش خدا باشد و به میهمانانش بگوید: بخورید و بیاشامید، گوارا و نوش جانتان باشد این نعمت‌ها که به پاداش اعمال نیکتان نصیبتان شده است.

﴿وَأَمَّا مَنْ أُوْتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي لَمْ أُوتَ كِتَابِيَةَ ﴿۱۰۴﴾﴾

اما کسی که نامه‌ی اعمال او به دست چپش داده شده باشد [که کاشف از بدعملی‌هایش می‌باشد، از شدت ناراحتی] می‌گوید: ای کاش هرگز نامه‌ی اعمالم به دستم داده نمی‌شد.

﴿وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَةَ ﴿۱۰۵﴾ يَا لَيْتَنِي كَانَتِ الْقَاضِيَةَ ﴿۱۰۶﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنِّي مَالِيَةُ ﴿۱۰۷﴾  
هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَةُ ﴿۱۰۸﴾﴾

[کاش] نمی‌دانستم حساب من چیست؛ ای کاش اعمالم [نیز مانند عمر و زندگی دنیایی‌ام] محو و نابود شده و از بین رفته بود [و این چنین رسوایی برای من به بار نیامده بود] مال و ثروتم هیچ نیازی از من برطرف نمود و قدرت و سلطه‌ام نیز از دستم رفت و مشکلی از زندگی‌ام حل نکرد.

در این موقع است که دستور از جانب خداوند قهار به فرشتگان موکل بر عذاب می‌رسد که:

﴿خُذُوهُ فَغُلُّوهُ ﴿۱۰۹﴾﴾ او را بگیرید و به زنجیرش بکشید.

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۲۱ تا ۲۹.

۲- همان، آیه‌ی ۳۰.

﴿ثُمَّ الْجَحِيمِ صَلْوُهُ ۖ ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعًا فَاسْلُكُوهُ ۗ إِنَّهُ كَانَ لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ﴾<sup>۱</sup>

آنگاه او را به زنجیری که درازای آن هفتاد ذرع است بکشید و میان آتش جهنم واردش سازید، چرا که او هرگز به خداوند بزرگ ایمان نمی آورد.

### سبب تکرار این آیه ی شریفه

آری باورش نشده بود که خدا خطاب به بندگانش فرموده است: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾؛ خداوند از نهان و عیان اعمالتان آگاه است و هیچ چیز از باطن و ظاهر کارهایتان بر او مخفی نمی باشد. این جمله در این آیات دو بار تکرار شده است یکی همین جا که به صورت خطاب به عموم مردم می فرماید:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾

خدا آنچه را که شما پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می سازید می داند!

دیگری در سه آیه ی بعد که به گونه ی تهدید افراد مغایب می فرماید:

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾<sup>۲</sup>

به طور مسلم، خدا از آنچه که آنها پنهان می دارند و آنچه که آشکار می سازند آگاه است و او مستکبران را دوست نمی دارد.

گاهی انسان با کسی راجع به مطلب مهمی صحبت می کند و اشتباهات او را در زندگی برایش توضیح می دهد و می خواهد او را به راه های خیر و صلاح آشنا سازد، ولی در اثنا متوجه می شود که او اصلاً گوش به سخنان او نمی دهد؛ در این صورت از روی اعتراض از او روبرو می گرداند و شخص دیگری را مخاطب قرار داده به او می گوید این آدم باید این حقیقت را بفهمد و با بی تفاوتی از کنارش نگذرد تا به خیر و صلاح خود نائل شود. اینجا هم خداوند حکیم، ابتدا عموم مردم را مخاطب خود قرار داده و فرموده است: ﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ﴾؛ خدا می داند آنچه را که شما پنهان می دارید و آنچه را که آشکار می سازید! آنگاه از آنها اعراض کرده و رسول گرامی اش ﷺ را طرف صحبت قرار داده و فرموده است:

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾

۱- سوره ی حاقه، آیات ۳۱ تا ۳۳.

۲- سوره ی نحل، آیه ی ۲۳.

به طور حتم، خدا می‌داند آنچه را این مردم پنهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند... اگرچه اینان اکنون به آثار شوم بی‌پروایی‌های خود در محضر خدا پی نمی‌برند.

### داروهای شفابخش قلب انسان

مناسب این است که چند جمله هم موعظه بشنویم. این جمله نمی‌دانم حدیث است یا گفتاری از بزرگان علم و دین. به هر حال آموزنده است که فرموده‌اند: (دَوَاءُ الْقَلْبِ خَمْسَةٌ أَشْيَاءُ)؛ داروی شفابخش قلب، پنج چیز است. قلب انسان نیز همانند تنش بیمار می‌شود و احتیاج به داروی خاص خود دارد.

### الف: خواندن قرآن

(تِلَاوَةُ الْقُرْآنِ)؛ قرائت قرآن. در صورتی که توأم با تدبّر در آن باشد، دل را از تیرگی و ظلمت نجات می‌دهد و منور به نور ایمان و معرفت و محبت به حضرت خالق سبحان می‌گرداند.

### ب: کم خوردن

(خَلَوْا الْبَطْنَ)؛ خالی نگه داشتن شکم و پرهیز از پر خوری بسیار مؤثر در روشندلی انسان است. البته حرام‌خواری که دل را واژگون می‌کند آن حساب جداگانه‌ای دارد؛ اینجا منظور پر کردن شکم از غذای حلال است که در حدّ خود سبب کوردلی می‌گردد. از مواظظ لقمان حکیم است که: (إِذَا أَمْتَلَاتِ الْمَعْدَةُ نَامَتْ الْفِكْرَةُ)؛ معده وقتی پر شد، فکر می‌خوابد! افراد اهل مطالعه و تفکر خوب می‌دانند که آدم غذای سیر خورده، حال مطالعه‌ی علمی ندارد و زود خوابش می‌گیرد و از درک و فهم مطالب عاجز می‌شود.

### ج: شب زنده‌داری

(قِيَامُ اللَّيْلِ)؛ قسمتی از شب را بیدار بودن و قیام به عبادت نمودن که دل را از بیماری غفلت بهبود می‌بخشد.

### د: زاری به درگاه خدا

(الْتَضَرُّعُ عِنْدَ السَّحَرِ)؛

سحرگاهان به تضرّع و عرض نیاز به درگاه خدا پرداختن.

هـ: همنشینی با صلحا

(مُجَالَسَةُ الصَّالِحِينَ)؛

همنشینی با صالحان از بندگان خدا داشتن.

این پنج چیز، دل‌های بیمار را شفا می‌بخشد و آدمی را به تحصیل معرفه الله و محبة الله که سرمایه‌ی اصلی برای به دست آوردن سعادت ابدی است وامی‌دارد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَمَحَبَّتَهُمْ وَشِفَاعَتَهُمْ

وَلَا تَفْرِقْ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٠﴾ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ لَا يَخْلُقُونَ شَيْئًا  
وَهُمْ يُخْلَقُونَ

﴿٤١﴾ أَمْوَاتٌ غَيْرِ أَحْيَاءٍ وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ

﴿٤٢﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ  
مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

﴿٤٣﴾ لَاجْرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمَ مَا يَسِرُّونَ وَمَا يَعْلَنُونَ إِنَّهُمْ  
لَا يُحِبُّونَ الْمُسْتَكْبِرِينَ

موجوداتی که بت پرست‌ها آنها را به جای خدا می‌پرستند نه تنها چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه خودشان نیز مخلوقند. آنها موجودات مرده‌ای هستند که کمترین بهره‌ای از حیات ندارند و هیچ نمی‌دانند [پایان کار چه خواهد شد و] آنها و عبادت‌کنندگانشان در چه زمانی مبعوث خواهند شد. معبود شما معبودی است یگانه و بی‌همتا؛ بنابراین کسانی که ایمان به آخرت ندارند [و طبعاً ایمان به خدا هم ندارند] دل‌هایشان منکر حق و حقیقت است و روحاً مستکبرانند. قطعاً خداوند آنچه را که آنها پنهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند می‌داند، به یقین خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد.



## حیات و علم و قدرت، صفات کمالی معبود

از بدیهیات حکم عقل این است که معبود انسان، باید دارای صفات کمال از حیات و علم و قدرت باشد؛ زیرا انگیزه‌ی اصلی عبادت، نیازمندی انسان است. آدمی از آن نظر که خود را سراپا نیاز می‌بیند، طبعاً دست طلب به سوی موجود غنی دراز کرده و نزد او اظهار تذلل و کرنش می‌کند تا او وی را مورد انعام و احسان خود قرار داده و رفع نیاز از او بنماید و لذا موجودی که نه حیات دارد و نه علم و اطلاع از نیاز انسان و نه قادر بر رفع نیاز او می‌باشد، طبیعی است که سزاوار پرستش انسان نخواهد بود. آیه‌ی شریفه اشاره به این حقیقت دارد و می‌فرماید:

آن موجوداتی که بت پرست‌ها آنها را به جای خدا می‌پرستند، چیزی را خلق نمی‌کنند بلکه خودشان هم مخلوقند!

«دعا» در قرآن، گاهی به معنای صدا زدن و خواندن کسی آمده و گاهی به معنای عبادت است. در این آیه، کلمه‌ی «یدعون» به معنای «یعبدون» است. حال آیا این خلاف عقل نیست که انسان موجودی را که همچون خود او مخلوق است؛ عبادت کند؟! علاوه بر این آنها:

﴿أَمْوَاتٌ غَيْرٌ أَحْيَاءٍ﴾

موجودات مرده‌ای هستند که استعداد حیات ندارند.

﴿وَمَا يَشْعُرُونَ أَيَّانَ يُبْعَثُونَ﴾

و هیچ نمی‌دانند [پایان کار چه خواهد شد و] آنها و عبادت کنندگان‌شان در چه زمانی مبعوث خواهند شد.

## هر مخلوقی ذاتاً فاقد هرگونه کمال است

البته بت‌هایی که از سنگ و چوب و فلز ساخته شده‌اند، تردیدی در آن نیست که مرده‌هایی فاقد هرگونه اثر از آثار حیاتند، حال اگر موجودات زنده‌ای هم از ملائکه و برخی از آدمیان معبود بت پرستان قرار گرفته باشند، آنها هم در حد ذاتشان اموات غیر احیاءند؛ یعنی حیاتشان از خودشان نیست. اساساً مخلوق از هر قبیل که باشد، در ذات خود مرده و فاقد هرگونه کمال است! حتی به رسول اکرم ﷺ خطاب شده:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَ إِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾؛ تو می‌میری و آنها هم می‌میرند!

بلکه هم اکنون همه‌ی ما می‌تیم و از خود حیات نداریم. پرتوی از زنده و حی حقیقی بر

ما افتاده است و خیال می کنیم ما زنده ایم. اگر زنده بودیم، همیشه بودیم. قبلاً هم بودیم و بعداً هم می بودیم و این که می بینیم قبلاً نبوده ایم و بعداً هم نخواهیم بود، می فهمیم که اصلاً ما زنده نیستیم. پوستی از هستی بر ماهیت فقر امکانی ما پوشانده اند و خیال کرده ایم ما غنی هستیم و حال آن که غنی واقعی، ذات اقدس حق است که فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم! شما فقیر و نیازمند به الله هستید و تنها الله است که غنی حمید است.

او پرده ای از غنا بر چهره ی فقر و گدایی ما افکنده و ما خود را غنی می پنداریم. روزی آن پرده انداز این پرده را بر می دارد و این پوست ها را کنار می زند، آن روز است که چهره ی فقر و گدایی ما برملا می گردد.

﴿إِذَا الشَّمْسُ كُوِّرَتْ ﴿۱﴾ وَإِذَا النُّجُومُ انْكَدَرَتْ ﴿۲﴾ وَإِذَا الْجِبَالُ سُيِّرَتْ...  
عَلِمَتْ نَفْسٌ مَا أُخْفِيَ﴾<sup>۲</sup>

روزی که خورشید بی نور و ستارگان بی فروغ گردند و کوه ها صلابت خود را از دست داده و همچون نهر آب به حرکت در آیند... آن روز هر کسی آگاه می شود که چه به همراه آورده است.

می یابد که جز جانی فقیر و تهی دست از همه چیز، چیزی ندارد و می بیند تمام آن معبودهایی که در دنیا دنبالشان بود و پیش آنها تذلل می کرد، همه هیچ و پوچ از آب درآمده اند و هیچ کاری از آنها ساخته نیست؛ آنجاست که:

﴿وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلاً﴾<sup>۳</sup>

روزی که انسان ظالم [که ظلم به خود کرده و سر به آستان غیر خدا نهاده] هر دو دست خود را به دندان می گزد و می گوید ای کاش به راه رسول خدا رفته بودم.

حاصل این که معبود انسان، به حکم عقل باید موجودی باشد دارای علم و حیات و قدرت و احسان و انعام، تا بتواند نیازمندی های انسان را برطرف سازد و لذا می بینیم که در آیه ی قبلی فرموده است:

۱- سوره ی فاطر، آیه ی ۱۵.

۲- سوره ی تکویر، آیات ۱ تا ۳ و ۱۴.

۳- سوره ی فرقان، آیه ی ۲۷.

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾<sup>۱</sup>

خدا آنچه را که پنهان می‌دارید و آشکار می‌سازید می‌داند.

از ظاهر و باطن شما آگاه است؛ از اینرو تنها اوست که می‌تواند نیازمندی‌های شما را برطرف سازد و به ظاهر و باطن افکار و اعمالتان کیفر و پاداش بدهد.

پیوستگی اعتقاد به توحید و نبوت و معاد

آری:

﴿إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ﴾

معبود شما معبودی [است که در تمام صفات کمال] یگانه و بی‌همتا است.

در وجود و هستی هم واحد است. تنها موجودی که وجود عین ذات اوست و عدم و نیستی از هیچ جهت به ساحت قدس او راه ندارد ذات اعلا و ارفع الله - جلّ جلاله - است که غیر او هر چه هست، وجودش عَرَضِيّ است و ذاتاً عَدَمٌ!! و تمام صفاتش محدود است. در واقع ما عدم‌هاییم هستی‌ها نما.

﴿قَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾

بنابراین، کسانی که ایمان به آخرت ندارند [از نظر تلازمی که میان اعتقاد به خدا و اعتقاد به آخرت هست و طبعاً منکر معاد منکر خدا نیز هست و لذا منکران آخرت در واقع] قلبشان نسبت به حقیقت حق انکار دارد و آنان از پذیرش حق استکبار می‌ورزند.

﴿لَا جَرَمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾

به طور مسلم، خدا آنچه را که [کافران] پنهان می‌دارند و آنچه را که آشکار می‌سازند می‌داند و به یقین خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد.

این آیه در واقع تهدید مؤکدی است نسبت به کافران که بدانند خدا از ظاهر و باطنشان آگاه است و روزی به حسابشان خواهد رسید و لذا در چند آیه‌ی پیشین نیز همین مطلب را داشتیم که فرمود:

﴿وَاللَّهُ يَعْلَمُ مَا تُسِرُّونَ وَمَا تُعْلِنُونَ﴾

خدا می‌داند آنچه را که شما پنهان می‌دارید و آنچه را که آشکار می‌سازید.

با این تفاوت که آنجا به صیغه‌ی مخاطب بود و اینجا به صیغه‌ی غایب است. حالا اینجا مناسب به نظر می‌رسد که توضیحی راجع به این مطلب داده شود که گفتیم تلازم هست میان اعتقاد به خدا و اعتقاد به معاد؛ یعنی کسی که اعتقاد به وجود خداوند حکیم دارد، به حکم عقل، اعتقاد به معاد و روز حساب و جزا نیز خواهد داشت؛ زیرا حکمت خداوندی اقتضا می‌کند که انسان را از مقصد خلقتش آگاه سازد و برنامه‌ی سیر و سلوکش را در مسیر آن مقصد که همان قانون آسمانی دین و شریعت الهی است به وسیله‌ی پیامبرانش در اختیار او بگذارد و برای اطاعت یا تخلف از آن قانون هم کیفر و پاداشی مقرر دارد و این همان لزوم اعتقاد به نبوت و اعتقاد به حتمیت روز حساب و جزا و معاد است و لازمه‌ی اعتقاد به توحید و وجود خداوند حکیم! و اگر چنین باشد که خدا انسان را بیافریند و او را به حال خودش واگذارد و قانونی برای زندگی‌اش وضع نکند و یا قانون وضع بکند ولی فرقی میان مطیع و متخلف از آن قانون نگذارد و کیفر و پاداشی مقرر ندارد و زندگی انسان را با مردن او به پایان رساند و عالم دیگری برای رسیدن به حساب افکار و اخلاق و اعمال او در کار نباشد، بدیهی است که این کاری بسیار لغو و عاری از حکمت خواهد بود و خدا منزّه از هر کار عاری از حکمت است. در آغاز خلقت آدم ابوالبشر عليه السلام خداوند این مطلب را با ملائکه در میان گذاشت و فرمود:

﴿...إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً...﴾؛

...من می‌خواهم از خود در روی زمین خلیفه‌ای بگمارم...

ملائکه در مقام استفهام از رمز و راز مطلب برآمدند و:

﴿...قَالُوا أَتَجْعَلُ فِيهَا مَنْ يُفْسِدُ فِيهَا وَيَسْفِكُ الدِّمَاءَ وَنَحْنُ نُسَبِّحُ بِحَمْدِكَ وَنُقَدِّسُ لَكَ...﴾؛

...گفتند: آیا در زمین کسی را [از جنس بشر خاکی] می‌آفرینی که در زمین

افساد کند و خونریزی بنماید، در حالی که ما هستیم و تو را تسبیح و تحمید و

تقدیس می‌کنیم...

در جوابشان خداوند -عز و علا- فرمود:

﴿...إِنِّي أَعْلَمُ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ ...من چیزی می‌دانم که شما نمی‌دانید.

هدف، تنها آفریدن انسان و او را به حال خود واگذاشتن نیست که هرگونه خواست

بی‌پروایی کند و افساد و خونریزی بنماید و قانون و حساب و جزایی در کار نباشد. این که کاری لغو است و خلاف حکمت، بلکه این عالم دنباله دارد و آنجا مقامات عالی‌ای برای انسان در نظر گرفته شده است که عظمت و جلالت آن مقامات در ظرف ادراک ملائکه‌ی آسمان نیز نمی‌گنجد! تنها خدا از آنها آگاهی دارد و بس؛ لذا راه رسیدن به آنها را هم خدا باید تعیین بنماید و نموده است و از طریق عقل و وحی ما را ملزم به اعتقاد به حتمیت معاد و روز حساب و جزا فرموده است که:

﴿...وَأَنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾<sup>۱</sup>

بنابراین، کسی که می‌گوید من خدا را قبول دارم ولی نبوت و معاد را قبول ندارم، او در واقع خدا را هم قبول ندارد. او اصلاً معنای خدا را نفهمیده و چیز موهومی را پیش خود تصور کرده و آن را خدا نامیده است، وگرنه خدایی که ما می‌گوییم، یعنی آفریننده‌ی عالم و آدم که دارای صفات کمال است و از جمله‌ی آن صفات، صفت "حکمت" است؛ یعنی هرگز کار لغو و بی‌فایده از او صادر نمی‌شود و گفتیم آفریدن انسان و سپس او را بدون قانون و برنامه‌ی زندگی رها کردن، کاری لغو است و همچنین قانون و برنامه‌ی زندگی برای او وضع کردن؛ ولی مطیع و متخلف در برابر آن قانون را یکسان دیدن و پاداش برای مطیع و کیفر برای متخلف قرار ندادن باز کاری لغو است و لذا خداوند و آفریدگار حکیم، باید برای زندگی انسان قانون وضع کند و آنگاه مطیعان را پاداش و متخلفان را کیفر بدهد و این هم بدیهی است که عالم دنیا ظرفیت این را ندارد که در آن به بندگان نیکوکار خدا پاداش مناسب و به بدکاران کیفر مناسب داده شود. چنان که می‌دانیم، بسیاری از قدرتمندان جبارِ ظلام عالم پس از عمری ظلم و ستم مرده‌اند و می‌میرند بدون این که در تمام عمرشان یک سر درد هم دیده باشند؛ از آن طرف بسیاری از انسان‌های صالح خدمتگزار به جامعه‌ی بشری پس از عمری تحمّل زجرها و شکنجه‌های جسمی و روحی و محرومیت فردی و اجتماعی از دنیا می‌روند بدون این که کمترین پاداشی به آنها داده شده باشد، آیا این خلاف عدالت و حکمت نیست اگر زندگی انسان با مردن و از دنیا بیرون رفتن پایان پذیرد؟! بدیهی است که چنین است، فرعون ستمگر بنا به نقلی چهارصد سال داد ﴿أَنَا رَبُّكُمْ﴾<sup>۲</sup> الاغلی زد و آخر کار، با چند قطره آب رود نیل که به حلقش ریختند غرق شد. آیا آن آدم ظالمی که بنی اسرائیل را به انحاء ذلت‌ها مبتلا ساخت و هزاران زن آبتن را شکم درید و

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۷.

هزاران کودک نوزاد را سر برید تا جلوی پیدایش موسی عليه السلام را بگیرد آیا کیفر آن همه جنایات او همین بود که با چند قطره آب خفه‌اش کنند؟! در زمان خودمان دیدیم صدام، آن دیکتاتور مزدور استکبار جهانی در عراق و ایران چه جنایاتی مرتکب شد و هزاران هزار انسان را به خاک و خون کشید! آیا کیفر این همه جنایاتش همان بود که بالای چوبه‌ی دارش ببرند و پس از ساعتی راحت شود یا خیر؟!

### اثبات معاد از منظر عقل

به طور حتم باید در ماورای این عالم دنیا عالم دیگری باشد تا آنجا فرعون و صدام و هزاران نظایر این جانیان به کیفر مناسب با جنایاتشان معذب به عذاب‌های گوناگون الهی گردند و بندگان صالح خدا از انبیاء و اولیاء عليهم السلام نیز به پاداش مناسب با مجاهدات و خدماتشان متنعم به انحاء نعمت‌های جاودانه‌ی پروردگارشان باشند. این حکم عقل است و مقتضای صفت عدالت و حکمت آفریدگار حکیم نیز همین است و آیات متعددی از قرآن کریم و بیانات صریح از رسول خدا و ائمه‌ی هدی عليهم السلام روی این حقیقت تأکید فراوان دارند. از باب نمونه به این آیه از قرآن توجه کنید که می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ يُومِئِدُ يَتَفَرَّقُونَ ﴿۱۰۰﴾ فَأَمَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ فَهُمْ فِي رَوْضَةٍ يُحْبَرُونَ ﴿۱۰۱﴾ وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا وَكَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ لِقَاءِ الْآخِرَةِ فَأُولَئِكَ فِي الْعَذَابِ مُحْضَرُونَ ﴿۱۰۲﴾﴾

روزی که قیامت به پا شود، آن روز آدمیان از هم جدا می‌شوند؛ آنان که ایمان آورده و عمل صالح داشته‌اند؛ در باغستانی از بهشت غرق در سرور می‌گردند و اما آنان که کفر ورزیده و تکذیب آیات ما نموده و دیدار آخرت را دروغ انگاشته‌اند، در میان عذاب احضار می‌شوند.

حاصل این که اعتقاد به وجود خداوند حکیم ملازم با اعتقاد به معاد! و انکار معاد، ملازم با انکار وجود خداوند حکیم است و لذا می‌بینیم در آیات مورد بحث می‌فرماید:

﴿قَالِذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ ﴿۱۰۳﴾﴾

آنان که ایمان به آخرت ندارند، قلبشان منکر [حق] است و آنها [از قبول حق] استکبار می‌ورزند و گرنه انسان عاقل منصف غیر مستکبر، با مشاهده‌ی نظم و حساب دقیق در همه

جای عالم، پی به وجود ناظم و مدبّری علیم حکیم می برد و از وجود ناظم حکیم پی به حتمیت عالمی در ماورای این عالم دنیا برای رسیدگی به حساب و دادن پاداش و کیفر مناسب به مطیعان و متخلفان از قانون حق می برد.

### انکار حق به سبب استکبار

در آیه‌ی دیگر می فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾؛ مردم مستکبر با این که آیات و نشانه‌های حق را می بینند و در دل یقین و اطمینان به حق بودن آنها دارند، ولی از روی استکبار، آنها را منکر می شوند و تن زیر بار حق نمی دهند در واقع مبتلا به بیماری کفر جحودند<sup>۲</sup> که امام صادق علیه السلام در معنای آن فرموده است:

(هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاحِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ)<sup>۳</sup>

آن، عبارت از این است که انسان چیزی را انکار کند و آن را نپذیرد، در حالی که می داند آن حق است و نزد او ثابت.

آری، آنان این نظام آفرینش سراسر نظم و حساب را می بینند و عجیب این که آن را به ماده و طبیعت کور و کر و بی عقل و شعور استناد می دهند و اصلاً نمی اندیشند که آیا این نظام حیرت‌انگیزی که در دامن خود موجودات دارنده‌ی عقل و علم و شعور و ادراک می پرورد، ممکن است خودش فاقد عقل و علم و شعور و ادراک باشد آیا موجود مرده می تواند از خود تولید حیات نموده و موجود زنده بیافریند آیا ماده و طبیعت کور و کر می تواند چشم‌های بینا و گوش‌های شنوا به وجود آورد؟

ذات نیافتاده از هستی بخش	کی تواند که شود هستی بخش
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است	دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار
این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود	هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار
که تواند که دهد میوه‌ی رنگین از چوب	یا که داند که برآرد گل صد برگ از خار
عقل عاجز شود از خوشه‌ی زرّین عنب <sup>۴</sup>	فهم حیران شود از حقه‌ی یاقوت انار
چشمه از سنگ برون آرد و باران از میغ	انگبین <sup>۵</sup> از مگس نخل و دُر از دریا بار

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

۲- جحود: انکار حق با علم به حق بودن آن.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۸۷.

۴- عنب: انگور.

۵- انگبین: عسل.

آری به طور حتم، انکار این همه آیات و نشانه‌های علم و حکمت آفریدگار عالم و آدم، منشأیی جز استکبار و لجاج و عناد و اتباع از اهواء نفسانی ندارد که خدا می‌فرماید:

﴿... كَلَّمَا جَاءَهُمْ رَسُولٌ بِمَا لَا تَهْوَىٰ أَنفُسُهُمْ فَرِيقًا كَذَّبُوا وَفَرِيقًا يَقْتُلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

... هر زمان که رسولی از جانب خدا به سوی آنها می‌آمد و دستوراتی می‌داد که بر خلاف خواسته‌های دل آنها بود، آنها گروهی [از رسولان] را تکذیب و گروهی را می‌کشتند.

انکارشان نه از روی منطقی بود، بلکه جز استکبار و لجاج و عناد و خودخواهی، منشأ دیگری نداشت. انبیاء و رسولان خدا ﷺ می‌خواستند جلوی طغیانگری طاغیان را بگیرند و مهار بر دهان نفس اماره‌ی آنها بزنند؛ آنها می‌خواستند در تمام شئون زندگی آزاد باشند و به هر سو که دلشان خواست بتازند، از اینرو به نبرد با انبیاء ﷺ بر می‌خاستند. اول آنها را تکذیب می‌کردند و سپس می‌کشتند.

### استکبار سبب محرومیت انسان از سعادت ابدی

حال، از جمله درس‌هایی که ما باید از این آیات کریمه بگیریم این است که بدانیم از جمله صفاتی که مبعوض در نزد خدا و از بیماری‌های مهلک قلبی است و سبب محرومیت انسان از سعادت ابدی می‌گردد، صفت زشت استکبار است که آیه‌ی شریفه، منکران آخرت را تحت عنوان مستکبر مورد ذمّ و نکوهش قرار داده و فرموده است:

﴿قَالِذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾؛

در قسمت پایانی آیه‌ی بعد فرموده است:

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾؛ به یقین خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد.

استکبار همان حالت خود برتر بینی و خاضع نشدن انسان در مقابل حق است، در عین این که یقین و اطمینان به حق بودن آن پیدا کرده است و این خوی زشت، در میان طبقات مختلف مردم مصادیق فراوان دارد.

### مصادیق استکبار

از باب مثال در خانواده، زن حرف حقّی می‌زند و مرد هم می‌فهمد که حق است، ولی چون قبول آن را نشان ضعف و شکست مردانگی خود می‌پندارد تن زیر بار قبول آن

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۷۰.



نمی‌دهد! پسر جوان حرفی زده که بسیار متین است و پدر هم پی به متانت آن برده، ولی تنها به خاطر پدر بودن و بزرگ‌تر بودن نمی‌خواهد آن را بپذیرد یا پدر پیر سخنی درست گفته که پسر جوان هم پی به درستی آن برده، ولی تنها برای این که او پیر و ضعیف است و این قوی و نیرومند، تن زیر بار پذیرفتن نمی‌دهد!

باز از باب مثل من در همین کار منبر و ارشاد و هدایت مردم می‌فهمم که فلان شخص محترم در همین کار از من برتر و نافع‌تر به حال مردم است، ولی در عین حال از اذعان و اعتراف به برتری او استنکاف می‌ورزم و بیرحمانه می‌کوشم او را در نظر مردم بی‌شخصیت و غیر قابل اعتنا معرفی کنم؛ این خوی زشت و ضد انسانی استکبار است.

### خود برترینی از صفات مستکبران

این حدیث از امام صادق علیه السلام منقول است که فرمود:

(مَنْ ذَهَبَ يَرَى أَنْ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ)؛<sup>۱</sup>

هر کس خود را برتر از دیگری ببیند، از مستکبران است.

راوی حدیث گفته من پس از شنیدن این جمله گفتم:

(إِنَّمَا يَرَى أَنْ لَهُ عَلَيْهِ فَضْلًا بِالْعَافِيَةِ إِذَا رَأَهُ مُرْتَكِبًا لِلْمَعَاصِي)؛

حال اگر انسان کسی را در حال ارتکاب گناه ببیند، نباید خود را که مرتکب آن

گناه نمی‌باشد برتر از او بداند؟

امام علیه السلام فرمود:

(هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ فَلَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ قَدْ غَفِرَ لَهُ مَا أَتَى وَ أَنْتَ مَوْقُوفٌ

مُحَاسَبٌ)؛

سخت در اشتباه افتاده‌ای، تو چه می‌دانی که شاید در پایان کار، او بخشیده

شود و تو در موقف حساب متوقف باشی...

یعنی هرگز بدعملی کسی را دلیل بر پلیدی جوهر او و خبث طینت او نگیرید و از آن سو خوش عملی کسی را هم دلیل بر پاک سرشتی او نشناسید؛ چه بسا بدعملان که در پایان عمر از سعادت و خوشبختی برخوردار شوند و چه بسا خوش عملان که سرانجام کارشان شقاوت و بدبختی جاودان گردد! کس ندانست که آخر به چه حالی برود.

البته ما موظفیم عمل زشت یک آدم گنهکار رازشت و مبعوض خدا بشناسیم و در حد امکان و فراهم بودن شرایط، او را نهی از منکر کنیم و همچنین به خاطر سالم ماندن خودمان از آلودگی به آن گناه خدا را شاکر و سپاسگزار باشیم، ولی هرگز حق نداریم خود آن آدم گنهکار را نزد خدا شقی و بدبخت و جهنمی بشناسیم و خودمان را نزد خدا سعید و خوشبخت و بهشتی به حساب بیاوریم و خود را برتر از او بدانیم.

آری، او الآن مثلاً شرابخوار است و من نمازخوانم، ولی از کجا معلوم که او تا آخر عمرش شرابخوار بماند و من تا آخر عمرم نمازخوان بمانم؟! اشاره به همین حقیقت دارد گفتار امام صادق علیه السلام که به آن راوی فرمود: ممکن است تحولات زندگی طوری پیش بیاورد که نسیم توفیق الهی بر جان آن آدم گنهکار بوزد و او در زمهری توأین درآید، در نتیجه او را در روز جزا ببینی که بخشیده شده و در غرفه‌های بهشتی جایگزین گشته و تو هنوز در موقف حساب متحیر و سرگردان مانده‌ای.

### عبرت‌گیری از عاقبت به خیری سخره‌ی فرعون

آنگاه امام علیه السلام به او فرمود: (أَمَا تَلَوْتَ قِصَّةَ سِحْرَةِ مُوسَى)؛ آیا تو قصه و داستان ساحران دربار فرعون را در قرآن نخوانده‌ای که به مقابله‌ی با موسی کلیم علیه السلام برآمدند و پایان کارشان چه شد؟ آنها در اول کار آن چنان مرعوب قدرت فرعون و مجذوب ثروت و مکنّت او بودند که قسم به عزّت او می‌خوردند و می‌گفتند:

﴿...بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْعَالِيُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...به عزّت فرعون قسم، به طور حتم ما پیروزمند ایم.

ولی در آخر کار آن چنان با دیدن و شناختن چهره‌ی حق، انقلاب در قلبشان به وجود آمد که به فرموده‌ی قرآن کریم: ﴿وَأَلْقَى السِّحْرَ سَاجِدِينَ﴾ قَالُوا آمَنَّا بِرَبِّ الْعَالَمِينَ ﴿۱﴾ رَبِّ مُوسَى وَ هَارُونَ ﴿۲﴾؛ همگی به سجده افتادند و گفتند: ایمان به ربّ العالمین آوردیم و در برابر تهدیدات لرزانده‌ی فرعون که می‌گفت:

﴿...فَلَا قَطْعَنَ أَيْدِيكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَلَا صَلَبَتَكُمْ فِي جُدُوعِ

النَّحْلِ...﴾؛<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۴۴.

۲- سوره‌ی اعراف، آیات ۱۲۰ تا ۱۲۲.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷۱.

...من دست‌ها و پاهای شما را قطع می‌کنم و شما را بر فراز شاخه‌های نخل به دار می‌آویزم...

مقاومت کردند و گفتند:

﴿...لَنْ نُؤْتِرَكَ عَلَيَّ مَا جَاءَنَا مِنَ الْبَيِّنَاتِ وَالَّذِي فَطَرَنَا فَاقْضِ مَا أَنْتَ قَاضٍ...﴾<sup>۱</sup>

...قسم به خدایی که ما را آفریده است، ما هرگز تو را بر دلایل روشنی که به ما رسیده مقدم نخواهیم داشت، اینک هر فرمانی که می‌خواهی صادر کن و هر کاری که درباره‌ی ما از دستت ساخته است انجام بده...

این معنای خضوع در برابر حق است و نداشتن خوی زشت استکبار که سبب سعادت جاودانه‌ی آنها گردید؛ با این که اگر کسی اوّل کار آنها را می‌دید که پاسداران دستگاه حکومت فرعونند می‌گفت: عجب بدبخت‌هایی هستند و دوزخیانِ خالد، ولی آخر کار آن چنان جهشی در روحشان پیدا شد که از اسفل درکات جهنّم به اعلا درجات بهشت ارتقا یافتند و لذا ما نمی‌توانیم بدعمل بودن کسی را دلیل بر جهنمی بودن او بدانیم و از خوش عمل بودن خودمان اطمینان به بهستی بودن خود پیدا کنیم و خود را بهتر از او بدانیم، بلکه باید همیشه از سوء عاقبت به خدا پناه ببریم و از او حسن عاقبت بخواهیم و بگوییم: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا»؛

### ارتکاب گناه منشأ پیدایش خوی استکبار

و بدانیم بر حسب استفاده از آیات قرآن کریم، از جمله عوامل تولید حالت استکبار در روح انسان ارتکاب گناه و بی‌پروایی و سهل‌انگاری در مخالفت با فرمان خداست که تدریجاً روح انسان می‌شود یک روح مستکبر بی‌اعتنا حتّی نسبت به آیات خدا! از باب نمونه به این آیه‌ی شریفه که راجع به اثرگذاری لهو الحدیث است توجه کنید که می‌فرماید:

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَن يَشْتَرِي لَهْوَ الْحَدِيثِ لِيُضِلَّ عَن سَبِيلِ اللَّهِ بِغَيْرِ عِلْمٍ وَ يَتَّخِذَهَا هُزُوًا أُولَٰئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۲</sup>

بعضی از مردم، سخنان باطل و بیهوده خریداری می‌کنند تا مردم را از روی جهل و نادانی گمراه سازند و آیات الهی را به استهزاء و تمسخر گیرند، اینان

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۷۲.

۲- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۶.

عذاب خوارکننده‌ای برایشان مقرر است.

### استماع غنا سبب ابتلا به استکبار

﴿لَهْوَالْحَدِيثِ﴾ اگرچه دارای مفهوم وسیع و گسترده‌ای است که هرگونه سخنان یا آهنگ‌های سرگرم‌کننده و غفلت‌زا را در بر می‌گیرد، ولی بر حسب روایاتی که ذیل این آیه از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام رسیده است، از مصادیق بارز آن غنا و آوازخوانی شمرده شده است که در دنیای امروز رواج گسترده‌ای یافته و منبع فساد فراوانی شده است و بزرگترین فساد آن، پیدایش همان حالت هلاکت‌انگیز استکبار است که در آیه‌ی بعد آیه‌ی مزبور می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا كَأَنَّ فِي أُذُنَيْهِ وَقْرًا فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

هنگامی که آیات ما بر او [کسی که با لهو‌الحديث سر و کار دارد] خوانده شود، مستکبران روی بر می‌گرداند آنگونه که گویی آن را نشنیده است، گویی که اصلاً گوش‌هایش سنگین است او را به عذابی دردناک بشارت ده.

این آیه، هشدار است به بسیاری از مردم ما که با مسامحه‌کاری و سهل‌انگاری تمام مصادیق گوناگون از ﴿لَهْوَالْحَدِيثِ﴾ را میان خانه‌ها و کارگاه‌های خود وارد کرده‌اند و شبانه‌روز از طریق رادیو و تلویزیون و... با گوش دادن به غنا و آوازهای محرک و تماشای فیلم‌های شهوت‌انگیز و سریال‌ها و نمایشنامه‌های غفلت‌زا خود و فرزندانشان را به بیماری مُهلک غفلت از خدا و استکبار نسبت به آیات خدا مبتلا می‌سازند.

این قرآن، نسخه‌ی شفابخش آسمانی است که می‌گوید ارتباط دارندگان با ﴿لَهْوَالْحَدِيثِ﴾ از هر صنفی که باشند، تدریجاً مبتلا به بیماری شقاوت‌بار استکبار می‌شوند. ﴿وَ إِذَا تُلِيٰ عَلَيْهِ آيَاتُنَا وَلِيٰ مُسْتَكْبِرًا...﴾؛ گوش قلبشان کر می‌شود و اصلاً صدایی از خدا نمی‌شنوند! ﴿...فَبَشَّرَهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ﴾؛ اینان دچار عذابی دردناک خواهند شد.

### موسیقی و آوازخوانی از آواهای شیطانی

در آیه‌ی دیگر از موسیقی و آوازخوانی تعبیر به صوت و آوای شیطان شده که خدا خطاب به شیطان می‌فرماید:

۱- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۷.

﴿وَأَسْتَفْزِرُّ مَنِ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ...﴾<sup>۱</sup>

هر که را از آدمیان که توانستی با آواز خود از جای بجنبان...

﴿استفزز﴾ در لغت عرب به معنای ازعاج بعد از استخفاف است؛ یعنی چیزی را اول سست کردن و سپس از جا کردن. میخی که در تخته‌ای یا زمینی سخت محکم جا گرفته، به آسانی کنده نمی‌شود اما وقتی اطراف آن را خالی کردید و پایه‌اش سست شد با یک تکان مختصر از جا کنده می‌شود. عقل آدمی مانند یک میخ پولادین در ساختمان وجودش به کار رفته و کشتی وجود او را در دریای پرطوفان زندگی آرام نگه می‌دارد. انسان عاقل به این آسانی تسلیم امواج هوس‌های نفسانی نمی‌شود و خود را به هلاکت نمی‌افکند، اما همین که عامل مخرب و شیطانی به سراغ عقل آمد و به شل کردن پایه‌اش پرداخت و آن را سست و سبک ساخت، در آن موقع است که آدم سست عقل و سبک سر با کوچک‌ترین اشاره‌ی شیطان و جنبش هوس، تکان خورده و از جا کنده می‌شود و تسلیم امواج تمایلات افراطی نفس می‌گردد و رو به فساد و تباهی می‌رود و آن عامل مخرب سست کننده‌ی پایه‌ی عقل انسان - به بیان قرآن کریم - صوت و صدای شیطان است.

آری، سازهای مهیج و آوازهای محرک که آدمی از شنیدنش تغییر حال می‌یابد و آب هوس زیر پوست قلبش می‌دود و بخار هوئی در دماغ‌جانش می‌پیچد و دل به برش زیر و زیر می‌شود، به طور مسلم صدای شوم شیطان است که به وسیله‌ی آن به استفزاز آدم‌زادگان پرداخته و با مهارتی خاص عقل‌های مرد و زن و پیر و جوان را بی‌پایه و سست و سبک می‌سازد و آنگاه با یک اشاره، آنها را از جا کنده و دنبال خود به میخانه‌ها و رقاصخانه‌ها و مراکز فحشا و اماکن فساد می‌کشاند.

### دور بودن شیعیان از استماع غنا

از اینرو در بیانات ائمه‌ی دین علیهم‌السلام از استماع غنا شدیداً تحذیر شده است. این حدیث از امام صادق علیه‌السلام منقول است:

﴿بَيْتُ الْغِنَاءِ لَا تُؤْمَنُ فِيهِ الْفَجِيعَةُ وَلَا تُجَابُ فِيهِ الدَّعْوَةُ وَلَا يَدْخُلُهُ الْمَلِكُ﴾<sup>۲</sup>

خانه‌ای که در آن ساز و آواز پخش شود، از خطر بلاهای کوبنده و دردناک در

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۶۴.

۲- کافی، ج ۶، ص ۴۳۳.

امان نخواهد بود و دعا در آن خانه مستجاب نمی شود و فرشته ی رحمت وارد آن خانه نمی گردد!

و همچنین فرموده است:

(لَا تَدْخُلُوا بُيُوتًا لِلَّهِ مُعْرِضُونَ عَنْ أَهْلِهَا)؛<sup>۱</sup>

وارد آن خانه هایی نشوید که خدا از اهل آنها روگردان است!

(اسْتِمَاعُ الْغِنَاءِ وَاللَّهُوُ يُنْبِتُ النَّفَاقَ فِي الْقَلْبِ كَمَا يُنْبِتُ الْمَاءُ الزَّرْعَ)؛<sup>۲</sup>

گوش دادن به ساز و آواز، بذر نفاق [بی ایمانی] را در دل می رویند؛ آن چنان که آب، گیاه را می رویند.

### مولد دیگر استکبار، اختلاط محرم و نامحرم

عامل دیگر تولید استکبار و طغیانگری انسان نسبت به فرامین خدا که به مراتب شدیدتر از استماع موسیقی آدمی را به بی پروایی در امر دین خدا و امی دارد، ارتباط زنان و مردان نامحرم با یکدیگر است که متأسفانه بعد از انقلاب عنوان فریبدهی خواهر و برادر انقلابی به زبانها افتاده و خیال می کنند انقلاب واقعاً آنها را با یکدیگر خواهر و برادر کرده و اکنون می توانند بدون هرگونه حریمی به یکدیگر نزدیک شوند و نگاه کنند و بگویند و بخندند. در صورتی که قرآن کریم درباره ی همسران پیامبر ﷺ که به حکم قرآن کریم مادر مقامی امت را دارند خطاب به آنها فرموده است:

﴿يَا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ...﴾؛<sup>۳</sup>

مراقب باشید! در حین سخن گفتن نرمش دلریا و مهیج به کار نبرید، صدا و گفتار خود را هوس انگیز نسازید که بیمار دلان در شما طمع کنند... و شگفت آور این که نقل شده که:

روش امام امیرالمؤمنین علیه السلام در برخورد با زنان جوان نامحرم

(كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ علیه السلام يُسَلِّمُ عَلَى النِّسَاءِ وَ كَانَ يَكْرَهُ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى الشَّابَةِ مِنْهُنَّ وَ يَقُولُ أَتَخَوُّفُ أَنْ يُعْجِبَنِي صَوْتُهَا فَيَدْخُلَ عَلَيَّ أَكْثَرَ مِمَّا

۱- کافی، ج ۶، ص ۴۳۴.

۲- همان.

۳- سوره ی احزاب، آیه ی ۳۲.

### أَطْلُبُ مِنَ الْأَجْرِ: <sup>۱</sup>

روش امیرالمؤمنین علیه السلام این بود که به زن‌ها سلام می‌کرد ولی خوش نداشت که به زن‌های جوان سلام کند و می‌فرمود: ترس آن دارم که صدایش مرا خوش آید و از آن راه آلوده به گناهی شوم که زبان آن بر روح، بیش از پاداشی باشد که از سلام کردن بر وی طالبیم.

البته می‌دانیم که او معصوم است و به فرموده‌ی خودش:

﴿لَأَلْفَيْتُمْ دُنْيَاكُمْ هَذِهِ أَرْهَدَ عِنْدِي مِنْ عَقْطَةِ عَنَنْ﴾ <sup>۲</sup>

این دنیای شما با همه چیزش [از پول و جاه و مقام و خوراکی‌های لذت‌بخش و زن‌های زیبایش] در نزد من، از آب بینی بز پست تر است.

طبیعی است که کسی مجذوب آب بینی بز نمی‌شود. او این سخن را می‌گوید که ما را به اهمّیت مطلب و شدّت اثرگذاری زن در مرد توجه دهد و از مفساد اجتماعی ارتباط و اختلاط مردان و زنان آگاه سازد که دل‌ها بر اثر این ارتباط و اختلاط، دچار بیماری استکبار و بی‌اعتنایی نسبت به امر و نهی خدا می‌شود، مردمی که به ظاهر مسلمانند، اعتقاد به خدا و پیامبر و معاد دارند، نماز می‌خوانند، روزه می‌گیرند، مگه می‌روند و... اما آن روحی را که باید الهی باشد و بر اثر این اعمال عبادی تحوّلی یافته و رو به خدا حرکت کند ندارند آن لذّت و حلاوتی را که باید از عبادات و اذکار و ادعیه و مناجات با خدا بچشند، نمی‌چشند! به فرموده‌ی قرآن:

﴿...لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾ <sup>۳</sup>

...دل دارند و نمی‌فهمند، چشم دارند و نمی‌بینند، گوش دارند و نمی‌شنوند، چرا چنینند؟...

کمبود صبر و یقین در بین مؤمنین

آخر آیه جواب می‌دهد:

﴿...أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ ...اینان مبتلا به بیماری غفلتند.

۱- کافی، ج ۲، ص ۶۴۸.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

توجه قلبی به خدا ندارند! دل‌بستگی به غیر خدا پیدا کرده‌اند، گوششان در گرو (لهوالحدیث) و چشمشان در دام و کمند زنان افتاده است! نه حظّ و نصیبی از حال یقین نسبت به خدا و معاد تحصیل کرده‌اند و نه نیرویی از صبر و خودنگهداری از گرایش به گناه به دست آورده‌اند و متأسفانه آنچه که ما اکثراً کم داریم، همین دو گوهر گرانقدر صبر است و یقین. این بیان نورانی از رسول خدا ﷺ منقول است:

(مِنْ أَقَلِّ مَا أُوتِيتُمْ الْيَقِينَ وَ عَزِيمَةَ الصَّبْرِ وَ مَنْ أُعْطِيَ حَظَّهُ مِنْهُمَا لَمْ يُبَالِ مَا فَاتَهُ مِنْ قِيَامِ اللَّيْلِ وَ صِيَامِ النَّهَارِ وَ لَنْ تَصْبِرُوا عَلَيَّ مِثْلَ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يُؤَافِيَنِي كُلُّ أَمْرٍ مِنْكُمْ بِمِثْلِ عَمَلِ جَمِيعِكُمْ)؛<sup>۱</sup>

از جمله‌ی کمترین چیزهایی که شما دارید، یقین است و صبر محکم و استوار، اگر کسی از این دو صفت دارای بهره‌ی کافی باشد، از کمبود شب زنده‌داری‌ها و روزه‌های مستحبی نباید نگران باشد. اگر شما به همان اعتقادات حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه‌ای که دستور داده شده‌اید ثابت و محکم باشید، شکّ و تردید در عقاید و فساد در اخلاق و سستی در عمل به شما راه نیابد در نزد من محبوب‌تر از این است که هر کدامتان در روز قیامت، به اندازه‌ی اعمال تمام امت با من مواجه گردید.

آنچه که در رتبه‌ی مقدّم بر همه چیز از ما خواسته‌اند، انجام واجبات و ترک محرمات است و لذا کسانی که در انجام وظایف واجبشان در زندگی خانوادگی و اجتماعی سست و در ارتکاب گناهان بی‌پروا می‌باشند؛ آنگاه اهتمام تمام برای انجام عبادات مستحبّ از نمازها و روزه‌ها و زیارت‌ها و حجّ و عمره‌های مکرّر و ساختن مسجد و حسینیه‌ها از خود نشان می‌دهند، در واقع راه را گم کرده و در بیراهه پیش می‌روند!

در پایان حدیث مزبور رسول اکرم ﷺ فرمود:

(وَلَكِنِّي أَخَافُ أَنْ يُفْتَحَ عَلَيْكُمْ الدُّنْيَا بَعْدِي فَيُنْكَرَ بَعْضُكُمْ بَعْضًا وَ يُنْكَرُكُمْ أَهْلُ السَّمَاءِ عِنْدَ ذَلِكَ)؛<sup>۲</sup>

ولکن من ترس این دارم که پس از من، درهای ثروت و قدرت دنیا به روی شما باز شود و شما برای به دست آوردن آن رو در روی یکدیگر بایستید و به

۱- المحیجة البيضاء، ج ۷، ص ۱۰۶.

۲- همان.



ستیزگی با هم بپردازید که در این موقع است که آسمانیان نیز از شما روبرو می‌گردانند و مددی از جانب خدا به شما نمی‌رسد و قهراً همه چیز خود را از دست می‌دهید.

(فَمَنْ صَبَرَ وَ احْتَسَبَ ظَفَرَ بِكَمَالِ ثَوَابِهِ)؛

پس کسی که صابر و قانع باشد، به کمال بهره‌ی خود نائل می‌گردد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ امْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٢٢﴾ إِلَهُكُمْ إِلَهٌ وَاحِدٌ فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ  
مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ

﴿٢٣﴾ لَاجِرَمَ أَنْ اللَّهُ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَمَا يُعْلِنُونَ إِنَّهُ  
لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ

﴿٢٤﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا الْأَسْطِيرُ الْأُولِينَ

﴿٢٥﴾ لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَمِنْ  
أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ عِلْمٍ أَلِيسَاءَ مَا يُرِزُونَ

﴿٢٦﴾ قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَاتَى اللَّهُ  
بَنِيهِمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ

﴿٢٧﴾ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

معبود شما معبودی یگانه است؛ بنابراین کسانی که ایمان به آخرت ندارند  
دل‌های آنها منکر حق است و آنها مستکبرند، به طور مسلم خدا آنچه را که آنها  
پنهان می‌دارند یا آشکار می‌سازند می‌داند، او مستکبران را دوست نمی‌دارد. و  
هنگامی که به آنها گفته می‌شود پروردگار شما چه نازل کرده است می‌گویند  
این همان افسانه‌های پیشینیان است، آنها باید در روز قیامت بار گناهان خود را

به طور کامل بر دوش کشند و قسمتی هم از گناهان کسانی را که به خاطر جهل گمراهشان ساخته‌اند. توجه که آنها بار سنگین بدی بر دوش می‌کشند. کسانی که قبل از ایشان بودند نیز نقشه‌های خیانت طرح می‌کردند ولی خدا به سراغ اساس کار آنها رفت و آن را از پایه ویران نمود و سقف از بالای سرشان فرو ریخت و از جایی که آگاه نبودند عذاب به سراغشان آمد.

### لزوم وجود عالم معاد

اعتقاد به معاد سبب می‌شود که انسان در اعمال خود حالت مراقبت داشته و بسیاری از محرومیت‌ها را در دنیا تحمل کند تا به سعادت اخروی نائل گردد و این برای انسان‌هایی که مقهور شهواتند؛ دشوار است و لذا سعی می‌کنند معاد را منکر شوند تا آزادی و بی‌پروایی در عمل داشته باشند! انکار معاد هم متفرع بر انکار مبدأ است؛ یعنی ابتدا باید کسی خدا را منکر شود و سپس معاد را. زیرا اعتقاد به مبدأ، چنان که در گذشته گفتیم؛ مستلزم اعتقاد به معاد است. انکار مبدأ هم متفرع بر انکار وجود نظم و حساب در عالم است. انکار وجود نظم و حساب در عالم هم معلوم است که انکار بدیهیات است؛ زیرا به هر جای عالم که بنگریم و دست روی هر موجودی از موجودات زمینی و آسمانی و ساختمان وجود انسان از داخل و خارج که بگذاریم، می‌بینیم نظم و حساب دقیق و شگفت‌انگیزی آنجا به کار رفته است و وجود نظم و حساب در هر جا - به حکم عقل - کاشف از وجود ناظمی علیم و حکیم می‌باشد و ناظم علیم و حکیم نیز به اقتضای علم و حکمتش، باید برای تنظیم برنامه‌ی زندگی انسان جمل وضع قانون بنماید و به مطیع قانون پاداش و به متخلف از آن کیفر بدهد و چون دنیا از نظر محدود بودن و پایان‌پذیری اش ظرفیت پاداش و کیفر مناسب برای مطیعان و متخلفان را ندارد از اینرو لازم و واجب می‌شود که عالم دیگری در دنباله‌ی این عالم دنیا تحقق یابد تا پاداش و کیفر مناسب به مطیعان و متخلفان داده شود و آن، همان عالم معاد و حیات پس از مرگ است که از نظر قرآن کریم موضوعی مسلم و حتمی الوقوع است.

﴿...وَأَنَّ السَّاعَةَ لَا رَيْبَ فِيهَا...﴾<sup>۱</sup>؛

...و قیامت بدون شک و تردید [آمدنی] است...

﴿وَيَسْتَنْبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقُّ...﴾<sup>۲</sup>؛

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۵۳.

از تو [ای پیامبر] می پرسند آیا قیامت حق است؟ بگو آری، به خدا قسم که حق است... بنابراین انکار این حقایق مسلم، منشأیی جز استکبار ندارد. استکبار یعنی گردن شقی نمودن و خاضع نشدن در مقابل حق؛ با این که حق بودن آن را فهمیده است و این همان خوی زشت شیطانی است که مبعوض در نزد خدا می باشد و فرموده: ﴿...إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾؛ او دارندگان روح استکبار را دوست نمی دارد. درباره‌ی منکران روز قیامت و معاد نیز فرموده:

﴿...فَالَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ قُلُوبُهُمْ مُنْكَرَةٌ وَهُمْ مُسْتَكْبِرُونَ﴾؛

... آنان که ایمان به آخرت ندارند، دل‌هایشان منکر حق است و آنها دارندگان روح استکبارند.

### شیطان، پیشوای مستکبران

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام نیز از شیطان تعبیر به پیشوای مستکبران نموده و فرموده است:

﴿فَعَدُوُّ اللَّهِ إِمَامُ الْمُتَعَصِّبِينَ وَ سَلَفُ الْمُسْتَكْبِرِينَ الَّذِي وَضَعَ أَسَاسَ الْعَصْبِيَّةِ وَ نَارَعَ اللَّهَ رِذَاءَ الْجَبَرِيَّةِ وَ اذَّرَعَ لِبَاسِ التَّعَزُّزِ وَ خَلَعَ قِنَاعَ التَّدَلُّلِ﴾؛<sup>۲</sup>

پس دشمن خدا [شیطان] پیشوای متعصبان و پیشرو مستکبران است که پایه و بنیاد عصبیت را در عالم گذاشت و با خدا در کبر یایی به ستیزگی برخاست و جامه‌ی تکبر بر خود پوشید و لباس تذلل [در پیشگاه خدا] را به دور انداخت و گفت:

﴿...لَمْ أَكُنْ لِأَسْجَدَ لِشَيْءٍ خَلَقْتَهُ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمًا مَسْنُونٍ﴾؛<sup>۳</sup>

... من هرگز مقابل آدمی که او را از گلی بدبو آفریده‌ای؛ سجده نخواهم کرد.

﴿...أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...﴾؛<sup>۴</sup> ... من از او بهترم...

شیطان خدا را به ربوبیت خود می شناخت و می گفت:

﴿...رَبِّ بِمَا أَعْوَيْتَنِي لِأَرِيَنَّ لَهُمْ فِي الْأَرْضِ وَ لَأُعْوِيَنَّهُمْ أَجْمَعِينَ﴾؛<sup>۵</sup>

... ای رب و ای پروردگار من، تو که مرا اغوا کردی، من هم تمام اولاد آدم را

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۳.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۴.

۳- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۳.

۴- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۷۶.

۵- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۳۹.

اغوا می کنم.

پیامبران و امامان علیهم السلام را هم به عنوان بندگان مخلص خدا که دسترسی به اغوای آنها ندارد تصدیق می کرد و می گفت: ﴿إِلَّا عِبَادَكَ مِنْهُمْ الْمُخْلِصِينَ﴾؛ اقیامت و روز رستاخیز را هم معتقد بود و می گفت:

﴿... فَأَنْظِرُنِي إِلَى يَوْمٍ يُبْعَثُونَ﴾<sup>۲</sup>

...به من مهلت بده تا روزی که [همگی از قبرهایشان] برانگیخته می شوند زنده بمانم. آری، او به تمام این حقایق معتقد بود و حَقَانِيَّت آنها را قبول داشت؛ تنها چیزی که نداشت اسلام و تسلیم بود؛ یعنی در برابر آنچه که حق بودن آن را قبول داشت، تسلیم نمی شد و خضوع نمی کرد و با کمال صراحت و قاطعیت می گفت: ﴿... لَمْ أَكُنْ لِأَسْجُدَ لِبَشَرٍ...﴾؛ تو گفתי برای آدم سجده کن، ولی من هرگز سجده نمی کنم. این خوی شیطانی استکبار است و گردن شقی کردن در مقابل خدا که کيفرش لعنت ابدی خداست که به او فرمود:

﴿... فَأَخْرِجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ ۖ وَإِنَّ عَلَيْكَ اللَّعْنَةَ إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۳</sup>

...برو که طرد شدی از درگاه و ملعون به لعنت من تا روز جزا خواهی بود.

هشدار امام امیرالمؤمنین علیه السلام به بندگان خدا

و لذا امام امیرالمؤمنین علیه السلام در مقام تحذیر و هشدار دادن به بندگان خدا می فرماید:

﴿فَاخْذَرُوا عِبَادَ اللَّهِ عُدْوَةَ اللَّهِ أَنْ يُعْذِبَكُمْ بِدَائِهِ﴾<sup>۴</sup>

حال ای بندگان خدا، از دشمن خدا [شیطان] بر حذر باشید و با هوشیاری کامل خود را بپایید، نکنند درد خود [استکبار] را به شما هم سرایت دهد و شما را هم مانند خود مستکبر و گردنکش در مقابل فرمان حق سازد و از رحمت خدا دور گرداند. او تمام سعی اش این است که شما اولاد آدم را با وسوسه های گوناگونش برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات نفسانی و خشنود ساختن زن و فرزند و دوست و رفیق و خودبرتربینی و... پا روی حق بگذارید و اعتنایی به فرمان خدا نکنید و مانند خودش به خدا بگویید تو گفתי من در برابر حق خضوع کنم و فرمان تو را اطاعت کنم، ولی من خضوع نمی کنم و اطاعت فرمان

۱-سوره ی حجر، آیه ی ۴۰.

۲-سوره ی ص، آیه ی ۷۹.

۳-سوره ی حجر، آیات ۳۴ و ۳۵.

۴-نهج البلاغه ی فیض، خطبه ی ۲۳۴.

نمی‌نمایم. آری:

(فَاخَذُوا عِبَادَ اللَّهِ عِدْوًا لَّهِ أَنْ يُغْدِرَ لَكُمْ بِدَائِهِ)؛

بندگان خدا بر حذر باشید که مبادا شما را هم به درد خودش مبتلا سازد و با وسوسه‌های فریبنده‌اش پایه‌های عقل و ایمان شما را سست و شل گرداند و بدون این که خودتان آگاه شوید، با کمال سهولت و آسانی شما را به وادی ارتکاب گناهان بکشاند و دنبال خود در مسیر حرمان<sup>۱</sup> از لقاء و رضوان خدا بدواند. توجه داشته باشید که مغرور این ظواهر دینی که اکنون در سطح زندگی خود دارید نباشید. این را بدانید که دین و دینداری در مرحله‌ی حرف و سخن، بسیار آسان است! درباره‌ی اعتقادات و اخلاقیات دین سخنان محققانه و حکیمانه و دلنشین فراوان گفته‌اند و می‌گویند. در کتاب‌ها فراوان نوشته‌اند و می‌نویسند؛ اما فاصله میان گفتنِ مطلب با زبان تا تحقق بخشیدن به آن در جوهر جان بسان فاصله‌ی زمین تا آسمان است. از اینرو گفته‌اند:

دو صد گفته چون نیم کردار نیست.

حق در مقام بیان، وسیع و در مقام عمل، ضیق و تنگ

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است:

(فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَاصُفِ وَ أَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصُفِ)؛<sup>۲</sup>

حق، فراخ‌ترین چیزها در مرحله‌ی وصف و گفتگوی با یکدیگر است و

تنگ‌ترین چیزها در مرحله‌ی کردار و انصاف دادن به همدیگر.

سخن گفتن درباره‌ی حق میداننش بسیار وسیع است، از جهات گوناگون می‌شود درباره‌ی آن سخن گفت و چنان که می‌دانیم، همه کس حتی آنان که هیچ ارتباطی با حق ندارند و بلکه فکراً و عملاً دشمن سرسخت حقند، در عین حال خود را طرفدار جدی حق نشان می‌دهند تا آنجا که فرعون جبار ستمگر، دشمن آشکار حق به مردم می‌گفت:

﴿...وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ﴾؛<sup>۳</sup>

...من هیچ همی جز هدایت شما به راه رشد و خیر و سعادت ندارم.

﴿...إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُبَدَّلَ دِينَكُمْ أَوْ أَنْ يُظْهَرَ فِي الْأَرْضِ الْفُسَادُ﴾؛<sup>۱</sup>

۱- حرمان: محرومیت.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۰۷.

۳- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۹.

...من از این می‌ترسم که [موسی] دین و آیین شما را دگرگون سازد و یا این که در روی زمین فسادى به وجود آورد.

و عجیب است که فرعون هم سخن از دین و حق به میان آورده و خود را تنها طرفدار آن نشان می‌دهد. آری، صدق مولانا امیرالمؤمنین علی علیه السلام:

(فَالْحَقُّ أَوْسَعُ الْأَشْيَاءِ فِي التَّوَّاصِفِ وَأَضْيَقُهَا فِي التَّنَاصِفِ)؛

به هنگام پیاده کردن آن در مرحله‌ی عمل، آدمی خود را در تنگناترین گذرگاه‌ها مشاهده می‌کند و چه فراوان دیده شده است افرادی وقتی بر مسند سخن می‌نشینند، آن چنان داغ و پرشور و محکم حرف می‌زنند و خود را طلبکار یا بر جای اجرای حق و عدالت نشان می‌دهند که شنونده می‌پندارد او خود مجسمه‌ی حق است و عدالت؛ ولی هنگام عمل و تحقق عینی بخشیدن به آن گفته‌ها که فرامی‌رسد دیده می‌شود ای عجب آن همه داغی و شور و حرارت و قدرت تبدیل به سردی و ضعف و سستی و ذلت گردیده است. او در سخن سواره بوده و در عمل پیاده است! می‌دانیم میلیون‌ها زبان در ذم و نکوهش دروغگویی حرف زده‌اند، اما آیا چند تا زبان توانسته که خود را منزّه از دروغ گرداند و چه بسا خود آن آدمی که یک ساعت درباره‌ی دروغ و مذمت آن حرف می‌زند در همان حال و در همان ساعت دروغ می‌گوید و احیاناً به خدا و اولیایش سخنی دروغ اسناد می‌دهد. در همان حال که از غیبت کردن مذمت می‌کند، در اثناء سخن نیشی به کسی می‌زند و در غیاب از او عیبی فاش می‌سازد.

### مواجهه‌ی اهل جهنم با یکدیگر

در میان جهنم نیز سخنگویان بی‌عمل که مردم را با بدعملی‌های خود به انحراف کشیده‌اند، با دنباله‌روهای خود مواجهه و گفتگویی دارند و قرآن نقل می‌کند:

﴿وَأَذِيتَحَاجُّونَ فِي النَّارِ فَيَقُولُ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا نَصِيبًا مِنَ النَّارِ ۖ قَالَ الَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُلٌّ فِيهَا إِنَّ اللَّهَ قَدْ حَكَمَ بَيْنَ الْعِبَادِ﴾<sup>۲</sup>

به یاد آر هنگامی را که آنها [پیش‌روان و پس‌روان] در میان آتش جهنم با هم مواجهه و گفتگو می‌کنند، ضعفا [دنباله‌روها] به مستکبران [پیشروها] می‌گویند ما [در دنیا] پیروان شما بودیم، حال آیا شما می‌توانید امروز سهمی از عذاب و

۱- همان، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی غافر، آیات ۴۷ و ۴۸.



نصیبی از آتش دوزخ ما را پذیرا شوید. آن پیشروانِ مستکبر می گویند نه، ما و شما همه با هم میان جهنم محکوم به عذابیم و سرنوشت مشترکی داریم و از دست ما هیچ کاری بر نمی آید. خدا در میان بندگاناش به عدالت حکم کرده است.

یعنی آن روز، پی به عادلانه بودن حکم خدا می برند و می فهمند که خدا به هر یک از بندگاناش، مناسب با اعمالش کیفر و پاداش داده است و به احدی ظلم و ستم نشده است.

﴿لَا جَزْمَ أَنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا يُسِرُّونَ وَ مَا يُعْلِنُونَ﴾؛

به طور مسلم خدای داند اعمالی را که کافران در پنهانی یا آشکارا انجام می دهند.

﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾؛

حقیقت این که، خدا مستکبران را دوست نمی دارد.

### عمومیت خوی شیطانی استکبار

اینجا تذکر این مطلب بجا به نظر می رسد که بدانیم خوی شیطانی استکبار، انحصار به جباران و زورمندان ستمگر ندارد که مثلاً بگوییم مستکبر یعنی آمریکا و صدام، بلکه هر کسی در حدّ خودش می تواند مستکبر باشد. یعنی با این که در موردی حق را شناخته است، تن زیر بار قبول آن نمی دهد و لذا ممکن است انسان در خانه ی خودش نسبت به زن و فرزندش مستکبر باشد. کارفرما نسبت به کارگر، راننده نسبت به مسافر، فروشنده نسبت به خریدار و... و خلاصه هر جا انسان حق را شناخت و آن را نپذیرفت او مستکبر است! منتهی بیش از آن زورش نمی رسد. آن یکی زورش می رسد مملکتی را با استکبار واژگون می کند، این یکی همین قدر زورش می رسد که مثلاً همکارش را با این که می داند او راستگو و درستکار است، در نظرها سبک کند و بازارش را بشکند تا بازار خودش رونق بگیرد، او هم مستکبر است و بیش از این دستش نمی رسد، وگرنه با داشتن این روحیه ی استکبار، اگر بتواند او هم مملکتی را واژگون می کند.

آری، همه بشرند و بشر از لحاظ خلقت دارای شهوت و غضب است و قلبش جولانگه اهواء نفسانی و وسوسه های شیطانی است. وقتی مرتبی به تربیت اسلامی نشده باشد، استکبار در وجودش حاکم می گردد و تن زیر بار قبول حق نمی دهد و خود را برتر از دیگران می داند. این حدیث را قبلاً از امام صادق علیه السلام خوانده ایم:

(مَنْ ذَهَبَ يَريَ أَنْ لَهُ عَلَى الْآخِرِ فَضْلًا فَهُوَ مِنَ الْمُسْتَكْبِرِينَ)؛<sup>۱</sup>

کسی که برای خود برتری از دیگران قائل است، از مستکبران است.

و آیه هم فرمود: ﴿إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾؛ حقیقت این که خدا مستکبران را دوست نمی‌دارد و چون دوست نمی‌دارد، طبعاً نمی‌گذارد او به سعادت و هدف از زندگی اش نائل شود.

### آیا مستکبران کامیابند؟

اینجا ممکن است این شبهه در برخی از اذهان پیدا شود که چگونه مستکبران به هدف از زندگی شان نائل نمی‌شوند در صورتی که می‌بینیم بسیاری از قدرتمندان و ثروتمندان مستکبر آنچه را که می‌خواسته‌اند به دست آورده‌اند و به اهدافشان نائل شده‌اند؟

در جواب عرض می‌شود این همان اشتباه بزرگی است که دنیا طلبان بی‌اعتقاد به مبدأ و معاد به آن مبتلا می‌باشند و دستیابی به هر چه بیشتر از مال و جاه را غایت آمال و نهایت آرزوهای خود می‌شناسند و وقتی به آن می‌رسند، از شدت خوشحالی در پوست خود نمی‌گنجند و به ثروت و قدرت خود می‌بالند و خود را رسیده به سعادت و خوشبختی کامل می‌پندارند. دیگران نیز با دیده‌ی حسرت به آنها می‌نگرند و آرزوی رسیدن به جایگاه آنها را در دل می‌پروراندند. چنان که خداوند در باره‌ی قارون - ثروتمند مشهور بنی اسرائیل - می‌فرماید:

﴿فَخَرَجَ عَلَى قَوْمِهِ فِي زِينَتِهِ قَالَ الَّذِينَ يُرِيدُونَ الْحَيَاةَ الدُّنْيَا يَا لَيْتَ لَنَا مِثْلَ مَا أُوتِيَ قَارُونُ إِنَّهُ لَذُو حَظٍّ عَظِيمٍ﴾<sup>۲</sup>

او در حالی که غرق در زر و زیور و زینتش بود، در میان قومش ظاهر شد، آن

کسانی که خواهان زندگی دنیا هستند گفتند: ای کاش ما هم مانند قارون دارای

این چنین ثروت و زینتی بودیم، راستی او چه بهره و حظّ و نصیب عظیمی دارد!

آری، اشتباه بزرگ آنان همین است که انسان را نشناخته‌اند و هدف اصلی از خلقت

او را که معرفه‌ی الله و محبة‌ی الله و نیل به لقاء الله و رسیدن به حیات ابدی و سعادت سرمدی در

عالم پس از مرگ است درک نکرده‌اند و به حقیقت آن پی نبرده‌اند و لذا زندگی زودگذر

دنیا و دستیابی به مال و جاه فناپذیر آن را هدف اصلی از آمدن خود به این عالم پنداشته‌اند.

از اینرو با تمام قوا دنبال دنیا می‌دوند و به دیگران نیز با نظر تحقیر و استکبار می‌نگرند و

سرانجام با مبعوضیّت در نزد خدا و محرومیّت از سعادت عقیبی می‌میرند و محکوم به عذاب

۱- کافی، ج. ۸، ص. ۱۲۸.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷۹.

ابدی می گردند! این است مقصود ما از این که گفتیم خدا مستکبران را دوست نمی دارد و لذا راه رسیدن به هدف را به رویشان می بندد. چون هدف، سعادت اخروی است نه بازی کردن با بازیچه های دنیوی که آفریدگار حکیم می فرماید:

﴿...قُلْ تَمَتَّعْ بِكُفْرِكَ قَلِيلًا إِنَّكَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>؛

...بگو فعلاً با کفر ورزیدن و بی اعتنایی نسبت به عالم آخرت، از این متاع فناپذیر دنیا بهره بگیر؛ اما بدان که تو به یقین از یاران آتش دوزخ خواهی بود.

### مفهوم صحیح و اصیل خوشبختی

فرعون ظلام جبار تاریخ به قدرت و سلطنتش می بالید و مستکبرانه می گفت:

﴿...أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ وَ هَذِهِ الْأَنْهَارُ تَجْرِي مِن تَحْتِي...﴾<sup>۲</sup>؛

... آیا نه این است که من سلطان مصرم و نه‌های عظیم رود نیل همه تحت [فرمان من هستند و به فرمان] من در جریانند...

به وزیرش هامان می گفت:

﴿...يا هامانُ ابْنِ لِي صَرْحًا لَعَلِّي أَبْلُغُ الْأَسْبَابَ \* أَسْبَابَ السَّمَاوَاتِ فَأَطَّلِعُ إِلَىٰ آلِهِ مَوْسَىٰ وَ إِنِّي لَأَظُنُّهُ كَاذِبًا...﴾<sup>۳</sup>؛

...ای هامان، برای من برجی بساز که من بالا رفته سری به آسمان‌ها بزنم و از خدای موسی خبری گیرم، من که او را دروغگو می دانم...

حال آیا این فرعون مستکبر و دار و دسته‌اش الآن چه وضعی دارند؟ قرآن نشان می دهد که:

﴿النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَ يَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾<sup>۴</sup>؛

صبح و شام آنها به آتش عرضه می شوند و روز قیامت که پیا شود، دستور می رسد آل فرعون را در سخت ترین عذاب‌ها وارد کنید.

قارون، ثروتمند مستکبر بنی اسرائیل که می گفت: ﴿...إِنَّمَا أُوتِيْتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي...﴾<sup>۵</sup>؛

۱- سوره زمر، آیه ۸.

۲- سوره زخرف، آیه ۵۱.

۳- سوره غافر، آیات ۳۶ و ۳۷.

۴- همان، آیه ۴۶.

۵- سوره قصص، آیه ۷۸.

آنچه من دارم، با علم و دانایی و کارآیی خودم به دست آورده‌ام؛ عاقبت کارش چه شد؟ خدا فرموده است: ﴿فَحَسْبُنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾؛ 'خودش را با تمام خانه و زندگی اش در دل زمین فرو بردیم...!'

آیا به راستی این سعادت و خوشبختی است که انسان در این دنیا فرضاً صد سال و دو یست سال و بیشتر غرق در عیش و نوش و عشرت باشد و سپس در عالم پس از مرگ تا خدا خدایی دارد غرق در عذاب و ذلّت و بدبختی گردد. آنجاست که: ﴿...يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾<sup>۱</sup>؛ از عمق جان فریاد می‌کشد و آرزو می‌کند ای کاش من مشت‌ی خاک بودم و اصلاً زنده نمی‌شدم که به این بدبختی دائم مبتلا گردم.

### اشاره‌ی قرآن به نقشه‌ی خائنانه‌ی مستکبران

آیه‌ی بعد، اشاره به یکی از توطئه‌ها و نقشه‌های خائنانه‌ی مستکبران دارد که همیشه و در هر زمان برای این که شخصیت آسمانی پیامبران عليهم السلام را در انظار مردم بشکنند، احکام دین و شریعت الهی را که سدّ بزرگی سر راه بی بند و باری خود می‌بینند به عنوان افسانه‌های کهن و اوهام و خرافات توجیه می‌کنند تا افکار مردم را از گرایش به دین خدا منحرف سازند. چنان که می‌فرماید:

﴿وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛

وقتی به آنها گفته شود پروردگار شما چه نازل کرده است؟ یعنی در مقابل این قرآن نازل شده‌ی از جانب خدا و برنامه‌ای که برای زندگی شما تنظیم کرده است چه می‌گویید و چه وظیفه‌ای دارید؛ در پاسخ می‌گویند این وحی آسمانی نیست، این همان افسانه‌های پیشینیان است که میان ملت‌های قبل از ما هم کسانی برای سرگرم کردن عوام مردم آنها را می‌ساخته‌اند و به عنوان وحی آسمانی به خورد مردم می‌داده‌اند.

دقت می‌فرمایید که با تقييد<sup>۳</sup> «اساطير» به «اولين» می‌خواستند بگویند این افسانه‌ها ساخته و پرداخته‌ی خود «محمد» هم نیست، بلکه ساخته‌ی گذشتگان است و او آنها را تکرار می‌کند.

آری، تن زیر بار حق ندادن و آن را نپذیرفتن، کار دشواری نیست. خیلی سهل و ساده

۱- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۱.

۲- سوره‌ی نبأ، آیه‌ی ۴۰.

۳- تقييد: قيد زدن.

و آسان می‌تواند هر کسی بگوید نه من نمی‌پذیرم، من قبول نمی‌کنم. ولی اثبات یک مطلب حق و اقامه‌ی دلیل و برهان بر حَقَّانیت آن، نیاز به رشد عقلی و علم و انصاف دارد و بحمدالله حقایق دینی از اصول و فروعش با دلایل محکم عقلی و نقلی برای ما روشن است و منزّه از هرگونه اوهام و خرافات است. منتها بر ما مسلمانان لازم است که با افکار و اخلاق و اعمال خود، چهره‌ی زیبای دین را در نظر روشنفکرمانان و بهانه‌جویان مُشَوَّه<sup>۱</sup> و بدنما ارائه نکنیم. ولی یاللاسف که ما مسلمانان در بسیاری از موارد، اعمالی را که هیچ اساس درست دینی ندارد تحت عنوان دین انجام می‌دهیم و قهراً زبان اعتراض مردمی فهمنده اما بی‌خبر از اصل حقایق دینی و همچنین زبان ذمّ و نکوهش مردمی هتّاك مغرض را به روی دین مقدّس باز می‌کنیم و از این جهت مورد اخذ و عقاب خدا و اولیای خدا قرار می‌گیریم.

### عزاداری امام سیدالشهداء علیه السلام توأم با اوهام و خرافات!!

از باب مثال شما همین شعار مقدّس عزاداری امام سیدالشهداء علیه السلام را که یکی از وسایل بسیار بزرگ احیاء و زنده نگه داشتن اساس دین مقدّس اسلام است ملاحظه فرمایید که چه کارهایی که سبب هتّاك حرمت در نظر عقلای عالم و دستاویزی برای مغرضان است تحت عنوان عزاداری انجام می‌شود؛ در حالی که نه عقل سلیم آنها را می‌پسندد و نه نقل معتبری از پیشوایان دین درباره‌ی آنها رسیده است. طبعاً اوهام و خرافاتی است که زائیده‌ی جهل مردم نادان است. البتّه آنها سوء نیتی ندارند اما نقص بزرگشان این است که در کارهای دینی با آقایان علما که کارشناسان دینی هستند مشورت نمی‌کنند و از آنها راهنمایی نمی‌طلبند. در صورتی که خدا فرموده است:

﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾<sup>۲</sup>؛

...در هر کاری که آگاهی ندارید از آگاهان بپرسید!

حکم عقل نیز همین است که هر کاری، اهلی دارد و باید در آن کار از اهلش کمک گرفت. دیده می‌شود دسته‌های عزاداری ایام عاشورا چیزهای عریض و طویل و سنگینی را از انحاء فلزات درست می‌کنند به نام علامت که حمل آن نشان قهرمانی افراد است و هر سال هم به عرض و طول و وزن آن افزوده می‌شود. طبل و شیپورهای گوناگون نیز سال به سال افزایش می‌یابد و صحنه‌ای از نمایش برای مرد و زن بدون رعایت موازین شرع آماده

۱- مشوّه: زشت و دگرگون شده.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

می‌گردد. در صورتی که عزاداری باید رقت آور باشد دل‌ها را بسوزاند و چشم‌ها را بگیرد؛ نه این که مبدل به تماشاگاهی بشود که برای دوستان غم‌انگیز و برای دشمنان دستاویزی و هن آور گردد.

### مضحکه‌ی دشمنان، تأسف دوستان!!

در چند سال پیش روز<sup>۱</sup> یازدهم محرم بعد از ظهر از گذرگاهی عبور می‌کردم؛ مواجه شدم با دسته‌ی عزاداران، صحنه‌ای بسیار تأسف‌بار دیدم، مردی ضعیف، نحیف و بیمار را به زعم خودشان (نستجیر بالله) در نقش امام سیدالسادین علیه السلام روی شتری سوار کرده بودند، در حالی که زنجیر به گردن و پاها زیر شکم شتر بسته، خود را گاهی به سمت راست و گاهی به سمت چپ خم می‌کرد و می‌نالید، آنگونه که برای دشمنان دستاویزی مضحک و برای دوستان منظره‌ای تأسف‌انگیز و خجلت‌بار بود.

پیش خود گفتم یعنی چه؟! این چه کار جاهلانه‌ای است که ما مسلمانان تحت عنوان بزرگ‌ترین شعار مقدس اسلامی انجام می‌دهیم و با این عمل ناآگاهی خود را نسبت به مقام اعلا و اقدس امام علیه السلام اثبات می‌کنیم. ما از این سنخ کارهای و هن آور که به دین مقدس اسلام استناد می‌دهیم فراوان داریم که به قول خود می‌خواهیم آن جمال آسمانی را زیاترش کنیم مُشوّهش می‌سازیم!

آری اسلام به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که هست در مسلمانی ماست

ما می‌ترسیم با این روش، دیگران را هم نسبت به دین بدبین سازیم و در روز جزا مسئول گمراهی آنان نیز شده و مشمول مفاد این آیه باشیم که می‌فرماید:

﴿لِيَحْمِلُوا أَوْزَارَهُمْ كَامِلَةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ مِنْ أَوْزَارِ الَّذِينَ يُضِلُّونَهُمْ بِغَيْرِ

عِلْمٍ أَلَا سَاءَ مَا يَزُرُونَ﴾؛

آنها باید روز قیامت، بار گناهان خود را به طور کامل بر دوش کشند و سهمی هم از بار گناهان کسانی را که روی نادانی گمراهشان کرده‌اند تحمل کنند توجه که آنها بار سنگین بدی بر دوش می‌کشند! هم مسئول ضلالت و گمراهی خودشان هستند و هم مسئول اضلال و گمراه ساختن دیگران که از جهل و نادانی آنها سوء استفاده کرده و گمراهشان ساخته‌اند.

«لام» در ﴿لِيَحْمِلُوا﴾ ممکن است «لام» عاقبت و یا «لام» امر باشد. در هر حال نتیجه و

۱- تاریخ ایراد این مباحث تفسیری به بیش از ۲۰ سال پیش برمی‌گردد.

عاقبت کار اضلال را نشان می‌دهد که موجب بر دوش کشیدن دو بار سنگین خواهد شد.

### ریشه‌ی تاریخی استکبار

آیه‌ی بعد در مقام بیان این مطلب است که تنها مستکبران زمان نزول قرآن نیست که وحی آسمانی بودن قرآن را منکر می‌شوند و آن را افسانه‌های پیشینیان می‌شمارند بلکه:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْتِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛

کسانی که قبل از اینها بودند نیز از اینگونه توطئه‌ها داشتند و نقشه‌های تخریبی برای هدم اساس دعوت انبیاء علیهم‌السلام طرح می‌کردند ولی خدا به سراغ سازمان اصلی آنها رفت و آن را از پایه‌ها ویران کرد و سقف از بالای سرشان فرود آمد و عذاب از جایی که باور نمی‌کردند آنها را فرا گرفت!

آنها مطمئن بودند که پایه‌های سازمان شیطانی‌شان در کمال استحکام است و ویران شدن ندارد، ولی خبر نداشتند که قدرتی فوق‌همه‌ی قدرت‌ها در عالم هست که اگر او بخواهد در یک لحظه همه چیز را واژگون می‌کند! هم سقف ساختمان‌های محکم را بر سر ساکنانش فرو می‌ریزد و هم نقشه‌های شیطانی آنها را نقش بر آب می‌نماید همانگونه که با قوم عاد و ثمود و آل فرعون عمل کرد.

### استکبار شگفت‌آور شداد

قصه‌ای راجع به شداد از مستکبران نامی تاریخ آمده است که حضرت هود پیامبر علی‌ه‌السلام او را دعوت به ایمان و توحید کرد. او گفت: اگر من ایمان بیاورم، خدای تو به من چه می‌دهد؟ فرمود: بهشت. گفت: بهشت چیست؟ حضرت هود قدری از اوصاف بهشت برای او تعریف کرد که خانه‌های عالی و قصرهای مجلل و اشجار مثمره و انهار جاریه و... او گفت: خوب من خودم می‌توانم اینها را در دنیا ایجاد کنم. حالا چرا خودم را به رنج بیفکنم و از لذت‌ها محروم بمانم. برای این که بعداً به آن بهشت برسم من در همین زندگی فعلی، بهشت را می‌سازم و در آن زندگی می‌کنم. با این فکر و خیال خام شروع به ساختن بهشت کرد و خدا هم به او مهلت داد. در قرآن آمده است:

﴿وَأْمُرْ لَهُمْ إِنَّ كَيْدِي مَتِينٌ﴾؛<sup>۱</sup>

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۳.

من به آنها [مستکبران] مهلت می‌دهم، به یقین نقشه‌ی پنهان من قوی و حساب شده است.

او با کمال اطمینان و آسودگی خاطر، مشغول ساختن بهشت شد. از همه‌ی پادشاهانی که تحت سیطره‌اش بودند خواست که آنچه جواهرات در اختیار دارند برای او بفرستند تا در بنای آن شهر بهشتی به کار رود؛ در ناحیه‌ی شام قسمتی از زمین را که خوش آب و هوا بود انتخاب نموده؛ هزاران معمار و بنا مشغول کار شدند. قصرهای مجلل و باشکوه، اشجار و انهار و حتی درخت‌های طلایی از طلای خالص، از شاخه‌های آنها مشک و عنبر آویختند. نهرها که در آن آب جاری بود، در کف نهرها به جای ریگ و سنگریزه، جواهرات ریختند. زیباترین زنان را از همه جا در آنجا جمع کردند. بنا بر نقل، تقریباً سیصد سال خدا به او مهلت داد تا شهری بی‌نظیر از هر جهت تأسیس کرد که قرآن کریم در سوره‌ی فجر اشاره‌ای به آن دارد:

﴿إِزْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾<sup>۱</sup>

شهری که مانند آن در دنیا [تا آن زمان] ساخته نشده بود.

### مرگ شداد قبل از مشاهده‌ی بهشت دست‌سازش

پس از این که ساختمان آن به پایان رسید و بنا شد خودش با تمام خدام و حشمش به سوی آن بهشت خود ساخته‌اش حرکت کند و آنجا با کمال آرامش خاطر به عیش و نوش پردازد، دستور داد جشن گرفتند و در روز معینی با تشریفات خاص و شکوه و جلالی تمام و تجهیزات غیر قابل وصف و لشگریانی مجهز حرکت کردند. همین که نزدیک آن شهر بهشتی رسیدند، ناگهان آهویی در میان بیابان پیدا شد که خیلی جالب و چشمگیر بود. چشم شداد او را گرفت و مجذوب آن شد. دنبالش با اسب تاخت و از لشگریانش مقداری جدا شد؛ وقتی به خود آمد که خود را تنها در وسط بیابان دید و آهو هم گم شد. در این حال ناگهان شخص اسب‌سواری مقابلش پیدا شد و با هیبت و سطوتی تمام به شداد فرمان ایست داد. او هم ایستاد. آن شخص گفت: تو خیال کردی که می‌توانی از چنگال مرگ بگریزی و با آسودگی در این بهشتی که ساخته‌ای مسکن گزینی؟ شداد که سخت ترسیده بود و تنش به شدت می‌لرزید گفت: تو کیستی که در این موقع مزاحم من شده‌ای؟ گفت: من



ملک الموتم، در هم شکننده‌ی تمام خوشی‌ها و لرزاننده‌ی بنیان کاخ آمال و آرزوهای جباران عالم، آمده‌ام جانت را بگیرم. او که خود را در یک چنین تنگنای غیر قابل فرار دید، به زاری و التماس افتاد و گفت: به من همین قدر مهلت بده که یک بار بهشتم را ببینم و بعد جان بدهم. من زحمت‌ها کشیده‌ام، خون دل‌ها خورده‌ام تا اینجا را ساخته‌ام، بر من سخت گران است که محصول زحمات خود را ندیده بمیرم. گفت: خیر، مهلت یک نفس کشیدن هم به تو نمی‌دهم! همان دم جسد بی‌جانش با ذلت و خواری تمام روی زمین افتاد و حسرت یک بار دیدن بهشتش را به جهنم برد. <sup>۱</sup> آری، قرآن کریم می‌فرماید:

﴿...وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيهِمْ أَخْرَجُوا أَنفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْرَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ وَ كُنتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾<sup>۲</sup>

اگر تو [ای پیامبر] این ستمکاران را در حالی که در شذائید مرگ و دشواری‌های جان دادن فرو رفته‌اند ببینی که فرشتگان قبض ارواح دست‌های خود را گشوده به آنها می‌گویند جان بدهید [خواهی دید که چه بدبختی دردناکی دارند؛ در آن حال فرشتگان عذاب به آنها می‌گویند] امروز گرفتار عذاب خوارکننده‌ای خواهید شد به خاطر این که بر خدا دروغ بستید [و خود را شریک و هم‌تراز او نشان دادید] و در برابر آیات او سر تسلیم فرود نیاورده و استکبار ورزیدید.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- این قصه در تفسیر مجمع‌البیان و تفسیر ابوالفتح ذیل آیات ۷ و ۸ سوره‌ی فجر آمده است، با اندکی تفاوت در نقل؛ هر چند از نظر بعضی از مفسران اعتبار سندی این نقل احراز نشده است و از لحاظ محتوا هم شباهتی به اساطیر اولین دارد.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۳.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٦﴾ قَدَّمَكِرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ  
بُنْيَنَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ  
مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ  
﴿٤٧﴾ ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ وَيَقُولُ أَيْنَ شُرَكَاءِ  
الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشْفِقُونَ فِيهِمْ قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا  
الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ  
﴿٤٨﴾ الَّذِينَ تَوَفَّيْتَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّمَاءَ  
مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
﴿٤٩﴾ فَأَدْخَلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوًى الْمُتَكَبِّرِينَ

کسانی هم که قبل از اینان [مستکبران زمان نزول قرآن] بودند نقشه‌های  
تخریبی پنهان طرح می کردند ولی خدا به سراغ اساس کار آنها رفت و آن را  
از پایه ویران نمود و سقف از بالا بر سرشان فرو ریخت و عذاب از جایی که  
آگاه نبودند به سراغشان آمد. سپس روز قیامت خدا آنها را رسوا می سازد و

می گوید کجا هستند آن شریکانی که شما برای من ساخته بودید و به خاطر آنها با هم دشمنی می ورزیدید؟ در آن موقع عالمان می گویند امروز رسوایی و بدبختی از آن کافران است. همانها که فرشتگان [قبض ارواح] در حالی که آنها به خود ستم کرده اند جانشان را می گیرند؛ اینجاست که آنها تسلیم می شوند [و می گویند] ما کار بدی نمی کردیم. آری خدا به آنچه انجام می دادید عالم است. حال از درهای جهنم وارد شوید در حالی که جاودانه در آن خواهید بود، راستی چه جای بدی است جایگاه مستکبران.

### نور حق همیشه تابنده

در آیات پیشین بعد از این که بر توحید در الوهیت، اقامه ی برهان و وحدانیت معبود نشان داده شد و مردم مشرک هم به عنوان مستکبر - که انکارشان بر اساس استکبار است نه بر اساس برهان و منطق - معرفی شدند؛ آنگاه تهدیدشان نمود که آنها در اثر اضلال دیگران، بار گناه پیروانشان علاوه بر بار گناه خودشان بر دوش آنها می آید بدون این که از بار گناه پیروان چیزی کاسته شود!

این آیه هم در مقام تهدید همان مستکبرانی که می کوشند نور حق را خاموش و باطل را ترویج کنند می فرماید: این تنها شما نیستید که به فکر اطفاء نور حق و احیاء باطل افتاده اید. این فکر در میان جامعه ی بشر سابقه ی چندین هزار ساله دارد. پیش از شما هم امت های پیشین نقشه های پنهانی تخریب حق را به کار برده اند ولی طرفی نبسته اند. اگر نور حق خاموش شدنی بود، تا به حال با آن دشمنی ها و لجاج و عنادهای دشمنان خاموش شده بود و همین که شما بعد از هزاران سال به فکر اطفاء نور حق افتاده اید دلیل بر بقای حق است. یعنی معلوم می شود حق همیشه بوده و هست و خواهد بود و هیچ مکاری از مکرهای شیطانی قدرت از بین بردن آن را نخواهد داشت.

### سنت خدا، مهلت دادن به کافران

و لذا می فرماید:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾

کسانی که قبل از اینها بودند، نقشه ها کشیدند.

مکو یعنی نقشه ی مخفیانه که دیگران نمی فهمند. از آن، تعبیر به کید هم می شود. خدا

مکر و کید را هم به کفار نسبت می دهد و هم به خودش:

﴿وَمَكَرُوا وَمَكَرَ اللَّهُ وَاللَّهُ خَيْرُ الْمَاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

آنها مکر کردند و خدا هم مکر کرد و خدا بهترین مکرکنندگان است.

﴿إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا ۗ وَأَكِيدُ كَيْدًا﴾<sup>۲</sup>

آنها کید می کنند و من هم کید می کنم.

﴿فَمَهَّلَ الْكَافِرِينَ أَمْهَلُهُمْ رُؤُودًا﴾<sup>۳</sup>؛ مردم کافر را مهلتی بده.

یعنی بنای خدا بر امهال است. مهلت دادن بر کافران، سنت خداست و بنایش این

نیست که به محض طغیان کافران، آنان را به سزای عملشان برساند. بلکه فرموده است:

﴿وَأَمْلِي لَهُمْ إِنْ كَيْدِي مَتِينٌ﴾<sup>۴</sup>

من مهلت می دهم چه آن که کید من [یعنی نقشه‌ی پشت پرده‌ی من] بر اساس

متانت استوار است.

حال اینجا هم می فرماید: این کفار و مشرکین عصر تو (ای رسول محبوب ما) که با تو

مکر می کنند و نقشه‌های تخریبی درباره‌ی تو دارند، اینها هم مانند امت‌های پیشینند و

کارشان تازگی ندارد. ﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ...﴾<sup>۵</sup>؛ کسانی که پیش از اینها بودند، آنها

هم مکر کردند و نقشه‌های پشت پرده‌ای داشتند ولی نه تنها طرفی از مکر خود نبستند بلکه:

﴿...فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ...﴾<sup>۶</sup>

...خدا به سراغ ساختمانشان رفت و آن را از پایه ویران کرد و سقف بر سرشان

فرود آمد...

این، یک جمله‌ی کنایه‌ی است. اگر کسی مثلاً نقشه‌ای طرح می کند و ساختمانی

می سازد، پی ریزی محکم می کند و پایه‌ها را خیلی محکم بر می دارد، آنگونه که هرگز باورش

نمی شود این پایه‌ها تزلزل پیدا کند؛ آنگاه سقف را روی این پایه‌های محکم می آورد، طبیعی

است که با این شرایط کسی احتمال نمی دهد که این سقف فرو بریزد. ناگهان قدرتی پیدا

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۵۴.

۲- سوره‌ی طارق، آیات ۱۵ و ۱۶.

۳- همان، آیه‌ی ۱۷.

۴- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۴۵.

۵- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۶.

۶- همان.

می شود و آن پایه‌های محکم را ویران می کند و قهراً سقف فرو می ریزد و روی پایه‌های ویران شده می خوابد و قبری برای صاحبش می شود و لذا می فرماید: ﴿... فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ...﴾؛ خدا به سراغ ساختمان آنها رفت و پایه‌های آن را ویران کرد و در نتیجه:

﴿... فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ...﴾؛

...سقف از بالای سرشان بر آنها فرود آمد...

﴿... وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...و عذاب از راهی که نمی دانستند به سراغشان آمد.

این، کنایه از آن است که خدا گاهی بلا و عذاب بر کفار و دشمنان حق از راهی که خودشان توجه ندارند فرو می ریزد و اصلاً باورش نمی شود از این راه عذاب بر آنها فرود آید. در واقع جمله‌ی: ﴿... وَ أَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ عطف تفسیری است برای جمله‌ی: ﴿... فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ و لذا قرآن، نمونه‌هایی از اینگونه بلاهای ناگهانی نشان می دهد.

### تازیانه‌ی عذاب دنیایی بر پیکر مشرکین

در سوره‌ی فجر می فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ﴿۱﴾ إِرْمَ ذَاتِ الْعِمَادِ ﴿۲﴾ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ ﴿۳﴾﴾؛<sup>۲</sup>

... شهرها و ساختمان‌هایی را در هم کوبید که مانند آنها از حیث رفعت و جلالت و استحکام در هیچ شهری از شهرها ساخته نشده بود.

﴿وَ تَمُودَ الَّذِينَ جَاءُوا الصَّخْرَ بِالْوَادِ ﴿۴﴾ وَ فِرْعَوْنَ ذِي الْأَوْتَادِ ﴿۵﴾ الَّذِينَ طَعَوْا فِي الْبِلَادِ ﴿۶﴾ فَأَكْثَرُوا فِيهَا الْفُسَادَ ﴿۷﴾ فَصَبَّ عَلَيْهِمْ رَبُّكَ سَوْطَ عَذَابٍ ﴿۸﴾﴾؛<sup>۳</sup>

قوم ثمودی که کوه‌ها و تخته سنگ‌ها را می شکافتند و در دل آنها خانه‌ها می ساختند؛ آنگونه که باورش نمی شد آن خانه‌ها بلرزد و فرو بریزد و فرعون‌ی که صاحب میخ‌ها بود، حالا یا میخ‌ها برای عذاب دادن مردم و یا کنایه از استحکام پایه‌های سلطنت خودش بود. خلاصه اینها در شهرها طغیان کردند. در آنها فساد زیاد به وجود آوردند و مطمئن بودند

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۶.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۶ تا ۸.

۳- همان، آیات ۹ تا ۱۳.

که این قدرت برای آنها همیشگی است. اما ناگهان تازیانه‌ی عذاب از جانب خدا بر پیکر زندگی‌شان فروریخت و نابودشان کرد.

منظور این آیه هم تهدید مردمی است که نقشه‌ی تخریبی نسبت به دین و قرآن دارند و می‌فرماید این نقشه در هر زمانی بوده است. منتها مسأله‌ی امهال و مهلت دادن نیز از سنن الهیته است. ﴿وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ از جایی که باورش‌شان نمی‌شد عذاب به سراغشان آمده است. این عذابشان در دنیا است.

### عذاب خوارکننده‌ی اخروی مشرکان

اما در قیامت:

﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

سپس روز قیامت خدا عذاب خزی به آنها خواهد داد...

خزی یعنی ذلت و خواری توأم با شرمندگی که هم در دنیا کوبیده شدند و به هدف نرسیدند و هم روز قیامت نیز ذلت توأم با شرمندگی دامنگیرشان خواهد شد. آنگاه خدا سرکوفتشان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿أَيْنَ شُرَكَائِيَ الَّذِينَ كُنْتُمْ تُشَاقُّونَ فِيهِمْ﴾؛ کجایند آن کسانی که تکیه‌گاه شما بودند و آنها را شریک من قرار می‌دادید و به خاطر آنها به مخالفت با حق بر می‌خواستید؟ حال آنها کجا رفتند؟ بیایند و شما را از این بدبختی نجات بدهند.

﴿قَالَ الَّذِينَ أُوتُوا الْعِلْمَ إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

آنان که علم به آنها داده شده است می‌گویند امروز رسوایی و بدبختی بر کافران باد.

پیدا است کسانی که خدا آنها را دارندگان علم بداند، عالمان به معنای واقعی هستند. نکته‌ی لطیفی که از آیه می‌شود استفاده کرد این که آن عالمان در روز قیامت سِمَت فرمانروایی دارند و عذاب خزی خدا به وسیله‌ی آنها بر کافران متوجه می‌شود و آنها هستند که به اذن خدا فرمان صادر می‌کنند که:

﴿إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

امروز ذلت رسوایی و بدبختی بر کافران باید باشد.

یعنی آنها این عذاب را دربارهی کافران محقق می‌سازند. البته خداست که روز قیامت به

آنها عذاب خزی می دهد اما این عذاب خدا از طریق فرمان ﴿الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ﴾ تحقق می یابد.

### مصدق ﴿الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ﴾ اهل بیت اطهار علیهم السلام

حال این ﴿الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ﴾ کیانند؟ از آنجا که: ﴿الْقُرْآنُ يُفَسِّرُ بَعْضُهُ بَعْضًا﴾؛ بعضی از آیات قرآن به وسیلهی بعض آیات دیگر آن تفسیر می شود. در مقام فهمیدن مقصود از ﴿الَّذِينَ أوتُوا الْعِلْمَ﴾ به سورهی نبأ مراجعه می کنیم و می بینیم می فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا لَا يَتَكَلَّمُونَ إِلَّا مَنْ أُوذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ وَ  
قَالَ صَوَابًا﴾<sup>۲</sup>

روز قیامت تمام مردم و تمام ملائکه حتی روح [که ملک اعظم است] همه صف در صف می ایستند و کسی آن روز حرف نمی زند جز کسی که از جانب خداوند رحمان اذن در سخن گفتن داشته باشد و سخن حق و صواب بگوید.

اینجا به روایات رسیده‌ی از اهل بیت علیهم السلام مراجعه می کنیم و می بینیم در تفسیر آیه از حضرت امام صادق علیه السلام نقل شده که فرموده است: ما هستیم آن کسانی که روز قیامت از طرف خدا مأذون در سخن گفتن می باشند. ما هستیم که آن روز سخن می گوئیم و سخن بر حق می گوئیم و از طرف خدا مورد تصدیق قرار می گیریم.<sup>۳</sup>

روایات زیادی هم داریم که حضرت علی علیه السلام مقسم بهشت و جهنم است. یعنی هر که را او بخواهد فرمان دخول به بهشت و هر کسی را او بخواهد فرمان دخول به جهنم می دهد.

### ایمان فرعون به هنگام غرق شدن!

آنگاه خداوند در آیهی بعد اشاره به گوشه‌ای از حالات کافران به هنگام قبض روحشان کرده می فرماید: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ﴾؛ کسانی که در طول عمر دنیایشان بر خود ستم کرده، نافرمانی‌ها نموده‌اند، موقع مرگشان ملائکه برای قبض روحشان می آیند. در آن موقع تسلیم می شوند چون دیگر چاره‌ای نمی بینند. آنچه که می توانستند عربده بکشند، کشیده‌اند حال دیگر در پنجه‌ی قهار حضرت ملک الموت افتاده‌اند: ﴿فَأَلْقُوا السَّلَمَ﴾؛ آنجا حال خضوع و تسلیم به پیش می افکنند و به قول معروف

۱- بحار الانوار، ج ۲۹، ص ۳۵۲.

۲- سورهی نبأ، آیهی ۳۸.

۳- تفسیر مجمع البیان، ذیل آیهی ۳۸ سورهی نبأ.

لُنْكَ می اندازند و در مقام چرب‌زبانی بر می آیند و می گویند: ﴿مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ﴾؛ ما هرگز آدم بدعملی نبودیم و کار بد نمی کردیم. ما همیشه مطیع فرمان و غلام حلقه به گوش خدا بوده ایم. ما کجا و گردن کشی کجا؟! در این هنگام جواب می شنوند که: ﴿بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ چرا! خدا می داند شما در دنیا چه می کردید. این مطلب از فرعون هم در قرآن نقل شده که وقتی میان دریا افتاد، به حال دست و پا زدن درآمد و آنجا تسلیم شد:

﴿... قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۱</sup>

... گفت: ایمان آوردم که خدایی نیست جز همان کسی که بنی اسرائیل به او ایمان آورده‌اند و من از تسلیم شونده‌انم.

همان آدمی که یک عمر ﴿... أَنَا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾<sup>۲</sup> می گفت و کسی باورش نمی شد او کلمه‌ی ﴿آمَنْتُ﴾ بر زبان جاری کند، آن بیچاره هم دم جان دادن کلمه‌ی ﴿آمَنْتُ﴾ بر زبان جاری کرد: ﴿... حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْغَرَقُ...﴾<sup>۳</sup>؛ وقتی میان دریا افتاد، فریاد ﴿آمَنْتُ﴾ کشید! اما آن ﴿آمَنْتُ﴾ را از او قبول نکردند و گفتند: ﴿الآنَ وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ الآن به هوش آمده‌ای و ﴿آمَنْتُ﴾ می گویی و حال آن که یک عمر طغیان کردی و افساد در زمین نمودی! خلاصه اینجا هم مردم کافر دم جان دادن حالت تسلیم و خضوع را پیش می افکنند و می خواهند بفهمانند ما در دنیا هم بد نبودیم و تسلیم بودیم، ولی جواب می شنوند: خیر. نتیجه چی؟ ﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا﴾؛ اکنون جایگاه همیشگی شما درکات جهنم برای شما آماده است.

### وحشتناک بودن خلود در جهنم

مراد از ﴿ابواب﴾ در آیه‌ی شریفه درکات جهنم است. همان‌طور که بهشت درجاتی دارد، جهنم هم درجاتی دارد. منتها هر دسته‌ای جایگاه مخصوصی دارند و به وسیله‌ی فرشتگان موکل به جایگاهشان هدایت شده؛ و آنجا برای همیشه می مانند و مخلد می باشند. راستی مسأله‌ی خلود و جاودانگی عذاب وحشت‌انگیز است! انسان یک ساعت مثلاً

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۲- سوره‌ی نازعات، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۴- همان، آیه‌ی ۹۱.



در عذاب باشد، یک روز، ده روز، یک سال، ده سال، صد سال، هزار سال و... اما اگر بنا شد مخلّد باشد یعنی تا خدا، خدایی دارد او دیگر روی نجات نبیند تصوّر این معنا واقعاً وحشت‌انگیز است و این از مسلمات حقایق قرآنی است که کافران مستکبر و متکبر خلود در جهنّم دارند و حتّی در بعضی آیات آمده:

﴿...وَمَا هُمْ بِخَارِجِينَ مِنَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>

... آنها هیچ گاه از آتش بیرون نخواهند آمد!

البته این عذاب خالد از آن کافرانی است که حق برای آنها روشن شده و از روی لجباج و عناد تن زیر بار آن نداده و استکبار ورزیده‌اند که قرآن می‌فرماید: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾<sup>۲</sup> در عین حال که حق برای آنها روشن شده است، انکار می‌کنند و گرنه مردم قاصر مستضعف که درکشان ضعیف است جنبه‌ی استثنایی دارند و مشمول عفو خدا می‌باشند. تنها مستکبران و متکبرانند که مخلّد در آتش خواهند بود. چنان که فرموده است:

﴿خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾

بد جایگاهی است جهنّم برای مردم متکبر، مردم گردنکشی که کبر یا رابه خود بسته‌اند و در واقع ندارند. مستکبر با متکبر یک فرقی هم دارند؛ "متکبر" آن کسی است که بزرگی رابه خود بسته و صفتی برای خود قرار داده، مستکبر آن کسی است که تظاهر هم می‌کند یعنی علاوه بر این که تکبر دارد و خود برتری را برای خودش صفت قرار داده، تظاهر به این مطلب هم دارد! او مستکبر است و لذا در جایی فرموده است: ﴿...إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْتَكْبِرِينَ﴾<sup>۳</sup>؛ اینجا هم می‌فرماید: ﴿فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾.

پروردگارا!

حسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

به حقیقت قرآن کریم ما را بیامرزد.

ما را با معارف قرآن آشنا بفرما.

گناهان ما را بیامرزد.

والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۶۷.

۲- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۲۳.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٠﴾ وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا خَيْرٌ لِلَّذِينَ  
أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ وَلَدَارِ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ  
دَارُ الْمُتَّقِينَ

﴿٣١﴾ جَنَّتٌ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ لَهُمْ فِيهَا  
مَا يَشَاءُونَ كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ

﴿٣٢﴾ الَّذِينَ نُوَفِّقُهُمُ الْمَلَائِكَةَ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ  
أَدْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ

﴿٣٣﴾ هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ أَوْ يَأْتِيَ أَمْرٌ  
رَبِّكَ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ وَمَا ظَلَمَهُمْ  
اللَّهُ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ

﴿٣٤﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ  
يَسْتَهْزِئُونَ

و هنگامی که به پرهیزگاران گفته می شود پروردگار شما چه نازل کرده است  
می گویند: خیر [و سعادت]. برای کسانی که کار نیک کرده اند در این دنیا  
نیکی است و حتماً سرای آخرت از آن نیز بهتر است و چه خوب است سرای

پرهیزگاران. به باغ‌های جاودان که نهرها از زیر آنها در جریان است وارد می‌شوند هر چه که بخواهند آنجا برایشان آماده است؛ این چنین ما پرهیزگاران را پاداش می‌دهیم. همانان که فرشتگان [قبض ارواح] روحشان را می‌گیرند در حالی که پاک و پاکیزه‌اند به آنها می‌گویند سلام بر شما باد، داخل بهشت شوید به پاداش اعمالی که انجام می‌دادید. آیا آنها [مستکبران] جز این انتظاری دارند که فرشتگان [مرگ] به سراغشان بیایند یا فرمان پروردگارت [برای مجازاتشان] فرارسد. آنها که پیش از اینان بودند نیز چنین کردند. خدا به آنها ستم نکرد و لکن آنها به خودشان ستم کردند و سرانجام آثار شوم اعمالشان دامنگیرشان شد و همانچه که آن را به استهزاء می‌گرفتند [از وعده‌ی عذاب] آنها را فرا گرفت.

### پاسخ شیوا و رسای مؤمنان به مشرکان

در گذشته خواندیم که:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ مَاذَا أَنْزَلَ رَبُّكُمْ قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾<sup>۱</sup>

وقتی به آنها [مشرکان] گفته می‌شود چیست آنچه پروردگارتان نازل کرده است؟ می‌گویند [چیزی نیست] افسانه‌های پیشینیان است [که به نام کتاب آسمانی برای مردم می‌خوانند]!

اما در این آیه می‌فرماید:

وقتی به پرهیزگاران [از اهل ایمان] گفته می‌شود آنچه پروردگارتان نازل کرده چیست می‌گویند خیر [نیکی مطلق است]...

تفاوت تعبیر را در این دو آیه ملاحظه فرمایید که خداوند حکیم جواب مشرکان را به این عبارت آورده: ﴿قَالُوا أَسَاطِيرُ الْأَوَّلِينَ﴾؛ و با این جمله، هم انکار مشرکان را نسبت به وحی (نازل بودن قرآن) نشان می‌دهد و هم اثبات می‌کند که آنها محتویات قرآن را مشتق از اوهام و اباطیل و اساطیر می‌دانستند ولی جواب مؤمنان متقی را به این عبارت آورده: ﴿قَالُوا خَيْرًا﴾؛ و کلمه‌ی «خیراً» منصوب است و مفعول فعلِ مقدر است و با این جمله‌ی کوتاه هم ایمان آنها را نسبت به وحی (نازل بودن قرآن) نشان می‌دهد و هم اعتقاد آنها را به این که محتویات

قرآن مطلقاً اعمّ از معارف و احکامش خیر است و تأمین کننده‌ی سعادت جاودانه‌ی عالم انسان، اثبات می‌نماید و این یکی از وجوه اعجاز قرآن است که با یک جمله‌ی کوتاه، اشاره به معانی وسیع و عمیقی می‌کند.

### پاداش دنیوی محسنان

و آنگاه می‌فرماید:

﴿لِّلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾؛

برای کسانی که نیکو عمل کرده‌اند، در این دنیا نیکی است!

این جمله اثر و نتیجه‌ی خیر مطلق بودن قرآن را بیان می‌کند که آنان که به تمام برنامه‌های قرآن - از حیث تحصیل عقاید حقّه و اخلاق فاضله و اعمال صالحه - به خوبی عمل می‌کنند در این دنیا پاداشی نیک خواهند داشت. اینجا هم کلمه‌ی «حسنه» به اصطلاح ادبی به طور مطلق و با تنوین تنکیر که دلالت بر تفخیم و بزرگی شمردن مطلب می‌کند آمده است یعنی پاداش دنیوی این محسنان، آن چنان دارای عظمت و فخامت است که تحت تقدیر در نمی‌آید! آنگونه که یک گوینده‌ی عادی اگر بخواهد آن را بیان کند، توانای بر آن نمی‌باشد، یعنی یک زندگی خوش و غرق در تنعم و آرامش فکری و جسمی، از برکات عمل به قرآن در دنیا برای آنان به وجود می‌آید. البته این معنا بنا بر این است که جمله‌ی «فی هذه الدنیا» را قید حسنه بگیریم و پاداش دنیوی، مقصود باشد ولی اگر آن را قید «احسنوا» بگیریم و معنا این باشد از برای آنان که در این دنیا به برنامه‌های قرآن نیکو عمل کنند؛ پاداشی عظیم غیر قابل توصیف آن هم به طور مطلق همه‌جانبه‌ای از زندگی در دنیا و آخرت مقرر می‌باشد. بنا بر این معنا، کلمه‌ی «حسنه» هم مطلق خواهد بود و هم دارای تنوین تنکیر که از جهت نکره بودن دلالت بر عظمت فوق بیان آن پاداش می‌کند و از جهت اطلاقش شامل پاداش‌های هر دو سرا از دنیا و آخرت می‌گردد. در این صورت جمله‌ی «و لدار الآخرة خیر» که دنبالش آمده برای اهمیت زندگی آخرت، دوباره ذکر شده است با این که اطلاق کلمه‌ی «حسنه»، هم زندگی دنیا را شامل می‌شود و هم زندگی آخرت را. ولی مع ذلک چون زندگی آخرت دارای اهمیت بیشتری است و حیات اصیل همان است دوباره مستقلاً ذکر شده که: «و لدار الآخرة خیر»؛ سرای آخرت، آن چنان بهتر از سرای دنیا است که همانند قرآن، خیر مطلق است و اصلاً قابل قیاس با زندگی دنیا نیست، چون زندگی دنیا

فرضاً که در درجه‌ی اعلای تنعم هم باشد، باز دو عیب مسلم دارد که به هیچ وجه از آن دو جدا نخواهد شد. آن دو عیب مسلم یکی این است که موقت است و فناپذیر و دیگر این که با محنت توأم است و هرگز لذت بی محنت در دنیا وجود ندارد. نوش دنیا، حتماً توأم با نیش است و یک لذت صدها محنت دنبال خود می آورد. این دو عیب به طور مسلم در زندگی دنیا هست یکی موقت و تمام شدنی و دیگر با محنت توأم بودن است. اما در زندگی آخرت، از این دو عیب اثری وجود ندارد. آنجا هم زندگی جاودانه است و هم نوش محض است و خالی از هرگونه نیش و لذا فرموده است: ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ﴾؛ زندگی بهتر، زندگی آخرت است. هر چند خوشی زندگی دنیا هم در سایه‌ی دین به نحو احسن تأمین می شود ولی مع الوصف زندگی آخرت بهتر از زندگی دنیا است و هرگز قابل مقایسه نمی باشد.

### خانه‌ی موقت و تجمل؟!

بعد دوباره می فرماید: ﴿وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ و چه خوب خانه‌ای است خانه‌ی پرهیزگاران! البته وقتی خدا چیزی را مورد مدح و ثنا قرار دهد، معلوم می شود که شرافت و جلالت آن در تصور انسان نمی گنجد. از پیامبر اکرم ﷺ منقول است که:

(الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ)؛<sup>۱</sup>

دنیا، خانه‌ی کسی است که خانه ندارد و طبیعی است که آدم بی خانه و بی مسکن، ناچار باید در بیغوله و ویرانه‌ای سکنی گزیند. حال رسول اکرم ﷺ می فرماید: دنیا در جنب آخرت ویرانه و بیغوله‌ای بیش نیست و طبعاً کسی که ایمان به آخرت و امید رسیدن به قصرهای بهشتی ندارد، تمام قوای خود را صرف آباد کردن این ویرانه‌ی دنیا می کند و گرنه انسان مؤمن به آخرت، هرگز دل به بیغوله‌ی دنیا نمی بندد و نیروهای جسمی و روحی خود را صرف آباد کردن آن نمی سازد و به پیروی از رسول اکرم ﷺ می گوید:

(الدُّنْيَا دَارٌ مِّنْ لَا دَارَ لَهُ وَ لَهَا يَجْمَعُ مَنْ لَا عَقْلَ لَهُ)؛<sup>۲</sup>

دنیا برای کسی خانه است که [در سرای آخرت] خانه‌ای ندارد و برای آراستن آن جمع می کند. کسی که عقل [واقع بین] ندارد و لذا وقتی سویدبن غفله بر امام امیرالمؤمنین علی عليه السلام در زمان حکومتش وارد شد، با کمال تعجب دید امام در میان اطاق محقرش روی حصیری نشسته و از لوازم زندگی چیزی در کنارش نیست. گفت: یا امیرالمؤمنین! (يَدِيكَ

۱- کافی، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- المحجة البيضاء، ج ۷، ص ۳۲۱، با تفاوت در نقل.

بَيْتُ الْمَالِ وَلَسْتُ أَرَى فِي بَيْتِكَ شَيْئًا مِمَّا يُخْتِاجُ إِلَيْهِ؛ آقا بیت المال در دست شماست و شما هم می توانید در حد یک مسلمان عادی از آن صرف زندگی شخصی خود بنمایید ولی می بینم از ضروریات اولیه زندگی در خانه ی شما چیزی وجود ندارد. امام علیؑ فرمود:

(يَا بَنَ غَفْلَةً إِنَّ اللَّيْبَ لَا يَتَأَثُّ فِي دَارِ النَّقْلَةِ)؛

ای پسر غفله آدم عاقل خانه ی موقتی را غرق در اثاث و تجمل نمی کند!

آیا شما که مثلاً مشهد می روید و می خواهید ده روز آنجا بمانید، هیچ ممکن است برای همین ده روز یک خانه ی بسیار مجلل بسازید و انواع تجملات را در آن جا دهید؟ بدیهی است که چنین کاری نمی کنید و می گوید برای این ده روز، یک پتو و یک قاشق و یک کاسه کافی است. این بی خردی است که کسی خانه ی مسافری را غرق در اثاث و تجمل کند. بعد امام علیؑ در ادامه ی سخن فرمود:

(وَلَنَا دَارٌ نَقْلُنَا إِلَيْهَا خَيْرٌ مَتَاعِنَا وَ نَحْنُ عَنْ قَرِيبٍ إِلَيْهَا صَائِرُونَ)؛

ما، خانه ای داریم و بهترین متاع خود را به آنجا منتقل کرده ایم و خودمان نیز به همین زودی به آنجا خواهیم رفت.<sup>۱</sup>

نائل شدن انسان به مقام «كُنْ فَيَكُونُ»

(وَلِنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ)؛

وه که چه خوب خانه ای است خانه ی پرهیزگاران!

(جَنَّاتٌ عَدْنٌ يَدْخُلُونَهَا يُجْرَى مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ)؛

به باغ های جاویدان بهشتی که نهرها از پای درختانشان در جریان است وارد می شوند.

(لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ)؛

[در حالی که] برای آنان در آن [باغ ها] آنچه دلشان بخواهد آماده است ما تا در دنیا

هستیم، ممکن نیست بتوانیم نعمت های بهشتی را در ظرف تصور خود بگنجانیم. آیا می توانیم ما اندکی از وسعت باغ های بهشتی را به تصور خود در آوریم در حالی که فرموده اند یک وجب از بهشت اوسع از تمام دنیا و مافیها است. در دنیا ما از صدهزار خواسته های خود به یکی هم نمی رسیم اما آنجا هر چه دلمان بخواهد آماده است.

(...فِيهَا مَا تَشْتَهِيهِ الْأَنْفُسُ وَ تَلذُّ الْأَعْيُنُ...)<sup>۲</sup>؛

۱- ارشاد القلوب دیلمی، ص ۲۸، با تفاوت در نقل.

۲- سوره ی زخرف، آیه ی ۷۱.

...در بهشت، آنچه دل‌ها بخواهد و چشم‌ها لذت برد فراهم است...

آری؛ انسان بهشتی، خواستش خواسته آفرین است و مشیتش خلاقیت دارد و در واقع خدا انسان را برای رساندن به چنین مقامی آفریده است که بتواند آنچه را که می‌خواهد ایجادش کند. لذا در روایت آمده که: وقتی انسان بهشتی به مقرّ و جایگاهش رسید، نامه‌ای از طرف خدا به دستش می‌رسد که در آن نوشته است:

(مِنَ الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ إِلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ)؛

از جانب [خدای] زنده‌ای که هرگز نمی‌میرد به سوی [بنده‌ی] زنده شده‌ای که دیگر نخواهد مرد.

(أَمَّا بَعْدَ فَاِنِّي اَقُولُ لِلنَّسِيِّ كُنْ فَيَكُونُ وَ قَدْ جَعَلْتِكَ الْيَوْمَ تَقُولُ لِلنَّسِيِّ كُنْ فَيَكُونُ)؛<sup>۱</sup>

من خدایی هستم که به هر چه بگویم باش، موجود می‌شود. تو را هم امروز رسانده‌ام به این مقام که به هر چه بگویی باش، موجود می‌شود.

آری:

﴿لَهُمْ فِيهَا مَا يَشَاءُونَ﴾؛

﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ این چنین خدا پرهیزگاران را پاداش می‌دهد.

رعایت تقوا شرط اساسی بهشت رفتن

حال، آیا این مقتضای عقل است که انسان برای یک زندگی چند روزه‌ی توأم با هزاران محنت، کاری کند که آن زندگی جاودانه‌ی غرق در نور و سرور و بهجت را از دست بدهد؟ و این جدّاً سفاهت است و حماقت! ولی نکته‌ی قابل توجه این است که قرآن کریم، مؤکداً تقوا را اساسی‌ترین پایه‌ی آن زندگی نشان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ ﴿وَلِنِعْمِ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ ﴿وَقِيلَ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا﴾؛ یعنی خلاصه حواستان جمع باشد بهشت رفتن، با آرزو و طمع خام در دل داشتن نمی‌شود! تقوا شرط اساسی آن است.

﴿إِنَّ لِلْمُتَّقِينَ مَفَازًا﴾<sup>۲</sup>؛

﴿...لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ...﴾؛<sup>۳</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۹۰، ص ۳۷۶.

۲- سوره نیا، آیه ۳۱.

۳- سوره آل عمران، آیه ۱۵.



اینجا هم می فرماید:

﴿كَذَلِكَ يَجْزِي اللَّهُ الْمُتَّقِينَ﴾؛

﴿وَلِنِعْمِ دَارِ الْمُتَّقِينَ﴾؛

﴿...وَتَزَوَّدُوا فَإِنَّ خَيْرَ الزَّادِ التَّقْوَىٰ...﴾؛<sup>۱</sup>

تمام تکیه‌ی قرآن روی تقواست که سرمایه‌ی اصلی برای زندگی در آن سراست و لذا مستضعفین چون نتوانسته‌اند در دنیا انکار یا اقرار کنند، در آن سرا، نه لذات بهشتی‌ها را درک می‌کنند و نه عذاب جهنمی‌ها را احساس می‌کنند. چون در دنیا دارای رشد عقلی نبوده‌اند و لذا نه توانسته‌اند برهان موقنین را به دست آورند و نه انکار منکران را داشته‌اند. نه موقن بوده‌اند و نه منکر. مستضعف بوده‌اند و لذا آنجا هم که می‌رسند، نه جهنمی هستند که درد جهنمی‌ها را احساس کنند و نه بهشتی آن چنان هستند که لذات بهشتی‌ها را درک کنند. پس همه‌ی سعادت‌ها از آن متقین است. متقین هم کسانی هستند که پیوسته جانب خدا را رعایت می‌کنند و امر و نهی خدا را در تمام شئون زندگی به حساب می‌آورند. البته تحصیل ملکه‌ی تقوا و پا روی اهواء نفسانی نهادن، برای اشخاصی که آلودگی به گناه و زشت کاری دارند؛ دشوار است ولی مدتی که انسان این دشواری را تحمل کرد قدری برایش عادی می‌شود و در زمره‌ی متقین در می‌آید. حال برای متقین در ضمن این آیات مورد بحث صفت دیگری هم نشان داده شده که می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ﴾؛

[پرهیزگاران] کسانی هستند که فرشتگان [قبض ارواح روح] آنها را در حالی

که پاک و پاکیزه‌اند تحویل می‌گیرند.

﴿يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

به آنها می‌گویند سلام بر شما باد، داخل بهشت شوید به پاداش اعمالی که انجام دادید.

حال و وضع مشرکان به هنگام مردن و محسور شدن

اینجا به این نکته‌ی اعجاب‌انگیز توجه فرمایید که چگونه تقابل بین مشرکین و مؤمنین، جهنمیان و بهشتیان رعایت شده است. در آیات پیشین، راجع به کافران و مشرکان

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۹۷.

نشان داده که چه وضعی در دنیا داشته‌اند و چه وضعی در آخرت خواهند داشت و موقع مردن چگونه خواهند بود. درباره‌ی دنیاشان فرموده است:

﴿قَدْ مَكَرَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَأَتَى اللَّهُ بُنْيَانَهُمْ مِنَ الْقَوَاعِدِ فَخَرَّ عَلَيْهِمُ السَّقْفُ مِنْ فَوْقِهِمْ وَأَتَاهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛

آنان که قبل از اینان بودند نیز توطئه‌ها داشتند، ولی خدا به سراغ زندگی آنها رفت و آن را از اساس ویران کرد و سقف از بالا سرشان فروریخت و عذاب الهی از جایی که باورشان نمی‌شد به سراغشان آمد!

این وضع دنیاشان بود، اما وضع آخرتشان:

﴿ثُمَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يُخْزِيهِمْ... إِنَّ الْخِزْيَ الْيَوْمَ وَالسُّوءَ عَلَى الْكَافِرِينَ﴾؛

سپس روز قیامت، خدا آنها را رسوا می‌سازد... رسوایی و بدبختی امروز از آن کافران است.

اما موقع مردن و جان دادن:

﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنْفُسِهِمْ...﴾؛

همان‌ها هستند که فرشتگان [قبض ارواح] روحشان را در حالی که ظالم به خود بوده‌اند می‌گیرند...

﴿... فَأَلْقُوا السَّلَمَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِنْ سُوءٍ...﴾؛

در این هنگام آنها [در مقابل فرشتگان] تسلیم می‌شوند و می‌گویند ما کار بدی انجام نمی‌دادیم...

ولی به آنها گفته می‌شود:

﴿فَادْخُلُوا أَبْوَابَ جَهَنَّمَ خَالِدِينَ فِيهَا فَلَيْسَ مَثْوَى الْمُتَكَبِّرِينَ﴾؛

اکنون از درهای جهنم داخل شوید و جاودانه در آن بمانید و چه جای بدی است جایگاه مستکبران.

احترام خاص فرشتگان به هنگام قبض روح مؤمنان

و راستی انسان چرا باید خودش را چنان کند که در مقابل فرشتگان اظهار ذلت بنماید و حال آن که خدا خواسته که انسان خود را به جایی برساند که فرشتگان در مقابل او اظهار

کوچکی کنند و بگویند:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛

به بهشت خوش آمدید سلام بر شما باد در مقابل اعمالی که در دنیا انجام می دادید. آری انسان‌های متقی از نظر قرآن در دنیا زندگی خوش دارند که فرموده است: ﴿لِلَّذِينَ أَحْسَنُوا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا حَسَنَةٌ﴾؛ و در آخرت فرموده است: ﴿وَلَدَارُ الْآخِرَةِ خَيْرٌ وَلَنِعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾ ﴿جَنَّتْ عَدْنٍ يَدْخُلُونَهَا...﴾؛ و در موقع ارتحال از این دنیا هم با عزت و احترام خاصی با فرشتگان قبض ارواح مواجه می شوند که: ﴿الَّذِينَ تَتَوَفَّاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَيِّبِينَ يَقُولُونَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ ادْخُلُوا الْجَنَّةَ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ و چه عزت و عظمتی از این بالاتر که در روایات آمده: وقتی انسان بهشتی در مقرّ خویش استقرار یافت از طرف خداوند، هزار ملک مأمور می شوند سلام خدا را به مؤمن بهشتی تازه وارد برسانند و تبریک ورود بگویند. فرشتگان مخصوص درگاه خدا می آیند و پشت در قصر مؤمن می ایستند و از دربان قصر استیذان<sup>۱</sup> می کنند که ما از طرف خدا آمده ایم می خواهیم به مؤمن سلام برسانیم و تبریک و تهنیت بگوییم. دربان می گوید توقف کنید تا من از حاجب<sup>۲</sup> اجازه بگیرم. آن وقت میان این دربان و آن حاجب سه جنّت از جنّات بهشتی فاصله است، بالاخره به اطلاع حاجب می رساند که فرشتگان خدا برای تبریک و سلام آمده اند و اذن ورود می خواهند. حاجب هم می گوید تأمل کنید تا من از قیم استیذان کنم. میان حاجب و قیم هم دو جنّت فاصله است. او هم اطلاع به قیم می دهد که فرشتگان خدا برای سلام و تبریک آمده اند. او هم می گوید تأمل کنید تا از خدمتکاران مخصوص قصر استیذان کنم. عاقبت خدمتکاران مخصوص قصر شرفیاب می شوند و از جناب مؤمن استیذان می کنند و اذن دخول صادر می شود که ملائکة الله وارد بشوند. در روایت آمده: قصری که مؤمن در آن نشسته هزار در دارد و از هر دری فرشته‌ای وارد می شود که خدا می فرماید:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بَابٍ﴾ ﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ﴾

فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ﴾<sup>۳</sup>؛

...فرشتگان از هر دری بر مؤمنان بهشتی داخل می شوند و می گویند سلام بر

۱- استیذان: اذن ورود طلبیدن.

۲- حاجب: پاسدار و نگهبان.

۳- سوره‌ی رعد، آیات ۲۳ و ۲۴.

شما باد به پاداش صبری که در دنیا کرده‌اید و چه خوب پایانی و چه خوب  
سرایی نصیبتان گشته است!

حال آیا این سلطنت، سلطنتی عظیم نیست که خدا می‌فرماید: ﴿وَإِذَا رَأَيْتَ ثَمَّ رَأَيْتَ  
نَعِيمًا وَمُلْكًا كَبِيرًا﴾؛ وقتی آنجا رسیدی؛ می‌بینی که عجب سلطنت بزرگی و عجب مُلک  
کبیری است که خدا انسان را برای آن ساخته است و می‌فرماید: ﴿وَلِنَعْمَ دَارُ الْمُتَّقِينَ﴾؛ و چه  
خوب خانه‌ای است خانه‌ی پرهیزگاران.

### دو بلا در کمین کافران

اما آیا کافران و مُلحدان چه وضعی خواهند داشت که می‌فرماید: ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا أَنْ  
تَأْتِيَهُمُ الْمَلَائِكَةُ﴾؛ آیا آنها جز این انتظاری دارند که یا فرشتگان عذاب بر آنها بتازند و به  
عذاب استیصال در دنیا مبتلاشان سازند؛ یا: ﴿أَوْ يَأْتِيَهُمْ أَمْرٌ رَّبِّكَ﴾؛ فرمان پروردگارت [در عالم  
پس از مرگ برای عذابشان] فرارسد. یعنی آنها این دو بلا را در کمین خود دارند؛ یا در دنیا  
باید عذاب استیصال به وسیله‌ی فرشتگان خدا بر سرشان ریخته شود و اگر هم مصلحت در  
این نبود که در دنیا به عذاب استیصال مبتلا بشوند، در عالم پس از مرگ فرمان پروردگارت  
صادر شود و آنها را به عذاب ابدی مبتلا سازد. ﴿نظر﴾ در اینجا به معنای انتظار است نه به  
معنای نگاه کردن. ﴿هَلْ يَنْظُرُونَ﴾؛ یعنی آیا انتظاری جز این دارند که خود را در آغوش  
یکی از این دو عذاب ببینند یا عذاب استیصال در دنیا و یا عذاب ابدی در آخرت. این که  
خطاب به پیغمبر اکرم ﷺ شده که فرمان پروردگار تو فرا می‌رسد... نوعی تقویت روحیه  
برای رسول اکرم ﷺ است که خدای تو پشتیبان تو و در کمین دشمنان تو است. ﴿كَذَلِكَ  
فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ﴾؛ آنها که پیش از اینها بودند نیز چنین کردند.

﴿وَمَا ظَلَمَهُمُ اللَّهُ وَ لَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛

البته خدا به آنها ستم نکرد، بلکه آنها به خودشان ستم کردند!

از کلمه‌ی ﴿كانوا﴾ استفاده می‌شود که مردم کافر معاند با حق برای همیشه کارشان این  
بوده که استحقاق عذاب دنیا و آخرت را پیدا کرده‌اند و گرنه خداوند ستار غفار، هیچگاه  
بندگان گنهکار را برای یک بار و دو بار ارتکاب گناه، اخذ و عقابشان نمی‌کند!  
﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَ حَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾؛

پس سرانجام آثار سوء اعمالشان به آنها رسید و آنچه که استهزای می کردند [از وعده‌های عذاب] آنها را فرا گرفت.

اللّٰهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيَّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره و اجعل خاتمة امرنا خيراً

والسّلام علیکم ورحمة الله و برکاته



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٤﴾ فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا وَحَاقَ بِهِم مَّا كَانُوا بِهِ  
يَسْتَهْزِئُونَ

﴿٣٥﴾ وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ  
شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ  
فَعَلَّ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَبَلَّغَ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلْغُ الْمُبِينُ

عاقبت آثار شوم اعمالشان به آنها رسید و آنچه که آن را به استهزای می گرفتند [و عده‌ی  
عذاب] آنها را فرا گرفت. مشرکان گفتند: اگر خدا خواسته بود نه ما غیر او را عبادت  
می کردیم و نه پدران ما و بدون اجازه‌ی او چیزی را تحریم نمی کردیم. کسانی هم که  
قبل از اینان بودند همین کارها را می کردند، حال آیار سولان خدا جز این وظیفه‌ای  
دارند که باید پیام خدا را آشکارا به بندگان خدا برسانند.

### دو سرنوشت شوم برای منکران حق

در آیه‌ی قبل، در مقام تهدید مشرکان فرمود: آنها که بعد از اتمام حجّت و اقامه‌ی برهان  
و روشن شدن حق باز هم پاری حق می گذارند و آن را انکار می کنند و به استهزاء می گیرند،  
اینها دو سرنوشت شوم سر راهشان هست، یا فرشتگان موکل بر عذاب به سراغشان می آیند و  
آنها را به عذاب استیصال مبتلا می کنند یا به هر حال هنگام مرگ به فشار سخت می افتند و  
دیگر عواقب شومی که در عوالم بعد از مرگ گریبانشان را خواهد گرفت. بعد فرمود:  
گذشتگان از ملت‌هایی که با انبیای سلف مواجه بودند، آنها هم روششان همین بود که انکار  
حق می کردند و آن را به استهزاء می گرفتند و عاقبت به همین سرنوشت شوم مبتلا می شدند.

## بازتاب اعمال زشت انسان

حال این آیه هم می‌فرماید:

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا﴾؛ آثار بد اعمالشان، دامنشان را گرفت.

از این تعبیر استفاده می‌شود که عمل زشت انسان دو چهره دارد، یک چهره‌ی زیبا در دنیا دارد که آدمی را می‌فریبد و او را به ارتکاب گناه وامی‌دارد، اما همین عمل، چهره‌ی زشت دیگری هم دارد که پس از مرگ، گریبانگیر انسان می‌شود. هر حرکتی در این عالم حرکت دایره‌ای است! از همان نقطه‌ای که آغاز شده، به همان نقطه بر می‌گردد. این کره‌ی زمین حرکت دورانی دارد. از همان نقطه‌ای که حرکت کرده، بار دیگر به همان نقطه بر می‌گردد. این عالم از مبدایی شروع به حرکت کرده و باز به همان مبدأ بر می‌گردد:

﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...ما از آن خدا ایم و به سوی او باز می‌گردیم.

عملی هم که از انسان صادر می‌شود، حرکت دورانی دارد؛ از انسان صادر می‌شود و پس از مرگ، در عالم دیگری به صورت ثواب یا عقاب به خود انسان بر می‌گردد: ﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا﴾؛ عملی که در دنیا حین ارتکابش قیافه‌ی زیبایی داشت، ولی در عالم پس از مرگ به سوی انسان که بر می‌گردد آن چنان قیافه‌ی زشت دردآوری دارد که انسان آرزو می‌کند:

﴿...يَا لَيْتَ بَيْنِي وَبَيْنَكَ بُعْدَ الْمَشْرِقَيْنِ...﴾<sup>۲</sup>

...ای کاش من از تو فاصله می‌گرفتم، به قدر فاصله‌ی از مشرق تا مغرب...

پس هر آغازی انجامی دارد و هر رفتی، بازگشتی!

این جهان کوه است و فعل ما ندا      سوی ما آید همی از گه صدا

صدا آن صوت منعکس است. اگر انسان در دامنه‌ی کوه بایستد و صدا کند آن صوتی که از انسان صادر می‌شود، صداست و وقتی بر می‌گردد، می‌گویند صدا. اگر صدای لطیف تحویل داده، بازگشتش لطیف است و اگر صدای خشن تحویل داده، بازگشت آن نیز خشن است. هر کاری که ما از خود صادر می‌کنیم، آن کار می‌خورد به سینه‌ی کوه این عالم و به سمت ما بر می‌گردد، آن موقعی که بر می‌گردد تا چه قیافه‌ای باشد؛ اگر عمل، عمل خوبی بوده بازگشتش

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۸.



قیافه‌ی حسنه‌ای خواهد داشت و اگر عمل بد بوده، باقیافه‌ی سیئه‌ای خواهد برگشت.

گرزان که بد کنی تو مپندار کان بدی      گردون فرو گذارد و دوران رها کند  
قرض است فعل‌های تو در پیش روزگار      در هر کدام روز که باشد ادا کند

﴿فَأَصَابَهُمْ سَيِّئَاتُ مَا عَمِلُوا﴾؛

چهره‌ی زشت اعمالشان به خودشان برگشت.

گذشتگان قبل از شما نیز چنین بودند، آنها هم پا روی حق می‌نهادند و از این کار لذت می‌بردند و به شهوات نفسانی خود می‌رسیدند، لقمه‌های چرب و نرم می‌خوردند، کرسی‌های ریاست و سیادت اشغال می‌کردند. اما همانها موقعی که بازتاب اعمالشان دامنشان را گرفت، بدبختی‌ها به سراغشان آمد، ناله‌ها زدند، فریادها کشیدند، دیگر کسی به دادشان نرسید و نخواهد رسید:

﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛

همانچه که آن را به استهزاء می‌گرفتند [وعده‌ی عذاب خدا] سراسر زندگی‌شان را فراگرفت.

وقتی پیامبر بزرگوار خدا حضرت نوح عليه السلام کشتی می‌ساخت و به قوم خود می‌گفت: طوفان خواهد آمد و بیچاره‌تان خواهد کرد، او را مسخره می‌کردند و می‌گفتند این خر که درست کرده‌ای پالانش کجاست؟! جواز کجا برایش تهیه می‌کنی؟ از اینگونه سخنان تمسخرآمیز می‌گفتند. آن حضرت می‌فرمود: اکنون دوران مسخره کردن شماست، اما روزی هم می‌رسد که بازتاب اعمالتان دامنتان را می‌گیرد و عاقبت: ﴿وَحَاقَ بِهِمْ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِؤْنَ﴾؛ همان چه که آن را به استهزاء می‌گرفتند عذاب خدا فرا رسید و سراسر زندگیشان را فرا گرفت و دنیا و آخرتشان را به تباهی کشانید.

تخطئه‌ی استدلال سخیف مشرکان

حالا خدا جمله‌ی دیگری از مشرکان نقل می‌کند:

﴿وَقَالَ الَّذِينَ أَشْرَكُوا لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَلَا  
آبَاؤُنَا وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ كَذَلِكَ فَعَلَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ فَهَلْ  
عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛

این آیه‌ی مبارکه، با دو آیه‌ی بعدش در میان آقایان مفسران مورد بحث قرار گرفته،

مفسران جبری مسلک مثل فخر رازی طوری تفسیر و مفسران تفویضی مسلک، طور دیگری توجیه می‌کنند. نقل اقوال آنها فعلاً نفعی به حال ما ندارد. آن طور که با استفاده از بیانات آقایان مفسران می‌توان تفسیر کرد این است که آیه‌ی شریفه، استدلال سخیف<sup>۱</sup> مشرکان را در مقام تکذیب رسالت پیامبر اکرم ﷺ نقل می‌کند و سپس آن را مورد تخطئه قرار می‌دهد. این مقدمه را قبلاً عرض می‌کنیم که مشرکان خالقیت الله - جل جلاله - را منکر نیستند و او را خالق عالم می‌دانند، چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَئِنْ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ سَخَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ فَأَنَّى يُؤْفَكُونَ﴾<sup>۲</sup>

اگر از آنها بپرسی چه کسی آسمان‌ها و زمین را خلق و خورشید و ماه را مسخر نموده است؟ به طور حتم می‌گویند «الله» است که خالق آسمان‌ها و زمین و مسخر کننده‌ی خورشید و ماه است. منتهی آنها «الله» را معبود خود نمی‌دانند و او را عبادت نمی‌کنند. بلکه بت‌ها را - اعم از جاندار و بیجان مؤثر در سرنوشت و زندگی خود می‌دانند! از این نظر آنها را می‌پرستیدند. آنگاه پیامبر آمده و می‌گوید: من از طرف «الله» که خالقش می‌دانید آمده‌ام شما را از بت پرستی به الله پرستی دعوت کنم و از حلال و حرام او آگاهتان سازم. آنها می‌گفتند: ما «الله» را خالق عالم می‌دانیم ولی تو را که ادعای رسالت از جانب او داری تصدیق نمی‌کنیم و صادق در ادعا نمی‌دانیم، زیرا ما معتقدیم خالق عالم اراده‌اش به هر چه تعلق بگیرد، تخلف پذیر نمی‌باشد و حتماً آنچه که اراده‌اش به آن تعلق گرفته تحقق می‌یابد. بنابراین اگر تو از جانب او رسالت داری و می‌گویی که او خواسته است ما بت‌ها را نپرستیم و از پیش خود چیزی را حلال و حرام ندانیم، پس باید تو هم حامل اراده و مشیت او باشی و ما را تکویناً از بت پرستی و تشریح حلال و حرام باز داری و از این که تو نمی‌توانی چنین تغییری در سرنوشت ما ایجاد کنی، معلوم می‌شود در ادعای رسالت از جانب او صادق و راستگو نمی‌باشی و او تکویناً خواسته است ما بت پرست باشیم و از پیش خود حلال و حرام بسازیم و پدران ما نیز چنین بوده‌اند.

از این سنخ افکار ناپخته و خام، در برخی اذهان مردم عوام پیدا می‌شود که اگر خدا خواسته بود مثلاً ما از این راه نرویم؛ نمی‌رفتیم، اگر خدا خواسته بود ما گناه نکنیم، گناه

۱- سخیف: پوچ و بی ارزش.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۱.

نمی کردیم! پس خدا خواسته است که ما گناهکار باشیم و گناهکار شده ایم! اگر خدا می خواست ما مسجدی باشیم، همه اش مسجدی بودیم! اگر خدا خواسته بود ما سینمایی نباشیم، اصلاً نمی توانستیم به سینما برویم!

### تفاوت اراده‌ی تکوینی خدا با اراده‌ی تشریحی

نحوه‌ی استدلال مشرکان نیز چنین بود. به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می گفتند: اگر تو راستی از جانب خالق رسالت داری و می گویی من حامل امر و نهی خالقم، پس باید امر و نهی تو هم مانند امر و نهی خالق تکویناً اثرگذار و تخلف ناپذیر باشد و ما نتوانیم بت‌ها را بپرستیم و در مقابلشان خم و راست بشویم و نتوانیم چیزی را حلال و حرام کنیم و... از این که می توانیم امر و نهی تو را اطاعت نکنیم، معلوم می شود تو در ادعای رسالت از جانب خالق و حمل امر و نهی او صادق نمی باشی و این یک نوع استدلال غلطی بود، زیرا اولاً خداوند دارای دو نوع اراده است؛ اراده‌ی تکوینی و اراده‌ی تشریحی. «اراده‌ی تکوینی» یعنی بخواهد چیزی تحقق پیدا کند این اراده تخلف ناپذیر است و آن چیز به طور حتم تحقق پیدا می کند، اما «اراده‌ی تشریحی» یعنی خدا بخواهد که انسان موظف باشد طبق مقررات شرع مقدس نماز بخواند، روزه بگیرد، دروغ نگوید و... این اراده تخلف پذیر است، چنان که می بینیم برخی از انسان‌ها مطیع مقررات شرعند و بعضی دیگر متخلفند. رسول مبعوث از جانب خدا نیز به امر خدا ممکن است دارای اراده‌ی تشریحی باشد، یعنی از بندگان خدا بخواهد طبق مقررات الهی عمل کنند و بت‌ها را پرستش نکنند و از پیش خود حلال و حرام نسازند. این اراده البته تخلف پذیر است. گروهی مطیع و گروهی متخلف می شوند و همچنین ممکن است پیامبر مبعوث از جانب خدا به اذن خدا دارای اراده‌ی تکوینی باشد و هر چه را که خواست ایجاد و هر چه را که خواست افناء نماید و هرگز تخلف به خواست او راه نیابد.

### رسول اکرم صلی الله علیه و آله صاحب دو کرسی رسالت و ولایت

به بیان دیگر رسول خدا به امر خدا صاحب دو کرسی می باشد؛ کرسی رسالت و کرسی ولایت. وقتی بر سر کرسی رسالت نشست، در آن موقع هیچ وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام خدا به بندگان خدا راجع به مقررات در شرع مقدس ندارد، چنان که می فرماید: ﴿فَهَلْ عَلَيَّ الرُّسُلُ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛ پس آیا رسولان وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام آشکار دارند که پیامشان همراه با معجزات و خوارق عادات باشد تا صدق ادعای رسالتشان را به اثبات رسانند؟

## الف: کرسی رسالت

در سر این کرسی است که به او گفته می شود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ أَنَّمَا إِلَهُكُمُ إِلَهُ وَاحِدٌ فَمَن كَانَ يَرْجُوا لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا...﴾<sup>۱</sup>

بگو: من [که در این کرسی نشسته‌ام] مانند شما بشری هستم که فقط وحی از خدا می گیرم و به شما ابلاغ می کنم...

در این کرسی به او گفته می شود: ﴿...قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾؛<sup>۲</sup> در این کرسی به او گفته می شود: ﴿قُلْ لَا أَقُولُ لَكُمْ عِنْدِي خَزَائِنُ اللَّهِ وَلَا أَعْلَمُ الْغَيْبُ وَلَا أَقُولُ لَكُمْ إِنِّي مَلَكٌ...﴾؛<sup>۳</sup> بگو: من که در این کرسی نشسته‌ام فقط حامل پیامم. من الآن هیچ نمی گویم که خزائن خدا نزد من است، من الآن هیچ نمی گویم که علم غیب دارم، من نمی گویم که من ملکم، من بشرم، من رسولی حامل پیامم. در این کرسی به او گفته می شود:

﴿فَذَكِّرْ إِنَّمَا أَنْتَ مُذَكِّرٌ ۖ لَسْتَ عَلَيْهِمْ بِمُصَيِّرٍ﴾؛<sup>۴</sup>  
﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ...﴾؛<sup>۵</sup>

و خلاصه در این کرسی است که گفته می شود:

﴿فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛

آیا رسولان، جز ابلاغ پیام روشن به بندگان خدا و وظیفه‌ای دارند؟

## ب: کرسی ولایت

اما همین رسول وقتی نشست بر سر کرسی ولایت، آنجاست که می گوید:

﴿...إِنِّي أَخْلُقُ لَكُمْ مِنَ الطِّينِ كَهَيْئَةِ الطَّيْرِ فَأَنْفُخُ فِيهِ فَيَكُونُ طَيْرًا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ أُبْرِئُ الْأَكْمَهَ وَ الْأَبْرَصَ وَ أُخِي الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ...﴾؛<sup>۶</sup>

...من از گِل به شکل پرنده‌ای می سازم و در آن می دمم و آن به اذن خدا پرنده‌ای می شود، من به اذن خدا نابینا و بیمار را شفا می دهم و مرده‌ها را زنده می کنم...

۱- سوره ی کهف، آیه ی ۱۱۰.

۲- سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.

۳- سوره ی انعام، آیه ی ۵۰.

۴- سوره ی غاشیة، آیات ۲۱ و ۲۲.

۵- سوره ی قصص، آیه ی ۵۶.

۶- سوره ی آل عمران، آیه ی ۴۹.

آری پیامبران و امامان علیهم السلام وقتی به اذن خدا بر کرسی ولایت و امامت نشستند، متصرف در عالم می شوند و متصدی اجرای فرمان خدا می گردند. چنان که فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أئِمَّةً يَهْدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾؛<sup>۱</sup> ما آنها را امامانی قرار داده ایم که به سبب امر ما هدایت می کنند. همان امری که:

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾<sup>۲</sup>؛

همانا امر و فرمان خدا این است: هر چه را اراده کند، به او می گوید: باش، او هم وجود پیدا می کند.

### منشأ اشتباه مشرکان

امامان مآذون از جانب خدا نیز مجریان فرمان خدا و مالک امر عالم می باشند. اما همانها وقتی بر کرسی رسالت یا تبیین احکام شریعت نشستند، هیچ کاری جز ابلاغ رسالت خدا به بندگان خدا ندارند. در این مقام است که فرموده است: ﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛<sup>۳</sup> خدا نیز از آن نظر که خالق است اراده اش تخلف ناپذیر است، اما از آن نظر که شارع است و قانونگذار، اراده اش تخلف پذیر است و لذا مشرکان که می گفتند:

﴿لَوْ شَاءَ اللَّهُ مَا عَبَدْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ نَحْنُ وَ لَا آبَاؤُنَا وَ لَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛

اگر خدا خواسته بود (که ما بت پرستیم و چیزی را حرام نکنیم) نمی توانستیم بت پرست باشیم و نمی توانستیم چیزی را حرام کنیم. ولی از این که می بینیم بت را می پرستیم و اشیاء را حرام می کنیم، معلوم می شود که خدا خواسته است این چنین باشیم و نمی توانیم چنین نباشیم. اینها اشتباهشان در خلط<sup>۳</sup> میان اراده ی تکوینی و تشریحی خدا بوده است و توجه نکرده اند که مسأله ی نهی از بت پرستی و نهی از تحریم اشیاء مسأله ی تشریحی است نه تکوینی که تخلف ناپذیر باشد. خدا رسولان خود را فرستاده است که بندگان را تشریحاً نهی از بت پرستی و نهی از تحریم اشیاء بنمایند و مشرکان از اطاعت نهی تشریحی خدا و رسولانش تخلف ورزیده اند.

﴿فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛

۱- سوره ی انبیاء، آیه ی ۷۳.

۲- سوره ی یاسین، آیه ی ۸۲.

۳- خلط: مخلوط کردن.

حال توجه دارید که آیه‌ی مورد بحث (۳۵ نحل) نشان می‌دهد که مشرکان اعتقاد به «الله» داشته و می‌گفته‌اند: اگر او مشیتش تعلق به این گرفته که ما بت پرست نباشیم، اکنون ما بت پرست نبودیم؛ منتهی چنان که گفتیم، اشتباهشان در خلط میان اراده‌ی تکوینی و تشریحی بوده است و رسولان خدا را هم حامل اراده‌ی تکوینی خدا می‌دانسته‌اند؛ از این رو رسالتشان را تکذیب می‌کرده‌اند.

### مشرکان و تحریم خودسرانه‌ی برخی اشیاء

این جمله از آیه‌ی شریفه: ﴿وَلَا حَرَمْنَا مِنْ دُونِهِ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ دلالت بر این دارد که مشرکان علاوه بر این که بت‌ها را می‌پرستیدند، اشیایی را هم از پیش خود تحریم کرده بودند و این ظاهراً مربوط به اصنافی از چهارپایان باشد که در سوره‌ی مائده اشاره به آنها شده است و می‌فرماید:

﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَلَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

خداوند چهارپایانی را تحت این عناوین چهارگانه از بحیره و سائبه و وصیله و حام تحریم نکرده است ولی کسانی که کافرند؛ این دروغ را به خدا نسبت داده‌اند و اکثر آنان نمی‌فهمند که چه می‌گویند.

حال شرح و تفصیل این چهار عنوان از چهارپایان نیاز به مجال دیگری دارد و لازم هم نیست. از جمله این که می‌گفتند: اگر شتر ماده‌ای پنج شکم زاییده باشد و پنجمین شکمش نر باشد، دیگر سوار شدن بر آن و خوردن گوشتش حرام می‌شود! شکافی بر گوشش می‌دادند و او را بحیره می‌نامیدند یعنی ناقه‌ی گوش شکافته و می‌گفتند: او دیگر آزاد است در هر مزرعه‌ای بچرد و از هر آب‌بخوری آب بخورد، کسی حق ممانعت آن را ندارد. آیه می‌فرماید: این دروغ است و خدا جعل بحیره نکرده و حکم تحریم درباره‌اش صادر ننموده است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ لَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا  
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٦﴾ وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ

وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَمِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ

كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ

﴿٣٧﴾ إِنْ تَحَرَّصَ عَلَى هُدًى نَّهْتُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَن يُضِلُّ

وَمَا لَهُمْ مِّن نَّاصِرِينَ

﴿٣٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَن يَمُوتُ بَلَى

وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّا كَثُرَ النَّاسُ لَا يَعْلَمُونَ

ما در میان هر امتی رسولی فرستادیم که الله را بپرستید و از طاغوت اجتناب کنید، در نتیجه خدا گروهی را هدایت کرد و گروهی ملازم با گمراهی گشتند، اینک در روی زمین بگردید و ببینید عاقبت کار تکذیب کنندگان چگونه شده است. [ای رسول ما] تو هر قدر حریص بر هدایت آنها باشی نتیجه ای نخواهد داشت؛ زیرا کسی را که خدا گمراه کند دیگر هدایتش نمی کند و آنها یاورانی نخواهند داشت. آنها مؤکداً سوگند یاد کردند که خدا کسانی را که می میرند دیگر زنده نخواهد کرد. آری این وعده ی قطعی خداست [که مردگان را زنده خواهد کرد] ولیکن اکثر مردم نمی دانند.

### فهم غلط مشرکان از رسالت نبی مکرم اسلام ﷺ

ذیل آیه‌ی قبل با استفاده از بیانات آقایان مفسران عرض شد که کفار و مشرکین در مقام انکار رسالت رسول اکرم ﷺ به آن حضرت می‌گفتند: تو می‌گویی خدا خواسته است که ما بت نپرستیم و اشیاء خاصی را تحریم نکنیم و از آن نظر که خواست و مشیت خدا تخلف‌ناپذیر است، پس باید از ما نسبت به بت پرستی و تحریم اشیاء سلب قدرت شده باشد و نتوانیم بت را بپرستیم و نتوانیم اشیایی را تحریم کنیم و چون می‌بینیم که این توانایی در ما هست، معلوم می‌شود تو در ادعای رسالت صادق نبوده، حامل خواست و مشیت خدا نمی‌باشی، یعنی آنها فرق میان اراده‌ی تکوینی و تشریحی را نمی‌دانستند و رسول ﷺ را حامل اراده‌ی تکوینی خدا می‌پنداشتند و امر و نهی او را سبب سلب قدرت از بشر در ترک واجب و ارتکاب حرام می‌دانستند و لذا خدا در مقام تخطئه‌ی این طرز تفکر فرمود:

﴿...فَهَلْ عَلَى الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>

یعنی رسول از آن جهت که رسول است حامل مشیت تکوینی خدا نیست، بلکه مبلغ مشیت تشریحی خداست؛ او آمده که احکام تشریحی خدا و حلال و حرام خدا را به شما ابلاغ کند، او نیامده که مشیت تکوینی خدا را در عالم اجرا کند. البته همانگونه که قبلاً گفتیم رسول خدا ﷺ از نظر داشتن جنبه‌ی ولایت، به اذن خدا توانایی تصرف در کائنات عالم نیز دارد ولی از نظر جنبه‌ی رسالت و وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام خدا ندارد، لیکن در آیات دیگر هم خدا گفتار جاهلانه یا مستکبرانه‌ی کافران را نقل می‌کند که: ﴿وَقَالُوا لَنْ نُؤْمِنَ لَكَ حَتَّى تَفْجُرَ لَنَا مِنَ الْأَرْضِ يَنْبُوعًا﴾؛ [به رسول اکرم ﷺ می‌گفتند: ما تصدیقت نمی‌کنیم مگر این که از زمین چشمه‌ای بجوشانی، خانه‌ای از طلا و باغ‌های پر از اشجار و انهار ایجاد کنی.

﴿...أَوْ تَرْقَىٰ فِي السَّمَاءِ...﴾<sup>۲</sup>

... یا ما با چشم خود ببینیم که به آسمان می‌روی...

بروی از خدا نامه برای ما بیاوری!! ﴿...أَوْ تَأْتِيَ بِاللَّهِ وَالْمَلَائِكَةَ قَبِيلًا...﴾؛ یا خدا و

ملائکه را همراه خود آورده مقابل ما نگهشان بداری. آنجا هم خدا به رسول گرامی اش ﷺ

۱- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۵.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹۰.

۳- همان، آیه‌ی ۹۳.

۴- همان، آیه‌ی ۹۲.



فرمود: ﴿...قُلْ سُبْحَانَ رَبِّيَ هَلْ كُنْتُ إِلَّا بَشَرًا رَسُولًا﴾؛<sup>۱</sup>... بگو: پروردگارم پاک و منزّه است آیا جز این است که من بشری مأمور ابلاغ پیام از جانب خدا [به بندگان] می باشم؟ البتّه رسول باید برای اثبات صدق ادّعی رسالتش، آیت و بیّنهای، کار خارق العاده ای که از عهده ی بشر عادی خارج است ارائه نماید.

### مردم در مقابل دعوت انبیاء علیهم السلام دو گروهند

آیه ی بعد می فرماید: ﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا﴾؛ محققاً ما در میان هر امتی رسولی فرستاده ایم که مأموریتش این بوده که به مردم می گفت:

﴿أَنِ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ﴾؛

خدا را بندگی کنید و از طاغوت اجتناب نمایید.

«طاغوت» یعنی معبود باطل، لفظ طاغوت علی الظاهر صیغه ی مبالغه است از مادّه ی طغیان به معنای طغیانگر متجاوز از حدّ که مصداق آجلای آن، همان آدم گردنکش مستکبری است که از حدّ و مرز خود تجاوز کرده و خود را در ردیف خدا معبود دیگران قرار داده است. انبیاء علیهم السلام در هر زمان قوم خود را به خداپرستی و انکار طاغوت دعوت می کردند؛ طبعاً مردم بر حسب داشتن عقل و اراده و اختیار، در مقابل دعوت انبیاء علیهم السلام دو دسته می شدند:

﴿فَمِنْهُمْ مَن هَدَى اللَّهُ وَ مِنْهُمْ مَن حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾؛

گروهی مشمول هدایت خدا می شدند و گروه دیگر راه ضلالت و گمراهی را پیش می گرفتند.

البتّه توجّه داریم که راهیابی و گمراهی، در اختیار خود انسان است و هیچگونه اجباری از جانب خدا در کار نیست؛ چنان که فرموده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛<sup>۲</sup>

ما راه [بهشت و سعادت و راه جهنّم و شقاوت] را به انسان نشان داده ایم، حال این خود انسان است که می تواند [با پذیرش هدایت] شاکر و یا [با عدم پذیرش آن] کافر گردد.

آن کسانی که این هدایت را که هدایت عامّه ی خداست از پیامبران خدا پذیرفتند و

۱- سوره ی اسراء، آیه ی ۹۳.

۲- سوره ی انسان، آیه ی ۳.

رو به سوی خدا حرکت کردند، خدا هم توفیقات خود را شامل حال آنها می کند و به آنها در پیشروی در این راه مدد می رساند و آنها را مشمول هدایت خاصه اش می گرداند که جمله ﴿فَمِنْهُمْ مَنْ هَدَى اللَّهُ﴾ اشاره به حال این گروه است.

اما آن کسانی که اعتنا به هدایت عامه ی خدا نکرده و تبعیت از پیامبران خدا ﷺ ننموده و به سوء اختیار خود، راه جهنم را پیش گرفتند، خدا هم به کیفر این نافرمانی، آنها را به حال خودشان وامی گذارد و طبیعی است که در این صورت جز ضلالت و گمراهی و عاقبت جهنم سوزان نصیبی نخواهند داشت و جمله ی ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾؛ اشاره به حال این گروه است.

### هدایت از سوی خداست اما ضلالت هرگز

در آیه ملاحظه می فرمایید که هدایت گروه اول، به خدا اسناد داده شده که خدا هدایتشان کرد؛ اما ضلالت گروه دوم به خدا اسناد داده نشده و فرموده: ﴿وَمِنْهُمْ مَنْ أَضَلَّ اللَّهُ﴾؛ بلکه فرموده: ﴿حَقَّتْ عَلَيْهِ الضَّلَالَةُ﴾؛ ضلالت درباره ی آنها ثابت و پابرجا گردید.

یعنی خدا آنها را گمراه نکرد، بلکه آنها را به راه سعادت هدایتشان کرد، ولی آنها با سوء اختیار خود آن را نپذیرفتند و به راه شقاء افتادند و نتیجتاً دچار ضلالت ثابت گشتند و شقاوت جاودان دامنگیرشان شد. حقیقت این که اِضْلال ابتداءً کار خدا نیست که از اوّل کسی را گمراه آفریده باشد و آنگاه او را به خاطر گمراهی اش مورد اخذ و عقاب قرار دهد؛ این مستلزم جبر است و جبر، خلاف حکم عقل و خلاف حکم عدل است؛ البته ممکن است اِضْلال کیفری از خدا صادر شود، یعنی انسان وقتی از هدایت و راهنمایی های خدا که به وسیله ی انبیاء ﷺ انجام شده است سرپیچی کرد و با سوء اختیار خود به کجروی ادامه داد، در این صورت خدا او را به کیفر این نافرمانی به حال خودش وامی گذارد و او قهراً سر از جهنم در می آورد و این همان اِضْلال کیفری است که به خدا اسناد داده می شود و در آیات قرآن کریم مسبوق به کیفر و ظلم و فسق ارائه گردیده و فرموده است:

﴿...يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَيَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾؛

...خدا، جز مردم افتاده ی در مسیر فسق را اِضْلال نمی کند!

یعنی ابتدا خود آنها با سوء اختیار خود به مسیر فسق و نافرمانی از امر و نهی خدا

می‌افتند و سپس خدا آنها را به کیفر این نافرمانی اضلال می‌کند و به حال خودشان وامی‌گذارد.

﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾<sup>۱</sup>

...وقتی آنها[عملاً با اختیار خود] به راه کج رفتند، خدا هم آنها را[به کیفر این

کجروی] به زیغ<sup>۲</sup> و ضلالت قلبی دچارشان نمود...

زیغ و ضلال از خودشان نشأت گرفت و به اضلال خدا منتهی شد.

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ﴾<sup>۳</sup>

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾<sup>۴</sup>

﴿...وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۵</sup>

مردم کافر و ظالم و فاسقند که به کیفر کفر و ظلم و فسقشان از جانب خدا محکوم به

اضلال و عدم هدایت می‌شوند.

### عبرت گرفتن از سرانجام شوم تکذیب‌کنندگان

بعد می‌فرماید: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكذِّبِينَ﴾؛ اینک در

زمین سیر کنید و در حالات گذشتگان مطالعه کنید و بنگرید عاقبت امر آن مردمی که

تکذیب انبیای سلف کردند چه شد و پایان کارشان به کجا منتهی شد. آنها در مقابل

انبیاء عليهم السلام ایستادگی کردند و با آنها به ستیزگی پرداختند؛ انبیاء عليهم السلام هم وعده‌ی عذاب دادند

و گفتند: اگر بر خلاف دستورات آسمانی خدا عمل کنید عذاب خدا گریبان شما را در دنیا

و یا در عالم پس از مرگ خواهد گرفت. ببینید آیا گفتار انبیاء عليهم السلام مصداق پیدا کرده یا

خیر؟! این تاریخ است و بسیار روشن نشان می‌دهد که حضرت نوح عليه السلام آمد و مردم در

مقابلش ایستادگی کردند، جناب نوح عليه السلام آنها را تهدید کرد و فرمود: اگر مخالفت فرمان من

که فرمان خداست بنمایید، عذاب بر شما نازل می‌شود و نازل شد، طوفان آمد و آنها را در

کام خود کشید.

فرعون جبار ظلام با حضرت موسی عليه السلام در افتاد و سرانجام با ذلت در دریا غرق

۱-سوردهی صف، آیه‌ی ۵.

۲-زیغ: انحراف.

۳-سوردهی مائده، آیه‌ی ۵۱.

۴-همان، آیه‌ی ۶۷.

۵-سوردهی توبه، آیه‌ی ۸۰.

شد. قوم لوط تمام شهر و دیارشان مانند لقمه‌ای در دل زمین فرو رفت. قوم عاد و ثمود در پنجه‌ی انواع بلاهای زمینی و آسمانی فشرده شده رو به تباهی رفتند. آری: ﴿فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُكْذِبِينَ﴾؛ در زمین گردش کنید و عاقبت امر تکذیب‌کنندگان انبیاء عليهم السلام را بنگرید و عبرت بگیرید که مبادا شما امت اسلامی نیز بر اثر سبک‌شماری آیین آسمانی قرآن به راه گذشتگان بروید و سرانجام محکوم به عذاب الهی گردید که: ﴿إِنَّ رَبَّكَ لَبَلِّغُكَ لِالْمَرْصَادِ﴾؛ به یقین خدای تو در کمین است و هر قومی را به آنچه که سزاوار آن هستند، کیفر می‌دهد. نه با امتی پیوند خویشاوندی دارد و نه با امتی خرده حساب و دشمنی؛ منتها هر قومی مدت مهلتی دارند، آن مدت مهلت که منقضی شد، آنچه که وعده داده شده‌اند دام‌گیرشان می‌شود: ﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يَخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛<sup>۲</sup>

### رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم حریص بر هدایت مردم

آیه‌ی بعد: ﴿إِنْ تَحْرِصْ عَلَيَّ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ خداوند خطاب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم می‌فرماید: این مردم آن چنان در وادی کبر و غرور و لجاج و عناد افتاده‌اند که صلاحیت هرگونه هدایت را از دست داده‌اند و لذا تو هر چه بر هدایتشان حریص باشی و سعی و تلاش از خود نشان بدهی، نتیجه نخواهی گرفت؛ زیرا [خدا کسی را که گمراه کند، دیگر هدایتش نخواهد کرد و برای آنان یار و یاورى نخواهد بود. در آیات متعدّد از قرآن می‌بینیم که خدا رسول گرامی اش صلی الله علیه و آله و سلم را به داشتن صفت حرص بر هدایت مردم می‌ستاید. یک جا می‌فرماید:

﴿لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ... حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ...﴾؛<sup>۳</sup>

رسولی از خودتان به سوی شما آمده... که حریص بر هدایت شماست...

در جای دیگر فرمود:

﴿فَلَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسِكَ عَلَيَّ آثَارِهِمْ إِنْ لَمْ يُؤْمِنُوا بِهَذَا الْحَدِيثِ أَسَفًا﴾؛<sup>۴</sup>

تو چنان به خاطر گمراهی این مردم متأسف می‌شوی که گویی از غصه می‌خواهی خود را بکشی که چرا به این کلام آسمانی خدا ایمان نمی‌آورند.

۱- سوره‌ی فجر، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۹.

۳- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۸.

۴- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۶.

باز فرموده است:

﴿وَلَا يَخْزُكَ الَّذِينَ يُسَارِعُونَ فِي الْكُفْرِ إِنَّهُمْ لَنْ يَضُرُّوا اللَّهَ شَيْئاً يُرِيدُ اللَّهُ أَلَّا يَجْعَلَ لَهُمْ حِطًّا فِي الْآخِرَةِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

تو را غمگین و محزون نسازند آنان که در مسیر کفر شتابان می‌روند، آنها هرگز زبانی به خدا نمی‌رسانند و خدا می‌خواهد در آخرت هیچ حظ و نصیبی برای آنها قرار ندهد و عذابی عظیم از آن آنهاست.

پیامبر اکرم ﷺ که رحمة للعالمین است، بر هدایت عامه‌ی مردم آن چنان حریص است که از ضلالت و گمراهی ابوجهل‌ها که رو به جهنم می‌روند؛ تأسّف می‌خورد و محزون می‌شود خدا به رسول گرامی اش ﷺ آن چنان محبت دارد که از این جهت دلداری‌اش می‌دهد و می‌گوید تو در نزد ما عزیزتر از این هستی که به خاطر جهنمی شدن ابوجهل منشان ناراحت شده و غمگین بشوی، آنها ارزش این را ندارند که به خاطر آنها تو «حیب من» غصه‌دار گردی.

﴿إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾

تو هر چه بر هدایتشان حریص باشی [نتیجه‌خواهی گرفت] زیرا خدا کسی را که گمراه کرده هدایتش نخواهد کرد.

### باقی بر ضلالت بر اثر کبر و لجاجت

قبلاً توضیح داده شد که مقصود از اضلال خدا اضلال کیفری است نه اضلال ابتدایی که مستلزم جبر است، یعنی انسان ابتدا از روی عمد و با اراده و اختیار از صراط مستقیم حق - که به وسیله‌ی پیامبران خدا ﷺ ارائه شده است - انحراف پیدا می‌کند و قدم به وادی کفر و ظلم و فسق می‌گذارد در این صورت است که خدا او را به کیفر این انحراف عمدی به حال خودش رها می‌کند. او هم بر اثر اتباع از اهواء نفسانی و وسوسه‌های شیطانی، رو به جهنم و هلاک ابدی پیش می‌رود؛ این همان است که می‌فرماید: ﴿إِنْ تَحْرِصْ عَلَىٰ هُدَاهُمْ فَإِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي مَنْ يُضِلُّ﴾؛ تو هر قدر هم حریص بر هدایت این گروه از مردم باشی [فایده‌ای نخواهد داشت؛ زیرا] خدا کسی را که گمراه کرده به [اضلال کیفری] هدایتش نمی‌کند و راه به سوی سعادت ابدی به رویش نمی‌گشاید، چون خود انسان از روی کبر و لجاج و عناد آن

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۶.

راه را نمی طلبد. ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ این گروه لجوج معاند طبیعی است که یاران و یاورانی هم نخواهند داشت و از این که «ناصرین» به لفظ جمع آمده نه به لفظ مفرد، معلوم می شود دسته و جمعی هستند که می توانند به دیگران در رسیدن به مقاصدشان کمک برسانند اما نه به گروه لجوج معاند بلکه به راه یافتگانی که کمبودهایی در بین راه دارند و آن جمعیت ناصر، انبیاء و اولیای خدا ﷺ بوده اند که با شفاعتشان در پیشگاه خدا به رهروان راه حق مدد می رسانند اما آن گروه لجوج معاند، آن روز خود را بی یار و یاور و بی ناصر می بینند که: ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾.

### مشرکان لجوج محروم از شفاعت

در سوره ی شعرا می خوانیم که وقتی جهنمیان می بینند دسته ای در محشر دست به شفاعت جمعی از گنهکاران زده اند اما کسی به سراغ آنها نمی رود، دادشان بلند می شود:

﴿فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ﴾؛ ای وای بر ما! چرا شفاعت کنندگانی نداریم.

آیه ی شریفه اصل شفاعت و وجود شفاعت کننده رانفی نمی کند، بلکه بودن جمعیت شفاعت کننده را اثبات می کند! ولی شفاعت آنها رانسبت به گروه خاصی از جهنمیان نفی می کند. در آیه ی مورد بحث هم وجود جمعیت ناصر را اثبات می کند ولی نصرت آنها رانسبت به گروه لجوج معاند نفی می کند که: ﴿وَمَا لَهُمْ مِنْ نَاصِرِينَ﴾؛ آنها ناصر و امدادگر ندارند.

### انکار معاد به سبب غلبه ی شهوات

آیه ی بعد:

﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ﴾؛

مشرکان سوگند مؤکد به الله یاد کردند که خدا هرگز کسی را که می میرد،

دوباره زنده اش نمی کند.

در گذشته گفته شده که مشرکان به «الله جلّ جلاله» به عنوان خالق عالم معتقدند ولی او را معبود نمی دانند. مقصود از قسم یاد کردن، نظر جدی و قطعی دادن است که آنها با قاطعیت تمام منکر معاد و زنده شدن پس از مرگ شدند، در صورتی که نظر قاطع دادن نسبت به نفی و اثبات عالم پس از مرگ از ناحیه ی بشر عادی، نشان جهل و غرور بی اساس است.

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

تنها خالق عالم و رسولان او می توانند نسبت به آن عالم اثباتاً و نفیاً نظر بدهند و داده اند که:

﴿بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

آری، این وعده‌ی قطعی خداست [که همه‌ی مردگان را مجدداً به زندگی باز می‌گرداند] ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

حال چرا نمی‌دانند؟ چون جنجال زندگی مادی، به اکثریت مردم مجالی نمی‌دهد تا در قانون عدل خدا بیندیشند، در قانون حکمت خدا و در قانون تکامل طبیعی عالم بیندیشند تا برایشان روشن شود که معاد، به اقتضای قانون عدل خدا واجب است؛ حیات مجدد پس از مرگ و رسیدگی به حساب اعمال و کیفر و پاداش مطیعان و متخلفان به اقتضای قانون حکمت، واجب است و به اقتضای قانون تکامل طبیعی عالم که هر مخلوقی در مسیر خلقت خود دارای غایتی است که باید به آن نائل گردد، تحقق عالم دیگری در ماورای این عالم طبع، مسلم و حتمی الوقوع است. درک این حقایق برای اکثریت مردم که مقهور شهوات نفسانی و سرگرم اشباع تمایلات حیوانی خود هستند امکان‌پذیر نمی‌باشد. آنها که به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام: (كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هُمُّهَا عَلْفُهَا)؛ مانند چارپای به آخور بسته‌ای که تمام همش علفش است جز کامجویی از لذائذ مادی به چیزی نمی‌اندیشند. آنها چکار به این مطالب دارند که قانون عدل و حکمت خدا چه اقتضایی دارد و سیر تکاملی عالم یعنی چه!

﴿بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَتَرْضَىٰ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٣٨﴾ وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مِنْ يَمُوتٍ بَلَاءً

وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ

﴿٣٩﴾ لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيَعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ

كَانُوا كَذِبِينَ

﴿٤٠﴾ إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ

﴿٤١﴾ وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَاهَرُوا لِنُبَوِّئَهُمْ فِي

الدُّنْيَا حَسَنَةً وَالْآخِرَةَ أَكْبَرُ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ

﴿٤٢﴾ الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ

و آنها [مشرکان] سوگند مؤکد به الله یاد کردند که خدا کسانی را که می میرند هرگز زنده نمی کند. آری، این وعده‌ی قطعی خداست [که همه‌ی مردگان را زنده می کند] ولی اکثر مردم نمی دانند. هدف از زنده کردن مردگان این است که آنچه را که در آن اختلاف داشتند برای آنها روشن سازد تا کسانی که کفر ورزیده و منکر معاد شده‌اند بدانند که دروغ می گفته‌اند. ما هر چه را که بخواهیم ایجاد کنیم فقط به آن می گوئیم موجود شو آن بی درنگ موجود می شود و آنان که مورد ستم قرار گرفته برای خدا هجرت کردند، در دنیا جایگاه خوبی به آنها می دهیم و پاداش آخرت از آن هم بزرگتر است اگر بدانند. آنها کسانی هستند که صبر کردند و تنها توکلشان بر پروردگارشان است.

انکار معاد به سبب غفلت

در جلسه‌ی قبل ذیل آیه‌ی اوّل عرض شد که خداوند حکیم انکار جاهلانه‌ی مشرکان

را نسبت به معاد و بعث روز قیامت نقل کرد که: ﴿وَأُقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنُ يَمُوتُ﴾؛ آنها با قاطعیت تمام قسم به الله یاد کردند که خدا هرگز مردگان را زنده نخواهد کرد و پس از مرگ آدمیان هیچ حساب و کتابی در کار نخواهد بود. آنگاه خدا هم با قاطعیت تمام اعلام کرد که: ﴿بَلَىٰ وَعْدًا عَلَيْهِ حَقًّا وَلَٰكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ آری، حیات مجدد و زنده شدن مردگان برای رسیدگی به حساب اعمالشان در دنیا و دادن کیفر به متخلفان از آیین آسمانی قرآن و دادن پاداش به مطیعان آن آیین مقدّس، وعده‌ی حقی است که خدا داده و هرگز تخلف از آن نخواهد داشت و لکن اکثر مردم که مقهور شهوات نفسند و مجال تفکر و اندیشیدن در مبدأ و معاد عالم ندارند، طبیعی است که از آن ناآگاه خواهند بود و آن را منکر خواهند شد.

### تبیین وقوع معاد برای آدم لجوج چه فایده‌ای دارد؟

اینک در آیه‌ی دوّم که اکنون مورد بحث است؛ اشاره‌ای به یکی از غایات و اهداف بعث اموات در روز قیامت کرده و می‌فرماید:

﴿لِيُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي يُخْتَلَفُونَ فِيهِ وَلِيُعَلِّمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾؛

[خدا روز حساب پیش می‌آورد] تا برای مشرکان روشن کند آنچه را که درباره‌ی آن [با پیامبران خدا ﷺ] اختلاف می‌ورزیدند [آنها منکر معاد و پیامبران مثبت آن بودند] و در نتیجه کسانی که کفر ورزیده [و منکر معاد بوده‌اند، با دیدن وقوع آن] بدانند که آنها [در انکارشان] دروغگو بوده‌اند.

در آیه‌ی شریفه چنان که می‌بینیم، دو غایت و دو هدف از اهداف بسیار فراوان "معاد" دنبال هم آمده است: یکی روشن شدن حتمیت روز جزا برای مشرکان و دیگر علم به کاذب بودن کافران در انکار معاد که دوّمی مترتب بر اوّلی است؛ یعنی ابتدا حتمیت وقوع روز حساب و جزا برای آنان روشن می‌شود و سپس دنبال آن، علم به کاذب بودن آنها در انکار معاد تحقّق می‌یابد. اینجا ممکن است این سؤال در برخی از اذهان طرح شود که موضوع تبیین و روشن شدن حتمیت وقوع معاد در دنیا پیش از آمدن روز قیامت، هم از طریق اقامه‌ی براهین عقلی برای کسانی که اهل منطق و استدلالند و هم از طریق اخبار انبیاء و پیامبران الهی ﷺ برای کسانی که اهل ایمان به وحی آسمانی هستند حاصل شده است، دیگر چه نیازی به تبیین در روز قیامت هست درباره‌ی افراد لجوج و عنود هم که به

فرموده‌ی قرآن: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ...﴾<sup>۱</sup>؛ با داشتن علم و یقین، انکار حقایق می‌کنند تبیین مفهومی نخواهد داشت. پس تبیین در روز قیامت، در واقع تحصیل حاصل خواهد بود آن هم به اصطلاح اهل علم از محالات عقلیه است. از باب تأیید مطلب به این آیه‌ی شریفه توجه کنید که خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا أُنزِلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾<sup>۲</sup>؛

ما این قرآن را به تو نازل نکردیم، مگر برای این که به وسیله‌ی آن روشن کنی برای مردم معارفی را که در آن اختلاف دارند...

از این آیه معلوم می‌شود که خود رسول خدا ﷺ به وسیله‌ی قرآن مبین همه‌ی معارف از جمله حتمیت معاد است. بنابراین چه نیازی به تبیین بعد از مرگ و در روز قیامت خواهد بود؟

در جواب عرض می‌شود: درست است، در دنیا هم از طریق اقامه‌ی برهان عقلی و هم از طریق اخبار انبیاء و نزول وحی آسمانی موضوع تبیین نسبت به حتمیت معاد و حساب روز جزا حاصل می‌شود اما این تبیین، تبیین علمی است؛ یعنی انسان از طریق عقل و نقل، علم به حتمیت معاد پیدا می‌کند ولی با چشم سر آن را نمی‌بیند تا تبیین عینی هم برایش حاصل شود. اما پس از مرگ و روز قیامت آن را با چشم سر می‌بیند و تبیین عینی هم برایش محقق می‌شود و قهراً طمأنینه‌ی قلبی پیدا می‌کند، چون تبیین علمی تنها پیوسته با نوعی اضطراب همراه است تا به سر حد تبیین عینی برسد و اطمینان قلبی و آرامش خاطر پیدا کند.

### تبیین عینی معاد

حضرت ابراهیم خلیل عليه السلام از خدایش خواست که: ﴿...رَبِّ ارْنِي كَيْفَ تُحْيِي الْمَوْتَى...﴾؛ خدای من، به من بنما که چگونه مرده‌ها را زنده می‌کنی؟ خطاب آمد:

﴿...أَوْ لَمْ تُؤْمِنُ...﴾

...آیا تو مگر ایمان [به این] نیاورده‌ای [که من مرده‌ها را زنده می‌کنم]؟...

﴿...قَالَ بَلَىٰ وَلَٰكِنْ لِيَطْمَئِنَّ قَلْبِي...﴾<sup>۳</sup>؛

۱-سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۱۴.

۲-همان، آیه‌ی ۶۴.

۳-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶۰.

[ابراهیم علیه السلام] عرض کرد: آری [من ایمان به این دارم]، ولی می خواهم اطمینان قلبی پیدا کنم...

یعنی آن اطمینان قلبی و آرامش خاطر که از دیدن حاصل می شود، از دانستن تنها به دست نمی آید. در روز قیامت نیز که صحنه بالعیان مشهود می گردد، خطاب به انسان می فرماید: ﴿لَقَدْ كُنْتَ فِي غَفْلَةٍ مِنْ هَذَا فَكَشَفْنَا عَنْكَ غِطَاءَكَ فَبَصَرُكَ الْيَوْمَ حَدِيدٌ﴾؛<sup>۱</sup> تو از این صحنه در حال غفلت بودی، ما پرده از تو کنار زدیم و اکنون چشمت تیزبین است آنچه را که در دنیا نمی دیدی اینجا آن را بالعیان می بینی .

از این آیه هم معلوم می شود که تمام حقایق محشر و صحنه های قیامت، پس از مرگ انسان برایش تبیین عینی پیدا می کند. در سوره ی تکاثر هم می فرماید:

﴿كَلَّا لَوْ تَعْلَمُونَ عِلْمَ الْيَقِينِ لَتَرَوُنَّ الْجَحِيمَ ﴿۱﴾ ثُمَّ لَتَرَوُنَّهَا عَيْنَ الْيَقِينِ ﴿۲﴾﴾

اکنون که شما در دنیا هستید، اگر دل به قرآن بدهید، از خلال آیاتش علم الیقین به دست می آورید و جهنم را [با چشم دل] مشاهده می کنید و سرانجام آن را با چشم سر و عین الیقین نظاره می نمایید.

﴿يَوْمَ يَدْعُونَ إِلَى نَارِ جَهَنَّمَ دَعَاً ﴿۱﴾ هَذِهِ النَّارُ الَّتِي كُنْتُمْ بِهَا تُكَذِّبُونَ ﴿۲﴾ اَفْسِحْرُ هَذَا اَمْ اَنْتُمْ لَا تُبْصِرُونَ ﴿۳﴾﴾

روزی که آنها [کافران] به سمت آتش جهنم باعنف و خشونت رانده می شوند [این ندابه گوششان می رسد که] این همان آتشی است که شما آن را دروغ می انگاشتید و پیامبر را که شمارا از آن تحذیر می کرد تکذیب می کردید و ساحر ش می نامیدید. حال آیا این آتش سحر است [و واقعیتی ندارد] یا شما آن را نمی بینید؟

### تفاوت بین تبیین علمی با تبیین عینی

حاصل این که از نظایر این آیات استفاده می شود که حقایق مربوط به معاد در عالم پس از مرگ و روز قیامت، تبیین عینی برای انسان پیدا می کند، در حالی که همان حقایق در عالم پیش از مرگ از طریق بیان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و قرآن تبیین علمی برای او داشت و لذا

۱- سوره ی ق، آیه ی ۲۲.

۲- سوره ی تکاثر، آیات ۵ تا ۷.

۳- سوره ی طور، آیات ۱۳ تا ۱۵.

منافاتی بین این دو آیه نیست که یک جامی فرماید: ﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ...﴾؛ ما قرآن را بر تو نازل کردیم که به وسیله‌ی آن تبیین معارف بنمایی. یعنی تو از طریق قرآن، مبین معارف باشی و در آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید: خدا اموات را روز قیامت برمی‌انگیزد تا تبیین حقایق بنماید در واقع تبیین پیش از مرگ از طریق انزال قرآن تبیین «علمی» بوده و تبیین پس از مرگ از طریق احیاء اموات «تبیین عینی» خواهد بود و بدیهی است که تفاوت این دو تبیین بسیار زیاد است. از دانستن تا دیدن خیلی فاصله است، یکی از پشت پرده و دیگری عاری از پرده است. مگر این که از ناحیه‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام باشد که فرموده است:

(لَوْ كُشِفَ الْغِطَاءُ مَا أَرَدَدْتُ يَتِينًا)؛<sup>۱</sup>

من [آن چنان علم‌الیقین به حقایق دارم که] اگر برده هم کنار برود [و همه چیز آشکار و عیان گردد] چیزی بر یقینم افزون نمی‌گردد.

### محو اختلاف و بروز توحید از جمله‌ی اهداف معاد

بنابراین، از جمله اهداف و غایات حاصله از معاد، از بین رفتن اختلافات اعتقادی و بارز گشتن اصل توحید است. ﴿وَلِيُعْلَمَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّهُمْ كَانُوا كَاذِبِينَ﴾؛ و در نتیجه کسانی که کفر ورزیده و این حقیقت را انکار کرده‌اند، آگاه گردند و بدانند که دروغگو بوده‌اند و جز مدبری علیم قدیر حکیم در عالم، مبدأ و منتهایی وجود ندارد. ﴿...إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاغِبُونَ﴾؛ آن کس که ابتداءً آدمی را به وجود آورده و زنده‌اش کرده است، هموست که پس از مرگ او را بار دیگر زنده می‌کند و به موقف حساب و کتاب می‌آورد که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَا أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛

[اعاده‌ی حیات انسانی پس از مرگ، برای ما دشوار نیست] تنها کار ما درباره‌ی هر چه که بخواهیم ایجادش کنیم این است که به او می‌گوییم موجود باش، او هم بلافاصله موجود می‌شود.

یعنی تنها اراده و خواست ما در وجود بخشیدن به هر چیزی کافی است، تعبیر به ﴿کن﴾ (موجود باش) هم کنایه از همان اراده است و از باب تقریب به ذهن بشر است؛ چون بشر کمال تسلط خود را در این می‌داند که به هر چه بگوید موجود شو، او بی‌درنگ موجود

۱- بحارالانوار، ج ۲۷، ص ۳۰۷.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۶.

شود؛ لذا خداوند قادر مطلق هم برای اثبات قدرت مطلقه‌اش به تناسب ذهن و ادراک بشر می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛ آنچنان من توانای بر ایجاد اشیاء می‌باشم که به هر چه بگویم موجود شو، او بی‌درنگ موجود می‌شود. یعنی تنها اراده و خواست من، کافی در ایجاد اشیاء است و نیازی به گفتن ﴿کن﴾ ندارد.

### تقدیر خداوند از مهاجران صدر اوّل اسلام

در دو آیه‌ی بعد، خداوند حکیم از مهاجران صدر اوّل اسلام - که در راه حمایت از رسول خدا ﷺ و ترویج آیین مقدّس اسلام و قرآن، دست از تمام زندگی خود کشیدند و از موطن مألوف<sup>۱</sup> و خانه و کاشانه و ارحام و اقارب خود بریدند و به رسول خدا ﷺ پیوستند و همراه آن حضرت، از مکه به مدینه هجرت کردند و با بذل مال و جان به دفاع از حریم دین خدا برخاستند - تقدیر و تجلیل کرده و می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآ جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾؛

آنها که [از ناحیه‌ی مشرکان مکه] مورد ظلم و ستم واقع شدند [و محضاً] برای دفاع از حریم دین خدا [از موطن خویش] هجرت کردند، به طور مسلم ما در این دنیا جایگاه خوبی به آنها می‌دهیم و پاداش آخرت از آن هم بزرگ‌تر است اگر بدانند.

این جمله‌ی ﴿لو كانوا يعلمون﴾ احتمالاً به این معناست که اگر مشرکان آگاه از عظمت اجر اخروی گردند، دل از دنیا بر می‌کنند و رو به اسلام می‌آورند و ممکن است این باشد که اگر مهاجران از جلالت اجر اخروی آن چنان که هست آگاه شوند، با شوق و رغبت بیشتری به هجرت در راه خدا اقدام می‌نمایند. دیگر این که می‌توان گفت آیه‌ی شریفه، ضمن تقدیر از مهاجران صدر اوّل اسلام، امت اسلامی در هر زمان را موظّف به هجرت از محیط فاسد به محیط صالح می‌داند تا بتوانند عقاید و اخلاق اسلامی خود را سالم نگه دارند و برنامه‌های عملی دینشان را آنگونه که لازم است انجام دهند و نتیجتاً مشمول این آیه‌ی شریفه شوند که:

﴿لَنُبَوِّئَنَّهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لَآ جَزَاءَ الْآخِرَةِ أَكْبَرَ﴾؛

۱- مألوف: انس و الفت گرفته.

هم زندگی خوش در دنیا و هم اجر اکبر در آخرت داشته باشند.

البته مقصود از زندگی خوش در دنیا، این نیست که خوش بخورند و خوش بخوابند و هیچ درد و رنجی احساس نمایند، بلکه مقصود از زندگی خوش برای یک مسلمان معتقد به مبدأ و معاد این است که در محیطی ادامه‌ی حیات دهد که در آن محیط تنها قانون آسمانی خدا - قرآن - حاکم باشد و جز جلب رضای خدا و امتثال فرمان خدا انگیزه‌ای در کار نباشد.

مهم، انگیزه‌ی هجرت است

آری، اگر کسی به این انگیزه از وطنش هجرت کند که آلوده به فساد اعتقادی و اخلاقی و عملی گردیده، او مهاجر فی الله است و در دنیا و آخرت مشمول رحمت خاص خداست؛ وگرنه در زمان رسول خدا ﷺ هم کسانی بودند که با انگیزه‌های مادی و نفسانی از مکه به مدینه هجرت کردند و حتی در میدان‌های جهاد هم شرکت داشتند و بعضاً کشته هم شدند اما به جای این که «قتیل الله» کشته‌ی در راه خدا به حساب آیند، «قتیل الحمار» یعنی کشته‌ی در راه الاغ شناخته شدند، چون چشمش الاغی را در لشکر دشمن گرفته بود و برای تصاحب آن به میدان آمد و کشته شد.

دیگری به جای مهاجر الی الله، مهاجر الی امّ قیس عنوان گرفت چون به خاطر زنی به نام امّ قیس آمد در میدان جنگ کشته شد و لذا می‌فرماید: ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ﴾؛ آنان که محضاً برای تقرب به خدا هجرت می‌کنند، آن مکان و منزلت در نزد خدا نصیبشان می‌گردد.

صبر و توکل، دو صفت بارز مهاجران

آنگاه آیه‌ی بعد آن مهاجران فی الله را با دو صفت توصیف کرده می‌فرماید:

﴿الَّذِينَ صَبَرُوا وَعَلَىٰ رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛

آنها [کسانی هستند] که صبر و ثبات و استقامت [در شدائد و مصائب] پیشه‌ی

خود ساخته‌اند و [در تمام کارها] بر پروردگارشان توکل می‌کنند.

«صبر» یعنی آدمی در راه رسیدن به هر هدف و مقصدی که دارد، تحمل همه‌گونه سختی‌ها و ناملایمات را بنماید و در مقابل دشواری‌ها ضعف و سستی از خود نشان ندهد، از پانیتد و به زانو در نیاید. «توکل» یعنی انسان مؤمن به خدا، جز خدا هیچ موجودی را مؤثر مستقل در عالم نشناسد. در عین این که دنبال کسب و کار و فعالیت از هر قبیل می‌رود و متوسّل به وسایل و اسباب عادی می‌گردد؛ در عین حال خدا را به عنوان مسبب‌الاسباب

بشناسد، آنگونه که هر سبب و وسیله‌ای اعّم از عادی و غیر عادی، هم وجودش و هم خاصیت اثر گذاری اش بسته به اراده و خواست خداست. اگر او نخواهد که من به هدفی برسم، هیچ وسیله و هیچ سببی نه وجود خواهد داشت و نه اثرگذار خواهد بود و اگر او بخواهد که من به آن هدف برسم، با نبود تمام اسباب و وسایل از راهی که خودم نمی‌دانم به آن می‌رسم که خودش فرموده:

﴿...وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا ۖ وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ...﴾؛<sup>۱</sup>

... کسی که [خدا را به حساب آورده و] تقوا پیشه کند خدا راه خروج [از هر مشکلی] را به رویش می‌گشاید و از جایی که خودش احتمال آن را نمی‌دهد، او را به هدف می‌رساند...

لذا انسان مؤمن نه به هنگام فراهم بودن اسباب و وسایل مغرور می‌شود و خود را به هدف رسیده می‌بیند و نه به هنگام فقدان اسباب و وسایل مأیوس می‌گردد و خود را بیچاره و محروم از نیل به هدف مشاهده می‌نماید؛ بلکه در همه جا و در همه حال، دل از همه چیز و از همه کس بریده و چشم امید از همه جا بسته به زبان حال و قالش، گفتار خدایش را زمزمه می‌کند که:

﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَهُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ﴾؛<sup>۲</sup>

اگر همه هم رفتند، گو برونند که خدایم مرا بس.

اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است تو میانداز که مخدول تو را ناصر نیست  
به جدّ و جهد چو کاری نمی‌رود از پیش به کردگار رها کرده به مصالح خویش  
اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّعْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ  
تَرْضَىٰ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

والسّلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

۱- سوره طلاق، آیات ۲ و ۳.

۲- سوره توبه، آیه ۱۲۹.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٣﴾ وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ فَسَأَلُوا أَهْلَ  
الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ  
﴿٤٤﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ  
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكِرُونَ

و ما پیش از تو نفرستاده ایم مگر مردانی را که به آنها وحی می کردیم، اگر نمی دانید از اهل اطلاع سؤال کنید. [از آنان که اطلاع] از دلایل روشن و کتب [آسمانی پیشین] دارند و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی شاید [درباره ی آن] بیندیشند.

### فهم غلط مشرکان از اراده ی خداوند

در آیه ی ۳۵ همین سوره خداوند حکیم گفتار جاهلانۀ ی مشرکان را نقل فرمود که به زعم خود در مقام تکذیب رسالت می گفتند: تو اگر چنان که می گویی حامل اراده و خواست خدا می باشی که ما بت نپرستیم و مرتکب گناه نشویم، باید به محض نهی تو، سلب اختیار از ما بشود و نتوانیم بت را بپرستیم و نتوانیم مرتکب گناه بشویم و از این که خود را دارای اختیار می بینیم، می فهمیم که تو رسول خدا نیستی. یعنی چنان که در گذشته گفتیم، آنها فرقی میان اراده ی تکوینی و اراده ی تشریحی خدا نمی گذاشتند و خیال می کردند رسول

خدا ﷻ باید حامل اراده‌ی تکوینی خدا باشد که به محض خواستن تحقق پیدا کند و تخلف پذیر نباشد. ولی خداوند حکیم در مقام تخطئه‌ی این طرز تفکر آنان فرمود:

﴿... فَهَلْ عَلَى الرُّسُلِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾<sup>۱</sup>

... آیا رسولان خدا جز ابلاغ [پیام و اراده‌ی تشریحی خدا به بندگان خدا]

وظیفه‌ای دارند؟

حالا آیه‌ی مورد بحث هم بار دیگر وظیفه‌ی اصلی رسولان را که گرفتن وحی از خدا و ابلاغ آن به بندگان خداست بیان می‌کند و خطاب به رسول گرامی اش ﷺ می‌فرماید: این نه تنها وظیفه‌ی توست بلکه رسولانی هم که پیش از تو آمده‌اند، اولاً مردانی از جنس بشر بوده‌اند و ثانیاً کارشان اخذ وحی از جانب ما بوده است.

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾

ما پیش از تو نفرستاده‌ایم، مگر مردانی را که به آنها وحی می‌کردیم.

### مصادیق اهل ذکر

آنگاه قرآن کریم آن مردمی را که برای تن زیر بار رسالت او ندادن دنبال بهانه می‌گشتند و می‌گفتند تو که یک فرد بشر عادی هستی؛ نمی‌توانی رسول از جانب خدا باشی مخاطب قرار داده می‌فرماید: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ شما اگر خودتان اهل علم و اطلاع از دلایل روشن بر نبوت و کتاب‌های حاوی احکام و شرایع آسمانی نمی‌باشید پس از آنان که اهل علم و آگاهی هستند سؤال کنید. البته این روش سؤال جاهل از عالم و رجوع هر فرد غیر متخصص در هر فنّ و رشته‌ای به فرد متخصص در آن فنّ و آن رشته، یک اصل اصیل عقلایی است که نظام روابط اجتماعی در هر جامعه و امتی بر اساس آن اصل اصیل استوار است. حال آیا انبیاء و پیامبران پیشین ﷺ از جنس بشر بوده‌اند یا از جنس ملک و همچنین آیا آنان حامل وحی و اراده‌ی تشریحی خدا بوده‌اند یا حامل اراده‌ی تکوینی خدا که مردم را مجبور به قبول دعوت کنند... این مطلب باید از کسانی که اهل اطلاع از تاریخ انبیای سلف بوده‌اند سؤال شود و آنها در زمان نزول قرآن، علمای اهل کتاب از یهود و نصاریّ بوده‌اند که در آیه‌ی شریفه از آنها تعبیر به «اهل الذکر» شده است: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛ یعنی مشرکان مکه برای پی بردن به این مطلب، به علمای

اهل کتاب ارجاع شده‌اند. البته کلمه‌ی "ذکر" از حیث معنا مطلق وسیله‌ی اطلاع و آگاهی است. از این نظر، تمام کتب آسمانی از تورات و انجیل و قرآن ذکرند و همه‌ی دانشمندان و آگاهان از هر رشته‌ی علمی نیز اهل ذکرند و آنها باید در هر فنی از فنون علمی مرجع جاهلان و ناآگاهان در آن فن باشند؛ از اینرو علمای اهل کتاب از یهود و نصاری نیز در زمان نزول قرآن از مصادیق این عنوان کلی «اهل الذکر» بوده‌اند و مشرکان مکه برای پی بردن به حالات انبیای سلف علیهم‌السلام در آیه‌ی شریفه ارجاع به آنها شده‌اند.

### لوازم ادّعی رسالت

و در آیه‌ی بعد این جمله آمده: ﴿بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ﴾؛ یعنی شما که عالم به بیّنات و زُبور نیستید، از کسانی که عالم به آنها هستند سؤال کنید. بیّنات جمع بیّنه به معنای دلایل روشن است که احتمالاً مقصود در اینجا معجزات و خوارق عاداتی است که انبیاء علیهم‌السلام برای اثبات صدق در ادّعی رسالت خویش ارائه می‌نمایند و زُبور جمع زبور به معنای کتاب است که حاوی احکام و شرایع آسمانی می‌باشد و در واقع هر پیامبری همراه با ادّعی رسالت دو چیز می‌آورد؛ یکی آیت بیّنه یعنی انجام کار خارق‌العاده‌ای که از عهده‌ی بشر عادی بیرون است و نیاز به اذن و اراده‌ی تکوینی خدا دارد و انجام آن نشان صدق ادّعی رسالت است و دیگری "زبور" یعنی کتابی که مشتمل بر دستورات آسمانی و احکام الهی است که مردم باید آنها را برنامه‌ی زندگی خود قرار دهند.

از باب مثال حضرت موسی علیه‌السلام آیت بیّنه‌اش عصایی بود که به محض اراده‌ی او تبدیل به اژدها می‌شد و کتابش تورات بود و برنامه‌ی زندگی مردم و حضرت عیسی علیه‌السلام آیتش احیای موتی و زنده کردن مرده‌ها بود و کتابش انجیل و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از جمله امتیازات ویژه‌اش نسبت به سایر انبیاء علیهم‌السلام این است که آیتش با کتابش یک چیز است و آن «قرآن» است که هم «آیت بیّنه» و دلیل روشن بر صدق ادّعی نبوت و رسالتش تا آخرین روز عمر دنیا می‌باشد و هم «کتابش» که جامع جمیع احکام و شرایع آسمانی برای تمام جوامع بشری تا روز قیامت است.

### منظور از رجال در آیه‌ی شریفه

اینجا توجه دادن به این نکته هم خالی از تناسب نیست که اگر در آیه‌ی شریفه آمده: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوْحِي إِلَيْهِمْ﴾؛ رسولانی که ما قبل از تو فرستاده‌ایم

همه مردانی بوده‌اند که طرف وحی ما واقع می‌شده‌اند مقصود این است که پیامبران ما همه از جنس بشر بوده‌اند نه این که همه در سنین بالای عمر بوده‌اند آنگونه که صباوت<sup>۱</sup> و کودک بودن را مانع از نیل به مقام نبوت نشان بدهد و حال آن که درباره‌ی حضرت یحیی علیه السلام می‌فرماید: ﴿...وَآتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيًّا﴾؛<sup>۲</sup> ... ما به او هنگامی که کودک بود حکم و فرمان نبوت دادیم و گفتیم:

﴿يَا يَحْيَىٰ خُذِ الْكِتَابَ بِقُوَّةٍ...﴾؛<sup>۳</sup>

ای یحیی، کتاب [خدا] را با قوت و قدرت بگیر...

همچنین درباره‌ی حضرت عیسی علیه السلام می‌فرماید در حالی که یک کودک گاهواره‌ای بود:

﴿قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا﴾؛<sup>۴</sup>

گفت: همانا من بنده‌ی خدایم، به من کتاب آسمانی داده و نبی و پیامبرم قرار داده است.

در میان امامان علیهم السلام نیز داریم که در سنین کودکی به مقام امامت رسیده‌اند. امام نهم حضرت امام جواد علیه السلام و امام دهم حضرت امام هادی علیه السلام و امام دوازدهم حضرت امام مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف چنین بوده‌اند.

### ضرورت رجوع افراد غیر عالم به عالم

نکته‌ی دیگر این که ذیل آیه‌ی شریفه‌ی: ﴿فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۱</sup> عرض شد آیه‌ی شریفه ارشاد به یک اصل مسلم عقلایی می‌کند که باید افراد غیر عالم در هر رشته‌ی علمی، به افراد عالم در آن رشته رجوع کنند و از پیش خود نفی و اثباتی ننمایند.

### بیان یک مثال برای درک بهتر مطلب

از باب مثال افرادی که آگاه از مسائل دینی و احکام عملی مربوط به دین نمی‌باشند به حکم بدیهی عقل، آنها موظفند برای آگاه گشتن از برنامه‌های عملی دین به سراغ کسانی بروند که اهل اطلاع از آن برنامه‌ها می‌باشند و در میان مردم متدین به عنوان «فقها» شناخته می‌شوند و از مصادیق اهل الذکرند. آیه‌ی شریفه هم دستور سؤال از «اهل الذکر» می‌دهد.

۱- صباوت: کودکی.

۲- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۲.

۳- همان.

۴- همان، آیه‌ی ۳۰.

البته سؤال کردن هم دارای شرایط خاصّ به خود می‌باشد که سؤال کننده بدانند از چه مطلبی و از چه کسی و چگونه باید سؤال کند. از باب مثل کسی سؤال می‌کند مثلاً چرا انگشتی طلا به دست کردن برای مرد حرام است؟ در جواب می‌گوییم این سؤال شما دو صورت دارد؛ **اولاً:** دلیل حرام بودن و **ثانیاً:** فلسفه‌ی حرام بودن آن چیست؟ اما درباره‌ی سؤال اول می‌گوییم این یک بحث فنی تخصصی است که باید از روی آیات شریفه‌ی قرآن و روایات رسیده‌ی از معصومین علیهم‌السلام استنباط شود و آن نیز احتیاج به این دارد که کسی پس از طیّ مراحل تحصیلی از علوم متعدّد، دارای ملکه‌ی اجتهاد شده باشد؛ حال اگر شما سؤال کننده‌ی از دلیل حرام بودن انگشتی طلا برای مرد، دارای ملکه‌ی اجتهاد و نیروی استنباط احکام از آیات و روایات هستید، خودتان می‌توانید دلیل آن را بفهمید دیگر نیاز به سؤال کردن از دیگری ندارید و اگر دارای آن ملکه و آن نیرو نمی‌باشید، وظیفه‌ی شما تقلید و اخذ فتوا از فقیه است و دلیل حرام بودن انگشتی طلا برای مرد درباره‌ی شما همان فتوای فقیه است.

و اما راجع به سؤال دوّم که فلسفه‌ی حرام بودن انگشتی طلا برای مرد چیست؟ می‌گوییم ما در عین این که اعتقاد داریم تمام احکام خدا از حلال و حرام بودن اشیاء دارای مصالح و مفاسد واقعی است، ولی پی بردن به آن مصالح و مفاسد واقعی از حیثه‌ی درک ما بیرون! است. البته ممکن است آثار نیک و فوایدی از اشیاء حلال و مضرات و مفاسدی از اشیاء حرام شناخته شده باشد و حتی کتاب‌هایی هم در این باب از قبیل "علل الشرایع" نوشته شده باشد، ولی مع الوصف نمی‌توانیم به طور قاطع بگوییم علت واقعی تحریم و تحلیل اشیاء از جانب خدا این است، مگر بیانی صریح و مستند از معصوم علیهم‌السلام به دست ما رسیده باشد.

### مصدق اجلای ذکر و اهل الذکر

قسمت بعدی آیه می‌فرماید:

﴿وَأُنزِلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾

ما این ذکر را به تو نازل کردیم برای این که تو آنچه را که به مردم نازل شده است برای آنان تبیین کنی و باشد که آنها [راجع به شناخت و وظایف خود و عمل به آنها] بیندیشند.

قبلاً گفتیم مطلق آنچه که وسیله‌ی یادآوری خدا و معارف الهی باشد، مصداق ذکر است و لذا در قرآن کریم از خود «قرآن» تعبیر به «ذکر» شده است:

﴿إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ﴾<sup>۱</sup>

به یقین ما این ذکر را نازل کرده‌ایم و به یقین ما نگه دارنده‌ی آن می‌باشیم. اینجا به طور مسلم مراد از ذکر قرآن است و همچنین از پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز تعبیر به ذکر شده است:

﴿...قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ﴿١٠٠﴾ رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مُبَيِّنَاتٍ...﴾<sup>۲</sup>

...خداوند ذکر را به سوی شما نازل کرده، رسولی که آیات روشن‌گر الهی را بر شما تلاوت می‌کند...

کلمه‌ی «رسولاً» در آیه به اصطلاح، بدل یا بیان است برای «ذکر». در روایتی ذیل آیه‌ی «فَسْتَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که فرمود:  
(الذِّكْرُ الْقُرْآنُ وَ آلُ الرَّسُولِ أَهْلُ الذِّكْرِ وَ هُمُ الْمَسْئُولُونَ)<sup>۳</sup>؛  
ذکر، قرآن است و آل رسول اهل الذکرند و آنها هستند که [در فهم معارف قرآن] باید از آنها سؤال شود.

در روایت دیگری از امام ابوالحسن الرضا عَلَيْهِ السَّلَام منقول است که فرمود: (الذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ)<sup>۴</sup>؛ ذکر، رسول خداست و ما اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام اهل الذکر هستیم. آنگاه فرمود:  
(وَ ذَلِكَ بَيِّنٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَيْثُ يَقُولُ... قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْهِكُمْ... فَالذِّكْرُ رَسُولُ اللَّهِ وَ نَحْنُ أَهْلُهُ)<sup>۵</sup>؛  
و این حقیقت در کتاب خدا روشن است که می‌فرماید... پس ذکر، رسول خداست و ما اهل او می‌باشیم.

بنابراین مصداق اجلای ذکر، قرآن و رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است و مصداق اجلای اهل الذکر ائمه‌ی معصومین عَلَيْهِمُ السَّلَام از اهل بیت رسول عَلَيْهِمُ السَّلَام می‌باشند. حال تفسیر و توضیح آیه‌ی «وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ» مجال بیشتری می‌طلبد که بماند برای بعد ان شاء الله. والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱-سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۹.

۲-سوره‌ی طلاق، آیات ۱۰ و ۱۱.

۳-بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۱۸۱.

۴-وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۲.

۵-همان.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بِالْبَيِّنَاتِ وَالزُّبُرِ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ  
مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَنْفَكِرُونَ

[سؤال کنید از آنان که اطلاع از] دلایل روشن و کتب [آسمانی پیشین] دارند و ما این ذکر [قرآن] را بر تو نازل کردیم تا آنچه را که به سوی مردم نازل شده است برای آنها تبیین کنی، شاید [در باره ی آن] بیندیشند.

قبل از تو هم پیامبرانی که فرستاده ایم از جنس بشر بوده اند:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رِجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ...﴾<sup>۲</sup>

قرآن کریم هم معجزه، هم شریعت

در آیه ی مزبور می فرماید انبیاء را با «بیّنات» و «زُبر» فرستاده ایم. «بیّنات» جمع بیّنه است و مراد در اینجا معجزات و خوارق عادات است که همراه انبیاء باید باشد تا شاهد صدق ادّعای نبوتشان باشد و «زبر» جمع زبور است و مقصود کتاب های آسمانی است که شامل تعلیمات و احکام و شرایع الهی می باشند که هر پیامبر آسمانی هم باید آیت داشته باشد و هم شریعت که با آیتش اثبات صدق ادّعای نبوتش را بنماید و با شریعتش برنامه ی زندگی به دست بشر بدهد.

حال از جمله ی آن بیّنات و زُبر همین قرآن کریم است که هم جنبه ی آیت و بیّنه ای

۱- سوره ی نحل، آیه ی ۴۴.

۲- همان، آیه ی ۴۳.

دارد و هم جنبه‌ی شریعت و زبوری یعنی هم معجزه‌ی پیامبر اکرم ﷺ است و شاهد صدق ادعای نبوتش و هم شریعت و کتاب آسمانی آن حضرت است و برنامه‌ی زندگی برای بشر و مقصود از ذکر در این آیه همان قرآن است که می‌فرماید:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾؛ ما به تو ذکر را نازل کردیم.

چون ذکر یعنی هر چه که وسیله‌ی یادآوری نسبت به خدا و برنامه‌های خدا می‌باشد و لذا تورات موسی و انجیل عیسی و زبور داود و صُحُف ابراهیم و صحف نوح همه ذکرند. خود پیامبر اکرم ﷺ نیز ذکر است که در سوره‌ی طلاق از خود آن حضرت تعبیر به ذکر شده: ﴿...قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا ۖ رَسُولًا...﴾؛ رسول به عنوان بیان ذکر آمده است.

هدف از انزال قرآن کریم به رسول اکرم ﷺ

حالا در آیه‌ی مورد بحث خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید ما به تو ذکر را که همان قرآن است نازل کردیم: ﴿لَتُبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ در آیه دو غایت و دو هدف برای انزال قرآن به رسول خدا بیان شده است:

- ۱- آنچه را که به سوی مردم نازل شده برای آنان بیان کنی.
- ۲- و مردم نیز فکر خود را به کار انداخته و درباره‌ی تو و قرآن بیندیشند و با وظایف خویش آشنا گردند.

حالا چند مطلب در آیه‌ی شریفه شایسته‌ی بحث است:

تفاوت انزال با تنزیل قرآن کریم

مطلب اوّل اختلاف تعبیر در مورد نزول قرآن که گاهی تعبیر به انزال می‌شود و گاهی تعبیر به تنزیل، در همین آیه می‌بینیم ابتدا فرموده است: ﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾؛ «انزلنا» به اصطلاح ادبی از باب افعال است و مصدرش انزال است و بعد فرموده است: ﴿مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾؛ «نُزِّلَ» از باب تفعیل است و مصدرش تنزیل است. آنجا که خطاب به پیامبر اکرم ﷺ است تعبیر به انزال شده و آنجا که مردم مورد توجه قرار گرفته‌اند تعبیر به تنزیل شده است و این اختلاف در تعبیر احتمالاً ممکن است راجع به اختلاف در لحاظ نزول جمعی قرآن و لحاظ نزول تدریجی آن باشد، یعنی آنجا که نزول مجموعه‌ی قرآن لحاظ شده تعبیر به انزال شده و آنجا که نزول تدریجی آن ملحوظ بوده تعبیر به تنزیل شده است. از باب مثال گاهی



می‌خواهیم بگوییم فلان نقطه بارندگی شده است می‌گوییم:  
**(أَنْزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ)؛** خدا آنجا باران فرستاده است.

چون نزول خود باران منظور است و کاری به کیفیت نزول آن نداریم، تعبیر به انزال می‌کنیم و گاهی نظر به کیفیت نزول و پی‌درپی بودن قطرات آن به طور مداوم داریم می‌گوییم: **(نَزَلَ اللَّهُ الْمَطَرَ تَنْزِيلاً حَسَنًا)؛** خدا باران را به گونه‌ی نیکویی فرود آورد و چون تداوم تدریجی نزول آن منظور است تعبیر به **تنزیل** می‌کنیم. درباره‌ی قرآن نیز آنجا که نزول قرآن منظور است و کیفیت نزول آن از دفعی و تدریجی منظور نیست تعبیر به **انزال** شده است؛ مثلاً:

**﴿شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ...﴾<sup>۱</sup>؛**

قرآن در ماه رمضان نازل شده است...

یا:

**﴿إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ﴾<sup>۲</sup>؛**

ما قرآن را در شب قدر نازل کرده‌ایم.

در این دو آیه چون نزول خود قرآن منظور است تعبیر به **انزال** شده است؛ اما آنجا که نزول تدریجی قرآن منظور است تعبیر به **تنزیل** شده است؛ مثلاً:

**﴿وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ عَلَى النَّاسِ عَلَى مُكْثٍ وَنَزَلْنَاهُ تَنْزِيلاً﴾<sup>۳</sup>؛**

ما قرآن را به طور پراکنده و جداگانه از هم قرار دادیم تا تو آن را با مکث و تأنی برای مردم بخوانی و ما آن را به گونه‌ی تدریج نازل کرده‌ایم.

مثلاً در ظرف ۲۳ سال این قرآن تدریجاً نازل شده، چند آیه امروز و چند آیه روز دیگر، چند آیه اینجا راجع به مطلبی و چند آیه در مکان دیگر راجع به مطلب دیگر. به همین کیفیت تدریجاً نازل شده و از این جهت تعبیر به **تنزیل** شده است. حالا در آیه‌ی مورد بحث هر دو تعبیر آمده؛ در یک جمله فرموده: **﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ﴾**؛ اینجا تعبیر به **انزال** شده و در جمله‌ی بعد فرموده: **﴿لَسُبِّحَانَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾**.

در این جمله تعبیر به **تنزیل** شده، قبلاً گفتیم «انزلنا» مصدرش **انزال** است و **نُزِّلَ**

۱-سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۸۵.

۲-سوره‌ی قدر، آیه‌ی ۱.

۳-سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱۰۶.

مصدرش تنزیل است. در جمله‌ی اوّل که طرف نزول شخص پیامبر اکرم ﷺ است مجموعه‌ی قرآن با قطع نظر از تدریج در نزول لحاظ شده و انزال آمده است و در جمله‌ی دوّم که مردم طرف نزولند تدریج در نزول لحاظ شده و تنزیل آمده است.

### صلاحیت منحصر به فرد پیامبر اکرم ﷺ

مطلب دیگر این که آیه‌ی مورد بحث، غایت و علت انزال قرآن به پیامبر اکرم ﷺ را بیان می‌کند؛ (دَقَّتْ بفرماید) مقصود در آیه این نیست که هدف از نزول قرآن را بیان کند که قرآن برای چه نازل شده است؛ زیرا اگر مقصود این بود دیگر نیازی به قید «الیک» و همچنین به قید «لتبیین» نبود که قرآن را به تو نازل کردیم که تو آن را برای مردم بیان کنی؛ بلکه همین قدر کافی بود که بفرماید: (وَ أَنْزَلْنَا الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ)؛ ما قرآن را نازل کردیم، حالا طرف نزول هر که باشد تا حقایق آن برای مردم بیان شود، حالا مبیین هر که باشد ولی چون هدف در آیه‌ی شریفه معرفتی شخص پیامبر اکرم ﷺ بوده که هم تنها کسی که صلاحیت طرف نزول قرآن واقع شدن را دارد پیامبر اکرم ﷺ است و هم تنها کسی که صلاحیت تبیین حقایق وحی را دارد آن حضرت است و لذا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾

قرآن را به شخص تو نازل کردیم برای این که شخص تو حقایق آن را برای مردم بیان کنی، زیرا نه کسی غیر تو اهلیت اخذ وحی قرآنی را داشته و نه کسی غیر تو قادر به تبیین محتویات آسمانی آن بوده است. مشرکان مکه که آگاه از موقعیت ممتاز پیامبر اکرم ﷺ نبودند و عظمت و جلالت افراد را در داشتن ثروت و قدرت مادی می‌پنداشتند می‌گفتند اگر بنا بود از طرف خدا کتابی نازل شود چرا به آن دو شخصیت بزرگ صاحب ثروت و قدرت که در مکه و طائف هستند نازل نشده است.

﴿وَقَالُوا لَوْلَا نُزِّلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَى رَجُلٍ مِّنَ الْقُرَيْتَيْنِ عَظِيمٍ﴾<sup>۱</sup>

آنها نمی‌دانستند که حمل رسالت آسمانی نیاز به اهلیت خاص الهی دارد که خدا آن را به هر یک از بندگان که صلاح بداند اعطا می‌کند.

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۱.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

## ضرورت تفکر در آورنده و آیات قرآن کریم

غایت و هدف دیگری که آیه‌ی شریفه برای انزال قرآن به رسول اکرم ﷺ نشان داده این است که می‌فرماید: ﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ یعنی ما قرآن را به شخص تو ای رسول گرامی نازل کردیم برای این که **اولاً**: تو با اهلیت خاصی که داری مبین محتویات و حقایق آسمانی آن باشی و **ثانیاً**: بر اساس شرایط ویژه‌ای که داری زمینه‌ی اندیشه و تفکر در مردم به وجود آوری و آنها در صفات شخص تو و آنگاه جریان آیات قرآن بر زبان تو بیندیشند و بفهمند این قرآن معجزه است و نازل شده‌ی از جانب خداست، زیرا آن را از زبان کسی می‌شنوید که در کودکی یتیم شده، پدر را در شکم مادر که بوده از دست داده و مادر هم در سن چهارسالگی از دستش رفته است، بعد در یک محیط سراسر جهل و فساد و وحشیت و بربریت زندگی کرده و آنگاه در سن چهار سالگی کتابی آورده و کلامی بر زبانش جاری شده که مغزهای متفکر عالم را در مقابل کوچکترین جملاتش به زانو درآورده علوم اولین و آخرین از زبان این شخصی صادر شده که از کودکی مربی نداشته، معلّم نداشته، کتاب ندیده، مدرسه و دانشگاهی ندیده در محیط جهل و فساد و بربریت و حیوانیت زندگی کرده محیطی که مردمش منحط‌ترین جمعیت‌های روی زمین آن عصر بوده‌اند در میان آنها به وجود آمده و خود مؤسس عالی‌ترین تمدن انسانی شده است. آری: ﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ﴾.

وقتی این کتاب آسمانی قرآن بر شخص تو با آن شرایط که داری نازل شد طبیعی است که زمینه‌ی تفکر در مردم به وجود می‌آید که این کتاب از کجا به تو رسیده و آن مطالب فوق علوم بشری چگونه بر زبان تو جاری شده است و گرنه اگر مثلاً به کسی نازل می‌شد که در میان مردم مؤدّب به آداب تمدن انسانی زندگی کرده که دارای فضایل اخلاقی بوده و دانشگاه و دانشسرا داشته‌اند و او شخصاً مربی و معلّم داشته، مدرسه دیده و کتاب خوانده و آنگاه کتابی آورده مثلاً دارای علوم گوناگون، البته اینجا ممکن بود بگویند این آدم درس خوانده و کتاب دیده و نبوغ فکری داشته و در نتیجه این مطالب را از کتاب‌های مختلف گرفته و به عنوان کتاب آسمانی به ما القا می‌کند اگر غیر تو آورنده‌ی قرآن بود این تهمت جا داشت، اما تو با این شرایط و سابقه‌ی زندگی که میان مردم شناخته شده‌ای این اتهام هیچگاه جا نخواهد داشت بلکه جز این چاره‌ای نمی‌یابند که بگویند این کتاب محصول فکر و مغز خودش نیست.

این مغزی که در محیط جهل پرورش یافته ممکن نیست بتواند چنین کتابی سراسر

علم و دانش را بسازد، این کتاب نه ساخته‌ی این محیط است و نه ساخته‌ی عالم طبیعت است؛ عالم طبیعت نمی‌تواند از جهل، علم بجوشاند و از فساد تولید صلاح بنماید. این کار از عهده‌ی عالم طبیعت بر نمی‌آید بلکه این کتاب از عالمی ماورای عالم ماده و طبیعت آمده، همچنان که خودش می‌گوید که این کلمات و این سخنان و این مضامین از آن من نیست، بلکه:

﴿...يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾؛<sup>۱</sup>... به من از عالم بالا وحی می‌شود...  
 ﴿وَكَذٰلِكَ اَوْحَيْنَا اِلَيْكَ رُوْحًا مِّنْ اٰمْرِنَا مَا كُنْتَ تَدْرِي مَا الْكِتٰبُ وَلَا الْاِيْمَانُ...﴾؛<sup>۲</sup>

اینگونه است که ما روحی از عالم امر خود به تو وحی کردیم و گرنه تو بدون وحی ما نه عالم به کتاب بودی و نه آگاه از حقیقت ایمان!! در عظمت و جلالت وجود اقدس رسول الله اعظم ﷺ همین بس که هیچ منبع و منشأ علمی جز وحی خدا ندارد. ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ اِنْ هُوَ اِلَّا وَّحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛<sup>۳</sup> پس آیه‌ی مورد بحث، انزال قرآن بر رسول خدا را دارای دو هدف معرفی کرد، یکی این که: ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾؛ خود رسول مبین محتویات آن باشد، دیگر این که: ﴿وَلَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ﴾؛ مردم بیندیشند و پی به وحی بودن آن ببرند.

### لزوم بیان پیامبر اکرم ﷺ در کنار قرآن

مطلب سوّم که می‌فهمیم حجّیت بیان پیامبر اکرم ﷺ است، یعنی وقتی خدا به رسولش فرمود: ﴿لَتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ﴾؛ تو باید قرآن را تبیین کنی، معلوم می‌شود بیان پیامبر حجّت است چه در محکّمات قرآن و چه در متشابهات آن. حتّی اگر فرضاً آیه‌ای معنای روشنی دارد و ما آن را می‌فهمیم ولی دیدیم بیانی که از پیامبر اکرم ﷺ به طور قطع رسیده طور دیگری معنا کرده است آن را می‌گیریم و فهم خود را کنار می‌زنیم برای این که فهم ما حجّت نیست ولی به حکم این آیه، بیان رسول خدا ﷺ حجّت است. مثلاً در این آیه آمده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَّاحِدَةٍ وَجَعَلَ مِنْهَا زَوْجَهَا...﴾؛<sup>۴</sup>

خدا کسی است که شما را از یک نفر [آدم] آفریده و همسر او را هم از او قرار

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۰.

۲- سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۵۲.

۳- سوره‌ی نجم، آیات ۳ و ۴.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۹.

## داده است...

ما بر حسب فهم خود می‌گوییم «منها» یعنی از جنس او بوده یعنی همان‌طور که آدم انسان بوده بشر بوده همسر او حوّا هم از جنس بشر بوده است، حال اگر دیدیم مثلاً بیان از پیامبر رسیده که «منها» یعنی «من فاضل طینته» یعنی از زیاد آمده‌ی طینت و ماده‌ی خلقت آدم، حوّا را آفریده است، در این صورت می‌گوییم معنای «منها» همین است اگرچه ما می‌فهمیم «منها» یعنی از جنس بشر. قهراً فهم خود را کنار می‌گذاریم و می‌گوییم معنای قرآن همین است که پیامبر فرموده است، چون بیان او حجت است و اخذ به آن لازم است. یعنی اگر بیان پیامبر کنار برود قرآن نمی‌تواند بشر را به حقایق برساند، زیرا اگر بنا بود قرآن کافی باشد نمی‌فرمود:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ﴾

ما قرآن را به تو نازل کردیم برای این که تو آن را تبیین کنی.

یعنی بیان تو باید ضمیمه‌ی قرآن بشود تا مردم از حقایق آن آگاه گردند. البته نمی‌خواهیم بگوییم که لازم است بیان رسول به همه‌ی آیات ضمیمه بشود تا مفهوم آن روشن گردد که اگر یک آیه‌ای مثلاً دیدیم بیان پیامبر همراهش نیست در آن جمود کنیم و بگوییم ما چیزی از آن نمی‌فهمیم نه این را نمی‌خواهیم بگوییم بلکه منظور این است که به طور اجمال باید بیان پیامبر در کنار قرآن باشد. البته آنجا که مفهوم آیه روشن است و بیان مخالفی هم از رسول نرسیده همان را می‌گیریم اما اگر آیه‌ای مفهوم و مقصود آن روشن نیست و از تشابهات قرآن است؛ طبیعی است که آنجا احتیاج به بیان مبین معصوم پیدا می‌کنیم و خدا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾

و اینگونه آیات هم در قرآن زیاد داریم که به دست آوردن مقاصد آنها نیاز به بیان مبین معصوم از خطا دارد و در غیر این صورت زمینه برای پیدایش مذاهب مختلف خواهد شد. همانگونه که اکنون چنین شده است و فرقه‌های مختلف در امت اسلامی به وجود آمده‌اند و همه هم خود را مستند به آیات قرآن می‌دانند و این برای همین است که در تشابهات قرآن به غیر مبین معصوم مراجعه کرده و رأی و نظر او را متبع دانسته‌اند و به گمراهی افتاده‌اند.

### ضرورت تبیین آیات الاحکام

از باب نمونه عرض می‌شود از جمله آیاتی که حتماً نیاز به مبیین دارد و بدون آن نمی‌شود به مقاصد آنها پی برد، آیات الاحکام است؛ یعنی آیاتی که احکام برنامه‌های عملی را ذکر می‌کنند از قبیل وجوب نماز و روزه و حج و خمس و زکات و... که می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ...﴾<sup>۱</sup>

﴿...كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ...﴾<sup>۲</sup>

نماز بخوانید، روزه بگیرید، زکات بدهید، حج بجا آورید. اما آیا نماز چیست و اوقات و اجزاء و شرایطش کدام است، روزه چیست و شرایط و مبطلاتش چیست؟ حج یعنی چه و مناسک آن کدام، اجناسی که مورد تعلق زکات قرار می‌گیرد چند چیز است و شرایطشان چیست؟ هیچ کدام اینها در ظاهر قرآن نیامده و نیاز به بیان مبیین منصوب از جانب نازل کننده‌ی قرآن دارند که فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ﴾

ما قرآن را بر تو [ای رسول گرامی] نازل کردیم برای این که تو محتویات آن را برای مردم بیان کنی.

### حجت بودن بیان معصوم علیه السلام در تبیین حقایق قرآن کریم

پس به حکم این آیه، رسول خدا صلی الله علیه و آله مبیین منصوب از جانب خدا برای بیان قرآن نازل شده‌ی از جانب خداست، سپس به حکم حدیث ثقلین که حدیث منقول متواتر از رسول خداست که فرموده است:

﴿إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عَشْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي مَا مِنْكُمْ مَنْ تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا لَنْ تَضِلُّوا أَبَدًا﴾<sup>۳</sup>

من از دنیا می‌روم و دو چیز گرانبقدر و سنگین وزن از خود در میان شما امت اسلام باقی می‌گذارم، یکی کتاب خدا قرآن و دیگری عترت و اهل بیت من؛ تا وقتی که شما متمسک به این دو باشید و حقایق دینی خود را از این دو بگیرید هرگز گمراه نخواهید شد.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۳.

۲- همان، آیه‌ی ۱۸۳.

۳- سفینة البحار ج ۱، ص ۱۳۲ (ثقل).

بنابراین در زمان حیات رسول خدا ﷺ بیان خود آن حضرت در کنار قرآن باید باشد تا مجملات آن را تبیین نماید و پس از رحلت آن حضرت به حکم حدیث متواتر ثقلین که شیعه و سنی آن را نقل کرده‌اند بیان عترت و اهل بیت رسول باید در کنار قرآن قرار گیرد و محتویات آن را تبیین نماید و لذا ما شیعه‌ی امامیه به حکم این آیه‌ی کریمه (مورد بحث) به ضمیمه‌ی حدیث ثقلین که منقول متواتر از رسول خدا ﷺ است تنها بیان رسول خدا و بیان ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام را در تبیین حقایق آسمانی قرآن حجت می‌دانیم و برای رأی و نظر احدی جز امام معصوم علیهم‌السلام در بیان احکام دین ارزش قائل نمی‌شویم و در زمان غیبت دوازدهمین امام معصوم (عجل‌الله‌تعالی فرجه‌الشریف) به امر و دستور خود آن حضرت آقایان فقها را که با داشتن شرایط خاص، اهلیت استنباط احکام از قرآن و بیان عترت رسول خدا دارند مرجع خود می‌دانیم و طبق فتاوی‌ای آنها که برگرفته از آیات قرآن و سنت رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام است عمل می‌کنیم که فرموده است:

(وَ أَمَّا الْخَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَى رِوَاةِ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْهِمْ وَأَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)؛<sup>۱</sup>

در پیشامدهای زندگی به راویان حدیث ما رجوع کنید، چه آن که آنها حجت من بر شما هستند و من حجت خدا بر آنها هستم.

### رفتار نابخردانه‌ی امت با تنها یادگار پیامبر اکرم ﷺ

این ایام و لیالی انتساب به حضرت صدیق‌ی کبری علیه‌السلام دارد و لازم است توسل و عرض احترام و ادب به آستان اقدسش داشته باشیم. در عظمت و جلالت آن ودیعه‌ی الهی همین بس که دختری در سنّ دوازده سیزده ساله وقتی وارد می‌شد بر پدر شصت و یک دو ساله‌اش آن هم پدری که شخص اول عالم امکان است و فرشتگان آسمان در مقابلش خاضعند، پدر از جا بر می‌خاست و به استقبال دختر می‌رفت و همچون فرزندی که دست مادر را ببوسد، دست دختر را می‌بوسید و او را سر جای خودش می‌نشاند. پیداست که این رفتار، رفتار یک پدر و دختر عادی نیست؛ بلکه پدری که به گفته‌ی خدایش: ﴿وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ ۗ إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ﴾؛ همه‌ی رفتار و گفتارش منبعث از وحی الهی است طبق دستور خداست که حرفی می‌زند و کاری انجام می‌دهد؛ بنابراین چقدر تأثر آور و

دردانگیز است رفتاری که امت جاهل نادان پس از رحلت آن پدر درباره‌ی تنها یادگارش از خود نشان دادند.

### سنگینی مصیبت حضرت زهرا علیها السلام

تنها کسی که پی به عظمت زهرا علیها السلام در نزد خدا برده است علی امیرالمؤمنین علیه السلام است که هنگام دفن پیکر رنج دیده‌ی عزیزش خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم عرضه داشت:

(قُلْ يَا رَسُولَ اللَّهِ عَنْ صَفِيَّتِكَ صَبْرِي وَ رَقِّ عَنْهَا تَجَلُّدُشِي)؛

ای رسول خدا! صبرم در فراق زهرای عزیزت کم شده است و بی تاب و توان گشته‌ام. گاهی انسان در فشار مصیبت سنگینی قرار می‌گیرد ولی این که خود را مقاوم و پرتحمل نشان بدهد جزع نمی‌کند و نمی‌گیرد و خود را از پا افتاده نشان نمی‌دهد؛ اما نمی‌دانیم مصیبت صدیقه علیها السلام چه فشاری بر روح علی علیه السلام آورده، آن مردی که میدان‌های جنگ را با قوت قلب و بازوانش می‌لرزانید چنان شکسته شد که خطاب به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می‌گوید صبر و شکیبایی‌ام کم شده و نیروی مقاومتم ضعیف گشته است و دیگر نمی‌توانم اظهار جزع و بی‌تابی نکنم.

(أَمَّا حُرْبِي فَسَرْمَدٌ وَأَمَّا لَيْلِي فَمُسَهَّدٌ)؛

دیگر حزن و اندوه من دائمی خواهد بود و شب‌های من به بیداری خواهد گذشت.

(فَكَمْ مِنْ غَلِيلٍ مُعْتَلِجٍ بِصَدْرِهَا لَمْ تَجِدْ إِلَيَّ بَيْتَهُ سَبِيلاً)؛<sup>۱</sup>

یا رسول الله چه بسیار عقده‌هایی در سینه‌ی زهرا باقی مانده که نتوانسته آنها را به کسی اظهار کند و درد دل‌های خود را با کسی به میان بگذارد.

معلوم می‌شود آنها را حتی به همسر بزرگوارش هم نگفته که مبادا بر غصه و اندوهش بیفزاید. آن بدن رنج دیده با دل پرعقده در دل خاک رفت و به دست پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سپرده شد، اما پهلو شکسته، بازو ورم کرده، بچه‌اش کشته شده و...!

لا حول و لا قوّة الا بالله العلیّ العظیم

پروردگارا! به حقیقت فاطمه‌ی زهرا علیها السلام در فرج امام زمان علیه السلام تعجیل بفرما.

قلب مقدّس امام ما را از ما راضی نگه دار.

ما را از عترت پیامبر در دنیا و آخرت جدا مساز.



فرزندان ما را به راه دین هدایت بفرما.

ما را با معارف قرآن آشنا بفرما.

حُسن عاقبت به همه‌ی ما عنایت فرما.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٥﴾ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ  
أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ  
﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ  
﴿٤٧﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

آیا کسانی که [برای خاموش کردن نور حق] نقشه‌های شوم پنهانی طرح می‌کنند خود را در امان از این می‌بینند که خدا آنها را در دل زمین فرو ببرد یا عذاب از جایی که انتظار آن را ندارند به سراغشان بیاورد. یا هنگامی که [برای تأمین معاش خود] در رفت و آمدند دامنگیرشان گردد در حالی که قادر بر فرار از آن نمی‌باشند یا با پیش آوردن حوادث ترس آور هول‌انگیز آنها را گرفتار سازد چه آن که پروردگارتان رئوف و رحیم است.

مختار بودن انسان در انتخاب راه حق یا باطل

قرآن کریم از آن نظر که کتاب هدایت و تربیت انسان است و از هر راه ممکن برای حرکت دادن او در مسیر تکامل وارد می‌شود، از این رو گاه از طریق استدلال و منطق و اقامه‌ی برهان و حکمت با او مواجه می‌گردد و گاهی از طریق موعظه و پند و اندرز و نصیحت و دیگر گاه از طریق تحریک عواطف و ایجاد حالت خوف و رجاء در دل‌ها و احیاناً نمونه‌هایی از گذشته‌گان تاریخ و پیشینیان از ملل ارائه می‌کند. انسان‌های پیش‌رفته‌ی در مسیر تکامل را با گروه‌های انحطاط یافته و دور افتاده‌ی از شرف و کرامت انسانی مقابل یکدیگر قرار می‌دهد و آنها را با هم مقایسه می‌کند.

در آیات گذشته نقل شد که گروهی از مشرکان بر اثر فرورفتن در دریای جهالت و لجاج و عناد، پا روی حق نهاده و با قاطعیت تمام قسم می‌خورند که پس از مرگ، هیچ خبری نیست و بعث و قیامت در کار نخواهد بود. ﴿وَأَقْسَمُوا بِاللَّهِ جَهْدَ أَيْمَانِهِمْ لَا يَبْعَثُ اللَّهُ مَنْ يَمُوتُ...﴾؛<sup>۱</sup> از آن طرف، گروه دیگری هستند که از شدت عشق و علاقه‌ی به حق پا روی تمام اهواء نفسانی خود گذاشته از همه‌ی لذاتشان گذشته؛ به سوی خدا هجرت می‌کنند. ﴿وَالَّذِينَ هَاجَرُوا فِي اللَّهِ...﴾؛<sup>۲</sup> و روشن است که اینان تا جمال اعلائی را ندیده باشند، از جمال‌های فریبنده‌ی دنیا نمی‌گذرند و پا روی خواسته‌های خود نمی‌گذارند. آری، اینان «مهاجر الی الله» هستند و در راه رسیدن به قرب الله از همه چیز و همه کس بریده‌اند. از این رو خدا هم متقابلاً فرموده است:

﴿...لِنُبَيِّنَهُمْ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَ لِنَجْزِيَ الْآخِرَةَ أَكْبَرَ...﴾؛<sup>۳</sup>

...ما در دنیا منزلت و جایگاهی خوب به آنها می‌دهیم و اجر و پاداش آخرتشان نیز بسیار بزرگ‌تر از این خواهد بود...

خداوند حکیم، این دو گروه از انسان‌ها را نشان می‌دهد تا بفهماند که انسان موجودی است مختار و با اراده و اختیار خود می‌تواند به اعلا علیین قرب خدا صعود و یا به اسفل السافلین مطرودیت از رحمت حق سقوط نماید. ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾؛<sup>۴</sup> و پایان راه هر دو گروه را نیز از بهشت و جهنم با کمال صراحت نشان داده که:

﴿إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَعْلَالًا وَ سَعِيرًا﴾؛<sup>۵</sup>

ما برای کافران غل و زنجیرهای آتشین آماده کرده‌ایم.

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ يَشْرَبُونَ مِنْ كَأْسٍ كَانَ مِزَاجُهَا كَافُورًا﴾؛<sup>۶</sup>

و نیکوکاران در بهشت از جام‌های لبریز از شراب طهور آن می‌نوشند.

در آیات مورد بحث، خداوند متعال سخن از قدرت قهاره‌ی خود به میان آورده و از در تهدید و تحذیر و انذار وارد شده است که: ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۳۸.

۲-همان، آیه‌ی ۴۱.

۳-همان.

۴-سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.

۵-همان، آیه‌ی ۴.

۶-همان، آیه‌ی ۵.

بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ﴿۱۵﴾

### ایمن از مکر خدا

آیا این توطئه گرانی که پیش خود نقشه‌های خائنه طرح می‌کنند که حق را از بین ببرند، آیا اینها هیچ نمی‌ترسند که قدرت قهاره‌ی عالم ناگهان بر سرشان بتازد و تمام نقشه‌های آنها را نقش بر آب کند. زمین را بشکافد و آنها را در دل آن ناپدید سازد، یا عذاب از جایی که هیچ انتظار آن را ندارند به سراغشان بیاید؟ مگر، یعنی پنهانی کار کردن و سیئات یعنی کارهای زشت و نقشه‌های شوم. این مردمی که نقشه‌های شوم پنهانی طرح می‌کنند تا نور حق را خاموش کنند، آیا اینان خود را در امان از عذاب خدا می‌دانند و هیچ احتمال این را نمی‌دهند که همین زمینی که همچون مرکبی رام زیر پای آنهاست، ناگهان چموشی کرده و شانه‌های خود را بلرزاند و آنها را بی‌سر و سامان سازد. دهان باز کرده و آنها را با همه چیزشان در دل خود فرو ببرد؟

﴿هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ ذُلُولًا...﴾؛<sup>۱</sup>

اوست که این زمین را رام شما کرده است...

حال:

﴿أَأَمِنْتُمْ مَنْ فِي السَّمَاءِ أَنْ يَخْسِفَ بِكُمْ الْأَرْضَ فَإِذَا هِيَ تَمُورُ﴾؛<sup>۲</sup>

آیا ایمن از این شده‌اید که همان قدرتی که این زمین را رام شما کرده است،

آن را بلرزاند و شما را در دل آن ناپدید گرداند؟

### تبدیل شدن نعمت به نعمت به اراده‌ی الهی

چنان که تاریخ بشر این جریان را مکرر نشان داده و جمعیت‌های طاغی بر اثر زمین لرزه‌های شدید در دل زمین فرو رفته‌اند و عجیب این که بشر در زندگی خود به سه عامل حیاتی نیاز شدید دارد که بدون آن سه نمی‌تواند زنده بماند. آن سه عامل عبارتند از: آب و خاک و هوا. آب به ما نرسد می‌میریم، هوا نباشد تنفس نداریم و خاک و زمین نباشد، پایگاهی نخواهیم داشت و خدا اگر بخواهد این سه عامل حیاتی را تبدیل به عامل مرگ می‌کند. آب مبدل به سیل‌های خروشان می‌شود. آبادی‌ها را ویران و انسان‌ها را میان امواج

۱- سوره ی ملک، آیه ی ۱۵.

۲- همان آیه ی ۱۶.

کوبنده‌ی خود به هلاکت می‌کشاند. هوا مبدل به طوفان و گردبادهای وحشت‌زا و ویرانگر می‌شود! درخت‌های کهن را از ریشه می‌کند، ساختمان‌ها را در هم می‌ریزد و آدمیان را نابود می‌سازد! آن چنان که قرآن کریم درباره‌ی قوم عاد می‌فرماید:

﴿وَأَمَّا عَادٌ فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ عَاتِيَةٍ ۖ سَخَّرَهَا عَلَيْهِمْ سَبْعَ لَيَالٍ وَتَمَایِنَةً أَيَّامٍ حُسُومًا فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَىٰ كَأَنَّهُمْ أُعِجَازٌ نَّخْلٍ خَاوِيَةٍ ۖ﴾<sup>۱</sup>

و اما قوم عاد به وسیله‌ی تندبادی طغیانگر و سرد و پر صدابه هلاکت رسیدند! [خدا] آن تندباد را هفت شب و هشت روز متوالی و بنیان‌کن بر آنها مسلط ساخت [اگر آنجا بودی] می‌دیدى که آن قوم طاغی همچون تنه‌های پوسیده و تو خالی درختان نخل در میان آن تندباد کوبنده روی زمین افتاده و هلاک گشته‌اند.

و اما خاک و زمین هم که مانند مرکبی رام زیر پای آدمیان است؛ به امر خدا مبدل به مرکبی چموش می‌شود و زلزالی هول‌انگیز به خود می‌گیرد و شکافی عمیق در آن به وجود می‌آید و سوارگان خود را در کام خود فرو می‌کشد، آنگونه که راجع به قارون در قرآن کریم آمده:

﴿فَحَسَبْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾<sup>۲</sup>

ما او را با خانه‌اش در زمین ناپدید کردیم...

حال آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ ۖ﴾

آیا این توطئه‌گران خائن که [برای اطفاء نور حق و هدم اساس دین] نقشه‌ها طرح می‌کنند، ایمن از این گشته‌اند که خدا آنها را در زمین فرو برد؟

﴿أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ ۖ﴾

یا عذاب از جایی که انتظار آن را ندارند به سراغشان بیاید.

﴿أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقْلِبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ ۖ﴾

یا در همان حالی که برای افزودن مال و ثروت در رفت و آمدند، مجازات خدا دام‌گیرشان گردد آنگونه که قادر بر فرار از چنگال آن نباشند. ﴿أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ﴾؛ یا آنها را با هشدارهای خوف‌انگیز پی‌درپی گرفتار سازد و البته این هشدارها نشأت گرفته از رأفت و رحمت پروردگار است.

۱- سوره‌ی حاقه، آیات ۶ و ۷.

۲- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۸۱.

﴿فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرؤُوفٌ رَحِيمٌ﴾؛ چه آنکه پروردگارتان رؤوف رحیم است.

### عذاب الهی در کمین کافران

در آیه‌ی دیگر آمده است:

﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَهُمْ نَائِمُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

آیا ساکنان شهرها و آبادی‌ها چه امنیتی دارند از این که در همان حال که میان

بسترهای گرم و نرم خویش آرمیده و در خوابند بلای ما بر سرشان فرود آید؟

﴿أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَهُمْ يُلْعَبُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

آیا اهل آبادی‌ها ایمن از این گشته‌اند که بلای ما روز روشن در همان حال که

آنها سرگرم سوداگری‌های خود هستند نازل شود و بی‌سر و سامانشان سازد؟

در آیه‌ی دیگر بالحنی تهدید آمیز هشدار می‌دهد: ﴿...وَلَا يَزَالُ الَّذِينَ كَفَرُوا تُصِيبُهُمْ

بِمَا صَنَعُوا قَارِعَةً أَوْ تَحُلُّ قَرِيبًا مِنْ دَارِهِمْ حَتَّىٰ يَأْتِيَ وَعْدُ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ لَا يُخْلِفُ الْمِيعَادَ﴾؛<sup>۳</sup>

کافران پیوسته مورد هجوم مصائب کوبنده‌ای به خاطر اعمالشان قرار می‌گیرند و اگر این

مصائب به طور مستقیم به خانه‌های آنان فرود نیاید، به نزدیک خانه‌هایشان فرود می‌آید و

هشدارشان می‌دهد تا عبرت بگیرند و به خود بیایند و تکانی بخورند و به سوی خدا بازگردند

و این هشدارها همچنان ادامه می‌یابد تا وعده‌ی حتمی خدا فرا رسد و بلا مستقیماً بر خودشان

فرود آید، چه آن که وعده‌ی خدا هرگز تخلف پذیر نمی‌باشد.

در آیه‌ی دیگر انواع بلیات را که دامنگیر آدمیان می‌شود، معلول بدعملی‌ها و سوء

نیات آنان نشان داده و به صورت یک قانون ثابت در نظام الهی می‌فرماید:

﴿...إِنَّ اللَّهَ لَا يُغَيِّرُ مَا بِقَوْمٍ حَتَّىٰ يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ...﴾؛

خدا، سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر این که آنها در [نیات و

اعمالشان] تغییراتی بدهند...

﴿...وَإِذَا أَرَادَ اللَّهُ بِقَوْمٍ سُوءًا فَلَا مَرَدَّ لَهُ...﴾؛

...و وقتی خدا بخواهد قومی را [به کیفر اعمالشان] به بلایی مبتلا سازد، هیچ راه

بازگرداندن نخواهند داشت...

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۷.

۲- همان، آیه‌ی ۹۸.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۳۱.

﴿...وَمَا لَهُمْ مِنْ دُونِهِ مِنْ وَالٍ﴾<sup>۱</sup>

...احدی غیر خدا نمی تواند به یاری آنها برخیزد و از آنها دفع بلا نماید.

### سنتِ اِمهال و افزایش عذاب کافران

البته از جمله سنت‌های خدا، سنتِ اِملاء و اِمهال است، یعنی مهلت دادن و فوراً اخذ و عقاب نمودن؛ چنین نیست که خدا کافران و طاغیان را به محض کفر و طغیان‌شان نابود سازد یا کور و کر و لالشان گرداند. بلکه وقتی دید طغیان‌شان به مرحله‌ی نهایی رسیده و شایستگی و لیاقت بازگشت به سوی خدا را کاملاً از دست داده‌اند، آنها را به حال خودشان وا می‌گذارد تا هر چه می‌توانند در راه طغیان و عصیان پیش بروند و استحقاق حدّ اکثر مجازات را پیدا کنند. چنانکه فرموده است:

﴿وَلَا يَخْسِبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنْمَّا نُمَلِّى لَهُمْ خَيْرٌ لِّأَنْفُسِهِمْ إِنَّمَا نُمَلِّى لَهُمْ لِيَزْدَادُوا إِثْمًا وَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾<sup>۲</sup>

آنها که کافر شده و راه طغیان بر خدا پیش گرفته‌اند، تصوّر می‌کنند این مهلتی که به آنها می‌دهیم به سود آنهاست. ما به آنها مهلت می‌دهیم که بر گناهان خود بیفزایند و عذاب خوار کننده‌ای در انتظار آنهاست.

﴿وَأَمْلِى لَهُمْ إِنْ كَيْدِى مَتِينٌ﴾<sup>۳</sup>

به آنها مهلت می‌دهیم، به یقین طرح و نقشه‌ی من قوی و متین است [و کمترین نقص و خللی به آن راه نمی‌یابد].

در خطبه‌ای که حضرت عقیله‌ی بنی‌هاشم زینب کبری علیها السلام آن زبان گویای عاشورای حسینی در مجلس شوم یزید علیه اللعنه که خود را سوار بر مرکب مراد می‌دید و بی‌پروا می‌تاخت ایراد فرمود، او را به همین آیه از قرآن سرکوفت داد و فرمود:

(أَظَنَنْتَ يَا يَزِيدُ حَيْثُ أَخَذْتَ عَلَيْنَا أَقْطَارَ الْأَرْضِ وَ آفَاقَ السَّمَاءِ فَاصْبِحْنَا نُسَاقُ كَمَا تُسَاقُ الْأَسَارَى أَنْ بِنَا عَلَى اللَّهِ هَوَانًا وَ بِكَ عَلَيْهِ كَرَامَةٌ)<sup>۴</sup>

تو گمان کرده‌ای ای یزید، این که توانسته‌ای ما را به هیبت اسیران میان شهرها

۱-سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۱۱.

۲-سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۷۸.

۳-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۸۳.

۴-بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۳.

بچرخانی در نزد خدا قدر و منزلتی یافته‌ای و به کرامت منزلت ما در نزد خدا لطمه‌ای زده‌ای سخت در اشتباه افتاده‌ای.

(أَنْسَيْتَ قَوْلَ اللَّهِ وَ لَا يَحْسَبَنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا أَنَّنا نُمَلِي لَهُمْ خَيْرًا لِأَنْفُسِهِمْ  
إِنَّمَا نُمَلِي لَهُمْ لِيُزِدُوا إِثْمًا وَ لَهُمْ عَذَابٌ مُهِينٌ)؛

آیا فراموش کرده‌ای این گفتار خدا را که فرمود: کافران مپندارند که این مهلت ما به آنها به سود آنهاست، ما مهلتشان داده‌ایم که بر بار سنگینی گناهانشان بیفزایند و خود را مستحق شدیدترین عذاب‌های خدا گردانند.

(فَكَذُّ كَيْدِكَ وَ اسْعَ سَعْيِكَ وَ ناصِبٌ جَهْدَكَ فَوَ اللَّهِ لَا تَمُحُو ذِكْرَنَا وَ لَا  
تُمِيتُ وَحِينًا)؛<sup>۱</sup>

حال، هر نقشه‌ای داری پیاده کن و هر کاری که از دستت ساخته است انجام ده، ولی به خدا سوگند، تو نخواهی توانست که نور ما را خاموش و وحی آسمانی ما را نابود سازی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى زَيْنَبِ الْكُبْرَى وَ صَلِّ عَلَى جَدِّهَا وَ أَبِيهَا وَ أُمَّهَا وَ أَخَوَيْهَا  
وَ اَرْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ وَ لَا تُفَرِّقْ بَيْنَنَا وَ بَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا  
وَ الْآخِرَةِ آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ؛

### عذاب‌های گوناگون بندگان طاعی مستکبر

حاصل این که خداوند حکیم، در آیات مورد بحث از در تهدید و تحذیر و اِنذار وارد شده و بندگان طاعی مستکبر را از این که دچار عذاب‌های گوناگون بشوند بیمشان می‌دهد و در این زمینه آیات متعدّد در قرآن آمده است. یک جا می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ﴾؛

آیا ندیدی خدای تو با قوم عاد چه کرد؟

﴿إِرمَ ذَاتِ الْعِمَادِ الَّتِي لَمْ يُخْلَقْ مِثْلُهَا فِي الْبِلَادِ﴾؛<sup>۲</sup>

با آن شهر با عظمت ارم، همان شهری که نظیرش در بلاد آفریده نشده بود.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ﴾؛ لَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۳۴.

۲- سوره‌ی فجر، آیات ۸ تا ۶.



تَضَلِيلٍ ﴿۱﴾ وَ أَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ﴿۲﴾ تَزْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ﴿۳﴾ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ ﴿۴﴾؛<sup>۱</sup>

آیا ندیدی خدای تو با اصحاب فیل چه کرد، آنها که با لشگری مجهز به قصد ویران کردن کعبه خانه‌ی خدا آمده بودند، آیا نقشه‌ی آنها را در تباهی و نقش بر آب شدن قرار نداد، پرنده‌گانی را برای کوبیدن آنها بر سرشان گسیل داشت و با سنگریزه‌هایی آنها را هدف قرار می‌دادند و سرانجام آنها را همچون کاه خرد شده قرار داد.

در آیه‌ی دیگر عذاب‌های گوناگون اقوام مختلف از گذشتگان را فهرست وار بیان

کرده و می‌فرماید:

﴿فَكُلًّا أَخَذْنَا بِذَنْبِهِ فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَفْنَا...﴾؛<sup>۲</sup>

ما هر یک از آنها را به گناهانشان گرفتیم، بر بعضی از آنها طوفانی توأم با سنگریزه فرستادیم [قوم عاد که هفت شب و هشت روز با تندباد حاصب کوبیده شدند] برخی را صبحه‌ی آسمانی فرو گرفت [قوم ثمود که صاعقه با زمین لرزه نابودشان کرد] و بعض دیگر از آنها را در زمین فرو بردیم [قارون و ثروتمند متکبر بنی اسرائیل] و بالاخره بعض دیگر را غرق کردیم [فرعون و هامان و پیروانشان]...

بعد می‌فرماید:

﴿...وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُظْلِمَهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

...خدا هرگز به آنها ظلم و ستم نکرد و آنها بودند که بر خودشان ستم کردند.

در آیه‌ی مورد بحث هم می‌خوانیم: ﴿أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛ از

جایی که هیچ احتمالش را هم نمی‌دهند، عذاب به سراغشان می‌آید و نابودشان می‌سازد.

### عذاب الهی از جایی که گمانش را نمی‌کرد

این قصه را گمان می‌کنم در کتاب «الفرج بعد الشدة» خوانده باشم. از راوی به نام

هرثمه که از وابستگان بسیار نزدیک دستگاه حکومت هادی عباسی بوده نقل کرده است.

۱-سوردهی فیل، آیات ۱ تا ۵.

۲-سوردهی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰.

هادی عباسی برادر هارون، آدمی سفاک بی‌باک و خونریز بوده است. هرثمه گفته من با این که از نزدیکترین افراد در دستگاه حکومت او بودم، ولی همیشه از او هول و هراس داشتم که نکند در یک لحظه به بهانه‌ی اندک چیزی دستور قتل را صادر کند. روزی از روزهای گرم تابستان در خانه‌ام سر سفره‌ی غذا نشسته بودم، صدای کوبه‌ی در به گوشم رسید. دیدم مأموری از طرف هادی است که بیا خلیفه احضارت کرده است. ترسیدم و لرزه بر اندام افتاد که در این ساعت از روز چه حادثه‌ای پیش آمده که احضارم کرده است.

مرا از چند سرا عبور دادند تا به حرمسرا که جایگاه زنان بود رسیدم. پرده را عقب زده دیدم در اطاق مخصوصش نشسته است. گفت داخل شو و در را ببند و بشین. من ترسم بیشتر شد که در این خلوت خانه چه کاری با من دارد. وقتی نشستم به من گفت: من از این سگ ملحد یحیی بن خالد نگرانم، این همه‌اش تلاش می‌کند برادرم هارون را بر من بشوراند و مرا بکشد و او را جای من بنشانند. اکنون من تو را خواسته‌ام همین امشب سه دستور دارم که باید آنها را اجرا کنی. اینجا بمان تا شب شود، شب که از نیمه گذشت اول زود به خانه‌ی برادرم برو و هارون را در هر حال که دیدی؛ سر از بدنش جدا کن و سرش را پیش من بیاور. بعد برو به زندان، آنجا جمع زیادی از علویین اولاد علی بن ابیطالب زندانی هستند، تمام آنها را از دم تیغ بگذران و اجسادشان را میان آب دجله بینداز. سپس لشگری مجهز آماده است تو آن لشگر را حرکت بده به کوفه ببر. آنجا مرکز شیعیان و دوستان علی بن ابیطالب است، از نظر من تمام فتنه و فسادها که در مملکت پیدا می‌شود از ناحیه‌ی اولاد علی و شیعیان علی است و من تصمیم بر این دارم تمام آنها را قلع و قمع کنم و ریشه‌ی فساد را از مملکت براندازم و لذا دستور من به تو این است که به محض این که وارد کوفه شدی، تمام شهر را آتش بزنی؛ به طوری که هیچ خانه‌ای آباد و هیچ انسانی از مرد و زن کوچک و بزرگ زنده نماند.

هرثمه گوید من از شنیدن این سخنان سخت تکان خوردم و بر خود لرزیدم که چه دستورات سنگین و چه جنایات بزرگی. آنگاه برای این که عاطفه‌ی برادری و انسانی‌اش را تحریک کنم، گفتم: اولاً هارون برادر پدر و مادری و ولیعهد شماس و ثانیاً کشتن این همه جمعیت بی‌گناه آیا نزد خدا مسئولیت سنگینی ندارد و دیگر این که مردم که شما می‌خواهید بر آنها حکومت کنید درباره‌ی شما چه خواهند گفت و چگونه تن به حکومت شما خواهند داد؟ دیدم از گفته‌ی من سخت خشمگین شد و گفت: دستور همین بود که دادم و تو چاره‌ای جز عمل به آن نداری و گرنه سر از تنت جدا می‌کنم و حق بیرون رفتن از اینجا هم

نداری؛ باید همین جا بمانی تا شب شود و دستوراتم را انجام بدهی.

این را گفت و از جا برخاست و داخل حرمرسرا رفت. من نشستم فکر کردم که چه کنم! مطمئن شدم که مرا خواهد کشت، زیرا دید در قبول دستوراتش اندکی اظهار کراهت کردم. مرا حتماً می کشد تا تصمیمش میان مردم فاش نشود و فرد دیگری را مأمور انجام این کار می کند. در همین افکار پریشان بودم که اندکی خوابم برد و وقتی به خود آمدم که دیدم خادم بیدارم می کند که بیا خلیفه احضارت کرده است. برخاستم و دیدم نیمه شب گذشته است، دنبال خادم به راه افتادم تا پشت در حرمرسرا رسیدم که صدای زن ها شنیده می شد. ایستادم به خادم گفتم من جلوتر نمی آیم اینجا حرمرسرا است تا خود خلیفه را نبینم و صدایش را نشنوم که به من اذن ورود می دهد داخل نمی شوم. در همین حال که صدای بلند شد، دیدم از پشت پرده زنی صدا زد هرثمه بیا داخل شو. من خیزانم. می دانستم خیزران مادر خلیفه است. مادر هادی و هارون است. گفت: هرثمه! بیا واقعه‌ی عجیبی اتفاق افتاده است. من پرده را کنار زدم و داخل شدم دیدم بله مادر خلیفه است. گفت: بیا که هادی مُرد. من که هیچ باورم نمی شد با تعجب تمام گفتم: هادی مرد!! گفت: بله. گفتم: آخر چگونه؟ گفت: موقع ظهر که با تو صحبت می کرد و دستور می داد، من از پشت پرده همه را شنیدم. پس از دادن دستورات داخل حرمرسرا آمدم. من جلو رفتم و گفتم: من مادر تو هستم، تو و هارون هر دو فرزندان من هستید. این چه دستور ناروایی است که صادر می کنی؟ آنچه می توانستم التماس و تضرع و زاری کردم. او اعتنا نکرد. آخر روی پاهایش افتادم. سر برهنه و گیسوان پریشان نمودم. عاقبت او شمشیر روی من کشید و گفت: حرف بزنی گردنت را می زنم. من که بیچاره شدم، رو به خدا بردم و چند رکعت نماز خواندم و بعد از نماز او را نفرین کردم. من در حال نماز بودم. او داخل بستر خوابش شد که بخوابد، دیدم سرفه اش گرفت و آب دهانش در گلویش گیر کرد و هر چه خواست آن را پایین بدهد یا بالا بیاورد نتوانست، دست و پا می زد. ما آب آوردیم، آب هم از گلویش پایین نرفت و همچنان چند لحظه‌ای دست و پا زد و افتاد و مرد.

هرثمه گفت: من که باورم نمی شد جلو رفتم نبضش را گرفتم و دست روی قلبش نهادم، دیدم مرده است. آنگاه خیزران گفت: حال تا این جریان فاش نشده، هم اکنون برو پیش یحیی بن خالد و او را با هارون بیاور که تا صبح نشده خلافت هارون مسجل گردد. در همان لحظه رفتم، هارون آمد و بر مسند خلافت تکیه زد و هادی به درک واصل شد. به قول

آن شاعر که می‌گوید:

سر شب به تن سر، به سر تاج داشت      سحرگه نه تن سر نه سر تاج داشت  
 ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ أَوْ يَأْتِيَهُمُ  
 الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛

آیا توطئه‌گران خائن خود را در امان می‌بینند که عذاب از جایی که هیچ  
 باورشان نمی‌شود به سراغشان بیاید...

آیا هادی عبّاسی این احتمال اصلاً به ذهنش خطور می‌کرد که آب دهان خودش  
 قاتلش باشد؟ آری، از جایی که هیچ احتمالش را نمی‌داد عذاب به سراغش آمد. عوامل  
 عبرت و اعتبار از زبان تاریخ و لسان قرآن کریم بسیار فراوان به گوش ما می‌رسد ولی  
 یاللاسف که در افکار و اخلاق و اعمال ما مدعیان پیروی از قرآن، آنگونه که باید تحوّل  
 ایجاد نمی‌کند و ما را به فکر دوری جستن از موجبات عذاب جهنّم که به مراتب از  
 عذاب‌های دنیوی شدیدتر است نمی‌افکنند که خدا فرموده:

﴿...قُلْ نَارُ جَهَنَّمَ أَشَدُّ حَرًّا لَوْ كَانُوا يَفْقَهُونَ﴾<sup>۱</sup>

... بگو: آتش جهنّم داغ‌تر از آتش دنیاست اگر می‌دانستند.

﴿...وَلَعَذَابُ الْآخِرَةِ أَشَدُّ وَأَبْقَى﴾<sup>۲</sup>

... به یقین عذاب آخرت، شدیدتر و پایدارتر است.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَنُورِ قُلُوبِنَا بِنُورِ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ وَ  
 عَجَلِ لَوْلِيكَ الْفَرَجِ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظُهُورِهِ وَوَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ  
 تَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۸۱.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۷.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٤٥﴾ أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ

أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ

﴿٤٦﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ

﴿٤٧﴾ أَوْ يَأْخُذَهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ فَإِنَّ رَبَّكُمْ لَرَءُوفٌ رَحِيمٌ

﴿٤٨﴾ أَوْ لَعْنُوا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يُنْفِقُوا ۗ ذَلَّلَهُ عَنِ

الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ

﴿٤٩﴾ وَ لِلَّهِ يُسْجَدُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنْ دَابَّةٍ

وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمْ لَا يُسْتَكْبَرُونَ

﴿٥٠﴾ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ

آیا آنان که با نقشه‌های خائنانه مرتکب گناہانی می‌شوند ایمن از این گشته‌اند که خدا آنها را در کام زمین فرو برد و یا عذاب از جایی که انتظارش را ندارند به سراغشان آید. یا در همان وقتی که برای تنظیم شئون زندگی خود در رفت و آمدند دامنشان را بگیرد در حالی قادر بر فرار از آن نمی‌باشند یا با پیش آوردن حوادث خوف‌انگیز گرفتارشان سازد چه آن که پروردگارتان رؤوف و رحیم

است. آیا آنها ندیدند آنچه را که خدا خلق کرده که چگونه سایه‌هایشان از راست و چپ گردش می‌کنند و خاضعانه برای خدا سجده می‌کنند و آنچه که در آسمان‌ها و آنچه که در زمین از جنبندگان هست و فرشتگان [همه] برای خدا سجده می‌کنند و هیچگونه استکبار نمی‌ورزند آنها از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می‌ترسند و آنچه را که مأموریت دارند انجام می‌دهند.

### قرآن کریم هم بی‌ینه است و هم زبور

در آیه‌ی قبل مطلب این بود که هر پیغمبری در هر زمانی که برای هدایت مردم مبعوث شده با بی‌ینه و زبور آمده است: ﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِنْ قَبْلِكَ إِلَّا رَجَالًا نُوحِي إِلَيْهِمْ...﴾ بِالْبَيِّنَاتِ وَ الزُّبُرِ...؛ قبل از تو هم پیغمبرانی که از جانب ما مرسل شده و مورد وحی ما قرار گرفته‌اند همه با «بیّنات و زبور» همراه بوده‌اند. مراد از بیّنات جمع بی‌ینه خوارق عادات و معجزاتی است که شاهد صدق در ادعای نبوت است و مراد از زبور جمع زبور کتاب‌های آسمانی است که حاوی شریعت و برنامه‌ی زندگی برای انسان‌هاست. منتها سایر انبیاء علیهم‌السلام بیّناتشان از زبورشان جدا بوده، یعنی «معجزاتشان» غیر «کتاب و شریعتشان» بوده است، ولی پیغمبر اکرم ﷺ بی‌ینه و زبورش یکی است که همان قرآن است، قرآن هم «بی‌ینه‌ی» پیغمبر است یعنی شاهد صدق او در ادعای نبوت و معجزه اوست و هم زبور او یعنی کتابی است که شریعت آسمانی او را به بشر عرضه می‌دارد. قرآن، هم آیت است و هم شریعت و لذا جمله‌ی «لَتَبَيِّنَنَّ لِلنَّاسِ» که در آیه‌ی قبلی داشتیم اشاره به حیث شریعت بودن قرآن و جمله‌ی «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» اشاره به حیث معجزه بودن قرآن دارد.

قرآن از آن جهت که شریعت است و برنامه‌ی زندگی است، آن را رسول اکرم ﷺ باید برای مردم بیان کند و از آن نظر که آیت و معجزه است، مردم درباره‌اش بیندیشند که چگونه این کتاب بر زبان یک فرد امّی درس‌نخوانده و مکتب‌ندیده‌ای جاری شده است و می‌شود و همین خود معجزه و شاهد روشن بر صدق ادعای آورنده‌اش در نبوت و رسالت است و لذا هر انسان عاقل منصفی پس از تفکر در این باب، به این نتیجه می‌رسد که انبیاء علیهم‌السلام از جانب خدا همراه با بیّنات و زبور آمده‌اند تا آدمیان را به صراط مستقیم حق و راه نیل به سعادت جاودانه رهنمون گردند و آدمیان نیز به حکم عقلشان، وظیفه‌ای جز

۱- سوره‌ی نحل، آیات ۴۳ و ۴۴.

۲- همان، آیه‌ی ۴۴.

خضوع در مقابل رسولان الهی و اخذ دستور از آنها ندارند.

### انواع عذاب در انتظار مکاران دین ستیز

ولی مردم لجوج عنود مقهور اهواء نفسانی، تن زیر بار دعوت انبیاء علیهم السلام ندادند، بلکه به ستیزگی با آنها برخاستند و به فرموده‌ی قرآن: ﴿الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ﴾؛ آنها ماکرانه دست به ارتکاب سیئات و زشت کاری‌ها زدند.

گاهی کسی کار زشتی را علناً مرتکب می‌شود و متظاهر به فسق است و گاهی همان کار زشت را مکارانه در لباس نیک ارائه می‌کند. ظلم را در قیافه‌ی عدل و باطل را در لفافه‌ی حق و بی‌دینی را در چهره‌ی دینداری به خورد مردم می‌دهد. این به مراتب خطرناک‌تر از اوّلی است و سبب انحراف جمعیت‌های بسیار می‌گردد.

### الف: بلعیده شدن در زمین

حال خداوند در آیات مورد بحث، این گروه از مخالفین انبیاء علیهم السلام را به انواع گوناگون از عذاب تهدیدشان می‌کند و می‌فرماید: ﴿أَفَأَمِنَ الَّذِينَ مَكَرُوا السَّيِّئَاتِ أَنْ يَخْسِفَ اللَّهُ بِهِمُ الْأَرْضَ﴾؛ آیا آنان که زشت کاری‌ها [را پشت پرده‌ی مکر و حيله گری] انجام می‌دهند، از عذاب خدا خود را در امان می‌بینند. آیا هیچ نمی‌ترسند که خدا زمین را بشکافد و آنها را در دل آن فرو ببرد.

آری، همین زمینی که زیر پای بشر این چنین آرام است و خاضع، ناگهان مانند مرکبی چموش، تکان در شانه‌هایش می‌افکند و ظرف چند لحظه لرزش سروسامان جمعیت‌ها را به هم می‌ریزد و نابودشان می‌سازد آن چنان که درباره‌ی قارون فرموده است:

﴿فَخَسَفْنَا بِهِ وَبِدَارِهِ الْأَرْضَ...﴾؛

او را با تمام خانه [و زندگی اش] در دل زمین فرو بردیم...

﴿أَوْ يَأْتِيَهُمُ الْعَذَابُ مِنْ حَيْثُ لَا يَشْعُرُونَ﴾؛

### ب: صاعقه‌ی سوزان

یا نوع دیگر عذاب، از جایی که هیچ احتمال آن را نمی‌دهند به سراغشان بیاید و غافلگیرشان گرداند؛ آنگونه که قوم عاد و ثمود دچار تندباد ویرانگر و صاعقه و آتش سوزان

و صیحه‌های آسمانی گشتند. ﴿أَوْ يَأْخُذُهُمْ فِي تَقَلُّبِهِمْ فَمَا هُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾.

### ج: تسلط جباران

یا نوع سوّم از عذاب بر سرشان بتازد، در همان حال که سرگرم سوداگری‌ها و رفت‌وآمد برای گردآوری اموال دنیا می‌باشند آن چنان به چنگال عذاب بیفتند که هیچگونه راه فرار از آن برای خود نیابند. احتمال این نیز هست که مراد از تَقَلُّب، تسلط مستکبران و جباران باشد. چنان که در آیه‌ی دیگر آمده: ﴿لَا يُغْنِيكَ تَقَلُّبُ الدِّينِ كَفَرُوا فِي الْبِلَادِ﴾؛ تسلط و تصرفات مقتدرانه‌ی کافران در شهرها تو را فریب ندهد، خیال نکنی که آنها سوار بر کار شده‌اند و دیگر هیچ قدرتی نمی‌تواند در مقابلشان بایستد؛ نه چنین نیست، بلکه در همان حال که در اوج قدرت قرار گرفته‌اند، عذاب بر سرشان می‌تازد، آنگونه که تمام راه‌ها را به رویشان می‌بندد و هیچ راه‌گیزی از عذاب برای خود نمی‌یابند.

قوم لوط در حال تَقَلُّب و تسلط کامل بودند و خیلی آرام در خانه‌های خود خوابیده بودند و هیچ احتمال این را نمی‌دادند که سحرگهان، زیر خروارها خاک دفن خواهند شد. ناگهان از خواب پریدند در حالی که ارکان زمین می‌لرزید و آسمان از رعد و برق هول‌انگیز منقلب بود و باران سنگ از آسمان بنای باریدن کرد و در ظرف اندک زمانی پنج شهر مؤتفکات را چنان کوبید که به فرموده‌ی قرآن: ﴿...جَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا...﴾؛ آنها را زیرورو کردیم و بالایشان را پایین آوردیم. این سه نوع عذاب.

### د: ایجاد خوف و وحشت

اما نوع چهارم: ﴿أَوْ يَأْخُذُهُمْ عَلَى تَخَوُّفٍ﴾؛ یا با ایجاد خوف و ترس و وحشت در دل‌های آنان بر اثر پیش آوردن حوادث هول‌انگیز و مصائب طاقت‌فرسای تدریجی از آنها سلب آسایش می‌کند و آنها را مبتلا به یک زندگی غرق در ناگواری‌ها و دل‌نگرانی‌ها می‌سازد که شاید تنبّه‌ی یافته از کجروی بازگشته و به راه مستقیم آیند! چنان که در آیه‌ی دیگر آمده:

﴿...فَأَخَذْنَاهُمْ بِالْبَأْسَاءِ وَالضَّرَّاءِ لَعَلَّهُمْ يَتَضَرَّعُونَ﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۶.

۲- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۸۲.

۳- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۴۲.



... ما آنها را به انحاء رنج و تعب‌های جسمی و روحی مبتلا ساختیم که شاید تنبّه یابند و به سوی خدا باز گردند.

بنابراین نوع چهارم از عذاب، یعنی اخذ علیّ تخوّف و مبتلا ساختن طاغیان و گردنکشان به انحاء بلاهای رعب‌آور، در عین عذاب بودن، نشان رأفت و رحمت پروردگار است که سبب بیداری گمراهان و بازگشتشان به سوی خدا می‌گردد و لذا در جمله‌ی پایانی آیه آمده است: ﴿فَإِنَّ رَبَّكُمُ لَرَّؤُفٌ رَّحِيمٌ﴾؛ یعنی این عذاب "اخذ علیّ تخوّف" و پیش آوردن حوادث ترس‌آور، نشأت گرفته از لطف و عنایت و رأفت و رحمت پروردگار شماس است که می‌خواهد شما را از راه جهنّم به راه بهشت بازگرداند.

### سجده‌ی تمام اجسام، هم خودشان و هم سایه‌هایشان

آیه‌ی بعد باز اشاره‌ای به مسأله‌ی ربوبیت خدا و تدبیر حکیمانه‌اش دارد و می‌فرماید:

﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ سُجَّدًا لِلَّهِ وَهُمْ دَاخِرُونَ﴾؛

آیا این مشرکان و ملحدان نگاهی به مخلوقات خدا از هر قبیل نمی‌افکنند که ببینند چگونه سایه‌های آنها از راست و چپ حرکت دارند و با خضوع و تذلل برای خدا سجده می‌کنند. تمام اجسام سایه‌دار، هم خودشان و هم سایه‌هایشان نشان از وجود و صفات کمال خالقشان می‌دهند که همه روی نظم و حساب دقیق از کارگاه صنع الهی صادر گشته‌اند و با پذیرش شکل و صورت خاصّ به خودشان، تکویناً خضوع و سجده به پیشگاه خالقشان می‌برند. از جهت نکات ادبی آیه‌ی شریفه، عرض می‌شود کلمه‌ی «شیء» مفرد است ولی «ظلّش» جمع آمده: «مِنْ شَيْءٍ يَتَفَيَّؤُا ظِلَالَهُ» احتمالاً برای این است که مخلوقات خدا، بدیهی است که فراوانند و لذا کلمه‌ی «شیء» در جمله‌ی «مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ» در معنای اشیاء و مناسب با ظلال است.

ما اگر هنگام طلوع خورشید در زیر آسمان رو به سمت جنوب بایستیم، می‌بینیم سایه‌ی خودمان و سایه‌ی همه‌ی اجسامی که در اطراف ما هستند، به طور طولانی به سمت مغرب که سمت یمین و سمت راست ماست می‌افتند و به موازات بالا آمدن خورشید، آن سایه‌ها کوتاه می‌شوند تا هنگام زوال ظهر از آن لحظه به بعد، سایه‌ها به سمت چپ ما که سمت مشرق است بر می‌گردند و به موازات دور شدن خورشید از بالای سر ما، سایه‌ها به

طور طولانی به سمت مشرق کشیده می‌شوند و با غروب آفتاب از بین می‌روند.

### چرا کلمه‌ی «یمین» فرد و «شمال» جمع است

حال باید دید در جمله‌ی «عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ» در آیه‌ی شریفه چرا کلمه‌ی «یمین» به صورت مفرد و کلمه‌ی «شمائِل» به صورت جمع آمده است. یمین یعنی سمت راست و شمائِل جمع شَمَّالُ بر وزن شطرنج یعنی سمت چپ و معنای جمله این است: سایه‌ها از سمت راست و از سمت چپ‌ها در حرکتند. آیا مگر سمت راست واحد و سمت چپ متعدّد است. اینجا هم احتمالاً ممکن است گفته شود در همان مثال که آوردیم، اگر ما به هنگام طلوع آفتاب زیر آسمان رو به سمت جنوب بایستیم طبعاً سمت مغرب یمین ما یعنی سمت راست ما خواهد بود و آن یک جهت بیش نیست؛ اما جهات دیگر ما یعنی سمت پشت سر ما و سمت چپ ما و سمت جنوب شرقی و سمت شمال شرقی ما هر یک مستقلاً سمت شمال به معنای غیر یمین خواهند بود و جمعاً تعبیر به شمائل می‌شوند (شمال و شَمَّال هر سه درست و به یک معنی است). پس از این جهت، «یمین» مفرد و «شمائِل» جمع آمده است. به احتمال دیگر هم ممکن است از گونه‌ی تعبیر در محاورات عرفی باشد که می‌گوییم مثلاً در فلان مطلب ما گفت و شنودها و پرس و جوها داشتیم، رَطْبُ<sup>۱</sup> و یابس‌ها<sup>۲</sup> شنیدیم، رفت و آمدها کردیم، چپ و راست‌ها رفتیم، تر و خشک‌ها انجام دادیم. در این جمله‌ها اولی را مفرد و دوّمی را جمع می‌آوریم! با این که مقصود گفتن‌ها و شنیدن‌ها، پرسیدن‌ها و جُستن‌ها، رَطْب‌ها و یابس‌ها، رفتن‌ها و آمدن‌ها، چپ رفتن‌ها و راست رفتن‌ها و ترها و خشک‌ها است. تعبیر در آیه‌ی شریفه هم ممکن است احتمالاً از قبیل تعبیرات در محاورات عرفی باشد و مقصود این باشد که هر کدام از «یمین» و «شمال» دارای نقطه‌های غربی و جنوب غربی و شمال غربی و همچنین نقطه‌های شرقی و جنوب شرقی و شمال شرقی می‌باشند و سایه‌های اجسام سایه‌دار، در پیش از زوال ظهر و بعد از زوال ظهر در این نقطه‌های یمینی و شمالی به موازات حرکت خورشید در صفحه‌ی آسمان روی زمین تحوّل می‌یابند. ﴿يَتَفَيَّؤُا ظِلَالُهُ عَنِ الْيَمِينِ وَالشَّمَائِلِ﴾.

۱- رطب: تر.

۲- یابس: خشک.

## خداوند سبحان و توییخ مشرکان

حال خداوند متعال در مقام توییخ مشرکان و ملحدان - که وجود مدبری علیم و حکیم را در عالم منکرند و این نظام حیرت‌انگیز حاکم در موجودات را، عاری از ناظمی دقیق و حسابگر می‌پندارند - می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَىٰ مَا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ شَيْءٍ﴾؛ آیا اینان چشم خود را باز نمی‌کنند که این جریان محسوس در همین عالم اجسام را مشاهده کنند که چگونه سایه‌های آنها با یک نظم و حسابی دقیق در نقاط مختلف زمین از چپ و راست آنها تحوّل پیدا می‌کنند و تحوّلشان هم در اختیار خودشان نیست بلکه تابع سیر و حرکت خورشید در صفحه‌ی آسمانند که با تابش و گردش منظم خود، سبب پیدایش سایه‌ها می‌گردد. از مشاهده‌ی این جریان محسوس، باید پی ببرند که تمام موجودات عالم، با این نظم و حساب شگفت‌انگیز که دارند، تابع اراده و تدبیر مدبری علیم و حکیم می‌باشند و تکویناً خاضع در برابر خواست و مشیت خالقشان بوده و سجده به پیشگاهش می‌برند.

### معنای حقیقی سجده

﴿وَلِلَّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ مِنَ دَابَّةٍ وَالْمَلَائِكَةِ وَهُمُ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾

تمام آنچه در آسمان‌ها و در زمین از جنبندگان وجود دارد و همچنین فرشتگان برای خدا سجده می‌کنند و هیچگونه استکبار از خود نشان نمی‌دهند.

**سجده** معنای حقیقی اش نهایت خضوع و تذلل و تسلیم بودن است و آن سجده‌ی معمولی ما در نماز که با به زمین نهادن هفت موضع از بدن انجام می‌دهیم، مصداقی از این مفهوم عام و گسترده است و معنای منحصر آن نیست بلکه تمام موجودات و مخلوقات از آن نظر که تکویناً تسلیم قوانین عمومی عالم خلقت می‌باشند و کمترین تعدی و انحراف از مسیر آن قوانین نمی‌توانند داشته باشند و آن قوانین نیز تکویناً یافته از اراده و مشیت خداوند علیم قدیر است. پس در حقیقت تمامی موجودات از زمینیان و آسمانیان در حال سجده به پیشگاه خدا و تسلیم فرمان او می‌باشند.

از اینکه آیه‌ی شریفه می‌گوید تمام جنبندگانی که در آسمان‌ها و زمین هستند برای خدا سجده می‌کنند (دابة یعنی موجود جنبنده) ممکن است از این تعبیر استفاده شود که در کرات بالا نیز همانند زمین موجودات زنده و جنبنده‌ای وجود دارند. از آیه‌ی دیگر نیز این

معنا استفاده می شود که می فرماید:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ خَلْقُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَثَّ فِيهَا مِنْ دَابَّةٍ...﴾<sup>۱</sup>

از نشانه های علم و قدرت خدا، آفرینش آسمان ها و زمین و جنبندگانی است که در آن دو وجود دارند...

البته چنانکه گفتیم، سجده ی تکوینی را تمام موجودات دارند اما انسان در میان آنها علاوه بر سجده ی تکوینی، موظف به سجده ی تشریحی نیز می باشد. یعنی بر اساس داشتن عقل و اراده و اختیار، ایمان به وجود خالق و دستورات آسمانی اش به نام دین می آورد و طبق دستور، اقامه ی نماز می نماید و سجده به گونه ی معمول انجام می دهد. سجده ی ملائکه هم جداگانه مورد توجه قرار گرفته که مشمول کلمه ی «دابة» نمی باشند و مخصوصاً توصیف شده اند به این که:

﴿وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۖ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ قُوَّتِهِمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

آنها هیچگاه استکبار نمی ورزند و از پروردگارشان که حاکم بر آنهاست می ترسند و آنچه را که مأموریت دارند، انجام می دهند.

### فرق تکبر با استکبار

استکبار و تکبر با هم فرقی دارند و آن این که تکبر یعنی اظهار کبر و بزرگی نمودن و خود را بزرگ دیدن. این صفت در انسان، صفت نقص و از رذائل خُلُقیه است، زیرا انسان مخلوق است و مخلوق در حد ذات خود، هیچ و پوچ است و عدم و نیستی است! او را چه رسد که خود را بزرگ و باعظمت ببیند. در واقع آنچه را که ندارد، به خود ببندد و اظهار کبر بنماید! اما این صفت در خدا صفت کمال است و اسم متکبر از اسماء حسنا ی الهیه است که در قرآن کریم می خوانیم:

﴿هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيْمِنُ  
الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ...﴾<sup>۲</sup>

تکبر در خدا، یعنی دارا بودن بزرگی و جلالت و کبریای بی پایان که از صفات کمالیه ی خدا و به معنای واقعی اش انحصار به ذات اقدس او دارد. همانگونه که صفت جبار هم در مورد خدا، صفت کمال است و به معنای قدرتمند جبران کننده ی نقایص و

۱- سوره ی شوری، آیه ی ۲۹.

۲- سوره ی حشر، آیه ی ۲۳.

کمبودهاست؛ ولی در مورد انسان صفت مذموم و نکوهیده است که به معنای آدم ظالم گردنکش افسادگر است. اما استکبار چون در مفهومش، حال طلب، مندرج است یعنی می خواهد تحصیل کبر یا بنماید و آنچه را که در واقع ندارد در نظر دیگران خود را دارای آن نشان داده و آنها را خاضع در برابر خود گرداند. از این نظر با ذات اقدس حق - عز و علا - که غنی مطلق و منزّه از هرگونه کمبود است، سازگار نمی باشد و لذا چنان که گفتیم ذات اقدس او، متکبر هست یعنی دارای کبریای نامحدود است، ولی مستکبر نیست که صفت کبریا را نداشته باشد و بخوهد آن را از نظر دیگران به دست آورد. حال خداوند حکیم ملائکه را می ستاید به اینکه:

﴿وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۚ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ وَ يَقُولُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾

آنها هیچگاه از عبادت خدا استکبار نمی ورزند و پیوسته از پروردگارشان خائف و ترسانند و آنچه را که مأموریت دارند انجام می دهند.

### مراتب خوف از خدا

البته خوف و ترس از خدا، اقسام مختلف دارد و مراتب متعدّد. گاهی خوف از عذاب و عقاب خداست به خاطر گناهایی که انسان مرتکب شده است. این نوع از خوف درباره‌ی معصومین از ملائکه و انبیاء و امامان علیهم السلام که معصوم از خطا و گناه می باشند تحقق نمی یابد. نوع دیگر آن معلول درک عظمت و جلال و قهاریت است که مقربان درگاه خدا با اختلاف مراتبشان در معرفت و محبت خدا واجد آن می باشند، تا آنجا که در محراب عبادتشان در دل شب‌های تار می گریند و می نالند و می لرزند و احیاناً مدهوش می گردند. از جمله‌ی ﴿يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ﴾ ممکن است استفاده شود که سبب خوفشان، فوقیت پروردگارشان است که او را قیوم حاکم و مسیطر<sup>۱</sup> بر تمام ابعاد و نواحی وجود خود می یابند و از درک عظمت و جلال در فضای جان و قلبشان حالت انکسار<sup>۲</sup> و خشیت<sup>۳</sup> پیدا می شود.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ ارزُقْنَا معرفتک و محبتک و خشیتک و وقفنا لطاعتک و اجعل خاتمة امرنا خیراً

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

۱- مسیطر: محیط و مسلط.

۲- انکسار: شکستگی.

۳- خشیت: خشوع.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٥١﴾ وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ

فَأَيُّ قَوْمٍ هَبُونِ

﴿٥٢﴾ وَلَهُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا أَفَغَيْرَ اللَّهِ تَتَّقُونَ

﴿٥٣﴾ وَمَا يَكُفُّكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ

فَأِلَيْهِ تَجْرُونَ

﴿٥٤﴾ ثُمَّ إِذَا كُشِفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ

﴿٥٥﴾ لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ

و خدا گفته: دو معبود اتخاذ نکنید؛ تنها اوست که معبود یگانه است، پس تنها از من بترسید و آنچه در آسمان‌ها و زمین هست از آن اوست و [همچنین] دین از آن اوست، حال آیا از غیر خدا می ترسید و آنچه نعمت در اختیار شما هست ناحیه‌ی خداست، آنگاه هنگامی که ناراحتی‌ها به شما می رسد به سوی او می نالید. آنگاه هنگامی که او ناراحتی‌ها را از شما برطرف ساخت گروهی از شما برای پروردگارشان شریک قائل می شوند. حال، نعمت‌هایی را که به آنها داده ایم کفران کنند؛ [آری از این متاع اندک چند روزه‌ی دنیا] بهره گیرید اما به زودی خواهید دانست [که پایان کارتان چه شده است].

### مفهوم سجده‌ی تکوینی

از آیات پیشین استفاده شد که همه‌ی موجودات از آسمانیان و زمینیان، تکویناً در مقابل آفریدگارشان خاضع و در حال سجودند. اساساً تخلف هیچ موجودی از فرمان تکوینی خالقش معقول نیست. زیرا **تکوین** یعنی **ایجاد** و ایجاد یعنی جامه‌ی وجود و هستی بر اندام ماهیتی پوشاندن و به او واقعیت خارجی دادن و بدیهی است که معقول نیست چیزی در عین این که موجود شده است، موجود نشده باشد؛ بلکه به همان نحو و شکلی که خالقش خواسته موجود شده است و این همان **خضوع و سجده‌ی تکوینی** است که همه‌ی موجودات در مقابل خالق از خود نشان داده‌اند و می‌دهند. انسان نیز از آن نظر که موجودی از موجودات عالم است، بر حسب تبعیت از نظام کلی عالم، مطیع و خاضع در مقابل فرمان تکوینی خالقش می‌باشد و هرگز تخلف از فرمان او را نخواهد داشت، تنها تخلف ممکن از فرمان خدا برای انسان در فرامین تشریحی خداست چرا که خدا او را در این جهت دارای اراده و اختیار آفریده است و قدرت اطاعت و یا تخلف از فرمان تشریحی را به او داده و انتخاب هر یک از این دو راه را به خود او وا گذاشته و در عین حال او را آگاه ساخته که سرانجام سیر در مسیر اطاعت، بهشت جاودان و پایان راه عصیان، جهنم بی‌پایان است!

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۱</sup>

### اعتقاد بر وحدانیت خدا

حال آیه‌ی مورد بحث اساسی‌ترین پایه‌ی تشریح یعنی اعتقاد به توحید و نفی شرک را بیان نموده؛ می‌فرماید:

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهٌُ وَاحِدٌ فَإِلَّاهِيَّاتِ فَارْهُبُون﴾

خدا [تشریحاً] دستور داده که دو معبود اتخاذ نکنید [در پرستش مشرک نباشید] تنها او است که معبود یگانه است؛ بنابراین، تنها از من بترسید [و سر از فرمان من نتابید].

در محلّ خود از طریق براهین عقلیه و نقلیه به اثبات رسیده که ذات اقدس "الله" جلّ جلاله کمال مطلق است و صدق و راستی هم از کمالات است و لذا وقتی او گفت من در عالم، معبود واحد و جز من احدی سزاوار پرستش نیست، به حکم عقل باید تصدیقش

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۳.



کنیم، چون کمال مطلق است و نقصی به ساحت قدس او راه ندارد و اگر غیر او هم کسی مدیر و مدبّر در عالم بود، او خودش می فرمود و او را معرفی می کرد ولی با کمال صراحت و قاطعیّت با کلمه‌ی «انما» که مفید حصر است فرموده که منحصرأً او (ذات اقدس الله) تنها معبود در عالم هستی است و جز او موجودی سزاوار پرستش نیست!

ضمن جملاتی از امام امیرالمؤمنین علیه السلام به عنوان وصیّت به فرزند بزرگوارش امام مجتبی علیه السلام نقل شده است:

(يَا بُنَيَّ إِنَّهُ لَوْ كَانَ لِرَبِّكَ شَرِيكٌ لَأُتِّكَ رُسُلُهُ وَ لَرَأَيْتَ آثَارَ مُلْكِهِ وَ سُلْطَانِهِ... وَ لَكِنَّهُ إِلهٌ وَاحِدٌ كَمَا وَصَفَ نَفْسَهُ)؛<sup>۱</sup>

بدان ای فرزند عزیزم، اگر پروردگار تو شریکی داشت، از جانب او نیز فرستادگانی به سوی تو می آمدند و تو را به سوی او دعوت می نمودند و نشانه‌های ملک و سلطنتش را می دیدی... ولی او تنها معبود در عالم است، آنگونه که خودش را وصف کرده است.

و لذا از جمله ادله‌ی بر وحدانیت الله عزّوجلّ در امر معبودیّت، همین است که تمام رسل و انبیاء که آمده‌اند، دعوت به اله واحد کرده‌اند و جز ذات اقدس الله جلّ جلاله احدی را به عنوان معبود در عالم معرفی نکرده‌اند و حال آن که اگر جز ذات اقدسش معبودی بود، او هم پیامبرانی از جانب خود می فرستاد و بندگانش را به عبادت خود دعوت می کرد. البته مسأله‌ی «وحدانیت خدا» از طریق اقامه‌ی براهین عقلیه، بیانات عمیق فراوان دارد، تنها این جمله از باب نمونه عرض می شود که اگر متعدّد باشد، تعدّد مستلزم اشتراک و ترکیب است؛ زیرا اگر مثلاً واجب الوجود دو تا باشد، معلوم می شود در یک ماهیّتی با هم شریکند و مشخصاتشان آنها را از هم جدا کرده است؛ مثل این که زید و عمرو هر دو در ماهیّت انسانیّت شریکند و مشخصات زمانی و مکانی و دیگر خصوصیات، آنها را از هم جدا کرده است؛ یعنی زید مرکبی از انسانیّت و مشخصات است و عمرو نیز مرکبی از انسانیّت و مشخصات! حال اگر خدای عالم نیز مثلاً دو تا باشد، لازمه‌اش این است که هر دو فرد از یک ماهیّت باشند، دو فرد از یک ماهیّت شدن، لازمه‌اش این است که هر یک مرکب از ماهیّت و مشخصات فردی باشند؛ در صورتی که ترکیب به ساحت قدس خدا راه ندارد. البته

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، نامه‌ی ۳۱.

این بیان نیاز به بسط و توضیح بیشتری دارد که اکنون مجالش نیست و لزومی هم ندارد.

### تخطئه‌ی عقیده به دو «اله»

حاصل این که خدا خود دعوت به توحید و نفی شرک کرده و فرموده: ﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾... دو خدا و دو معبود اتخاذ نکنید، تنها معبود الله است و بس. بدیهی است که مقصود در آیه، نفی تعدد معبود است و چون اقل مصداق تعدد «دو» است، «دو» که نفی شد طبعاً سه و چهار و بیشتر هم منتفی است. احتمال این نیز هست که مقصود از دو اله یکی اله خلق باشد و دیگری اله تدبیر. چون بت پرست‌ها اله تدبیر را جدا از اله خلق می‌دانستند و می‌گفتند: الله خالق عالم است و بت‌ها مدبر عالمند. چنان که خدا می‌فرماید:

﴿وَلَيْنُ سَأَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَ سَحَّرَ الشَّمْسَ وَالْقَمَرَ لَيَقُولُنَّ اللَّهُ...﴾<sup>۱</sup>

اگر از آنها بپرسی که خالق آسمان‌ها و زمین کیست؟ به یقین می‌گویند الله است...

در مورد بت‌ها هم می‌گفتند:

﴿... مَا نَعْبُدُهُمْ إِلَّا لِيُقَرِّبُونَا إِلَى اللَّهِ زُلْفَى...﴾<sup>۲</sup>

... ما آنها را برای این می‌پرستیم که ما را به قرب الله [که خالق عالم است] برسانند [و شفعاى ما در پیشگاه خدا باشند]...

در واقع آنها بت‌ها را مدیر و مدبر عالم می‌دانستند و می‌گفتند: عزّت و ذلّت آدمیان به دست آنهاست؛ آنها هستند که بیمار می‌کنند و شفا می‌بخشند؛ زنده می‌کنند و می‌میرانند؛ توسعه در رزق و روزی بعضی می‌دهند و برخی را به تنگدستی مبتلا می‌سازند. خلاصه این که «اله تدبیر» را جدا و مستقل از «اله خلق» می‌پنداشتند و لذا آیه‌ی مورد بحث این عقیده را تخطئه می‌کند و می‌فرماید:

﴿وَقَالَ اللَّهُ لَا تَتَّخِذُوا إِلَهَيْنِ اثْنَيْنِ﴾

خدا فرموده است دو اله اتخاذ نکنید.

﴿إِنَّمَا هُوَ إِلَهُ وَاحِدٌ﴾

منحصراً او [ذات اقدس الله] اله واحد و معبود یگانه است.

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳.

آن کس که می آفریند، هموست که آفریده‌های خود را تدبیر و تنظیم می نماید و قانون و برنامه‌ی زندگی به دستشان می دهد و نتیجتاً مطیع و متخلف از قانونش را به کیفر و پاداش می رساند. بنابراین به حکم فطرت و عقل صائب<sup>۱</sup> باید از قانون من (خالق عالم) پیروی نماید.

﴿فَإِيَّايَ فَارْهُبُون﴾

و تنها از [کیفر] من بترسید [و احدی را جز من معبود و مطاع خود شناسید].

### یک نکته‌ی قابل توجه

اینجا تأمل در این نکته خالی از فایده نمی باشد که ذکر کلمه‌ی «ائین» بعد از کلمه‌ی «الھین» برای چیست؟ در حالی که معنای «دو بودن» از خود کلمه‌ی الھین استفاده می شود و نیازی به کلمه‌ی «ائین» نبوده است.

در جواب، برخی از مفسران فرموده اند: از باب ایضاح و توضیح است که معنای «دو بودن» را روشن تر می کند و احتمال این نیز هست که منظور ارائه‌ی این مطلب باشد که آنچه در کلام به طور اصالت متعلق نفی قرار گرفته است، تعدّد و «دو بودن اله» است. آنچه منظور اساسی از کلام است، اثبات وحدانیت اله و نفی تعدّد آن است. البته به این نکته باید توجه داشته باشیم: آیاتی از قرآن که احتمال معانی متعدّد در آن می رود، ما نمی توانیم یکی از آن معانی را بگیریم و به طور قاطع بگوییم مقصود آیه همین است و لاغیر! مگر این که راجع به آن معنی بیانی از معصوم علیه السلام رسیده باشد و در غیر این صورت از آن نظر که به ما اجازه‌ی تدبّر در آیات قرآن داده و فرموده اند:

﴿أَفَلَا يَتَذَكَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَىٰ قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾<sup>۲</sup>

چرا تدبّر در قرآن نمی کنند، آیا بر دل‌ها قفل‌ها زده شده است؟

از این نظر ما هم می توانیم یکی از آن معانی را بگیریم و بگوییم: ممکن است مقصود آیه همین و شاید هم معنی دیگری مراد باشد که به فکر و ذهن ما نرسیده است و بیش از این هم وظیفه‌ای نداریم.

### لطیفه‌ی «فایای فارهبون»

کلمه‌ی «فارهبون» مشتق از «رهبّت» است و رهبّت معنای ترس است؛ در مقابل رُحْبَت

۱- صائب: واقع بین.

۲- سوره‌ی محمد، آیه‌ی ۲۴.

که به معنای میل است و گرایش. همچنان که خوف در مقابل رجاء است. خوف و رجاء، رهبیت و رغبت. آنجا که انسان با امید به رحمت خدا به سوی او پیش می‌رود در حال رغبت است و ناظر به صفت غَفَّارِیت اوست و آنجا که با ترس از جلالت و عظمت او حرکت می‌کند، در حال رهبیت است و ناظر به صفت قَهَّارِیت اوست. اما سرّ این که اینجا سخن از رهبیت به میان آمده و فرموده که ﴿فَإِيَّائِي فَآرْهُبُون﴾ از من بترسید و نفرموده است ﴿فَإِلَّيَّ فَآرْغَبُوا﴾؛ که به سوی من بگروید شاید این باشد که در آیه‌ی قبلی سخن از عبادت ملائکه به میان آورده و فرموده است:

﴿...وَالْمَلَائِكَةُ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ ۖ يَخَافُونَ رَبَّهُمْ مِنْ فَوْقِهِمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

...ملائکه خدا را سجده می‌کنند و از عبادت او استکبار نمی‌ورزند و از پروردگار بالای سرشان که تفوق بر آنها دارد می‌ترسند...

چنان که می‌بینیم از عبادت ملائکه، تعبیر به خوف از خدا فرموده است و به همین مناسبت در آیه‌ی مورد بحث نیز آدمیان را دعوت به عبادت به صورت رهبیت فرموده که از من بترسید، آنگونه که ملائکه از من می‌ترسند و استکبار از عبادت من نمی‌ورزند. آنها خائف از خدا هستند، شما هم راهب از خدا باشید.

### مالکیت قیومی خداوند متعال

آیه‌ی بعد در واقع می‌توان گفت در مقام بیان علّت دعوت به توحید و نفی شرک است که چرا باید تنها الله عبادت شود و غیر الله احدی سزاوار پرستش نمی‌باشد. در این مقام می‌فرماید: ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ آری الله از آن جهت منحصرأ شایسته‌ی پرستش است که تمام آنچه در آسمان‌ها و زمین هست، ملک اوست.

لام در ﴿له﴾ لام اختصاص است و افاده‌ی ملکیت می‌کند که همه چیز عالم ملک خداست، آن هم ملک حقیقی نه ملک اعتباری که ما آدمیان داریم. ما، هم ملک و دارا بودنمان نسبت به اشیای خارج از وجود خودمان اعتباری و قراردادی است و هم ملک و سلطنت و حاکمیتمان نسبت به آنها اعتباری و قراردادی است. از باب مثل من مالک این عبا‌ی بر دوش خودم هستم، یعنی از لحاظ روابط اجتماعی قرار بر این شده که این عبا در تصرف من باشد و من از آن استفاده‌ی پوشاک کنم، ولی همین که آن را به شما فروختم؛ با گفتن همین

۱- سوره‌ی نحل، آیات ۴۹ و ۵۰.

کلمه‌ی «فروختم» از ملک من خارج شده و در ملک شما داخل می‌شود. یعنی این عبا با یک اعتبار و قرارداد داخل در ملک من و با یک اعتبار و قرارداد دیگر از ملک من خارج می‌شود و حال آن که ملک حقیقی آن است که مملوک از مالکش نتواند جدا شود بلکه وجوداً قائم به وجود مالکش باشد و به محض جدا شدن از مالکش هیچ و پوچ و فانی گردد.

آری؛ **مالکیت خدا** نسبت به همه چیز عالم، **مالکیت قیومی** است؛ یعنی تمام عالم وجوداً قائم به اراده‌ی اوست و به اراده‌ی او موجود می‌شوند و به اراده‌ی او معدوم می‌گردند. تشبیهاً مانند مالکیت انسان است نسبت به صور ذهنیه‌اش، من که الآن اینجا نشسته‌ام، در ذهن خود تصوّر می‌کنم صورت خانه‌ی خودم را. یعنی شکل و صورت خانه‌ام را در ذهنم ایجاد می‌کنم؛ آن صورت خانه هم اکنون در فضای ذهنم موجود است، ولی وجودش همان تصوّر من است. تا تصوّر می‌کنم، موجود است، همین که از تصوّر آن منصرف شوم، معدوم است. تمام عالم نسبت به خدا همین گونه است! یعنی وجود عالم قائم به اراده‌ی خداست! تا اراده کرده، عالم سرپا است، همین که اراده‌اش را برداشت، عالم پوچ است. ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ آنچه در آسمان‌ها و زمین است از آن خدا [و ملک حقیقی خدا] است ذاتاً قائم به خدا و مشیت خداست و جز خواست و مشیت خدا قوام و تحقق‌ی ندارد! این از نظر تکوین و ایجاد.

### معنای سه‌گانه‌ی «دین»

اما از نظر دین و تشریح و قانونگذاری: ﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصْبَاءً﴾؛ دین برای همیشه و در هر زمان از آن خدا و طبق دستور و فرمان خداست. می‌توان دین را سه نوع معنا کرد:

۱- تشریح و قانونگذاری.

۲- طاعت.

۳- جزا، یعنی مالک روز جزا.

**معنای اوّل** «له الدین» این که آن کسی که حقّ قانونگذاری برای زندگی بشر در دنیا دارد تا او را به سعادت ابدی برساند، تنها خداست؛ زیرا تنها خداست که بشر را آفریده است و می‌داند او به کجا و از چه راهی و با چه برنامه‌ای باید برود تا به مقصد برسد و لذا قانونگذاری؛ علی‌الدوام از آن او و در اختیار اوست.

**معنای دوّم** این که «له الطاعة» تنها کسی که اطاعت از قانون او واجب است خداست

که آفریدگار انسان است.

**معنای سوّم** این که (له الجزاء) آن کسی که شایستگی دارد که به مطیعان قانونش پاداش و به متخلفان از آن کیفر دهد، تنها خداست. آری: ﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا﴾؛ اهلّیت قانونگذاری و شایستگی طاعت و بندگی و سرانجام، حقّ کیفر و پاداش دادن به بندگان این همه در انحصار خداست. در واقع جمله ی اوّل: ﴿وَلَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾؛ مالکیت تکوینی خدا را نشان می دهد و جمله ی دوّم: ﴿وَلَهُ الدِّينُ وَاصِبًا﴾؛ مالکیت تشریحی آن ذات اقدس را ارائه می نماید. آن کس که مالک ایجاد و تکوین است همو مالک دین و صاحب اختیار تنظیم برنامه ی شرع مبین است. بنابراین: ﴿أَفَعَيَّرَ اللَّهُ تَتَقُونَ﴾؛ آیا این درست است که شما الله مالک تکوین و تشریح را در زندگی خود کنار گذاشته و رو به غیر او از مخلوقات که هیچ کاره ی در عالمند بپرسید؟ طالب رضای آنها و خائف از خشم آنها باشید. در حالی که:

﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ﴾؛

آنچه نعمت دارید، از خدا به شما اعطا شده است.

هستی شما و حیات شما، چشم و گوش و عقل و هوش و اعضاء و جوارح از داخل و آب و هوا و نور و... از خارج وجودتان هر چه که هست از خداست!

**دلیل فطری بر وجود خدا**

﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ﴾؛

آنگاه هنگامی که گرفتاری در زندگی به سراغتان می آید [ناله و فریادتان بلند می شود و] دست به دامن خدا می شوید و از او می خواهید که از شما رفع بلا کند و همین دست به دامن خدا شدن به هنگام بلا، روشن ترین شاهد است بر این که شما فطرتاً خود را نیازمند به خدا می دانید و جز او کسی یا چیزی را شایسته ی التجاء و نجات بخش خود نمی شناسید. این همان دلیل فطری بر وجود خداست که حضرت امام صادق علیه السلام آن مرد ملحد منکر خدا را از همین راه با خدا آشنا ساخت. او به امام علیه السلام می گفت: شما چه دلیل بر وجود خدا دارید؟ امام علیه السلام فرمود: آیا تا به حال تو سفر دریا کرده و در کشتی نشسته ای که دریا طوفانی شده و کشتی با سرنشینانش در حال غرق شدن باشد، چگونه که راه نجات از همه طرف بسته شده و رشته ی امید از همه کس بریده شده باشد؟ آیا تا به حال این چنین گرفتاری برایت پیش آمده است؟ گفت: آری، به چنین بلایی مبتلا شده ام. امام علیه السلام فرمود: آیا در آن لحظه ی ناامیدی

تمام، امید به جایی داشتی که از آن سو دستی به سوی تو دراز گردد و از آن تنگنا نجات دهد یا به کلی مایوس از نجات بودی؟ گفت: آری، در همان موقع از درونم به نقطه‌ی نامعلومی امید داشتم که می‌تواند از آن تنگنا نجاتم دهد. امام علیه السلام فرمود: آن نقطه‌ی نامعلوم برای تو همان خداست که چون در مدّت عمرت با غیر او سروکار داشته و با او در ارتباط نبوده‌ای، از این رو او نقطه‌ی ناشناخته و نامعلوم برایت تجلّی کرده است. در حالی که او نقطه‌ی اتکاء تمام مخلوقات است و کلّ عالم هستی از عمق ذات و وجود خود دست به دامن او می‌باشند و همه چیز خود را از او می‌گیرند؛ منتها شما مردم جاهل غافل که از ابتدا خود را به دامن غیر او افکنده و او را در زندگی به حساب نیاورده‌اید، تنها به هنگام گرفتاری که همه دست از شما کشیده و رهاتان می‌کنند، او را در عمق ذات خود می‌یابید و ناله کنان دست به دامن او می‌شوید! ﴿ثُمَّ إِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فَإِلَيْهِ تَجْتَرُونَ﴾.

**جوّار** به معنای صوت حیوان وحشی است که در بیابان ناله می‌کند. انسانی هم که در تمام عمر از خدا ریمیده و با برخورداری از نعمت‌های بی حدّ و حصر خدا از خدا بریده است، تنها هنگام هجوم گرفتاری‌ها و دشواری‌های زندگی به یاد خدا می‌افتد و همچون حیوان وحشی ریمیده‌ی در میان بیابان ناله سر داده و فریاد یا خدای کند و ای کاش این آشنایی با خدا را ادامه می‌داد و هیچگاه از خدا جدا نمی‌شد، ولی یاللاسف که چنین نیست؛ بلکه:

﴿ثُمَّ إِذَا كَشَفَ الضُّرُّ عَنْكُمْ إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾؛

آنگاه هنگامی که [خدا] از شما رفع گرفتاری نمود، باز گروهی از شما به پروردگار خود شرک می‌ورزند و سراغ دیگران می‌روند.

### چرا برخی انسان‌ها مشرک می‌شوند

ای عجب این چه جهالت شرم‌آوری است که انسان‌های جاهل مغرور از خود بروز می‌دهند! گرسنه که می‌شوند، بسان سگ زوزه می‌کشند و دُم می‌جانبانند؛ سیر که شدند حمله می‌کنند و گاز می‌گیرند. ﴿إِذَا فَرِيقٌ مِّنْكُمْ بِرَبِّهِمْ يُشْرِكُونَ﴾؛ به رفاه و ثروت و قدرت که می‌رسند، اغیار را شریک خدا می‌پندارند و احیاناً خودشان را همه کاره می‌دانند و مانند قارون می‌گویند: آنچه دارم با علم و دانایی خودم به دست آورده‌ام به کسی مربوط نیست تا طلبکار چیزی از من باشد! حال این مطلب باید مورد تأمل قرار گیرد که چگونه می‌شود این گروه از انسان‌ها این چنین می‌اندیشند؛ آیا واقعاً اینها باورشان شده است که خودشان که سراپا فقر و

نیازند و همچنین انسان‌هایی مانند خودشان یا موجوداتی پایین‌تر از خودشان، مؤثر مستقل در عالمند و از این رو پاروی عقل و فطرت توحیدی خود نهاده و مشرک می‌شوند.

در جواب عرض می‌شود: راز این مطلب را می‌توان از آیه‌ی بعد استفاده کرد که می‌فرماید: ﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾؛ احتمالاً ممکن است لام در ﴿لِيَكْفُرُوا﴾ لام غایت باشد و معنا چنین می‌شود که مشرکان اگر راه توحید فطری را رها کرده رو به شرک می‌آورند برای این است که نسبت به نعمت‌هایی که ما به آنها داده‌ایم، کفران بورزند و نعمت بودن آنها را منکر شوند و بگویند آنچه ما داریم، محصول دسترنج خودمان است و انعام و احسان بت‌ها و معبودهای ماست و قهراً منعم بودن خدا را انکار می‌کنند و نتیجتاً خود را از وظیفه‌ی عقلانی و جوب شکر منعم نسبت به خدا، آزاد می‌سازند. چون پذیرش نعمت بودن آنچه که دارند، لازمه‌اش پذیرش منعم بودن خداست که هستی‌بخش به انسان و به تمام دارایی انسان است و لازمه‌ی عقلی اعتقاد به منعم بودن خدا، وجوب شکر و عرض سپاس به آستان اقدس اوست و معنای حقیقی شکر و سپاسگزاری از خدا، عرض بندگی و اطاعت از فرامین او که انجام واجبات و ترک محرّمات در شرع مقدّس است و این کار هم بدیهی است که برای مردم فریفته‌ی شهوات نفسانی، بسیار سنگین و غیرقابل تحمل است و لذا برای اشباع شهوات و ارضای تمایلات بی حدّ و حساب نفسانی خود، راهی جز این نمی‌یابند که نعمت بودن داشته‌های خود و منعم بودن خدا را نسبت به خودشان منکر شوند و خودشان را موظّف به شکر و عرض بندگی به آستان اقدس آفریدگار خود ندانند و طبعاً در اشباع شهوت حیوانی خویش آزاد باشند.

### غلبه‌ی شهوت سبب انکار قیامت

در سوره‌ی قیامت - در مقام ذمّ و نکوهش منکران روز جزا - می‌فرماید: گمان می‌کنید که اینان بر اساس یک دلیل و منطق عقلانی انکار قیامت می‌کنند:

﴿بَلْ يُرِيدُ الْإِنْسَانُ لِيَفْجُرْ أَمَامَهُ ۗ يَسْئَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ﴾؛

بلکه این انسان مقهور هوای نفس خود، می‌خواهد در دنیا جلوی راهش باز باشد و آزاد طبق دلبخواه خویش زندگی کند و هیچگونه قید و بندی از لحاظ حلال و حرام نداشته باشد. در حالی که اگر اعتقاد به قیامت و روز حساب و جزا داشته باشد، ناچار باید در محدوده‌ی دین زندگی کند و نمی‌خواهد چنین باشد و لذا از اصل، انکار قیامت می‌کند و



می گوید: ای بابا، قیامت یعنی چه و آن کی و چگونه خواهد بود و با این انکار خود را از محدوددهی دین آزاد و رها می سازد! در آیهی مورد بحث نیز نه این که انسان عاقل باشعور غیر خدا را مؤثر مستقل در عالم بشناسد، نه چنین نیست، بلکه او می بیند اگر خدا را تنها مؤثر مستقل در عالم بشناسد و تمام آنچه را که دارد نعمت های عطا شده از جانب خدا بداند و منعم بودن خدا را بپذیرد، طبیعی است که به حکم عقل باید در مقام شکرگزاری از منعم برآید و سر در مقابل دستورات آسمانی او که دین و شریعت است فرود آورد. ولی نمی خواهد که چنین باشد و پا روی هوای نفسش بگذارد و لذا راهی جز این نمی یابد که هم نعمت بودن آنچه را که دارد، هم منعم بودن خدا را از اصل انکار کند تا خود را از قید و بند وظیفه‌ی شکر و عرض بندگی به پیشگاه خدا برهاند! از اینرو قدم به وادی شرک می گذارد و غیر خدا را مؤثر مستقل در عالم می پندارد. ﴿لِيَكْفُرُوا بِمَا آتَيْنَاهُمْ﴾؛ تا نسبت به نعمت هایی که ما به آنها داده ایم، کفر بورزند و شکر نکنند. پس بنابراین معنا که برای آیهی شریفه آوردیم، لام در ﴿لِيَكْفُرُوا﴾ لام غایت و کفر به نعمت منعم می شود! هدف و غایت اصلی از اعتقاد به شرک و احتمالاً می توان گفت لام، لام امر غایب است و آیهی شریفه در مقام تهدید مشرکان است که فعلاً در وادی کفران نعمت های ما و انکار منعم بودن ما پیش بروند و با اتباع از هوای نفس، آنچه می خواهند بکنند تا پایان شوم کار خود را ببینند و همین تهدید در جملهی آخر آیه به صورت صیغه‌ی امر مخاطب آمده که: ﴿فَتَمَتَّعُوا فَسَوْفَ تَعْلَمُونَ﴾؛ از این متاع زودگذر دنیا بهره گیرید، اما به زودی خواهید دید که سرانجام این انحراف در اعتقاد و عمل به کجا منتهی خواهد شد!!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّ وَ  
ترضی واجعل خاتمة امرنا خيراً

والسلام علیکم ورحمة الله و برکاته



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٥٦﴾ وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ تَاللَّهِ

لَسْتَنَّا عَمَّا كُنتُمْ تَفْتَرُونَ

﴿٥٧﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ

﴿٥٨﴾ وَإِذَا بَشَّرَ أَحَدَهُمْ بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهَهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ

﴿٥٩﴾ يَتُورَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَبِهِ أَيُمْسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ

أَمْ يَدْسُهُ فِي التَّرَابِ أَلا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ

﴿٦٠﴾ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوْءِ وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَىٰ

وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

[مشرکان] قسمتی از آنچه را که ما روزی شان کرده ایم به حساب بت‌هایی می‌گذارند که هیچگونه تأثیری در زندگی آنها ندارند. به خدا سوگند از این تهمت که افترا می‌بندید [و بت‌ها را شریک خدا می‌پندارید] باز پرسى خواهید شد [و به کیفر آن خواهید رسید]. برای خداوند که منزّه از هرگونه نقصی است دخترانی قائل می‌شوند و حال آن که برای خودشان آنچه را که دلشان می‌خواهد [پسردار بودن] قائل می‌شوند. وقتی به یکی از آنها بشارت داده شود که خدا به تو دختری داده است آن چنان از شدت ناراحتی دگرگون می‌شود که صورتش سیاه می‌شود و خشم خود را فرو می‌خورد. از قوم و قبیله‌ی خود

متواری می گردد[و با خود فکر می کند] آیا این ننگ را بر خود بپذیرد و دختر را با ذلت و خواری نگه دارد و یا او را زنده در زیر خاک پنهان سازد؟! هشدار، حکمی که آنها می کنند حکم زشت و ناپسندی است. این صفات نکوهیده از آن کسانی است که ایمان به آخرت ندارند و گرنه الله دارای صفات عالی و اعلاست و او توانای حکیم است.

### نوسان حال مشرکان

در آیات قبلی انسان‌های مشرک - که کفران نعمت می‌ورزند - مورد ملامت قرار گرفته و توبیخ شدند که وقتی گرفتاری پیش می‌آید، حال تضرع پیدا نموده؛ دست به دامن خدا می‌شوند و همین که رفع بلا شده؛ خود را در رفاه و نعمت دیدند طغیان می‌کنند و یادشان می‌رود که: ﴿وَمَا بِكُمْ مِنْ نِعْمَةٍ فَمِنَ اللَّهِ...﴾؛ آنچه نعمت دارند، از خدا دارند و این حکم وجدانی آنهاست و لذا در موقع پیشامد بلیات که از همه جا منقطع می‌شوند، تضرع به درگاه خدا می‌برند و این کاشف از این است که وجداناً خود را و نعمت‌های خود را از خدا می‌دانند و لذا وقتی همه از کار افتادند، دست به دامن خدا می‌زنند. اینک این آیه‌ی شریفه در مقام گلایه و توبیخ است و می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾؛ خودشان می‌دانند که این بت‌ها و معبودهای دروغینشان منشأ هیچگونه اثر نمی‌باشند؛ نه علم و عقل و درک و شعوری دارند و نه حتی قادر به رفع زیان از خود می‌باشند. این حقیقت را با این که می‌دانند در عین حال قسمتی از آنچه را که ما روزیشان کرده‌ایم، به حساب بت‌ها می‌گذارند و آنها را منشأ اثر در زندگی‌شان می‌شمارند. حالا آنچه که ظاهراً به نظر می‌رسد این است که باید فرموده باشد: تمام آنچه را که ما به آنها داده‌ایم؛ به حساب بت‌ها می‌گذارند نه سهم و نصیبی از آن را، زیرا بت پرست‌ها خدا را اصلاً رازق و مدبّر و منعم نمی‌شناسند بلکه او را تنها خالق عالم می‌دانند و ربوبیت و رزاقیت و تدبیر امور عالم را، کار آلهه و معبودهای خود می‌شناسند و از این رو آنها را عبادت می‌کنند. بنابراین ظاهر امر اقتضا می‌کند که فرموده باشد تمام نعمت‌های ما را به حساب بت‌ها می‌گذارند؛ نه سهم و نصیبی از آن را و شاید راز این تعبیر این باشد چون در آیه‌ی قبل فرمود بت پرستان موقع هجوم بلا، تضرع به سوی خدا می‌برند و با این حال خود نشان می‌دهند که فطرتاً و وجداناً خدا را منعم

می‌دانند و لذا در حال اضطراب دست به دامن خدا می‌زنند و بعد که رفع بلا شد، خدا را فراموش کرده و خودشان را به دامن معبودهای دروغین می‌افکنند و آنها را مدبّر در امور زندگی خود می‌دانند.

پس در واقع آنها خدا را با غیر خدا شریک در تدبیر امور عالم می‌شناسند منتها در حال اضطراب رو به خدا می‌برند و در حال رفاه از بت‌ها مدد می‌طلبند! در نتیجه معلوم می‌شود که بت پرستان یک قسمت از نعمت‌های خدا را به حساب بت‌ها می‌گذارند نه تمام نعمت‌ها را و آن نعمت‌های در حال رفاه است و گرنه در حال اضطراب التجاء<sup>۱</sup> به منعم حقیقی که خداست می‌برند و لذا در مقام توییح آنها می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِمَا لَا يَعْلَمُونَ نَصِيبًا مِّمَّا رَزَقْنَاهُمْ﴾؛ سهمی از ارزاق ما را که به آنها داده‌ایم به حساب بت‌هایی که هیچگونه دخالت و اثرگذاری از آنها در زندگی‌شان سراغ ندارند؛ می‌گذارند! ضمیر در جمله‌ی ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ علی الظاهر به بت پرستان بر می‌گردد که از اول آیه مورد توییح قرار گرفته‌اند یعنی آنها در عین حالی که از بت‌ها هیچگونه منشأیت اثری سراغ ندارند، مع الوصف قسمتی از آنچه را که ما به آنها عطا کرده‌ایم به حساب بت‌ها می‌گذارند و آنها را منشأ اثر می‌دانند، اگرچه از برخی از مفسران نقل شده که ضمیر در جمله‌ی ﴿لَا يَعْلَمُونَ﴾ به ﴿ما﴾ که اشاره به بت‌ها است بر می‌گردد و معنا این می‌شود که بت‌ها، چیزی نمی‌دانند و عقل و فهم و شعوری ندارند تا منشأ اثری باشند. ولی این معنا از جهت ادبی مناسب به نظر نمی‌رسد و با سیاق کلام هم سازگار نمی‌باشد.

### مقصود از افترا چیست؟

آنگاه آیه‌ی شریفه بت پرستان را مورد تهدید قرار داده و می‌فرماید:

﴿تَاللّٰهِ لَآتْسْتَلْنَ عَمَّا كُنْتُمْ تَفْتَرُونَ﴾؛

به خدا سوگند [در روز حساب و جزا و دادگاه عدل خدا] از این تهمت که افترا می‌بندید [و بت‌ها را شریک خدا می‌پندارید] باز بررسی خواهید شد [و به کیفر شوم آن خواهید رسید].

در مقابل بت پرستان به خدا قسم یاد کردن، از آن نظر است که آنها الله را خالق عالم می‌دانند و بت‌ها را مؤثر مستقل در عالم می‌پندارند و به خدا افترا می‌بندند که بت‌ها را

۱- التجاء: کمک خواهی، یاری طلبی.

شریک خود در تدبیر امور عالم قرار داده است. افترا و مطلب خلاف واقعی را به کسی نسبت دادن دو قسم است:

**أولاً:** غیر خدا را مؤثر مستقل در عالم دانستن.

**ثانیاً:** غیر خدا را بدون دلیل مأذون از جانب خدا در تدبیر امور عالم دانستن.

بت پرست‌ها بت‌ها را مؤثر مستقل در عالم می‌دانند و می‌گویند: خدا عالم را خلق کرده و کنار نشسته است؛ این بت‌ها هستند که مدیر و مدبّر در عالم می‌باشند و از این جهت سزاوار پرستش و عبادتند. این دروغی بزرگ و افترای عظیم است، زیرا خالقیت جز ربوبیت و تدبیر امور مخلوق چیز دیگری نیست. یکی خالق باشد و دیگر ربّ اساساً معقول نمی‌باشد و این شرک بسیار روشن است.

**اعتقاد به ولایت عین توحید و یکتاپرستی**

گروهی هم ممکن است معتقد باشند که خدا، خالق عالم، منصب تدبیر امور را به برخی از مخلوقات خود داده است و آنها هستند که ایجاد و اعدام می‌کنند، زنده می‌کنند و می‌میرانند، بیمار نموده، شفا می‌بخشند و... در حالی که هیچگونه دلیل و برهانی برای اثبات صحت این اعتقاد خود ندارند. این اعتقاد البته شرک نیست، ولی چون دلیل بر صحت آن ندارند، طبعاً نسبت دادن آن به خدا به طور قاطع افتراء و نامرضی در نزد خداست، اما اگر معتقد باشیم که خدا گروهی از بندگان خود را برگزیده و قدرت تدبیر امور عالم را به آنها عطا فرموده است آنگونه که آنها به اذن خدا می‌توانند در آسمان و زمین تصرف کنند زنده کنند و بمیرانند، بیماران را شفا بخشند و قضاء حوائج حاجتمندان بنمایند و... و صحت این اعتقاد را هم مبتنی بر دلایل و براهین از طریق عقل و وحی یعنی قرآن و بیانات رسول خدا ﷺ و ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام اثبات نماییم مسلم است که چنین اعتقادی نه شرک است و نه دروغ است و نه افترا! بلکه حقیقتی است از حقایق مسلمّه در نظام تکوین و عقیده‌ی حق و نجات‌بخشی است. از ضروریات عقاید در مذهب شیعه‌ی امامیه که از آن تعبیر به اعتقاد به «ولایت» می‌کنیم و از عمق جان و صمیم قلب می‌گوییم:

(الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي جَعَلَنَا مِنَ الْمُتَمَسِّكِينَ بِوَلَايَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ بْنِ

أَبِي طَالِبٍ وَ الْأَئِمَّةِ الْمُعْصومِينَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ)؛

## دختردار بودن خدا جلوه‌ی دیگری از اندیشه‌ی ظالمانه‌ی مشرکان

در آیات بعد، خداوند حکیم نمونه‌هایی از افکار جاهلانه و اعمال ظالمانه‌ی مشرکان را ارائه می‌فرماید تا دلیل دیگری بر غیر انسانی بودن اعتقاد به شرک و بت پرستی باشد از جمله این که:

﴿وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ الْبَنَاتِ سُبْحَانَهُ﴾؛

برای خداوند سبحان که منزّه از هرگونه نقص است، دخترانی قائل می‌شوند] و می‌گویند فرشتگان، دختران خدا هستند]...

﴿وَلَهُمْ مَا يَشْتَهُونَ﴾؛

و حال آنکه برای خودشان آنچه را که دلشان می‌خواهد [پسر دار بودن] قائل می‌شوند. دختردار بودن را - که به زعم خودشان ننگ و عیب می‌دانستند - برای خدا قائل می‌شدند و پسر دار بودن را - که شرف می‌دانستند - برای خودشان می‌پسندیدند. البته منظور این نیست که پسر دار بودن برای خدا شرف و دختر دار بودن نقص است؛ اساساً خدا منزّه از فرزند دار بودن است که خودش فرموده است:

﴿وَقَالُوا اتَّخَذَ اللَّهُ وَلَدًا سُبْحَانَهُ...﴾؛<sup>۱</sup>

و گفتند: خدا فرزند اتخاذ کرده است، او منزّه [از این نسبت] است...

﴿...مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا﴾؛<sup>۲</sup>

... او نه همسری اتخاذ کرده و نه فرزندی.

لذا در آیه‌ی مورد بحث، آنچه منظور است ارائه‌ی پستی و رذالت فکری اعراب جاهلی است که دختر دار بودن را به خدا نسبت می‌دادند در حالی که آن را برای خودشان ننگ و عیب می‌دانستند تا آنجا که:

﴿وَإِذَا بُشِّرَ أَحَدُهُم بِالْأُنثَىٰ ظَلَّ وَجْهُهُ مُسْوَدًّا وَهُوَ كَظِيمٌ﴾؛

وقتی به یکی از آنها بشارت داده شود که خدا به تو دختری داده است، آن چنان از شدت ناراحتی دگرگون می‌شود که صورتش سیاه می‌شود و خشم خود را فرو می‌خورد [آنگونه که گویی دندان بر جگر می‌فشارد].

﴿يَتَوَارَىٰ مِنَ الْقَوْمِ مِنْ سُوءِ مَا بُشِّرَ بِهِ﴾؛

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۱۶.

۲- سوره‌ی جن، آیه‌ی ۳.

به خاطر این بشارت بدی که به او داده شده [و شرمنده‌اش کرده است] از قوم و قبیله‌ی خود متواری می‌گردد و از چشم‌انداز آنها ناپدید می‌شود، ولی قلبش آرام نمی‌گیرد و به این فکر می‌افتد که با این نوزاد چه کند؟

﴿أُيْمِسِكُهُ عَلَىٰ هُونٍ أَمْ يَدُسُّهُ فِي التُّرَابِ﴾؛

آیا این ننگ را بر خود ببذیرد و دختر را با ذلت و خواری [که درباره‌اش روا می‌دارد] ننگه دارد و با او را زنده در زیر خاک پنهان سازد؟  
﴿أَلَا سَاءَ مَا يَحْكُمُونَ﴾؛

توجه! حکمی که آنها می‌کنند، حکم زشت و بدی است!

### بی‌اعتقادی به معاد منشأ صفات غیر انسانی

آنگاه خداوند حکیم منشأ و سبب پیدایش این همه صفات غیر انسانی را در این حیوانات انسان‌نما نشان می‌دهد و می‌فرماید: ﴿لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ﴾؛ صفات زشت از آن کسانی است که ایمان به آخرت ندارند، ایمان به حتمیت روز حساب و جزا آدمی را به اصلاح اخلاق و اعمال و امی دارد بی‌پروایی و بی‌مبالاتی در زندگی، معلول بی‌اعتقادی به معاد است. در آیه‌ی دیگر آمده:

﴿...إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ﴾؛

... آنان که از راه خدا منحرف می‌شوند و به ضلالت می‌افتند عذابی شدید دارند و علت این انحراف آن است که روز حساب را فراموش کرده‌اند.

آری، مَثَلُ سَوِّءٍ و صفات زشت؛ از آن مردمی است که ایمان به روز حساب و جزا ندارند. ﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ وگرنه الله که آفریدگار آدمیان است دارای صفات عالی و اعلا است و خواسته است که بندگانش نیز با عمل به دستوراتش به او تقرّب جویند و نمونه‌ای از صفات اعلائی او را در خود به‌وجود آورند. ﴿وَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾؛ او توانایی حکیم است و قدرت خود را بر اساس حکمت در میان بندگانش به جریان می‌افکند.

### اوج جفاکاری و بی‌ادبی مشرکان

باز عرض می‌شود: از توضیحات گذشته این توهم باطل به ذهن کسی خطور نکند که



داشتن فرزند دختر از نظر خدا عیب و نقص و داشتن فرزند پسر شرف و کمال است؛ خیر، این توهمی باطل است و چنانکه گفتیم اساساً داشتن فرزند اعم از پسر و دختر برای خدا نقص است و اعتقاد به آن، مستلزم کفر است؛ زیرا معنای تولید فرزند این است که از کسی ماده‌ای جدا شود و رشد کند و مثل خودش بشود و این جریان در مورد خدا مستلزم این می‌شود که خدا مرکب از اجزاء باشد و جزئی از او جدا شود و فرزند او گردد، در حالی که ترکیب و تجزیه از لوازم جسمانیت و خدا منزّه از جسمانیت است.

﴿لَمْ يَلِدْ وَلَمْ يُولَدْ﴾<sup>۱</sup>

او نه چیزی را تولید کرده و نه از چیزی تولید شده است.

او نه والد است و نه مولود! حاصل آن که قرآن کریم اگر طرز تفکر جاهلانتهی بت پرستان را تخطئه می‌کند که داشتن فرزند دختری به خدا نسبت می‌دادند نه از آن جهت است که دخترداری از نظر قرآن نقص است بلکه منظور ارائه‌ی پستی و فرومایگی آنهاست که با آن که دخترداری را برای خودشان نقص و عیب می‌دانند، آن را برای خدا قائل می‌شوند؛ یعنی آنچه را که برای خود نمی‌پسندند، برای خدا شایسته می‌دانند و این نهایت بی‌ادبی و جفاکاری است که داشتن فرزند دختری را - که به زعم خودشان عیب و ننگ است - به خدا نسبت می‌دهند و داشتن فرزند پسری را که به زعم خودشان شرف و کمال است به خودشان نسبت می‌دهند.

### نشانه‌ی بانوی مبارک و خوش قدم

در سوره‌ی نجم بالحنی گلایه‌آمیز از این کارشان می‌فرماید:

﴿أَلَكُمُ الذَّكْرُ وَلَهُ الْأُنثَىٰ ﴿۱﴾ تِلْكَ إِذًا قِسْمَةٌ ضِيزَىٰ ﴿۲﴾﴾

آیا پسر سهم شما باشد و دختر سهم خدا؟ این تقسیمی است غیر عادلانه [که میان خود و خدا انجام داده‌اید].

آنچه را که از نظر خودتان عیب و نقص است سهم خدا قرار داده و آنچه را که شرف و کمال می‌دانید برای خودتان نگه داشته‌اید؟! این تقسیمی ناجوانمردانه است که بین خدا و خود به وجود آورده‌اید. البته به خوبی می‌دانیم که از نظر قرآن کریم، پسر و دختر هر دو مخلوق و مرزوق خدایند و هیچ کدام بر حسب مذکر و مؤنث بودن بر دیگری برتری ندارند،

۱- سوره‌ی اخلاص، آیه‌ی ۳.

۲- سوره‌ی نجم، آیات ۲۱ و ۲۲.

بلکه میزان در نقص و کمال انسان، بنده‌ی مطیع فرمان خدا بودن است و نافرمانی او کردن. نشان انسان کامل آن است که در محدوده‌ی دین خدا اطاعت فرمان نموده، خود را مقرب در پیشگاه خدا گرداند! علامت آدم ناقص نیز آن است که پا روی فرمان خدا بگذارد و مطرود از درگاه او گردد. در این جهت مرد و زن یکسانند و با هم تفاوتی ندارند. دختر یا پسر بودن فرزند در دین مقدّس اسلام نه نقص است و نه کمال، بلکه باید دید در دامن تربیت والدین خود چگونه رشدی خواهند داشت.

در روایات مأثوره‌ی<sup>۱</sup> از معصومین علیهم‌السلام آمده: زنی که اولین فرزندش دختر باشد زنی مبارک و خوش قدم است! در میان فرزندان، دختران را باید بیش از پسران مورد عنایت و محبت قرار داد. از رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم منقول است:

(مَنْ دَخَلَ السُّوقَ فَاشْتَرَى تُحْفَةً فَحَمَلَهَا إِلَى عِيَالِهِ كَانَ كَحَامِلِ صَدَقَةٍ إِلَى قَوْمٍ مَحَاوِيحَ وَ لِيُبَدَّ بِالْإِنَاثِ قَبْلَ الذُّكُورِ فَإِنَّهُ مَنْ فَرَّحَ ابْنَتَهُ فَكَانَ مَا أَعْتَقَ رَقَبَةً مِنْ وُلْدِ إِسْمَاعِيلَ)؛<sup>۲</sup>

کسی که داخل بازار رفته و تحفه‌ای برای خانواده‌اش بخرد و ببرد، ثواب کسی را دارد که اقدام به کمک رسانی به نیازمندان نموده باشد و هنگام تقسیم آن تحفه ابتدا سهم دختر را بدهد و سپس سهم پسر را، زیرا هر کس دخترش را شاد و مسرور گرداند، چنان است که گویی کسی از فرزندان اسماعیل را آزاد کرده باشد.

و عجیب این که فرموده‌اند:

(الْبَنَاتُ حَسَنَاتٌ وَ الْبُنُونَ نِعْمَةٌ فَالْحَسَنَاتُ يُثَابُ عَلَيْهَا وَ النِّعْمَةُ يُسْأَلُ عَنْهَا)؛<sup>۳</sup>

برای والدین، دختران حسناوند و پسران نعمت! در روز قیامت به حسناات ثواب داده می‌شود ولی به خاطر نعمت، آدمی را به پای حساب می‌کشند.

### تلاش مؤمنان برای نیل به صفات کمالی

پس بر اساس این روایت، دختران برای والدین خود نافع‌تر از پسرند! هر چند در

۱- مأثوره: رسیده و نقل شده.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۱، ص ۵۱۴.

۳- همان ج ۱۵، ص ۱۰۴، حدیث ۴، از امام صادق علیه‌السلام.

شرایط کنونی زمان، دختران برای بسیاری از خانواده‌ها سیئات و مایه‌ی بدبختی و شقاوت در دنیا و آخرت شده‌اند! ضمن آیات مورد بحث این آیه را داشتیم:

﴿لِّلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ مَثَلُ السَّوِّءِ﴾؛

[صفات بد و ناپسند] از آن مردمی است که ایمان به آخرت ندارند!

از این جهت است که در زندگی، بی‌مبالات و بی‌پروا هستند و همه‌گونه اعمال زشت و خواهی ناپسند از آنها صادر می‌شود. ولی مردم مؤمن به روز حساب و جزاء پیوسته از مثل سوء و صفات بد در حال اعراضند! آنها بر اثر ایمان به خدا و آخرت در هر حال می‌کوشند با مثل عالی و صفات خوب که نمونه‌ای از صفات کمال الهی است خود را مزین سازند و متّصف به صفات علم و عدل و صدق و صفا و رحم و عطف باشند و البته روشن است که:

﴿وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛

مرتبه‌ی اعلا‌ی این صفات عالی، از آن خدا و اختصاص به آن ذات اقدس دارد. احتمالاً مقصود از ﴿الْمَثَلُ الْأَعْلَى﴾؛ آن مرتبه‌ی از صفات کمال است که اتحاد با ذات موصوف دارد و نامحدود است و این مرتبه اختصاص به ذات اقدس حق - عزّ و علا - دارد. افراد انسان نیز در حدّ خود با اختلاف مراتب دارای صفات علم و قدرت و حیات و... می‌باشند؛ ولی صفات آنها از شخص اوّل عالم امکان رسول‌الله اعظم ﷺ گرفته تا نازل‌ترین فردشان، هم محدود است و هم زائد بر ذات و قابل سلب از ذات است تنها ذات اقدس حق - عزّ و علا - است که صفات کمال، عین ذات او و نامحدود است!

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ  
مَحَبَّتَهُمْ وَشَفَاعَتَهُمْ وَوَقِّعْنَا لِمَا تَحَبَّبْتَ وَتَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا  
وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٦١﴾ وَلَوْ يَوَّاخِدُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۖ فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَجِرُّونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ

﴿٦٢﴾ وَيَجْعَلُونَ لِلَّهِ مَا يَكْرَهُونَ ۖ وَتَصِفُ السِّتْمَةَ الْكَذِبَ ۚ أَلَيْسَ لَهُمُ الْحَسَنُ لِأَجْرِمَ أَنَّ لَهُمُ النَّارَ وَأَنَّهُمْ مُّفْرَطُونَ

﴿٦٣﴾ تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَزَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانَ أَعْمَلَهُمْ فَهُوَ وَلِيُّهُمْ الْيَوْمَ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿٦٤﴾ وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ ۖ وَهُدًى وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و اگر بنا شود که خدا مردم را به خاطر ظلمشان مورد اخذ و عقاب قرار دهد، جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نخواهد گذاشت؛ ولی آنها را تا مدت معینی مهلت می‌دهد و همین که مدت مهلتشان سر رسید، دیگر نه می‌توانند ساعتی تأخیر کنند و نه ساعتی پیشی گیرند و آنچه را که برای خودشان نمی‌پسندند آن را برای خدا قرار می‌دهند و با این حال سخنی دروغ بر زبان خود جاری می‌سازند و می‌گویند عاقبت نیک از آن آنهاست در حالی که قطعاً آتش [دوزخ] از آن

آنهاست و به یقین آنها پیشگامان [در آتش دوزخ] می‌باشند. به خدا قسم ما پیش از تو رسولانی به سوی امت‌های پیشین فرستادیم و شیطان اعمال آنها را در نظرشان آرایش داد و همو امروز سرپرست اینان [مردم زمان تو] می‌باشد و عذابی دردناک از آن آنهاست و ما قرآن را بر تو نازل نکردیم مگر برای این که آنچه را که در آن اختلاف دارند برای آنها تبیین کنی و مایه‌ی هدایت و رحمت است برای گروهی که ایمان دارند.

### چرا خدا به ظالمان مهلت می‌دهد؟

در آیات گذشته، قسمت‌هایی از افکار جاهلانه و ظالمانه‌ی مشرکان و بت پرستان ارائه شد و انسان‌هایی که از مرز عبودیت خدا منحرف شده‌اند و با اعتقاد مشرکانه نسبت به خدا دروغ می‌بندند و مرتکب جنایاتی بس بزرگ می‌شوند، مورد توبیخ و ملامت قرار گرفتند. اینک این سؤال در ذهن مطرح می‌شود که راستی چرا خدا به اینگونه انسان‌های ظالم و طاغی مهلت می‌دهد و آنها را به محض ظلم و طغیان نابودشان نمی‌سازد؟! آیا بهتر این نیست همین که انسانی طاغی و ظالم شد، خدا جلوی تاخت و تاز او را بگیرد و نابودش کند؟ آیه‌ی شریفه در جواب این سؤال می‌فرماید:

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ دَابَّةٍ﴾؛

اگر [بنا بود] خدا [همین که] انسانی ظالم [و طاغی] و از مرز بندگی خارج شد [و] را اخذ و عقاب کرده به کیفر ظلمش برساند، در این صورت هیچ جنبنده‌ای بر روی زمین باقی نمی‌ماند.

آیا شما می‌گویید صلاح و مصلحت در این بود که خدا انسان را طوری بیافریند که آزادی و حریت در عمل نداشته باشد و اصلاً نتواند دست به ارتکاب ظلم و گناه بزند. اگر این چنین بود، او در این صورت دیگر انسان نبود؛ زیرا انسان یعنی موجود مختار و آزاد در انتخاب و عمل که هم قادر بر اطاعت فرمان خدایش باشد و هم قادر بر مخالفت فرمانش، و این آزادی در عمل باید در تمام مدت عمر دنیایی اش در او باقی بماند و اگر از او به محض طغیان، سلب قدرت شود و مُعاقَب 'گردد، باز دچار همان محذور پیش خواهد شد که انسان موجودی مختار آزاد در عمل نخواهد بود. در

نتیجه هیچ جنبنده‌ای به نام انسانِ مختار و آزاد در عمل در زمین باقی نخواهد ماند که فرموده است:

﴿وَلَوْ يُؤَاخِذُ اللَّهُ النَّاسَ بِظُلْمِهِمْ مَا تَرَكَ عَلَيْهَا مِنْ ذَابَّةٍ﴾؛

اگر خدا مردم را به خاطر ظلمشان کیفر می‌داد [و نابودشان می‌ساخت] دیگر جنبنده‌ای به نام انسان در روی زمین باقی نمی‌گذاشت.

﴿وَلَكِنْ يُؤَخِّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛

ولی تا آخرین روز عمرِ مقدر و معینشان، به آنها مهلت می‌دهد [که شاید به خود بیایند و از مسیر ظلم و ستم بازگردند].

﴿فَإِذَا جَاءَ أَجْلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛

و همین که مدت عمرشان به پایان رسید، نه ساعتی تأخیر می‌کنند و نه ساعتی پیشی می‌گیرند.

به اصطلاح ادبی، مرجع ضمیر «علیها»، «ارض» است که از سیاق کلام استفاده می‌شود.

### چرا نابودی همه‌ی انسان‌ها؟

سؤال: آیا مگر همه‌ی انسان‌ها ظالمندها که بر اثر نابودی آنها هیچ انسانی در روی زمین باقی نماند؟

جواب: وقتی اولین طبقه از اولاد آدم به کیفر ظلمشان نابود گشتند، طبیعی است که صالحان از انسان‌ها که در طبقات بعدی از نسل طبقه‌ی اوّلی باید تولید شوند، حتّی انبیاء و اولیای خدا ﷺ دیگر به وجود نخواهند آمد و قهران نسل بشر منقطع خواهد شد.

### چرا نابودی حیوانات بی‌زبان؟

سؤال: اگر کلمه‌ی «ذابّة» را در آیه‌ی شریفه به معنای مطلق جنبنده بگیریم معنای آیه این می‌شود که اگر خدا انسان‌ها را به کیفر ظلمشان اخذ کند، هیچ جنبنده‌ای حتّی حیوانات را روی زمین باقی نمی‌گذارد، حال آیا حیوانات بی‌زبان، چوب بدعملی انسان‌ها را باید بخورند و به خاطر بدعملی آنها نابود شوند؟

جواب: چون حیوانات مقدمه‌ی وجود انسان و برای تأمین منافع گوناگون انسان‌ها آفریده شده‌اند چنان که خالقشان فرموده است:

﴿هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا...﴾<sup>۱</sup>

خداوند تمام آنچه را که در زمین است برای شما آدمیان آفریده...

بنابراین وقتی انسان‌ها بر اثر ظلمشان نابود گشتند و بساط زندگی‌شان از روی زمین برچیده شد، طبیعی است که در این صورت وجود حیوانات در عالم، لغو و بی‌ثمر خواهد بود. آنها هم بساط زندگی‌شان از روی زمین برچیده خواهد شد. این نکته هم ناگفته نماند منظور این نیست که خدا هیچ ظالمی را در این دنیا به خاطر ظلمش اخذ و عقاب نمی‌کند. خود قرآن نشان می‌دهد بسیاری از امت‌های طاغی و ظالم در همین دنیا مبتلا به انواع کیفرها و عقوبت‌ها شده‌اند. در سوره‌ی عنکبوت بعد از این که سخن از طغیان و استکبار اقوامی به میان آورده است می‌فرماید:

﴿فَكَلَّا أَخَذْنَا بِذُنُوبِهِ...﴾

ما هر یک از آنها را به گناهش اخذ کردیم...

﴿...فَمِنْهُمْ مَنْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِ حَاصِبًا وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ الصَّيْحَةُ وَمِنْهُمْ مَنْ

حَسَفْنَا بِهِ الْأَرْضَ وَمِنْهُمْ مَنْ أَعْرَقْنَا...﴾<sup>۲</sup>

...بعضی از آنها را مبتلا به طوفانی شدید و کوبنده‌ی توأم با سنگریزه نمودیم [قوم عاد] و بعضی دیگر را صیحه‌ی آسمانی فرو گرفت [قوم ثمود] و برخی از آنها را در زمین فرو بردیم [قارون ثروتمند مغرور و مستکبر بنی اسرائیل] و بعضی دیگر را غرق کردیم [فرعون و پیروانش]...

### عذاب ظالمان به صلاح‌دید خداوند سبحان

اینگونه عقوبت‌ها در همین دنیا برای بسیاری از انسان‌های طاغی، مسلم است؛ اما در عین حال، عالم دنیا به خاطر محدودیت همه‌جانبه‌اش، گنجایش آن کیفر مناسب با نوع ظلم و طغیان آن مستکبران را ندارد و باید در عالم دیگری که وسعتش نامحدود است به کیفر مناسب با ظلم خود برسند. پس نه چنین است که هیچ ظالم و گنهکاری در این دنیا به اخذ و عقاب خدا مبتلا نشود و نه چنین است که هر ظالم و گنهکاری در این دنیا به اخذ و عقاب خدا مبتلا بشود. بلکه اخذ و عقاب ظالمان و گنهکاران در این دنیا بسته به صلاح‌دید الهی است. ممکن است برخی از آنان را علاوه بر عذاب اخروی در این دنیا نیز عذابشان کند و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۹.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۰.



ممکن است عذاب برخی دیگر را کلاً موقوف به آخرت نماید. چون دنیا اساساً جای عمل است و انسان در دنیا تکویناً آزادی در عمل دارد یعنی طوری ساخته شده است که می تواند اطاعت فرمان خدا کرده یا تخلف نماید. مثلاً می تواند جام شراب را بردارد و بخورد و می تواند آن را از خود دور کند و اعتنایی به آن ننماید. این معنای آزادی در عمل است تکویناً و همین آزادی تکوینی در عمل است که زمینه برای ارسال رسل و انزال کتب و تشریح شرایع آماده می سازد و انسان مکلف به تکالیف دینی از واجب و حرام می گردد و دنبالش بهشت و جهنم آخرت فرا می رسد و لذا می گوئیم انسان اگرچه تکویناً آزادی در عمل دارد، ولی تشریحاً آزادی در عمل ندارد؛ بلکه موظف به انجام واجبات و ترک محرمات می باشد. نماز باید بخواند و شراب باید نخورد تا در عالم پس از مرگ به سعادت جاودان نائل گردد. حال آیهی شریفه‌ی مورد بحث اشاره به آزادی انسان در عمل بر حسب تکوین دارد و می فرماید: ﴿وَلَكِنْ يُؤَخَّرُهُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾؛ خدا انسان متخلف از فرمانش را به محض تخلف از فرمان، اخذ و عقاب نمی کند بلکه متخلفان از فرمانش را مهلت می دهد که شاید به خود بیایند و به فکر اصلاح حال خویش بیفتند و به سوی خدای خود باز گردند.

### اجل امت‌ها و افراد از نگاه قرآن

﴿أَجَلٍ مُّسَمًّى﴾ یعنی مدت زمان معینی که برای هر کسی مقدر شده که در دنیا بماند. هم افراد اجل مسمی دارند و هم امت‌ها و هم تمام عالم. اما راجع به اجل افراد فرموده است: ﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ...﴾؛ هر انسانی سرانجام عمرش به پایان می رسد و می میرد و راجع به اجل امت‌ها فرموده است:

﴿وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

هر امتی اجلی و مدت معینی دارد آن مدتش آن که به پایان رسد، نه ساعتی می تواند آن را تاخیر کنند و عقب بیندازند و نه ساعتی می توانند از آن جلو بیفتند.

مراد از ساعت هم اینجا، ساعت اصطلاحی ما نیست که شصت دقیقه و هر دقیقه شصت ثانیه است، بلکه مراد یک برهه‌ی اندکی از زمان است و راجع به اجل تمام عالم فرموده است:

۱- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۵۷.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۴.

﴿وَتُفَعِّحُ فِي الصُّورِ فَصَعِقَ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَمَنْ فِي الْأَرْضِ...﴾<sup>۱</sup>

در صور دمیده می‌شود تمام کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند می‌میرند....

### طرز تفکر مشرکان نسبت به دختران

آیه‌ی بعد دوباره به توبیخ کسانی پرداخته است که در آیات قبلی اشاره به طرز تفکر جاهلان‌هی آنها شد که نسبت دخترداری به خدا می‌دادند و ملائکه را دختران خدا می‌پنداشتند در حالی که دخترداری را برای خودشان ننگ و عیب می‌دانستند و لذا می‌فرماید: ﴿وَيَجْعَلُونَ لِّهِ مَا يُكْرَهُونَ﴾؛ آنچه را که برای خودشان نمی‌پسندند دخترداری را برای خدا قائل می‌شوند! آنگاه با این طرز تفکر جاهلان‌ه و مشرکانه سخنی دروغ و بی‌اساس بر زبان خود جاری می‌سازند:

﴿وَتَصِفُ أَلْسِنَتُهُمُ الْكَذِبَ أَنَّ لَهُمُ الْحُسْنَى﴾؛

این چنین می‌گویند [و می‌پندارند] که [به هر حال عاقبت نیک و] سرانجام خوش از آن آنان خواهد بود.

در دنیا که دلخوش به ثروت و قدرتند و پس از مرگ هم اگر فرضاً عالمی باشد، آنجا هم مطابق دلخواهشان می‌توانند وسائل زندگی خویش را فراهم کنند. در آیه‌ی دیگر نیز این خیال خام از کافران مغرور مستکبر نقل شده که می‌گفتند:

﴿...مَا أَظُنُّ السَّاعَةَ قَائِمَةً وَلَئِن رُّجِعْتُ إِلَىٰ رَبِّي إِنَّ لِي عِنْدَهُ لَلْحُسْنَىٰ...﴾<sup>۲</sup>

...من گمان نمی‌کنم قیامتی در کار باشد و بر فرض که چنین باشد و من به سوی خدایم باز گشتی داشته باشم، باز آنجا هم بهترین منزلت را پیش خدایم خواهم داشت...

ولی خداوند در مقام تخطئه‌ی این پندار و این گمان فرموده است: ﴿لَا جَزْمَ لَنَا بِالنَّارِ﴾؛ اینان نه تنها حسنی و نیکوترین زندگی را نخواهند داشت، بلکه قطعاً جز آتش جهنم ملجأ و مرجعی نخواهند داشت. ﴿وَأَنَّهٗم مُّفْرَطُونَ﴾؛ و آنها پیشگامان در آتشند. مفرط از ماده‌ی «فَرَطَ» به معنای «پیش‌گام و پیش‌قدم» است. کسی که جلوتر از کاروان می‌رود تا جای خوش آب و هوایی را انتخاب کرده برای فرود آمدن کاروان آماده سازد، به او فرط گفته می‌شود. در زیارت اهل قبور می‌گوییم:

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۵۰.

(أَنْتُمْ لَنَا قَرْطٌ وَ نَحْنُ أَنْشَاءُ اللَّهِ بِكُمْ لَاحِقُونَ)؛

شما پیشگامان ما هستید [و جلوتر از ما وارد عالم برزخ شده‌اید] و ما هم ان شاء الله به شما ملحق می‌شویم.

حق‌ستیزی، شیوه‌ی عمومی مستکبران

این آیه هم مستکبران مغرور را پیشگامان دوزخیان نشان می‌دهد که: ﴿لَا جَرَمَ أَنْ لَهُمُ النَّارَ وَأَنْهُمْ مُقَرَّبُونَ﴾؛ در آیه‌ی بعد، خداوند حکیم به گونه‌ی آرام بخش و تقویت روحیه خطاب به رسول گرامی‌اش می‌فرماید:

﴿تَاللَّهِ لَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَىٰ أُمَمٍ مِّن قَبْلِكَ فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾؛

اگر این مستکبران مغرور زمان، تن زیر بار قبول دعوت تو نمی‌دهند و بی‌پروا در وادی عصیان و طغیان پیش می‌روند و از ارتکاب منفورترین جنایات ضد انسانی مانند زنده به گور کردن دختران خود، روی گردان نمی‌شوند و بلکه آن را مایه‌ی افتخار و شرف برای خود می‌دانند، آری تو ای رسول گرامی ما از این جریان ناراحت نباش و بدان که این منحصر به زمان تو نیست، بلکه پیش از تو هم ما در هر زمانی که رسول برای هدایت مردم فرستاده‌ایم، مردم آن زمان با فرستادگان ما همین گونه رفتار کرده‌اند و این برای این است که مردم هر زمان، مقهور اهواء نفسانی و وسوسه‌های شیطانی بوده‌اند. ﴿فَرَيْنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ﴾؛ شیطان اعمال آنها را در نظرشان زینت داده و زشت‌ترین کارها را به صورت زیباترین کارها نشانشان داده است. ﴿فَهُوَ وَلِيُّهُمُ الْيَوْمَ﴾؛ حال امروز هم مشرکان و مستکبران زمان تو، مقهور اهواء نفسانی و فریب خورده‌ی وسوسه‌های شیطانی می‌باشند و در واقع شیطان ولی و سرپرست آنهاست؛ همانگونه که ولی و سرپرست مستکبران امت‌های پیشین بوده است.

﴿وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

[و از اینرو] عذاب دردناک [آخرت] در انتظار آنهاست.

آخرین آیه از آیات مورد بحث نیز خطاب به رسول اکرم ﷺ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ إِلَّا لِتُبَيِّنَ لَهُمُ الَّذِي اخْتَلَفُوا فِيهِ﴾؛

ما قرآن را برای این بر تو نازل کردیم که [با برنامه‌های آسمانی خودت] راه زندگی را برای مردم که بر اثر اتباع از هوی و هوس‌ها و خودخواهی‌ها تاریک کرده‌اند روشن سازی.

اعتقادات باطل گوناگون را به اعتقاد حق واحد برگردانی و برنامه‌های فاسد عملی را به برنامه‌ی صالح الهی مبدل نمایی. ﴿وَهُدَىٰ وَرَحْمَةً لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ در نتیجه قرآن هم اتمام حجت برای کافران گردد و هم وسیله‌ی هدایت و رحمت برای مؤمنان باشد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ واجعلنا من  
المنتظرين لظهوره واجعل خاتمة امرنا خيراً

والسلام عليكم ورحمة الله وبركاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٦٥﴾ وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَحْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ فِي

ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَسْمَعُونَ

﴿٦٦﴾ وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ

فَرْثٍ وَدَمٍ لَبْنَاخٍ خَالِصًا يَصَافِي لِلشَّرِبِينَ

﴿٦٧﴾ وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَالْأَعْنَابِ نَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا

وَرِزْقًا حَسَنًا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَعْقِلُونَ

﴿٦٨﴾ وَأَوْحَى رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ

الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ

﴿٦٩﴾ ثُمَّ كُلِي مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا يَخْرُجُ

مِنَ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ

إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ

خداوند از آسمان آبی نازل کرده و به سبب آن زمین را بعد از آنکه مرده بود، زنده کرد. در این جریان نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که گوش شنوا دارند و در وجود چهارپایان برای شما [درس] عبرتی است [از آن جهت که] از درون شکم آنها از میان سرگین و خون، شیر خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم و از میوه‌های درختان نخل و انگور، مُسکرات و رزق حسن [روزی خوب] می‌گیرید. در این جریان نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که تعقل می‌کنند و

خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و درختان و از آنچه که مردم [به صورت کندو] می‌سازند خانه‌هایی برگزین. سپس از تمام ثمرات تناول کن و راه‌هایی را که خدایت برای تو مقرر کرده بی هرگونه تکلف ببیما. از درون شکم آنها نوشیدنی خاصی خارج می‌شود به رنگ‌های مختلف که در آن شفایی برای مردم هست. در این، نشانه‌ی روشنی است برای مردمی که می‌اندیشند.

### فصل بهار نشانه‌ای از قدرت احیاگری پروردگار

جریان نزول باران از آسمان و زنده شدن زمین بعد از مرگ زمستانی و رویدن گیاهان از یک طرف، آیت و نشانه‌ای است بر این که مدبری علیم و قدیر و حکیم در عالم، کار می‌کند و از طرف دیگر، نمونه‌ای از حیات و زنده شدن پس از مرگ را نشان می‌دهد و می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَنْزَلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً فَأَخْيَا بِهِ الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا﴾؛

خدا از آسمان، آبی نازل کرده و زمین را بعد از مرگش زنده کرده است.

﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَسْمَعُونَ﴾؛

در این [جریان] نشانه‌ی روشنی است از علم و قدرت و حکمت خدا برای آنان که گوش شنوا دارند [و منطقی حق را می‌فهمند و می‌پذیرند].

زمین در فصل زمستان، حیاتِ نباتی خود را از دست می‌دهد و می‌میرد؛ اما همین که فصل بهار رسید و باران‌های پی‌درپی از ابرهای بهاری بر آن فرود آمد، دوباره زنده می‌شود و انواع گیاهان سرسبز و با نشاط از خود بروز می‌دهد و این یکی از ادله‌ی روشن بر امکان مسأله‌ی معاد و زنده شدن انسان‌ها پس از مرگ است و دلالت می‌کند بر این که همان نیروی علیم قدیری که زمین مرده را زنده می‌کند، هموست که انسان مرده را زنده می‌کند و در عالم دیگر به حساب اعمالش می‌رسد. آنگاه می‌فرماید: این برای کسانی دلیل است که گوش شنوا دارند! البته بدیهی است که مقصود از این گوش، گوشِ سر نیست، این گوش را که همه، اعم از ابوجهل و ابوذر دارند، بلکه مقصود، گوش قلب است که در برخی از انسان‌ها بر اثر شدتِ تراکم گناهان، آن گوش بسته می‌شود و صلاحیتِ شنیدنِ آوای حق را از دست می‌دهند. چنان که در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿...لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا...﴾؛

... آنها گوش‌هایی دارند که با آن نمی‌شنوند...

همه‌ی افراد بشر بر اساس فطرت انسانی، دارای چشم و گوش دل هستند، اما بر اثر ارتکاب گناهان آن چشم و گوششان کور و کر شده است، نه جمال حق را می‌بینند و نه حرف حق را می‌شنوند. ﴿كَلَّا بَلْ رَانَ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾؛ اعمال زشتشان، رین<sup>۲</sup> و چرک و زنگار بر صفحه‌ی آینه‌ی قلبشان نشانده و از شفافیت انداخته است. ما در محاورات عرفی خودمان هم می‌گوییم چرا حرفم را نمی‌شنوی؟ یعنی چرا نمی‌فهمی و نمی‌پذیری؟ یا فلان آدم، حرف شنو نیست و گوش شنوا ندارد؛ یعنی سخن‌پذیر نیست؛ نه این که گوش سر ندارد. حال آیه‌ی شریفه هم می‌فرماید: این نزول باران از آسمان و زنده شدن زمین پس از مردن و رویش گیاهان، آیت و نشانه‌ی روشنی است از وجود مدبری علیم و قدیر و حکیم در عالم و دلیل محکمی است بر امکان حیات پس از مرگ. اما برای مردمی که می‌شنوند و حالت پذیرش منطبق حق دارند نه آنان که بر اثر لجاج و عناد، توانایی خضوع در مقابل حق را از دست داده‌اند و گویی اصلاً نمی‌شنوند.

تولید شیر شیرین از میان خون و سرگین!

آیه‌ی بعد، اشاره به یکی دیگر از نعمت‌های الهی کرده که تکون<sup>۳</sup> آن راستی عبرت‌انگیز است و آدمی را به تفکر در صنع حکیمانه و اوست دارد و آن موضوع تولید شیر از لابه‌لای محتویات درون شکم حیوانات از خون و سرگین<sup>۴</sup> است که می‌فرماید:

﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً نُسْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ مِنْ بَيْنِ فَرْثٍ وَ دَمٍ لَبَنًا خَالِصًا سَائِغًا لِلشَّارِبِينَ﴾؛

در وجود چهارپایان [از گاو و گوسفند و شتر] عبرتی است [شگفت‌انگیز] برای شما آدمیان که ما از آنچه در داخل شکم حیوانات هست؛ از میان سرگین و خون، شیری خالص و گوارا به شما می‌نوشانیم.

آیا این جدّاً حیرت‌آور نیست که ساختمان وجود چهارپایان از گاو و گوسفند و شتر، طوری ساخته شده است که از میان خون و سرگین و دیگر اشیاء نفرت‌انگیز درون

۱- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۴.

۲- رین: چرک، زنگار.

۳- تکون: پیدایش.

۴- سرگین: فضله‌ی حیوان.

شکمشان، نوعی ماده‌ی غذایی کامل با طعم و رنگ و بوی مطبوع و گوارا تولید شود در حالی که نه رنگ خون به خود گرفته و نه بوی مشمئزکننده‌ی سرگین!

«عبرت» یعنی عبور کردن از یک مطلبی به مطلب دیگری، شما وقتی چهارپایان را با این نظم عجیبی که در ساختمان وجودشان به کار رفته است می‌بینید، انتقال پیدا می‌کنید به تدبیر مدبری علیم حکیم، پس در وجود چهارپایان برای شما عبرتی بس بزرگ هست. ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً﴾؛ اینجا اشاره به این نکته‌ی ادبی هم در آیه‌ی شریفه‌ی خالی از تناسب نیست که در آیه آمده: ﴿تَشْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهِ﴾؛ مرجع ضمیر مذکر در «بطونه» انعام است و مؤنث و قاعدتاً باید ضمیر راجع به آن نیز مؤنث باشد و «بطونها» باشد، چنان که در سوره‌ی مؤمنون، همین آیه آمده با ضمیر مؤنث: ﴿وَإِنَّ لَكُمْ فِي الْأَنْعَامِ لَعِبْرَةً تَشْقِيكُمْ مِمَّا فِي بُطُونِهَا...﴾؛ شاید وجه مذکر آمدن ضمیر در آیه‌ی مورد بحث، این باشد که در این آیه «انعام» به لحاظ «ما ذُكِرَ»<sup>۱</sup> مرجع ضمیر است.

### تولید اقسام خرما و انگور از یک خاک و آب

در سومین آیه از آیات مورد بحث، به گوشه‌ای از نعمت‌هایی که از طریق درختان و گیاهان نصیب انسان می‌شود اشاره فرموده است:

﴿وَمِنْ ثَمَرَاتِ النَّخِيلِ وَ الْأَعْنَابِ تَتَّخِذُونَ مِنْهُ سَكَرًا وَ رِزْقًا حَسَنًا﴾؛

از میوه‌های درختان خرما و انگور [انواع موادّ خوراکی] به دست می‌آورید که برخی مسکرات [زیانبار] و برخی رزق پاکیزه است و نیکو.

نخیل یعنی درخت خرما که «نخل» هم گفته می‌شود. اعناب جمع «عنب» است یعنی انگور و چون خرما و انگور اقسام گوناگون دارند، از اینرو «ثمرات» یعنی میوه‌ها تعبیر شده است و راستی این به وجود آمدن انواع میوه‌ها از یک خاک و یک آب و یک هوا با اشکال مختلف و طعم و بو و رنگ و خواصّ گوناگون، از آیات روشن علم و قدرت و حکمت الهیه است. به قول سعدی، شاعر شیرین سخن زبان فارسی:

که تواند که دهد میوه‌ی رنگین از چوب	یا که داند که برآرد گل صدبرگ از خار
بندهای رطب از نخل فرو آویزند	نخل بندگان قضا و قدر شیرین کار
عقل عاجز شود از خوشه‌ی زرّین عنب	فهم حیران شود از حقّه‌ی یاقوت انار

۱- سوره‌ی مؤمنون، آیه‌ی ۲۱.

۲- ما ذکر: آنچه که قبلاً ذکر شده است.



گو نظر باز کن و خلقت نارنج ببین      ای که باور نکنی فی الشجر الأخضر نار  
آفرینش همه تنبیه خداوند دل است      دل ندارد که ندارد به خداوند اقرار  
این همه نقش عجب بردر دیوار وجود      هر که فکرت نکند، نقش بود بر دیوار

به یک بوته‌ی گل که نگاه کنیم، می‌بینیم شاخه‌ای پر از خارهای تند و تیز و خشن دارد، ولی یک بند انگشت بالاتر، چه گلبرگ‌های خوشرنگ زیبا و لطیفی و تازه آن خار هم روی حسابی دقیق کنار آن گلبرگ قرار گرفته و در واقع به منزله‌ی سلاح دفاعی برای آن گلبرگ لطیف زیبا است که هر بچه‌ی بازیگوشی آن را پرپر نکند و هر الاغ شکمخواره‌ای دهان بر آن نیفکند. باز ضمیر «منه» در آیه به «ثمرات» برمی‌گردد و قاعدتاً باید «منها» باشد ولی به لحاظ «ما ذکر» مذکور آمده است.

### سَکَر، نقطه‌ی مقابل رزق حسن

سَکَر یعنی مُسْکِر و مست کننده. حالا مطلبی که احتیاج به توضیح دارد این که آیه‌ی شریفه، ظاهراً سَکَر و رزق حسن، هر دو را در کنار هم یکی از نعمت‌های خدا بر انسان نشان داده است و حال آن که می‌دانیم مُسْکِرات که موجب زوال عقل آدم می‌شوند، از نعمت‌ها به حساب نمی‌آیند، بلکه از محرمات مسلم از نظر قرآن کریم می‌باشند و لذا برخی از مفسران گفته‌اند: این آیه وقتی نازل شده که هنوز شُرب خمر تحریم نشده بود. از این جهت اتّخاذ مُسْکِر را تحسین نموده است تا این که آیه‌ی تحریم خمر در سوره‌ی مائده نازل شد که:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِنَّمَا الْخَمْرُ وَالْمَيْسِرُ وَالْأَنْصَابُ وَالْأَزْلَامُ رِجْسٌ مِنْ عَمَلِ الشَّيْطَانِ فَاجْتَنِبُوهُ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾<sup>۱</sup>

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، همانا شراب و قمار و بت‌های نصب شده و تیرهای بخت آزمایی، رفتار پلیدی از اعمال شیطان است. پس از آنها دوری کنید تا راستگار شوید.

و این آیه، حکم آیه‌ی سوره‌ی نحل را نسخ کرد و شُرب خمر را تحریم نمود. ولی برخی دیگر از محققان مفسران فرموده‌اند: آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث، اصلاً در مقام بیان حکم نیست که حکم حلیت<sup>۲</sup> و اباحه‌ی<sup>۳</sup> اتّخاذ مُسْکِر را بیان کند تا سخن از ناسخ و منسوخ به میان آید؛ بلکه آیه در مقام ارائه‌ی آثار قدرت آفریدگار عالم است که از ماده‌ی

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۹۰.

۲- حلیت: حلال بودن.

۳- اباحه: مباح بودن.

واحد‌ه‌ای، انواع اشیاء گوناگون به وجود می‌آورد و از این گذشته ما از همین که سکر را نقطه‌ی مقابل رزق حسن قرار داده است، می‌فهمیم که اتّخاذ سکر را تقبیح می‌کند و آن را ضدّ رزق حسن می‌داند.

جمله‌ی آخر آیه: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْقِلُونَ﴾؛ به یقین، در این جریان تکوّن خوراکی‌های مختلف از درختان خرما و انگور آیت و نشانه‌ای روشن از علم و قدرت و حکمت آفریدگار هستی است برای کسانی که فکر و عقل خود را به کار می‌افکنند و می‌اندیشند و می‌فهمند و مسأله‌ی معاد و حیات پس از مرگ را باور می‌کنند.

آری، باورشان می‌شود آن خدایی که از میان خون و سرگین و دیگر محتویات درون شکم گوسفند، شیر، ماده‌ی غذایی مطبوع سالم کامل بیرون می‌آورد و آن خدایی که انواع و اقسام میوه‌ها با اشکال و الوان گوناگون و طعم‌ها و خاصیت‌های مختلف از یک خاک مرده‌ی عاری از هرگونه رنگ و بو و طعم و خاصیت، تولید می‌کند، همان خداست که ما آدمیان را بعد از این که مردیم و در دل خاک پوسیدیم و ذرات تنمان طعمه‌ی مار و مور و دیگر حشرات زمین گردید، از نو از میان خاک بیرون آورده و زنده‌مان می‌سازد و به حساب اعمالمان می‌رسد و ان شاء الله مشمول غفران و رحمت و رضوان خود می‌گرداند و اما آیات بعد:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ ﴿٦٢﴾ ثُمَّ كُلِي مِن كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْلُكِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلُلًا يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُّخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛

### وجه تسمیه‌ی نحل

**نحل** یعنی زنبور عسل، بعضی از اهل ادب در وجه تسمیه و نامگذاری زنبور عسل به نحل گفته‌اند: چیزی را که به کسی به عنوان عطیه و هدیه و بخشش داده شود **نَحْلَهُ** می‌گویند و چون عسل که یک ماده‌ی غذایی و به فرموده‌ی قرآن، شفابخش بسیاری از بیماری‌هاست، عطیه و نَحْلَهُ‌ای است از پروردگار کریم رحیم به بندگانش و زنبور عسل هم وسیله‌ی تولید آن عطیه و نَحْلَهُ است؛ از این جهت زنبوری که تولیدکننده‌ی عسل و نَحْلَهُ‌ی الهی است، **نحل** نامیده شده و احتمالاً این سوره‌ی مبارکه هم که سخن از عسل و زنبور عسل به میان آورده است، به همین تناسب مُسَمَّی به سوره‌ی نحل شده است.

## وحی و مراتب آن

حالا خدا می فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ﴾؛ خدای تو به زنبور عسل وحی کرد.

## الف: مفهوم کلی وحی

کلمه‌ی وحی در لغت به معنای فهماندن مطلبی است به کسی به طور پنهانی و مستور از دیگران و این مفهوم مصادیق گوناگون دارد که فرد اجلی و اعلای آن، القائات الهی است که به واسطه‌ی فرشته و یابی واسطه بر قلب مبارک پیامبر نازل می شود؛ چنان که فرموده است:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾<sup>۱</sup>

بگو [ای پیامبر] من هم مانند شما بشری هستم که به من وحی می شود...

﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ﴿۷۰﴾ عَلَىٰ قَلْبِكَ...﴾<sup>۲</sup>

روح الامین [جبرئیل] آن را [قرآن را] بر قلب تو نازل کرده است...

## ب: به معنای الهام غیبی

مراتب پایین تر از آن، گاهی به صورت الهام بر قلب برخی از افراد بشر عادی وارد می شود، چنانکه درباره‌ی مادر موسی علیه السلام فرموده است: ﴿وَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ أُمِّ مُوسَىٰ أَنْ أَرْضِعِيهِ فَاِذَا خَفَتْ عَلَيْهِ فَأَلْقِيهِ فِي الْيَمِّ...﴾<sup>۳</sup>؛ ما به مادر موسی وحی کردیم او را کودک نوزاد را شیر بده و هرگاه بر او نگران شدی از شر دشمن او را میان امواج دریا بیفکن و به ما بسپارش. این وحی، به معنای الهام غیبی است که بر قلب بشر عادی می رسد.

## ج: به معنای اشاره

و گاهی به معنای اشاره است، چنان که راجع به حضرت زکریا علیه السلام می خوانیم:

﴿...فَأَوْحَىٰ إِلَيْهِمْ أَنْ سَبِّحُوا بُكْرَةً وَعَشِيًّا﴾<sup>۴</sup>

... [زکریا] با اشاره به مردم فهماند که صبح و شام تسبیح خدا بگویند.

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

۲- سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۷.

۴- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۱۱.

## د: به معنای وسوسه‌ی شیطان

و حتّی از وسوسه‌های پنهان شیاطین نیز تعبیر به وحی شده است: ﴿إِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...﴾؛ شیاطین به دوستانشان وحی می‌کنند. یعنی وسوسه‌ها و افکار فسادانگیز در دل‌های آنها ایجاد می‌کنند.

## ه: به معنای غریزه

و گاهی هم به معنای غریزه‌ای است که تکویناً در نهاد حیوانات قرار داده شده است؛ چنان که می‌بینیم در آیه‌ی مورد بحث، از غریزه‌ی شگفت‌انگیز خانه‌سازی و عسل‌سازی زنبور عسل تعبیر به «وحی» شده است:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾؛

پروردگار تو به زنبور عسل وحی کرد که خانه‌هایی از کوه‌ها و درخت‌ها و داربست‌هایی که مردم می‌سازند انتخاب کن.

## اشاره به اسرار زندگی حشرات در قرآن کریم

دانشمندانی عمر خود را در شناختن زنبور عسل و مطالعه‌ی در نظامات زندگی اجتماعی این حشره‌ی به ظاهر کوچک صرف کرده و کتاب‌ها نوشته‌اند مطالعه‌ی این کتاب‌ها به‌راستی حیرت‌انگیز است و آدمی را به این فکر وامی‌دارد که این نیروی خلاقیت و تدبیر و تنظیم نظامات عجیب از کجا به این موجود ضعیف که فاقد عقل و ادراکات انسانی است القاء می‌شود، تا آنجا که قرآن کریم از نیروی تدبیر و تنظیم این حشره‌ی ضعیف‌الجثّه تعبیر به وحی کرده و سوره‌ای مستقلاً به نام سوره‌ی زنبور عسل آورده است. حالاً در دنیای امروز که علم پیشرفت کرده و رشته‌های متعدّد علمی با انشعابات گوناگون به‌وجود آمده است، سخن از زنبور عسل و مورچه و عنکبوت به میان آوردن و زندگی آنها را روی موازین علمی تشریح نمودن؟ تعجب آور نیست؟ تعجب آنجاست که هزار و چهارصد سال پیش در محیطی که نه علم و دانشی در کار بود و نه مدرسه و دانشگاهی، همه جا ظلمت جهل و نادانی حاکم بود و نام زمان جاهلیت، نشان دهنده‌ی وضع و حال آن روز است، اعراب جاهلی که مردمی بودند پیوسته شمشیر به دست و خنجر به کمر، جز آدم‌کشی

و غارتگری و ناموس‌ربایی هنری نداشتند، در یک چنین زمان و محیط منحنی، ناگهان صدای پیامبر عظیم‌الشان خدا ﷺ در فضا پیچید:

﴿اِقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ ﴿۱﴾ خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ عَلَقٍ ﴿۲﴾ اِقْرَأْ وَ رَبُّكَ  
الْأَكْرَمُ ﴿۳﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۴﴾﴾<sup>۱</sup>

در نخستین آیات نازله‌ی بر قلب شریفش، سخن از «علم» و «قلم» به میان آورد و با جمله‌ی «خلق الانسان من علق» اشاره به یک مسأله‌ی پیچیده‌ی علمی که از مکتشفات عصر ترقی علم و دانش است نمود و آن تکوین انسان از یک موجود ریز ذره‌بینی شناور در نطفه‌ی مرد و زن به صورت زالو می‌باشد تا برسد به مسائل مربوط به گرات آسمان و کهکشان‌ها که پس از گذشت قرن‌ها تازه، بشر دانشمند توانسته است اندکی راه به آنها پیدا کند. آن روز که پیامبر اسلام ﷺ می‌خواست مردم زمان خود را از طریق ارائه‌ی آثار صنع حکیمانه‌ی خدا دعوت به توحید بنماید و سخن از زنبور عسل و مورچه و عنکبوت به میان می‌آورد، شاید آن عربی که جز کوه و صحرا و شتر چیزی نمی‌دید، از شنیدن آن سخن، می‌خندید و می‌گفت این را بین که می‌خواهد ما را به وسیله‌ی زنبور و مورچه و عنکبوت آشنا با خدا گرداند. اما امروز می‌بینیم این رشد علمی که در دنیا به وجود آمده و دانشمندان بشری به تحلیل و تشریح زندگی حیوانات و حشرات پرداخته‌اند و آثار صنع حکیمانه‌ی حضرت خالق را در ساختمان وجودی آنها و ابعاد گوناگون زندگی‌شان نشان می‌دهند، چگونه عالم انسان را با عالم رُبُوبیت حضرت حق - عز و علا - آشنا می‌گردانند تا آنجا که می‌گویند تاکنون ۶۸۶ هزار نوع حشره کشف کرده‌اند و تنها در یک مؤسسه‌ی حشره‌شناسی آمریکا ۲۰ هزار کتاب فقط درباره‌ی «مورچه» نوشته شده است نه بیست هزار جلد، بلکه بیست هزار نوع کتاب که شاید هر نوع کتاب، متجاوز از ۸ جلد باشد و همچنین نقل شده که تا به حال ۴۵۰۰ نوع زنبور عسل وحشی شناخته شده است. حالا این سخنان در دنیای پیشرفته‌ی از لحاظ علم و دانش امروز، شگفت‌آور نیست؟ تعجب آنجاست که هزار و چهارصد سال پیش در میان مردم سراپا جهل و ناآگاهی از حقایق هستی، رسول خدا ﷺ آورنده‌ی قرآن کریم سه سوره از کتابش را به نام حشرات آورده است. سوره‌ی نَحْل (زنبور عسل)، سوره‌ی نَمَل (مورچگان) و سوره‌ی عنکبوت و با همین اعلام کرده که این حشرات دارای اسراری می‌باشند و سزاوار مطالعه و تحقیق و تدقیقند و یکی از راه‌های

۱- سوره‌ی علق، آیات ۱ تا ۴.

پی بردن به وجود مدبری علیم و حکیم می باشند که می فرماید:

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّخْلِ أَنِ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا وَمِنَ الشَّجَرِ وَمِمَّا يَعْرِشُونَ﴾

خدای تو به زنبور عسل وحی کرد که از کوه‌ها و از درخت‌ها و از آنچه که مردم به صورت داربست‌ها می سازند خانه‌هایی برای خود برگزین.

### شگفتی خانه‌سازی زنبور عسل

احتمالاً ممکن است مقصود از «ما یعرشون» کندوهای مخصوصی باشد که مردم می سازند و زنبور عسل را در آنها جای می دهند. از عجیب‌ترین برنامه‌های زندگی زنبوران عسل، موضوع خانه‌سازی آنهاست که از میان اشکال هندسی شکل مسدس (شش ضلعی) را انتخاب کرده است؛ با این که حجم بدنش شکل استوانه‌ای است. دانشمندان روی این مطلب فکرها کرده و به این نتیجه رسیده‌اند که هیچ شکلی از اشکال هندسی مانند شکل مسدس نیست که با کمترین مصالح ساختمانی بیشترین جا را اشغال کند. اگر بنا بود مثلاً خانه‌اش را به شکل مربع بسازد، چون حجم بدنش استوانه‌ای است وقتی داخل آن خانه می شد، زوایای آن ضایع و بی مصرف می ماند و اگر به شکل دایره یا به شکل حجم بدن خودش استوانه‌ای می ساخت، بعد می خواست چند خانه کنار هم بسازد، شکاف‌ها میان خانه‌ها پیدا می شد و زاید می ماند و لذا شکل مسدس را انتخاب کرده که هم با حجم بدنش مناسب است و هم وقتی چند خانه‌ی به شکل مسدس کنار هم ساخته شدند، هیچ جای خالی بی مصرف نمی ماند و با کمترین مصالح ساختمانی، بیشترین جا را اشغال می کند! آیا این انتخاب از یک حشره‌ی بی عقل و فکر، اعجاب‌انگیز نیست؟

و دیگر این که برای ساختن خانه‌اش جز یک ماده‌ی مومی مخصوص که خودش آن را تهیه می کند، به هیچ نوع از ابزار و آلات از سنگ و آهن و آجر و سیمان نیازی ندارد، طی میلیون‌ها سال، کمترین تغییری در وضع ساختمانی خانه‌اش پدید نیامده است نه از جهت مصالح ساختمانی و نه از جهت شکل ساختمان! حال آن که این بشر اندیشمند متفکر، برای ساختن یک اتاقک کوچک به چه ابزار و آلات فراوان نیازمند است و این ابزار و آلات را هم طی قرن‌ها تراکم افکار و تجارب از سنگ و خاک و خشت و گل آغاز کرده تا به این حد از ابزار و وسایل مدرن امروز رسیده است و همیشه هم در حال تغییر و تبدیل

است؛ هم از جهت مصالح ساختمانی و هم از جهت شکل هندسی ساختمان و هیچگاه هم از نقص و عیب عاری نمی‌باشد.

### وظیفه‌شناسی شگفت‌آور زنبوران عسل

از دیگر عجایب زندگی زنبوران عسل این که همان دانشمندان زنبورشناس گفته‌اند: ساختمان لانه‌ی زنبورعسل، به صورت یک شهر پرغوغایی است، یعنی خیابان‌ها و میدان‌ها، هزارها خانه و صدها انبار ذخیره و ده‌ها کوچه‌های نظیف دارد؛ آنگاه در وسط شهر، قصر ملکه و شاهشان ساخته شده است و فوق‌العاده مورد احترام زنبوران است، اگر وقتی غذا کم بیاید، زنبوران گرسنه می‌مانند و آخرین بهره‌ی غذای خودشان را به ملکه می‌رسانند و ملکه، کاری جز تکثیر نسل و تخم‌گذاری ندارد و دیگران، هر گروهی، کاری به عهده دارند، دسته‌ای کارشان تنها مکیدن گل‌ها برای تولید عسل است و عجیب این که نوشته‌اند: این گروه برای ساختن چهارصد گرم عسل، متجاوز از ۸۰ هزار بار از لانه‌شان پرواز می‌کنند و به صحرا می‌روند و بر می‌گردند و در هر پرواز ۸ کیلومتر راه طی می‌کنند. آنگاه حاصل مکیده‌های خود را از گل‌ها تحویل گروه دیگری که سمت باربری دارند و مقابل لانه ایستاده‌اند می‌دهند و بر می‌گردند؛ آن گروه باربر، آن کالای تحویل گرفته را می‌برند و به جایگاه مخصوص خود می‌رسانند. دسته‌ای وظیفه‌ی بازجویی دارند و مراقبند اگر زنبوری روی گل بدبویی نشسته باشد، نه تنها او را به لانه راه نمی‌دهند بلکه او را می‌کشند و لاشه‌اش را نَعش کش‌ها بر می‌دارند و بیرون می‌افکنند. این قسمت‌ها نمونه‌ای بود از عجایب و غرایب زندگی زنبوران عسل که از نوشته‌های دانشمندان استفاده و نقل شد.<sup>۱</sup>

آیه‌ی بعد در ادامه‌ی همین مطلب می‌فرماید:

﴿ثُمَّ كَلِمَیْ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ فَاسْئَلِیْ رَبِّكَ ذُلَّالًا﴾؛

سپس ما به او الهام کردیم که از همه‌ی میوه‌ها و ثمرات تناول کن و آنگاه راه‌هایی را که پروردگارت برای تو مشخص کرده؛ با آرامش و بی‌هرگونه تکلف پیما.

**ذُلُّ** جمع ذُلُول به معنای تسلیم و رام است؛ یعنی برنامه‌هایی که از جانب خالق حکیم به صورت غریزه در ساختمان وجود زنبور عسل تعبیه شده است و او باید آنها را انجام بدهد،

۱- از تفسیر نمونه، ج ۱۱، ص ۲۹۸ تا ۳۰۸ نیز استفاده شده است.

همانند راه‌هایی صاف و هموار است که پیمودن آن راه؛ هیچگونه تکلف و دشواری برای او ندارد؛ از ساختن خانه و تنظیم نظامات گوناگون و پیدا کردن گل‌های مخصوص و مکیدن آنها و عاقبت تولید عسل، تماماً زیر پای زنبور عسل، رام و تسلیمند. ﴿يَخْرُجُ مِنْ بُطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ﴾؛ از درون زنبوران عسل، نوشیدنی مخصوصی خارج می‌شود که رنگ‌های مختلف دارد و طبعاً با سلیقه‌های گوناگون و ذوق‌های مختلف تنوع طلب، سازگار می‌باشد.

### خاصیت شفا بخشی عسل

﴿فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ﴾؛

در این [ثمرات و نوشابه‌های حلال، داروی] شفا [بخش مهمتی] است.

دانشمندان، برای عسل علاوه بر اینکه یک ماده‌ی غذایی سالم نیر و بی‌بخشی است، خواص دارویی بسیار زیادی گفته و نوشته‌اند، هم از جهت درمان و هم از جهت پیشگیری از بیماری‌های فراوان که مطالعه‌ی آن نوشته‌ها بسیار مفید است. در روایات دینی ما هم روی خاصیت شفا بخشی عسل، به تبعیت از قرآن کریم تکیه شده است. از باب نمونه به این روایت منقول از رسول اکرم ﷺ توجه فرمایید که فرموده است:

﴿مَنْ شَرِبَ الْعَسَلَ فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً يَرِيدُ مَا جَاءَ بِهِ الْقُرْآنُ عُوفَى مِنْ سَبْعٍ وَ سَبْعِينَ دَاءً﴾؛<sup>۱</sup>

کسی که [حد اقل] در هر ماه یک بار عسل بنوشد و شفایی را که قرآن نشان داده است بطلبد، خدا او را از هفتاد و هفت نوع بیماری، شفا می‌بخشد.

البته ممکن است استثناء در موارد نادری تحت شرایط خاصی با تشخیص طیب حاذق، نوشیدن عسل زیان‌بخش باشد، حاصل این که به‌راستی، مطالعه‌ی حالات و نظامات حیرت‌انگیز زندگی این حشره‌ی به‌ظاهر کوچک، آدمی را با آیت و نشانه‌ای بزرگ از آیات الهیه مواجه می‌سازد و وجود مدبری علیم و قدیر و حکیم را در عالم هستی بطور روشن نشان می‌دهد، چنانکه خودش فرموده است: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾؛ اندیشمندان باید در این ماجرای زندگی زنبوران عسل بیندیشند و بر معرفتشان نسبت به آفریدگار جهان هستی بیفزایند.



### خیر و برکت، نتیجه‌ی اطاعت و تبعیت

حال نکته‌ای که می‌توانیم از این آیه‌ی شریفه استفاده کنیم، این است که ملاحظه می‌فرمایید در آیه دنبال جمله‌ی «فَاسْئَلِكِ سُبُلَ رَبِّكَ ذُلًّا» این جمله آمده است: «يَخْرُجُ مِنْ بَطُونِهَا شَرَابٌ مُخْتَلِفٌ أَلْوَانُهُ فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» در نتیجه‌ی این که زنبور عسل، راه‌های مقرر شده‌ی از جانب خدایش را بدون هرگونه تخلف می‌پیماید. درونش منبع نوعی ماده‌ی غذایی می‌شود که شفابخش مردم است، این نشان می‌دهد که هر موجودی، راه مقرر شده‌ی از جانب خدا را بی‌هرگونه تخلف پیماید و جودش منبع خیر و نفع و برکت برای دیگران می‌گردد. حال آیا شرم‌آور نیست که زنبور، این حیوان کوچک با کمال امانت، گل‌ها و شکوفه‌ها را می‌مکد و عسل ناب خالص تحویل انسان می‌دهد؛ آنگاه این انسان خائن، آن عسل ناب را با مواد دیگری مخلوط کرده به خورد هم‌نوعانش می‌دهد، با این که زنبور در ساختمان وجود خودش در کنار دستگاه عسل‌سازی، دستگاه سم‌سازی هم دارد، ولی آن چنان امین است که ذره‌ای سم داخل عسل نمی‌کند. بنابراین آیا این بشر، گزنده‌تر از زنبور نیست؟! آری، خدا هم فرموده است:

﴿...أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ...﴾؛<sup>۱</sup>

...اینان بسان چهارپایان، بلکه پست‌تر از آنها هستند...

در آیات پیشین خواندیم که گاو و گوسفند و شتر، مِشْتی علف خشک بیابان می‌خورند و پستان پر از شیر تحویل انسان می‌دهند و این انسان، آن شیر را می‌گیرد و با آب مخلوط کرده تحویل دیگران می‌دهد؛ پس زنبور و گاو و گوسفند و شتر، همه در مسیر امانت حرکت می‌کنند و انسان در مسیر خیانت. آنها امین هستند و انسان خائن. تمام عالم در مسیر عدالت و انسان در مسیر ظلم است و اجحاف و تعدی. تمام عالم از زمین و آسمان، آب و هوا، جماد و نبات و حیوان در مسیر تعاون است؛ همه دست به دست هم داده، کمک‌کار یکدیگرند تا چرخ عالم را بچرخانند، اما این بشر در حال تنازع و تجاوز به یکدیگرند. این می‌خواهد سنگ، سر راه او بیندازد و او می‌خواهد کلاه از سر این بردارد و در عین حال خود را اشرف مخلوقات و گل سرسبد کائنات می‌پندارد. پس اگر انسان هم مانند زنبور عسل راه خدایش را مستقیم می‌پیمود «فِيهِ شِفَاءٌ لِلنَّاسِ» می‌شد. آنچه افکار و اخلاق و اعمال از او تراوش می‌کرد، شفابخش جامعه‌ی بشری می‌گردید. اینک تصدیق

۱-سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

می فرماید تمام برنامه های دینی که از جانب خدای رب العالمین تنظیم شده و از طریق مکتب نبوت و امامت و روحانیت تحویل عالم انسان شده و می شود شفا بخش کل بیماری های فردی و اجتماعی و به وجود آورنده ی سازمان های سراسر صداقت و امانت و عدالت است و آنچه فساد و جنایت و ظلم و ستم در جامعه ی بشری مشاهده می گردد، تماماً محصول مکتب مادیت و انحراف از مسیر دیانت و روحانیت است.

امام علی علیه السلام مصداق «مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»

به تناسب روز میلاد امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام عرض می شود خداوند حکیم خطاب به رسول گرامی اش فرموده است:

﴿وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا قُلْ كَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَ  
مَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ﴾<sup>۱</sup>

مردم کافر می گویند: تو رسول از جانب خدا نیستی، بگو: من دو شاهد برای رسالت دارم، یکی خدا که کلام خودش را بر زبان من جاری کرده است در حالی که من یک فرد امی درس نخوانده ام و دیگر آن کسی که تمام علم به حقایق آسمانی قرآن کتاب خدا در وجود او جمع است و بر حسب روایات رسیده از رسول خدا صلی الله علیه و آله و ائمه ی هدی علیهم السلام ذیل آیه، او امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام است که محصول اعلائی مکتب نبوت ختمیه است و وجود مبارکش، تجلی گاه تمام حقایق آسمانی قرآن است و روشن ترین دلیل و شاهد بر رسالت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و حقایق قرآن، کتاب خداست ﴿و فيه شفاء للناس﴾ و او سرپای زندگی اش از فکر و خلق و عمل، شفا بخش عالمیان است، چون اوست که تمام راه های مقرر شده ی از جانب خدایش را به گونه ی هر چه کامل تر پیموده است و رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره اش فرموده است:

(عَلِيٌّ مَعَ الْحَقِّ وَالْحَقُّ مَعَ عَلِيٍّ يَدُورُ حَيْثَ مَا دَارَ)<sup>۲</sup>

علی با حق است و حق با علی است آنگونه که علی می چرخد، حق همانگونه می چرخد.

در کنار خوان نعمت امام امیرالمؤمنین علیه السلام و اهل بیت اطهارش علیهم السلام علمای دینی هم در حد خودشان شفا بخش مردمند؛ زیرا این حقیقت قابل انکار نیست که هم اکنون تنها گروهی که کارشان به طور مستقیم حفظ اساس دیانت است و آشنا ساختن مردم با عقاید و

۱- سوره ی رعد، آیه ی ۴۳.

۲- بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۳۱ و شرح نهج البلاغه ی ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۲۹۷.

اخلاق و برنامه‌های عملی دین، گروه علمای دین و حوزه‌های روحانیت است، البته با اقرار و اعتراف به نقایصی که در تشکیلاتشان هست، باز نگه دارنده‌ی مردم در مسیر دین و پاسخ دهنده‌ی به تشکیکات مشککین در حد امکان همینانند؛ همین مقدار از حرارت ایمانی که در دل‌ها هست و خدمات اجتماعی و تأسیس مؤسسات خیریه که به وسیله‌ی افراد نیکوکار مؤمن تحقق می‌یابد، از برکات وجود علمای دین است.

### سر مبارک رسول خدا ﷺ بر دامان جبرئیل علیه

باز هم به تناسب روز میلاد امام امیرالمؤمنین علی علیه این حدیث را می‌خوانیم:

(كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَعْدُو إِلَيْهِ عَلِيُّ فِي الْعُدَاةِ وَ كَانَ يُحِبُّ أَنْ لَا يَسْبِقَهُ إِلَيْهِ أَحَدٌ)؛

پیوسته چنین بود که علی علیه صبحگاهان وارد بر رسول خدا ﷺ می‌شد و دوست داشت اول کسی باشد که بر آن حضرت وارد می‌شود.

روزی وارد شد و دید دحیه‌ی کلبی در حجره نشسته و سر رسول خدا ﷺ را به دامن گرفته و آن حضرت در خواب است، امام به دحیه سلام کرد و فرمود: (كَيْفَ أَصْبَحَ رَسُولُ اللَّهِ)؛ حال رسول خدا چگونه است؟ دحیه جواب سلام داد و گفت:

(بِخَيْرٍ يَا أَخَا رَسُولِ اللَّهِ)؛ حالشان خوب است ای برادر رسول خدا.

البته می‌دانیم که دحیه‌ی کلبی جوانی خوش صورت بود و جبرئیل گاهی که بر رسول خدا ﷺ نازل می‌شد و لازم می‌شد که به صورت بشری متمثل<sup>۱</sup> گردد، به صورت دحیه‌ی کلبی متمثل می‌شد. آن روز هم علی علیه به گمان این که او دحیه‌ی کلبی است که خواسته خدمتی به رسول اکرم ﷺ کرده باشد، آمده سر آن حضرت را به دامن گرفته است. به عنوان تشکر از او فرمود: (جَزَاكَ اللَّهُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ خَيْرًا)؛ خدا به تو از قیل ما اهل بیت، جزای خیر عنایت فرماید. دحیه هم به علی علیه عرض کرد:

(إِنِّي أُحِبُّكَ وَ إِنَّ لَكَ عِنْدِي مَدِيحَةً أَهْدِيهَا إِلَيْكَ)؛

حقیقت این که من تو را دوست دارم و تو نزد من هدیه‌ای داری، آن را تقدیمت می‌کنم.

(أَنْتَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَ قَائِدُ الْعُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ... قَدْ أَفْلَحَ مَنْ

۱- متمثل: مانند، شبیه.

وَالْأَكْ وَ خَابَ وَ حَسِرَ مَنْ خَلَاكَ)؛

تو امیرالمؤمنین و پیشوای روسفیدان در روز قیامتی، رستگار شد آن کسی که تو را دوست داشت و خائب<sup>۱</sup> شد آن کس که با تو دشمنی ورزید.

آنگاه گفت: (أَذُنٌ مِّنِّي صَفْوَةٌ لِلَّهِ)؛ جلو بیا ای برگزیده ی خدا. امام علیؑ جلو آمد و کنار او نشست.

(فَأَخَذَ رَأْسَ النَّبِيِّ فَوَضَعَهُ فِي حِجْرِهِ)؛

او سر مبارک پیغمبر ﷺ را از دامن خود بلند کرد و روی دامن علی گذاشت.

(فَأَنْتَبَهُ النَّبِيُّ فَقَالَ مَا هَذِهِ الْهَمَّهُمَةُ)؛

در این حال پیامبر از خواب بیدار شد و فرمود: با که سخن می گفتی؟

علیؑ عرض کرد: دحیه ی کلبی اینجا بود و با من چنین گفت. رسول اکرم ﷺ فرمود: او جبرئیل بود.

(سَمَّاكَ بِاسْمِ سَمَّاكَ اللَّهُ تَعَالَى بِهِ وَ هُوَ الَّذِي أَلْقَى مَحَبَّتَكَ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ وَ رَهْبَتَكَ فِي صُدُورِ الْكَافِرِينَ)؛<sup>۲</sup>

تو را او به نامی نامیده که خدا تو را به آن نام نامیده است و خداست آن که محبت تو را در دل های مؤمنان و ترس از تو را در سینه ی کافران انداخته است.

سه طایفه ی محروم از رحمت الهی

روایت دیگری هم داریم که لازم است مخصوصاً جوانان عزیز محترم به آن توجه داشته باشند حضرت امام صادقؑ فرموده اند: سه طایفه اند که خدا در روز قیامت با آنها سخن نمی گوید، یعنی مورد بی اعتنائی قرار می گیرند و مشمول رحمت نمی شوند و روی سعادت نمی بینند و عذابی دردناک خواهند داشت:

گروه اول:

(مَنْ ادَّعَى إِمَامًا لَيْسَتْ إِمَامَتُهُ مِنَ اللَّهِ)؛

آن کسی که [برای خود] ادعای امامت کند و حال آن که از جانب خدا، امامت و پیشوایی به او داده نشده است.

۱- خائب: محروم از سعادت.

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۲۶۷.

آن کسانی که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ خود را خلیفه و جانشین آن حضرت معرفی کرده و ادعای امامت نمودند، در صورتی که از جانب خدا و رسولش ﷺ چنین منصبی به آنها داده نشده بود، مشمول این جمله اند که:

﴿...لَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا يَكْفُرُ عَنْهُمْ وَلَا يُغْنِي عَنْهُمْ كَيْفَ بَدَعُوا﴾<sup>۱</sup>

خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و هرگز روی سعادت نخواهند دید و عذابی دردناک خواهند داشت.

گروه دوم:

(مَنْ جَحَدَ إِمَامًا إِمَامَتُهُ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ)؛

آن کسی که انکار کند امامت کسی را که خدا به او امامت داده است.

این جمله هم باز شامل همانها می شود، زیرا آنها امامت علی عليه السلام را که خدا به او داده بود انکار کردند و خود مدعی امامت شدند و لذا از دو جهت محکوم به عذابند.

گروه سوم:

(مَنْ زَعَمَ أَنَّ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ نَصِيبًا)؛<sup>۲</sup>

هر کس پیش خود بپندارد که برای آن دو طایفه ی قبیلی، بهره ای از اسلام هست، این هم مشمول این روایت است. افرادی هستند که می گویند:

آن کسانی که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ امامت امیرالمؤمنین علی عليه السلام را که منصوب از جانب خدا بود انکار کردند و خودشان را به ناحق، امام امت و جانشین پیامبر ﷺ معرفی نمودند؛ اگرچه گناه بزرگی مرتکب شده اند و ریاست طلبی و دنیادوستی، آنها را وادار به ارتکاب چنین گناه بزرگی کرد، ولی به هر حال مسلمان بودند منتها مسلمان گنهکار. افرادی که چنین طرز تفکری دارند از نظر امام صادق عليه السلام جزء همان سه طایفه اند که خدا روز قیامت با آنها سخن نخواهد گفت و محکوم به عذاب الیمشان خواهد ساخت. ان شاء الله

اللَّهُمَّ الْعِنَ أَوَّلَ ظَالِمٍ ظَلَمَ حَقَّ مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ آخِرَ تَابِعٍ لَهُ عَلَى ذَلِكَ؛

والسلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱- سوره ی بقره، آیه ی ۱۷۴.

۲- وسائل الشیعه، ج ۲۸، ص ۳۴۱.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٧٠﴾ وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يُنَوِّفْكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ  
الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ قَدِيرٌ

و خدا شما را آفرید، سپس شما را می میراند و بعضی از شما در سنین بالا به  
پست ترین مراحل عمر [یعنی نهایت پیری] رسانده می شوند آنگونه که بعد از  
علم و دانایی چیزی نمی دانند [و همه چیز را فراموش می کنند] به یقین خدا  
عالم و قادر است.

### روش قرآن در خداشناسی

از جمله راه‌های بسیار روشن برای پی بردن به وجود مدبری علیم قدیر حکیم در عالم،  
مطالعه‌ی کیفیت پیدایش انسان و تحولاتی است که در ساختمان وجودش به کار رفته است  
و می‌رود. در این آیه‌ی شریفه، با جمله‌ی ﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ﴾ به انسان تنبّه می‌دهد که تو مخلوق  
هستی و مسلّم خالق داری و او را باید بشناسی؛ چون قرآن نحوه‌ی استدلالش طوری است  
که همه کس آن را می‌فهمند. البتّه بزرگانِ علم و تحقیق از فلاسفه و حکیمان از راه‌های  
بسیار متقن و محکم وارد می‌شوند و اثبات صانع می‌نمایند، ولی چون گفتار آنها توأم با  
اصطلاحات پیچیده‌ی علمی از «واجب و ممکن»، «جوهر و عرض»، «دور و تسلسل» و نظایر  
اینهاست، طبعاً در خور فهم عامّه‌ی مردم نمی‌باشد و نفعی به حال آنها نمی‌بخشد. ولی قرآن،

انگشت روی مخلوق بودن انسان نهاده که برای هر انسانی، مخلوق بودنش بدیهی است، یعنی خود را می‌یابد که مخلوق است و سازنده‌ای دارد و می‌یابد که سراپا فقر است و نیاز، آن چنان که اگر لحظه‌ای از جانب خالق و سازنده‌اش به او مدد نرسد، دچار مشکلات فراوان می‌شود.

از باب مَثَل به این هوایی که از آن تنفس می‌کند نیازمند است، اگر یک لحظه به او نرسد، اصلاً زنده نمی‌ماند تا قادر بر انجام کاری از دیدن و شنیدن و گفتن باشد. به قول سعدی: هر نفسی که فرو می‌رود مُمِدُّ<sup>۱</sup> حیات است و چون بر می‌آید مُفَرِّح<sup>۲</sup> ذات، پس در هر نفسی دو نعمت موجود است و بر هر نعمتی شکری واجب.

از دست و زبان که بر آید	کز عهده‌ی شکرش به در آید
بنده همان به که ز تقصیر خویش	عذر به درگاه خدا آورد
ورنه سزاوار خداوندی‌اش	کس نتواند که به جا آورد

بعد از هوا، به نور و آب و اعضاء و جوارح از داخل و خارج وجودش، از چشم و گوش و دست و پا و زبان، ریه و کلیه و کبد و... نیازمند است که هیچ کدام از آنها در اختیار خودش نیست، مخصوصاً تحولات و تغییراتی که در حالات روحی‌اش پیدا می‌شود، گاه غمگین است و گاه خوشحال، گاهی کسل است و گاهی بانشاط، یک شب، کار بسیار مهمی دارد و تصمیم می‌گیرد تا صبح بیدار بماند، ناگهان چنان خواب بر او غالب می‌شود که پس از شش ساعت از خواب بیدار می‌شود. یک شب بسیار خسته است به بستر خواب می‌رود که بخوابد، اما هر چه از این دنده به آن دنده می‌غلطد، خواب به چشمش راه نمی‌یابد. مطلبی را به حافظه می‌سپارد که جایی بیان کند در اثناء بیان، آن مطلب فراموشش می‌شود، آنگاه سر سفره‌ی غذا که نشسته یادش می‌آید ای عجب! من، صاحب اختیار هیچ حالی از حالات روحی‌ام نمی‌باشم، پس کیست آن کس که در سراپای وجود من راه دارد و مرا از حالی به حالی می‌چرخاند، گاه غمگینم می‌کند و گاه خوشحالم می‌سازد، به خوابم می‌افکند و بیدارم می‌کند، مطلب یادم می‌دهد و از یادم می‌برد. در این که او هست و متصرف در سراپای وجود من است شکی ندارم، نمی‌توانم قائل به تعطیل باشم و بگویم نیست، در صورتی که خودم هستم و هستی من ز هستی اوست. چون من مخلوقم و مخلوق

۱- ممد: کمک‌رسان.

۲- مفرح: فرح‌بخش.



بدون خالق که تصوّر ندارد.

پس چون او هست، من هستم، بنابراین نمی توانم قائل به تعطیل باشم، از طرفی هم نمی توانم قائل به تشبیه باشم که بگویم او مانند فلان موجود است، مانند زمین و آسمان و خورشید و ماه و ستارگان و مانند انسان است. در صورتی که اینها هم، مانند من مخلوقند یا مثل من انسان و یا پایین تر از من جماد و نبات و حیوانند. پس هیچ چاره‌ای ندارم جز این که از او تعبیر به «او» کنم و بگویم «او» خالق و آفریدگار من است، «اوست» که به من حیات و چشم و گوش و عقل و هوش داده است و هر دم که بخواهد، تمام اینها را از من می گیرد. پس باید به سراغ کلام خودش و رسولش بروم که ببینم «او» خودش را به چه نام می نامد و به چه صورت توصیف می کند. اینجاست که می بینم او در قرآن که کلام خودش است خود را به نام «الله» می نامد و می گوید: ﴿وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ﴾؛ الله شما را خلق کرده است. و خطاب به رسول گرامی اش ﷺ نیز فرموده است: ﴿قُلْ هُوَ اللّٰهُ اَحَدٌ اللّٰهُ الصَّمَدُ﴾؛ بگو: او الله معبود یگانه است، الله برآورنده‌ی حاجات همه‌ی نیازمندان است.

### تفسیر «هو» از لسان مبارک امام باقر علیه السلام

در روایتی از امام باقر علیه السلام راجع به تفسیر «هو» می خوانیم:

﴿فَالِهَاءُ تَنْبِيْهُ عَلَىٰ مَعْنَىٰ ثَابِتٍ وَ الْوَاوُ اِشَارَةٌ اِلَى الْغَائِبِ عَنِ الْخَوَاصِّ﴾؛

«هاء» توجه می دهد به حقیقت ثابت و «واو» اشاره دارد به غائب از حس بودن آن حقیقت ثابت؛ پس ﴿هُوَ اللّٰهُ﴾ یعنی آن موجود ثابت غائب از حس الله است.

اینجا مناسب آمد توضیحی راجع به کلمه‌ی مبارکه‌ی «الله» داده شود. بر حسب آنچه که از گفته‌های آقایان مفسران استفاده می شود الله از لحاظ اصطلاح ادبی، عَلم و اسم خاص برای ذات اقدس خداوند است که مستجمع جمیع صفات کمال است و در اصل مشتق از «اله» است یعنی «تحیر».

«الاه» یعنی موجود حیرت‌انگیز، «الف و لام» عهد بر آن اضافه گردیده و شده «اللاه» اما نه الف و لام عهد ذکری و نه عهد ذهنی و نه عهد خارجی<sup>۱</sup>، بلکه الف و لام عهد فطری وجدانی؛ یعنی آن حقیقت ثابت که انسان بر حسب فطرت مخلوق بودنش، وجود او را به

۱- بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۲۱.

۲- الف و لام عهد ذکری و عهد ذهنی و عهد خارجی: اصطلاح ادبی است که علاقه‌مندان برای کسب اطلاع بیشتر می توانند به کتب مرتبط مراجعه نمایند.

عنوان خالق و آفریدگارش در عالم وجدان خود می‌یابد. الف و لام در «الْإِلَهِ» اشاره به آن حقیقت معهود در عالم فطرت می‌کند، آنگاه همزه‌ی «الاه» به خاطر کثرت استعمال، حذف شده و لام اول در لام دوم ادغام شده و نتیجتاً شده است الله.

پس الله یعنی: آن حقیقت ثابت معهود فطری که حیرت‌انگیز است و عقل‌ها از درک و احاطه بر ذات او حیران و ناتوانند. چنانکه از امام امیرالمؤمنین و امام محمدباقر علیهما السلام منقول است که فرموده‌اند:

«اللَّهُ مَعْنَاهُ الْمَعْبُودُ الَّذِي أَلَّهُ الْخَلْقُ عَنْ دَرْكِ مَائِيَّتِهِ وَ الْإِحَاطَةِ بِكَيْفِيَّتِهِ وَ اللَّهُ هُوَ الْمَسْتُورُ عَنْ دَرْكِ الْأَبْصَارِ الْمَخْجُوبِ عَنِ الْأَوْهَامِ وَ الْخَطَرَاتِ؛<sup>۱</sup>»  
«الله» یعنی آن معبودی که عالم خلق از درک حقیقت ذات او و احاطه به کیفیت او ناتوان است. از دیدگان، مستور و از افکار و عقول آدمیان در حجاب است.

وجود اقدس و ارفع و اعلاّی او - جلّ جلاله - یافتنی در عالم فطرت و وجدان است، نه درک کردنی در عالم حس و وهم و خیال.

#### تفاوت «یافتن» با «عقل» و «درک» و «شعور»

و یافتن، غیر درک کردن است. کودک نوزاد شیرخوار، اولین روز به دنیا آمدنش نه چشم و گوش و دیگر حواسش کار می‌کند و نه نیروی درک و عقل و شعوری دارد که معنای گرسنگی را بفهمد، اما همین که گرسنه شد، داد می‌زند و شیر می‌طلبد، او گرسنگی را می‌یابد نه این که آن را می‌فهمد و درک می‌کند. انسان نیز از آن نظر که مخلوق است و سراپا فقر و نیاز، در عالم فطرت و وجدان خود این حقیقت را می‌یابد که خالق و سازنده‌ای دارد، محیط بر او، او را در قبضه‌ی قدرت خود گرفته است و علی‌الدوام و لحظه به لحظه او را از حالی به حالی می‌چرخاند و تدبیرش می‌کند و اسمش الله است، آنگاه به حکم عقل خود که از عطایای بزرگ همان الله است خود را موظف می‌بیند که تا حدّی که مقدورش هست و می‌تواند، در مقام شناخت آن خالق مُنعم برآید و سپاسگزارانعام و احسانش گردد.

#### مراتب شناخت مخلوق از خالق

در قدم اول او را منزّه از هرگونه عیب و نقص عالم خَلق می‌یابد و می‌گوید سبحان الله و در قدم دوم می‌یابد که هر چه نعمت در عالم خلق از مادیات و معنویات تحقق یافته

۱- بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۲۲.

است، نشأت گرفته از مقام رُبُوبِيَّتِ آن منبعِ کمال است در مقام شکرگزاری بر می آید و می گوید الحمد لله و در قدم سوّم او را سزاوار عبادت یعنی نهایت درجه‌ی خضوع و تَذَلُّل در پیشگاه اقدسش می شناسد و می گوید: لا اله الا الله. یعنی احدی جز «الله» استحقاق الوهیت و معبودیت ندارد، تنها معبود به حق الله است و بس و سرانجام در قدم چهارم آن چنان خود را در شناخت خالقش آن چنان که هست عاجز و قاصر و حقیر و ناچیز می بیند که می گوید: الله اکبر.

### جوشش اذکار اربعه از عمق فطرت ما

ذات اقدس «الله» اعظم و اکبر و بزرگ‌تر از این است که در حدّ وصف ناقص من در آید؛ پس معلوم شد که انسان، نه تنها وجود خالق خود را در عالم فطرت و وجدان خود می یابد، بلکه اصول صفات کمال او را هم در همان عالم فطرت و وجدان خود می یابد و می گوید: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر و لذا فرموده اند این اذکار اربعه از کنوز<sup>۱</sup> عرشیه و از گنج‌های پنهان در عرش خدا هستند که از عمق فطرت ما جوشیده و در قلب‌های ما امت اسلام و پیروان قرآن جا گرفته اند.

حاصل اینکه قرآن حکیم از یک راه بسیار ساده که همان توجّه دادن به مخلوق بودن انسان است، او را با خالقش آشنا می سازد و می گوید: ﴿وَاللّٰهُ خَلَقَكُمْ﴾؛ الله شما را خلق کرده است و به حکم عقلتان باید با او در ارتباط باشید.

### خدا از نگاه قرآن، حاضر و ناظر و حیات بخش

در آیه‌ی دیگر می فرماید:

﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللّٰهِ وَ كُنْتُمْ اَمْوَاتًا فَاَحْيَاكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

چگونه ممکن است شما منکر وجود الله باشید و حال آن که شما مرده بودید و او شما را زنده کرده است...

و راستی این منطق چه منطق بسیار ساده و همه کس فهم است و مهم‌تر این که انسان را به مقتضای انسانیتش و ادار به عرض بندگی در پیشگاه آفریدگار حیات بخشش می نماید، در صورتی که منطق بزرگان علم از فلاسفه، چنان که گفتیم در حدّ خود بسیار متقن و محکم

۱- کنوز: گنج‌ها.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸.

است و شایسته‌ی تقدیر، ولی آن منطق **اَوَّلًا**: در خور فهم عامه‌ی مردم و همه کس فهم نمی‌باشد و اختصاص به اهل فنّ آشنا با اصطلاحات فنی علمی دارد و **ثانیاً**: هیچگونه مسئولیتی برای انسان نسبت به خدایش اثبات نمی‌کند و رابطه‌ی بین خدا و انسان برقرار نمی‌سازد. همین قدر اثبات می‌کند که جهان هستی مبدئی علیم قدیر دارد اما آن مبدأ از انسان چه می‌خواهد و انسان نسبت به او چه وظیفه‌ای دارد. اصلاً بحث و برنامه‌ای ندارد.

اما قرآن علاوه بر اثبات وجود مبدأ علیم قدیر حکیم در جهان هستی، لزوم رابطه‌ی بین انسان و آن مبدأ را به جِدِّ تمام اثبات می‌کند و او را موظف به عرض بندگی به پیشگاه اقدس حضرت ربّ العالمین و اخذ برنامه‌ی زندگی از جانب او می‌نماید که در هر شبانه‌روزی باید چند بار در حضور او بایستد و بگوید:

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾؛

تنها تو را می‌پرستیم و تنها از تو کمک می‌خواهیم.

سر روی خاک نهاده و بگوید:

﴿سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ وَ شَقَّ سَمْعَهُ وَ بَصَرَهُ﴾؛<sup>۱</sup>

صورت‌م برای کسی سجده کرده که خلقش کرده و چشم و گوشش داده است. خلاصه‌ی خدایی که قرآن اثبات می‌کند، در سراسر زندگی انسان، نظارت و حکومت دارد و انسان لحظه‌ای جدا از او و جدا از برنامه‌ی آسمانی او نمی‌تواند زندگی انسانی داشته باشد؛ به اراده‌ی او زنده است و به اراده‌ی او می‌میرد و بار دیگر به اراده‌ی او زنده می‌شود و به حیات ابدی نائل می‌گردد.

معنای دقیق و صحیح «توفی»

حال، آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَ اللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ﴾؛

خدا شما را خلق کرده است و سپس شما را بر می‌گیرد.

**تَوَفَّى** به معنای میراندن نیست، بلکه به معنای قبض و دریافت کردن است، گرچه ما به کسی که مرده است **مُتَوَفَّى** می‌گوییم، ولی در لسان قرآن کریم، **مُتَوَفَّى** روح انسان است که به هنگام مردن به قبض خدا و فرشتگان در می‌آید. چنان که فرموده است:

۱- کافی، ج. ۳، ص. ۲۲۱.

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا...﴾<sup>۱</sup>

خدا ارواح را به هنگام مرگشان [یعنی در وقت انقطاع عشان از بدن] قبض می کند...

در آیهی دیگر:

﴿قُلْ يَتَوَفَّاكُم مَّلَكُ الْمَوْتِ الَّذِي وُكِّلَ بِكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

بگو: فرشتهی مرگ که مأمور بر شماست [روح] شما را قبض می کند و باز می ستاند...

در بارهی حضرت عیسیٰ علیه السلام می فرماید:

﴿إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ قُمْ وَرَافِعَكَ إِلَيَّ...﴾<sup>۳</sup>

[به یاد آور] آن هنگامی [را] که خدا فرمود: ای عیسی، من تو را بر می گیرم و

به سوی خودم بالا می برم...

آیه، صریحاً نشان می دهد که عیسی «متوفی» است و حال آن که طبق احادیث مأثوره‌ی از معصومین علیهم السلام عیسی علیه السلام نمرده است و خدا او را به آسمان برده و در زمان ظهور مهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف به زمین آمده و همراه آن حضرت خواهد بود. پس این آیه هم دلیل روشنی است بر این که توفی به معنای میراندن نیست، بلکه به معنای قبض کردن و دریافت نمودن است.

## آغاز و پایان زندگی انسان در حصار ضعف و ناتوانی

حال آیهی مورد بحث می فرماید:

﴿وَاللَّهُ خَلَقَكُمْ ثُمَّ يَتَوَفَّاكُمْ وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْذَلِ الْعُمُرِ لَكُمْ لَا يَعْلَمُ  
بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا﴾

خدا شما را خلق کرده است و سپس روح شما را بر می گیرد و مرگتان فرامی رسد. یعنی این حقیقت را هیچگاه از یاد نبرید که نه آمدنتان به این دنیا در اختیار شما بوده و نه رفتنتان از این دنیا در اختیار شما خواهد بود. شما را آورده اند و می برند و مدت عمرتان نیز در اختیارتان نمی باشد، بعضی از شما در کودکی یا جوانی می میرند و بعضی تا سنین بالای عمر و به تعبیر قرآن «ارذل العُمُر» می رسند، یعنی به پست ترین و نامطلوب ترین مرحله از پیری که

۱- سورهی زمر، آیهی ۴۲.

۲- سورهی سجده، آیهی ۱۱.

۳- سورهی آل عمران، آیهی ۵۵.

تمام نیروهای جسمی را از دست می‌دهند تا جایی که بر اثر عُرُوض<sup>۱</sup> نسیان و فراموشی، آنچه را که می‌دانستند فراموش می‌کنند و علمشان تبدیل به جهل می‌شود. ﴿لَكِنَّی لَا یَعْلَمُ بَعْدَ عِلْمٍ شَیْئًا﴾؛ حتی اسامی بچه‌هاشان یادشان می‌رود و آنها را نمی‌شناسند!

نقل شده برخی از آقایان علما و مراجع تقلید در سنّ کِهولت، تمام ملکات علمی را از دست داده و از شاگردان خود تقلید می‌کردند. درست آدمی در آن مرحله‌ی از عمر باز می‌گردد به وضع و حال سنینِ آغازینِ کودکی که سراپا جهل و ناآگاهی بود و نسیان. آری:

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلِیْمٌ قَدِیْرٌ﴾؛ به یقین خداوند عالم و قادر است.

هم می‌داند و هم می‌تواند که به چه کسی چه بدهد و از چه کسی چه بگیرد و با این دادن و گرفتن‌ها، آدمی را متوجّه عجز و نادانی ذاتی‌اش می‌سازد که مبادا مغرور به علم و مال و قدرتش گردد و چنین پندارد که هر چه دارد؛ از خود دارد و همیشه هم خواهد داشت. خیر، آنچه دارد، به او داده‌اند و از او خواهند گرفت.

﴿اللَّهُ الَّذِی خَلَقَكُم مِّنْ ضَعْفٍ ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ ضَعْفٍ قُوَّةً ثُمَّ جَعَلَ مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ ضَعْفًا وَ شَیْبَةً یَخْلُقُ مَا یَشَاءُ وَ هُوَ الْعَلِیْمُ الْقَدِیْرُ﴾؛<sup>۲</sup>

خدا همان کسی است که شما را در حالی که ضعیف و ناتوان بودید آفرید و سپس بعد از این ضعیف و ناتوانی، قدرت و قوت و نیروی جوانی بخشید و بعد از آن، بار دیگر ضعیف و ناتوانی دوران پیری را پیش آورد، آری اوست که هر چه را بخواهد می‌آفریند و او عالم و قادر مطلق است.

وراستی این تطوّرات و تحوّل‌ات و دگرگونی‌ها که در ساختمان وجود انسان به وجود می‌آید، دلیل بسیار روشنی است بر وجود مدبری علیم حکیم در عالم و نشان می‌دهد که این انسان مغرور، از خود هیچ ندارد جز رجز خوانی ابلهانه. من آنم که رستم یلی بود در سیستان!!

تو ای انسان مغرور، آن چنان در کودکی ناتوان بودی که قدرت راندن یک مگس از خود نداشتی و آنچنان نادان بودی که مادر مهربانت را نمی‌شناختی و به هنگام پیری آن چنان ناتوان می‌شوی که قدرت از جا برخاستن و چند قدم راه رفتن را از دست می‌دهی و آن چنان نادان می‌شوی که اسم خودت را هم فراموش می‌کنی و راه خانه‌ات را گم می‌کنی؛ حالا اندکی با خود بیندیش و آفریدگارت را بشناس و گردن شقی در مقابلش نما که: ﴿بِأَیُّهَا

۱- عروض: عارض شدن، مبتلا شدن.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۵۴.

الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَىٰ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ ﴿١﴾؛ 'عاقبت روزی به دیدار پروردگارت می‌رسی و آن روز سرافکننده و نادم می‌گرددی و آن ندامت دیگر نفعی به حالت نخواهد داشت.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَىٰ مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ؛

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٧٢﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً وَرَزَقَكُمْ مِنَ

الطَّيِّبَاتِ أَفِي الْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ ﴿٧٣﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ

السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿٧٤﴾ فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَأَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ

﴿٧٥﴾ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ

وَمَنْ رَزَقْنَاهُ مِنْ آرِزْقَانَا فَهُوَ يُفِيقُ مِنْهُ

سِرًّا وَجَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ

أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

و خداوند از جنس خودتان [نوع انسان] برای شما همسرانی قرار داد و از همسرانتان، فرزندان و نوه‌ها برای شما قرار داد و از چیزهای پاکیزه به شما روزی داد. حال، آیا به باطل ایمان می آورند و به نعمت خدا کافر می شوند و غیر خدا موجوداتی را می پرستند که مالک روزی آنها از آسمان‌ها و زمین نمی باشند و توانایی بر این کار ندارند. بنابراین برای خدا مثل ننید [برایش



شبیبه و نظیر نسازید [چه آنکه خدا می داند و شما نمی دانید. خدا مثلی زده: برده‌ی مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست] [در نظر بیاورید] با کسی که ما از جانب خود به او رزق نیکو داده‌ایم و او از آنچه که دارد در پنهانی و آشکار انفاق می کند؛ آیا این دو نفر یکسانند؟ [بدیهی است که یکسان نیستند] شکر خدا را است ولی اکثر آنها نمی دانند.

### هدف از ازدواج، برقراری آرامش بین مرد و زن

از جمله آیات و نشانه‌های روشن بر این که نظام عالم بر اساس علم و تدبیر و حکمت و نظم و حساب دقیق استوار است، مسأله‌ی آفرینش مرد و زن است یعنی همان روز که مرد آفریده شده، در کنارش زن هم آفریده شده است، یعنی آفریدگار حکیم حساب کرده که هر کدام از مرد و زن نیاز به دیگری دارد. آن دو با هم زوجند و مکمل یکدیگرند و یکی بدون دیگری ناقص است و مخصوصاً که هر دو از یک نوعند و هر دو انسانند و لذا می فرماید:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا﴾

«الله» آن خالق علیم قدیر حکیم از جنس خودتان نوع انسان همسرانی قرار داد تا علاوه بر ارضاء غریزه‌ی جنسی و ابقاء نسل، آرامش روحی از طریق انس و الفت و موّدت در میانتان برقرار گردد. چنان که در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَعْتَكِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

از نشانه‌های [علم و قدرت و حکمت] خدا این است که از جنس خودتان [نوع انسان] همسرانی برای شما آفرید تا در کنار آنها آرامش بیابید و در میانتان موّدت و رحمت قرار داد. در این [جریان] نشانه‌هایی [از تدبیر حکیمانه‌ی آفریننده‌ی مرد و زن] وجود دارد [ولی] برای آنان که [در این نظام شگفت‌انگیز آفرینش] تفکّر می کنند [و با سهل‌انگاری از کنارش نمی گذرند].

و از عجایب خلقت مرد و زن این که هر دو انسانند و از این جهت با هم مشترکات فراوان دارند ولی در عین حال، افتراقات زیاد از لحاظ جسمی و روحی از یکدیگر دارند که اگر هر دو از لحاظ تمام ابعاد جسمی و روحی با هم مساوی بودند طبیعی است که

نمی‌توانستند مکمل یکدیگر باشند و نیازمندی‌های یکدیگر را برطرف سازند و سکونت و آرامش همه‌جانبه را که خداوند حکیم آن را با تعبیر بسیار لطیف و پرمعنای ﴿لَتَسْكُنُوا﴾ هدف و غایت اصلی ازدواج ارائه فرموده است تأمین نمایند؛ و راستی مسأله‌ی سکونت و آرامش جسمی و روحی مرد و زن که بر اثر ازدواج حاصل می‌شود، یکی از مواهب بسیار بزرگ الهی است و در حدّ خود نشانه و آیتی از آیات و نشانه‌های به کار رفتن نظم و حساب و حکمت و غایت‌نگری در عالم خلقت است.

لام در ﴿لَتَسْكُنُوا﴾ به اصطلاح ادبی، لام غایت است و لام غایت در هر جا که آمده نشانگر این است که از آن کار انجام یافته، هدفی منظور است و انجام دهنده‌ی آن کار دارای تدبیر و نظم و حساب دقیق بوده و آن کار را برای حاصل گشتن آن هدف انجام داده است و لذا جمله‌ی ﴿لَتَسْكُنُوا﴾ در آیه‌ی شریفه، دلالت بر این دارد که هدف و غایت مقصود از ازدواج مرد و زن، به‌وجود آمدن سکونت و آرامش میان آنهاست.

این غایت‌نگری و هدف‌مندی که از آن، تعبیر به حکمت می‌شود در ایجاد تمامی کائنات عالم ملحوظ است، یعنی هیچ موجودی بی‌هوده و عاری از هدف در این جهان سراسر حکمت به‌وجود نیامده است چنان که آفریننده‌ی علیم حکیم خودش فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا لَاعِبِينَ؛<sup>۱</sup>

ما آسمان‌ها و زمین و آنچه را که مابین آنهاست به لعب و بازی نیافریده‌ایم.

بلکه هر چه را که در آفاق و انفس آفریده‌ایم، هدف و غایتی از آن در نظر داشته‌ایم.

### علت زندگی نکبت‌بار

اکنون در آیه‌ی مورد بحث (آیه‌ی ۷۲ سوره‌ی نحل) می‌فرماید:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُم مِّنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا وَجَعَلَ لَكُم مِّنْ أَزْوَاجِكُمْ بَنِينَ وَحَفَدَةً؛<sup>۲</sup>

خدا برای شما، همسرانی از جنس خودتان [نوع انسان] قرار داد و از همسرانتان برای شما فرزندان و نوه‌ها قرار داد.

﴿بَنِينَ﴾ یعنی فرزندان و ﴿حَفَدَةً﴾ جمع حافد یعنی نوه‌ها. ظاهراً به نوه‌ی پسری حافد یا حَفید گفته می‌شود و به نوه‌ی دختری سَبُط می‌گویند. حافد در اصل به معنای کمک کار

۱- سوره‌ی دخان، آیه‌ی ۳۸.

است. بنابراین از نعمت‌های بزرگ خدا بر انسان، به وجود آمدن فرزندان و نوه‌هاست که هم مورد علاقه و محبت او هستند و هم کمک کار و حامی او در امور مادی و معنوی می‌باشند. حال اگر در شرایط خاص کنونی زندگی اجتماعی خود می‌بینیم بسیاری از همسران مایه‌ی بدبختی همسر خود و بسیاری از اولاد و فرزندان موجب غصه و غم بلکه لگه‌ی ننگی برای والدین خود شده‌اند، این معلول انحرافی است که مردم زمان از مسیر دین پیدا کرده برنامه‌های تربیتی قرآن کتاب خدا را پشت سر انداخته و تسلیم اهواء نفسانی شده‌اند. خدا هم فرموده است:

﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَن ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾<sup>۱</sup>

آن کس که از ذکر من [و برنامه‌های آسمانی من] روگردان شود، دچار زندگی دشوار نکبت‌باری خواهد شد [و چنان که می‌بینیم این چنین شده‌ایم]...

### رزق و روزی مؤمنان از طیبیات

از الطاف و عنایات دیگر خدا اینکه:

﴿وَرَزَقَكُمْ مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾؛ رزق شما را از طیبیات قرار داده.

«طیبیات» جمع طیبه است به معنای اشیایی که پاکیزه و مطبوع و دلچسب انسان است. نقطه‌ی مقابل «حَبِیثَات» که جمع خبیثه است به معنای چیزهایی که پلید و نامطبوع و منفور آدمی است. خداوند حکیم مناسبت طبع و مزاج انسان را با انواع غذاها و میوه‌ها در نظر گرفته و آنچه را که طیب است از غذاها و میوه‌ها و گوارای بر طبع و مزاج اوست رزق او معین کرده و از این راه نیز او را مورد تکریم قرار داده و گرمی‌اش داشته است و اگر این حساب تناسب‌نگری و تکریم و گرمی داشت در نظر نبود، ممکن بود مثلاً سرگین حیوانات را رزق او قرار دهد. آدمی وقتی گرسنه شد هر چه که به دستش برسد می‌خورد. در جایی خواندم زمانی که قحطی پیش آمده بود و مردم دستشان به غذا نمی‌رسید، سرگوسفند را که می‌بریدند خونس را می‌گرفتند و می‌پختند و آن را می‌خوردند. خون خبیث است و پلید است؛ یعنی انسان، تنفر طبیعی از آن دارد اما وقتی گرسنه شد، آن را هم می‌خورد. پوست حیوانات و برگ درختان را می‌خورد ولی خدا نخواسته که سرگین حیوانات و برگ درختان و خون پلید و منفور، رزق شما باشد، بلکه چه غذاهای مطبوع و مناسب با مزاج شما آدمیان و

میوه‌های خوشرنگ و خوشبو و خوش طعم آفریده و رزق شما قرار داده و شما آنها را می‌خورید. اما نه نعمت بودن آنها را می‌شناسید و نه مُنعم و نعمت‌آفرین را به حساب می‌آورید و عرض شکر و سپاس به آستان اقدس او می‌نمایید!! بلکه اسفبار و شرم‌آور این که گروهی غیر خدا را مؤثرِ مستقل در زندگی خود دانسته و در مقابل موجوداتی امثال خود یا پایین‌تر از خود تذلل می‌کنند و لذا خداوند منعم بالحنی گله‌آمیز می‌فرماید:

﴿أَفِالْبَاطِلِ يُؤْمِنُونَ وَبِنِعْمَتِ اللَّهِ هُمْ يَكْفُرُونَ﴾

آیا این درست است که به باطل ایمان بیاورند و به نعمت خدا کفر بورزند.

هر چه که غیر خداست اعم از انسان و غیر انسان، باطل است؛ یعنی ذاتاً هیچ و پوچ است. تنها ذات اقدس الله جلّ جلاله است که حق است. ﴿ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ...﴾؛ بنابراین به چه انحراف هلاکت‌باری مبتلا شده‌اند آن کسانی که حق را رها کرده و دنبال باطل افتاده‌اند.

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾

غیر خدا موجوداتی را می‌پرستند که مالک هیچ چیز از رزق آنها از آسمان‌ها و زمین نمی‌باشند و توانایی بر این کار را ندارند.

موجودی که وجود از خود ندارد و مالک هستی خودش نیست، چگونه ممکن است قادر بر ایجاد چیزی و مالک رزق دیگران باشد.

پرهیز از مقایسه‌ی کار خود با کار خدا

﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ پس برای خدا مثل نزنید.

اکنون که حقیقت روشن شد و دانستید که غیر خدا هر چه که هست منشأ هیچ اثری نمی‌باشد، بنابراین برای خدا مثل نزنید و خدا را متّصف به صفات ناقص مخلوقات نسازید، شبیه و نظیر و مثل برای ذات اقدس او قائل نشوید. در آیات گذشته خواندیم: ﴿...وَلِلَّهِ الْمَثَلُ الْأَعْلَى...﴾؛ خدا دارای صفت اعلاست. خداوند کمال مطلق لا یتناهست.

﴿وَلَمْ يَكُنْ لَهُ كُفُوًا أَحَدٌ﴾

[در میان مخلوقات] احدی [شریک و نظیر و] همتای او نمی‌باشد.

۱- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۶۲.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۶۰.

اکثر شبهاتی که در برخی از ذهن‌ها راجع به معجزات و خوارق عادات انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام و حقایق مربوط به عالم پس از مرگ پیدا می‌شود، بر اثر همین ضَرْبُ الْمَثَل و تشبیه صفات و افعال خدا به صفات و افعال مخلوقات است. چنان که خدا فرموده است:

﴿وَضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِي الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ﴾؛<sup>۱</sup>

برای ما مثلی زد و آفرینش [ابتدایی] خود را فراموش کرد و گفت: کیست که [بتواند] استخوان‌های پوسیده را زنده کند؟

یعنی چون خود را دیده که نمی‌تواند استخوان پوسیده‌ی مرده‌ای را زنده کند، قدرت نامحدود خدا را هم تشبیه به قدرت ناقص و محدود خود کرده، مثل برای خدا زده که او هم نمی‌تواند این کار را انجام دهد یا بگوید این چگونه ممکن است که خدا یک فرد انسانی [به نام امام عصر علیه‌السلام] را هزار سال مثلاً زنده نگه دارد آنگونه که مرور زمان در او اثر نگذارد، پیر و ضعیف و ناتوان نشود. یا چطور می‌شود در چهارده قرن پیش پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم را بدون موشک و سفینه‌ی فضایی در ظرف یک شب به عنوان معراج به آسمان‌ها ببرد و او را در همه جا گردش داده و همان شب به زمین برگرداند. اینها همه ضرب‌المثل است، یعنی کار خدا را تشبیه به کار بشر نمودن است و لذا می‌فرماید: ﴿فَلَا تَضْرِبُوا لِلَّهِ الْأَمْثَالَ﴾؛ برای خدا مثل ننزید و افعال و صفات او را تشبیه به افعال و صفات خودتان ننمایید و بدانید:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛

خدا می‌داند و شما نمی‌دانید [عالم را با جاهل مقایسه نکنید].

مثالی از خداوند برای درک یک حقیقت

آنگاه خداوند حکیم خودش مثلی زده و ما را بر اساس تشخیص و درک خودمان به داوری می‌طلبد و می‌فرماید:

﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ وَ مِنْ رِزْقِنَاهُ مِثْرًا رِزْقًا حَسَنًا فَهُوَ يُنْفِقُ مِنْهُ سِرًّا وَ جَهْرًا هَلْ يَسْتَوُونَ﴾؛

خدا برای نشان دادن موقعیت انسان موحّد خداپرست و انسان مشرک بت‌پرست مثلی زده، شما دو نفر را در نظر بگیرید یکی برده‌ای که مملوک شخص دیگری است و صاحب اختیار هیچ چیز مربوط به خودش نیست و توانایی بر انجام هیچ کاری را ندارد و آن یکی

۱-سوره‌ی یس، آیه‌ی ۷۸.

انسان آزادی است که صاحب اختیار خودش می‌باشد و خدا هم مال و ثروت فراوان به او داده و او از آن مال و ثروت خدا داده‌اش سرّاً و جهراً در نهان و عیان انفاق می‌کند و بهره‌های معنوی بسیار می‌برد. آیا این دو نفر با هم مساوی‌اند؟ البته روشن است که مساوی نیستند همچنین خدایی که قادر مطلق است و همه کار می‌تواند انجام دهد و به همه کس که بخواهد می‌تواند انعام و احسان بنماید، هیچگاه مساوی نخواهد بود با بت‌هایی که قادر بر انجام هیچ کاری نمی‌باشند. در این صورت انسان عاقل و دارای فهم و شعور و درایت، همان انسانِ موحدِ خداپرست است که سر در مقابل آفریدگار علیم قدیر حکیم فرود آورده و طوق بندگی عزّت‌بخش او را به گردن نهاده است.

از آن سو آدم جاهلِ دور از عقل و فهم و شعور و درایت، آن آدم کافرِ مشرکِ بت‌پرست است که سر در مقابل موجودات لا تضرّ و لا تنفع فرود آورده و طوق بندگی ذلّت‌بار آنها را به گردن نهاده است. بنابراین معنا که از آیه‌ی شریفه آوردیم، در مثل ذکر شده‌ی در آیه، بت‌ها تشبیه به عبد مملوک و خدا تشبیه به انسانِ آزاد شده است. البته احتمال این نیز هست که آدم کافر مشرک تشبیه به عبد مملوک و انسان موحد مؤمن تشبیه به آدم آزاد غنی سخی جواد شده باشد چنان که بعض مفسران نظر داده‌اند. این نکته ناگفته نماند که ما می‌دانیم خدا مثل و شبیه و نظیر ندارد و چنان که خودش فرموده است:

﴿...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ...﴾؛ «...چیزی مثل او نیست..»

ولی در آیه اگر خدا خود را تشبیه به انسان آزاد غنی جواد کرده است، از باب تقریب به اذهان و همزبانی با ما و سخن به تناسب درک و فکر ما گفتن است؛ یعنی ما این مطلب را خوب می‌فهمیم که برده‌ی مملوک هیچ کاری از او بر نمی‌آید، اما انسان آزاد غنی دست و دل باز از عهده‌ی همه گونه انفاقات ممکن در حدّ خودش بر می‌آید و لذا تشبیه در این آیه منافات با آیه‌ی ﴿...لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ﴾ که در مقام بیان یک حقیقت مسلم است ندارد.

### قصور یا تقصیر در مُنعم شناسی

و جمله‌ی پایانی آیه هم می‌فرماید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ شکر و حمد از آن خداست، یعنی از هر که و از هر چه فایده و نعمتی عائد انسان گردد، در واقع از اراده و تقدیر و تدبیر خدا نشأت گرفته و شکر آن نیز باید تقدیم آستان اقدس او که منعم و

نعمت بخش اصلی است بشود.

آری، چون مطلق انعام و احسان از خداست طبعاً مطلق شکر و حمد نیز از آن خداست ولی آنان که موجودات غیر خدا را مؤثر مستقل در زندگی خود می دانند و از اینرو هر چه سپاس و تشکر دارند تقدیم غیر خدا می کنند، اینان آگاه از حقیقت امر نمی باشند و در منعم شناسی قاصر یا مقصّرند و لذا خداوند رحیم حکیم می فرماید:

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

اکثر این مردم نمی دانند [و نعمت بخش خود را نمی شناسند].

حال، آن نکته‌ی اساسی که از این آیه‌ی شریفه استفاده می کنیم این است که هیچگاه موجود فاقد کمال را به جای موجود واجد کمال نگیریم و آن را مؤثر در زندگی خود نشناسیم و بدانیم تنها موجودی که ذاتاً واجد کمال است وجود کلّ الکمال ذات اقدس الله - جلّ جلاله و عظم شأنه - است و غیر او هر چه هست، ذاتاً فاقد کمال است و از خود هیچ ندارد و هر که هر چه دارد از هستی و کمالات هستی پرتوی از نور وجود آن ذات اقدس اعلا که کمال مطلق است بر چهره‌ی ماهیت امکانی آن مخلوق افتاده است. آنگاه از میان تمامی مخلوقات، افراد ممتازی تحت عنوان پیامبران و امامان علیهم السلام مورد عنایت خاصّ حضرت الله - عزّ و جلّ - قرار گرفته‌اند و ساختمان وجودی آنها را طوری پی ریزی کرده که می توانند مجرای فیض از جانب او به سوی دیگر مخلوقات و بندگانش گردند و از میان آنها نیز فردی را که افضل و اکمل از همه‌ی مقربان درگاه است به نام عقل کل، سید رسل محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم برگزیده و او را اقربّ الوسائل و الوسائط بین خود و عالم خلقت قرار داده و قرآن کتاب وحی و هدایت خود را به قلب مبارک آن حضرت نازل فرموده است.

### معیار ارزش انسان از منظر الهی

اما مردمی که آگاه از این حقیقت علیا نمی باشند و از دیدگاه آنها تمام معیار ارزش انسان‌ها داشتن مال و مقام است و انحاء تعینات<sup>۱</sup> مادی، وقتی می شنیدند که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فردی تهی دست از مال و مقام، ادعای نبوت و رسالت از جانب خدا می کند و می گوید قرآن، کتاب خدا بر من نازل شده است و شما باید از من دستور زندگی بگیرید تعجب می کردند: ﴿وَقَالُوا لَوْلَا نَزَلَ هَذَا الْقُرْآنُ عَلَي رَجُلٍ مِنَ الْقَرْيَتَيْنِ عَظِيمٍ﴾؛<sup>۲</sup> می گفتند:

۱- تعینات: امتیازات.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۱.

اگر بنا بود از جانب خدا کتابی نازل شود و برنامه‌ی زندگی به دست مردم بدهد، چرا این کتاب و این قرآن بر مرد بزرگ و ثروتمندی از این دو شهر [مکه و طائف] نازل نشد و بر محمد که نه ثروتی دارد و نه مقام و منصبی نازل شده است. آنها خیال می‌کردند از دیدگاه خدا هم معیار ارزش انسان، داشتن ثروت و مکنت مادی است و نمی‌دانستند انسانی می‌تواند مجرای فیض خدا و مهبط<sup>۱</sup> وحی الهی قرار گیرد که دارای صلاحیت روحی خاصی باشد و تشخیص آن صلاحیت نیز منحصرأ کار خداست که خودش فرموده:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾<sup>۲</sup>

...خدا بهتر می‌داند که رسالت خود را در کجا قرار دهد...

گوهر پاک بیاید که شود قابل فیض ورنه هر سنگ و گلی لولؤ مرجان نشود آفتاب بر همه جا می‌تابد، اما بر مزبله و محل اجتماع کثافات که بتابد، بوی گند نفرت‌انگیز آن آدمیان را مشمئز می‌سازد ولی به گلستان که بتابد، بوی عطر خوشش شامه‌ها را می‌نوازد. دستگاه‌های فرستنده که امواج گوناگون از همه جا پخش می‌کنند آیا همه چیز در همه جا می‌توانند آن موجی را که مثلاً دستگاه فرستنده از هندوستان پخش می‌کند بگیرند. این دیوار و آن تخته و آن چوب می‌توانند بگیرند؟ مسلماً خیر. بلکه دستگاه گیرنده‌ی مجهز به جهاز خاصی لازم است که عقب‌بک آن محاذی<sup>۳</sup> با آن موج معین گردد تا صدای هندوستان را به گوش شما برساند. موج وحی الهی نیز در همه جای عالم پخش است، اما هر انسانی نمی‌تواند آن را بگیرد و صدای خدا را بشنود، بلکه احتیاج به دستگاه گیرنده‌ی روحی مجهز به جهاز خاصی دارد که عقب‌بک آن در محاذات آن موج الهی قرار گیرد تا صدای خدا را بشنود.

موسئی نیست که آواز اناالحق شنود

ورنه این زمزمه اندر شجری نیست که نیست

### تفاوت فضیلت انبیای الهی

تازه پیامبران و رسولان صلی الله علیهم و آله و سلم نیز با این که همه روحاً دارنده‌ی دستگاه گیرنده‌ی وحی آسمانی می‌باشند، اما همه در یک مرتبه و با هم مساوی نیستند؛ بلکه فاضل و افضل دارند.

۱- مهبط: فرودگاه.

۲- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۳- محاذی: برابر.



چنان که خدا فرموده است:

﴿تِلْكَ الرُّسُلُ فَضَّلْنَا بَعْضَهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ...﴾<sup>۱</sup>

ما بعضی از این رسولان را بر بعض دیگر برتری داده ایم...

آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد ﷺ همگی پیامبرند و دارنده‌ی دستگاه گیرنده‌ی وحی‌اند، ولی همه با هم مساوی در فضیلت نمی‌باشند. از بزرگی نقل شده که گفته است حضرت موسای کلیم ﷺ وقتی در وادی سینا به کوه طور و میقات خدا رسید گفتند:

﴿...فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِ الْمُقَدَّسِ طُوًى﴾<sup>۲</sup>

... کفش از پا بیفکن، اینجا وادی مقدس است.

با پای برهنه بیا اما حضرت خاتم انبیاء محمد مصطفی ﷺ در شب معراج که به عرش اعلا رسید، خواست کفش از پا بیفکند، گفتند با کفش بیا که گرد نعلین تو زینت بخش عرش ما گردد. بین تفاوت ره از کجاست تا به کجا.

آنجا که نور احمد مُرْسَل کند ظهور      خورشید و ماه کیست که لاف از ضیاء<sup>۳</sup> زند  
آن عندلیب<sup>۴</sup> قدس که در گلشن وصال      از گُلْبُنِ دَنَیْ فَتَدَلِّی نواز زند  
چون گرد شَمِّ مرکب جاهش رسد به عرش      عرش مجید بوسه بر آن خاک پا زند

بی‌خبران از جلالت مقام نبوت، ظاهر را می‌دیدند و می‌گفتند:

﴿...مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...﴾<sup>۵</sup>؛ ... تو هم مانند ما بشری هستی...

﴿...أَبَشَرًا مِّنَّا وَاحِدًا نَّتَّبِعُهُ...﴾<sup>۶</sup>

... آیا [این درست است که] ما پیروی کنیم از یک فردی که بشری همچون

خود ماست...

در ردّ این سخن خدایش فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾<sup>۷</sup>

بگو آری من هم مثل شما بشری هستم [ولی بشری که با آسمان در ارتباطم] و

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۳.

۲- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲.

۳- ضیاء: روشنائی.

۴- عندلیب: بلبل.

۵- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۱۵۴.

۶- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۲۴.

۷- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۱۱۰.

خدایم مرا مهبط وحی خودش قرار داده است...

آری یک کاسه‌ی آب، آب است. دریا و اقیانوس هم آب است. اما یک کاسه‌ی آب با یک قطره‌ی خون که در آن بیفتند نجس می‌شود ولی اقیانوس اگر دریای خون هم در آن ریخته شود حالت اعتصامش را از دست نمی‌دهد و به طهارت خود باقی می‌ماند. یک کاسه‌ی آب با یک پشه‌ی مالاریا مسموم می‌شود، اما دریا کشتی‌های کوه‌پیکر را در دل خود فرو می‌برد و باکش نمی‌شود. به قول خواجه عبدالله انصاری آهن، آهن است؛ هر آینه گاهی نعل است و گاهی آینه. یکی را جواب «لن ترانی» گفته بار جرمان<sup>۱</sup> بر دلش نهفته است؛ آن یکی در خانه‌ی امّ هانی خفته، مَوَكَّل «سُبْحَانَ الَّذِي أَسْرَى بِعَبْدِهِ...»؛<sup>۲</sup> اگر دگر او گرفته!

### مقام اقدس و ارفع و اعلا‌ی رسول خاتم ﷺ

از یکی از حکما و هستی‌شناسان نقل شده که گفته است: در نظام آفرینش از میان بسائط عنصری، اندکی را معدن قرار داده‌اند و از معدنیات اندکی نبات آفریده‌اند و از نباتات اندکی را تبدیل به حیوان نموده‌اند و از حیوانات اندکی را انسان ساخته‌اند و از میان انسان‌ها نیز اندکی را عاقل قرار داده‌اند. از میان عاقل‌ها اندکی مسلمان شده‌اند، از میان مسلمانان جمع قلیلی مؤمن شده‌اند، از میان مؤمنان اندکی عالم به وجود آمده‌اند، از میان عالمان اندکی عامل شده‌اند، از میان عاملان اندکی عابد و از میان عابدان اندکی زاهد و از میان زاهدان اندکی عارف و از میان عارفان اندکی کامل و از میان کُمَّلین اندکی اولیاء شده‌اند و از میان اولیاء اندکی انبیاء و از میان انبیاء عدّه‌ی معدودی رسول شده‌اند و از میان رسولان تنها پنج نفر اولوالعزم انتخاب شده‌اند و از میان این پنج تن نیز شخصیت اعلا و اقدس و ارفع عالم امکان خاتم انبیاء حضرت محمد مصطفی ﷺ برگزیده شده است که:

(الْخَاتَمُ مَنْ خَتَمَ الْمَرَاتِبَ بِأَسْرَهَا وَ بَلَغَ نَهَايَةَ الْكَمَالِ)؛

خاتم کسی است که تمام مراتب [تقرّب به خدا در عالم امکان] را به پایان رسانده و به آخرین مرتبه‌ی کمال [در عالم امکان] نائل شده است.

تمام مراتب کمال را پیموده به جایی رسیده که در شب معراج جبرئیل امین، اعظم فرشتگان الهی که همراهش بود در نقطه‌ای توقف کرد و گفت: اینجا آخرین حدّ عروج من است و از این بالاتر نمی‌توانم بیایم. مسافر منحصر به فرد این وادی تو هستی، پیش برو. رفت

۱- حرمان: ناکامی.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۱.

تا جایی که:

﴿ثُمَّ دَنَا فَتَدَلَّىٰ ۖ فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَىٰ﴾<sup>۱</sup>

گفت جبرئیل بپراندر پیم	گفت رورومن حریف تو نیم
احمد آر بگشاید آن پر جلیل	تا ابد مدهوش ماند جبرئیل
چون به خلوت جشن سازد با خلیل	پر بسوزد در نگنجد جبرئیل

### مناظره‌ی جاهلانه‌ی خرس و خر با زنبور عسل!

داستانی نقل کرده‌اند که اگرچه افسانه است، ولی در حدّ خود برای بسیاری از مردم می‌شود گفت و آموزنده است.

خرسی بالای کوهی رفت و دید آنجا زنبور عسل لانه ساخته است، جلو رفت و مایل شد اندکی با او انس بگیرد. زنبور هم استقبال کرد و برای پذیرایی از مهمان مقداری عسل آورد. او خورد و دید خیلی خوشمزه است. از او پرسید این را شما از کجا آورده‌اید؟ زنبور گفت: ما از همین گُلها و علف‌های کوه و بیابان می‌خوریم و در وجود ما تبدیل به عسل می‌شود. این حرف که برای خرس قابل باور نبود از شنیدن آن سخت برآشت و گفت: ای لعنت بر هر چه دروغگو است، آخر گیاه و علف هم مگر در معده و شکم مبدل به عسل می‌شود؟ تا می‌توانست زنبور را مسخره کرد. در همین اثنا گاو و الاغ از راه رسیدند و از گفتگوی خرس و زنبور آگاه شدند. آنها هم بنا کردند صدای انکر خود را سر دادن و خندیدن و زنبور بیچاره را مسخره کردن که مگر این شدنی است که کسی علف و گیاه بیابان را بخورد و آن در معده‌اش تبدیل به عسل شود. حیوانات دیگر هم از گرگ و روباه و شیر و ببر و پلنگ و خرگوش از شنیدن صدای آنها بالای کوه آمده از جریان آگاه شدند و آنها هم بنای داد و فریاد و عربده کشی گذاشتند و عجب غوغایی برپا شد.

عاقبت الاغ پشت تریبون رفت و به طرفداری از حیوانات سخنانی داغ و مفصلی کرد و زنبور بینوا را حسابی کوبید و گفت: شما همه می‌دانید که من روزی، ده من علف می‌خورم، نیم مثقال هم عسل از من تولید نمی‌شود، این چه حرف خرافاتی است که این زنبور مرتجع اوهام پرست می‌زند که من علف می‌خورم و آن در وجود من تبدیل به عسل می‌شود. ای مرگ بر ارتجاع، مرگ بر هر چه موهوم پرست خرافاتی است. اینک به پا خیزید

۱-سوره‌ی نجم، آیات ۸ و ۹.

ای روشنفکران پژوهشگر، بریزید و بزیند و هر چه زنبور مرتجع است بکشید و هر چه لانه و آشیانه‌ی زنبور است به آتش بکشید. ﴿...حَرْقُوهُ وَاَنْصُرُوا آلِهَتَكُمْ...﴾؛ آن روشنفکران نیز یک‌باره به پا خاستند و حمله به کندوهای عسل بردند و آنها را ویران کردند. هر چه زنبور بود کشتند و هر چه عسل بود به غارت بردند.

آری: (الْمَرْءُ عَدُوٌّ لِمَا جَهِلَهُ)؛ آدمی با هر چه که نمی‌داند و با حقیقت آن آشنایی ندارد دشمن است. خرس و گاو و الاغ و استر خیال می‌کردند همه‌ی ساختمان‌های وجودی در عالم، همان ساختمان گاو‌ی است و الاغی است و همه‌ی محصولات هم سرگین است و پهن. هیچ احتمال این را نمی‌دادند که ممکن است در این عالم بزرگ، یک ساختمانی ولو کوچک مانند زنبور عسل باشد که علف و گیاه بیابان را بگیرد و در وجود خود تبدیل به عسل و شهد ناب بنماید. این باورشان نشده بود که همه‌ی ساختمان‌ها، ساختمان الاغ نیست و همه‌ی محصولات هم سرگین و پهن نیست.

آن نباشد شیر را و گورا	آنچه حق آموخت مر زنبور را
حق بر او این علم را بگشاده در	خانه‌ها سازد پراز حلوی تر
کرده عالم را پراز شمع و عسل	او به نور وحی حق عزوجل

﴿وَأَوْحَىٰ رَبُّكَ إِلَى النَّحْلِ أَنْ اتَّخِذِي مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتًا... فَاسْأَلِي سُبُلَ رَبِّكِ ذُلَالًا...﴾؛<sup>۲</sup>

خدایش زنبور را این چنین ساخته و دستگاه عسل‌سازی در درونش قرار داده است که گیاه را می‌گیرد و عسل تحویل می‌دهد. اما الاغ دستگاه پهن‌سازی دارد او بهترین گل‌ها را هم که بخورد، جز پهن چیزی تحویل نمی‌دهد.

هر دو گون زنبور خوردند از محلّ	لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل
هر دو گون آهو گیا خوردند و آب	زاین یکی سرگین شد و زان مشک ناب
هر دو نی خوردند از یک آب‌خور	این یکی خالی شد و آن پراز شکر
صد هزاران این چنین آشیاب بین	فرقشان هفتاد ساله راه بین
این خورد گردد پلیدی زو جدا	وان خورد گردد همه نور هدی
این خورد زاید همه بخل و حسد	وان خورد آید همه نور اُحد

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۸.

۲- سوره‌ی نحل، آیات ۶۸ و ۶۹.

حاصل اینکه اعتراضات مردم در هر زمان نسبت به انبیاء و امامان علیهم السلام از همین قبیل  
اعتراض گاو و الاغ است نسبت به زنبور عسل که باید گفت:

کار پاکان را قیاس از خود مگیر      گر چه باشد در نوشتن شیر شیر  
آن یکی شیری است کادم می خورد      و این یکی شیری است کادم می خورد

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ  
مَحَبَّتَهُمْ وَ شَفَاعَتَهُمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٧٦﴾ وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمُ  
لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَهُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَانَهُ  
أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَمَنْ  
يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

و خدا مثلی زده است: دو نفر را [در نظر بگیرد] که یکی از آن دو، گنگ [کر  
و لال مادرزاد] است و قادر بر هیچ کاری نیست و سر بار صاحبش می باشد، او را  
به دنبال هر کاری بفرستد آن را به خوبی انجام نمی دهد، آیا چنین کسی با کسی  
که امر به عدل و داد می کند و بر راه راست قرار دارد مساوی است؟

بت پرست، جاهل و ظالم و محروم از سعادت

در چند آیه از آیات پیشین، بت پرست ها مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفتند، از جمله این  
آیه بود:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ  
شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾<sup>۲</sup>

آنها، غیر خدا موجوداتی را می پرستند که نه مالک چیزی از رزق آنها در  
آسمان و زمین می باشند و نه توانایی بر این کار دارند.

قرآن، روی ذمّ و نکوهش از بت پرستی و دعوت به توحید تکیه و تأکید بسیار دارد و آن  
دورا مکرراً مورد توجه قرار می دهد، زیرا بت پرستی از نظر قرآن، هم جهل است و هم ظلم  
است و هم محرومیت از سعادت. اما جهل است از آن نظر که تذللّ و کرنش در برابر موجودی

۱- سوره نحل، آیه ۷۶.

۲- همان، آیه ۷۳.

که «لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ» هیچگونه سود و زیانی به حال انسان ندارد، جهالت است و نادانی. و اما ظلم است از آن نظر که «باطل» را به جای «حق» نشاندن، کاری ظالمانه است. و اما محرومیت از «سعادت» است از آن جهت که آدمی، عمر عزیز و گرانبها را پای موجودی فاقد هرگونه کمال تباه گرداند، طبیعی است که از سعادت ابدی که محصول عمر دنیوی است برای دائم محروم خواهد ماند. پس آدم بت پرست، هم جاهل است و هم ظالم است و هم محروم از سعادت.

و در مقابل او انسان خداپرست موحد، هم عاقل است و هم عادل است و هم مرحوم کامیاب از سعادت جاودان و لذا جا دارد که قرآن کریم مکرراً فکر بت پرستی را بگوید و فکر توحید را تکریم و تجلیل نماید. از این رو است که می بینیم قرآن کریم با بیانات گوناگون، آن هم به گونه ای که بسیار ساده و همه کس فهم باشد، توحید و شرک را مورد مقایسه قرار داده و از عقول داوری می طلبد.

### بت‌گرایی چیزی جز سفاهت نیست

در آیهی قبل مقایسه شد بین برده و مملوکی که قادر بر هیچ چیز نیست و بین انسان آزاده ای که مالک رزق حسن هست و قادر بر همه گونه تصرف در اموال خود می باشد. بدیهی است که این دو با هم مساوی نخواهند بود. در جهان هستی نیز خدا مالک همه چیز و قادر بر همه کار است، اما غیر او هر چه که هست، ذاتاً فاقد همه چیز و عاجز از همه کار است. در آیهی مورد بحث هم مقایسه ی دیگری به عمل آمده است و می فرماید:

﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ لَا يَقْدِرُ عَلَى شَيْءٍ وَ هُوَ كَلٌّ عَلَى مَوْلَاهُ أَيْنَمَا يُوَجِّههُ لَا يَأْتِ بِخَيْرٍ﴾

خداوند مثلی [دیگر] زده است دو نفر را که یکی از آن دو گنگ و لال [مادرزاد] است و قادر بر هیچ کاری نیست و سربار صاحبش می باشد، او را به هر جا و دنبال هر کاری بفرستند، عملی نیک انجام نمی دهد.

﴿هَلْ يَسْتَوِي هُوَ وَ مَنْ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَ هُوَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾

آیا چنین آدمی مساوی می شود با کسی که امر به عدل و داد می کند بر راه راست و صراط مستقیم پیش می رود.

در تفسیر مجمع البیان آمده «أَبْكَمٌ» کسی است که:

(لَا يَتَذَكَّرُ عَلَىٰ شَيْءٍ مِّنَ الْكَلَامِ لِأَنَّهُ لَا يَفْهَمُ وَلَا يُفْهَمُ)؛

توانایی تکلم و سخن گفتن ندارد، زیرا نه چیزی می‌فهمد و نه می‌تواند به کسی بفهماند.

معلوم می‌شود آدم لال مادرزاد، کر مادرزاد هم هست، چون از راه گوش، درک مطلبی نمی‌کند تا از راه زبان آنها را بیان کند. نه قدرت تفهم دارد و نه قدرت تفهیم. (وَقِيلَ مَعْنَاهُ لَا يَفْقَهُ أَنْ يُدَبِّرَ أَمْرَ نَفْسِهِ)؛ بعضی گفته‌اند «أَبْنُكُمْ» کسی است که از تدبیر امور شخصی خویش عاجز است، حال این آدم را مقایسه کنید با کسی که هم گوش شنوا دارد و هم زبان گویا، هم قادر بر فهم مطالب عالیه است و هم قادر بر تفهیم و تبیین آنها: ﴿يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَهُوَ عَلَىٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾؛ در راه راست دین حق حرکت می‌کند و آنچه را که خود عامل به آن است، همان را بر اساس عدل از دیگران می‌طلبد. حال انصافاً آیا این دو نفر با هم در نزد عاقلان یکسانند: یکی ناقص عاجز از همه کار و دیگری کامل و مکمل دیگران و قادر بر همه کار؛ بدیهی است که یکسان نمی‌باشند. اینک این دو مقایسه و این دو تشبیه در این دو آیه‌ی شریفه تا حدی نشان دهنده‌ی نسبت میان خدا و بت‌هاست که یک طرف خدا، کمال مطلق است و دیگر طرف، بت‌ها که نقص مطلقند.

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾؛<sup>۱</sup>

تمام آنچه که در آسمان‌ها و زمین است، عبد و برده و مخلوق ذات اقدس حضرت رحمان است و تنها اوست که ذاتاً «وجود» است و هستی‌بخش به هر چه که موجود است. تنها اوست که «بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» و «عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ» است. بنابراین خدا را رها کردن و رو به بت‌های سنگی و چوبی و فلزی یا بشرهای سراپا نقص و نیاز آوردن آیا جدّاً نشان سفاهت و حماقت نیست؟ این جمله‌ی زنده‌ی بسیار پر محتوا از امام سیدالشاجدین علیه‌السلام در صحیفه‌ی سجاده‌آه آمده است:

(أَنَّ طَلَبَ الْمُحْتَاجِ إِلَى الْمُحْتَاجِ سَفَهُ مِنْ رَأْيِهِ وَ ضَلَلَةٌ مِنْ عَقْلِهِ)؛

[و دانستم که] درخواست نیازمند، از نیازمند از سبک مغزی و گم‌گشتگی

عقلی اوست!

انسان اندیشمند عاقل، هیچگاه دست حاجت به سوی نیازمندی همانند خود دراز نمی‌کند. ابراهیم خلیل علیه‌السلام وقتی به دستور نمود ستمگر روی منجیق نهاده شده و به سمت خرمن آتش سوزان پرتاب گردید، در بین راه، جبرئیل آن فرشته‌ی نیرومندی که

۱- سوره‌ی مریم، آیه‌ی ۹۳.



پنج شهر قوم لوط را در یک چشم به هم زدن زیرورو کرده است فرار کنید و گفت:

(هَلْ لَكَ مِنْ حَاجَةٍ يَا إِبْرَاهِيمُ)؛

ای ابراهیم! آیا نیازی داری [که برآورم]؟

آن انسان موحد خداپرست از روی کمال ایمان به خدا جواب داد: (أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا)؛ آری من اکنون در حال نیازم، اما به تو نه. هیچ احتیاجی به تو ندارم، بر در این خانه، تو یک گدایی و من هم یک گدا؛ گدا که به گدا عرض حاجت نمی کند! آن کس که مولا و صاحب اختیار هر دوی ماست، آگاه از وضع و حال من است و اگر بخواهد نجاتم می دهد. اینجا بوده که خدا فرموده است:

(قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ)؛<sup>۱</sup>

[به آتش] گفتیم: ای آتش! سرد و سالم باش بر ابراهیم.

آن خرمن آتش سوزان، به امر خدا تبدیل به گلستان پر از لاله و ریحان شد. این نمونه‌ای از پیامد ایمان به خدا و اعراض از غیر خداست.

**نهی از بت پرستی! مگر بتی وجود دارد؟**

حال اینجا مطلبی که شاید توجه دادن به آن نسبت به برخی از افراد لازم باشد، این است که ممکن است در بعضی از اذهان این سؤال مطرح شود که چرا قرآن کریم این قدر روی موضوع بت پرستی اظهار نفرت می کند و آن را شدیداً مورد ذم و نکوهش قرار می دهد، در حالی که دوران بت پرستی سپری گشته و دیگر نه بتی در دنیای متمدن امروز وجود دارد و نه بت پرستی که از سنگ و چوب و آهن بتی تراشیده و آن را بپرستند. قرآن هم که کتاب مختص به هزار سال قبل نبوده بلکه کتاب هدایت تمام جوامع بشری تا آخرین روز عمر دنیاست. میلیون‌ها سال بعد نیز همین آیات مربوط به بت پرستی و ذم و نکوهش آن به بشر عرضه خواهد شد که:

(وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا...)<sup>۱</sup>

بت پرستان، موجوداتی را عبادت می کنند که مالک هیچ چیز از آسمان و زمین در باره‌ی رزق و روزی آنان نمی باشند...

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

در صورتی که نه بشر متمدن امروز که در مسیر رشد علمی و فکری پیش رفته است عبادت بت می‌کند و نه بشر میلیون‌ها سال بعد که به طور مسلم پیشرفته‌تر از بشر امروز خواهد بود عبادت بت خواهد کرد و بت پرست خواهد شد. پس این همه ذمّ و نکوهش قرآن نسبت به بت پرستی که اکنون تحقّق خارجی ندارد، به چه منظور است؟

در جواب عرض می‌شود: شما دوست عزیز اگر اندکی تأمل و دقت بیشتر در وضع و حال بشر به قول شما متمدن پیشرفته‌ی امروز می‌فرمودید، به یقین باورتان می‌شد که دوران بت پرستی نه تنها سپری نگشته است، بلکه به گونه‌ای عجیب، بسیار عمیق‌تر و گسترده‌تر شده است و پس از این نیز به موازات پیشرفت تمدن و جلوه‌گری مظاهر آن، بت پرستی نیز عمیق‌تر و گسترده‌تر خواهد شد؛ چون شیطان، قهرمان اضلال و اغوا که کار اصلی‌اش گمراه ساختن و فریب دادن اولاد آدم است، دائماً دست‌اندر کار است و در تمام فنون و رشته‌های گوناگون اضلال، تخصص فنی دارد! در هر زمان روی افکار و حالات روحی مردم آن زمان مطالعه می‌کند و می‌فهمد آنها در مقابل چه نیرویی خود را می‌بازند و به زانو در می‌آیند، از طریق همان نیرو وارد می‌شود، دام خود را می‌گستراند، دانه می‌پاشد و گروه گروه از اولاد آدم را به بت پرستی می‌کشاند و با پیامبران و رجال الهی به جنگ و ستیز و می‌دارد.

روزگاری، بشر اسیر جهل و نادانی بود. از درک علل و اسباب حوادث طبیعی عاجز بود و قهراً هر موجود بزرگ خارج از حیطه‌ی علم و شناختش را منشأ اثر در زندگی‌اش می‌پنداشت و در مقابلش کرنش می‌کرد! از صلابت کوه و از خشم دریا می‌ترسید از سوزندگی آتش می‌هراسید از نور خیره‌کننده‌ی خورشید احساس ضعف و ناتوانی می‌کرد و در مقابل این امور به سجده می‌افتاد و قربانی‌ها می‌داد. شیطان هم از همین نقطه‌ی ضعف وارد می‌شد و او را به بت پرستی و می‌داشت. گاهی نیروی تخیلشان را قوی می‌کرد از کوه و از درخت، صدا به گوششان می‌رسید که می‌گوید: من خدای شما و معبود شما هستم، آنها هم به خاک می‌افتادند و برای کوه و درخت سجده می‌کردند تا رسید به امروز که بشر، علم و دانشش بالا رفته، پی به علل و اسباب حوادث طبیعی برده است. کوه و دریا را شکافته و از اوضاع جوّی و مدارات کرات آسمانی آگاه گشته است.

دیگر نمی‌شود این بشر دانشمند متفکر را به کوه و دریا پرستی و آتش و آفتاب پرستی واداشت و لذا شیطان فریبکار، امروز برای اغوای بشر دانشمند، دام دیگری گسترده و دانه‌ی دیگری پاشیده و بت بزرگ دیگری تراشیده است و مغزهای اندیشمند پژوهشگر را به

پرستش آن بت واداشته است و آن بت، بت علم است و دانش.

عصر امروز عصر علم و صنعت است، عصر کامپیوتر و اینترنت و ماهواره است و می‌بینیم مغزهای متفکر دانشمند، آن چنان باد کبر و غرور و نخوت در دماغ افکنده‌اند که جز تراوشات مغزشان در مقابل چیزی سر فرود نمی‌آورند و هر چه که از محیط آزمایشگاه و لابراتوار بیرون باشد و زیر دندان علوم تجربی نیاید، آن را از اصل، موهوم و بی‌اساس می‌دانند و لذا امروز، علوم مادّی و تجربی، بت بزرگ بشر شده است که داد می‌زند: این منم که قادر بر ایجاد همه چیز هستم، مگر نمی‌بینید من نیروی برق و بخار را استخدام کرده‌ام، صدا را از شرق و غرب عالم به گوش شما می‌رسانم، چهره‌ها را از دورترین نقاط جهان نشانتان می‌دهم، من هواپیما و جت و سفینه‌ی فضایی ساختم و انسان در کروی ماه پیاده کرده‌ام، من اعضای داخل بدن و عوارض روده و معده را از خارج بدن به شما می‌نمایانم و...

پس بدانید که من کَشَّافُ الحقایقم، به تمام زوایا و خفایای جهان سر می‌کشم. بنابراین اگر افکار دینی و مذهبی، مورد قبول و تصدیق من قرار گرفت و از دارالتّجزیه و آزمایشگاه و علوم تجربی صحیح و مطلوب بیرون آمد درست است و نافع به حال بشر، وگرنه که موهوم است و باید از متن زندگی بشر حذف گردد.

آری، شیطان می‌بیند امروز دیگر جای آن نیست که از کوه و درخت و گوساله صدای خود را سر داده و مردم را درخت پرست و آتش پرست و گاو و گوساله پرست سازد، امروز باید از مغزهای دانشمندان و متفکران عصر دانش، صدای خود را سر بدهد، آن مغزهایی که مردم، بی‌چون و چرا در مقابلشان تسلیمند و زاییده‌های فکر آنها را همچون وحی آسمانی می‌پذیرند. در واقع گوساله‌ی سامری دنیای امروز، همان مغزهای مغرور و متکبّر علمی مادّی و همان لابراتوارها و آزمایشگاههای علوم تجربی است که صدا و خُواری به راه انداخته و افکار شرق و غرب را یکجا متوجّه خود ساخته‌اند و فریاد می‌کشند:

ای روشنفکران! بیایید این جمود فکری و ارتجاع و کهنه‌پرستی را از خود دور کنید؛ قید و بندهای موهوم هزار ساله را از دست و پای فکر خود باز کنید و رو به ما بیایید و هر چه می‌خواهید از ما بخواهید. این ندای شیطان از حلقوم بسیاری از دانشمندان مادّی بلند می‌شود و یک عده مردم خودباخته‌ی از همه جایی خبر هم که در مقابل اکتشافات و اختراعات شگفت‌انگیز غریبان خود را به کلّی باخته‌اند، با شنیدن این صدا فوراً به سجده می‌افتند و سُبُوْحُ قُدُوس می‌گویند و طوطی‌وار و میمون‌صفت به تقلید از آنها جست و خیز می‌کنند و

سخن می‌گویند و برای این که کاملاً با آنها هماهنگ و هم صدا گردند و به رنگ آنها درآیند و متمدن و روشنفکر به حساب آیند، پشت پا به دین و اخلاق و تمام شئون و حیثیات خود می‌زنند و می‌گویند: اگر راستی خدایی بوده و روحی بود، پس چرا سرپنجه‌ی قهار علم به آن دست نیافته و خدا و روح را با چشم تیزبین و دوربین خود در دستگاه آزمایش و لابراتوار ندیده است؟ پس تمام این حرف‌ها موهوم و خرافات است و آنها را باید دور ریخت و روشنفکر شد.

دیگر فکر نمی‌کنند تا بفهمند که ابزار علوم مادی و اکتشافات تجربی فقط در محیط مادیات، صحت عمل دارد. اصلاً موجودات عالم ماوراء ماده و طبیعت از قلمرو حکومت ابزار مادی خارج است و ابزار مادی حقّ قضاوت درباره‌ی آن نفاً و اثباتاً ندارد.

خدا و روح مجرد بیرون از عالم ماده و طبیعت را که نمی‌شود با ابزار ماده‌شناس و ماده‌سنج شناخت و سنجید؛ آنگاه آن را نفی یا اثبات کرد. اثبات آن نیاز به ابزار عقلی و معنوی دارد و آن هم در جای خود تفصیلاً به اثبات رسیده است. حاصل این که جمعی تحت عنوان مغزهای متفکر دانشمند، در چاه غرور و کبر و نخوت علمی افتاده‌اند و جز تراوشات مغزی خود هیچ حقیقتی را نمی‌پذیرند. عده‌ی دیگری هم مردم ناآگاه از حقایق و مرعوب افکار پیشروان کاروان تمدن، دنباله‌رو آنها شده و سخنان بی‌اساس آنها را تکرار می‌کنند و در نتیجه هر دو دسته فریب شیطان خورده‌اند و بت علم را می‌پرستند، پس نباید گفت دوران بت پرستی سپری گشته و بشر متمدن امروز دیگر بتی نمی‌پرستد تا قرآن او را مورد تخطئه و ذمّ و نکوهش قرار دهد.

### رواج گسترده‌ی بت پرستی در عصر حاضر

بنابراین، دوران بت پرستی نه تنها سپری نگشته، بلکه با عمق و وسعت بیشتری به مراتب داغ‌تر از زمان جاهلیت اولی دامنگیر این بشر متمدن شده است. آیا امروز پول در دنیا بت بزرگ بشر نیست که در راه رسیدن به آن، سر در مقابل هر نا کسی فرود می‌آورد و دست به هرگونه جنایت و خیانت می‌آلاید؟! آن آدم به قول خود، مسلمان اگر پول پرست نبود، آیا امکان داشت پاروی فرمان خدا بگذارد و ربا خوار شود؟! در لسان قرآن کریم، هوای نفس و دلبخواه آدمی که حاکم بر افکار و اعمالش باشد، "معبود مطاعش" معرفی شده و فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ

قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَيَّ بَصِيرَةَ غِشَاوَةً...<sup>۱</sup>؛

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفسش را معبود مطاع خویش اتخاذ کرده و نتیجتاً به گمراهی افتاده و مهر بر چشم و گوش قلبش خورده و محروم از هدایت خدا گردیده است...

بت که منحصر در تراشیده‌های از چوب و سنگ و آهن نیست، بلکه فرموده‌اند: (كُلَّمَا شَغَلَكَ عَنْ رَبِّكَ فَهُوَ صَنَمُكَ)؛ هر چه که تو را از توجه به خدایت باز دارد و مشغول به خودش سازد بت توست. امروز در دنیای غرق در مظاهر شهوت و غضب، بت‌هایی که دل‌های آدمیان را از توجه به خدا باز داشته و مشغول به خودشان ساخته‌اند فراوان و از حد شمارش بیرونند. پول، بت است و جاه و مقام و منصب، بت است، زندگی غرق در تجملات و ساختمان‌های مجلل و مرکب‌های آخرین سیستم، بت است، آموزشگاه‌های علمی عاری از درس خدانشناسی، بت است و سرانجام این بت پرستی‌ها و از خدا غافل گشتن‌ها آتشی خواهد بود که خدا فرموده است:

﴿...فَاتَّقُوا النَّارَ الَّتِي وَقُودُهَا النَّاسُ وَالْحِجَارَةُ...﴾<sup>۲</sup>؛

...بپرهیزید از آتشی که آتش گیره‌اش مردم است و سنگ‌ها...

آیه نشان می‌دهد که آتش دوزخ، از برخورد بدن‌های مردم گنهکار با سنگ‌ها برافروخته می‌گردد و شعله می‌کشد. ما هم اکنون اگر با دقت بیندیشیم می‌بینیم هر چه آتش فساد در دنیا روشن شده است، بر اثر برخورد انسان با سنگ بوده است. دلدادگی انسان به سنگ و جمادات که پول در رأس آنها قرار گرفته است، سبب پیدایش این همه جنگ و جدال‌ها و خونریزی‌ها و غارتگری‌ها شده است.

دلدادگی خدا، آسوده و آرام در دنیا و عقبی

اساساً تقدیر خداوند حکیم بر این است که تا عالم انسان ارتباط با خدا پیدا نکند و دلدادگی خدا نگردد، روی خوش و آسایش و آرامش نخواهد دید. فرموده است:

﴿...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ﴾<sup>۳</sup>؛

...توجه که تنها با یاد خداست که دل‌ها آرام می‌گردد.

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۴.

۳- سوره‌ی رعد، آیه‌ی ۲۸.

و همین که انسان، دل از خدا گنبد و به غیر خدا بست، برخورد با سنگ می‌کند و آتش افروز می‌گردد. غیر خدا هر که و هر چه هست، ذاتاً سنگ است و جماد. پرتوی از حیات آن حی قیوم بر سایر موجودات تابیده و برخی از آنها بالعرض زنده شده‌اند، چنان که فرموده است: ﴿كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَ كُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ...﴾؛ چگونه به خدا کفر می‌ورزید و حال آن که شما مرده بودید، او به شما حیات داده و زنده‌تان کرده است. خطاب به رسول مکرّمش ﷺ فرموده است: ﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾؛<sup>۲</sup> تو می‌میری و آنها هم می‌میرند. یعنی این حیاتی که اکنون دارید، از آن خود شما نیست، دیگری داده است و هر دم که بخواهد، از شما می‌گیرد.

### انسان عاقل و دلبستگی به دنیا؟!!

﴿أَفَأَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا بَيَاتًا وَ هُمْ نَائِمُونَ﴾؛<sup>۳</sup>

آیا اهل آبادی‌ها خودشان را در امان از این می‌بینند که شبانگاه در همان حال که آنها در خوابند، بلای ما به سراغشان بیاید.

﴿أَوْ أَمِّنَ أَهْلُ الْقُرَىٰ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بَأْسُنَا ضُحًى وَ هُمْ يَلْعَبُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

آیا اهل آبادی‌ها خودشان را در امان از این می‌بینند که در همان ساعات از روز که سرگرم بازی هستند بلای ما بر سرشان بتازد و نابودشان سازد.

پس این حیاتی که نه حدوداً در اختیار انسان است و نه بقاء، چگونه ممکن است آدم عاقل آن را با آرامش خاطر ادامه دهد در حالی که از آفریدگار حیات بخش خویش اعراض کرده و روبه عالم جماد آورده و دل به سنگ‌هایی بسته است که در روز جزا همین دلبستگی‌ها آتش افروز جهنم خواهد شد. این آیه‌ی قرآن را باز بشنویم و در دل بنشانیم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قُوا أَنْفُسَكُمْ وَ أَهْلِيكُمْ نَارًا وَقُودُهَا النَّاسُ وَ  
الْحِجَارَةُ...﴾؛<sup>۵</sup>

ای کسانی که ایمان آورده و خدا و قیامت را باور کرده‌اید، خود و خانواده‌ی خود را حفظ کنید از آتشی که آتش‌گیره‌اش مردم است و سنگ‌ها...

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۸.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۳۰.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۹۷.

۴- همان، آیه‌ی ۹۸.

۵- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

اینک روشن شد که این آیات قرآن حکیم، برای همیشه زنده است و در هر عصر و زمان بالای سر این بشر به هر درجه‌ی از تمدن که رسیده باشد، داد می‌زند و او را از بت پرستی نهی و به خداپرستی امر می‌کند و می‌فرماید: ﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾؛ مردم به جای خدا، موجوداتی را می‌پرستند که نه مالک چیزی از رزق و روزی آنها می‌باشند و نه توانایی بر این کار دارند و برای این که به عامه‌ی آدمیان این حقیقت را تفهیم کند که جز خدا در عالم موجودی نیست که مالک چیزی یا قادر بر کاری باشد مثل‌ها می‌زند؛ از جمله فرمود: ﴿ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا عَبْدًا مَمْلُوكًا لَا يَقْدِرُ عَلَىٰ شَيْءٍ...﴾؛ خدا مثلی زده است [شما] دو نفر را [در نظر بگیرید] که یکی برده‌ی مملوکی که مالک امر خودش نمی‌باشد و توانایی بر هیچ کاری ندارد و دیگری آدمی است که مالک اموالی می‌باشد و می‌تواند همه‌گونه تصرف در اموال خود بنماید، آیا این دو نفر از حیث موقعیت اجتماعی با هم مساوی خواهند بود؟ بدیهی است که خیر، اولی اصلاً مورد اعتنا قرار نمی‌گیرد، اما دومی مرجع و ملجأ مردم می‌باشد. در جهان هستی نیز خدا مالک همه چیز و قادر بر همه کار است و غیر خدا هر چه که هست، مملوک و عبد خدا و ذاتاً عاجز از هر کاری است که خودش فرموده است:

﴿إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾؛

هیچ کس در آسمان‌ها و زمین نیست، مگر این که بنده‌ی حضرت رحمان است. در مثل دیگر هم فرموده: ﴿وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا رَجُلَيْنِ أَحَدُهُمَا أَبْكَمٌ...﴾؛ و خدا مثلی زده است شما دو نفر را در نظر بگیرید یکی آدم گنگ مادرزاد، یعنی هم کر است و هم لال و قادر بر هیچ کاری نمی‌باشد و دیگری انسانی عالم و ناطق و عاقل و قادر بر هر کار، آیا این دو نفر باز از حیث موقعیت اجتماعی با هم مساوی می‌باشند؟ طبیعی است که مساوی نمی‌باشند. در جهان هستی نیز تنها خداست که ذاتاً کمال مطلق است و غیر او هر چه که هست، ذاتاً فاقد مطلق کمالات است و از خود هیچ چیز ندارد. بنابراین، بشر در هر زمانی به هر درجه‌ی از تمدن هم که رسیده باشد، در صورتی که از خدا اعراض کرده و دل به غیر خدا داده باشد بت پرست خواهد بود و مصداق این آیه خواهد شد:

﴿وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَمْلِكُ لَهُمْ رِزْقًا مِنَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ شَيْئًا وَلَا يَسْتَطِيعُونَ﴾؛

حال آن غیر خدا، پول و جاه و مقام و مسکن و مرکب باشد، یا مظهري از مظاهر چشمگیر علم و صنعت در زمین و دریا و هوا و کرات و کهکشانها باشد.

﴿إِنْ كُلُّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا﴾؛

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ لَوْلِيِّكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنْ

اعوانه و انصاره و من المنتظرين لظهوره واجعل خاتمة امرنا خيراً؛

والسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾  
﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَرَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

و غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداست [و او از همه چیز آگاه است] و امر  
قیامت [برای خدا] جز همانند چشم بر هم زدن نمی‌باشد، بلکه از آن هم نزدیکتر  
است؛ چه آنکه خدا بر هر چیزی تواناست و خدا شما را از شکم‌های مادرانتان  
بیرون آورد در حالی که هیچ چیز نمی‌دانستید و برای شما گوش و چشم و عقل  
قرار داد تا باشد که شکر نعمت او را بجا آورید.

### پاسخ قاطع و روشن خداوند به تشکیک مشرکان

آیه‌ی ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ...﴾ در مقام جواب به تشکیک مشرکان در باره‌ی معاد  
است. این تشکیکی است که همیشه در هر زمان داشته‌اند و امروز هم دارند و در آینده هم  
خواهند داشت و قرآن کریم نیز در مواضع متعدّد، گفتار آنها را نقل می‌کند و جواب می‌دهد.  
آنها می‌گویند: آیا ما وقتی مُردیم و بدنمان در دل خاک پوسید و ذرات آن دستخوش امواج  
باد گشت و هر ذره‌اش در جایی افتاد و یا طعمه‌ی مار و مور گردید؛ آیا بار دیگر ما زنده  
می‌شویم و همان انسان اوّلی می‌گردیم؟ آنگاه اعمال و رفتار و گفتاری که در طول سالهای  
متمادی از ما صادر شده و از بین رفته است، تماماً به ما باز می‌گردد و مورد کیفر و پاداش قرار  
می‌گیریم؟ این غیر قابل امکان و نشدنی است. قرآن در جواب آنها می‌فرماید:

﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ  
أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛

غیب آسمان‌ها و زمین از آن خداست [تمام کائنات اعمّ از آنچه که برای شما عیان  
و آنچه که از شما نهان است، جملگی برای خدا عیان است و خدا از همه چیز آگاه

است] و امر قیامت [آنچنان برای خدا سهل و آسان است که] همانند چشم بر هم زدن و یا از آن هم نزدیکتر است، چه آنکه خدا بر هر چیزی تواناست.  
 با همین جمله‌ی کوتاه «وَلِلَّهِ غِيبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» هر دو اشکال را حل کرده است:  
**اشکال اول** این بود که از ذرات بدن پوسیده‌ی انسان مرده که پراکنده شده و هر ذره‌اش به جایی رفته است، چه کسی ممکن است آگاه گردد و بداند که چه شده و به کجا رفته است.

**اشکال دوم** اینکه اعمال و افعال صادر شده‌ی از انسان در طول عمر دنیایی‌اش که به کلی از بین رفته و نابود شده است چگونه ممکن است ضبط شده باشد تا در معرض حساب قرار گیرد؟!؟

آیه‌ی شریفه جواب می‌دهد آن کس که هم از ذرات بدن پوسیده‌ی انسان مرده آگاه است و هم از جزئیات اعمال و افعال وی مطلع، ذات اقدس **الله** است که خالق و آفریدگار انسان است و غیب آسمان‌ها و زمین در احاطه‌ی اوست.

مراد از غیب در این آیه‌ی شریفه

الف: ملکوت

حال احتمالاً ممکن است مراد از غیب، **ملکوت** آسمان و زمین باشد که از عالم حس ما، غایب است همان‌طور که ما خودمان یک قسمت محسوس داریم و آن همین بدن جسمانی ماست و یک قسمت نامحسوس و غایب از حس داریم و آن روح و روان ماست. آسمان و زمین هم یک قسمت محسوس دارد و آن همین است که با چشم خود می‌بینیم از کوه و دریا و صحرا، ماه و خورشید و ستارگان و... و یک قسمت نامحسوس و غایب از حس دارد و از آن، تعبیر به ملکوت می‌شود. در سوره‌ی یاسین می‌خوانیم:

﴿فَسُبْحَانَ الَّذِي بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَيْءٍ...﴾؛<sup>۱</sup>

منزه است خدایی که ملکوت هر چیزی به دست اوست...

ب: مشهود و عیان

احتمال این نیز هست که مقصود از «غیب السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ» این باشد که: هر چه در داخل این نظام محسوس آسمان و زمین از شما آدمیان نهان است، برای

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۸۳.

خدا مشهود و عیان است چنانکه فرموده است:

﴿... مَا يَغْرُبُ عَنْ رَبِّكَ مِنْ مِثْقَالِ ذَرَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا فِي السَّمَاءِ...﴾<sup>۱</sup>

... به قدر [سنگینی] ذره‌ای نه در زمین و نه در آسمان از پروردگار تو پنهان

نمی‌باشد...

در آیه‌ی دیگر:

﴿... لَا يَغْرُبُ عَنْهُ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَلَا فِي الْأَرْضِ وَلَا أَصْغَرُ

مِنْ ذَلِكَ وَلَا أَكْبَرُ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُبِينٍ﴾<sup>۲</sup>

به قدر [سنگینی] ذره‌ای نه در آسمان‌ها و نه در زمین از او پنهان نمی‌باشد و نه

کوچکتر از آن و نه بزرگتر، مگر اینکه در کتابی مبین ثبت است.

در مواضعی که از لقمان نقل کرده فرموده است:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ حَرْدَلٍ فَتَنُكِنُ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي

السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۳</sup>

پسرم، اگر به قدر سنگینی دانه‌ی خردلی [عمل نیک یا بد] باشد و در دل سنگی

یا در گوشه‌ای از آسمانها یا در زمین قرار گیرد، خدا آن را [روز قیامت برای

حساب] می‌آورد چه آنکه خدا دقیق و آگاه است!

در آیه‌ی دیگر فرموده است:

﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَ نَعْلَمُ مَا تُوَسْوِسُ بِهِ نَفْسُهُ...﴾<sup>۴</sup>

ما انسان را خلق کرده‌ایم و آنچه را که در خاطرش می‌گذرد، می‌دانیم...

﴿... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۵</sup>

... ما از رگ گردن به او نزدیک‌تریم و در عین حال، ضبط کنندگانی از فرشتگان بر شما گماشته‌ایم.

﴿وَ إِنَّ عَلَيْنَا لَلْأَحْفَظِينَ ﴿۱۰﴾ كِرَامًا كَاتِبِينَ ﴿۱۱﴾ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۶</sup>

به یقین نویسندگان بزرگواری بر شما گماشته‌ایم، آنچه را که انجام می‌دهید،

۱- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۶۱.

۲- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۳.

۳- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۶.

۴- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.

۵- همان.

۶- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

آنها می دانند.

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

دو گیرنده [ی حرف و عمل] از چپ و راست شما نشسته اند.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

یک کلمه [از زبان کسی] صادر نمی شود؛ مگر اینکه نگهبانی آماده، آن را

ضبط می کند.

﴿...وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾<sup>۳</sup>

... نزد ما کتابی نگهدارنده [و دستگاه ضبط کننده ی دقیق] هست.

شما بشر ناقص، توانسته اید دستگاه ضبط آنچه در دلتان می گذرد را ضبط کنید که گوینده، مرده و در دل خاک پوسیده است، اما شما صدای تنفس او را که در نوار ضبط شده است می شنوید. در صفحه ی تلویزیون اعمال و افعال آدمی را که مرده و در دل خاک پوسیده است، به صورت فیلم که ضبط شده است مشاهده می کنید. حال آیا من که خالق شما هستم، نمی توانم مثل شما دستگاه ضبط صوت و فیلمبرداری بسازم و تمام اعمال از رفتار و گفتار شما را ضبط کنم و در عالم دیگری به نمایش بگذارم؟! آری: ﴿...وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾؛ آن روز به شما خواهم گفت:

﴿...إِنَّا كُنَّا نَسْتَنْسِخُ مَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾<sup>۴</sup>

... ما از تمام آنچه که شما انجام می دادید، استنساخ می کردیم [و فیلم برمی داشتیم].

اینک خودتان تماشا کنید و ببینید چه می کردید. ﴿...يَوْمَ يُنظَرُ الْمَرْءُ مَا قَدَّمَتْ يَدَاهُ وَ يَقُولُ الْكَافِرُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ تُرَابًا﴾<sup>۵</sup>؛ ... روزی که انسان تمام دستاوردهای خود را که از پیش فرستاده است می بیند و آدم کافر از شدت شرمندگی می گوید ای کاش من مشتی خاک بودم و زیر پا مالانده می شدم و امروز را نمی دیدم.

﴿...مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا وَ وَجَدُوا مَا

۱- سوره ی ق، آیه ی ۱۷.

۲- همان، آیه ی ۱۸.

۳- همان، آیه ی ۴.

۴- سوره ی جاثیه، آیه ی ۲۹.

۵- استنساخ: نسخه برداری.

۶- سوره ی نبأ، آیه ی ۴۰.

عَمَلُوا حَاضِرًا...<sup>۱</sup>؛

...ای وای بر ما، این چه نامه‌ای است به دستم رسیده که از هیچ عمل کوچک و بزرگی [از اعمالم] فروگذار نکرده و همه را شماره کرده است، تمام اعمال خود را حاضر می‌یابند...

پس اشکال اول مشرکان راجع به معاد جواب داده شد که می‌گویند: کیست که از ذرات بدن در دل خاک پوسیده‌ی انسان مرده و همچنین از جزئیات اعمال صادر شده‌ی او در حال حیاتش آگاه باشد؟ جوابش این شد: ﴿لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ﴾. او ذات اقدس الله - جل جلاله - است که تمام آنچه در آسمانها و زمین از عالم حس آدمیان نهان است، در نزد او عیان است.

﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾<sup>۲</sup>؛

آیا آن کسی که آفریده است نمی‌داند [آفریده‌اش چیست و در کجا و چگونه است] در حالی که او از دقائق و لطائف اسرار مخلوقاتش آگاه است.

چگونگی جمع آوری ذرات بدن مرده، اشکال دیگر مشرکان

و اما اشکال دوم مشرکان در امر معاد راجع به قدرت و توانایی بر جمع آوری ذرات پراکنده‌ی بدن مرده و احصاء جزئیات اعمال دنیوی انسان پس از مرگ است که می‌گویند: کیست که بتواند ذرات پوسیده‌ی پراکنده‌ی در دل خاک را جمع آوری کند و تمام جزئیات اعمال آدمی از نگاه‌ها و گفتارها و حرکات دست و پا و دیگر اعضاء و جوارح و افکار و خواطر را احصاء نماید و جزء فجزء به حسابشان برسد؟

تحقق امر قیامت بر دو پایه‌ی علم و قدرت خداوند

در جواب این اشکال می‌فرماید:

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمَحٍ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛

امر [قیامت و جمع آوری ذرات بدن اموات و احصاء اعمالشان، آنقدر برای خدای آفریدگار توانا سهل و ساده و آسان است که] مانند چشم به هم زدن

۱- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۴۹.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴.

[برای شما آدمیان] و بلکه از آن نیز آسانتر است.

ما به خوبی می‌دانیم که چشم به هم زدن برای ما چنان به سرعت و سهولت انجام می‌شود که خودمان آگاه نمی‌شویم که در هر ثانیه چند بار این پلک چشممان را پایین افکنده و بالا می‌بریم. نه زحمتی دارد و نه مدّتی می‌طلبد. حال خدا می‌فرماید: تبدیل دنیا به قیامت برای من، مثل پایین و بالا کردن پلک چشم برای شماست که ساده و سهل‌ترین کار از نظر شماست و بلکه از آن هم برای من آسانتر است.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ چه آنکه خدا بر هر چیزی تواناست.

قدرت او نامحدود است، حدّ و مرزی ندارد که بگوییم مثلاً تا اینجا می‌تواند و از اینجا به بعد نمی‌تواند. آن کس که توانسته است این عالم را تدریجاً به وجود آورد و تدریجاً هم بمیراند، همان کس می‌تواند تمام عالم را یکجا بمیراند و مجدداً همه را یکجا زنده گرداند. درباره‌ی برخی از اقوام گذشته فرموده است:

﴿وَمَا أَنْزَلْنَا عَلَىٰ قَوْمِهِ مِنْ بَعْدِهِ مِنْ جُنْدٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ مَا كُنَّا مُنْزِلِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

ما برای از بین بردن آنها، لشگری از آسمان نازل نکردیم و ما هیچگاه این کار را نمی‌کنیم.

﴿إِنْ كَانَتْ إِلَّا صَيْحَةً وَاحِدَةً فَإِذَا هُمْ خَامِدُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

[کار ما] جز یک صیحه و یک فریاد از آسمان چیزی نبود. ما [یک نهیب و یک

تشر که به آنها زدیم] آنها را دفعتاً خامد و خاموش ساختیم.

وقتی صدای رعد از ابری برمی‌خیزد، ما وحشت می‌کنیم، ممکن است زن‌های باردار

از هیبت آن، سقط جنین کنند، او بخواهد، آن صدا را شدیدتر می‌کند و قومی را با همان صدا می‌میراند.

﴿إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ﴾؛<sup>۳</sup>

او اراده‌اش به هر چه تعلق بگیرد، تنها یک فرمان "کن" از جانبش صادر می‌شود

و بی‌درنگ آنچه که خواسته است تحقق می‌یابد.

یکی از بندگان ناتوانش به نام آصف بن برخیا، وزیر جناب سلیمان پیامبر علیه السلام در یک

چشم به هم زدن، تخت ملکه‌ی سبأ را از کشوری به کشور دیگر منتقل کرد که قرآن نقل

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۲۸.

۲- همان، آیه‌ی ۲۹.

۳- همان، آیه‌ی ۸۲.

کرده است حضرت سلیمان علیه السلام به حاضران در مجلسش که از علما و امرا بودند فرمود:

﴿... يَا أَيُّهَا الْمَلَأُ الْأَيْكُمُ يَا تَبِينِي بَعْرَشَهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

...ای گروه بزرگان، کدام یک از شما توانایی دارید تخت او [ملکه‌ی سبأ] را

پیش از اینکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید.

﴿قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ...﴾؛<sup>۲</sup>

کسی که علم و دانشی از کتاب [آسمانی] داشت گفت: من تخت او را قبل از

اینکه چشم به هم زنی، پیش تو حاضر می‌کنم [و چنین کرد]...

﴿... فَلَمَّا رَأَهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي أَ أَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ...﴾؛<sup>۳</sup>

...همین که جناب سلیمان آن [تخت] را نزد خود حاضر دید، زبان به شکر خدا

گشود و گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا بیازماید که آیا شاکر در

مقابل نعمتش خواهم بود یا کفران نعمت خواهم کرد...

منظور اینکه آصف بن برخیا- یک بنده از بندگان ناتوان خدا- به اذن خدا توانسته است

در یک چشم به هم زدن، تخت سلطانی را از کشوری به کشور دیگر منتقل کند؛ آیا خالق او

نمی‌تواند در یک چشم به هم زدن عالمی را معدوم و سپس موجود سازد؟ آری فرموده است:

﴿وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾؛

امر قیامت [برای من] جز مانند یک چشم به هم زدن نمی‌باشد بلکه از آن هم

نزدیکتر و آسانتر است.

﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ چه آنکه خدا بر هر چیزی تواناست.

تحقق امر قیامت بر دو رکن اصیل استوار است؛ یکی علم و دیگری قدرت و لذا آیه‌ی

مورد بحث با جمله‌ی آغازینش علم خدا را اثبات کرده که: ﴿وَلِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَ

الْأَرْضِ﴾؛ و با جمله‌ی پایانی اش قدرت خدا را که: ﴿إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ﴾؛ آیه‌ی آخر

سوره‌ی طلاق هم می‌فرماید:

۱- سوره‌ی نمل، آیه‌ی ۳۸.

۲- همان، آیه‌ی ۳۷.

۳- همان، آیه‌ی ۴۰.

﴿اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ وَمِنَ الْأَرْضِ مِثْلَهُنَّ يَتَنَزَّلُ الْأَمْزُ بَيْنَهُنَّ لِتَعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا﴾؛

خدا، آن کسی است که هفت آسمان و مانند آنها را از زمین آفریده است در حالی که فرمان [ایجاد از جانب او] در میان آسمانها و زمین نازل می شود تا بدانید که خدا بر همه چیز قادر است و خدا از همه چیز آگاه است.

پس وقتی دو رکن لازم «علم» و «قدرت» مسلم شد، تحقق امر قیامت دیگر لنگی نخواهد داشت و ﴿كَلِمَاحِ الْبَصْرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ﴾ خواهد شد.

### شرف و عزت انسان در گرو علم و دانش او

در آیه بعدی، باز اشاره به یکی دیگر از نعمت های بزرگ خدا بر انسان نموده و آن نعمت «علم» و ابزار و وسایل تحصیل آن از «چشم» و «گوش» و «عقل» است که فرموده است:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾؛

خدا شما را از شکم های مادرانتان بیرون آورد، در حالی که هیچ چیز نمی دانستید و به شما چشم و گوش و عقل داد تا شکر و سپاس او را بجا آورید. از آیه ی شریفه استفاده می شود که «جهل و نادانی» سبب ذلت و خفت آدمی است؛ همانگونه که «علم و دانش» سبب شرف و عزت اوست. پست ترین مراحل عمر دنیایی انسان، مرحله ی جهل است که هم در آغاز عمرش مبتلا به آن بوده و هم در نهایی ترین مرحله ی عمر مبتلا به آن پیدا می کند که در آیات پیشین خواندیم:

﴿...وَمِنْكُمْ مَنْ يُرَدُّ إِلَىٰ أَرْدَلِ الْعُمْرِ لِكَيْ لَا يَعْلَمَ بَعْدَ عِلْمٍ شَيْئًا...﴾؛<sup>۱</sup>

...بعضی از شما، به پست ترین مرحله از عمر می رسد که بعد از اینکه عالم بود، جاهل می شود و چیزی را نمی داند...

روزی هم که از مادر متولد می شد، چیزی نمی دانست.

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُم مِّن بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا﴾؛

### انسان، سراپا فقر است و نیاز

پس انسان، در حد ذات خود بدون انعام و احسان خدا سراپا «جهل است و نادانی»



عجز است و ناتوانی، و راستی چه رمز حکیمانه‌ای در خلقت انسان به کار رفته که جاهلاً و عاجزاً از مادر متولد می‌شود، یعنی روز تولدش نه چیزی می‌داند و نه کاری می‌تواند، سراپا فقر است و نیاز و وسائل رفع نیازش هم به طور طبیعی در ساختمان وجودش مهیا نیست تدریجاً باید با کمک گرفتن از موجودات خارج از وجود خودش به علم و قدرت برسد و رفع نیاز بنماید؛ در صورتی که حیوانات این چنین نیستند؛ بچه‌ی حیوان همان لحظه که از مادر متولد می‌شود، در ساختمان وجود خودش مجهز به تمام جهازات زندگی‌اش می‌باشد؛ یعنی آنچه که در زندگی به آن نیاز دارد، همه را با خود آورده است و لذا یک گوسفند نه محتاج به لباس است و نه نیازمند به حمام. حمامش لیسیدن است و لباسش هم همان پوست و پشم و مو و گرگی است که بر تن دارد. در طول زندگی‌اش نه متنی از بزّاز و خیطاط می‌کشد و نه گردن در مقابل نجار و بنا خم می‌کند. اما این بینوا آدمیزاد را ببین که برای به دست آوردن یک لقمه‌ی نان و یک قطعه لباس و یک چهار دیواری خشت و گل، چه خون دل‌ها باید بخورد و چه زحمت‌ها باید بکشد تا بعد از هزاران سال تَقْلًا و تَلَّاش و متراکم ساختن افکار و تجربه‌ها و آزمایش‌ها، به این درجه از علم و قدرتی که الان می‌بینیم، رسیده است.

آری بچه‌ی انسان را از اوّل جاهل و عاجز به دنیا می‌آورند تا وقتی به علم و قدرت رسید، خودش را گم نکند. آن سابقه‌ی جهل و عجزش همیشه نصب‌العینش باشد و دَم به دَم به خود بگوید:

ای ایاز آن پوستین را یاد آر از منی بودن، منی را واگذار

﴿أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَّاءٍ مَّهِينٍ ﴿۱﴾ فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ ﴿۲﴾ إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ ﴿۳﴾﴾؛<sup>۱</sup>

ای آدمیان، آیا ما شما را از آبی پست و بی‌ارزش نساخته‌ایم و آن را تا زمان معینی در تاریک‌خانه‌ی رحم نگه داشته‌ایم [و سپس به این دنیا آورده‌ایم].

﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

[آری] ما توانا [ی بر این کار] بوده‌ایم و راستی ما چه توانمند خوبی هستیم و حقّاً تنها کسی که جا دارد به خودش آفرین بگوید، ذات اقدس الله است - جلّ جلاله و عظم شأنه - که بگوید: ﴿فَقَدَرْنَا فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ﴾؛ ما مییم که توانای بر خلق انسان بوده‌ایم و چه خوب

۱- سوره‌ی مرسلات، آیات ۲۰ تا ۲۲.

۲- همان، آیه‌ی ۲۳.

توانایی هستیم.

### سه عامل طغیان شکن

﴿وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ﴾<sup>۱</sup>

وای بر حال تکذیب کنندگان حقایق که در روز جزا چه بدبختی‌ها خواهند داشت. این انسان اگر اندکی از جنجال زندگی مادی فراغتی یافته و درباره‌ی خود بیندیشد و سابقه‌ی جهل و عجز خود را به یاد آورد و آینده‌اش را هم که بار دیگر به جهل و عجز منتهی خواهد شد در نظر بگیرد، هرگز اجازه‌ی طغیان به خود نمی‌دهد و داد ﴿إِنَّا رَبُّكُمُ الْأَعْلَى﴾ نمی‌زند. رسول اکرم ﷺ فرموده است:

(لَوْ لَا ثَلَاثَةٌ فِي ابْنِ آدَمَ مَا طَاطَأَ رَأْسَهُ شَيْءٌ: الْفَقْرُ وَالْمَرَضُ وَالْمَوْتُ)؛

اگر نه این بود که پسر آدم در پنجه‌ی سه جریان ناگزیر فشرده می‌شود هیچ چیزی نمی‌توانست گردن او را خم کند و از طغیان باز دارد. آن سه چیز عبارت است از فقر و مرض و مرگ.

و راستی اگر بنا بود آدمی نه فقر به سراغش بیاید و نه بیماری و نه مرگ، چه تاخت و تازهایی می‌کرد و چه فتنه‌ها و فسادها به وجود می‌آورد. (كُلُّهُنَّ فِيهِ وَإِنَّهُ مَعَهُنَّ وَثَابٌ)؛<sup>۲</sup> با اینکه اکنون آن هر سه در سر راه و در کمینش هستند، در عین حال اینقدر در جست‌وخیز است و گردنکشی‌ها دارد!

بنابراین اگر واقعاً آدمیزاد نیز مانند سایر حیوانات که مجهز به جهازات زندگی از مادر متولد می‌شوند از مادر مجهز به جهاز علم و قدرت متولد می‌شد، خدا داند که چه عربه‌ها می‌کشید و چه بدمستی‌ها می‌کرد و لذا خداوند حکیم در قرآن کریم مکرراً سابقه‌ی ننگین جهل و عجز انسان را به رُخَش می‌کشد که نطفه‌ای نجس بوده و آینده‌ی منفورش را گوشزد می‌کند که جیفه‌ای<sup>۳</sup> عَفْن<sup>۴</sup> خواهد شد تا این علم و قدرت اندک که موقتاً در خود می‌بیند مغرورش نسازد و از آفریننده‌اش غافل نگرداند و از اقدام به ادای وظیفه‌ی بندگی باز ندارد و لذا می‌فرماید:

۱- سوره‌ی مرسلات، آیه‌ی ۲۴.

۲- بحار الانوار، ج ۶، ص ۱۱۸.

۳- جیفه: مردار.

۴- عفن: متعفن، بدبو.

﴿أَلَمْ يَكُ نُطْفَةً مِنْ مَنِيِّ يَمْنَىٰ ۖ ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّىٰ﴾؛<sup>۱</sup>

آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود و سپس خون بسته‌ای شد و آنگاه او را [خدا] خلق تازه‌ای داد و موزونش ساخت.

در جای دیگر می‌فرماید:

﴿قَتَلَ الْإِنْسَانَ مَا أَكْفَرَهُ﴾؛<sup>۲</sup>

ای کشته باد انسان [مرگ بر انسان] که چه موجود ناسپاس کافر به نعمتی است.

﴿مِنْ أَيِّ شَيْءٍ خَلَقَهُ ۖ مِنْ نُطْفَةٍ خَلَقَهُ فَقَدَّرَهُ﴾؛<sup>۳</sup>

[هیچ نمی‌اندیشد که خدا] او را از چه ساخته است؟ از آبی اندک پست بی‌ارزش او را آفریده و سپس موزونش ساخته است.

﴿ثُمَّ أَمَاتَهُ فَأَقْبَرَهُ ۖ ثُمَّ إِذَا شَاءَ أَنْشَرَهُ﴾؛<sup>۴</sup>

پس [از پایان یافتن عمرش] او را میرانده و داخل قبرش کرده است و آنگاه هنگامی که بخواهد، او را مجدداً زنده می‌سازد.

حاصل اینکه خداوند حکیم، مکرراً تطورات<sup>۵</sup> خلقت انسان را تذکر می‌دهد؛ دوران نطفه‌ی نجس بودن گذشته‌اش و دوران جیفه‌ی عَفِن گشتن آینده‌اش را مقابل چشمش می‌آورد و نشانش می‌دهد تا به عظمت خالق و حقارت خودش پی ببرد و سر خضوع و تسلیم در برابر خالق نعمت بخشش فرود آورد و اینقدر ابلهانه «مَنْ مَن» نگوید و خود را به شقاوت و بدبختی دائم مبتلا نسازد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَتَرْضَىٰ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی قیامت، آیات ۳۷ و ۳۸.

۲- سوره‌ی عبس، آیه‌ی ۱۷.

۳- همان، آیات ۱۸ و ۱۹.

۴- همان، آیات ۲۱ و ۲۲.

۵- تطوّر؛ دگرگونی.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٧٨﴾ وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ  
شَيْئًا وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ  
لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ

﴿٧٩﴾ أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ  
مَا يَمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون فرستاد، در حالی که چیزی نمی دانستید و برای شما گوش و چشم و دل قرار داد تا شکرگزار در قبال نعمتهايش باشید. آیا آنها [کافران] به پرندگانی که بر فراز آسمان در حال حرکت می باشند نگاه نمی کنند [درباره ی آنها نمی اندیشند] که کسی جز خدا آنها را [در هوا] نگاه نمی دارد؛ در این امر نشانه هایی است [از علم و قدرت خدا] برای کسانی که ایمان دارند.

شرافت علم از منظر بزرگان دین علیه السلام

در گذشته راجع به شرافت نعمت علم صحبت شد. در ادامه ی سخن از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام این جمله منقول است که:

(كَفَى بِالْعِلْمِ شَرَفًا أَنْ يَدَّعِيَهُ مَنْ لَا يُحْسِنُهُ وَيَفْرَحُ إِذَا نُسِبَ إِلَيْهِ وَ كَفَى بِالْجَهْلِ ذِمًّا أَنْ يَبْرَأَ مِنْهُ مَنْ هُوَ فِيهِ)؛<sup>۲</sup>

۱-سوره ی نحل، آیات ۷۸ و ۷۹.

۲-بحار الانوار، ج ۱، ص ۱۸۵.

در شرافت علم همین بس که کسی که آن را ندارد، ادّعا می کند که دارم و از اینکه بگویند آن را دارد، خوشحال می شود و در پستی جهل همین بس که آدمی که آن را دارد، از آن تبرّی می جوید و خود را منزّه از آن می داند.

معلوم می شود انسان، فطرتاً طالب علم و گریزان از جهل است. جمله‌ی دیگر از همان امام بزرگ منقول است: (قِيمَةُ كُلِّ امْرِءٍ مَا يُحْسِنُهُ)؛ ارزش هر انسانی، همان کاری است که آن را خوب بلد است و می تواند آن را انجام بدهد.

معلومات هر کس، معیار ارزش وجودی او در میان مردم است؛ از باب مثل دامپزشک که علم درمان بیماری حیوانات را دارد با پزشکی که علم درمان انسان دارد، طبیعی است که ارزش وجودی شان در میان مردم، به نسبت ارزش حیوان با انسان تفاوت دارد. به همین میزان کسی که با روح و جان انسان سروکار دارد و بیماری‌های قلب‌ها را درمان و دل‌ها را با خدا آشنا می سازد و رو به کمال مطلق و حیات ابدی حرکت می دهد، در میان صاحب‌دلان ارزش وجودی اش به نسبت ارزش بدن با روح و جان با پزشکان تن تفاوت دارد و اصلاً قابل مقایسه نمی باشد. به قول صاحب مثنوی که از زبان انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام می گوید:

بحر قلزم دید ما را فأنفلق	ما طبیبانیم شاگردان حق
که به دل از راه نبضی بنگرند	آن طبیبان طبیعت دیگرند
کز فراست ما به عالی منظریم	ما به دل بی واسطه خوش بنگریم
جان حیوانی بدیشان استوار	آن طبیبان غذایند و ثمار
ملهم ما پرتو نور جلال	ما طبیبان فعالیم و مقال

این چنین کار انبیاء و اولیای خدا علیهم‌السلام و عالمان دینی دعوت به سوی خداست که بهترین و شریف ترین کارهاست که خدا فرموده است: ﴿وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِّمَّنْ دَعَا إِلَى اللَّهِ...﴾؛<sup>۲</sup> چه کسی نیکو سخن تر از کسی که دعوت به سوی خدا کند و خطاب به رسول گرامی اش صلی الله علیه و آله می فرماید:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُو إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...﴾<sup>۳</sup>

بگو این راه من است که با بصیرت و بینشی لازم، دعوت به سوی خدا می کنم،

۱- بحارالانوار، ج ۱، ص ۱۶۵.

۲- سوره ی فضل، آیه ۳۳.

۳- سوره ی یوسف، آیه ۱۰۸.

خودم و کسی که از من تبعیت می کند...

حاصل اینکه ارزش وجودی هر کسی در گرو ارزش آن علمی است که راجع به کاری خاص دارد؛ در واقع ارزش انسان از آن علم است تا آن علم مربوط به چه موضوعی باشد. در روایات معصومین علیهم السلام آمده است:

(لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي طَلْبِ الْعِلْمِ لَطَلَبُوهُ وَ لَوْ بِسَفْكِ الْمُهْجِ وَ خَوْضِ اللَّجَجِ)؛<sup>۱</sup>

اگر مردم می دانستند که در طلب علم چه فوایدی هست، در مقام تحصیل آن برمی آمدند، اگرچه مستلزم ریختن خون دلها و فرو رفتن در میان امواج دریاها می بود.

### عظمت علم از نگاه قرآن

در سوره‌ی رحمان خداوند حکیم پیش از توجّه دادن به عظمت خلقت انسان، عظمت علم را مورد توجّه قرار داده و فرموده است: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾؛<sup>۲</sup> و حال آنکه بدیهی است که رتبه‌ی علم از لحاظ ترتیب طبیعی در رتبه‌ی متأخره از خلقت است؛ یعنی انسان اول خلق می شود و سپس عالم می گردد؛ ولی در عین حال علم از لحاظ شرافت منزلت، آنچنان بالا آمده است که در رتبه‌ی متقدمه‌ی بر خلقت ذکر شده است. یعنی اولین نعمتی که به انسان شرف می بخشد، نعمت علم است. آن هم علم قرآن نه هر علمی، زیرا تنها علم قرآن است که انسان را به شرف نهایی اش که تقرب به کمال مطلق و لقای خداست می رساند.

علوم دیگر اگرچه همه در حدّ خود نافع و تحصیل آنها بر امت اسلامی لازم است، اما محور همه‌ی آنها بُعد جسمانی انسان است و ارتباطی با روح و جان وی ندارند. اما علم قرآن در رتبه‌ی اول سروکارش با روح و جان انسان است و مقصد اصلی اش، آشنا ساختن انسان با خداست. آنگاه در سایه‌ی ایمان به خدا به تنظیم برنامه‌ی زندگی دنیوی و اصلاح بُعد جسمانی او می پردازد. ﴿الرَّحْمَنُ عَلَّمَ الْقُرْآنَ خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾؛ مقام اعظم اقدس حضرت رحمان، ابتدا پس از خلقت انسان، تعلیم قرآن کرد و سپس تعلیم بیان نمود تا از طریق بیان، نشر علوم قرآن بنماید. در اولین سوره‌ای که بر رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل شده یعنی سوره‌ی

۱- کافی، ج ۱، ص ۳۵.

۲- سوره‌ی رحمن، آیات ۱ تا ۳.

عَلَّقَ، آنجانی سخن از علم و قرائت و قلم به میان آمده و فرموده است:

﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ... اقْرَأْ وَ رَبُّكَ الْأَكْرَمُ ﴿۱۰﴾ الَّذِي عَلَّمَ بِالْقَلَمِ ﴿۱۱﴾  
عَلَّمَ الْإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ ﴿۱۲﴾﴾

بخوان به نام پروردگارت که آفرید... بخوان و پروردگار اکرمت که تعلیم با قلم کرد و به انسان آنچه را که نمی دانست تعلیم نمود.

البته می دانیم که پیامبر اکرم ﷺ اُمّی بود و هیچگونه رابطه‌ای با قلم و کتاب و خواندن و نوشتن نداشت، در عین حال اولین سوره‌ای که بر قلب مبارکش نازل و بر زبان شریفش جاری گشته است، عنایت خدا را نسبت به کرامت و شرافت علم و قرائت و تعلیم و قلم که وسیله‌ی کتابت است ارائه فرموده است.

### دل و مراحل تکاملی آن

حال در آیه‌ی مورد بحث، بعد از اشاره به سابقه‌ی جهل انسان به هنگام تولد از مادر، توجه او را به داشتن سه نعمت بزرگ الهی - که چشم و گوش و قلب است - جلب می کند که هر سه، ابزار و وسیله‌ی بسیار بزرگی برای تحصیل علم هستند. به وسیله‌ی چشم آثار صنع خدا را در کتاب تکوین و تحقیقات عالمان و دانشمندان را در کتاب تدوین مطالعه می کند. با گوش، سخنان انبیاء و اولیای خدا ﷺ و حکیمان و عارفان و واعظان را می شنود و با قلب، اعتقاد و ایمان به عظمت و جلالت حضرت خالق منعم پیدا کرده و در مقابل انعام و احسانش به شکر و سپاسگزاری می پردازد و لذا می فرماید:

﴿وَاللَّهُ أَخْرَجَكُمْ مِنْ بُطُونِ أُمَّهَاتِكُمْ لَا تَعْلَمُونَ شَيْئًا وَ جَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَ الْأَبْصَارَ وَ الْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ ﴿۱۳﴾﴾

و خدا شما را از شکم مادرانتان بیرون آورد در حالی که هیچ چیزی نمی دانستید و برای شما چشم و گوش و دل قرار داد، باشد که سپاسگزار و شاکر باشید.

کلمه‌ی «افنده» جمع فؤاد است و فؤاد یعنی «قلب و دل» که اسامی متعدّد دارد. از آن نظر که پیوسته در حال تحوّل و انقلاب و دگرگونی است، «قلب» گفته می شود که رسول اکرم ﷺ فرموده است:

﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْقَلْبِ مَثَلُ رِيْشَةٍ فِي الْفَلَاةِ تَعَلَّقَتْ فِي أَصْلِ شَجَرَةٍ تُقَلِّبُهَا الرِّيحُ



ظَهْرًا لِبَطْنٍ؛<sup>۱</sup>

مَثَلُ قَلْبٍ، مَثَلُ پَرِی است که در بیابانی به شاخه‌ی درختی آویخته است و وزش باد، آن را پشت و رو می‌کند و هر دَم به سَمْتِی می‌چرخاند.

گفت پیغمبر که دل همچون پری است در بیابانی اسیر صرصری است  
 باد پر را هر طرف راند گزاف گه چپ و گه راست با صد اختلاف  
 و در حدیث دیگری فرموده است: (لَقَلْبُ ابْنِ آدَمَ أَسْرَعُ تَقَلُّبًا مِنَ الْقَدْرِ إِذَا اسْتَجْمَعَتْ  
 غَلِيَانًا)؛<sup>۲</sup> دل فرزند آدم، بیشتر از دیگک در حال جوشیدن زیر و بالا می‌شود. مثنوی همین  
 مضمون را به نظم آورده است و می‌گوید:

در حدیث دیگر آن دل را چنان کاب جوشان ز آتش اندر غازقان  
 هر زمان دل را دگر رایی بود آن نه از وی بلکه از جایی بود  
 تمایلات و شهوات گوناگون، از هر سو مانند بادهای مخالف می‌وزد، دل را پشت و  
 رو می‌کند. گاهی رو به خدا و گاهی پشت به خدا می‌گرداند. این مرحله‌ی ابتدایی قلب  
 است که در حال تَقَلُّب و تحوّل است.

اما وقتی استقرار پیدا کرد و حال توقّد<sup>۳</sup> به خود گرفت و نسبت به مسائل معنوی و  
 روحانی وقّاد<sup>۴</sup> و گیرا شد. در آن مرحله، اسمش فؤاد است که راغب در مفردات نیز  
 این چنین معنا کرده است و با یک جرّقه که از جانب داعیان حق به او برسد، همچون شمعی  
 شعله‌ور می‌شود، هم خودش و هم به دیگران روشنی می‌دهد. اینک خداوند حکیم به ما  
 آدمیان گوشزد می‌کند که شما به ارزش نعمتهای خدا داده‌ی خود پی ببرید و بدانید شما  
 همچون سنگ و صخره‌های سفت و سخت کوهستان نیستید، بلکه انسانید و دارای فؤادید و  
 خاصیت وقادیت دارید و می‌توانید فراگیر حقایق آسمانی گردید و عالمی را منور سازید. از  
 اینرو به شما سمع و بصر، گوش شنوا و چشم بینا داده‌ایم تا از این دو مجرا به دراکت قلب و  
 فؤاد خود بیفزایید.

۱- نهج الفصاحة، ج ۲، ص ۷۷۸.

۲- نهج الفصاحة، ج ۲، ص ۷۸۱.

۳- توقّد: گیرندگی.

۴- وقّاد: گیرا.

## تأثیر گوش در شکل‌گیری شخصیت علمی انسان

البته راه‌های دیگر هم در ساختمان وجود انسان برای افزودن بر مُدْرَكَات دل هست، ولی چشم و گوش در تحصیل علوم انسانی دخالت بیشتری دارند. در میان این دو عضو نیز گوش سهم بیشتری دارد؛ از اینرو در آیه‌ی مورد بحث بلکه علی‌الظاهر در همه جای قرآن کریم سمع مقدم بر بصر آمده است: ﴿وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ﴾؛ و لذا بسیاری از نابینایان حتی نابینایان مادرزاد از طریق گوش و شنیدن به مقامات عالی علمی رسیده‌اند؛ اما شنیده نشده است که افراد کر مادرزاد از طریق چشم و دیدن به مقامی از مقامات علمی رسیده باشند. به هر حال گوش در تکوّن شخصیت علمی انسان، فوق‌العاده مؤثر است، از اهل فنّ و تحقیق نقل شده که می‌گویند اوّل عضو حسّی که در طفل نوزاد باز می‌شود گوش است و بعد چشم است. تا مدّتی بعد از تولّد، چشمش بسته است اما گوشش می‌شنود و شاید آخرین عضو حسّی هم که موقع مردن از کار می‌افتد، باز گوش باشد. اگرچه در نهج‌البلاغه‌ی شریف از امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که آخرین حسّی که از شخص محترّض از کار می‌افتد، چشم است. چنانکه ضمن بیان حالات انسان به هنگام احتضار و فرا رسیدن ساعت مرگ می‌فرماید:

فَلَمَّ يَزَلِ الْمَوْتُ يُبَالِغُ فِي جَسَدِهِ حَتَّىٰ خَالَطَ لِسَانَهُ سَمْعُهُ فَصَارَ بَيْنَ أَهْلِهِ لَا يَنْطِقُ بِلِسَانِهِ وَلَا يَسْمَعُ بِسَمْعِهِ يُرَدُّ طَرَفَهُ بِالنَّظَرِ فِي وُجُوهِهِمْ يَرَى حَرَكَاتِ أَلْسِنَتِهِمْ وَلَا يَسْمَعُ رَجْعَ كَلَامِهِمْ ثُمَّ إِذَا دَادَ الْمَوْتُ التَّيْبَاتُ بِهٖ فَمَقْبُضَ بَصَرُهُ كَمَا قَبِضَ سَمْعُهُ وَخَرَجَتِ الرُّوحُ مِنْ جَسَدِهِ فَصَارَ جِيفَةً بَيْنَ أَهْلِهِ؛<sup>۱</sup>

پس پیوسته مرگ در بدن او پیش می‌رود [و اعضاء و جوارحش را از کار می‌اندازد] تا اینکه گوش او هم مانند زبانش از کار باز می‌ماند [دیگر سخنی نمی‌شنود] و در میان افراد خانواده‌اش، طوری می‌شود که نه به زبانش حرفی می‌زند و نه به گوشش سخنی می‌شنود. چشم خودش را به چهره‌های اطرافیان بسترش می‌چرخاند و حرکات زبان آنها را می‌بیند اما سخنانشان را نمی‌شنود، پس پیشروی مرگ در بدنش بیشتر می‌شود و چشمش را هم فرا می‌گیرد [دیگر چیزی را نمی‌بیند] همانطور که گوشش را فرا گرفته بود [و چیزی را نمی‌شنید] در این موقع است که جان از بدنش خارج می‌شود و مرداری می‌شود افتاده در

۱- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

میان افراد خانواده‌اش.

﴿قَدْ أَوْحَشُوا مِنْ جَانِبِهِ وَتَبَاعَدُوا مِنْ قُرْبِهِ... ثُمَّ حَمَلُوهُ إِلَى مَحَطٍّ فِي الْأَرْضِ فَأَسْلَمُوهُ فِيهِ إِلَى عَمَلِهِ﴾<sup>۱</sup>

که از او وحشت می‌کنند و از نزدیک شدن به او دوری می‌جویند.... آنگاه او را بر می‌دارند و میان گودالی از زمین قرار می‌دهند و او را به عملش وامی‌گذارند. اللَّهُمَّ ارْحَمْنَا بِرَحْمَتِكَ وَوَقِّعْنَا لِمَا تُحِبُّ وَتَرْضَىٰ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا منظور این بود که گوش و قوه‌ی سامعه در تحصیل علوم انسانی بیش از چشم و قوه‌ی باصره، کاربرد دارد و لذا می‌بینیم در آیات قرآن کریم، حتی آنجا که سخن از صفات خدا - جَلَّ و علا - به میان آمده، صفت سمیع مقدم بر صفت بصیر ذکر شده است:

﴿...إِنَّ اللَّهَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ﴾<sup>۲</sup>

﴿...إِنِّي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَىٰ﴾<sup>۳</sup>

نکته‌ی دیگر اینکه در همه جای قرآن کریم، کلمه‌ی «سمع» مفرد آمده و هیچ جا اَسْمَاع نیامده است ولی «بصر» و «فؤاد» هم جمع و هم مفرد آمده است. احتمالاً همانگونه که از بعضی آقایان مفسران نقل شده و جهش این است که کلمه‌ی سمع اسم جمع است و خود معنای جمعی دارد و نیاز به صیغه‌ی جمع ندارد.

شیطان در کمین انسان

﴿وَجَعَلَ لَكُمْ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ لَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ﴾

خداوند، چشم و گوش و دل به شما داد تا از گذرگاه این سه عامل درکِ علوم، شاکر بشوید که در غیر این صورت آن درک و علمتان نیز ارزشی نخواهد داشت. آری شکر منعم، معیار علم است و حکمت که فرموده است: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ...﴾<sup>۴</sup>؛ ما یقیناً به لقمان حکمت دادیم اینکه شکرگزار خدا باش... یعنی حقیقت حکمت، شناختن مُنعم است و شکرگزار منعم بودن؛ ولی یاللاسف که: ﴿...قَلِيلٌ مِنْ عِبَادِيَ الشَّاكِرُونَ﴾<sup>۵</sup>؛ اندکی از بندگان من شاکر می‌باشند. از آن سو شیطان تمام همّش این است که بندگان خدا را از

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی غافر، آیه‌ی ۲۰.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۴۶.

۴- سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۲.

۵- سوره‌ی سبأ، آیه‌ی ۱۳.

مسیر شکر خدا منحرف گرداند و گفته است:

﴿...فَمَا أَعْوَيْتَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ ۗ ثُمَّ لَا يَتَنَبَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَ مِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ﴾<sup>۱</sup>

...[خدایا، من در مقام انتقام از اینکه مرا به خاطر آدم، مطرود از در گاهت کردی] میان راه مستقیمت سر راه فرزندان آدم می نشینم از همه طرف به سراغشان می روم و اضلالشان می کنم از پیش رو و پشت سرشان، از سمت راست و از سمت چپشان، چنان کنم که اکثرشان را شاکر نیابی!

از آیه ی شریفه استفاده می شود که مصونیت از وساوس شیطان و باقی ماندن در صراط مستقیم خدا کار ساده و آسانی نیست. آدمی از چهار طرف در معرض هجمه ی شیطان قرار گرفته و دامهای اضلال و اغوا در گذرگاه چشم و گوش و دل، پیش پای آدمی گسترده است، از اینرو مراقبت شدید توأم با تضرع به درگاه خدا و توسل به اولیای خدا لازم است تا با سلامت ایمان از این گذرگاه پر آشوب دنیا عبور کنیم و به مقصد اعلا که لقاء الله است نائل گردیم. ان شاء الله.

به هر جا بنگرم، روی تو بینم!

در آیه ی بعد، به نمونه ی دیگری از آثار علم و قدرت خداوند حکیم اشاره کرده و اندیشمندان را به مطالعه در اسرار توحیدی آن، دعوت می کند و می فرماید:

﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ إِنْ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾

آیا این صاحبان اندیشه و تفکر، سری به بالا نمی گیرند تا پرندگان در حال پرواز در فراز آسمان را ببینند و درباره ی آنها ببیندیشند و پی به عظمت علم و قدرت آن آفریدگار علیم و قدیر ببرند که چه نیرو و نظم و ترتیبی خاص به بال و پر یک پرنده ی به ظاهر کوچک داده که می تواند بر خلاف جاذبه ی زمین در هوا خود را نگه دارد و مجذوب زمین نشود و با آرامش کامل به هر سو که می خواهد پرواز کند. آری: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ به یقین در این جریان، آیات و نشانه هایی است از علم و قدرت و حکمت اما برای

کسانی که با چشم تفکر و تحقیق و تدبّر به موجودات می‌نگرند و جلال و جمال خالق را در آینه‌ی وجود مخلوق تماشا می‌کنند و بر نورانیت ایمانشان می‌افزایند. آری:

به نزد آنکه جانش در تجلّی است همه عالم کتاب حق تعالی است

آن باطن‌بینان و تحلیل‌گرانند که تمام عالم را کتابی پر محتوا می‌بینند. هر موجودی را کلمه‌ای پر نور و سطری درخشان مشاهده می‌کنند که کمال نویسنده را نشان می‌دهد. دست نویسنده را جلوتر از خطّ و نوشته‌اش مشاهده می‌نمایند و به زبان حال و قال می‌گویند: ای معبود محبوب من:

به دریا بنگرم دریا تو بینم به صحرا بنگرم صحرا تو بینم  
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از روی زیبای تو بینم



به هر چه می‌نگرم تو نمودار بوده‌ای ای نانموده رخ، تو چه بسیار بوده‌ای

### غفلت از صانع حکیم

ولی متأسفانه به فرموده‌ی قرآن کریم که بالحنی اسفبار و توییح آمیز می‌فرماید:

﴿وَكَايْنٍ مِّنْ آيَةٍ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup>

چه بسیار آیت و نشانه در آسمان‌ها و زمین وجود دارد که این مردم با بی‌اعتنایی از کنار آنها می‌گذرند و از آنها رو بر می‌گردانند.

این همه آیات و نشانه‌های علم و حکمت و قدرت از زمین و آسمان، از زیر پا و بالای سر، در مرئی و منظر ما قرار داده شده است و ما علی‌الدوام با آنها سروکار داریم و خداوند رحمان رحیم خواسته است که ما با دیدن آثار صنع حکیمانه‌ی او، با او آشنا شویم و خود را به او نزدیک کنیم و به سعادت ابدی نائل گردیم. ولی یاللاسف که آنچه در ما نیست، همین انتقال از آیت به ذوالآیت<sup>۲</sup> است. خط را دیدن و تحسین کردن و خطاط را به حساب نیاوردن! و این روش، مخالف با روش عقلای عالم و منافی با حکم عقل سلیم است که از اثر باید پی به مؤثر برد و از طریق مصنوع با صانع آشنا گشت و این حال غفلت از روش عقلی و عقلانی هم معلول عادت است که وقتی انسان مکرراً چیزی را دید و پیوسته با او در

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۵.

۲- ذوالآیت: صاحب نشانه.

تماس بود، در نظرش عادی می‌شود و اصلاً مجال تفکر درباره‌ی اسرار وجودی آن را پیدا نمی‌کند و تنها به چگونگی بهره‌برداری از آن می‌پردازد.

از باب مثال ما از آن لحظه که چشم به این دنیا گشوده‌ایم، دیده‌ایم زمینی هست و آسمانی، خورشید و ماهی هست و ستارگانی، طلوع و غروبی هست و شب و روزی به دنبال هم می‌آیند و می‌روند. آب و هوایی هست و خوردن و خوابیدن و بیدار شدن و دنبال کار رفتن. اما آیا زمین یعنی چه و آسمان یعنی چه؟ طلوع و غروب ماه و خورشید و رفت و آمد شب و روز چه معنایی دارد و... آورنده و برنده‌شان کیست و چه هدفی از آوردن و بردن اینها دارد؟ اصلاً به فکر ما راه نمی‌یابد.

### روش جاهلان سطحی نگر

البتّه افراد اقلیتی که اهل تفکر و تحقیق در اسرار این حقایق می‌باشند، حساب جداگانه‌ای دارند و به فرموده‌ی خداوند:

﴿...قَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشَّكُورُ﴾؛

...اندکی از بندگان من هستند که [نعمت شناس و] منعم [شناس]ند.

اینجا ما نظر به اکثریت افراد مانند خود داریم که باز هم به فرموده‌ی قرآن: ﴿...يَمُرُّونَ عَلَيْهَا وَهُمْ عَنْهَا مُعْرِضُونَ﴾؛ سطحی‌نگران و ظاهر بینانی هستند که با کمال بی‌اعتنایی و اعراض، از کنار این حقایق شگفت‌انگیز خلقت می‌گذرند و روی عادت، اکتفا به بهره‌برداری از ظواهر آنها می‌کنند و مجال تفکر در اسرار آنها را نمی‌یابند. نه سراغ از مبدأ پیدایش آنها می‌گیرند و نه از چگونگی پیدایش آنها می‌پرسند و نه کاری به هدف و منظور از پیدایشش دارند؛ منتهی چون همیشه آن را دیده‌اند و بهره‌ای از وجودش برده‌اند، منکر وجودش نمی‌باشند و عادتاً جز اقرار به وجودش چاره‌ای ندارند.

آری، آدم جاهل نادان برنامه‌ی کارش همین است. تا چیزی را روی جریان عادی ندیده است اگر بشنود که می‌گویند هست، انکار می‌کند و چون ندیده است آن را، می‌گوید نیست و امکان ندارد که چنین چیزی باشد! ولی وقتی آن چیز روی کار می‌آید و او با چشمش آن را دید با تعجب و حیرت به آن نگاه می‌کند اما باز به فکر درک اسرار آن نمی‌افتد و پس از مدتی که آن را مکرّر دید، در نظرش عادی می‌شود و با بی‌اعتنایی از کنارش می‌گذرد. این علامت جهل و نشان آدم نادان است. مردم جاهل پیش از دیدن هر

چیز خلاف جریان عادی، آن را ناممکن می‌دانند و امکان وجودش را منکر می‌شوند. اما وقتی آن را دیدند، متحیرانه به او می‌نگرند و پس از مدتی که عادی شد، مُعْرِضانه از آن می‌گذرند. یعنی در هیچ مرحله‌ای از مراحل شناخت، متفکرانه و اندیشمندانه با آن روبه‌رو نمی‌شوند. این بنده وقتی درباره‌ی تلویزیون فکر می‌کردم، مردم می‌شنیدند که در دنیا چیزی ساخته شده است که هم چهره‌ها را نشان می‌دهد و هم صداها را به گوش می‌رساند می‌گفتند این دروغ است و بی‌اساس. مگر امکان دارد که کسی مثلاً در هندوستان ایستاده و صحبت می‌کند و ما در تهران که نشسته‌ایم هم چهره‌اش را ببینیم و هم صدای او را بشنویم؟ این ناشدنی است.

تا گذشت مدتی و تلویزیون وارد بازار تهران شد، دیدیم همان مردمی که منکر امکان وجودش بودند، در مقابل قهوه‌خانه‌ها که تلویزیون داشتند پشت سر هم می‌ایستادند، گردن می‌کشیدند و با چشم‌های حیرت‌زده و دهان از تعجب بازمانده به تماشای صفحه‌ی آن می‌پرداختند و پس از مدتی که گذشت، تلویزیون فراگیر شد و داخل خانه‌ها راه یافت و عادی شد؛ در این موقع این مردم تنها بهره‌ای که از آن می‌بردند، تماشای فیلم‌های بدآموز محرک شهوت بود و مُفسِد اخلاق. این روش انسان‌های جاهل و نادان است.

### روش و منش مغزداران عالم

اما انسان‌های اندیشمند متفکر که خدا از آنها تعبیر به «اولوالالباب» کرده، یعنی مغزداران عالم، به هر چه که می‌رسند، درباره‌اش می‌اندیشند تا ماهیت آن را بشناسند و سپس در اصل وجود و مبدأ پیدایش و کیفیت پیدایش و اسرار و فواید وجودی‌اش به تحقیق و تحلیل می‌پردازند تا از این طریق آشنایی بیشتری با مبدأ عالم هستی که کمال مطلق است پیدا کنند و خود را با نزدیک کردن به او به حیات و سعادت ابدی نائل گردانند. اینانند که خدا در مقام معرفی آنان فرموده است:

﴿الَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللَّهَ قِيَامًا وَقُعُودًا وَعَلَىٰ جُنُوبِهِمْ وَيَتَفَكَّرُونَ فِي خَلْقِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ رَبَّنَا مَا خَلَقْتَ هَذَا بَاطِلًا...﴾

کسانی که خدا را در همه حال، ایستاده و نشسته و به پهلو خوابیده یاد می‌کنند و پیوسته در آفرینش آسمان‌ها و زمین می‌اندیشند [و می‌گویند] خدا یا تو این [نظام حیرت‌انگیز عالم] را به باطل [و بی‌هدف] نیافریده‌ای...

﴿...سُبْحَانَكَ قَعْنَا عَذَابَ النَّارِ﴾<sup>۱</sup>

...خدایا! تو منزهی از اینکه کاری باطل و بی هدف انجام دهی ما را از عذاب آتش [جهل و بی فکری] مصون نگه دار.

حالا قرآن کریم در آیه‌ی دوّم از دو آیه‌ی مورد بحث، به صورت استفهام توییحی می‌فرماید: ﴿أَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ مُسَخَّرَاتٍ فِي جَوِّ السَّمَاءِ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾؛ آیا این انسان‌های متفکر اندیشمند نباید خود را اندکی از جنجال زندگی مادی فارغ ساخته، سری بالا بگیرند و چشمی بپرخانند و این پرندگان در حال پرواز در جوّ آسمان را بنگرند و اکتفا به دیدن عادی نکنند. بلکه با دیده‌ی تفکر و تجربه و تحلیل در حالات گوناگون آنها بیندیشند که چگونه یک کبوتر می‌تواند خود را از زمین برکند و از جاذبه‌ی زمین رها گردد و در هوا خود را نگه دارد. آیا کیست آن که این نیروی گریز از جاذبه را به او داده و در جوّ هوا، نگهش داشته است. آری:

﴿مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا اللَّهُ﴾

او جز ذات اقدس الله - جل جلاله - کسی نمی‌باشد.

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید: ﴿أَوَلَمْ يَرَوْا إِلَى الطَّيْرِ فَوْقَهُمْ صَافَّاتٍ وَيَقْبِضْنَ مَا يُمْسِكُهُنَّ إِلَّا الرَّحْمَنُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ بَصِيرٌ﴾؛ آیا آنها به پرندگانی که بالای سرشان در حال پروازند نگاه نکردند که چگونه گاه بال‌های خود را گسترده و گاه جمع می‌کنند. آیا چه کسی این آگاهی را به آنها داده که در چه شرایطی باید بال‌ها را صاف و گسترده نگه دارند و در چه شرایطی آنها را باز و بسته نمایند. آری، جز خداوند رحمان، کسی آنها را در جوّ آسمان نگه نمی‌دارد و پرواز کردن یادشان نمی‌دهد. چه آنکه او به هر چیز بیناست (و از نیازمندی‌های هر موجودی آگاه است).

### ویژگی‌های مؤمنان واقعی

در جمله‌ی پایانی آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید: ﴿إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ﴾؛ در آفرینش پرندگان و مسخر بودنشان در فراز آسمان، آیات و نشانه‌هایی است از علم و قدرت آفریدگار اّمّا برای کسانی که ایمان به وجود مبدأ علیم قدیر حکیم عالم دارند و در آئینه و مرآت وجود هر موجودی، جمال او را می‌بینند و با او به راز دل‌گویی و عرض نیاز می‌پردازند.

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹۱.

۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۹.



«لقوم یؤمنون» نه «لقوم یا کلون و یشربون و یلعبون ثم یموتون» مردمی که از دنیا چیزی جز این نفهمیده‌اند که بخورند و بنوشند و با مشتهیات نفسانی<sup>۱</sup> خود بازی کنند و سپس بمیرند. اینان لیاقت این را ندارند که طرف صحبت با خدا قرار گیرند. او - جلّ جلاله - با کسانی طرف صحبت است که اندیشمند و مؤمنند؛ اما نه مؤمن به آن معنا که در ذهن اکثر ما هست. آدمی که تسبیحی به دست دارد و علی‌الدوام مشغول گفتن سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و... است، بلکه مقصود، آدم باوردار چشم و گوش دل باز است که به هر چه و هر جا نگاه می‌کند، آیتی از آیات خدا در آن مشاهده می‌نماید. از زمین و آسمان، از طلوع و غروب ماه و خورشید و ستارگان، از ماهیان شناور در دریا، از پرندگان در حال پرواز در هوا و... از همه چیز و همه جا، ندای حضرت خالق منان به گوش دل می‌شود که:

﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ... وَالشَّمْسَ وَالْقَمَرَ وَ  
التُّجُومَ مُسَخَّرَاتٍ بِأَمْرِهِ أَلَا لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>  
﴿هُوَ اللَّهُ الْخَالِقُ الْبَارِئُ الْمُصَوِّرُ لَهُ الْأَسْمَاءُ الْحُسْنَى!...﴾<sup>۳</sup>

آری، اینانند که مؤمن به معنای واقعی هستند و شب و روز با خدا در حال عرض بندگی و مناجاتند و خوب می‌دانند که ذکر خدا و راز دل‌گویی با خدا و عرض نیاز به درگاه خدا چه حلاوتی دارد. باید مزاج را متناسب ساخت تا بتواند غذای عالی را بپذیرد. در دنیا انواع و اقسام غذاها فراوان است، اما کو مزاج مناسب تا بهره‌برداری از آنها بنماید وگرنه:

گر جهان باغی پر از نعمت شود      قسم مار و مور هم خاکی بود

الآن ما سفره‌های رنگین از غذاهای لذت‌بخش از مرغ و ماهی و بوقلمون بریان و خورش فسنجان می‌گسترانیم، اما کرم‌های خاکی از غذاهای ما اصلاً خبری ندارند، نه طعم آنها را چشیده‌اند و نه بوی آنها به شامه‌شان رسیده است، چرا؟ چون مزاج آنها خاک طلب است و جز خاک از چیزی لذت نمی‌برند و اصلاً نمی‌توانند درک کنند که انسان‌ها چه نوع غذاهایی می‌خورند و چه لذت‌ها از آن غذاها می‌برند. اکنون قرآن نیز سفره‌های رنگین از غذاهای عالی معنوی دارد لیکن بسیاری از ما مردم هیچ خبری از آن غذاهای عالی قرآنی نداریم، نه طعمی از آنها چشیده‌ایم و نه بویی از آنها بوییده‌ایم؛ چون مزاج ما حلواطلب

۱- مشتهیات نفسانی: دلخواهی‌ها.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۵۴.

۳- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۴.

است و همچون کودکان برای به دست آوردن حلوا بر سر و کله‌ی هم می‌کوبیم و آبروی هم را می‌ریزیم. در روایت معراج خطاب به رسول اکرم ﷺ آمده است:

(يَا أَحْمَدُ، إِحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِثْلَ الصَّبِيِّ إِذَا نَظَرَ إِلَى الْأَخْضَرِ وَالْأَصْفَرِ وَ  
أُعْطِيَ الْحُلُوَّ وَالْحَامِضَ اغْتَرَّ بِهِ)؛<sup>۱</sup>

ای احمد، بر حذر باش از اینکه مانند بچه باشی که چون سبز و زردی ببیند و ترش و شیرینی داده شود، گول می‌خورد.

در میان چوب گوید کرم چوب      مر که را باشد چنین حلوی خواب  
آن کرم داخل چوب که خوراکش مغز چوب است، در ذائقه‌اش حلوی بهتر از آن  
در عالم پیدا نمی‌شود.

در میان خاک گوید کرم خُرد      این چنین حلوا به عالم کس نخورد  
کرم سرگین در میان آن حَدَث      در جهان نقلی نداند جز خَبَث  
جز نجاست هیچ نشناسد کلاغ      شد نجاست مرو را چشم و چراغ

مردم فرو رفته‌ی در گنداب شهوات شکم و دامن، چه می‌فهمند که قرآن هم حلاوتی دارد، نماز و مناجات با خدا، لذّاتی فوق لذّات دارد که هیچ لذّتی در عالم قابل مقایسه‌ی با آن نمی‌باشد. آن را علی امیرالمؤمنین عليه السلام و امام العارفین می‌فهمد که آرزو می‌کند شب فرا برسد و او مجلس انس با پروردگارش تشکیل دهد و آن چنان دل به او داده و مستغرق در بحر جلال و جمال او گردد که از همه چیز و همه جای عالم حتّی از جسم خودش بی‌خبر افتد و در گوشه‌ی نخلستان مدهوش شود...!!

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ  
تَرْضَى وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٨٠﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ

الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ

وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأَوْبَارِهَا وَأَشْعَارِهَا أَثْنَا وَمِئَةً إِلَىٰ حِينٍ

﴿٨١﴾ وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَجَعَلَ لَكُمْ

مِنَ الْجِبَالِ أَكْنَانًا وَجَعَلَ لَكُمْ سَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ

الْحَرَّ وَسَرَابِيلَ تَقِيَكُمُ بِأَسَاكِمِكُمْ كَذَلِكَ يُتِمُّ نِعْمَتَهُ

عَلَيْكُمْ لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ

﴿٨٢﴾ فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلْغُ الْمُبِينُ

﴿٨٣﴾ يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ تَمْرِينَ كَرُونَهَا وَأَكْثُرْهُمْ

الْكَافِرُونَ

و خدا برای شما [قسمتی] از خانه هایتان را محل سکونت [و آرامش] قرار داد و از پوست چهارپایان نیز برای شما خانه هایی قرار داد که روز کوچ کردن و روز اقامتتان به آسانی می توانید آنها را جابجا کنید و از پشم و کرک و موی آنها

اثاث و متاع [و سایل گوناگون زندگی] تا زمان معینی قرار داد و خدا از آنچه آفریده سایه‌هایی برای شما و از کوهها پناهگاه‌هایی قرار داد و برای شما لباس‌هایی آفریده که شما را از گرما [و سرما] حفظ می‌کند و لباس‌هایی که حافظ شما به هنگام جنگ می‌باشد، اینگونه نعمت‌های خود را بر شما کامل می‌کند تا تسلیم فرمان او شوید [در عین حال] اگر آنها روی برتابند [نگران مباش] تو فقط وظیفه‌ی ابلاغ روشن داری [که انجام داده‌ای]. [عجیب اینکه] آنها نعمت خدا را می‌شناسند و سپس آن را انکار می‌کنند و اکثرشان کافرند.

### نعمت بسیار بزرگ مسکن

قبلاً عرض شده است که خداوند حکیم در سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، به تعدادی از نعمت‌های بزرگ خود که به بنده‌های خویش عطا فرموده است اشاره می‌کند تا حسن شکر و سپاسگزاری در برابر منعم را که از لوازم فطری انسانی است؛ در آنها زنده نگه دارد. حال از جمله‌ی آن نعمت‌ها، نعمت «مسکن» است که آیه‌ی شریفه اشاره به آن دارد و می‌فرماید: ﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾؛ خدا، قسمتی از خانه‌های شما را محل سکونت و آرامش برای شما قرار داده است و حَقّاً نعمت مسکن، نعمت بسیار بزرگی است که سبب آرامش جسمی و روحی انسان در زندگی می‌باشد. آدمی که مسکن دارد، در واقع نصف مشکلات زندگی‌اش حل شده است و با آرامش خاطر به حل نصف دیگر از مشکلاتش می‌پردازد و اما آدم بی‌مسکن، گویی که زندگی‌اش عاریتی است و نمی‌تواند با آسودگی خاطر به فعالیت و تأمین دیگر حوائجش بپردازد؛ از اینرو باید گفت: مسکن واقعاً مسکن است؛ یعنی محل سکونت و آرامش روحی انسان است. در قرآن کریم، مسکن یکی از نعمت‌های بهشتی به شمار آمده و ظاهراً در دو جا با کلمه‌ی «طیبه» توصیف شده است؛ ﴿مَسَاكِنَ طَيِّبَةً﴾ یعنی مسکن‌های دل‌پسند و آسایش‌بخش. حالا در آیه‌ی شریفه کلمه‌ی ﴿مِنْ﴾ که برای تبعیض به کار می‌رود آمده است:

﴿وَاللَّهُ جَعَلَ لَكُمْ مِنْ بُيُوتِكُمْ سَكَنًا﴾؛

خدا، قسمتی از خانه‌های شما را محل سکونت برای شما قرار داده است [نه همه‌ی آنها را].

این شاید از آن نظر باشد که یک خانه‌ی مجهز و کامل، مشتمل بر مرافق گوناگون

می‌باشد؛ **موافق جمع** «مرفق» است و مرفق یعنی آنجا که انسان برای تأمین رفاه در زندگی از آن بهره می‌برد و می‌دانیم که خانه منحصر به اطاق خواب نیست، بلکه یک خانه‌ی مجهز علاوه بر اطاق خواب، احتیاج به هال و اطاق پذیرایی از مهمان و آشپزخانه و انباری و دستشویی و محل نگهداری مرکب و دیگر نیازمندی‌ها دارد. تنها یک قسمت از آن مسکن یعنی محل سکونت و خواب و آسایش است و لذا آیه‌ی شریفه با کلمه‌ی ﴿مِنْ﴾ اشاره به این معنا فرموده است.

### فواید حیوانات برای انسان‌ها

در قسمت بعد، سخن از نوع دیگری از خانه‌ها به میان آمده که مناسب با زندگی مردم چادرنشین و بیابانگرد می‌باشد و آن خیمه‌ها و خانه‌های سیاری است که از پوست و چرم حیوانات درست می‌شود که ظاهراً در زمان نزول قرآن در بیابان‌های حجاز، کثیراً مورد استفاده قرار می‌گرفته است و می‌فرماید: ﴿وَجَعَلَ لَكُمْ مِنْ جُلُودِ الْأَنْعَامِ بُيُوتًا تَسْتَخِفُّونَهَا يَوْمَ ظَعْنِكُمْ وَيَوْمَ إِقَامَتِكُمْ﴾؛ و خدا برای شما خانه‌هایی از پوست چهارپایان قرار داد، خانه‌هایی بسیار کم‌وزن و سبکبار که شما آنها را به آسانی و کم‌زحمت در روز کوچ کردن و روز اقامتتان نقل و انتقال داده جابجا می‌نمایید. البته خانه‌های ثابت و شهری به این سادگی قابل نقل و انتقال نمی‌باشند، ولی خانه‌های سیار مانند چادر و خیمه که بیابان‌نشینان بر حسب اختلاف فصول و سرما و گرما تغییر مکان می‌دهند، با سهولت و سرعت، تغییر و تحویل داده می‌شوند و فایده‌ی دیگری که خدا از ناحیه‌ی این چهارپایان برای شما آدمیان قرار داده، موهایی است که بر بدن آنها می‌روید و شما از آنها وسایل گوناگون در زندگی خودتان به دست می‌آورید. چنانکه می‌فرماید:

﴿وَمِنْ أَصْوَابِهَا وَأُوبَارِهَا وَشُعَارِهَا أَثَاثًا وَمَتَاعًا إِلَىٰ حِينٍ﴾؛

از پشم‌ها و کرکها و موهای آنها اثاث و متاعی تا زمان معینی قرار داد.

**اصواف جمع** «صوف» است و صوف یعنی پشم که بر بدن گوسفند می‌روید. **اوبار جمع** «وَبَر» است و وبر یعنی کُرک که موی شتر است و نرمتر از پشم است و **اشعار جمع** «شعر» است و شعر یعنی موی بز که خشن‌تر از پشم گوسفند و کرک شتر است و بدیهی است که هر کدام از این سه نوع مو در زندگی انسان‌ها برای مصرف خاصی از لباس و فرش و وسایل دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرد.

اثاث یعنی وسایل خانه از هر قبیل و متاع یعنی هر چه که انسان در زندگی از آن بهره می برد و ﴿الی حین﴾ احتمالاً ناظر به این حقیقت است که تمام این وسائل و ابزار زندگی از هر قبیل که باشند، تازمان محدود و معینی مورد استفاده قرار می گیرند و همیشگی نیستند! آنگاه خداوند مَنان توجه انسان را به یکی دیگر از نعمت های خود جلب می کند و می فرماید:

﴿وَاللّٰهُ جَعَلَ لَكُم مِّمَّا خَلَقَ ظِلَالًا وَ جَعَلَ لَكُم مِّنَ الْجِبَالِ اَكْنَانًا﴾

و خداوند برای شما از آنچه آفریده است؛ سایه هایی و از کوه ها، پناهگاه هایی قرار داده است.

البته ما که همیشه در زیر سایه ها و در میان خانه ها زندگی می کنیم نه ارزش نعمت سایه ها در وسط بیابان و زیر آفتاب داغ سوزان تابستان را درک می کنیم و نه پی به ارزش نعمت پناهگاه های کوه ها در سرمای خشک کننده زمستان می بریم؛ ولی برای یک انسان بیابانگرد گرمزده تشنه، سایه ی یک درخت در وسط بیابان و غار واقع در دامن یک کوهستان، نعمتی بزرگ به حساب می آید آنچنان که گویی حیات مجدد به او می بخشد.

### نعمت پوشاک

باز از نعمتهای خدا بر انسان نعمت لباس و پوشاک تن است که می فرماید: ﴿وَجَعَلَ لَكُم سَرَابِیْلَ تَقِیْكُمُ الْحَرَّ﴾؛ و خدا برای شما لباس هایی قرار داد که شما را از گرما و سرما حفظ می کند. البته لباس، آدمی را هم از گرما حفظ می کند و هم از سرما و اینکه در آیه تنها محافظت از گرما ذکر شده است، احتمالاً برای این باشد که بعضاً در محاورات عرب، وقتی بخواهند سخن از دو چیز متضاد به میان بیاورند و یکی را به دیگری عطف بدهند یکی از آن دو ضد را ذکر می کنند و دیگری را برای رعایت اختصار حذف می کنند و ذکر اولی را قرینه بر اراده ی دوّمی نیز قرار می دهند که می شود: ﴿تَقِیْكُمُ الْحَرَّ وَ سَرَابِیْلَ تَقِیْكُمُ بَأْسَكُم﴾؛ و نوع دیگری از لباس برای شما قرار داده که حافظ شما در جنگ است مانند زره و کلاه خود و اشباه اینها.

### راز زندگانی با نور و سرور

و جمله ی پایانی آیه، در مقام بیان منظور از تذکر نعمت های الهی می فرماید:

﴿كَذٰلِكَ یُنِیْمُ نِعْمَتَهُ عَلَیْكُم لَعَلَّكُمْ تُسَلِّمُونَ﴾

خدا اینگونه نعمت های خود را بر شما تام و کامل می کند تا شاید [در مقام شکرگزاری از مُنعم برآمده] سر تسلیم در برابر فرمان او فرود آورید.

اتمام و اکمال نعمت، یعنی آنچه را که انسان لازم دارد هم از لحاظ سنخ نعمت و هم از لحاظ مقدار و هم از لحاظ وقت نیاز و دیگر شرایط آن به او داده است، زیرا او که خالق انسان و از تمام نیازمندی‌های وی آگاه است می‌داند که او مثلاً به هوا و آب و غذا که از ضروریات حیاتی اوست چه مقدار و در چه زمان و در چه شرایطی نیاز دارد و لذا همه‌ی آنها را بدون هرگونه زیاد و کم به او عنایت فرموده است و بدیهی است که انسان نیز به اقتضای فطرت و سرشت انسانی‌اش، خود را موظف می‌داند در مقابل آن همه انعام و احسان، در مقام شکر و سپاسگزاری از او برآید و سر در مقابل فرمان‌های حکیمانه‌ی او فرود آورده و تسلیم اوامر او گردد و راستی اگر انسان، این موجود اندیشمند، اندکی در نظام شگفت‌انگیزی که آفریننده‌ی حکیم در داخل و خارج ساختمان وجود او مقرر فرموده است بیندیشد که چگونه همه چیز را در جای مناسب خود به گونه‌ای زیبا و متقن و محکم قرار داده است، از همین نظم و حساب دقیقی که در نظام طبیعت به کار رفته است پی می‌برد و باور می‌کند که در نظام شریعت نیز عین همین نظم و حساب به کار رفته و تمام احکام حلال و حرامش، منطبق با مقتضیات فطری انسان، تقریر شده است؛ زیرا تنظیم‌کننده‌ی نظام شریعت، همان تنظیم‌کننده‌ی نظام طبیعت است، شارع حکیم، همان صانع حکیم است، یک گوینده است که به دو زبان سخن گفته است، **زبان طبیعت و زبان شریعت.**

بنابراین اگر انسان، تسلیم نظام شریعت شود و سر در مقابل فرامین و حلال و حرام خدا فرود آورد، تمام شئون زندگی‌اش غرق در نور و سرور و زیبایی خواهد شد، همانگونه که تمام کائنات از موجودات زمینی و آسمانی چون تسلیم نظام تکوینی خدا هستند، دارای حسن و زیبایی مخصوص به خود می‌باشند که فرموده است:

﴿الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ...﴾؛<sup>۱</sup>

او هر چه را که آفریده، زیبا آفریده است...

در رَجَمِ مادر که بودیم، مَلَكُ مَصَوِّرِ یعنی فرشته‌ی صورتگر از جانب خدا آمد و در ساختمان وجود ما بنای صورتگری گذاشت و به ما چشم و گوش و دیگر اعضا و جوارح از داخل و خارج داد و ما چون آنجا قادر بر مخالفت نبودیم و تسلیم دست او شدیم، اینچنین جامع و کامل و مجهّز به تمام جهازات از مادر متولّد شدیم.

اینک که قدم به این دنیا نهاده‌ایم، پیامبر اکرم ﷺ از جانب خدا همچون فرشته‌ی

۱-سوره‌ی سجد، آیه‌ی ۷.

صورتگر آمده که در رحم مادر دنیا به ما صورت انسان بهشتی مناسب با عالم پس از مرگ بدهد؛ دستورات دینی او از واجبات و محرمات در عبادات و معاملات و معاشرت تماماً جنبه‌ی سازندگی دارد و ساختمان روحی ما را مناسب با عالم حیات ابدی پس از مرگ می‌سازد. حال اگر تسلیم امر و فرمان او شدیم، مجهز به جهازات زندگی در بهشت جاودان از دنیا خواهیم رفت، وگرنه که سر از جهنم ابدی خواهیم درآورد. ما، در رحم مادر مُسَلَّم به اسلام اضطراری بوده‌ایم و لذا مجهز به جهاز اعضا و جوارح بیرون آمده‌ایم، ولی در رحم مادر دنیا باید مُسَلَّم به اسلام اختیاری باشیم تا از اینجا هم مجهز به جهاز ایمان و عمل بیرون رفته، منتقل به عالم برزخ و محشر بشویم.

### منطق انسان‌های متفکر

در یکی از دعا‌های مستحبی که قبل و یا بعد از تکبیرة الاحرام نماز می‌خوانیم این جمله آمده است:

(وَجْهَتْ وَجْهِي لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ خَنِيفًا مُسْلِمًا)؛

من هم اکنون که به نماز ایستاده‌ام، وجهی قلبم را رو به کسی قرار داده‌ام که به وجود آورنده‌ی آسمان‌ها و زمین است؛ اطاعت امر او می‌کنم و تسلیم فرمان او می‌باشم.

چه آنکه نظام تشریح او نیز همانند نظام تکوینش زیباپرور است و کمال آفرین. این منطق انسان‌های متفکر دور از لجاج و عناد است، اما آنان که فریب شیطان خورده و از روی لجاج و عناد و استکبار، اعتنا به هیچ منطق عقلانی نمی‌کنند، طبیعی است که تمام نعمت‌های الهی را نادیده گرفته و اصلاً خود را موظف به شکر و سپاس در مقابل منعم نمی‌دانند و تسلیم دعوت حق نمی‌شوند، در این صورت است که خداوند غنی قاهر برای دلداری و تسلی خاطر رسول گرامی اش ﷺ خطاب به آن حضرت می‌فرماید: ﴿فَإِنْ تَوَلَّوْا فَإِنَّمَا عَلَيْكَ الْبَلَاغُ الْمُبِينُ﴾؛ اگر اینان روی از تو بر می‌گردانند و اعتنا به هدایت و ارشادت نمی‌کنند ناراحت نباش، زیرا تو وظیفه‌ای جز ابلاغ پیام ما همراه با دلیل روشن نداری و این مأموریت را هم انجام داده‌ای. حال اینان نه اینکه پی به ارزش نعمت‌های خدا نبرده‌اند و از فواید حیاتی آنها ناآگاهند نه چنین نیست، بلکه: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا﴾؛ اینها نعمت خدا را خوب می‌شناسند و [با این حال آن را از روی لجاج و عناد] انکار می‌کنند و



خود را بدهکار به خدا نمی دانند. از اینرو باید گفت:

﴿وَأَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ﴾؛ اکثر اینها کافرند.

حال چرا «اکثر» فرموده است در حالی که همه‌ی افراد لجوج و معاند و مستکبر کافرند. احتمالاً چنانکه بعض مفسران گفته‌اند، اقلیتی در میان آنها بوده‌اند که اتمام حجت بر آنها نشده بود ولی اکثریت آنها بر اساس لجاج و عناد و استکبار، از خدا و رسولش ﷺ اعراض می نمودند: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا...﴾؛ در عین حالی که یقین به نعمت و آیات الهیه داشتند، از روی ظلم و تفوق طلبی، آنها را انکار می کردند، وگرنه اندک تفکر منصفانه آدمی را در مقابل تدبیر حکیمانه‌ی حضرت منعم، متواضع و مؤمن می سازد.

از عمق دریا تا عرش اعلا، همه گویند «لا اله الا الله»

از صاحبان تحقیق در علم حیوان‌شناسی نقل شده که می گویند ماهی در عمق بیش از هزار متری دریا زندگی می کند و فشار چندین هزار متر مکعب آب را بر پیکر ضعیف و ناتوان خود می کشد که حساب کرده و گفته‌اند: گاهی فشار آب به قدر فشار چند واگن پر از آهن است. بعد دیده‌اند که خلّاق علیم حکیم، در زیر شکم این حیوان کیسه‌ی کوچکی قرار داده که همان کیسه، فشار آب را در حدّ تعادل نگه می دارد و پیکر ناتوان حیوان را آماده برای تحمل این فشار سنگین آب می سازد؛ یعنی ماهی با این کیسه‌ی زیر شکمش از عمق دریا داد می زند: «لا اله الا الله العلیم الحکیم»؛ سازنده‌ی من، خدای علیم قدیری است که نقشه‌های حکیمانه طرح می کند، اوست که این کیسه‌ی زیر شکم را روی حساب دقیق به من داده که بتوانم فشار سنگین آب را تحمل کنم و به آسانی در عمق دریا به هر طرف که می خواهم بچرخم.

سپس سری به آسمان می زنیم و پرنده‌ی در هوا را می بینیم، آنجا به جای کیسه‌ی زیر شکم ماهی، بال و پر سوراخ سوراخ به او داده که امواج هوا را از لابه‌لای پرها داخل و خارج کرده و حیوان را در وسط هوا در حدّ تعادل نگه دارد. اینک به سراغ بچه‌گذاری حیوانات می رویم و می بینیم به حیوان زمینی دستور داده که بچه‌اش را در شکم نگه دارد، ولی به پرنده‌ی در هوا دستور داده که جوجه‌اش را در میان تخم روی زمین پیوراند تا بارش سبک

باشد و در هوا به آسانی پرواز کند. به بوته‌ی هندوانه گفته بار خودت را روی زمین بگذار، به درخت سیب گفته روی دوش خودت نگه دار و... همه روی حساب است و غایت‌نگری. عنکبوت را آفریده و غذای او را مگس قرار داده است، ای عجب چه تناسب بین عنکبوت و مگس، مگس در هوا پرواز می‌کند و عنکبوت در زمین راه می‌رود، چگونه یک حشره‌ی زمینی، یک حشره‌ی هوایی را شکار می‌کند؟ اما آن آفریننده‌ی حکیم به عنکبوت گفته لازم نیست تو به هوا پیری، آنجا مگس را شکار کنی؛ من به تو نیروی تار تنیدن داده‌ام، با همین پاهای بلندت روی زمین راه برو و از زیر دیوار بگیر و بالا برو و در زاویه‌ی دیوار با لعاب دهانت به تار تنیدن مشغول شو، وقتی تمام شد، در کنار تارت آسوده و آرام بنشین و منتظر باش من خودم به مگس که روزی توست بال و پر داده‌ام به سوی تو پرواز می‌دهم. آری، رزق را روزی رسان پر می‌دهد او همین که به کنار تارت رسید و پایش بند شد، تو فوراً به پا خیز و طناب پیچش کن؛ آنگاه با کمال آرامش خاطر، کنار سفره‌ات بنشین و مشغول خوردن باش. اگر خواستی کله‌اش را ناهار روزت قرار بده و دنبه‌اش را شام شبت و پره‌ای ظریف و زیبایش هم دسر بعد از غذا و صبحانه‌ات باشد.

چشم دل باز کن که جان بینی	آنچه نادیدنی است آن بینی
گر به اقلیم عشق روی آری	همه آفاق، گلستان بینی
دل هر ذره را که بشکافی	آفتابیش در میان بینی
که یکی هست و هیچ نیست جز او	وَحَدَهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ

مولای ما امام سیدالشهداء علیه السلام فرموده است:

﴿عَمِيَّتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيْبًا﴾؛

کور است آن چشمی که تو را مراقب بر خودش نمی‌بیند.

از اعماق دریا تا عرش اعلا‌ی خدا، از تمام ذرات جهان این صدا به گوش صاحب‌دلان

می‌رسد که:

﴿لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ﴾؛

﴿...وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

## انسان مغرور، محروم از درک حقایق

آنگاه این انسان سر به گریبان غفلت فرو برده را ببین که علی‌الدوام برای تأمین موجبات رفاه این بدن فانی شونده، به حال دوندگی است و اصلاً مجال این را ندارد تا بفهمد عالم یعنی چه و این جهان از کجا آمده است و به کجا می‌رود.

عمری به غم دنیوی دون می‌گذرد      هر لحظه ز دیده اشک و خون می‌گذرد  
شب خفته و روز مست و هر صبح خممار      اوقات عزیز بین که چون می‌گذرد

آیا این انسان مغرور متکبر گردنکش نباید اندکی به خود بیاید و در سابقه و لاحق‌ی<sup>۱</sup> خودش بیندیشد که در ابتدا چه بوده و در انتها چه خواهد شد تا شاید این باد کبر و غرور بیجایش فرو بنشیند و از لطف و عنایات خدایش شرمنده گردد. این جمله‌ی هشدار دهنده از امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام رسیده که:

(مَا لِابْنِ آدَمَ وَ الْفَخْرِ أَوْلُهُ نُطْفَةٌ وَ آخِرُهُ حَيْفَةٌ)<sup>۲</sup>

پسر آدم را چه که به خود بنازد و فخر فروشی نماید در حالی که اولش منی [قطره‌ی آبی نجس بوده و] آخرش نیز مرداری عَفِن و لاشه‌ای بدبو خواهد شد.

در مقابل آن قدرت قهاره‌ای باید خاضع شد که روی این نطفه‌ی فاقد هرگونه کمالی نقاشی می‌کند و آنچنان چهره‌های زیبا می‌آفریند که دل‌ها را می‌رباید و عقل‌ها را واله و حیران می‌سازد. از همین جا پی ببر که این قدرت در عالم پس از مرگ روی ماده‌ای صورتگری خواهد کرد که سراسر نور است و طهارت. پس آنجا بین چه صورت‌هایی زیبا و چه چهره‌هایی دلربا ایجاد خواهد نمود. بنابراین عقلایی نیست که انسان، این زشت‌های زیبانما را بچسبد و زیبایهای حقیقی را از دست بدهد که فرموده است:

(زَيْنٌ لِلنَّاسِ حُبُّ الشَّهَوَاتِ مِنَ النِّسَاءِ وَ الْبَنِينَ...)<sup>۳</sup>

در دنیا زنان و فرزندان و اموال و انواع و اقسام مشتهیات در نظر آدمیان تزیین شده و زیبا جلوه کرده است.

## بهره‌های انسان عاقل واقع بین

(قُلْ أُنَبِّئُكُمْ بِخَيْرٍ مِنْ ذَلِكُمْ لِلَّذِينَ اتَّقَوْا عِنْدَ رَبِّهِمْ جَنَّاتٌ تَجْرِي مِنْ

۱- لاحق: آیند.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۴۴۵.

۳- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۴.

تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَأَزْوَاجٌ مُّطَهَّرَةٌ...<sup>۱</sup>؛

بگو [ای پیامبر به این مردم] آیا می خواهید شما را باخبر کنم از چیزهایی بهتر از اینها، برای آنان که تقوا در زندگی پیشه کنند در نزد پروردگارشان نعمت‌هایی جاودانه و همسرانی پاکیزه آماده است...

دنیا آزمایشگاهی است که خدا به وجود آورده و از خاک تیره، چهره‌هایی زیبا و دلربا آفریده است تا بندگانش را بیازماید و صف اهل ایمان را از غیر آنان جدا سازد. چنانکه فرموده است:

﴿إِنَّا جَعَلْنَا مَا عَلَى الْأَرْضِ زِينَةً لِّهَا لِنَبْلُوَهُمْ أَيُّهُمْ أَحْسَنُ عَمَلًا﴾<sup>۲</sup>؛

ما آنچه را که بر روی زمین است زینت آن قرار داده‌ایم؛ تا آنها [آدمیان] را بیازماییم و بینیم کدامشان خوش عمل‌ترند.

﴿وَإِنَّا لَجَاعِلُونَ مَا عَلَيْهَا صَعِيدًا جُرُزًا﴾<sup>۳</sup>؛

و ما سرانجام آنچه را که بر روی زمین است، تبدیل به خاکی بی‌گیاه خواهیم کرد. و لذا می‌بینیم که چهره‌های زیبا تدریجاً زیبایی را از دست می‌دهند و دلبرها تهوع آور می‌شوند؛ این خود هشدار است به بشر که ای انسان عاقل، سر عقل بیا و مراقب باش مبدا این ظواهر فریبنده‌ی زودگذر فریبت دهند و عالم سراسر نور و سرور و جلال و جمال جاودانه‌ی آخرت را با این زشت‌های زیبانه‌ی که از خاک برمی‌آیند و به خاک برمی‌گردند معاوضه نمایی و خود را به محرومیت دائم مبتلا سازی.

به این چند بیت از شاعر عارف هم با دقت توجه کنیم:

ای قدیم رازدان ذوالمنن	در ره تو عاجزیم و مُمتَحَن
جرعه‌ای بر ریختی زان خُفیه <sup>۴</sup> جام	بر زمین خاک من کأس الکرَام
جرعه‌ای چون ریخت ساقی‌الست <sup>۵</sup>	بر سر این شوره خاک زیر دست
جوش کرد آن خاک و مازان جوششیم	جرعه‌ی دیگر که بس بی کوششیم
جست بر زلف و رخ از جرعه نشان	خاک را شاهان همی لیسند از آن

۱- همان، آیه‌ی ۱۵.

۲- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۷.

۳- همان، آیه‌ی ۸.

۴- خفیه: پنهان.

۵- الست: اشاره به آغاز خلقت است.

حبذا<sup>۱</sup> آن مطبخ پر نوش و قند  
هر کسی پیش کلوخی سینه چاک  
جرعه خاک آمیز چون مجنون کند  
جرعه ای بر روی خوبان لطاف  
جرعه ای بر ماه و خورشید و حَمَل  
جرعه ای بر لعل و بر زَرّ و دُزَر  
جرعه ای بر عمر و بر نُقل<sup>۳</sup> و ثمر  
جرعه ای بر عرش و کرسی و زحل  
جرعه ای بر عرش و کرسی و زحل  
جرعه ای بر عرش و کرسی و زحل  
جرعه ای بر عرش و کرسی و زحل

آری؛ یک قطره از آن دریای مَوَاج بیکران حسن و جمال آفریدگار جمال چکیده بر صفحه ای این خاک تیره ی فاقد هر گونه کمال، آن قطره به جوش آمده و این همه جمال ها و زیبایی ها به وجود آمده که هر گوشه ای از آن دل ها را می بَرَد و چشم ها را خیره می سازد و عقل ها را واله و سرگشته و حیران می گرداند. بنابراین انسان عاقل واقع بین، باید بیندیشد که به راستی:

قطره خاک آمیز چون مجنون کند  
گر شود صافی ندانم چون کند

در عالم سراسر نور و طهارت و صفای پس از مرگ آن منبع حُسن و جمالِ بی همتا به دور از هر گونه پرده و حجاب های دنیا تجلّی خواهد کرد و چه لطف و عنایت ها خواهد فرمود و ما را با چه زیباییانی محشور خواهد نمود ان شاء الله.

### جملات جانسوز مولای اهل ایمان

پس جداً خلاف عقل و شعور و فهم و درایت است که انسان، آن زندگی غرق در نور و سرور و بهجت جاودانه را با این زندگی چند روزه ی دنیا آن هم توأم با هزاران ذلّت و محنت معاوضه نماید.

این جملات نورانی هشدار دهنده را از زبان مولای عزیزمان امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام بشنویم که از قلبی دردناک از جهل و غفلت مردم دنیا طلب برخاسته و شکایت به پیشگاه خدایش برده و عرضه می دارد:

سُبْحَانَكَ خَالِقًا وَمَعْبُودًا بِحُسْنِ بَلَائِكَ عِنْدَ خَلْقِكَ خَلَقْتَ دَارًا وَ جَعَلْتَ فِيهَا مَأْدُبَةً مَشْرَبًا وَمَطْعَمًا وَأَزْوَاجًا وَ خَدَمًا وَ قُصُورًا وَ أَنْهَارًا وَ زُرُوعًا وَ تِمَارًا؛

۱- حبذا: چه نیکوست.

۲- راووق: شراب.

۳- نقل: شیرینی.

تورای خالق و معبود! از هر عیب و نقص، منزّه می دانم برای حسن امتحان و آزمایش بندگانت در عالم خلق خود، سرابی ساختی [بهشت آخرت] و در آن خوان ضیافت [سفره‌ی پذیرایی از مهمانان] گستردی [مشمتمل بر انواع] آشامیدنی و خوردنی، همسران و خدمتکاران، قصرها و نهرها و زراعت‌ها و میوه‌ها.

(ثُمَّ أَرْسَلْتَ دَاعِيًا يَدْعُوا إِلَيْهَا فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوهَا وَلَا فِيمَا رَغَبْتَ إِلَيْهِ رَغَبُوهَا وَلَا إِلَيَّ مَا شَوَّقْتَ إِلَيْهِ اشْتَأَقُوا)؛

آنگاه دعوت کننده‌ای [رسول خود ﷺ] را فرستادی که مردم را به سوی آن [خوان ضیافت] دعوت کند [ولی این مردم نادان] نه دعوت دعوت کننده را اجابت نمودند و نه در آنچه که ترغیبشان نمودی راغب شدند و نه بدانچه که تشویقشان کردی شائق شدند.

(أَقْبَلُوا عَلَىٰ جَيْفَةٍ قَدِ افْتَضَحُوا بِأَكْلِهَا وَ اصْطَلَحُوا عَلَىٰ حُبِّهَا وَ مَنْ عَشِقَ شَيْئًا أَغَشَىٰ بَصَرَهُ وَ أَمْرَضَ قَلْبَهُ فَهُوَ يَنْظُرُ بِعَيْنٍ غَيْرِ صَحِيحَةٍ وَ يَسْمَعُ بِأُذُنٍ غَيْرِ سَمِيعَةٍ)؛<sup>۱</sup>

[بلکه] رو به مرداری آوردند [دنیا] که یقیناً با خوردن آن رسوا شدند و با هم به دوستداری آن متفق گشتند [آنچنان با هم به سوی جیفه‌ی دنیا شتافتند که گویی در دنیا طلبی و برخورداری از آن با یکدیگر پیمان برادری بسته‌اند، آری] هر که عاشق چیزی شود [عشق به آن] چشمش را کور و دلش را بیمار گرداند [به طوری که عیب آن را ندیده و زشتی‌اش را زیبا پندارد] پس او [در این حال] با چشمی ناسالم می‌نگرد و با گوشی ناشنوا می‌شنود [زیرا چشمی که از دیدن واقعیت مسلم محروم است، ناسالم و گوشی که از شنیدن مطلب حق مسدود است، ناشنواست].

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَ اجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٨٤﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا ثُمَّ لَا يُؤْذَنُ لِلَّذِينَ

كَفَرُوا وَلَا هُمْ يُسْتَعْتَبُونَ

﴿٨٥﴾ وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يَخَفُّ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ

يُنظَرُونَ

﴿٨٦﴾ وَإِذَا رَأَوْا الَّذِينَ أَشْرَكُوا شَرَكَاءَ هُمْ قَالُوا رَبَّنَا

هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ

فَأَلْقُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ

﴿٨٧﴾ وَالْقَوَا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّامِعَاتُ وَضَلَّ عَنْهُمْ

مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ

﴿٨٨﴾ الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَابًا فَوْقَ

الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ

﴿٨٩﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ

وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَى هَؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ

تَبَيَّنَّا لِكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَى وَرَحْمَةً وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ



و به یاد آورید روزی را که از میان هر امتی گواهی دهنده‌ای بر می‌انگیزیم، آنگاه به کافران نه اجازه‌ی [سخن گفتن] داده می‌شود و نه توانایی بر رضایت طلبیدن خواهند داشت و هنگامی که ظالمان عذاب را می‌بینند نه به آنها تخفیف داده می‌شود و نه مهلت و هنگامی که مشرکان شریک‌هایی را که برای خدا تراشیده بودند می‌بینند [برای تخلص از عذاب] می‌گویند پروردگارا اینها شریک‌هایی هستند که ما به جای تو آنها را می‌خواندیم، در این حال آن شریک‌ها به آنها می‌گویند شما دروغگو هستید و آن روز همه در پیشگاه خدا تسلیم می‌شوند و همه‌ی آنچه که به دروغ شریک خدا می‌دانستند از نظرشان محو و نابود می‌گردد. کسانی که کافر شدند و [مردم را] از راه خدا بازداشتند، عذابی بر عذابشان به جهت اینکه افساد می‌کردند می‌افزاییم و به یاد آورید روزی را که از میان هر امتی گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می‌کنیم و تو را [ای پیامبر] گواه بر اینها قرار می‌دهیم و ما این کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم که بیانگر همه چیز است و سبب هدایت و رحمت و بشارت برای مسلمانان است.

### شاهدان بر اعمال

در آیات پیشین، نحوه‌ی برخورد ضدّ انسانی مشرکان نسبت به نعمت‌های خدا مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفت که: ﴿يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا...﴾؛ با اینکه پی به ارزش حیاتی آنها برده‌اند، در عین حال از روی تعصب، لجوجانه نعمت بودن آنها را منکر می‌شوند و خود را موظف به عرض سپاس در مقابل منعم نمی‌دانند. اینک در این آیات اشاره به برخی از مجازات‌های ذلّت‌بار آنها در عالم پس از مرگ کرده می‌فرماید: به یاد آورید آن روزی را که ما از میان هر امتی شهادی یعنی شهادی و گواهی دهنده‌ای بر می‌انگیزیم، آنگاه آن روز به کافران نه اجازه‌ی سخن گفتن داده می‌شود و نه توانایی بر اصلاح مفاسد گذشته پیدا می‌کنند. زیرا آنجا جای دیدن کیفر و پاداش اعمال است نه جای اصلاح مفاسد اعمال.

کلمه‌ی شهید در اینگونه موارد، به معنای «شاهد» است؛ یعنی کسی که در دنیا به هنگام صدور عمل از انسان، حاضر بوده و آن را مشاهده کرده و در روز جزا شهادت به وقوع آن می‌دهد. آنچه مسلم است اینکه شاهدان و گواهی دهندگان بر اعمال انسان در روز قیامت، گروه‌های متعددی می‌باشند.

### الف: اعضاء و جوارح انسان

اولاً اعضاء و جوارح خود انسان که قرآن می‌فرماید:

﴿يَوْمَ تَشْهَدُ عَلَيْهِمْ أَلْسِنَتُهُمْ وَأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

روزی که زبان‌ها و دست‌ها و پاهای آدمیان، به آنچه که در دنیا انجام می‌داده‌اند شهادت می‌دهند.

﴿حَتَّىٰ إِذَا مَا جَاؤُهَا شَهِدَ عَلَيْهِمْ سَمْعُهُمْ وَأَبْصَارُهُمْ وَجُلُودُهُمْ بِمَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

وقتی به آن [کنار جهنم] می‌رسند، گوش‌ها و چشم‌ها و پوست‌های تنشان به اعمال آنها گواهی می‌دهند.

### ب: زمین، شاهده‌ی دیگر

همین زمین زیر پای ما، یکی از گواهان بر اعمال ماست، در هر نقطه‌ی از آن که عملی انجام داده‌ایم، آن نقطه به آن عمل گواهی خواهد داد:

﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ زِلْزَالَهَا ۖ وَأَخْرَجَتِ الْأَرْضُ أَثْقَالَهَا... يَوْمَئِذٍ تُحَدِّثُ أَخْبَارَهَا﴾؛<sup>۳</sup>

هنگامی که زمین شدیداً به لرزه درآید و بارهای سنگینی را که در درون دارد خارج سازد... در آن روز زمین تمام خبرهای خود را بازگو می‌کند و بالاتر از همه، ذات اقدس الله - عز و علا - است که حاضر و ناظر بر همه‌ی اعمال آدمی است، چنانچه خودش فرموده است: ﴿...أَوَلَمْ يَكْفِ بِرَبِّكَ أَنَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ﴾؛<sup>۴</sup> ... آیا این کافی نیست که خدای تو، شاهد و گواه بر همه چیز است. آری اوست که می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ وَنَعَلْمَا

۱- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۲۴.

۲- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۲۰.

۳- سوره‌ی زلزال، آیات ۱ تا ۴.

۴- سوره‌ی فضلت، آیه‌ی ۵۳.

تُوسُّوسُ بِهِ نَفْسُهُ...<sup>۱</sup>؛ و انسان را ما آفریده‌ایم و آنچه را که از خاطرش می‌گذرد، می‌دانیم... ﴿أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَهُوَ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ﴾؛ آیا آن کس که آفریده، نمی‌داند چه آفریده است و از باریکترین مخلوقات خویش آگاه است.

عنایت خاصّ خدای سبحان به گماشتن گواهان برای بندگان

﴿... وَ نَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِيدِ﴾<sup>۳</sup>؛

... ما به انسان از رگ گردنش نیز نزدیکتریم.

بلکه پیش از اینکه خود انسان از خطورات قلبی خویش آگاه شود، خدایش آگاه است: ﴿... أَنْ اللَّهَ يَحْوِلُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ...﴾<sup>۴</sup>؛ این را بدانید که خدا بین انسان و قلبش حائل می‌شود. پیش از اینکه چیزی به قلب انسان خطور کند، از مرز اذن و اراده‌ی خدا عبور می‌کند و آنگاه وارد قلب انسان می‌شود. بنابراین خدا نیازی ندارد که برای آگاه شدن از اعمال بندگان شهادت و گواهی از خارج بگمارد تا اعمال او را ضبط و به خدا گزارش دهند. پس گماشتن این همه شاهد و گواه از داخل و خارج وجود انسان برای ضبط اعمال او، در واقع عنایت خاصی است که از جانب خداوند متّان نسبت به انسان اعمال می‌شود تا حال مراقبت شدید در روح و قلب او نسبت به اعمالش پدید آید و خود را در حصار حافظان و کاتبان متعدّد ببیند و قهراً اعمال خود را تحت انضباط و نظم و حساب دقیق قرار داده و بی‌پروای در ارتکاب گناه که سبب هلاک ابدی او خواهد گشت، نشود. این طبیعت انسان است که اگر خود را تحت نظارت و مراقبت شدید مثلاً ده نفر و زیادتر ببیند، بیشتر به حساب کار خود می‌رسد و رعایت پروا و تقوا می‌کند تا مثلاً یک نفر را ناظر رفتار خود ببیند و این لطف و عنایت خداست که با گماشتن شاهدان و گواهان متعدّد برای ضبط اعمال بندگان و ایجاد حال مراقبت شدید در آنها به آنها مصوئیت از عذاب داده و اعلام کرده که:

﴿وَ إِنَّ عَلَیْكُمْ لِحَافِظِينَ ۖ كِرَامًا كَاتِبِينَ ۖ يَعْلَمُونَ مَا تَفْعَلُونَ﴾<sup>۵</sup>؛

به طور مسلّم بر شما نگهبانانی گماشته شده‌اند، نویسندگان گرامی در نزد خدا، آنچه را که انجام می‌دهید، آنها خوب می‌دانند.

- ۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.
- ۲- سوره‌ی ملک، آیه‌ی ۱۴.
- ۳- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۶.
- ۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۲۴.
- ۵- سوره‌ی انفطار، آیات ۱۰ تا ۱۲.

﴿إِذْ يَتَلَقَّى الْمُتَلَقِّيَانِ عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشَّمَالِ قَعِيدٌ﴾<sup>۱</sup>

فراموش نکنید این حقیقت را که پیوسته از جانب خدا دو گیرنده‌ی حرف و عمل از راست و چپ در کنار شما نشسته‌اند.

﴿مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ﴾<sup>۲</sup>

یک کلمه از دهان کسی خارج نمی‌شود، مگر اینکه مراقبی آماده‌ی ضبط آن می‌باشد.

پیامبر و عترت علیهم‌السلام شاهدان بر امت

حالا آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث: ﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾ نشان می‌دهد که علاوه بر شاهدان و گواهان فراوان که از جهات گوناگون نگهبان اعمال آدمیان هستند و روز قیامت قیام به ادا<sup>۱</sup> شهادت خواهند نمود، از میان هر امتی در هر عصری یک فرد انسانی دیگری هم از جانب خدا به عنوان شاهد بر اعمال امت معین شده است و روز قیامت او نیز قیام به ادا<sup>۲</sup> شهادت خواهد نمود که می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ مِنْ كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا﴾

[به یاد آور] آن روزی [را] که از میان هر امتی، شاهدی را مبعوث می‌کنیم.

این هم بدیهی است که تا آن فرد انسانی شاهد در دنیا آگاه از اعمال تک‌تک افراد امت نباشد و عین عمل و نیت آن در مشهود و منظر او قرار نگیرد، نمی‌تواند در روز جزا در دادگاه خدا اقدام به ادا<sup>۳</sup> شهادت بنماید، زیرا ادای شهادت به وقوع هر واقعه‌ای در دادگاه، متفرع بر تحمّل شهادت در حین وقوع آن واقعه است.

از باب مثال الان که من روی منبر صحبت می‌کنم، باید آن شاهد، هم اکنون هم گفتار مرا بشنود و هم از نیت و انگیزه‌ی من در سخنگویی آگاه باشد که مخلصانه و یا ریاکارانه بوده است و آن فرد انسانی شاهد در هر زمان، همان پیغمبر یا امام است که ما شیعه‌ی امامیه اعتقاد به وجودش داریم که او به اذن و تقدیر خدا احاطه بر تمام ظواهر و بواطن اعمال و انگیزه‌ها و خفایای نیت آدمیان در انجام اعمالشان دارد.

از امام باقر علیه‌السلام منقول است که ذیل همین آیه فرمود: (نَحْنُ الشُّهُودُ عَلَى هَذِهِ الْأُمَّةِ)؛<sup>۳</sup> ما

۱- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۷.

۲- سوره‌ی ق، آیه‌ی ۱۸.

۳- بحار الانوار، ج ۲۳، ص ۳۵۱.

هستیم شاهدان بر این اُمت.

### خضوع مأیوسانه‌ی مشرکان در پیشگاه خدای سبحان

در آیه‌ی بعد، حال کافران محکوم به عذاب بیان شده که:

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ ظَلَمُوا الْعَذَابَ فَلَا يُخَفِّفُ عَنْهُمْ وَلَا هُمْ يُنظَرُونَ﴾؛

آنان که ستم بر خود کرده‌اند [و طغیان بر خدا نموده‌اند] وقتی عذاب را [در پیش‌روی خود] مشاهده کردند [در مقام چاره‌جویی از طرق مختلف بر می‌آیند، ابتدا تقاضای تخفیف عذاب می‌کنند و سپس مهلت می‌طلبند ولی] نه به آنها تخفیف عذاب داده می‌شود و نه مهلت.

صحنه‌ی ذلّت بار دیگری که برای آنها در کنار جهنّم پیش می‌آید، اینک:

﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ أَشْرَكُوا شُرَكَاءَهُمْ قَالُوا رَبَّنَا هَؤُلَاءِ شُرَكَائُنَا الَّذِينَ كُنَّا نَدْعُوا مِنْ دُونِكَ﴾؛

وقتی آنان که در دنیا شرک می‌ورزیدند [و برای خدا شریک در عبادت می‌تراشیدند] شریک‌های ساختگی خودشان را [که باهم در برابر آتش قرار گرفته‌اند] می‌بینند [در حالی که اشاره به آنها می‌کنند] می‌گویند: پروردگارا!! اینها همان شریک‌هایی هستند که ما برای تو ساخته بودیم و به جای تو آنها را می‌پرستیدیم.

منظورشان این است که اینها سبب گمراهی ما شدند و در واقع شریک جرم ما بودند و اینک باید در عذاب هم با ما شریک باشند. در این هنگام، آن معبودان ساخته و تراشیده‌ی عابدان، اعم از بت‌های بیجان و باجان، به فرمان خدا به سخن در می‌آیند و:

﴿قَالُوا إِلَيْهِمُ الْقَوْلَ إِنَّكُمْ لَكَاذِبُونَ﴾؛

به عابدان خود می‌گویند شما به طور مسلم دروغگو هستید.

احتمالاً مراد این باشد که شما در واقع ساخته‌های قوه‌ی خیال خودتان را عبادت می‌کردید نه ما را، زیرا ما هیچگونه سود و زبانی به حال شما نداشتیم و لذا ما نه در دنیا شریک جرم شما بوده‌ایم و نه در اینجا شریک در عذابتان خواهیم شد. در این موقع است که مشرکان مأیوس از همه‌ی راه‌های نجات از عذاب خدا، هیچ چاره‌ای جز اظهار خضوع و تذلل در پیشگاه حضرت ربّ العالمین نمی‌بینند:

﴿وَأَلْقُوا إِلَى اللَّهِ يَوْمَئِذٍ السَّلَامَ وَضَلَّ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يَفْتَرُونَ﴾؛

و سر تسلیم در مقابل خدا فرود می‌آورند و تمام آنچه را که به دروغ و افترا به خدا نسبت داده و غیر خدا را شریک خدا ساخته بودند، از دیدگاهشان ناپدید و گم گشته می‌یابند.

در آیه‌ی بعد، اشاره به مضاعف بودن عذاب کسانی شده است که علاوه بر کفر و گمراهی خود، سبب گمراهی دیگران نیز می‌شوند:

﴿الَّذِينَ كَفَرُوا وَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ زِدْنَاهُمْ عَذَاباً فَوْقَ الْعَذَابِ بِمَا كَانُوا يُفْسِدُونَ﴾؛

آنان که کافر شده و مردم را هم از راه خدا منحرف کردند، عذابی فوق عذاب کفرشان بر آنها می‌افزاییم، به خاطر گناه افسادی که مرتکب شدند.

### تأکید قرآن بر شاهد امت در روز قیامت

بار دیگر خداوند حکیم، مسأله‌ی بعث شاهد از میان هر امت در روز جزا را با توضیح بیشتری مطرح می‌کند و با این تکرار و تأکید، اهمیّت آن را نشان می‌دهد تا حال مراقبت بیشتری در بندگان نسبت به اعمالشان ایجاد گردد و لذا می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيداً عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ﴾؛

[به خاطر آورید] آن روز [را] که ما از میان هر امتی شاهد و گواهی از خود آنها بر آنها مبعوث می‌کنیم.

﴿وَجِئْنَا بِكَ شَهِيداً عَلَىٰ هَؤُلَاءِ﴾؛

و تو را [ای پیامبر] شاهد و گواه بر این امت اسلامی قرار می‌دهیم.

البته احتمال این نیز هست، همانگونه که برخی از مفسران فرموده‌اند که مقصود از (هؤلاء) شاهد های امت های پیشین یعنی انبیاء و اوصیاء عليهم السلام باشد، در این صورت معنای آیه این می‌شود که رسول اکرم صلی الله علیه و آله علاوه بر اینکه شاهد بر اعمال امت خود می‌باشد، از طریق مشاهده‌ی باطنی و روحانی، شاهد اعمال انبیاء و اوصیای پیشین عليهم السلام نیز بوده و در روز جزا شهادت خواهد داد که هر یک از انبیاء و اوصیاء عليهم السلام در عصر و زمان خود، دقیقاً به وظیفه‌ی ابلاغ نبوت و رسالت و وصایت خویش عمل کرده‌اند.

### امامان معصوم علیهم السلام شاهدان بر اعمال امت

مطلب مهم دیگری که از آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود اینکه وقتی بنا شد در میان هر امتی یک فرد انسانی کامل به عنوان شاهد بر اعمال امت وجود داشته باشد تا روز قیامت در دادگاه الهی **۱۵۱**ء شهادت نماید، پس باید بعد از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله یک فرد انسانی کامل دیگری در میان امت باشد که همانند خود رسول اکرم صلی الله علیه و آله به اذن خدا احاطه‌ی علمی شهودی نسبت به تک تک اعمال افراد امت از ظاهر و باطنشان داشته باشد و متصف به صفت عصمت - یعنی مصونیت از هرگونه اشتباه و خطا و نسیان - باشد تا بتواند در روز قیامت، قیام به **۱۵۱**ء شهادت نماید و این همان عقیده‌ی حقه‌ی شیعه‌ی امامیه است که پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله معتقد به امامت دوازده امام معصوم است که هم اکنون دوازدهمینشان امام حجة بن الحسن العسکری علیه السلام متصدی مقام امامت و شاهد بر اعمال امت در پس پرده‌ی غیبت است تا زمانی که خدا خواسته است ظهور کند و به اصلاح کلی عالم پردازد. به این بیان از امام صادق علیه السلام توجه کنیم: راوی به نام حماد لحام می‌گوید: امام صادق علیه السلام فرمود:

(نَحْنُ وَ اللَّهُ نَعْلَمُ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَ مَا فِي الْأَرْضِ وَ مَا فِي الْجَنَّةِ وَ مَا فِي الثَّرَى وَ مَا بَيْنَ ذَلِكَ)؛<sup>۱</sup>

ما، به خدا قسم، می‌دانیم آنچه را که در آسمان‌ها و آنچه را که در زمین و آنچه را که در بهشت و آنچه را که در جهنم و آنچه را که در بین اینها هست.

راوی می‌گوید: از شنیدن این سخن، من به‌تrem بُرد و همچنان مبهوت داشتم به امام نگاه می‌کردم. امام علیه السلام که از نگاه من پی به حیرتم برده بود فرمود: (یا حماد، إِنَّ ذَلِكَ فِي كِتَابِ اللَّهِ)؛<sup>۲</sup> ای حماد، این مطلب در کتاب خدا آمده است. این جمله را سه بار فرمود و آنگاه این آیه را تلاوت کرد:

(وَ يَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِنْ أَنْفُسِهِمْ وَ جِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلَىٰ هَؤُلَاءِ...)<sup>۳</sup>

یعنی خدا رسول خود را شاهد بر عالمیان نشان داده و ما هم بعد از او شاهد بر همه عالم می‌باشیم. اینکه تعجبی ندارد، مطلبی که به طور یک اصل مسلم ما باید در ذهن خود

۱- بحار الانوار، ج ۶۵، ص ۲۳۷.

۲- همان ج ۸۹، ص ۸۶.

جا بدهیم اینکه آگاهی انبیاء و امامان علیهم السلام را از عالم، مانند آگاهی خودمان ندانیم و از تفاوت بین این دو آگاهی اظهار تعجب ننماییم. مردم نادان به رسول خدا صلی الله علیه و آله می گفتند: ﴿مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا...﴾؛<sup>۱</sup> تو هم مانند ما بشری هستی. چرا باید ما در زندگی از تو پیروی کنیم؟ خدا به او فرمود:

﴿قُلْ إِنَّمَا أَنَا بَشَرٌ مِّثْلُكُمْ يُوحَىٰ إِلَيَّ...﴾<sup>۲</sup>

بگو آری، من هم مثل شما بشری هستم، [ولی با این تفاوت که من با خدا در ارتباطم و از جانب خدا به من وحی می شود] و این تفاوت از زمین تا آسمان است...

کار پاکان را قیاس از خود مگیر      گرچه باشد در نوشتن شیر شیر  
آن یکی شیری است که آدم می خورد      و آن یکی شیری است که آدم می خورد

### امام معصوم عالم به ضمائر و اسرار

من به این دیوار که نگاه می کنم، نمی فهمم در داخل آن چه گذاشته اند، آیا آهن است یا آجر، ولی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام به صورت ابن ملجم که نگاه کرد، فرمود: تو قاتل من خواهی شد، او از شنیدن این سخن تعجب کرد و گفت: آقا، من غلط می کنم، من و این جسارت، دستم بریده و شکمم دریده باد. من بنده‌ی جان نثار شما و دوستدار شما هستم. او در آن موقع راست می گفت در سطح قلبش که نگاه می کرد جز حبّ علی علیه السلام در آن چیزی نمی دید و از گفتار امیرالمؤمنین علی علیه السلام تعجب می کرد. آری او خودش را نمی دید و خودش را نمی شناخت، او سطح وجود خود را می دید، از عمق وجود خودش بی خبر بود. اما امام علی علیه السلام با یک نگاه به پوست ابن ملجم تا آخرین طبقات مغزی او را می خواند و نطفه اش را می دید، شرایط صلب پدر و رحم مادر را مشاهده می کرد، موازین سعادت و شقاوتش را از عمیق ترین صفحات وجودش بیرون می کشید، تخم را می دید و خبر از محصولش می داد.

بنده و شما که نگاه به یک مزرعه و کشتزاری کنیم، جز گل و گیاه و سبزه چیزی نمی بینیم، اما یک دانشمند گیاه شناس یا یک کشاورز کارآزموده و باتجربه با یک نگاه به آن، هم بذر را می شناسد و هم محصولش را می داند، ما به زمین در دامن یک کوه که نگاه کنیم جز خاک تیره و سنگ و کلوخ چیزی نمی بینیم، آیا دویست متر پایین تر، چه هست

۱- سوره شعراء، آیه ۱۵۴.

۲- سوره کهف، آیه ۱۱۰.



نمی فهمیم، ولی یک دانشمند زمین شناس، با وسایل فنی که در دست دارد، می فهمد دوست متر پایین تر، نفت است یا آب، آهن است یا طلا. عالم انسان شناس بیاور تا از ظاهرت به باطنت پی ببرد و از سرنوشت آینده ات آگاہت سازد.

### پیشگویی شگفت آور امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام

امام علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته و جمعی در اطراف او حاضرند، در اثناء کسی وارد شد و گفت: یا امیرالمؤمنین، خالد بن عویطه در وادی القری از دنیا رفت، امام علیه السلام فرمود: **لَمْ يَمُتْ وَلَا يَمُوتُ حَتَّى يَقُودَ جَيْشَ ضَلَالَةٍ وَ صَاحِبُ لَوَائِهِ حَبِيبٌ ابْنُ عَمَّارٍ**؛<sup>۱</sup>

خیر، او نمرده است و نخواهد مرد تا فرماندهی لشکر کفر و ضلالت را به عهده بگیرد و پرچمدار او هم حبیب بن عمار خواهد بود.

جوانی از میان جمعیت به سخن درآمد و گفت: یا امیرالمؤمنین، حبیب بن عمار منم که از دوستان صمیمی شما هستم، مگر ممکن است من پرچمدار لشکر کفر و ضلالت باشم؟ امام علیه السلام فرمود: دروغ نگفته ام و نخواهم گفت، گویی که هم اکنون می بینم خالد، سردار لشکر ضلالت گشته و تو علمدار او هستی و از این درب مسجد وارد می شوی (اشاره به باب الفیل مسجد کرد) و پرده ی پرچم به حلقه ی درب مسجد گرفت و پاره شد.

سال ها از این پیشگویی امام امیرالمؤمنین علیه السلام گذشت تا در دوره ی حکومت یزید پلید، عبیدالله بن زیاد فرماندار کوفه شد و لشکر انبوهی برای جنگ با امام حسین علیه السلام اعزام کرد. بیشتر همان مردمی که آن روز از امام امیرالمؤمنین علیه السلام خبر مربوط به خالد و حبیب بن عمار را شنیده بودند، روزی در مسجد حاضر بودند که صدای هلله و هیاهوی لشگریان برخاست؛ چون محل اجتماعات مردم مسجد بود، از اینرو لشگریان برای نمایش قدرت به مسجد، ورود و خروج می نمودند. آن روز دیدند خالد بن عویطه سردار لشکر ضلالت اثر، به عزم جنگ با پسر پیغمبر از همان باب الفیل وارد مسجد شد، در حالی که حبیب بن عمار علمدار او بود و هنگام ورود به مسجد، پرده ی پرچم به حلقه ی درب مسجد گرفت و پاره شد! آنها که حاضر بودند به یاد گفتار و پیشگویی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام افتادند که از این جریان خبر داده بود، بی اختیار گفتند: **صَدَقَ مَوْلَانَا امِيرَ الْمُؤْمِنِينَ!**

حاصل اینکه آیهی شریفه، رسول اکرم ﷺ را به عنوان شاهد و آگاه از تمام اعمال امت معرفی کرده و سپس در مقام تأکید این مطلب می فرماید: ﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾؛ ما این کتاب آسمانی [قرآن] را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است. یعنی تو با در دست داشتن قرآن که بیان و تبیان همه چیز در آن هست، طبیعی است که شاهد و آگاه از اعمال تمام امت خواهی بود، چرا که اعمال امت نیز از مصادیق مفهوم وسیع «کل شیء» یعنی «همه چیز» می باشد.

﴿وَهُدًى وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ لِلْمُسْلِمِينَ﴾

این قرآن، هم وسیلهی هدایت [عالم انسان به سوی خداست] و هم [سبب نزول] رحمت [از جانب خداست به سوی عالم انسان] و هم [موجب] بشارت است برای مسلمانان.

منظور از اینکه قرآن کریم بیان کنندهی همه چیز است!

البته این نکته را هم باید متوجه باشیم که وقتی گفته می شود همه چیز در قرآن هست، منظور این است هر چه که در تأمین هدف و مقصد اصلی قرآن که تربیت انسان و حرکت دادن او در مسیر تقرب به خدا و نیل به حیات ابدی است دخالت دارد، در قرآن آمده است.

از حضرت امام باقر علیه السلام این بیان نقل شده که فرمود:

﴿إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَمْ يَدْعُ شَيْئًا يَخْتِاجُ إِلَيْهِ الْأُمَّةُ إِلَّا أَنْزَلَهُ فِي كِتَابِهِ وَبَيَّنَّهُ لِرَسُولِهِ ﷺ وَجَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَجَعَلَ عَلَيْهِ دَلِيلًا يَدُلُّ عَلَيْهِ وَجَعَلَ عَلَىٰ مَنْ تَعَدَّى ذَلِكَ الْحَدَّ حُدًّا﴾<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه خدا هر چه را که مورد نیاز این امت است؛ در کتابش نازل کرده و آن را برای رسولش تبیین نموده است و برای هر چیزی حدی قرار داده و برای آن دلیلی روشن نشان داده است و برای هر کس که از آن حد تجاوز کند، مجازاتی تعیین نموده است.

از حضرت امام صادق علیه السلام نیز منقول است که فرمود:

﴿إِنِّي لَا أَعْلَمُ حَبْرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَحَبْرَ مَا هُوَ كَاتِبٌ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي﴾؛

حقیقت اینکه من، به یقین می‌دانم در آسمان‌ها چه خبر و در زمین چه خبر هست و آنچه را که در گذشته بوده و آنچه را که اکنون هست می‌دانم، آنچه را که گویی همه‌ی آنها در کف دست من است [یعنی اینگونه احاطه‌ی علمی بر همه چیز دارم].

آنگاه فرمود: (مِنْ كِتَابِ اللَّهِ عَلَّمَهُ)؛ این علم را من از کتاب خدا [قرآن] به دست آورده‌ام که: (إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ: فِيهِ تَبَيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ)؛ خدا می‌فرماید: در قرآن بیان همه چیز هست. در بیان دیگری باز از آن حضرت می‌خوانیم:

(مَا مِنْ أَمْرٍ يَخْتَلِفُ فِيهِ اثْنَانِ إِلَّا وَ لَهُ أَصْلٌ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ وَ لَكِنْ لَا تَبْلُغُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ)؛<sup>۲</sup>

هیچ مطلبی نیست که حتی دو نفر در آن اختلاف داشته باشند، مگر اینکه اصل و قاعده‌ای مربوط به آن در قرآن آمده است، منتهی عقل و علم مردم به آن نمی‌رسد. یعنی چنین نیست که تمام علوم و معارف قرآنی در دسترس درک و فهم عموم طبقات بشر باشد، بلکه یک سلسله مسائلی هست که از حقایق باطنی قرآن به حساب می‌آیند و احاطه‌ی علمی به آنها، در انحصار رسول اکرم ﷺ و ائمه‌ی اطهار علیهم‌السلام می‌باشد.

### امام زمان علی‌ه‌السلام شاهد افکار، اخلاق و اعمال آدمیان

در نهج البلاغه‌ی شریف از امام امیرالمؤمنین علی علی‌ه‌السلام منقول است که فرمود:

(ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ أَلَا إِنَّ فِيهِ عِلْمٌ مَا يَأْتِي إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛<sup>۳</sup>

ای مردم، این قرآن در دسترس شماست که علم آنچه در زمان‌های گذشته بوده و علم آنچه در زمان‌های آینده خواهد آمد تا روز قیامت در آن منطوی<sup>۴</sup> است. حال از او بخواهید که با شما سخن بگوید و از محتویات خویش آگاهتان سازد، ولی بدانید که هیچگاه با شما سخن نخواهد گفت، تنها منم که می‌توانم از حقایق آن باخبرتان سازم.

(فَلَوْ سَأَلْتُمُونِي عَنْهُ لَعَلَّمْتُكُمْ)؛<sup>۵</sup>

۱- تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۶۶.

۲- همان، ص ۵۶۰.

۳- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.

۴- منطوی: پنهان.

۵- کافی، ج ۱، ص ۶۰.

حال اگر از من راجع به قرآن سؤال کنید، تعلیمتان می‌کنم.

مقصود اینکه ما شیعه‌ی امامیه بر اساس آیات قرآن و روایات منقول‌ه‌ی از رسول خدا ﷺ معتقدیم که پس از رحلت رسول اکرم ﷺ باید در هر زمان تا روز قیامت در میان امت مسلمان یک فرد انسانی کامل معصوم از هرگونه خطا منصوب از جانب خدا وجود داشته باشد، تا شاهد اعمال آدمیان در دنیا و گواهی دهنده‌ی بر آنها در روز جزا باشد و او در این زمان وجود اقدس امام حجة بن الحسن المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف است که از سال ۲۶۰ هجری یعنی بعد از شهادت امام یازدهم امام حسن عسکری علیه السلام متصدی امر امامت شده و تا به امروز ادامه دارد و پس از این هم تا روزی که خدا اذن ظهورش دهد، در پس پرده‌ی غیبت تصدی امر امامت را به عهده دارد و به اذن خدا، شاهد افکار و اخلاق و اعمال ما آدمیان می‌باشد. در زیاراتشان می‌خوانیم:

(أَشْهَدُ أَنَّكَ تَرَىٰ مَقَامِي وَ تَسْمَعُ كَلَامِي وَ تَرُدُّ سَلَامِي)؛

من شهادت می‌دهم [ای ولی خدا که] تو هم محل ایستادنم را می‌بینی و هم سخنم را می‌شنوی و هم به سلامم جواب می‌دهی.

این بشر ناقص با این علم و دانش محدودش توانسته است هم چهره‌ها را از راه دور در صفحه‌ی تلویزیون نشان بدهد و هم صداها را از راه دور بشنواند. آیا تعجب دارد که خداوند علیم قدیر که علم و قدرتش نامحدود است، یک فرد انسانی را به نام امام عصر - ارواحنا فداه - آنچنان بینا و شنوا گرداند که در هر نقطه‌ی عالم که هست، هم چهره‌های افراد را در هر کجا که هستند ببیند و هم صداها را آنها را بشنود و همچنین ساختمان بدنی و جسمانی آن حضرت را چنان قوی و آسیب‌ناپذیر بسازد که گذشت زمان، کمترین تأثیری در قوایش نکند و فرضاً که بعد از هزاران سال ظهور کند، در قیافه‌ی یک انسان چهل ساله‌ی شاداب، مشاهده گردد.

نزد خدا هیچ چیزی پنهان نیست

حالاً مقصود اصلی در آیات مورد بحث، توجه دادن به مسأله‌ی حساب روز جزا و کيفر و پاداش دادن به اعمال آدمیان است که بر اساس شهادت و گواهی شاهدان به‌ویژه انبیاء و اوصیاء علیهم السلام به مرحله‌ی اجرا خواهد درآمد و هر انسان مؤمن عاقلی باید دقیقاً مراقب رفتار و گفتار خود باشد و بداند که کمترین حرکت مردمک چشم و باریکترین جنبش مغز

در روز قیامت، به حساب گذاشته می‌شود و آدم غافل بی‌اعتنا به اوامر و نواهی خدا آن روز از دیدن نامه‌ی عملش وحشت می‌کند و ناله‌کنان می‌گوید:

﴿...یا وَيْلَتَنَا مَا لِهَذَا الْكِتَابِ لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا...﴾<sup>۱</sup>

...ای وای بر من، این چه نامه‌ای است که از کوچک و بزرگ اعمالم فروگذار نکرده و همه را ضبط کرده است و اکنون نشان می‌دهد...

انسان، ممکن است از باب مثل یک جبه‌ی گندم از دستش بیفتد در لابه‌لای خاک‌ها و خودش هم متوجه نباشد، آن جبه‌ی گندم میان آب و خاک به صورت کاه گل در آمد و با دست یک کارگر به سینه‌ی دیوار و پشت بام کشیده شد؛ این گذشت؛ و فصل بهار که هنگام نشور نباتات است فرارسید، یک روز می‌بینیم همان دانه‌ی گندم از لب بام و گوشه‌ی دیوار به صورت سبزه‌ای سر بر آورده و با ورزش نسیم بهاری سری تکان داده لبخندی به ما می‌زند و می‌گوید: ای انسان، تو خیال کردی که من در لابه‌لای خاک‌ها گم شدم و از بین رفتم و نفهمیدی که هیچ چیز در این عالم از بین نمی‌رود و گم نمی‌شود، بلکه تغییر صورت می‌دهد.

﴿...لَا يَضِلُّ رَبِّيَ وَلَا يَنسَى﴾<sup>۲</sup>

...به یقین، خدای من نه چیزی را گم و نه چیزی را فراموش می‌کند.

ضمن مواعظ لقمان حکیم در قرآن کریم آمده است:

﴿يَا بُنَيَّ إِنَّهَا إِنْ تَكُ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنْ خَرْدَلٍ فَتَكُنْ فِي صَخْرَةٍ أَوْ فِي السَّمَاوَاتِ أَوْ فِي الْأَرْضِ يَأْتِ بِهَا اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ لَطِيفٌ خَبِيرٌ﴾<sup>۳</sup>

ای فرزندم، به طور یقین اگر به قدر سنگینی دانه‌ی خردلی، عمل از تو صادر شده باشد و آن در میان سنگی یا در آسمان‌ها و یا در زمین افتاده باشد، آن را خدا می‌آورد، چه آنکه خدا باریک‌بین و آگاه است.

### اعمالی که نجات‌بخش ماست

در یکی از مشاهدات رؤیایی رسول اکرم ﷺ نقل شده که فرموده است: دیدم مردی عذاب بر او احاطه کرده بود، وضویش آمد نجاتش داد. مردی را دیدم که فرشتگان عذاب پیرامونش را گرفته بودند، نمازش آمد نجاتش داد. مردی را دیدم که از سوز عطش،

۱-سوره‌ی کُف، آیه‌ی ۴۹.

۲-سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۲.

۳-سوره‌ی لقمان، آیه‌ی ۱۶.

زبان‌ش از دهانش بیرون افتاده بود، کنار هر حوضی که می‌رفت، راهش نمی‌دادند، روزه‌ی ماه رمضان‌ش آمد و سیرایش کرد. مردی را دیدم متحیر و سرگردان بود و به جرگه‌ی صلحا که می‌رفت راهش نمی‌دادند، غسل جنابتش آمد، آرامش کرد. مردی را دیدم آتش شعله‌ور به سمت او هجوم می‌آورد، او با دستش آن را از صورتش دور می‌کرد، صدقه‌اش آمد آن آتش را خاموش کرد. مردی را دیدم از صراط که می‌خواست عبور کند می‌لغزید و گاهی به شکم روی صراط می‌افتاد و خودش را می‌چسباند و مثل خزنده‌ها حرکت می‌کرد و گاهی هم پرت می‌شد و آویخته می‌شد، دیدم صلوات بر محمد و آل محمد آمد و او را نجات داد. یعنی آثار این اعمال را سبک نشمارید. همین‌ها که به نظر ما کوچک می‌آیند، نجات‌بخش ما در روز جزا خواهند بود.

### جلوه‌های عذاب و مصادیق آن

در مشاهده‌ی رؤیایی دیگر باز از آن حضرت نقل شده که فرمود: در عالم رؤیا دیدم (البته می‌دانیم که خواب انبیاء علیهم‌السلام هم مرتبه‌ای از وحی است).

### الف: عذاب عالم بی‌عمل

دو نفر پیشم آمدند و گفتند: برخیز برویم، با هم آمدیم. دیدم مردی روی زمین خوابیده و مرد دیگری بالای سرش ایستاده و سنگی بزرگ در دست دارد و آن را بر سر آن مرد کوبید و مغز او متلاشی شد. او ناله‌ای کرد و سنگ به کنار افتاد. آن مرد رفت آن سنگ را برداشت تا برگردد. سر این آدم به حال اولش برگشت، دوباره آمد و زد به سر او و مغزش متلاشی شد. فریاد کشید. باز سنگ افتاد و رفت که بردارد، باز سرش به حال اولش برگشت و علی‌الدوام عذاب او این بود.

### ب: عذاب دروغ نسبت دادن به خدا و رسول او

مرد دیگری را دیدم که نشسته و یک نفر هم بالای سرش ایستاده بود، در حالی که یک حربه‌ی آهنی مانند عصای سرکج به دستش بود. این حربه‌ی آهنی را می‌انداخت به چاک دهان و سوراخ بینی و گوشه‌ی چشم او و می‌کشید تا لب گوشش پاره می‌کرد. او می‌فریاد می‌کشید و بعد می‌آمد این سمت او، می‌ایستاد و باز عصا را می‌انداخت به چاک دهان و سوراخ بینی و گوشه‌ی چشم این سمت او می‌کشید تا لب گوشش پاره می‌کرد و او

فریاد می کشید. عذاب او هم علی‌الدوام این بود.

### ج: عذاب افراد بی عفت

تنوری پر از آتش دیدم، مردان و زنانی در میان آن که آتش از زیر پاهایشان شعله می کشد و سرپایشان را می گیرد و آنها فریاد می کشند.

### د: عذاب رباخواران

مردی را دیدم میان دریاچه‌ی خون دست و پا می زد و می خواست خود را به کنار برساند، در کنار دریاچه کسی ایستاده بود و سنگ‌هایی در دست داشت، او همین که نزدیک می شد که به ساحل برسد، آن مرد، سنگ‌ها را به سمت او پرتاب می کرد و دهان خود را باز می کرد و سنگ‌ها را به دهان می گرفت و بر می گشت. دوباره دست و پا می زد در میان خون و می خواست به ساحل برسد و باز آن مرد سنگ به دهان او می انداخت. این هم عذاب او بود در میان دریاچه‌ی خون.

آنگاه آن فرشته‌ای که همراهم بود به من گفت: آنکه سنگ بر مغزش می کوبیدند آدمی است که عالم به احکام قرآن بود، اما عمداً زیر پا می گذاشت؛ به آنچه که می دانست عمل نمی کرد و عمداً می خوابید و نمازش قضا می شد؛ او عذابش در برزخ همین است تا قیامت برپا شود.

آن کس که حربه‌ی آهنی به چاک دهانش می افکنند، آدمی است که صبح که از خانه بیرون می آید، دروغ‌هایی می سازد و تحویل مردم می دهد، پناه بر خدا می بریم از اینکه امثال بنده که سخنگو در بالای منابر هستیم از این گروه باشیم و دروغ‌هایی (معاذالله) به خدا و رسول و امامان علیهم‌السلام نسبت بدهیم که بدترین نوع دروغ‌هاست؛ مخصوصاً در ذکر مصائب اهل بیت علیهم‌السلام برای آقایان مداحان محترم مسئولیت سنگینی بر دوششان هست و همچنین اصناف دیگر از تاجران و کاسبان و صاحبان بنگاه‌های معاملاتی که زمینه برای دروغ‌سازی کثیراً پیش می آید و آدمی را مبتلا به عذاب الیم در برزخ می سازد.

سپس فرشته گفت: آنها که میان تنور آتشین دیدی، مردان و زنان بی عفتند که از پایین پایشان آتش شعله می کشد و سرپای وجودشان را می سوزاند، در برزخ عذابشان همین است تا قیامت برپا شود.

آن کس که دیدی در میان دریاچه‌ی خون دست و پا می زد و سنگ می خورد، او هم

نمونه‌ای از گروه رباخوار خونخوار است و عذابش در برزخ همین است تا صحنه‌ی عذاب محشری‌اش پیش آید و مبتلا به عذاب الیم و عظیم جهنم گردد.

اعاذنا الله من شرور انفسنا و من سیئات اعمالنا؛

خدایا! تو را به مقرّبان درگاهت قسم می‌دهیم که به ما توفیق تنبّه و اعتبار از این همه مُذکّرات و مُنبّهات از آیات و روایات عنایت فرما و خوف از عذاب و امید به رحمت را در دل‌های ما بنشان.

اللّهمّ عجل لولیّک الفرج واجعلنا من المنتظرین لظهوره واجعل خاتمة امرنا خیراً و صلّ علی محمّد و آله الطّاهرین؛

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٨٩﴾ وَيَوْمَ نَبْعَثُ فِي كُلِّ أُمَّةٍ شَهِيدًا عَلَيْهِمْ مِّنْ أَنفُسِهِمْ  
وَجِئْنَا بِكَ شَهِيدًا عَلٰى هَٰؤُلَاءِ وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ  
الْكِتَابَ بَيِّنًا لِّكُلِّ شَيْءٍ وَهَدَىٰ وَرَحْمَةً وَبُشْرَىٰ  
لِّلْمُسْلِمِينَ

و به خاطر بیاورید آن روزی را که ما از میان هر امتی گواهی از خودشان بر آنها مبعوث می کنیم و تو را شاهد و گواه بر اینان [امت مسلمان] قرار می دهیم و ما این کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم که بیان همه چیز در آن است و [این کتاب] هم هدایت و رحمت است و هم بشارت برای همه ی مسلمانان.

قرآن، بیانگر راه های سعادت بشر

این آیه ی شریفه، در گذشته نیز مورد بحث و ترجمه واقع شد که می فرماید: ما این کتاب [قرآن] را بر تو نازل کردیم به گونه ای که بیان همه چیز در آن هست و گفتیم از آن نظر که قرآن، کتاب هدایت و هدف اصلی اش تربیت انسان است در مسیر تعالی و تقرّب به آستان اقدس حضرت ربّ العالمین - عزّ و علا - از این رو احتمالاً معنی «كُلُّ شَيْءٍ» (همه چیز) تمام آنچه که در این مسیر، اعمّ از مادّی و معنوی دخالت دارد می باشد؛ یعنی قرآن از بیان هر چه که در ساختن انسان برای زندگی سعادت‌مندانه در هر دو جهان از دنیا و آخرت به ویژه زندگی جاودانه در عالم پس از مرگ اثرگذار می باشد فروگذار نکرده و آنچه را که

در تأمین این هدف لازم بوده بیان کرده است.

اما اینکه حالا راجع به همه چیز حتی مثلاً فرمول‌های علوم ریاضی و طبیعی از فیزیک و شیمی، ستاره‌شناسی و اتم‌شکافی و مانند این امور، راه و رسمی ارائه کرده باشد، البته که خیر. زیرا این مطالب از محدوده‌ی هدف اصلی قرآن که هدایت انسان به راه‌های حرکت به سوی عالم قرب خدا و تحصیل سرمایه برای حیات ابدی عقبا است بیرون است.

البته در عین حال هیچ اشکال و استبعادی هم ندارد که احتمالاً مفهوم کلمه‌ی «کَلَّ شِئًا» یعنی (همه چیز)، به همان وسعت و گستردگی و فراگیری خود باقی باشد و آنگونه که خود قرآن فرموده است:

﴿...لَا رَطْبٌ وَلَا يَابِسٌ إِلَّا فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ﴾<sup>۱</sup>

...هیچ تر و خشکی در عالم نیست مگر اینکه در کتاب مبین [عالم علم خدا و لوح محفوظ] ثابت است.

در کتاب قرآن مبین نیز که مرتبه‌ای از عالم علم خداست، همه چیز از رطب و یابس، ثابت است اما نه اینکه تمام آن همه چیز در ظاهر قرآن آمده باشد و قابل درک و فهم همه کس باشد زیرا فرموده‌اند:

﴿إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَهْرًا وَ بَطْنًا وَ لِبَطْنِهِ بَطْنًا إِلَى سَبْعَةِ أَبْطُنٍ أَوْ سَبْعِينَ بَطْنًا﴾<sup>۲</sup>

قرآن، دارای ظاهر و باطن است و باطنش هم دارای باطن است تا هفت و یا هفتاد باطن.

### رسول اکرم ﷺ اولین مبین قرآن

در گذشته عرض شد که قرآن گنجینه‌ای است که کلید مخصوص و کلیددار مخصوص به خود دارد؛ در درجه‌ی اول، کلیددارش شخص رسول الله الاعظم ﷺ است که آورنده‌ی قرآن است و خدا خطاب به ایشان فرموده است: ﴿...وَ أَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾<sup>۳</sup>؛ ما این قرآن را به تو نازل کردیم که آن را برای مردم بیان کنی و راجع به کلیددار پس از خودش هم به اذن خدا فرموده است:

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۵۹.

۲- عوالی اللالی، ج ۴، ص ۱۰۷.

۳- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۴.

(إِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ التَّقْلِينَ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِثْرَتِي أَهْلَ بَيْتِي)؛<sup>۱</sup>

من می‌روم و در میان شما کتاب خدا را در کنار عترت و اهل بیتم می‌گذارم.

### نیازمندی مردم به مبین قرآن

البته قرآن یک نزول دفعی جمعی به تعبیر «انزال» دارد که به قلب مبارک رسول الله ﷺ نازل شده است و یک نزول تدریجی به تعبیر «تنزیل» دارد که به گونه‌ی خطاب به مردم از طریق رسول اکرم ﷺ نازل گشته است. چنانکه می‌بینیم آیه‌ی شریفه هم رسول الله ﷺ را «مُنزَلٌ إِلَيْهِ» قرآن نشان می‌دهد و همه مردم را «مُنزَلُ إِلَيْهِمْ» آن؛ منتهی مردم محتاج به مبین می‌باشند تا از محتویات نازل شده برای خودشان آگاه گردند؛ یعنی قرآن در عین اینکه «تبیاناً لكلّ شیء» و «بیانگر همه چیز است» ولی بیان آن در خور فهم همه کس نیست و باید به حکم این آیه‌ی شریفه، در کنار بیان رسول اکرم ﷺ و پس از آن حضرت، در کنار بیان عترت و اهل بیت آن حضرت ﷺ قرار گیرد و در آیه‌ی دیگر از همین سوره آمده است:

﴿...فَسئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup>

...اگر نمی‌دانید، از آگاهانتان بپرسید.

بدیهی است که آگاهان مسلم از حقایق آسمانی قرآن، رسول الله الاعظم ﷺ و امامان علیهم السلام می‌باشند. این جمله هم که از رسول خدا ﷺ منقول است:

(أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَ عَلِيٌّ بَابُهَا)؛<sup>۳</sup> من شهر علمم و علی دروازه‌ی آن شهر است.

اگر کسی بخواهد داخل شهر نبی گشته و از محتویات آن آگاه شود، باید دست به دامن علی و فرزندان معصوم علی علیهم السلام بزند. امام صادق علیهم السلام فرموده است:

(إِنِّي لَا أَعْلَمُ خَبَرَ السَّمَاءِ وَ خَبَرَ الْأَرْضِ وَ خَبَرَ مَا كَانَ وَ خَبَرَ مَا هُوَ كَائِنٌ كَأَنَّهُ فِي كَفِّي)؛<sup>۴</sup>

حقیقت اینکه من خبر آسمان‌ها و خبر زمین و خبر آنچه که در گذشته بوده و خبر آنچه که اکنون وجود دارد، همه را می‌دانم. آنگونه که گویی همه در کف دست من است.

۱- مستدرک الوسائل، ج. ۷، ص. ۲۵۴.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

۳- وسائل الشیعه، ج. ۲۷، ص. ۳۴ و تفسیر نورالثقلین، ج. ۳، ص. ۷۴.

۴- تفسیر عیاشی، ج. ۲، ص. ۲۶۶.

آنگاه فرمود:

(مِنْ كِتَابِ اللَّهِ أَعْلَمُهُ إِنَّ اللَّهَ يَقُولُ فِيهِ تَبْيَانٌ كُلِّ شَيْءٍ)؛<sup>۱</sup>

من این حقایق را از طریق کتاب خدا می دانم، چه آنکه خدا می فرماید: بیان همه چیز در کتاب خدا آمده است.

و اینکه امام علیه السلام می فرماید: من علم به تمام عالم را از کتاب خدا - قرآن - به دست آورده‌ام، آنگونه که گویی همه چیز عالم در کف دستم موجود است. بسیار روشن است که نگاه امام علیه السلام به قرآن، از سنخ نگاه ما افراد بشر عادی به آن کتاب آسمانی نمی باشد، بلکه نوعی ارتباط روحی خاصی است که با فرستنده‌ی قرآن از طریق آورنده‌ی قرآن برقرار می گردد که قبلاً در حدیثی خواندیم: (لَا تُدْرِكُهُ عُقُولُ الرِّجَالِ)؛ آن ارتباط، در خور درک عقل افراد بشر عادی نمی باشد و از این جهت است که ما شیعه‌ی امامیه معتقدیم که باید برای همیشه در کنار قرآن، بیان یک فرد انسان کامل معصوم از هرگونه سهو و خطا وجود داشته باشد تا مبین محتویات آن کتاب آسمانی باشد و آن انسان کامل معصوم پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم علی امیرالمؤمنین علیه السلام و یازده فرزند معصومش علیهم السلام می باشند.

اهل بیت اطهار علیهم السلام مبین قرآن بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به امام علی مرتضی علیه السلام می فرمود:

(إِنَّكَ تَسْمَعُ مَا أَسْمَعُ وَ تَرَىٰ مَا أَرَىٰ إِلَّا أَنْتَ لَسْتَ بِنَبِيٍّ)؛<sup>۲</sup>

[ای علی] تو می شنوی آنچه را که من می شنوم و می بینی آنچه را که من می بینم، تنها فرق تو با من این است که تو پیامبر نیستی.

یعنی شریعت و دین دیگری غیر اسلام و کتاب آسمانی دیگری غیر قرآن نیاورده‌ای و نخواهی آورد. کار بزرگ تو، تشریح مبانی اسلام و تبیین حقایق آسمانی قرآن است. در آخرین ساعات عمر شریفش که در بستر افتاده بود و اصحاب در اطراف بسترش نشسته بودند، اشاره به علی علیه السلام کرد و به نزد خود طلبید، علی علیه السلام جلو آمد و سر روی سینه‌ی آن حضرت نهاد و پس از لحظاتی که سر برداشت، اصحاب پرسیدند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم با تو چه نجوا می کرد؟ فرمود: هزار باب علم به روی من گشود که از هر بابش هزار باب دیگر به

۱- همان و تفسیر نورالثقلین، ج ۳، ص ۷۴.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خ ۲۳۴.

رویم گشوده شد.<sup>۱</sup>

حال ما اصلاً نمی‌توانیم بفهمیم که آن علوم از چه سنخی و نحوه‌ی القاء و تعلیم رسول خدا ﷺ چگونه بوده که در ظرف چند لحظه انجام شده است. همانگونه که نحوه‌ی القاء وحی از جانب خدا به رسول گرامی‌اش را نمی‌فهمیم. شیعه‌ی امامیه را، اهل تسنن متهم می‌کنند به اینکه اینها می‌گویند: دینی که پیامبر آورده؛ ناقص بوده است و باید علی‌السلام و یازده امام از فرزندان او آن را تکمیل کنند. در صورتی که این، بهتانی آشکار است، زیرا این قرآن است که صریحاً می‌گوید:

﴿...الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا...﴾<sup>۲</sup>

امروز [حالا مراد از آن روز هر چه هست] دین شما را کامل کردم و نعمتم را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان دین برای شما پسندیدم...

ما نمی‌گوییم که علی و امامان بعد از او علیهم‌السلام نقصان دین را برطرف می‌کنند و آن را کامل و جامع می‌سازند، خیر، ما معتقدیم که دین پیامبر از هر جهت جامع است و کامل، ولی به حکم خود قرآن که فرموده است:

﴿...وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ...﴾

...ما قرآن را به تو نازل کردیم برای اینکه محتویات آن را برای مردم بیان کنی...

قرآن، احتیاج به مبین دارد و آن مبین بعد از رحلت رسول خدا ﷺ که باید به حکم عقل همانند رسول خدا ﷺ دارای صفت عصمت از هرگونه سهو و خطا باشد، به حکم روایات رسیده از رسول خدا ﷺ علی‌السلام و امامان از فرزندان او می‌باشند و امامان علیهم‌السلام از طریق وساطت مقام خاتمیت رسول الله الاعظم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم با عالم ربوبیت علیاً ارتباط روحی برقرار می‌کنند و حقایق مربوط به تبیین قرآن را به صورت الهامات غیبی از آن عالم می‌گیرند و به عالم انسان ابلاغ می‌نمایند.

### ضرورت عصمت مرجعیت دینی

و لذا اختلاف ما با اهل تسنن، تنها در مسأله‌ی حکومت بعد از پیامبر نیست که ما بگوییم علی علیه‌السلام را خود پیامبر برای حکومت بعد از خود تعیین کرده و آنها بگویند ابوبکر را

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۶۴.

۲- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳.

مردم برای حکومت بر خویش انتخاب کرده‌اند.

راستی اگر مسأله همین باشد، باید گفت حق با آنهاست، زیرا حاکم بر مردم باید با رأی و انتخاب خود مردم معین شود نه اینکه حاکم قبلی او را مشخص کند؛ اما مطلب اختلافی ما مسأله‌ی بسیار مهمّ امامت و مرجعیّت دینی است که بر اساس براهین عقلی و نقلی باید یک فرد انسان کامل معصوم از هرگونه سهو و خطا از جانب خدا، به وسیله‌ی رسول خدا ﷺ معین گردد، در این صورت است که مسأله‌ی حکومت بر امت نیز خود به خود حل می‌شود که خود آن امام معصوم آن را به عهده می‌گیرد و باید بگیرد؛ زیرا با بودن یک انسان معصوم از خطا و منصوب از جانب خدا جاندارد و معقول نیست که یک فرد جایز الخطا و غیر منصوب از جانب خدا حاکم بر مقدّرات امت اسلامی گردد؛ همانگونه که شخص رسول خدا ﷺ در زمان حیاتش هم مرجع دینی مردم بود و هم قاضی برای فصل خصومات و هم متصدی امر حکومت و زمامداری امت.

در زمان پس از رحلت آن حضرت نیز که دین و قرآن به حال خود باقی است و نیاز به مبین دارد؛ باید یک فرد انسان کامل معصوم از خطا و منصوب از جانب خدا همانند شخص رسول خدا ﷺ در میان امت باشد که هم مرجع دینی مردم باشد و هم قاضی برای فصل خصومات و هم متصدی امر حکومت و زمامداری امت.

حاصل اینکه خداوند حکیم در آیه‌ی مورد بحث، خطاب به رسول گرامی اش فرموده است:

﴿وَنَزَّلْنَا عَلَيْكَ الْكِتَابَ تِبْيَانًا لِّكُلِّ شَيْءٍ﴾

ما این قرآن را بر تو نازل کردیم آنگونه که بیان همه چیز در آن هست.

بنابراین رسول خدا ﷺ و بعد از او ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام که مبین محتویات قرآنند باید عالم به تمام محتویات آن باشند تا بتوانند آنها را برای مردم در هر زمان بیان کنند.

**شرمندگی و سرافکنندگی معاویه!**

داستانی از معاویه (علیه اللعنة و الهاویة) نقل شده که وقتی در زمان حکومت خودش در مجلسی که اعیان و اشراف اجتماع تشکیل داده بودند و حضرت امام مجتبی‌ی (علیه‌السلام) نیز آنجا حاضر بود، او خواست اهانتی به امام (علیه‌السلام) کرده و به زعم خود آن حضرت را خجل کند، رو به امام (علیه‌السلام) کرد و گفت: در قرآن آمده که: **بیان همه چیز در قرآن هست** و شما هم مدعی هستید که عالم به تمام محتویات قرآن می‌باشید؛ حال بفرمایید آیا در قرآن سخنی از ریش

من و ریش شما هم آمده است (پیداست که هدف به استهزاء گرفتن قرآن و امام بوده است).  
امام علیه السلام محاسن شریفش پرپشت و تویی بود، اما معاویه ریشش کم و جسته و

گریخته بود. امام علیه السلام در جواب او این آیه از قرآن را تلاوت فرمود که:

﴿وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرُجُ نَبَاتُهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبُثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا...﴾؛<sup>۱</sup>

سرزمین پاکیزه [و شیرین] گیاهش به اذن پروردگارش می‌روید اما سرزمین خبیث

بدطینت شوره‌زار، جز گیاه ناچیز کم‌ارزش چیزی از خود بیرون نمی‌دهد...

یعنی محاسن من مصداق جمله‌ی اوّل آیه و ریش نحس تو مصداق جمله‌ی دوّم آیه

است. معاویه از این جواب، شرمنده شد و سر به زیر انداخت.

ای روبهک چرا ننشستی به جای خویش

با شیر پنجه کردی و دیدی سزای خویش

ای مگس عرصه‌ی سیمرغ نه جولانگه توست

عرض خود می‌بری و زحمت ما می‌داری

پاسخ محکم به تناقض یابی ابن ابی العوجاء

ابن ابی العوجاء آدمی کافر و ملحد، اما سخنوری قهار بود و اطلاع از آیات قرآنی هم

داشت. اصلاً قرآن برای این می‌خواند و حفظ می‌کرد که به زعم خود تناقضاتی در آیات آن

به دست آورد.

روزی هشام بن حکم را که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام بود ملاقات کرد و گفت:

من در قرآن شما تناقضی یافته‌ام، هشام گفت: آن کجاست؟ گفت: در سوره‌ی نساء دو آیه

هست که با هم تناقض دارند، یکی آیه‌ی سوّم است که راجع به ازدواج با زن‌ها می‌گوید:

﴿وَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تُفْسِدُوا فِي الْيَتَامَىٰ فَانكِحُوا مَا طَابَ لَكُمْ مِنَ النِّسَاءِ

مَثْنَىٰ وَثُلَاثَ وَرُبَاعَ فَإِنْ خِفْتُمْ أَلَّا تَعْدِلُوا فَوَاحِدَةً...﴾؛

اگر می‌ترسید از اینکه به هنگام ازدواج با دختران یتیم، رعایت عدالت

درباره‌ی آنها ننمایید، از ازدواج با آنها صرف نظر کنید و با زنان دیگر که

مطلوبتان هست ازدواج کنید، دو یا سه یا چهار همسر اختیار نمایید و اگر

می ترسید از اینکه رعایت عدالت درباره‌ی همسران متعدّد داشته باشید، تنها به یک همسر اکتفا نمایید...

این آیه نشان می‌دهد که رعایت عدالت در میان همسران متعدّد ممکن هست، در صورتی که آیه‌ی دیگر از همین سوره می‌گوید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ...﴾<sup>۱</sup>

شما هر قدر کوشش کنید نمی‌توانید در میان همسران خود عدالت و مساوات برقرار سازید...

این آیه نشان می‌دهد که اصلاً رعایت عدالت در میان همسران متعدّد ممکن نیست؛ آیا این دو مضمون با هم متناقض نیستند، اولی امکان رعایت عدالت و دومی عدم امکان آن. بدیهی است که متناقضند. هشام از جواب این اشکال عاجز شد و از ابن ابی العوجاء مهلت خواست، او گفت: تا یک سال به تو مهلت می‌دهم که جواب بیاوری، هشام دید چاره‌ای جز استمداد از ولیّ زمان و مبین قرآن، حضرت امام صادق علیه السلام ندارد، لذا سوار بر مرکب خود شد و راه بین عراق و حجاز را با دشواری زیاد پیمود. در مدینه خدمت امام علیه السلام رسید، طرح مشکل کرد و جواب خواست. امام علیه السلام فرمود:

آن آیه که امکان رعایت عدالت را اثبات می‌کند، مربوط به نفقه یعنی تأمین خوراک و پوشاک و مسکن و دیگر وسایل رفاه و آسایش در زندگی است که هر مردی موظّف است در این جهات در حدّ شأن خود عدالت و مساوات بین همسران متعدّدش برقرار سازد. و اما آن آیه که امکان رعایت عدالت را نفی می‌کند، مربوط به تمایل و محبت قلبی است که معلول عوامل خارج از اختیار آدمی است. از باب مثال دو زن که یکی زیبا صورت است و دیگری نازیبا، یکی خوش زبان است و دیگر بدزبان، طبیعی است که ممکن نیست شوهر این دو زن، هر دو را یکسان دوست داشته باشد، چون محبت قلبی خارج از اختیار انسان است و معلول عوامل بیرون از وجود اوست؛ اینجاست که آیه می‌فرماید:

﴿وَلَنْ تَسْتَطِيعُوا أَنْ تَعْدِلُوا بَيْنَ النِّسَاءِ وَلَوْ حَرَصْتُمْ...﴾

شما هر قدر هم بکوشید که بین همسرانتان [از لحاظ تمایل و محبت قلبی] مساوات و عدالت برقرار سازید، نخواهید توانست.

آری، در تأمین وسایل رفاه در زندگی باید در میانشان در حدّشان و توانایی شان



رعایت عدالت و مساوات بنماید.

هشام بعد از دریافت جواب بی درنگ به بغداد برگشت و به ابن ابی العوجاء گفت: جواب آورده‌ام، او که هیچ باور نمی کرد اشکال او جواب داشته باشد، آن هم به این زودی، وقتی سخن هشام را شنید حیرت زده گفت: این سخن از آن تو نیست، این را از حجاز آورده‌ای.<sup>۱</sup>

شریعت، نیازمند وجود امام معصوم علیه السلام

آری قرآن «تبیاناً لكل شیء» است و همه چیز در قرآن هست، اما یک همه چیز فهم هم باید در کنار قرآن باشد تا همه چیز را بیان کند و او امام معصوم منصوب از جانب خدا در هر زمان است. امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام می فرمود:

(ذَلِكَ الْقُرْآنُ فَاسْتَنْطِقُوهُ وَ لَنْ يَنْطِقَ وَ لَكِنْ أَخْبِرْكُمْ عَنْهُ)؛<sup>۲</sup>

این قرآن [در دسترس شما] است حال از او بخواهید که با شما سخن بگوید، ولی هرگز [با شما] سخن نخواهد گفت؛ لکن من شما را از [حقایق] آن باخبر می سازم. فرزندش امام باقر علیه السلام هم فرموده است: من اگر اهلش را بیابم، همه‌ی حقایق عالم را از پنج حرف «الصّمد» بیرون می آورم. پس معلوم شد که اصل اختلاف ما با اهل تسنن، در مسأله‌ی حکومت و زمامداری امت بعد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیست، بلکه اختلاف اساسی ما با آنها در مسأله‌ی لزوم وجود امام معصوم منصوب از جانب خدا بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که مبین قرآن باشد و این همان است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بر حسب نقل متواتر بین شیعه و سنی فرموده است: (اِنِّي تَارِكٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي)؛ من در میان شما دو چیز گرانبه‌تر از خود باقی می گذارم، کتاب خدا و عترت و اهل بیتم که هر دو با هم وسیله‌ی هدایت شما هستند و این دو، هیچگاه در امر هدایت امت از یکدیگر جدا نخواهند شد.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ مَحَبَّتَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لَطَاعَتَهُمْ وَ اجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْراً

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ

۱- تفسیر برهان، ج ۱، ص ۴۲۰.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۵۷.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٩٠﴾ إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَايَ ذِي الْقُرْبَىٰ  
وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ  
لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ

همانا خدا به عدل و احسان و ارتباط با خویشاوندان امر می کند و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم باز می دارد، [خدا] شما را موعظه می کند، شاید اندرز او را یاد آور شوید [و به کار بندید].

### اصول اساسی برای ایجاد یک جامعه‌ی صالح

از عبدالله بن مسعود- صحابی معروف پیامبر اکرم ﷺ - نقل شده که گفته است: این آیه در قرآن کریم، جامع ترین آیات برای بیان موجبات خیر و شر است، یعنی تنها آیه‌ای است که همه‌ی موجبات خیر و صلاح و همه‌ی موجبات شر و فساد در جامعه‌ی بشری را گرد آورده و آن را در قالب یک بیان کوتاه ارائه فرموده است. آیه‌ی شریفه، چنانکه می بینیم سه مطلب را اصول اساسی برای به وجود آوردن یک جامعه‌ی صالح و سه مطلب را عامل اصلی برای به وجود آوردن یک جامعه‌ی فاسد نشان می دهد. اما آن سه عامل اصلاح عبارتند از: **عدل و احسان و صله‌ی رحم.**

### الف: اصل عدل

در معنای عدل فرموده اند: (وَضَعُ كُلِّ شَيْءٍ فِي مَحَلِّهِ وَاعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ)؛ هر چیزی را در جا و محل مناسب خود قرار دادن و هر حقی را به صاحبش رساندن. نظام جهان هستی، بر همین اساس استوار است که فرموده اند:

(بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ)؛ آسمان‌ها و زمین، با عدالت برپاست.

جهان چون خط و خال و چشم و ابروست

که هر چیزی به جای خویش نیکوست

و شاید روشن‌ترین نمونه برای جریان قانون عدل در سراسر نظام هستی، همین بدن انسان است که به تصدیق صاحبان تحقیق، یک مویرگ، عاری از فایده و بی‌جا در تمام اجزاء داخل و خارج بدن قرار داده نشده است و اساساً پیدایش علوم متعدد در رشته‌های مختلف، نشانگر حاکمیت قانون عدل و نظم و حساب در عالم می‌باشد. حال اگر در بعض موارد از نظر نگرش سطحی ما، خلاف عدل و بی‌نظمی مشاهده می‌شود که مثلاً در فلان نقطه چرازلزله آمده، آبادی‌ها ویران شده و در جای دیگر سیل و صاعقه و طوفان خسارت‌ها به بار آورده و...

باید توجه داشت که ما احاطه به مجموعه‌ی نظام عالم که نداریم تا بفهمیم این حوادث، چگونه کاملاً روی نظم و حساب دقیق، استوار است دید و فکر ما که شاقول معماری عالم نیست.

پشه کی داند که این باغ از کی است در بهاران زاد و مرگش در دی است

حکمت نامحدود حضرت خالق را که نمی‌شود در فنان محدود عقل آدمی جا داد. همانگونه که نیروی بینایی و شنوایی ما محدود است، نیروی عقلی و ادراکی ما نیز محدود است. انسان وقتی در وهله‌ی اول، خدا را به عنوان یک وجود لایتناهی دارای حکمت لایتناهی شناخت، دیگر به خود اجازه نمی‌دهد که راز و رمز حکمت او را در اداره و تدبیر نظام هستی، در ظرف محدود فکر و درک خود بگنجانند. در نظام تشریحی هم مطلب به همین نحو است؛ یعنی آن کس که نظام تشریح را تنظیم کرده، همان است که نظام تکوین را تنظیم کرده است، همانگونه که تکوینش بر اساس حکمت بی‌پایان است، تشریحش نیز همین‌گونه است. **قانون عدل** در هر دو نظام از تکوین و تشریح، حاکم و جاری است.

### ب: اصل احسان

اصل دوم در آیه‌ی شریفه بعد از اصل عدل، اصل احسان است. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛ عدل، به منزله‌ی پیکر یک ساختمان است که تنها با آن نمی‌شود انسان آسایش

کامل داشته باشد، بلکه نیاز به مَرافِق<sup>۱</sup> و امکانات دیگر دارد و احسان به وجود آورنده‌ی آن مَرافِق و امکانات است.

از باب مثال در زندگی خانوادگی، رعایت عدل و احسان هر دو لازم است تا آرامش کامل برقرار گردد. عدل یک حقّ قانونی است، اما احسان یک حقّ اخلاقی است. تنها با قانون خشک نتوان زندگی خوش و مطلوبی داشت. توأم بودن با خُلُق حَسَن لازم است. از باب مثل، هر یک از زن و شوهر نسبت به دیگری حَقّی دارد که اگر او ادا نکرد، این با قانون، او را ملزم به ادا می‌کند. زن، شوهر را به ادای نفقه و شوهر، زن را به اطاعت در پاره‌ای از امور زندگی اش ملزم می‌کند؛ این عدل است و خشک است، اما وقتی پای احسان به میان آمد و هر یک از زن و شوهر در جلب محبّت دیگری کوشید و دل‌ها به هم مهربان شد، طبیعی است که مسأله‌ی عاطفی عفو و اغماض از حقّ قانونی پیش می‌آید و زندگی توأم با خوشی و شادابی می‌گردد. این گفتار خداوند حکیم است که:

﴿وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَ جَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَ رَحْمَةً...﴾<sup>۲</sup>

از نشانه‌های حکمت او [حضرت خالق مَنان] اینک همسرانی از خودتان برای شما آفریده و اکسیر محبّت و مهربانی در بین [دل‌های] شما قرار داده است تا سکونت و آرامش [کامل] در زندگی‌تان به وجود آید.

و راستی یکی از شاهکارهای قدرت و حکمت الهی، همین جعل مودّت و رحمتی است که بین زن و شوهر ایجاد می‌شود. در واقع، ازدواج یک نوع ترکیب بین مرد و زن است که هر یک استقلال انفرادی خود را که داشته است کنار می‌گذارد و با دیگری منضمّ می‌شود و با هم به صورت موجودی واحد در می‌آیند، آنگونه که سرکه و شیر به هم می‌آمیزند و با هم می‌جوشند و مبدّل به سکنجبین می‌شوند و طعم و بو و رنگ خاصی به خود می‌گیرند و مطبوع و محبوب واقع می‌شوند. اگر سرکه به همان تندی خود که داشت باقی بماند و شیر به همان شیرینی زننده‌ی خود، طبیعی است که سکنجبین مطبوع به وجود نخواهد آمد.

ازدواج نیز به همین شکل است و مرکب از دو جزء است و هر جزئی باید استقلال

۱- مَرافِق: وسایل تأمین آسایش.

۲- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۲۱.

انفرادی خود را کنار بگذارد و با جزء دیگر انضمام پیدا کند تا واحد مرکب به وجود آید و این مصداق احسان و مکمل قانون عدل است. ﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ﴾؛

### ج: اصل بخشش به خویشاوندان

واصل سوّم در آیه ی مورد بحث ﴿وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى﴾ یعنی بذل و بخشش به خویشاوندان است، اگرچه این نیز از مصداق احسان است، اما از آن نظر که صله ی ارحام و انفاق به خویشاوندان از دیدگاه قرآن اهمّیت بسیار دارد، در آیه ی شریفه مستقلاً و جدا از کلی احسان مورد توجه قرار گرفته است. در سوره ی نساء این آیه را راجع به صله ی ارحام می خوانیم:

﴿... وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي تَسَاءَلُونَ بِهِ وَالْأَرْحَامَ...﴾؛<sup>۱</sup>

... پرهیزید از [مخالفت فرمان] خدایی که [به عظمت او اعتراف دارید و] هنگامی که از یکدیگر چیزی طلب می کنید نام او را می برید و پرهیزید از [قطع پیوند با] ارحام...

اینجا کلمه ی «ارحام» عطف بر «الله» آمده و نشان دهنده ی اهمّیت فوق العاده ی است که قرآن کریم برای ارحام قائل شده است. رسول خدا ﷺ فرموده است:

(سِرُّ سَنَّتَيْنِ بَرٍّ وَالذِّئْبِ سِرُّ سَنَّةِ صِلِ رَحِمَكَ سِرِّمَيْلًا عُدَّ مَرِيضًا، سِرُّ مَيْلِنِ شَيْخِ جِنَازَةٍ، سِرُّ ثَلَاثَةِ أَمْيَالٍ أَحَبُّ دَعْوَةٍ، سِرُّ أَرْبَعَةِ أَمْيَالٍ أَغْثُ مَلْهُوفًا)؛<sup>۲</sup>  
برای نیکی کردن به والدین به قدر مسافت دو ساله راه طی کن، برای صله ی رحم یک ساله راه طی کن، برای عیادت مریض مسافت یک میل<sup>۳</sup> طی کن، برای تشییع جنازه دو میل طی کن، برای اجابت دعوت، سه میل طی کن و برای فریادرسی آدم گرفتار، چهار میل طی کن.

### یک هشدار تکان دهنده

این روایت تهدید آمیز نیز از رسول اکرم ﷺ نقل شده است:  
إِذَا ظَهَرَ الْعِلْمُ وَ احْتَرَزَ الْعَمَلُ وَ اتَّخَلَفَتِ الْأَلْسُنُ وَ اخْتَلَفَتِ الْقُلُوبُ وَ تَقَاطَعَتِ الْأَرْحَامُ هُنَا لِكَ لَعْنَهُمُ اللَّهُ فَاصَمَّهُمْ وَ أَعَمَّى أَبْصَارَهُمْ؛<sup>۴</sup>

۱- سوره ی نساء، آیه ی ۱.

۲- بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۲۱.

۳- سه میل، یک فرسخ، یعنی شش کیلومتر است.

۴- وسائل الشّیعه، ج ۲۱، ص ۴۹۴.

زمانی که «علم» ظاهر و بارز شد و «عمل» ناپیدا و نهان، زبان‌ها با هم مؤتلف گشته و دل‌ها با هم مختلف و ارحام از یکدیگر بریدند، در چنین زمانی است که خدا اهل آن زمان را از رحمت خود دور می‌سازد و آنها را کور و کرشان می‌گرداند و دیگر نمی‌توانند نه جمالی از حق ببینند و نه سخنی از حق بشنوند.

### سه عامل تولید فساد در جامعه

در آیه‌ی مورد بحث، سه مطلب دیگر عامل تولید فساد در جامعه نشان داده شده و مورد نهی قرار گرفته است: ﴿وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ﴾؛ احتمالاً فحشاء اشاره به گناهانی است که زشتی آنها بر همه آشکار است و منکر، گناهانی است که در میان جامعه‌ی اسلامی ناشناخته است و بغی یعنی هرگونه ظلم و تجاوز از حد و تعدی به حقوق دیگران و جمله‌ی پایانی آیه، برای تأکید توجه به فرامین الهی می‌فرماید:

﴿يَعِظُكُم لَعَلَّكُمْ تَتَذَكَّرُونَ﴾

خدا شما را موعظه می‌کند و پند و اندرز می‌دهد، شاید اندرز او را بپذیرید و به راه بیاید.

بزرگان از علمای اخلاق می‌گویند: در وجود انسان چهار قوه حکومت می‌کنند:

**شهوَت، غضب، شیطنَت، حکمت.**

گاهی تعبیر می‌کنند که چهار موجود در باطن انسان کمین کرده‌اند:

**خوک، سگ، شیطان، حکیم.**

و هر کدام از اینها به دنبال فرصتی هستند که بر سایرین غالب بشوند و کشور وجود آدمی را به تسخیر خود درآورند و حاکم مطلق بر آن گردند و لذا گاهی سگ که مظهر غضب و دزنده‌خویی است حاکم بر وجود انسان می‌شود و انسان می‌شود یک سگ که از زدن و کشتن و آزردن دیگران لذت می‌برد، منتهی کسی یک ساعت سگ می‌شود و کس دیگر یک سال و ده سال و دیگری یک عمر سگی می‌کند.

گاه دیگر **خوک** که مظهر بی‌عفتی و بی‌غیرتی است بر تخت حکومت در مملکت وجود انسان می‌نشیند و انسان تبدیل به یک خوک می‌گردد و در اشباع‌گریزه‌ی جنسی و شهوترانی از خوک هم فراتر می‌رود و گاهی **شیطان**، قهرمان اضلال و اغواء مُسَیْطِر بر کشور وجود انسان می‌شود و علی‌الدوام نقشه‌های مکر و حيله و تزویر طرح می‌کند و راه‌های

تعذی و تجاوز به حقوق دیگران را به انسان یاد می‌دهد؛ در این موقع است که انسان می‌شود یک شیطان مجسم و پیوسته فکرش بر این محور می‌چرخد که چه کنم خواسته‌های سگ غضب را تأمین کنم و چه کنم به خواسته‌های خوگ شهوت جواب مثبت بدهم.

یک وقت به خود می‌آید و می‌بیند ای عجب! شصت، هفتاد سال است که سگ پرستی و خوگ پرستی می‌کند و دائماً یا به فکر تأمین شهوت شکم و اشباع شهوت دامن بوده یا در فکر طرح نقشه برای جنگیدن با دیگران و بدیهی است که پرستش شیطان و هوای نفس، به مراتب بدتر و زیان‌بخش‌تر از پرستش بت‌های سنگی و چوبی و فلزی است که خداوند حکیم این نوع بت پرستی را مورد ذم و نکوهش قرار داده و سبب ضلالت و آفت چشم و گوشِ دل معرفی کرده و فرموده است:

﴿أَفَرَأَيْتَ مَنْ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ وَأَضَلَّهُ اللَّهُ عَلَىٰ عِلْمٍ وَ خَتَمَ عَلَىٰ سَمْعِهِ وَ قَلْبِهِ وَ جَعَلَ عَلَىٰ بَصَرِهِ غِشَاوَةً...﴾<sup>۱</sup>

آیا دیده‌ای آن کسی را که هوای نفس خود را معبود مطاع خود قرار داده و خدا هم به کیفر این گناه، او را در وادی ضلالت به حال خود رها کرده و در نتیجه چشم و گوش قلبش از دیدن و شنیدن حقایق آسمانی محروم گشته است...

### نفس ما مطیع کیست؟

از یکی از ارباب کشف و شهود که بر اثر ریاضت شرعیته، صفای نفسی در او پیدا شده بود، نقل شده که گفته است: نفس خودم را دیدم مانند غلامی در مقابل سگ و خوگ ایستاده و آماده‌ی اطاعت فرمان، هر دم که سگ، میل به چیزی می‌کند، نفسم از جا می‌جنبد و فرمان می‌برد و دم دیگر که خوگ، میل به چیزی می‌کند، نفسم از جا می‌جنبد و فرمان می‌برد.<sup>۲</sup>

اگر ما نیز اندکی در خود فرو برویم و حرکات و سکنات و جنبش‌های چشم و گوش و زبان و دیگر اعضای خود را تحت نظر توأم با دقت قرار بدهیم، خواهیم دید که نفس ما هم چنین است و برای اطاعت فرمان از سگ و خوگ و شیطان آماده‌ی خدمت است، آنگونه که قرآن فرموده است: ﴿وَجَعَلْنَا مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ سَدًّا وَ مِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمْ فَهُمْ لَا

۱- سوره‌ی جاثیه، آیه‌ی ۲۳.

۲- المحجة البيضاء، ج ۵، صفحات ۱۸ تا ۲۰.



يُبْصِرُونَ<sup>۱</sup>؛ از پیش و پس زنجیرهای محکم به دست و پای عقل پیچیده و در قعر چاه ظلمات اسیر هوای نفس گشته و از دیدن و فهمیدن کلّ حقایق عالم محروم شده است و یقیناً همین زنجیرهاست که فردا - روز جزا - به صورت زنجیرهای آتشین جهنّم خواهد درآمد و ندا به گوشش خواهد رسید که:

﴿خُدُوهُ فَغُلُّوهُ<sup>۲</sup> ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ<sup>۳</sup> ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ ذَرْعُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً فَاسْلُكُوهُ<sup>۴</sup>﴾؛<sup>۲</sup>

[ای فرشتگان عذاب] بگیرید او را و به زنجیرش بکشید و میان آتش سوزان جهنّمش بیفکنید.

آری، می دانیم آنجا نه آتشخانه ای هست و نه زنجیرهای آتشین، بلکه هر چه هست آدمی از همین دنیا با اعمال و اخلاق آتش افروز خودش می برد. (انّما هی اَعْمَالُكُمْ تَرَدُّوْا اِلَيْكُمْ)؛ اینها همان اعمال خود شماست که در دنیا از شما صادر شده و اکنون به این صورت تحویل خودتان داده می شود.

### قدرت ربّانی تقوا، منجی انسان

حال، کجاست آن قدرت ربّانی که در مملکت وجود ما انقلابی برپا نماید. این زنجیرها را پاره کرده و یوسف عقل را از قعر زندان اهواء نفسانی بیرون کشیده، بر تخت سلطنت در کشور وجود ما بنشانند و بگویند: ﴿...اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ<sup>۳</sup>﴾؛ آن قدرت ربّانی در وجود ما همان قدرت تقواست که بر اثر تقیّد جدّی و دائم به اطاعت اوامر و نواهی خدا یعنی انجام واجبات و ترک محرّمات در باطن انسان به صورت ملکه‌ی رادعه‌ی نفسانیه حاصل می شود و عقل را از اسارت هوای نجات می دهد و او را حاکم در مملکت وجود آدم می گرداند و سگ و خوک و شیطان را در برابر عقل حکیم به زانو درآورده مطیع فرمان او می سازد. در سوره‌ی اعراف این آیه را می خوانیم:

﴿إِنَّ الَّذِينَ اتَّقَوْا إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ<sup>۴</sup>﴾؛<sup>۴</sup>  
آنان که ملکه‌ی تقوا در جانشان پیدا شده است؛ وقتی احساس کنند که

۱- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی حاقه، آیات ۳۰ تا ۳۲.

۳- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵۵.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۰۱.

و سوسه‌ای از شیطان در حال راهیابی به قلبشان هست، فوراً به یاد خدا [و کيفر و پاداش او] می‌افتند و [در پرتو نور یاد خدا، ابر تیره و تار و سوسه‌ی شیطان از فضای قلبشان کنار می‌رود و آنها راه حق را به روشنی می‌بینند و] بینا می‌شوند.

### اذان، دافع شیطان

این حدیث عجیب هم از رسول خدا ﷺ نقل شده:

(إِذَا تَعَوَّتْ بِكُمْ الْغِيْلَانُ فَأَذِّنُوا بِأَذَانِ الصَّلَاةِ)؛<sup>۱</sup>

وقتی غول‌ها برای شما نمایان شدند [شما برای دفع آنها] به گونه‌ی اذان نماز، اذان بگویید.

از این حدیث به دست می‌آید که در میان عرب جاهلی، پندار موهومی در افکارشان راه یافته بود که در بیابان‌های خلوت، حیوانی وجود دارد به نام «عُول» که به شکل‌های گوناگون ظاهر می‌شود و راهزنی می‌کند، شب‌ها از دور صدای آشنایی به گوش کاروانیان می‌رساند و آنها را در تاریکی شب به سمت خود می‌کشاند و گمراهشان می‌سازد و به هلاکت می‌افکند. این مطلب را به حضور رسول خدا ﷺ عرض کرده و راه چاره‌ای خواستند.

آن حضرت برای اینکه این پندار موهوم خرافی را از ذهن آنها بیرون بیاورد و نوعی آرامش روحی به آنها بدهد، فرمود: هرگاه در بیابان چنین شکلی دیدید یا چنین صدایی شنیدید، اذان بگویید، آنگونه که برای نماز می‌گویید تا از شرّ آن غول در امان باشید. ظاهراً صاحب مثنوی نیز راجع به همین مطلب می‌گوید:

بانگ غولان هست بانگ آشنا	آشنایی کو کشد سوی فنا
بانگ می‌دارد که هان ای کاروان	سوی من آید نک نام و نشان
چون رسد آنجا ببیند گرگ و شیر	عمر ضایع، راه دور و روز دیر
ذکر حق کن پای غولان را بسوز	چشم نرگس را از این کرکس بدوز

این غول بیابانی راهزن، در داخل وجود ما نیز کمین کرده و بانگ آشنا، سر می‌دهد و با ترفندهای گوناگون ما را از راه به در می‌برد و به درّه‌های هولناک و هلاکت‌بار اتباع شهوات و دوری از خدا می‌کشاند. جمال دلربای پول و زن و جاه و مقام نشان می‌دهد و جوان را به مراکز فحشاء و فساد دعوت می‌کند. او هم صدای آشنای با شهوات خود را می‌شنود؛

دنبالش می‌دود و وقتی به هوش می‌آید که عمر ضایع، راه دور و روز دیر. اصلاح عمر تباه گشته هم که به این سادگی میسر نخواهد شد، پس حال ای جوان عاقل، به خود بیا و خود را تسلیم هوس‌های زودگذر آتشبار نفسانی نکن.

ذکر حق کن پای غولان را بسوز  
چشم نرگس را از این کرکس بدوز  
هین نگو فردا که فرداها گذشت  
تا به کَلِّی نگذرد دوران کشت

### نماز، مبارزی مؤثر در مصاف با شیطان

دل به ندای آسمانی قرآن بدهیم که می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اسْتَعِينُوا بِالصَّبْرِ وَالصَّلَاةِ...﴾<sup>۱</sup>

ای باورداران خدا و روز جزا، از نماز و مقاومت در مقابل اهواء نفسانی کمک بگیرید تا در مصاف با غولان هوس پیروز گردید. آنچه که تذکر آن نسبت به جوانان عزیز لازم است اینکه هیچگاه از اثرگذاری نماز در غلبه‌ی بر شهوات غافل نباشید که خدا فرموده است:

﴿...إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ...﴾<sup>۲</sup>

...به یقین نماز، آدمی را از ارتکاب کارهای زشت و گناه باز می‌دارد...

نماز، اولین پایه برای ارتقاء و حرکت به سوی هرگونه کمال است. انسان بی‌نماز امکان ندارد که به کمالی از کمالات معنوی راه یافته باشد، بلکه او چرب‌ترین لقمه برای شیطان خواهد بود. در حدیثی از امام ابوالحسن الرضا علیه السلام رسیده که:

(لَا يَزَالُ الشَّيْطَانُ ذَعِرًا مِّنَ الْمُؤْمِنِ مَا حَافِظَ عَلَى الصَّلَاةِ الْخَمْسِ فَإِذَا ضَيَّعَهُنَّ تَجَرَّأَ عَلَيْهِ فَأَدْخَلَهُ فِي الْعِظَائِمِ)؛<sup>۳</sup>

شیطان از شخص مؤمن تا وقتی که مراقب نمازهای پنجگانه باشد، در ترس و هراس است و از گمراه کردنش ناامید، اما همین که آنها را ضایع کرد و نسبت به آنها بی‌اعتنا شد، شیطان نسبت به او گستاخ می‌شود و او را به دامن گناه‌های بزرگ و پرتگاه‌های عظیم می‌افکند.

۱- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۱۵۳.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۴۵.

۳- کافی، ج. ۳، ص. ۲۶۹.

## اذعان دشمن اسلام به حلاوت و طراوت قرآن

اینک باز آیه‌ی مورد بحث را به قلب خویش اخطار می‌کنیم که خداوند حکیم سه عامل تولید صلاح و سه عامل تولید فساد در جامعه را نشان می‌دهد:

﴿إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ﴾؛

کسانی که آشنایی با موازین فصاحت و بلاغت کلام دارند و از کلیات مسائل اجتماعی و اخلاقی و انسانی آگاهند، درک می‌کنند که این آیه‌ی شریفه در چه حدّ از صلابت و شکوه و عظمت می‌باشد تا آنجا که ولیدین مغیره که از مشرکان پروپا قرص مکه و از دشمنان سرسخت پیغمبر اکرم ﷺ بود و تا پایان عمر هم ایمان نیاورد اذعان به این حقیقت داشت. او هر چند دارای آن لطافت روحی نبود که گرایش به حق پیدا کرده ایمان بیاورد، ولی در عین حال، روی آن آشنایی که با موازین فصاحت و بلاغت در کلام عرب داشت، تشخیص جلال و عظمت قرآن را می‌داد و لذا وقتی این آیه‌ی مورد بحث را رسول اکرم ﷺ در اوایل بعثت خود برای او که سخن‌شناس ماهر بود خواند، او از شنیدن این جملات نورانی چنان مجذوب جلال کلام شده بود که با تعجب و حیرت به رسول اکرم ﷺ نگاه کرد و گفت: دوباره این جملات را بخوان. رسول خدا ﷺ آیه را تکرار کرد او متعجبانه گفت:

(إِنَّ لَهُ لِحَلَاوَةً وَإِنَّ عَلَيْهِ لَطَلَاوَةً وَإِنَّ أَعْلَاهُ لَمُثَمَّرٌ وَإِنَّ أَسْفَلَهُ لَمُعْدِقٌ وَمَا هُوَ قَوْلُ الْبَشَرِ)؛

این سخن، شیرینی خاصّ و درخشندگی مخصوصی دارد، شاخه‌هایش پربار و ریشه‌هایش پربرکت است و این گفتار بشر نیست.

## چرا ما مجذوب قرآن نمی‌شویم؟

حال این آیات و کلام الهی که دل‌های کافران ملحد را به خود جذب می‌کرده است، چرا و چگونه است که دل‌های ما مدعیان ایمان و اخلاص را جذب خود نمی‌کند و آنها را سرشار از ایمان و اخلاص، آنگونه که چهره‌ی زندگی ما را دگرگون نموده به رنگ خود درآورده نمی‌سازد؟ آیا جز برای این است که صادق در ادعا نمی‌باشیم؟

﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُلْ لَمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِنْ قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ

### الإيمانُ في قلوبِكُمْ...<sup>۱</sup>؛

بادیه‌نشینان گفتند: ایمان آورده‌ایم، بگو ایمان نیاورده‌اید، بگو بید اسلام آورده‌ایم، هنوز ایمان داخل دل‌های شما نشده است...

اسلام که همان اقرار به شهادتین است، منافقان نیز دارند و آن ملائک سعادت نمی‌باشد. آیه‌ی دیگر لحن توبیخ و تهدید شدیدتری دارد و می‌فرماید:

﴿لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَىٰ جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِّنْ خَشْيَةِ اللَّهِ...﴾<sup>۲</sup>؛

این قرآن را ما اگر به کوه نازل می‌کردیم، از ترس خدا فرود می‌آمد و متلاشی می‌گشت...

پس دل‌های ما چرا از شنیدن این آیات تکان نمی‌خورد و خاضع نمی‌گردد. نکند دچار بیماری قساوت شده باشیم که می‌فرماید: ﴿ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً...﴾<sup>۳</sup>؛ دل‌های شما سنگین شده مانند صخره‌های کوهستان یا از آن هم سنگین‌تر. چرا که: ﴿...وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ...﴾<sup>۴</sup>؛ برخی از تخته سنگ‌ها شکافته می‌شود و از درونش چشمه‌های آب و نهرها جاری می‌گردد. پس این دل‌های شما چرا شکاف بر نمی‌دارند و چشمه‌های علم و حکمت و تقوا و فضیلت از درونشان سرازیر نمی‌شود. به هر حال امیدواریم ان‌شاءالله از خواب غفلت تا نمرده‌ایم بیدار شویم و خود را برای تشریف به لقاء و دیدار حضرت معبود آماده سازیم.

آمین یا رب العالمین

والسّلام علیکم ورحمة الله و بركاته

۱- سوره‌ی حجرات، آیه‌ی ۱۴.

۲- سوره‌ی حشر، آیه‌ی ۲۱.

۳- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.

۴- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۷۴.



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٩١﴾ وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ  
بَعْدَ تَوْكِيدِهَا وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ  
كِفِيلًا إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ  
﴿٩٢﴾ وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ  
أَنْكَاثًا تَتَخَذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ  
تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمْ  
اللَّهُ بِهِ ۖ وَيُبَيِّنُ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخِلْفُونَ

هنگامی که با خدا عهد بستید به عهد خود وفا کنید و سوگندهایتان را بعد از تأکید نشکنید، در حالی که خدا را ضامن بر خود قرار داده‌اید، چه آنکه خدا آنچه را که انجام می‌دهید می‌داند و نباشید مانند آن زن که پشم‌های تابیده‌ی خود را پس از استحکام و امی‌تابید، در حالی که سوگندهای خود را وسیله‌ی خیانت قرار می‌دهد به بهانه‌ی اینکه گروهی جمعیتشان بیشتر از گروه دیگر است خدا می‌خواهد شما را از این راه آزمایش کند و روز قیامت آنچه را در آن

اختلاف داشتید برای شما روشن می‌سازد.

### التزام انسان به ادای نذر و عهد و یمین

این دو آیه، مربوط به التزامی است که انسان درباره‌ی مطلبی آن را می‌پذیرد و انجام آن را به عهده می‌گیرد و آن بر سه قسم است: «نذر، عهد و یمین» که هر کدام دارای احکام خاصّ و شرایط مخصوصی می‌باشند.

**نذر و عهد و یمین** هر سه مشتمل بر مفهوم التزام می‌باشند، یعنی انسان ملتزم می‌شود که کاری را تحت یکی از آن سه عنوان انجام دهد یا کاری را ترک کند؛ به شرط اینکه آن التزام، همراه با صیغهی مخصوص به آن عنوان باشد.

**صیغه** عبارت است از الفاظ مخصوصی که اگر گفته نشود، تنهائی قلبی التزام آور نمی‌باشد و آثار شرعی بر آن مترتب نمی‌گردد.

**صیغهی نذر** مانند «لِلَّهِ عَلَيَّ» یعنی (در ذمه‌ی من برای خدا) چه آن را به عربی بگوئیم و چه به فارسی و غیر آن و صیغهی عهد مانند «عَاهَدْتُ اللَّهَ» یا «عَلَيَّ عَهْدُ اللَّهِ» و صیغهی قسم مانند «وَاللَّهِ» یا «بِاللَّهِ» یا «تَاللَّهِ» که به نام‌ها یا صفات مختصّ به ذات اقدس خدا قسم یاد شود و اگر به سایر مقدمات قسم یاد کنیم مثلاً به قرآن یا پیامبر ﷺ یا امام زمان عجل الله فرجه قسم بخوریم، این قسم شرعی به حساب نمی‌آید و بر آن اثری مترتب نمی‌شود.

### اقسام قسم

قسم بر سه نوع است:

قسم تأکید - قسم مُنَاشَدَه - قسم عقد.

**قسم تأکید:** مثلاً بگوئید: به خدا قسم، زید از سفر آمد. او می‌خواهد با این قسم بر حرف خود تأکید کند. اگر این قسم دروغ باشد گناه دارد ولی کفاره ندارد.

**قسم مُنَاشَدَه:** مثلاً بگوئید: شما را به خدا قسم می‌دهم که این کار را برای من انجام بده. این قسم هم دارای اثر نمی‌باشد، یعنی اگر آن کار را انجام ندهد، گناهی نکرده است. نه کسی که قسم می‌دهد گناهی مرتکب شده و نه کسی که عمل به قسم نکرده، و در ضمن کفاره هم ندارد.

**قسم عقد:** در واقع یک نوع عقد و پیمان مؤکد به قسم است، یعنی با این قسم ملتزم می‌شود که در آینده فلان کار را انجام بدهد یا فلان کار را ترک کند، مثلاً قسم بخورد که



روز نیمه‌ی ماه رجب روزه بگیرد یا قسم بخورد که دیگر سیگار نکشد. اگر چنانچه قسم خورد و صیغه‌ی قسم هم جاری کرد، در این صورت قسم شرعی واقع شده و عمل بر طبق آن واجب می‌شود و مخالفت آن حرام می‌گردد و کفاره هم باید بدهد. کفاره‌ی آن هم در قرآن تصریح شده که باید ده مسکین را اطعام کند یا ده مسکین برهنه را بپوشاند و اگر نتوانست؛ سه روز، روزه بگیرد. حال آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ﴾

[ای مسلمانان و مؤمنان] وقتی با خدا عهد و پیمانی بستید، به عهد او وفادار باشید، به پیمان خود با خدا عمل کنید.

به عهد خود وفادار باشید

در آیه‌ی دیگر با لحنی توبیخ آمیز می‌فرماید:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ ﴿۱﴾ وَأَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ ﴿۲﴾﴾

ای فرزندان آدم، آیا من با شما عهد نکرده‌ام که شیطان را عبادت نکنید، او دشمن آشکار شماست و اینکه مرا عبادت کنید این راه مستقیم است.

پس چرا به عهدی که با من بسته‌اید عمل نمی‌کنید و به جای عبادت من به عبادت شیطان می‌پردازید. آنگاه از من گله می‌کنید که چرا به وعده‌ای که به شما داده‌ام - راجع به اجابت دعا - وفا نمی‌کنم. سزا و کیفر بی‌وفایی شما، بی‌وفایی من است.

﴿...أَوْفُوا بِعَهْدِي أُوفِ بِعَهْدِكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

...به عهد من وفادار باشید تا من هم به عهد شما وفادار باشم...

چه خوش بی، مهربانی هر دو سربی      ز یک سو مهربانی درد سربی



ببری مال مسلمان و چو مال ت ببرند      بانگ و فریاد بر آری که مسلمانی نیست

وعده‌ی عبادت به من داده‌اید، در شبانه‌روز چندین بار ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ﴾ می‌گویند اما عملاً بنده‌ی زر خرید شیطان و غلام حلقه به گوش شیطان شده‌اید؟ آیا نمی‌دانید که شیطان فریبکار چگونه پدر بزرگ و مادر بزرگ شما آدم و حوا را فریب داد و آنها را از بهشت غرق

۱- سوره‌ی یس، آیات ۶۰ و ۶۱.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۴۰.

در راحت و عزّت، بیرونشان کرد و به این زمین سراسر رنج و محنت تبعیدشان نمود. آنها چون به عهدی که با خدا بسته بودند وفادار نماندند و ترک اولایی مرتکب شدند: ﴿وَلَقَدْ عَهِدْنَا إِلَىٰ آدَمَ مِنْ قَبْلِ فَنَسَىٰ وَ لَمْ يَجِدْ لَهُ عَزْمًا﴾؛ از آن شجره‌ی مَنهیه<sup>۲</sup> که موظف به عدم تناول از آن بودند تناول کردند. ﴿...فَبَدَّتْ لَهُمَا سَوَاتِنُهُمَا وَ طَفِقَا يَخْصِفَانِ عَلَيْهِمَا مِنْ وَرَقِ الْجَنَّةِ...﴾؛<sup>۳</sup> لباس بهشتی از تنشان فرو ریخت و اندامشان آشکار شد و چون خود را چنین دیدند برای پوشاندن اندام خود دست به دامن درختان بهشتی شده و خواستند از برگ‌ها [ی آنها کمک بگیرند و] اندام خود را بپوشانند، ولی شاخه‌های درختان نیز سر بالا کشیده و از خود چیزی به آنها ندادند؛ عاقبت فرمان رسید:

﴿...اهْبِطَا مِنْهَا جَمِيعًا بَعْضُكُمْ لِبَعْضٍ عَدُوٌّ...﴾؛<sup>۴</sup>

اینک به [همراهی شیطان از آسمان] به زمین فرود آید در حالی که شما [آدمیان با دستیاران شیطان، علی‌الدوام] به دشمنی با یکدیگر خواهید برخاست.

حال، شیطان، آن قهرمان اضلال و اغوا، نسبت به ما آدمزادگان نیز چنین نقشه‌ای دارد و می‌کوشد از راه‌های گوناگون ما را به پیمان‌شکنی نسبت به عهد خدا وادارد، در نتیجه لباس تقوا و عبودیت خدا را از اندام جان ما، بر کند و زشتی‌ها و سوات<sup>۵</sup> ما را در اعتقادات و اخلاقیات و اعمال آشکار سازد و به فقر و تهی‌دستی همه جانبه در اعتقاد و اخلاق و عمل از فرهنگ و اقتصاد و ارتش مبتلا گرداند. در این صورت است که ما تهی‌دستان فقیر برای پوشاندن سوات و زشتی‌های همه جانبه‌ی خود، دست به دامن سایر موجودات از زمین و آسمان، جماد و نبات و حیوان و انسان می‌شویم و می‌خواهیم از آنها مدد بگیریم، ولی آنها هم به فرمان خالقشان سر بالا می‌کشند و خیرات و برکات خود را از دسترس ما خارج می‌سازند، زیرا هر که خالق از او روگردان شود، تمام عالم از او رو بر می‌گرداند که خودش فرموده است: ﴿وَمَنْ أَعْرَضَ عَنْ ذِكْرِي فَإِنَّ لَهُ مَعِيشَةً ضَنْكًا...﴾؛ هر که از ذکر و یاد و فرمان من اعراض کند، دچار زندگی دشوار و پرمشکل خواهد شد و روز خوش نخواهد دید.

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۱۵.

۲- منهیه: مورد نهی واقع شده.

۳- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۱.

۴- همان، آیه‌ی ۱۲۳.

۵- سوات: بدی‌ها.

۶- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۱۲۴.

باد بر تخت سلیمان رفت کثر  
 باد هم گفت ای سلیمان کثر مرو  
 از ترازو کم کنی من کم کنم  
 من ترازو و میزان در زندگی شما قرار داده‌ام: ﴿وَالسَّمَاءَ رَفَعَهَا وَوَضَعَ الْمِيزَانَ﴾؛<sup>۱</sup> و از  
 شما پیمان گرفته‌ام:

﴿أَلَا تَطْعَمُونَ فِي الْمِيزَانِ﴾<sup>۲</sup> وَ أَقِيمُوا الْوِزْنَ بِالْقِسْطِ وَلَا تُخْسِرُوا  
 الْمِيزَانَ﴾<sup>۳</sup>؛

در [مورد] میزان طغیان نکنید و [از مسیر عدالت منحرف نشوید] وزن را بر  
 اساس عدالت برپا دارید و در میزان کم و کسر نگذارید.

اگر از فرمان خالقتان سرپیچی کنید و اعتنا به میزان او ننمایید، تمام عالم از مسیر  
 خدمتگذاری به شما سرپیچی می‌کنند و اعتنا به خواسته‌های شما نمی‌نمایند.

#### از پیمان‌شکنی تا رفتار منافقانه

﴿وَأَوْفُوا بِعَهْدِ اللَّهِ إِذَا عَاهَدْتُمْ وَلَا تَنْقُضُوا الْأَيْمَانَ بَعْدَ تَوْكِيدِهَا﴾؛

به عهد و پیمان خدا وفادار باشید [و منافقانه عمل نکنید] قسم‌های مؤکد خود را نقض  
 نکنید و پیمان‌شکنی ننمایید. اول قسم‌های محکم می‌خورید و شعارهای داغ می‌دهید،  
 آنگونه که مردم می‌پندارند که شما راست می‌گویید آنگاه عملاً تمام آن قسم‌ها و عهد و  
 پیمان‌ها را زیر پا می‌گذارید و منافق از آب در می‌آیید.

﴿وَقَدْ جَعَلْتُمُ اللَّهَ عَلَيْكُمْ كَفِيلًا﴾؛

و حال آنکه شما [به نام خدا سوگند یاد کرده‌اید و] خدا را کفیل و ضامن بر  
 [سوگند] خود قرار داده‌اید.

﴿إِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ﴾؛ به یقین، خدا می‌داند که شما چه می‌کنید.

آیا ترس و هراسی از خدا ندارید. در سوره‌ی منافقون از جمله نشانه‌های اهل نفاق،  
 همین پیمان‌شکنی ارائه شده و می‌فرماید:

۱- مغز: مرو، از مصدر غزیدن به معنای نشسته به راه رفتن، کج مغز: کج مرو.

۲- سوره‌ی رحمن، آیه‌ی ۷.

۳- همان، آیات ۸ و ۹.

﴿اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾<sup>۱</sup>

آنها سوگندهای خود را سپری قرار داده و در پوشش آن، مردم را از راه خدا منحرف کردند و آنها کار بدی داشتند انجام می‌دادند.

### نکوهش عمل زشت پیمان‌شکنی

در آیه‌ی بعد باز کار زشت پیمان‌شکنی را مورد ذمّ و نکوهش قرار داده و با لحنی توبیخ آمیز ملامت بار می‌فرماید:

﴿وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَقَضَتْ غَزْلَهُمَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا﴾

و نباشید مانند آن زن [احمقی] که پشم‌های تابیده‌ی خود را پس از استحکام و امی‌تایید.

اشاره به داستان زنی است که در میان قریش به سفاقت و کم عقلی معروف بوده و کار احمقانه‌اش این بوده که از صبح تا ظهر، خود و خدمتکارانش پشم‌ها و موها را می‌تابیدند و بعد از ظهر همان تابیده‌ها را که محکم شده بود، از هم می‌گشودند و به شکل و صورت اول در می‌آوردند و تمام رشته‌ها را پنبه می‌کردند. اینک شما هم با قسم‌ها و سوگندهای مؤکد در میان مردم، خود را مؤمن معتقد قاطع ارائه می‌دهید و آنها را می‌فریبید، آنگاه عملاً خط بطلان روی تمام اظهارات ایمانی خود می‌کشید و پایه‌های اعتقادی مردم را نسبت به حقایق دین می‌لرزاند.

در روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری، عقیل‌ی بنی‌هاشم حضرت زینب کبری علیها السلام مردم کوفه را با خطابه‌ی آتشین خود بر اساس همین کار احمقانه‌شان مورد ذمّ و نکوهش قرار داد. آن مردمی که در رکاب امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام در میدان‌های خونین سه جنگ جمل و صفین و نهروان چه فداکاری‌ها کردند و چه کشته‌ها دادند اما همین مردم با روی کار آمدن یزیدیان، آنچنان سست عنصری و دل‌مردگی از خود نشان دادند که در مقابل چشم آنها اهل بیت رسول صلی الله علیه و آله و دختران امیرالمؤمنین علیهم السلام را به اسارت کشیدند و میان شهرشان گردانیدند. حال این چند جمله از سخنان کوبنده‌ی زینب کبری علیها السلام را که در میان شهر پرغوغای کوفه ایراد فرموده است بشنوید که:

(يا أَهْلَ الْكُوفَةِ يَا أَهْلَ الْخَثَلِ وَالْعَدْرِ وَالْخُدَلِ... أَتَبْكُونَ أَجَلًا وَ اللَّهُ فَابْكُوا فَإِنَّكُمْ أَحْرِيَاءَ بِالْبُكَاءِ)<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی منافقون، آیه‌ی ۲.

۲- احتجاج ج ۲، ص ۳۰۳.

ای اهل کوفه، ای صاحبان مکر و خیانت و خذلان... آیا گریه می کنید، آری به خدا قسم باید گریه کنید که شما سزاوارتر از همه کس به گریه کردن هستید.

(إِنَّمَا مَثَلُكُمْ كَمَثَلِ الَّتِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا)؛<sup>۱</sup>

مثل شما، مثل آن زنی است که پشم‌های تابیده‌اش را بعد از استحکام وامی تابید.

شما هم بعد از آن همه فداکاری‌ها در رکاب پدرم و تظاهر به اسلام و ایمان اینچنین فاقد ایمان از آب درآمدید! از این آیات قرآن و از این وقایع عبرت‌انگیز جهان باید درس عبرت گرفت، تنها به ذکر مصیبت و گریه بر مصائب بزرگان نباید اکتفا کرد.

### محروم بودن پیمان‌شکنان از رحمت الهی

و اما دنباله‌ی آیه‌ی مورد بحث: ﴿تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ﴾؛ شما سوگندهای خودتان را - که نشان قوت ایمانتان نشان می‌دهید - مراقب باشید آنها را سست و سبک نشمارید که به خاطر طرفداری از گروهی که جمعیت آنها بیشتر از گروه دیگر است زیر پا بگذارید و از همین راه آن سوگندها را وسیله‌ی ایجاد فتنه و فساد و خیانت نسبت به مردم خود قرار دهید.

(إِنَّمَا يَبْتَلُواكُمُ اللَّهُ بِهِ)؛

[هیچگاه این حقیقت فراموشتان نشود که] خدا شما را با این وسیله مورد

آزمایش قرار می‌دهد [تا مدعیان کاذب در ایمان از صادقان امتیاز پیدا کنند].

(لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ)؛

و به طور حتم و یقین، خداوند در روز قیامت نتیجه‌ی این آزمایش و آنچه را که در آن اختلاف داشتید برای شما آشکار می‌سازد.

خداوند از دم و نکوهش مردم ضعیف‌الایمان که برای رسیدن به بهره‌های مادی اندک زودگذر، عهد و پیمانی را که با خدا بسته‌اند و سوگندهایی را که یاد کرده‌اند زیر پا می‌گذارند می‌فرماید:

(إِنَّ الَّذِينَ يَشْتَرُونَ بِعَهْدِ اللَّهِ وَأَيْمَانِهِمْ ثَمَنًا قَلِيلًا أُولَٰئِكَ لَا خَلَاقَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ وَلَا يُكَلِّمُهُمُ اللَّهُ وَلَا يَنْظُرُ إِلَيْهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَلَا يُزَكِّيهِمْ وَلَا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ)؛<sup>۲</sup>

۱- بحار الانوار، ج ۴۵، ص ۱۰۸.

۲- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۷۷.

کسانی که پیمان الهی و سوگندهای خود را به بهای اندکی معامله می‌کنند، بهره‌ای در آخرت نخواهند داشت و خدا با آنها سخن نمی‌گوید و به آنها در روز قیامت نگاه نمی‌کند و آنها را [آنجا از آلودگی‌ها] پاک نمی‌سازد و عذابی دردناک خواهند داشت.

آیا این راستی عقلایی است که انسان نعمت‌های پایان‌ناپذیر آخرت را با متاع اندک پایان‌پذیر دنیا که هر نوشش با ده‌ها و صدها نیش همراه است معاوضه کند، مخصوصاً با آن کیف‌های دردناک روحی که حضرت ربّ العالمین با آدمی سخن نگوید و با نظر لطف و رحمت به او نگاه نکند. اگر یک آدم پولداری یا صاحب مقامی به ما بی‌اعتنایی کند و به سلام ما جواب ندهد، از غصّه و غم می‌خواهیم منفجر شویم؛ اما غصّه و غم، مال آن روزی است که خدا از انسان قهر کند و او را از منظر لطف عنایتش دور سازد. ای خدا اگر از چشم همه خلق بیفتم سهل است

تو مینداز کله مخدول<sup>۱</sup> تو را ناصر نیست

### لحن گله آمیز قرآن از پیمان شکنان

در آیه‌ی دیگر راجع به پیمان شکنان با لحنی گله آمیز می‌فرماید:

﴿وَمِنْهُمْ مَّنْ عَاهَدَ اللَّهُ لَئِنْ آتَانَا مِنْ فَضْلِهِ لَنَصَّدَّقَنَّ وَ لَنَكُونَنَّ مِنَ الصَّالِحِينَ ۗ فَلَمَّا آتَاهُمْ مِنْ فَضْلِهِ بَخِلُوا بِهِ وَ تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾<sup>۲</sup>

از آنها کسانی هستند که با خدا پیمان بسته‌اند که اگر خدا ما را از فضل خود روزی کند، حتماً و قطعاً صدقه خواهیم داد و از صالحان خواهیم بود. اما هنگامی که خدا از فضل خود به آنها عطا کرد، آنها بخل ورزیدند و با حال اعراض از فرمان خدا سرپیچی کردند.

آری هستند افرادی که که هوس پولدار شدن در دلشان پیدا می‌شود، از خدا می‌خواهند و عهد و پیمان با خدا می‌بندند که اگر به ما ثروت و پول فراوان بدهی و ما را به مقام و منصبی برسانی بین که چه خدمت‌ها به تو و به بندگان تو می‌کنیم. با ثروتمان همه جا را آباد می‌کنیم و با قدرتمان در همه جا اقامه‌ی قسط و عدل می‌نماییم. اما همین که خدا به آنها عنایت فرمود و به آرزوهایشان رسانید، دیگر همه چیز یادشان می‌رود و آنچه‌ان خدا را

۱-مخدول: طرد شده‌ی از درگاه.

۲-سوره‌ی توبه، آیات ۷۵ و ۷۶.

فراموش می کنند که گویی اصلاً با خدا سابقه و رابطه ای نداشته اند؛ تا فقیر و تهی دستند، اهل دعا و تضرع و مسجد و ختم انعام و زیارت عاشورا می باشند، اما همین که دستشان به جایی بند شد و آب به زیر پوستشان دوید به فرموده ی قرآن:

﴿...تَوَلَّوْا وَ هُمْ مُعْرِضُونَ﴾؛

...[از خدا] رو بر می گردانند و پشت [به سمت او] می کنند.

### نفاق ثعلبه ی پیمان شکن

در ادامه ی آیه می فرماید: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛ نتیجه ی این پیمان شکنی و دروغ گویی این شد که روح نفاق به گونه ی مستمر و پایدار در دل آنها ریشه کرده و تا روز قیامت و روز دیدار با خدا ادامه یابد.

در شأن نزول این آیه، داستان ثعلبه بن حاطب آمده که مرد فقیری بود و مرتب به مسجد پیامبر اکرم ﷺ در مدینه می آمد و همیشه اوّل وقت نماز در صف جماعت حاضر می شد و خیلی اصرار داشت که رسول اکرم ﷺ دعا کند خدا مال و ثروت فراوانی به او بدهد تا او هم مانند سایر پولداران انفاقات مالی زیاد داشته باشد و از این راه درجات بهشتی بسیاری به دست آورد، ولی رسول خدا ﷺ به او می فرمود:

﴿قَلِيلٌ تُؤَدِّي شُكْرَهُ خَيْرٌ مِنْ كَثِيرٍ لَا تُطِيقُهُ﴾؛<sup>۲</sup>

مقدار کمی که بتوانی ادای حقش بنمایی بهتر از این است که مقدار زیاد داشته باشی اما از ادای حق آن ناتوان باشی.

او گفت: یا رسول الله، من به خدایی که تو را به حق فرستاده است سوگند یاد می کنم اگر خدا به من ثروت و مال فراوان بدهد، تمام حقوق الهی آن را می پردازم.

باری، پیامبر اکرم ﷺ دعا کرد و خدا خیر و برکتی به کسب و کار او داد و صاحب مال و منال و گوسفند فراوان شد؛ تا آنجا که مدینه گنجایش گوسفندان او را نداشت و در خارج از شهر مدینه جایی خرید و آنجا مشغول گوسفندداری شد. تنها هفته ای یک بار به شهر می آمد و در نماز جمعه شرکت می کرد که آن هم تعطیل شد و به کلی از خدا و مسجد برید و یک جا به دامن دنیا افتاد. تا اینکه رسول اکرم ﷺ مأمور جمع آوری زکات را نزد او فرستاد که زکات گوسفندانش را بگیرد. آن دنیا زده ی بدبخت نه تنها از دادن زکات

۱- سوره ی توبه، آیه ی ۷۷.

۲- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰.

استنکاف کرد، بلکه به اصل تشریح حکم زکات اعتراض کرد و گفت: این همان جزیه‌ای است که از کفار گرفته می‌شود، در حالی که ما مسلمانیم و نباید موظف به دادن زکات باشیم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله وقتی از جریان آگاه شد فرمود:

(يا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ، يا وَيْحَ ثَعْلَبَةَ)؛<sup>۱</sup> وای بر ثعلبه، وای بر ثعلبه.

در این موقع این آیات نازل شد و افرادی همچون ثعلبه‌ی پیمان‌شکن را مورد ذم و نکوهش قرار داد و آنها را به ابتلاء به بیماری نفاق هشدار داد. یعنی نتیجه‌ی پیمان‌شکنی و زیر پا نهادن سوگند به نام خدا را، مبتلا گشتن به بیماری هلاکت‌بار نفاق اعلام فرمود.

### نشانه‌های منافق

در حدیثی از رسول اکرم صلی الله علیه و آله رسیده که:

(لِلْمُنَافِقِ ثَلَاثُ عَلَامَاتٍ: إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَإِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ وَإِذَا اتَّخِمَ خَانَ)؛<sup>۲</sup>

آدم منافق سه نشانه دارد: به هنگام سخن گفتن دروغ می‌گوید و هرگاه وعده‌ای دهد، تخلف می‌کند و اگر امانتی به او سپرده شود، در آن خیانت می‌نماید.

در حدیث دیگری نیز از آن حضرت نقل شده که:

(ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا وَّ إِنِ صَامَ وَ صَلَّى وَ زَعَمَ أَنَّهُ مُسْلِمٌ مَنْ إِذَا اتَّخِمَ خَانَ وَّ إِذَا حَدَّثَ كَذَبَ وَّ إِذَا وَعَدَ أَخْلَفَ)؛<sup>۳</sup>

سه چیز است در هر کس باشد او منافق است، هر چند روزه بگیرد و نماز بخواند و خود را مسلمان بیندارد. کسی که خیانت در امانت کند و در سخن دروغ بگوید و هرگاه وعده‌ای دهد، از آن تخلف کند.

از امام صادق علیه السلام منقول است که: (لَا تَخْلِفُوا بِاللَّهِ صَادِقِينَ وَ لَا كَاذِبِينَ فَإِنَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ وَ لَا تَجْعَلُوا اللَّهَ عُرْضَةً لِإِيْمَانِكُمْ)؛<sup>۴</sup> به خدا سوگند یاد نکنید چه صادق باشید و چه کاذب، زیرا خدا فرموده است خدا را در معرض سوگندهای خود قرار ندهید و برای هر کار کوچک و بزرگی قسم یاد نکنید که این نام خدا را سبک شمردن و کوچک کردن است.

۱- بحار الانوار، ج ۲۲، ص ۴۰.

۲- فقیه، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳- کافی، ج ۲، ص ۲۹۱.

۴- همان، ج ۷، ص ۴۳۴.



**نقل شده** که کسی مدعی شد که من چهارصد دینار از امام صادق علیه السلام طلبکارم و به قاضی مراجعه کرد. امام علیه السلام در محکمه حاضر شد و فرمود: من به او بدهی ندارم. قاضی از آن مرد مدعی، طلب شاهد کرد و او شاهد نداشت. قاضی به امام علیه السلام عرض کرد او چون شاهد ندارد، بر حسب قانون قضا شما باید سوگند یاد کنید که بدهکار به او نیستید.

امام علیه السلام به فرزندش که همراهش بود فرمود: فرزندم برخیز چهارصد دینار بیاور و به او بده. من نام خدا را آجل از این می دانم که برای چهارصد دینار قسم بخورم، با اینکه می دانم که حق با من است و من بدهکار به او نیستم.

### دو نمونه از وفا به عهد و پیمان

در صلح حدیبیه که میان کفار مکه و مسلمانان پیمانی بسته شد، از جمله مقررات این بود که اگر از مشرکین مکه کسی به مدینه پناهنده شود، مسلمانان باید او را به مکه برگردانند و اگر از مسلمانان کسی از دین اسلام برگشت و به مشرکین مکه پناهنده شد، آنها موظف نباشند که او را به مسلمانان برگردانند. این قرارداد به حسب ظاهر به نفع مسلمانان نبود ولی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را قبول کرد. آن کسی که به نمایندگی از جانب مشرکین مکه آمده بود، پسری داشت که قبلاً مسلمان شده بود و در مکه به جرم مسلمان شدنش زندانی بود، او بر حسب اتفاق در همان روز برقراری پیمان از فرصتی استفاده کرد و از زندان فرار کرد و خود را در حدیبیه به مسلمانان رساند. پدرش تا او را دید، از جا برخاست و یک سیلی به صورت او زد و به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفت این اولین موردی است که باید طبق این پیمان عمل شود و این فراری به ما برگردد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم پذیرفت. پسر گفت: یا رسول الله، من اگر برگردم، تحت شکنجه قرار می گیرم. فرمود: ما نمی توانیم مخالف پیمان خویش عمل کنیم. تو برگرد و مطمئن باش که خدا برای تو فرجی خواهد داد. به پدر هم فرمود: ما طبق پیمان عمل کردیم و او را به تو بر می گردانیم، ولی تو هم به ما قول بده که اذیت و آزارش نکنی. این یک نمونه‌ی جالب از وفا به پیمان در تاریخ اسلام است.

**و همچنین نقل شده** از ابورفع که می گوید: من جزء مشرکین مکه بودم، پیغامی از جانب مشرکین برای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به مدینه آوردم. به محض اینکه چهره‌ی رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را دیدم، نور ایمان به قلبم تابید و مسلمان شدم و گفتم: یا رسول الله، من دیگر به مکه بر نمی گردم. رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: نه، باید برگردی، زیرا ما پیمان بسته ایم. تو برگرد،

ان شاء الله خدا برای تو فرجی حاصل می کند. این هم نمونه‌ی دیگری از وفاداری نسبت به پیمان، اگرچه طرف مقابل آن پیمان، آدم کافری باشد و چه بسا همین مطلب سبب گرایش بسیاری از کفار به اسلام شده است.

### نتیجه‌ی وفای به عهد و پیمان

در نقلی آمده که هرزمان از شاهزادگان ساسانی از فرماندهان بزرگ ارتش ایران در جنگ با مسلمانان در زمان حکومت عمر بود. وقتی او را اسیر کردند و نزد عمر آوردند او دستور قتلش را صادر کرد. او گفت: من تشنه‌ام. دستور داد برایش آب آوردند. او ظرف آب را به دست گرفت و نگاه به آب کرد و با حال اضطراب شدید به اطرافش نگاه می کرد. گفتند: چرا هراسانی. گفت: می ترسم در حال آشامیدن آب مرا بکشید. عمر گفت: ما به تو امان می دهیم تا این آب را نخورده‌ای تو را نخواهیم کشت. او همین که این امان را از عمر گرفت فوراً آب را بر زمین ریخت و گفت طبق این امان تا من این آب را نخورده‌ام مرا نباید بکشید. عمر گفت: تو مرا فریب دادی. ولی من طبق همین پیمان عمل می کنم. او هم گفت: اکنون که چنین است، پس من هم مسلمان شدم.

(اشهد أن لا اله الا الله و اشهد أن محمداً رسول الله)؛

ولی یاللاسف که همین جناب عمر و همکارانش بودند که پیش از همه پیمان شکنی کردند و خلیفه‌ی منصوب از جانب خدا و رسولش علی بن ابیطالب علیه السلام را از مسند خلافت کنار زدند؛ با اینکه همان روز غدیر خم پس از نصب علی علیه السلام به خلافت، اولین کسانی بودند که برای عرض تبریک به این منصب الهی جلو آمدند و گفتند:

(بِخِّ بَخٍّ لَكَ يَا بَنَ أَيْطَالِبٍ، أَصْبَحْتَ مَوْلَايَ وَ مَوْلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ)؛<sup>۱</sup>

به به از این منصب که نصیب شد ای پسر ابیطالب، مولای من و مولای هر مرد و زن مؤمن گشتی.

خدا هم پیمان شکنان را شدیداً تهدید کرده و فرموده است: ﴿فَأَعْقَبَهُمْ نِفَاقًا فِي قُلُوبِهِمْ إِلَى يَوْمِ يَلْقَوْنَهُ بِمَا أَخْلَفُوا اللَّهَ مَا وَعَدُوهُ وَ بِمَا كَانُوا يَكْذِبُونَ﴾؛ نتیجه‌ی این پیمان شکنی پیدایش نفاق شد در دل‌هایشان و پایدار ماند تا روزی که با خدا دیدار کنند.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَ  
مَحَبَّتَهُمْ وَوَقِّقْنَا لَطَاعَتَهُمْ وَاحْشِرْنَا فِي زَمْرَتِهِمْ وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛  
وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٩٣﴾ وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ  
يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَلَتَسْلُنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ  
﴿٩٤﴾ وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا  
وَتَذُوقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَلَكُمْ عَذَابٌ  
عَظِيمٌ

﴿٩٥﴾ وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ  
إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ  
﴿٩٦﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا  
أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

﴿٩٧﴾ مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِّنْ ذَكَرٍ أَوْ أَنَّىٰ وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهُ  
حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ

و اگر خدا می خواست همه ی شما را امت واحدی قرار می داد [که همگی  
مجبور به ایمان باشید] ولی هر که را بخواهد [و سزاوار ببیند] گمراه می کند و  
هر که را بخواهد [و شایسته اش بداند] هدایت می کند و شما راجع به هر چه که  
انجام می دادید، باز بررسی خواهید شد. سوگندهای خود را وسیله ی خیانت در  
میان خود قرار ندهید که سبب بشوید قدمی که ثابت بر ایمان بوده متزلزل  
گردد و به خاطر منحرف ساختن مردم از راه خدا آثار شوم آن را ببخشید و مبتلا

به عذابی عظیم گردید و پیمان خدا را با بهای اندکی مبادله نکنید، آنچه در نزد خداست برای شما بهتر است، اگر بدانید. آنچه نزد شماست فانی می‌شود، اما آنچه نزد خداست باقی می‌ماند و ما کسانی را که صبر و استقامت پیشه کنند اجر و پاداششان را به تناسب بهترین عملی که انجام می‌دادند خواهیم داد. هر کس عمل صالح و کار شایسته‌ای انجام دهد اعم از مرد و زن و دارای ایمان باشد، ما به او زندگی پاکیزه می‌بخشیم و پاداششان را به تناسب بهترین عملی که انجام می‌داده‌اند می‌دهیم.

### چرا آزمایش و امتحان؟

در آیات گذشته، موضوع پیمان‌شکنی و وفادار نماندن به عهد و سوگندهای به نام خدا مورد ذم و نکوهش قرار گرفت و مخصوصاً به این نکته توجه داده شد که از جمله صحنه‌های آزمایش که خدا برای بندگانش به وجود می‌آورد، همین صحنه‌ی عهد و پیمان و سوگند است تا انسان‌های صادق‌الوعد از کاذبان، امتیاز پیدا کنند.

﴿...إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَ لِيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنْتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ﴾<sup>۱</sup>

...خدا شما را به این وسیله مورد آزمایش قرار می‌دهد و نتیجه‌ی این آزمایش و

آنچه را در آن اختلاف داشتید، در روز قیامت برای شما آشکار می‌سازد.

مسأله‌ی امتحان و آزمایش خدا که در مواضع متعدّد از آیات قرآن مورد بحث قرار گرفته است، احیاناً در برخی از اذهان این شبهه را ایجاد می‌کند که اساساً خدا چرا نوع انسان را طوری نیافریده که نتواند در زندگی‌اش قدمی بر خلاف رضای خدا بردارد و همگی تسلیم در مقابل خواست خدا و جبراً مطیع فرمان خدا باشند که در این صورت دیگر نیازی به ایجاد صحنه‌ی امتحان و آزمایش نبود. حال، آیه‌ی شریفه در مقام دفع و رفع این شبهه می‌فرماید:

﴿وَلَوْ شَاءَ اللَّهُ لَجَعَلَكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً﴾

آری، اگر خدا می‌خواست، همه‌ی شما [افراد بشر] را امت واحدی [از لحاظ

تسلیم اجباری بودن در مقابل حق] قرار می‌داد.

آنگونه که اصلاً نتوانید کمترین تخطی از امر و نهی خدا بنمایید. درست مانند سایر موجودات از جماد و نبات و حیوان که تکویناً تسلیم محض در مقابل خواست خالقشان

۱-سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۹۲.

هستند و هیچگاه از مسیر تعیین و تقدیر شده‌ی از جانب خالقشان تخطی نمی‌کنند. شما آدمیان نیز چنین می‌بودید، اما بدیهی است که در این صورت، دیگر شما انسان نبودید و از جماد و نبات و حیوان امتیازی نداشتید، زیرا انسان یعنی موجود دارای عقل و اراده و اختیار که هم می‌تواند در مقابل حق تسلیم گردد و با حریت و آزادی در عمل رو به تکامل و تعالی برود و به اعلا علیین سعادت نائل شود و هم می‌تواند بی‌اعتنای به حق گردد و با حریت و آزادی در عمل، رو به تنزل و انحطاط برود و به اسفل السافلین شقاوت سقوط کند و لذا حضرت خالق منان، منت بر انسان نهاده و علاوه بر مشعل فروزان عقل که در وجود خودش روشن کرده است، چراغ پرفروز وحی را هم از طریق ارسال رسول و انزال کتاب بر سر راهش قرار داده و او را به صراط مستقیم سعادت هدایت نموده است، آنگاه او وقتی با راهنمایی عقل از داخل و وحی از خارج به صراط مستقیم حق افتاد، خدا هم به اقتضای ربوبیتش او را در همان صراط حق تأیید و تقویت می‌کند و به سر منزل مقصود از سعادت نائلش می‌سازد و اگر بر اساس داشتن اراده و اختیار از اطاعت فرمان عقل و وحی خدا سرپیچی کرد و به راه باطل افتاد، در این صورت باز خدا او را به حکم ربوبیت مطلقه‌اش در همان راه پیش می‌برد تا سر از جهنم خالد در می‌آورد.

### معنای رب العالمین

در سوره‌ی اسراء این آیات را می‌خوانیم:

﴿مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْعَاجِلَةَ عَجَلْنَا لَهُ فِيهَا مَا نَشَاءُ لِمَنْ نُرِيدُ ثُمَّ جَعَلْنَا لَهُ جَهَنَّمَ يَصْلِيهَا مَذْمُومًا مَدْحُورًا ۝ وَ مَنْ أَرَادَ الْآخِرَةَ وَسَعَىٰ لَهَا سَعْيَهَا وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَأُولَٰئِكَ كَانَ سَعْيُهُمْ مَشْكُورًا ۝ كَلَّا نُمَدُّ هَؤُلَاءِ وَ هَؤُلَاءِ مِنْ عَطَاءِ رَبِّكَ وَ مَا كَانَ عَطَاءُ رَبِّكَ مَحْظُورًا ۝﴾<sup>۱</sup>

کسی که تنها هدفش همین دنیای زودگذر مادی باشد، ما آن مقدار از خواسته‌اش را که به صلاحش بدانیم در همین دنیا به او می‌دهیم و سپس جهنم را قرارگاه او می‌گردانیم. اما کسی که آخرت را بطلبد و سعی و تلاش خود را در این راه به کار افکند در حالی که دارای ایمان باشد، این سعی و تلاش او مورد قبول ما خواهد بود و ما به هر یک از این گروه و آن گروه مدد می‌رسانیم و هر

۱- سوره‌ی اسراء، آیات ۱۸ تا ۲۰.

کس در هر راهی که می‌رود، از حق و باطل جلو می‌بریم.

معنای «رَبِّ الْعَالَمِينَ» نیز همین است، راه همیشه برای همه کس باز است. راه بهشت برای بهشتیان و راه جهنم برای جهنمیان، نه کسی که به راه جهنم افتاد ایجاد مانع سر راهش می‌کنیم و نه کسی که به راه بهشت افتاد، فرش پرنیان زیر پایش می‌گسترانیم. آدم گنهکار را هم مانند آدم ثواب کار مجهز به تمام جهازات زندگی از داخل و خارج وجودش می‌سازیم.

﴿...لِيُهْلِكَ مَنْ هَلَكَ عَن بَيْنَتِهِ وَيُحْيِيَ مَنْ حَيَّ عَن بَيْنَتِهِ...﴾<sup>۱</sup>

چاه است و راه و دیده‌ی بینا و آفتاب تا آدمی نگاه کند پیش پای خویش آری، انسان دارای این خصیصه‌ی افتخارآمیز است که صفت اختیار و آزادی در انتخاب عمل دارد، ولی آن حقیقت که هیچگاه نباید فراموش شود، این است که این صفت اختیار در انسان، نشأت گرفته از مشیت ذات اقدس الله - عز و علا - است که فرموده: ﴿وَمَا تَشَاؤُنَ إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۲</sup>؛ شما نمی‌توانید تصمیم بگیرید و اراده کنید و بخواهید، مگر اینکه خدا که رب العالمین است بخواهد که شما تصمیم گیرنده و اراده کننده و خواهنده باشید. او خواسته است که ما صاحب اختیار و اراده و خواست باشیم و چنین شده ایم.

### انتخاب راه، با اختیار و آزادی کامل

من که اکنون تکلم می‌کنم، مجبور در تکلم نیستم، بلکه با کمال اختیار تکلم می‌کنم و هم اکنون که بخواهم سکوت می‌کنم، ولی از آن نظر که مخلوق هستم، پس بدیهی است که این قدرت بر تکلم و اختیار نیز از خالقم به من عطا شده است؛ او خواسته است که من دارای خواست و اختیار باشم و با اختیار خود تکلم کنم. این جمله‌ی پرمحتوا از ائمه‌ی هدی علیهم‌السلام به ما رسیده است: (لَا جَبْرَ وَلَا تَفْوِیضَ بَلْ أَمْرٌ بَيْنَ أَمْرَيْنِ)<sup>۳</sup>؛ انسان در اعمال و افعال خود نه مجبور است و نه صد در صد به خود واگذار، بلکه دارای اختیار عطا شده‌ی از خداست و به عبارتی مشیت انسان در طول مشیت خداست، یعنی مشیت خدا تعلق گرفته که انسان دارای مشیت باشد. حال آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث می‌فرماید:

﴿وَلَكِنْ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَيَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾

البته خدا چنین نخواسته است که همه‌ی شما جبراً به راه حق یا جبراً به راه باطل بروید،

۱- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی تکویر، آیه‌ی ۲۹.

۳- بحار الانوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

بلکه چنین خواسته است که یک یک شما ابتدا راه حق و باطل را بشناسید و سپس با آزادی کامل و اختیار تمام، یکی از آن دو راه حق و باطل را انتخاب کنید و بروید. در این صورت هم هدایت یعنی به راه حق افتادن و پیش رفتن با اختیار شما خواهد بود و هم ضلالت یعنی به راه باطل افتادن و پیش رفتن با اختیار شما. منتها قطعاً توجه دارید که این نیروی اختیار در انتخاب و گزینش را خدا به شما عنایت کرده و او خواسته که شما این چنین مختار در عمل باشید. هم هدایت اختیاری شما متکی به مشیت و خواست خداست و هم ضلالت اختیاری شما منبعث از مشیت و خواست خداست و لذا می‌فرماید:

﴿يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾؛

خدا هر که را بخواهد گمراه می‌کند [و به راه باطل می‌افکند] و هر که را بخواهد هدایت می‌کند [و به راه حق می‌افکند].

و روشن شد که این خواست خدا، خواست اجباری نیست، بلکه متعلق به خواست اختیاری انسان است. جمله‌ی پایانی آیه هم این حقیقت را تأکید می‌کند که: ﴿وَلْتَسْئَلَنَّ عَمَّا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾؛ به طور قطع و مسلم شما در روز جزا نسبت به آنچه که [در دنیا] انجام می‌داده‌اید مورد پرسش قرار خواهید گرفت. یعنی شما انسان‌ها نسبت به اعمالتان، هم عامل هستید و هم مسئول، بدیهی است که انسان اگر مجبور به انجام کاری باشد در واقع نه عامل آن کار محسوب می‌شود و نه مسئول نسبت به آن قرار می‌گیرد. عامل یک کار بودن و مسئولیت نسبت به آن داشتن در گرو اختیار است و آزاد بودن در انجام عمل.

### اهمیت وفای به عهد و پیمان و قسم

در آیه‌ی بعد بار دیگر روی مسأله‌ی وفای به عهد و پای بند بودن به سوگندها تأکید شده و برخی از آثار شوم پیمان شکنی و سبک شمردن سوگند در دنیا و آخرت اشاره شده است:

﴿وَلَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ دَخَالًا بَيْنَكُمْ فَتَزِلَّ قَدَمٌ بَعْدَ ثُبُوتِهَا﴾؛

سوگندها یتان را در میان خود، و سیله‌ی فتنه و فساد قرار ندهید که این سبک شماری پیمان و قسم، باعث می‌شود که قدم‌های ثابت در مسیر ایمان تزلزل پیدا کند.

زیرا وقتی شما افراد مؤمن مقدس که در میان مردم به ایمان و تقوا شناخته شده‌اید ابتدا قیافه‌ی جدی به خود گرفتید و در کاری متعهد شدید و قسم یاد کردید و بعد در مقام عمل، خلاف آن را نشان دادید طبیعی است که هم اعتماد مردم را نسبت به خودتان از بین بردید و



هم بسیاری از افراد را نسبت به دین خدا بدبین ساختید و پایه‌ی ایمانی آنها را لرزاندید و این خیانتی است که نسبت به خدا و بندگان خدا مرتکب شده‌اید و حتماً چوب آن را در همین دنیا خواهید خورد.

﴿وَتَذُقُوا السُّوءَ بِمَا صَدَدْتُمْ عَنِ سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾؛

به خاطر اینکه مردم را از راه خدا منحرف کرده‌اید، آثار شوم آن را در دنیا خواهید چشید و در آخرت هم برای شما عذابی عظیم خواهد بود.

این مسأله‌ی وفای به عهد و پیمان و قسم، آنچنان نزد خداوند دارای اهمیّت است که در آیه‌ی بعد بالحنی تند خطاب به اهل ایمان می‌فرماید:

﴿وَلَا تَسْتُرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ تَمَنَّا قَلِيلاً إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛

هرگز عهد و پیمان خدا را با بهایی اندک مبادله نکنید؛ آنچه نزد خداست برای شما بهتر است اگر بدانید.

همچون ثعلبه نباشید (قصه‌اش در گذشته بیان شد). او دستور حیات بخش خدا را با گاو و گوسفند و شتر مبادله کرد و مبتلا به بیماری مهلک نفاق گردید و به هلاک ابدی افتاد.

﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾؛

آنچه نزد شماست [از امتعه‌ی دنیا] فانی می‌شود و آنچه نزد خداست [از جنّات و رضوان خدا] باقی می‌ماند.

﴿وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ﴾؛

و کسانی را که صابر باشند و استقامت [در راه خدا] از خود نشان دهند، به بهترین اعمالشان پاداش خواهیم داد.

### شأن نزول یکی از آیات عهد و پیمان

در تفسیر مجمع‌البیان در شأن نزول برخی از آیات مربوط به عهد و پیمان و قسم این داستان آمده که مردی خدمت رسول اکرم ﷺ عرضه داشت: من یک همسایه‌ی ملکی به نام امرء‌القیس دارم. او قسمتی از زمین مرا غصب کرده و به زمین خویش افزوده است و چون آدم ثروتمند و زورمندی است، کسی نمی‌تواند از من حمایت کرده علیه او شهادت دهد، در حالی که همه می‌دانند حق با من است.

رسول اکرم ﷺ آن مرد غاصب را احضار کرد و راجع به مطلب مورد دعوی از او پرسش نمود. او منکر شد و گفت: اصلاً من نمی‌فهمم این مرد چه می‌گوید، تصرف غصبی یعنی چه؟! رسول اکرم ﷺ به او فرمود: این مرد مدعی، چون شاهد بر ادعای خود ندارد تو باید قسم بخوری که تصرفی در ملک او نکرده‌ای، او آماده شد که قسم بخورد. آن مرد مدعی گفت: یا رسول الله، این آدم فاسق و بی‌بندوباری است و هیچ ابایی از دروغ‌گویی ندارد، قسم دروغ می‌خورد و خیلی راحت زمین را تصرف می‌کند.

رسول اکرم ﷺ فرمود: در قانون قضاء، راهی جز این نیست، اکنون که تو شاهد بر ادعای خود نداری باید تن به سوگند او بدهی و دست از ادعای خود برداری. آن مرد غاصب که آماده برای قسم خوردن شد رسول خدا ﷺ فرمود: من فعلاً به تو مهلت می‌دهم که درباره‌ی کار خود بیندیشی و آنگاه اقدام به قسم خوردن نمایی. در این موقع این دو آیه از جانب خدا نازل شد و رسول خدا ﷺ آنها را بر آنها تلاوت فرمود:

﴿وَلَا تَشْتَرُوا بِعَهْدِ اللَّهِ ثَمَنًا قَلِيلًا إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ ﴿۸۸﴾ مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ وَلَنَجْزِيَنَّ الَّذِينَ صَبَرُوا أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۸۹﴾﴾

آن مرد غاصب به محض شنیدن این آیات، دگرگونی در حالش پیدا شد و بالحنی جدی گفت: آری، حق است. آنچه نزد من است، سرانجام فانی می‌شود و آنچه نزد خداست باقی می‌ماند. ای رسول خدا، این مرد راست می‌گوید و من قسمتی از زمین او را به ناحق تصرف کرده‌ام و اکنون نمی‌دانم آن چه مقدار بوده است، اینک که چنین است، هر مقداری که او می‌خواهد از زمین برگردد و معادل آن را هم بر آن ببفزاید، به خاطر بهره‌ای که من در این مدت از زمین او برده‌ام. اینجا بود که آیه‌ی بعدی هم نازل شد و به افراد مؤمن صالح‌العمل، رسیدن به زندگی پاکیزه و طیب را بشارت داد که:

﴿مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَىٰ وَ هُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَ لَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ ﴿۹۰﴾﴾

هر کس عمل صالح و کار شایسته‌ای انجام دهد، اعم از مرد و زن و دارای ایمان باشد، ما به او زندگی پاکیزه و خوش عطا می‌کنیم و پاداششان را به تناسب بهترین کاری که انجام داده‌اند قرار می‌دهیم.

هشیار شدن، ثمره‌ی تعلّم و تفکر و تعقل

ضمن آیات شریفه این آیه را خواندیم:

﴿إِنَّمَا عِنْدَ اللَّهِ هُوَ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ﴾؛

آنچه نزد خداست، برای شما بهتر است اگر بدانید.

این جمله‌ی «اگر بدانید» تنبّه می‌دهد که پی بردن به ارزش و عظمت آنچه که نزد خداست در گرو دانستن و دانستن نیز بدیهی است که در گرو اندیشیدن است و اندکی راجع به فنای دنیا و بقای آخرت تفکر نمودن و مرگ و عوالم بعد از مرگ از برزخ و محشر و حساب و بهشت و جهنّم را پیش چشم دل آوردن و سپس عقل واقع‌بین را به داوری طلبیدن که آیا این عقلایی است که آدمی این دنیای فناپذیر را که سرابی بیش نیست و به همین زودی از دیدگان ناپدید خواهد شد در زندگی هدف قرار دهد و آخرت برای همیشه باقی را نادیده بگیرد و خود را مبتلا به حرمان<sup>۱</sup> ابدی گرداند. در این موقع است که سر در مقابل قرآن فرود می‌آورد که می‌گوید: ﴿مَا عِنْدَكُمْ يَنْفَدُ وَمَا عِنْدَ اللَّهِ بَاقٍ﴾؛ اگر ببیندیشید و بفهمید و عالم بشوید، آن وقت است که باور می‌کنید آنچه نزد خداست بهتر است و به دست آوردن آن لازمتر است.

آری، مشکل بزرگ ما این است که جنجال زندگی مادی آنچنان ما را در خود پیچیده و سرگرممان کرده است که اصلاً مجال تفکر و اندیشه درباره‌ی هدف از خلقت خود نمی‌یابیم.

سه گروه مغضوب خدا

این حدیث از رسول خدا ﷺ نقل شده:

(تُكَلِّمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ ثَلَاثَةَ: أَمِيرًا وَقَارِيئًا وَ ذَا ثُرْوَةٍ مِنَ الْمَالِ، فَتَقُولُ لِلْأَمِيرِ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ سُلْطَانًا فَلَمْ يَعْدِلْ فَتَزْدَرِدُهُ كَمَا يَزْدَرِدُ الطَّيْرُ حَبَّ السَّمْسِمِ وَ تَقُولُ لِلْقَارِيءِ: يَا مَنْ تَزَيَّنَ لِلنَّاسِ وَ بَارَزَ اللَّهُ بِالْمَعَاصِي فَتَزْدَرِدُهُ وَ تَقُولُ لِلْغَنِيِّ: يَا مَنْ وَهَبَ اللَّهُ لَهُ دُنْيَا كَثِيرَةً وَاسِعَةً فَيُضَا وَ سَأَلَهُ الْحَقِيرَ الْيَسِيرَ قَرْضًا فَأَبَى إِلَّا بُحْلًا فَتَزْدَرِدُهُ)؛<sup>۲</sup>

در روز قیامت، آتش [جهنّم] با سه گروه سخن می‌گوید: سلطان فرمانروا - دانشمند آگاه از حقایق - صاحب مال و ثروت. به فرمانروا می‌گوید: ای کسی

۱- حرمان: محرومیت.

۲- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۵.

که خدا به او سلطنت داد و او اقامه‌ی عدل و داد در میان مردم نکرد، آنگاه آتش به او حمله می‌برد و او را می‌بلعد آنگونه که پرنده، دانه‌ی کنجد را می‌بلعد و به دانشمند آگاه می‌گوید: ای کسی که خود را برای مردم آراستی، اما با خدا با ارتکاب معصیت به مبارزه برخاستی، او را هم می‌بلعد و به ثروتمند می‌گوید: ای کسی که خدا به او مال فراوان داد و او از کمک‌رسانی و حتی با قرض دادن به فقیر با اندکی از مالش دریغ ورزید، او را هم می‌بلعد.

### افزون طلبی، عامل بدبختی بشر

این ندا و هشدار تکان دهنده‌ی قرآن را بشنویم که می‌گوید:

﴿اَقْتَرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَ هُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾<sup>۱</sup>

حساب مردم به مردم نزدیک شده و آنها همچنان بحال غفلت از آن‌روگردانند.

﴿مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرٍ مِنْ رَبِّهِمْ مُحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَ هُمْ يَلْعَبُونَ ﴿۱۰﴾ لَا هِيَ قُلُوبُهُمْ...﴾<sup>۲</sup>

هر ذکر و یادآوری تازه‌ای که از پروردگارشان به سراغ آنها می‌آید، با شوخی و بازی به آن گوش می‌دهند. دل‌هایشان در لهو و بی‌خبری فرو رفته است...

﴿يَا حَسْرَةً عَلَى الْعِبَادِ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ رَسُولٍ إِلَّا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ﴾<sup>۳</sup>

ای افسوس بر این بندگان که هیچ پیامبری برای هدایت آنها نمی‌آمد، مگر اینکه او را به استهزاء می‌گرفتند.

﴿الْهَآكُمُ التَّكَاثُرُ﴾<sup>۴</sup>

شمارا تکاثر و تفاخر و مباحات به زیادت‌تر داشتن سرگرم کرده است، تمام هم‌تان این است و کار می‌کنید که همه چیز از دیگران بیشتر داشته باشید، پول بیشتر، مقام عالی‌تر، شهرت دامنه‌دارتر و حتی سواد و تخصص در رشته‌های گوناگون علمی فراوان‌تر نصیبتان گردد. دنیای امروز، گرفتار یک چنین تکاثر و افزون‌طلبی شده است. به هر چه هر قدر می‌رسد، باز احساس کمبود می‌کند و دنبال بیشتر از آن می‌دود و در راه رسیدن به آن از

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۱.

۲- همان، آیات ۲ و ۳.

۳- سوره‌ی یس، آیه‌ی ۳۰.

۴- سوره‌ی تکاثر، آیه‌ی ۱.

هیچ جنایت و خیانتی استنکاف<sup>۱</sup> نمی‌ورزد. ولی راجع به خدا و آخرت و زندگی پس از مرگ، اصلاً احساس کمبود نمی‌کند و به داشتن کمترین حدّ آن قانع می‌گردد و چه زیبا گفته آن شاعر عرب:

أَرَى رَجَالًا بِأَدْنَى الدِّينِ قَدْ قَنَعُوا      وَلَا أَرَاهُمْ رَضُوا فِي العَيْشِ بِالدُّونِ  
فَاسْتَعْنِ بِالدِّينِ عَن دُنْيَا المُلُوكِ      كَمَا اسْتَعْنَى المُلُوكُ بِدُنْيَاهُمْ عَنِ الدِّينِ

می‌بینم مردانی را که به کمترین حدّ از دین قانع شده‌اند و نمی‌بینمشان که به کمترین حدّ از دنیا راضی شده باشند.

تو به داشتن دین از دنیای شاهان استغنا بورز، همانگونه که شاهان به داشتن دنیای خویش از دین استغنا ورزیده‌اند.

این جمله از حضرت مسیح عليه السلام نقل شده:

(يَا مَعْشَرَ الْخَوَارِجِ اَرْضُوا بِدِينِي الدُّنْيَا مَعَ سَلَامَةِ الدِّينِ كَمَا رَضِيَ اَهْلُ  
الدُّنْيَا بِدِينِي الدِّينِ مَعَ سَلَامَةِ الدُّنْيَا)؛<sup>۲</sup>

ای گروه یاران و اصحاب من، به کم دنیا با سلامت دین راضی باشید همانگونه که اهل دنیا به کم دین با سلامت دنیا راضی شده‌اند.

### غفلت از خدا و آخرت، ممنوع!

قرآن هم فرموده است:

﴿وَمَا أَوْتِيتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَمَتَاعُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَزِينَتُهَا وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ  
أَبْقَى أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۳</sup>

آنچه به شما داده شده است متاع زودگذر زندگی دنیا و آرایش آن است و آنچه که نزد خداست بهتر و پایدار است. آیا عقل خود را به کار نمی‌اندازید، تا درک حقیقت کنید؟

البته مکرّر گفته شده است که دین مقدّس از تحصیل امتعه‌ی دنیا در حدّ مشروعیت و اتباع فرمان خدا منعی ندارد، بلکه دستور فعالیت برای تأمین لوازم زندگی تا حدّ استغناء از کافران داده و فرموده است:

۱- استنکاف: خودداری.

۲- مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۱۳۴.

۳- سوره‌ی قصص، آیه‌ی ۶۰.

﴿وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ...﴾<sup>۱</sup>

تا آنجا که می توانید در تحصیل قوت و قدرت همه جانبه [از فرهنگ و اقتصاد و سیاست و ارتش] کوشا باشید...

آنچه که در دین مقدس ممنوع است، فراموش کردن خدا و آخرت است و دنیا را هدف و مطلوب اساسی و اصلی قرار دادن که این با داشتن ایمان به حیات بعد از مرگ و حساب و کتاب و کیفر و پاداش ابدی سازگار نمی باشد. دستور شبانه روزی یک مسلمان، گفتن «ایاک نعبد و ایاک نستعین» است؛ یعنی باید برنامه ی زندگی خود را طوری تنظیم کند که در همه جا و در همه حال در مسیر عبادت و اطاعت امر و نهی خدا قرار گیرد. در سفره به یاد خدا بنشیند و برخیزد، به محل کسب و کار و آموزشگاهش، به یاد خدا و اطاعت فرمان خدا وارد و خارج گردد. در ازدواج و اتخاذ همسر، رضای خدا و امتثال امر خدا را در نظر بگیرد و خلاصه در تمام شئون زندگی اش جز بندگی خدا و اجرای دستورات آسمانی خدا انگیزه ای نداشته باشد، وگرنه در «ایاک نعبد و ایاک نستعین» صادق نخواهد بود.

از خداوند رحیم کریم می خواهیم به حرمت حضرت صدیقہ ی کبری علیها السلام که این ایام، ایام شهادت آن عزیز خدا و عزیز رسول خداست، به همه ی ما توفیق بندگی و عبادت به معنای واقعی اش عنایت بفرماید. الهنا آمین یا رب العالمین

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿٩٨﴾ فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ  
﴿٩٩﴾ إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ  
﴿١٠٠﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ

هنگامی که قرآن را تلاوت می کنی از شرّ شیطان رانده شده‌ی از درگاه خدا به خدا پناه ببر. از آن رو که او بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگارشان توکل می کنند تسلطی ندارد. تنها تسلط او بر کسانی است که او را به سرپرستی خود برگزیده‌اند و آنها که نسبت به او شرک می ورزند[و او را شریک خدا در اطاعت می دانند].

### شیطان ملعون، دشمن سرسخت انسان

در مواضع متعدّد از آیات قرآن کریم، سخن از شیطان به میان آمده و بر اساس روابط مختلف که با خدا و عالم انسان دارد، تحت عناوین گوناگون معرفی شده است، اما نسبت به خدا یک مخلوق سرکش نافرمان مطرود از درگاه و ملعون به لعنت ابدی نشان داده شده که وقتی از سجده برای آدم - که مأمور شده بود - تخلف کرد، دستور رسید:

﴿...فَاخْرُجْ مِنْهَا فَإِنَّكَ رَجِيمٌ﴾<sup>۲</sup>

... حال از مقام و منزلت قرب الهی بیرون رو که تو رانده شده‌ی درگاهی.

﴿وَإِنَّ عَلَيْكَ لَعْنَتِي إِلَى يَوْمِ الدِّينِ﴾<sup>۱</sup>

۱- سوره نحل، آیات ۹۸ تا ۱۰۰.

۲- سوره ی ص، آیه ۷۷.

و تا روز قیامت، ملعون به لعنت من گشتی.

و اما نسبت به انسان و فرزندان آدم به عنوان یک دشمن سرسخت، دائماً در کمین نشسته برای اضلال و اغواء ارائه گردیده است:

﴿...إِنَّ الشَّيْطَانَ لِلْإِنْسَانِ عَدُوٌّ مُّبِينٌ﴾<sup>۲</sup>؛

...حقیقت اینکه شیطان برای انسان دشمنی آشکار است.

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُم مِّنَ الْجَنَّةِ...﴾<sup>۳</sup>؛

ای فرزندان آدم [مراقب باشید که] شیطان شما را نفریبد، آنچنان که پدر و مادر شما را [فریب داد و] از بهشت بیرونشان کرد...

﴿...إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾<sup>۴</sup>؛

...او و همکارانش، شما را می بینند در حالی که شما آنها را نمی بینید...

و بدیهی است که از یک چنین دشمنی باید سخت بر حذر بود. البته می دانیم که شیطان موجودی است پنهان از حس و به فرموده‌ی قرآن: ﴿...كَانَ مِنَ الْجِنَّ...﴾<sup>۵</sup>؛ از طایفه‌ی جن است و جن هم موجود غایب از حس ما آدمیان است و موجودات غایب پنهان از حس در عالم، فراوان است و منحصر به جن و شیطان نیست.

ایمان به غیب، اولین پایه برای کسب عقاید حقّه

از یکی از ارباب تحقیق نقل شده که گفته است: اگر ما آمار دقیق بگیریم، معلوم می شود که شمار موجودات غایب نامحسوس خیلی بیشتر از شمار موجودات محسوس است و اساساً در مکتب انبیاء علیهم السلام و ادیان آسمانی، اولین پایه برای ساختن انسان کامل «ایمان به غیب» است. این قرآن است که عصاره‌ی تمام کتاب‌های آسمانی است می فرماید:

﴿ذَلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۱﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ...﴾<sup>۶</sup>؛

این کتاب [آسمانی قرآن] که هیچ شک و تردید در [حقانیت] آن نیست، وسیله‌ی هدایت برای دارندگان تقواست، آنان که ایمان به غیب می آورند...

۱- همان، آیه‌ی ۷۸.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۵.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷.

۴- همان.

۵- سوره‌ی کهف، آیه‌ی ۵۰.

۶- سوره‌ی بقره، آیات ۲ و ۳.



اولین صفت برای پرورش یافتگان در دامن قرآن، ایمان به غیب است و غیب یعنی موجود پنهان از عالم حسّ که در رأس تمام موجودات غایب از حسّ، ذات اقدس الله - جلّ جلاله - قرار گرفته است و در پرتو نور ایمان به وجود آن ذات اقدس، ایمان به وحی و نبوت و امامت و معاد و عالم برزخ و محشر و جنّ و ملک داریم که همه از مصادیق غیب و موجود پنهان از عالم حسّ می باشد و اگر ایمان به غیب از رده خارج شود تمام معتقدات دینی ما هیچ و پوچ خواهد شد و لذا منحصر دانستن عالم وجود به عالم محسوسات، اولین پایه‌ی کفر و الحاد است و اولین پایه برای تحصیل عقاید حقّه، ایمان به غیب است.

### طایفه‌ی جنّ نیز مؤمن و کافر دارند!

حال از جمله‌ی موجودات غایب از حسّ ما آدمیان، شیطان است که خدا درباره‌ی او فرموده است: ﴿...إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾؛ او و همکارانش شما را می بینند، در حالی که شما آنها را نمی بینید و ما از آن نظر که قرآن را به عنوان یک کتاب آسمانی نازل شده‌ی از جانب خدا تصدیق کرده ایم تمام محتویات آن را که از جمله وجود شیطان و جنّ و ملک است تصدیق می کنیم، هر چند خودمان نتوانیم مستقیماً حقایق آنها را بشناسیم و از خصوصیات وجودیشان آگاه گردیم. ایمان به قرآن مستلزم تصدیق محتویات قرآن است و انکار وجود آنها به دلیل اینکه ما ماهیت آنها را نمی شناسیم و آنها را با حواسّ خود درک نمی کنیم، مستلزم تکذیب قرآن است (و نعوذ بالله منه).

آن مقدار که ما از قرآن درباره‌ی جنّ به دست آورده ایم، این است که نوعی از موجودات غایب از حسّ ما آدمیان، نوع «جنّ» است که همانند ما مکلف به عبادت خدا هستند که فرموده است:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾<sup>۱</sup>

من جز عبادت خودم منظوری از آفریدن جنّ و انس نداشته‌ام.

آنها هم مثل انسان‌ها، کافر و مسلم، فاسق و متقی، بهشتی و جهنمی دارند که در سوره‌ی جنّ از زبان آنها فرموده است:

﴿وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمُونَ وَمِنَّا الْقَاسِطُونَ فَمَنْ أَسْلَمَ فَأُولَئِكَ تَحَرَّوْا

رَشْدًا ۖ وَأَمَّا الْقَاسِطُونَ فَكَانُوا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا﴾<sup>۲</sup>

۱- سوره‌ی ذاریات، آیه‌ی ۵۶.

۲- سوره‌ی جنّ، آیات ۱۴ و ۱۵.

﴿وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ...﴾<sup>۱</sup>

و به یقین، ما بسیاری از جن و انس را برای جهنم مقرر ساخته‌ایم...

در مورد تحدی قرآن نیز فرموده است:

﴿قُلْ لَئِنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾<sup>۲</sup>

بگو: اگر انس و جن با هم مجتمع شوند و پشت به پشت هم بدهند و بخواهند

کتابی مانند این قرآن بیاورند، نخواهند توانست.

انسان از خاک آفریده شده و جن از آتش. ﴿خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ﴾<sup>۳</sup> و خَلَقَ الْجَانَّ مِنْ مَارِجٍ مِنْ نَارٍ؛<sup>۴</sup> شیطان هم به خدا می‌گفت: ﴿...خَلَقْتَنِي مِنْ نَارٍ وَخَلَقْتَهُ مِنْ طِينٍ﴾؛<sup>۵</sup> تو مرا از آتش آفریده‌ای و او آدم را از گل پس: ﴿...أَنَا خَيْرٌ مِنْهُ...﴾؛<sup>۶</sup> پس من از او بهترم. موجود آتشی که نباید در مقابل موجود خاکی سجده کند!! منظور اینکه شیطان نامبرده شده‌ی در قرآن، نسبت به خدا مخلوقی نافرمان است و گردنکش و نسبت به انسان دشمنی است سرسخت و اغواگر.

### آیا انسان زیر سلطه‌ی شیطان است؟

اینجا طرح و دفع شبهه‌ای که ممکن است در برخی از اذهان راه یابد، خالی از تناسب نیست و آن شبهه این است که خداوند از یک سو شیطان را اینگونه معرفی می‌کند که: ﴿...إِنَّهُ يَرَاكُمْ هُوَ وَقَبِيلُهُ مِنْ حَيْثُ لَا تَرَوْنَهُمْ...﴾؛<sup>۷</sup> او و داور و دسته‌اش شما را می‌بینند از جایی که شما آنها را نمی‌بینید. آنگاه از دیگر سو آدمیان را تحذیر می‌کند که:

﴿يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ أَبَوَيْكُمُ مِنَ الْجَنَّةِ...﴾؛<sup>۸</sup>

ای فرزندان آدم، بر حذر باشید و سخت مراقب که شیطان شما را نفریبند و از راه به در نبرد، همانطور که پدر و مادر شما [آدم و حوا] را با فریب و نیرنگ خویش از بهشت بیرونشان نمود...

حال، این مطلب چگونه با عدل خداوند رحیم سازگار است که از طرفی شیطان آن

۱- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۷۹.

۲- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۸.

۳- سوره‌ی رحمن، آیات ۱۴ و ۱۵.

۴- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۱۲.

۵- همان.

دشمن سرسخت انسان و قهرمان اضلال و اغوا را آنچنان بر انسان مسلط کرده و راه‌های نفوذ بر قلب آدمی را به روی او گشوده است که طبق روایت منقول از رسول خدا ﷺ:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَجْرِي مِنَ ابْنِ آدَمَ مَجْرَى الدَّمِ﴾<sup>۱</sup>

شیطان در درون آدمیزاد آنگونه راه می‌یابد و نفوذ می‌کند که خون در رگ‌ها جریان دارد [و آدمی از حضور او و دستیارانش در درون خویش آگاه نمی‌گردد].

آنگاه از طرف دیگر آن خداوند رحیم کریم عادل، آدمی را شدیداً تحذیر می‌کند و هشدار می‌دهد که سخت مراقب باش از جانب آن دزد غارتگر ناپیدا غارتزده نشوی و سرمایه‌ی حیات ابدی خود را از دست ندهی. آخر من چگونه می‌توانم از شرّ آن دزد مسلط ناپیدا در امان باشم؟ این طرح شبهه است، اما پاسخ آن همین بیانی است که در دو آیه‌ی بعدی آمده است:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ ﴿١٠٠﴾ إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾<sup>۲</sup>

شیطان هیچ تسلطی ندارد بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند؛ تنها تسلط او بر کسانی است که تن به ولایت و سرپرستی او می‌دهند و بر کسانی است که با اطاعت از او به خدا شرک می‌ورزند و او را به جای خدا، مطاع و فرمانروای بر خود می‌پذیرند.

در آیه‌ی دیگر هم می‌فرماید:

﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَإِنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾<sup>۳</sup>

آنچه که برای او [شیطان] مقرر شده این است که هر کس [با اراده و اختیار خود] تن به ولایت او داده و سرپرستی او را بر خود بپذیرد، به طور حتم، او گمراهش می‌سازد و به آتش سوزان [جهنم] راهنمایی‌اش می‌کند.

آیه‌ی دیگر:

﴿...إِنَّا جَعَلْنَا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ لِلَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ﴾<sup>۳</sup>

... ما شیاطین را اولیاء و سرپرستان کسانی قرار داده‌ایم که ایمان [به خدا و روز

۱- بحار الانوار، ج ۶۰، ص ۲۶۸.

۲- سوره‌ی حج، آیه‌ی ۴.

۳- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۲۷.

جزا] نمی‌آورند.

خطاب به خود شیطان هم فرموده است:

﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾<sup>۱</sup>

تو بر بندگان من تسلط نخواهی داشت مگر بر گمراهانی که از تو پیروی می‌کنند.

### ولایت شیطان فقط بر دوستان خود

حاصل اینکه شیطان با تمام آن قدرتی که خدا به او داده که بر دل‌های آدمیان نفوذ کند چنان نیست که به هر قلبی بتواند راه یابد، بلکه بر حسب استفاده از آیاتی که به برخی از آنها اشاره شد، تنها بر دل‌های کسانی می‌تواند راه یابد که بر اثر بی‌اعتنایی نسبت به دستورات آسمانی و احکام الهی و مقید نبودنشان به انجام وظایف اخلاقی و عملی در یقه‌های قلب خود را با اراده و اختیار خود به روی شیطان و دستیاران او گشوده‌اند و سوسه‌های اغواگرانه‌ی آنها را با میل و رغبت تمام پذیرفته‌اند. در این صورت، طبعی است که شیطان پایه‌های تخت حکومتش را بر آن دل‌ها استوار می‌سازد و آنها را غلامان حلقه به گوش خود می‌گرداند و به دنبال خود سوی جهنم سوزان می‌کشاند همانگونه که خدا فرمود: ﴿كُتِبَ عَلَيْهِ أَنَّهُ مَنْ تَوَلَّاهُ فَأَنَّهُ يُضِلُّهُ وَيَهْدِيهِ إِلَىٰ عَذَابِ السَّعِيرِ﴾؛<sup>۲</sup> و در جای دیگر هم فرموده است:

﴿وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمَنِ نُقِيضْ لَهُ شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ﴾<sup>۳</sup>

کسی که اعراض از ذکر و یاد خدا کند، شیطانی را بر او می‌گماریم آنگونه که همیشه با او همراه و همدم گردد.

و راستی که افراد بشر چقدر با هم تفاوت پیدا می‌کنند و از هم فاصله می‌گیرند،

گروهی که خداوند متان درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَ

لَا تَحْزَنُونَ وَ أَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾<sup>۳</sup>

آنان که گفتند پروردگار ما «الله» است و پای حرف خویش ایستادند،

فرشتگان بر آنها نازل می‌شوند و به آنها می‌گویند ترسی به خود راه ندهید و

۱- سوره‌ی حجر، آیه‌ی ۴۲.

۲- سوره‌ی زخرف، آیه‌ی ۳۶.

۳- سوره‌ی فصلت، آیه‌ی ۳۰.

اندوهگین نشوید و به بهشتی که وعده داده شده‌اید امیدوار و خوشدل باشید.  
و گروه دیگر که درباره‌ی آنها فرموده است:

﴿سَتَحْوَدُ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾<sup>۱</sup>

شیطان بر آنها چیره شده و یاد خدا را از خاطر آنها برده است، آنها حزب شیطانند، آگاه باشید که حزب شیطان زیانکارانند.

﴿...إِنَّ الشَّيَاطِينَ لِيُؤْخَوْنَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ...﴾<sup>۲</sup>

حقیقت اینکه شیطان‌ها دوستان و سرسپردگانی دارند که با اختیار خود تن به ولایت آنها داده‌اند و آنها هم دوستان و سرسپردگان خود را تحت سیطره‌ی خود قرار داده و هرگونه وسوسه که بخواهند از طرق گوناگون در فضای قلب آنها می‌افکنند و گمراهشان می‌سازند و هر فرد و هر گروهی را از راه خاصی وسوسه می‌کنند که آن طرف اصلاً احتمال آن را نمی‌دهد که گرفتار وسوسه‌ی شیطان شده باشد، بلکه آن را راه خدا می‌پندارد و به آن راه ادامه می‌دهد.

### راه‌های نفوذ شیطان

#### الف: از راه طهارت

از باب مثال، شیطان، یک مرد یا یک زن مسلمان را در مسائل مربوط به طهارت و نجاست دچار مشکلاتی می‌سازد، آنگونه که او تمام دینداری و تقوای او را در رعایت طهارت و نجاست می‌داند و بس و از این جهت به چه دشواری‌ها در زندگی مبتلا می‌شود، در صورتی که دین مقدس فرموده است:

(كُلُّ شَيْءٍ طَاهِرٌ حَتَّىٰ تَعْلَمَ أَنَّهُ نَجِسٌ)؛

همه چیز پاک است تا وقتی که یقین پیدا کنی که فلان چیز نجس است.

#### ب: از راه شک و تردید

بعضی را در وضو و غسل به شک و تردید می‌اندازد، زیر دوش حمام احیاناً ساعت‌ها معطل می‌شود و از اینکه در مصرف آب اسراف می‌کند و گنهکار می‌شود، احساس ناراحتی نمی‌کند و چه بسا بر اثر معطل شدن برای وضو و غسل، وقت نماز نیز تنگ می‌شود

۱-سوردهی مجادله، آیه‌ی ۱۹.

۲-سوردهی انعام، آیه‌ی ۱۲۱.

و در آخر وقت با عجله و شتاب به نماز می ایستد و نماز دست و پا شکسته‌ای می خواند که نه حضور قلبی دارد و نه حلاوتی از نماز می فهمد. تازه برای گفتن تکبیرة الاحرام نماز و قرائت حمد و سوره باز دچار شک و تردید می شود و هی تکرار می کند و به خود فشار می آورد آنگونه که نماز را بار سنگینی بر دوش خویش احساس می کند و از عبادت هم متنفر می شود. در برخی، حالت خشکه مقدسی نسبت به بعضی از امور ایجاد می کند.

### ج: از راه ورع و پرهیز

در کتابی از بزرگی نقل شده که گفته است در روز عرفه در صحرای عرفات آن ساعتی که مردم مشغول دعا و مناجات با خدا بودند و حال خوشی داشتند، مردی را دیدم دانه‌ی کشمشی از لای خاک‌ها پیدا کرده و روی دست گرفته، چادر به چادر می چرخد و با صدای بلند می گوید: چه کسی کشمش گم کرده، بیاید و بگیرد. این هم مثلاً نوعی ورع و پرهیز از حرام خوری افراطی است که مایه‌ی استهزاء و تمسخر می شود. افرادی راه هم از راه اعتقاد به کشف و کرامت دیگران به راه‌های انحرافی می افکند و احیاناً بی سروسامان‌شان می سازد.

### د: از راه کشف و کرامت

در هر زمان هستند دستیاران شیطان که ادّعی کشف و کرامت و علم غیب و آگاهی از اسرار و مافی الضمائر اشخاص می کنند و حتی خود را در ارتباط با امام زمان علیه السلام معرفی می نمایند و ساده‌دلانی از مرد و زن و پیر و جوان هم به سراغ آنها می روند و خود را در اختیار آنها می گذارند و خدا داند که چه مفساد اعتقادی و اخلاقی و عملی را باعث می گردند. البته شیطان بی ایمان نیز در این بازار داغ شیطان، به سراغ کسانی می رود که خود را در مسیر دین و قرآن و اهل بیت علیهم السلام می پندارند و آنها را وسیله‌ی اضلال دیگران قرار می دهد. در سوره‌ی جنّ این آیه را می خوانیم: ﴿وَ أَنَّهُ كَانَ رِجَالٌ مِّنَ الْإِنْسِ يَعُوذُونَ بِرِجَالٍ مِّنَ الْجِنِّ فَزَادُوهُمْ رَهَقًا﴾؛ در بعض تفاسیر آمده که در عصر جاهلیت از جمله عقاید انحرافی این بوده که وقتی بعضی از قافله‌های عرب به هنگام شب در میان بیابان به درّه‌ای وارد می شدند می گفتند:

(نَعُوذُ بِعَزِيزِ هَذَا الْوَادِي مِنْ شَرِّ سَفَهَاءِ قَوْمِهِ)؛<sup>۲</sup>

پناه می بریم به رئیس این سرزمین از شرّ سفیهان قومش.

۱- سوره‌ی جنّ، آیه‌ی ۶.

۲- بحار الانوار، ج ۱۸، ص ۸۱.

و عقیده داشتند که با گفتن این سخن، بزرگ جنیان، آنها را از شر سفیهان جن در امان نگه می‌دارد. آیه‌ی شریفه هم می‌فرماید: مردانی از انسان‌ها به مردانی از جن پناه می‌بردند و آنها (بر اثر این انحطاط فکری انسان‌ها) سبب افزایش گمراهی و طغیان‌شان می‌شدند.

### چگونگی وسوسه‌های ظریف شیطان

این قصه را مرحوم ملا هاشم خراسانی در کتاب منتخب التواریخ نقل می‌کند که عالم بسیار بزرگوار جلیل‌القدر، مرحوم آخوند ملا محمدصادق یزدی (رحمه الله) فرموده است: من در اوایل زمان تحصیل خودم در یزد، یک حالت انزوا و گوشه‌گیری پیدا کردم، آنگونه که از همه کس متوحش و متنفر شدم. همه را بد و کثیف می‌دانستم و با احدی نمی‌توانستم مأنوس و مجالس باشم، ناچار از شهر بیرون رفته و در روستایی که با شهر فاصله داشت اقامت گزیدم. آنجا هم میان مردم نمی‌ماندم، بلکه غالباً به قبرستان می‌رفتم و آنجا تنها به سر می‌بردم. تا اینکه یک روز صدایی به گوشم رسید که من را به اسم صدا می‌زد. هر چه به اطراف نگاه کردم کسی را ندیدم؛ متحیر شدم. چند بار صدا زد. عاقبت گفتم: ای صاحب صدا من که تو را نمی‌بینم بگو کیستی و از من چه می‌خواهی؟ گفتم: من ملک الموتم، مأمور به قبض روح تو می‌باشم. بخواب تا قبض روح کنم. من هم فوراً رو به قبله خوابیدم و دامنم را روی صورتم انداختم. مدتی طول کشید، گفتم پس چرا قبض روح نمی‌کنی؟ گفتم: فعلاً مرگ تو، به تأخیر افتاد، برخیز و به خانه‌ات برو، وصیت کن و آماده باش تا بیایم.

من هم برخاستم و به خانه رفتم، وصیت کردم و رفتم میان اطاق خلوتی و آنجا رو به قبله خوابیدم و گفتم: حال بیا و قبض روح کن. گفتم: نه، فعلاً مرگ تو، به تأخیر افتاد. تو باید به مقامات عالیه برسی. چند روز به همین کیفیت می‌آمد و با من سخنانی می‌گفت و می‌رفت. اما خودش را نمی‌دیدم. یک شب به من گفتم: مردم ممکن است در مورد تو چیزهایی بگویند، اعتنا به حرف‌های آنها نکن، تو باید ترقی کنی. یک شب که در خواب بودم، احساس کردم کسی با فشار پا بیدارم می‌کند و می‌گوید: برخیز نافله‌ی شب را بخوان و بعد بالای پشت بام برو و اذان بگو. من برخاستم و نافله‌ی شب خواندم و بعد پشت بام رفتم و اذان گفتم. البته اذان بی‌موقعی بود، دیدم آمد و گفتم: فردا چند نفر پیش تو می‌آیند و به کار تو اعتراض می‌کنند. اسامی آن چند نفر را برد و گفتم: یکی از آنها سخت تو را توبیخ می‌کند و می‌گوید این کار تو خلاف شرع بوده است. به او بگو تو خودت در خلوت فلان

کار نامشروع را مرتکب شدی، حالا آمدی اذان گفتن مرا خلاف شرع می‌دانی! این را گفت و رفت. فردا صبح همان چند نفر که گفته بود آمدند و به یکی از آنها که اعتراض تند و شدید داشت گفتم: تو خودت مرتکب خلاف شرع شدی. تا این را گفتم دیدم او دگرگون شد و رنگ از رخس پرید و سر به زیر انداخت و هیچ نگفت. آنها برخاستند و رفتند. چند روزی گذشت و او همچنان با من در ارتباط بود و امر و نهی می‌کرد تا اینکه روزی اسم کسی را برد و به من گفت: او را از پشت بام بینداز. من این کار را نکردم و ترسیدم. این جریان نیز گذشت تا اینکه یک شب به من گفت: امام زمان علیه السلام ظهور کرده و اکنون در مکه است و تو باید خودت را به آنجا برسانی. حالا من تو را برابر سوار کنم و به آنجا بفرستم، یا خودت صلوات می‌گویی و آنجا حاضر می‌شوی. گفتم: هر کدام را تو می‌گویی. گفت: تو خودت برو پشت بام و صلوات بگو و روی هوا راه برو و آنجا حاضر شو.

من پشت بام رفتم و لب بام ایستادم و صلوات گفتم و خواستم پا روی هوا بگذارم، ترسیدم و ایستادم. صدازد چرانمی روی؟ گفتم: می‌ترسم بیفتم. گفت: برو و نترس. باز من ایستادم. این بار به من تندی کرد و گفت: من می‌خواستم تو را به مقامات عالیه برسانم ولی فهمیدم تو قابلیت آن را نداری و در چند مورد از فرمان من تخلف کردی، اکنون دیگر تو را رها می‌کنم و به سراغ میرزا علی محمد شیرازی می‌روم. من تا آن زمان این اسم به گوشم نخورده بود. این را گفت و رفت و دیگر به سراغ من نیامد. من که حالم سخت دگرگون شده بود، از اهل منزل خواستم گوشتی بریان کردند و آوردند، آن را بوییدم و اندکی از آن خوردم تا کم کم مزاجم به حال اعتدال آمد و فهمیدم که شیطان از چه راه خطرناکی می‌خواسته گمراه کند و وسیله‌ی گمراه کردن دیگرانم سازد. پس از چندی خبر میرزا علی محمد شیرازی پایه گذار فرقه‌ی بایه و بهایه منتشر شد. خدا را شکر کردم که به دادم رسیده و از دام و کمند شیطان نجاتم داده است. حالا قرآن کریم می‌فرماید:

﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾؛

به هنگام تلاوت قرآن، از شر شیطان طرد شده‌ی از درگاه خدا به خدا پناه ببر.

یعنی به هوش باشید که شیطان با شما ارتباط دارندگان با قرآن، بغض و عداوت بیشتری دارد و برای اینکه شما را از قرآن بیگانه سازد و به آسانی دنبال خود بکشد، سعی و تلاش بسیار می‌کند. چرا که بدیهی است دزد عیار سراغ کسانی می‌رود که راهی به گنجینه یافته‌اند. آشنایان با معارف قرآن از راه یافتگان به گنجینه‌های آسمانی هستند و لذا شیطان،



آن دزد یغماگر، در کمین قرآنیان نشسته است تا دستبردی به فرآورده‌های قرآنی آنها بزند و آنها را بی سروسامان گرداند.

از این روست که خداوند رحیم می‌فرماید: اینک که شما قدم به آستان قرآن نهاده و دست به دامن قرآن زده‌اید، از شرّ شیطان به خدا پناه ببرید و خود را به پناهگاه خدا بیفکنید تا از حقایق و معارف قرآن آگاه و بهره‌مند گردید. و این هم روشن است که تنها با گفتن جمله‌ی «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» به هنگام تلاوت قرآن این پناهندگی حاصل نخواهد شد. بلکه هدف، تن دادن عملی به دستورات آسمانی خدا از انجام واجبات و ترک محرمات است و خانه‌ی قلب را مزین به اخلاق فاضله نمودن و چهره‌ی جان را مطهر از آلودگی رذائل ساختن تا آینه‌ی دل آماده برای انعکاس جمال حق گردد؛ وگرنه قلبی که بر اثر ارتکاب انواع گناهان و فرورفتن در گنداب شهوات حیوانی به اسارت شیطان بی‌ایمان درآمده و سر به آستان او نهاده است، تنها گفتن «اعوذ بالله من الشیطان الرجیم» چه نفعی به حال او خواهد داشت و چه نوری از قرآن بر او خواهد تابید.

موانع تا نگردانی ز خود دور      درون خانه‌ی دل نایدت نور

### سعادت دو جهان فقط در گرو نور ایمان

باید باورمان بشود که سعادتِ دارین ما در گرو نوری است که از قرآن بر دل‌های ما تابیده باشد، چنانکه خودش فرموده است:

﴿يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ  
بِأَيْمَانِهِمْ...﴾<sup>۱</sup>

[به یاد آور] آن روزی [را] که مردان و زنان با ایمان، نورشان از پیش رواز سمت راستشان حرکت می‌کند و راه را برای آنان روشن می‌سازد...

در همان حال:

﴿يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ  
نُورِكُمْ...﴾<sup>۲</sup>

مردان و زنان منافق از مؤمنان التماس می‌کنند که نگاهی هم به ما بیفکنید یا اندکی به انتظار ما بایستید تا به شما برسیم و از نورتان بهره‌ای بگیریم...

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۲.

۲- همان، آیه‌ی ۱۳.

﴿...قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ﴾؛<sup>۱</sup>

... جواب می شنوند اینجا جای بهره گیری از نور دیگران نیست، اگر می توانید به دنیا برگردید و نور از آنجا بیاورید، در آن موقع [است که] دیواری بینشان کشیده می شود که باطن آن رحمت برای اهل ایمان و ظاهر آن عذاب برای منافقان است.

در همین دنیا نیز اکنون دیوار بین دینداران و دنیا داران کشیده شده است و هر کدام از این دو گروه در یک مسیر خاص به خود در حرکت می باشند و هیچگونه ارتباط فکری و عملی با هم ندارند. آن دیوار آخرتی نشأت گرفته از همین دیوار دنیایی است، آنان که در آن سمت دیوارند و غرق در عذاب، اینان را که در این سمت دیوارند و غرق در نعمت صدامی زند:

﴿يُنَادُوهُمْ أَلَمْ نَكُنْ مَعَكُمْ قَالُوا بَلَىٰ وَ لَكِنَّكُمْ أَفْسَكُمْ وَ تَرَبَّصْتُمْ وَ ارْتَبْتُمْ وَ غَوَّيْتُمْ الْأَمَانِيَّ حَتَّىٰ جَاءَ أَمْرُ اللَّهِ وَ غَوَّيْتُمْ بِاللَّهِ الْغُرُورُ﴾؛<sup>۲</sup>

می گویند آیا مگر ما در دنیا با شما نبودیم، ما که با هم همشهری و هم خانه و همدرس و هم بحث و همسایه بودیم، پس چرا الان شما آنچنان و ما اینچنین شده ایم؟ آنها در جواب می گویند: آری با هم بودیم ولی از لحاظ فکر و عقیده و مکتب از هم فاصله داشتیم، شما با افتادن در مسیر کفر و فسق و اتباع هوی خود را به هلاک افکندید، پیوسته به انتظار برچیده شدن اساس دین حق بودید. در امر معاد و حقانیت وحی و نبوت و قرآن تردید داشتید، آرزوهای دور و دراز دنیوی آنچنان سرگرمتان کرد که مجال تفکر و اندیشیدن در عاقبت کار را از شما گرفت تا فرمان خدا دایره بر مرگتان فرارسید و شیطان فریبکار شما را نسبت به خدا فریب داد و حتی گاهی لطف و کرم عمیم<sup>۳</sup> خدا را در نظرتان جلوه داد و مغرورتان ساخت.

﴿قَالِيَوْمَ لَا يُؤْخَذُ مِنْكُمْ فِدْيَةٌ...﴾؛<sup>۴</sup>

حال امروز دیگر از شما غرامتی پذیرفته نمی شود [تا از عذاب الهی رهایی یابید]...

﴿...مَا وَكُمُ النَّارُ هِيَ مَوْلَاكُمْ وَ بئسَ الْمَصِيرُ﴾؛<sup>۱</sup>

۱- سوره ی حدید، آیه ی ۱۳.

۲- همان، آیه ی ۱۴.

۳- عمیم: فراگیر.

۴- سوره ی حدید، آیه ی ۱۵.

... جایگاهتان آتش است و آتش سرپرست شما و چه بد جایگاهی است.

این آیات از قرآن کریم به ما هشدار می‌دهد که درباره‌ی آن روز محرومیت دائم که به طور حتم پیش خواهد آمد، بیندیشیم و تا فرصت و مهلتی باقی است، از باقیمانده‌ی عمر زودگذر دنیا بهره‌ی خود را بگیریم و سرمایه‌ی زندگی در آن جهان را به دست آوریم و باور کنیم که سرمایه‌ی حیاتی ما در آن جهان، تنها نوری است که بر اثر انس و آشنایی با قرآن باید در جان خویش ایجاد کنیم و آن هم مشروط به این است که صفحه‌ی جان را از آلودگی‌های رذائل اخلاقی و عملی پاکسازی نماییم.

### دل آلوده محروم از درک حقایق قرآن

این گفتار خدا فرستنده‌ی قرآن است که:

﴿إِنَّهُ لَقُرْآنٌ كَرِيمٌ ﴿۱﴾ فِی كِتَابٍ مَّكْنُونٍ ﴿۲﴾ لَا یَمَسُّهُ إِلَّا الْمُطَهَّرُونَ ﴿۳﴾﴾<sup>۲</sup>

این قرآنی است کریم که در کتابی مستور و پوشیده‌ی از افکار عادی جا دارد و کسی جز پاک گشتگان از رذائل نمی‌تواند با حقایق آسمانی آن تماس بگیرد [و آنها را درک کند].

دل و جان آلوده و ناپاک کجا و تماس با معارف طیب و طاهر قرآن کجا و چه زیبا

گفته است این شاعر:

موانع تا مگردانی ز خود دور	درون خانه‌ی دل نایدت نور
موانع چون در این عالم چهار است	طهارت کردن از آن هم چهار است
نخستین پاکی از احوادث و انجاس	دوم از معصیت و ز شرّ و سواس

مرحله‌ی اوّل تطهیر، پاک کردن بدن و لباس از نجاست بول و غائط و خون است.

مرحله‌ی دوّم پاک نگه داشتن اعضاء و جوارح از آلودگی به گناه و معصیت است.

سوم پاکی ز اخلاقیّ ذمیمه<sup>۳</sup> است که باوی آدمی همچون بهیمه<sup>۴</sup> است

آن کس که روحاً دارای خواهی ناپسند از کبر و بخل و حسد و شبهه اینهاست، در

واقع او حیوانی است که روی دو پا راه می‌رود و بویی از انسانیت به شامه‌اش نرسیده است.

۱- همان.

۲- سوره‌ی واقعه، آیات ۷۷ تا ۷۹.

۳- ذمیمه: ناپسند.

۴- بهیمه: چهارپا.

چهارم پاکی سرّ است از غیر      که اینجا منتهی می گردد سیر

اگر کسی توانست آنچه را که غیر خداست از خانه ی دل بیرون بریزد و بگوید:

(أَلْقَلْبُ حَرَمُ اللَّهِ فَلَا تُسْكِنُ حَرَمَ اللَّهِ غَيْرَ اللَّهِ)؛<sup>۱</sup>

دل سر پرده ی خداست و غیر خدا را نباید در آن نشانید.

خلوت دل نیست جای صحبت اغیار      دیو چو بیرون رود، فرشته در آید

از مولی الموحّدین علی علیه السلام نقل شده که فرموده است: بر در خانه ی دل نشستم و غیر

خدا را به آن راه ندادم.

هر آنکو کرد حاصل این طهارات      شود بی شک سزاوار مناجات

چو ذات گشت پاک از این همه شیئین<sup>۲</sup>      نمازت گردد آنکه قُرَّةُ الْعَیْنِ

اوّل شیطان را بران، آنکه ایمان را بخوان

حال ای پیروان قرآن: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾؛ هر زمان که

خواستید در گنجینه ی آسمانی قرآن را به روی خود بکشایید و از آن بهره برگیرید، کاملاً

مراقب باشید که شیطان، آن دزد عیار از راه های گوناگون با شما همراه نباشد؛ با هوشیاری

کامل بگویید: «اعوذ بالله من الشّیطان الرجیم» امانه به زبان تنها بلکه با تمام اعضاء و جوارح

و سرّ ضمیر و باطن جان و گرنه:

تا ز هر بد زبانت کوته نیست      یک اعوذت اعوذ بالله نیست

بلکه آن نزد صاحب عرفان      نیست الاّ اعوذ بالشّیطان

آدمی که به زبان می گوید: اعوذ بالله من الشّیطان الرجیم، اما عملاً با ارتکاب گناه از

طریق چشم و گوش و زبان و دیگر اعضاء به دامن شیطان افتاده و خدمتگذار شیطان است

او اعوذ باللّهش دروغ است و کارش در واقع اعوذ بالشّیطان است.

گاه گویی اَعُوذُ و گاه لا حَوْلَ      لیک فعلت بود مُکَدَّبٌ قول

ای بیچاره ی بدبخت، تو عملاً خم شده و شیطان را بر دوش خود سوار کرده ای و به هر

سو که او می خواهد چهار نعل می دوی! آن وقت تند و تند به زبان می گویی اعوذ بالله من

الشّیطان الرجیم.

سوی خویشت دو اسبه می راند      بر زبانت اَعُوذُ می راند

۱- بحار الانوار، ج ۶۷، ص ۲۵.

۲- شین: عیب و عار.

طُرفه حالی که دزد بیگانه شده همراه صاحب‌خانه  
همچو او می‌کند فغان و نفیر در به در کو به کو که دزد بگیر

صدق الله العلیّ العظیم که می‌فرماید:

﴿إِنَّهُ لَيْسَ لَهُ سُلْطَانٌ عَلَى الَّذِينَ آمَنُوا وَعَلَى رَبِّهِمْ يَتَوَكَّلُونَ﴾؛

حقیقت اینکه شیطان، هیچگونه تسلطی ندارد بر کسانی که ایمان آورده‌اند و بر پروردگار خود توکل می‌کنند.

خداوند، ارحم و اکرم و عادل از این است که یک موجود نامرئی را مسلط بر انسان کند، آنگونه که او نتواند خود را از چنگال او برهاند. خیر: ﴿إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ﴾؛ منحصرأً شیطان بر کسانی تسلط پیدا می‌کند که خودشان با اراده و اختیار خودشان تن به ولایت و حاکمیت و سرپرستی او می‌دهند و او را شریک خدا در اطاعت می‌پذیرند. در قیامت هم خواهد گفت:

﴿... مَا كَانَ لِيَ عَلَيْكُمْ مِنْ سُلْطَانٍ إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تَلُمُونِي وَ لَوْمُوا أَنْفُسَكُمْ...﴾؛

... من در دنیا هیچگونه تسلط بر شما نداشتم، جز اینکه شما را دعوت به انحراف از مسیر حق کردم و شما هم دعوت مرا اجابت کردید و دنبال آمدید، بنابراین من را ملامت نکنید [چرا که من کارم دعوت به باطل بوده است] بلکه خودتان را ملامت کنید که چرا دعوت مرا پذیرفتید و با اراده و اختیار خود دنبال آمدید.

**پروردگارا!** به حرمت پاکان و مقرّبان درگاهت به ما رشد عقلی عنایت فرما تا با راهنمایی‌های اولیای معصومت علیهم‌السلام راه حق را تشخیص دهیم و با مصونیت از شرّ شیطان به مقصد اعلا که تقرّب به مقام عظیم لقاء و دیدار توست نائل گردیم.

الهنّا آمین یا ربّ العالمین؛

اللّهمّ صلّ علی محمّد و آل محمّد و عجل فرجهم و ارزقنا معرفتهم و شفاعتهم و وقفنا لما تحبّ و ترضی واجعل خاتمة امرنا خیراً؛

والسّلام علیکم و رحمة الله و برکاته



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١٠١﴾ وَإِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَكَانَ آيَةٍ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

بِمَا يُنزِلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ

﴿١٠٢﴾ قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدُسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ لِيُثَبِّتَ

الَّذِينَ آمَنُوا وَهُدًى وَبُشْرَى لِلْمُسْلِمِينَ

﴿١٠٣﴾ وَلَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِمَا

أَلَّلَى يَلْحَدُونَ إِلَيْهِ أَعْجِبْنِي وَهَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ

﴿١٠٤﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمْ

اللَّهُ وَلَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿١٠٥﴾ إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ

وَأُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ

﴿١٠٦﴾ مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ

وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا

فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ

﴿١٠٧﴾ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ

وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ

﴿١٠٨﴾ أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَسَمِعِهِمْ

وَأَبْصَرِهِمْ وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ

﴿١٠٩﴾ لَأَجْرَمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَسِرُونَ

و هنگامی که آیه‌ای را به آیه‌ی دیگر تبدیل کنیم [حکمی را نسخ کنیم] و خدا به آنچه که نازل می‌کند داناتر است [و بهتر می‌داند چه حکمی را نازل کند] آنها [مشرکان به تو ای پیامبر] می‌گویند تو افترا می‌بندی، اما اکثر آنها [حقیقت را] نمی‌دانند. بگو آن را روح القدس از جانب پروردگارت به حق نازل کرده است تا کسانی را که ایمان آورده‌اند ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمانان باشد. ما می‌دانیم آنها می‌گویند این [آیات] را بشری به او تعلیم می‌دهد، در حالی که زبان کسی که اینها را به او نسبت می‌دهند عجمی است ولی این [قرآن] زبان عربی روشن و آشکاری است. کسانی که ایمان به آیات خدا ندارند، خدا آنها را هدایت نمی‌کند و برای آنها عذابی دردناک آماده است. تنها کسانی که ایمان به آیات خدا نیاورده‌اند افترای دروغ می‌بندند و همینانند که دروغ‌گو یانند. کسی که بعد از ایمانش کُفر به خدا ورزد مگر آن کس که مورد اجبار و اکراه قرار گیرد [و اظهار کفر کند] در حالی که قلبش مطمئن به ایمان است آری آنها که سینه‌ی خود را برای پذیرش کفر آماده ساخته‌اند مشمول غضب خدا می‌باشند و عذابی بزرگ برای آنها فراهم است. این برای آن است که زندگی [یست] دنیا را بر آخرت ترجیح داده‌اند و خدا مردم کافر را [که مصرّ بر کفر خود هستند] هدایت نمی‌کند. آنها کسانی هستند که خدا [به کیفر طغیانشان] مهر بر قلب و گوش و چشمانشان نهاده است و آنها همان غافلانند و قطعاً در آخرت نیز همانانند که زیانکارانند.

### مفهوم نسخ حکم و بدا

آیه‌ی ۱۰۱ از سوره‌ی مبارکه‌ی نحل، اشاره به مسأله‌ی "نسخ در احکام" است، یعنی حکمی از طرف خدا روی موضوعی بر اساس مصلحت خاصی تا مدت معینی مقرر می‌شود و پس از انقضای آن مدت، مصلحت آن حکم منتفی می‌شود و قهراً خود حکم نیز منتفی می‌گردد و حکم ثانوی، جای حکم اوّلی را می‌گیرد و از این جریان در اصطلاح دینی، تعبیر به «نسخ حکم» می‌شود. در نتیجه آن حکم اوّلی منسوخ نامیده می‌شود و حکم ثانوی ناسخ معرفی می‌گردد.



این نسخ در احکام و تشریحات مانند «بدا» در تکوینات است؛ از باب مثل حادثه‌ای را خدا مقدر کرده برای زید که در فلان روز و فلان ساعت به او برسد، آنگاه حادثه‌ی دیگری را هم مقدر کرده که در همان روز و همان ساعت پیش بیاید و مانع وقوع آن حادثه‌ی پیشین گردد؛ در این صورت است که گفته می‌شود بدا حاصل شد. بدا یعنی ظهور بعد الخفاء. مطلبی که از ما پنهان بود آشکار شد. مثلاً فرض می‌کنیم خدا بئیه و ساختمان جسمانی زید را طوری تنظیم کرده که تا هفتاد سال استعداد زنده ماندن را داشته باشد، یعنی مقدر شده که هفتاد سال عمر کند، آنگاه باز مقدر کرده که اگر او در فلان روز از عمرش، صله‌ی رحم کرد و احسانی به خویشاوندانش نمود، بیست سال دیگر بر مدت عمرش افزوده شود و در نود سالگی بمیرد و اگر در فلان روز او قطع رحم کرد و از خویشاوندش برید، بیست سال از مدت عمرش کاسته شود و در پنجاه سالگی بمیرد؛ یعنی در هر دو صورت بدا حاصل شده و مقدر اول تغییر کرده و مقدر دوم جای آن نشسته است و خود این تغییر هم به تقدیر خدا بر اساس مصلحتی بوده است که از دید ما پنهان است.

پس بدا یعنی تغییر سرنوشت و تغییر مقدر، آن هم بر اثر دخالت اعمال نیک و بد انسان. نظیر این جریان در احکام و تشریحات تحت عنوان نسخ ارائه می‌گردد. از باب نمونه، قبله‌ی مسلمانان از اول بعثت تا سال اول هجرت، بیت المقدس بوده است و به هنگام نماز رو به سمت آن می‌ایستادند، در سال اول هجرت دستور رسید که از این پس کعبه را قبله قرار دهند و به هنگام نماز رو به سمت آن بایستند؛ یعنی حکم استقبال بیت المقدس در حین نماز نسخ شد و حکم استقبال کعبه جای آن نشست و این بدین معنا نیست که حکم به استقبال بیت المقدس (العیاذ بالله) اشتباهی و باطل بوده است، بلکه به این معناست که تا سال اول هجرت، مصلحت الهیه مقتضی بوده که بیت المقدس، قبله باشد و از آن سال به بعد تا روز قیامت کعبه قبله باشد. پس نسخ، در واقع، اعلام انقضای مدت حکم نخستین است نه باطل بودن آن.

### نسخ در ادیان، به منزله‌ی اعلام بطلان ادیان سابق نیست

قوم یهود اصرار بر این داشتند که نسخ در احکام و دین خدا جایز نیست، زیرا کاشف از این می‌شود که خدا حکمی را بدون داشتن مصلحتی جعل کرده و سپس به اشتباه خود پی برده و آن را تغییر داده است و حال آنکه خدا منزّه از جهل به مصالح احکام است، ولی ما می‌گوییم موضوع سخن در نسخ، علم به دو مصلحت مختلف در دو زمان است که در یک

مدّت معینی از زمان، تحت شرایط خاصی حکم مخصوصی وضع می‌شود و در یک مدّت دیگر از زمان، تحت شرایط خاصی حکم مخصوص دیگری وضع می‌گردد و خداوند عالم به مصالح گوناگون در زمان‌های متعدّد، تحت شرایط خاصّ آن زمان‌ها احکام گوناگون وضع می‌کند و لذا ادیان متعدّد با شرایع مختلف در طول زمان‌های گذشته به صورت صُحُفِ نوح و ابراهیم علیهم‌السلام و تورات موسی علیه‌السلام و انجیل عیسی علیه‌السلام آمده و نسخ شده‌اند و نوبت به قرآن محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم رسیده و بر اساس مصلحت الهیّه تا روز قیامت دین ثابت برای عالم انسان خواهد بود که: (حَلَالٌ مُّحَمَّدٍ حَلَالٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ حَرَامُهُ حَرَامٌ أَبَدًا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ)؛<sup>۱</sup> و در برخی از آیات قرآن نیز اگر ناسخ و منسوخ داشته باشیم مانند تغییر قبله از بیت‌المقدس به کعبه، بر اساس همین مبنا که گفتیم می‌باشد که بر حسب اختلاف مصالح تحت شرایط از حیث زمان و مکان بوده است. حاصل اینکه نسخ در ادیان به معنای اعلام انقضای مدّت دین سابق است نه اعلام بطلان آن.

### قانون نسخ در ادیان با علم خدا منافات ندارد

حالا آیه‌ی مورد بحث می‌فرماید: ﴿وَ إِذَا بَدَلْنَا آيَةً مَّكَانَ آيَةٍ وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مُفْتَرٍ بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> ما وقتی آیه‌ای را تبدیل به آیه‌ی دیگر می‌کنیم، یعنی حکمی را ضمن آیه‌ای می‌آوریم و حکم قبلی را که ضمن آیه‌ی دیگری بوده است نسخ می‌کنیم، آنها که از رمز و حقیقت کار آگاهی ندارند به تو ای رسول مکرّم می‌گویند تو به خدا افترا می‌بندی و از پیش خود احکامی جعل می‌کنی و به خدا نسبت می‌دهی و حال آنکه احکام خدا تبدیل پذیر نمی‌باشد و منسوخ نمی‌گردد. تو امروز حکمی را جعل می‌کنی و فردا آن را نسخ می‌کنی و نسخ، علامت جهل به حکم واقعی است و خدا منزّه از جهل است. پس تو مفتری هستی و افترا به خدا می‌بندی و احکام خود ساختن را به حساب خدا می‌گذاری. نه چنین نیست که این مردم نادان می‌گویند: ﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛ اینان نه خبر از ملاک تشریح حکم دارند و نه رمز نسخ و تبدیل حکم را می‌دانند. ﴿وَ اللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يُنَزِّلُ﴾؛<sup>۳</sup> تنها خداست که عالم به مصالح احکام از حیث شرایط زمان و مکان و حالات بشر می‌باشد و خوب می‌داند که چه حکمی در چه شرایطی دارای مصلحت است و آن را نازل می‌کند و لذا می‌فرماید:

﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾؛

[ای پیامبر] بگو [به اینان] این قرآن را روح القدس از جانب پروردگارت به گونه‌ی حق [و دارای حکمت] نازل کرده است.

در قرآن کریم از جناب فرشته‌ی آورنده‌ی وحی به عناوین متعدد تعبیر شده است، یک جا روح الامین آمده: ﴿نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾؛<sup>۱</sup> و یک جا جبریل گفته شده: ﴿قُلْ مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِجِبْرِيلَ فَإِنَّهُ نَزَّلَهُ عَلَى قَلْبِكَ...﴾؛<sup>۲</sup> و در این آیه هم به عنوان روح القدس معرفی گشته: ﴿قُلْ نَزَّلَهُ رُوحُ الْقُدْسِ مِنْ رَبِّكَ بِالْحَقِّ﴾؛<sup>۳</sup> به هر حال آنچه که من به عنوان قرآن بر شما می‌خوانم از آیات ناسخ و منسوخ، نازل شده‌ی از جانب خدا به وسیله‌ی روح القدس (فرشته‌ی وحی) است. ﴿لِيُبَيِّنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ هُدًى وَ بَشْرَىٰ لِلْمُؤْمِنِينَ﴾؛<sup>۴</sup> به این منظور که افراد باایمان را در مسیر ایمان ثابت قدم گرداند و هدایت و بشارتی برای عموم مسلمانان (حتی آنان که هنوز ایمان در قلبشان جایگزین نشده است) باشد.

حاصل اینکه وجود قانون نسخ در ادیان و احکام الهی هیچگونه منافاتی با علم محیط خدا به مصالح واقعی ندارد. بلکه تربیت انسان و تنظیم برنامه‌ی زندگی جامعه‌ی بشری بر حسب اختلاف شرایط زمانی و مکانی و حالات گوناگون انسان، ایجاب تغییر و تبدیل و جابجا نمودن احکام می‌نماید تا به برنامه‌ی نهایی ثابت که آن را خدا می‌داند منتهی گردد.

﴿بَلْ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْلَمُونَ﴾؛

آری، اکثریت مردم آگاهی از رموز تشریح احکام و سپس نسخ برخی از آنها را ندارند و اقلیتی هم که توجه دارند، بر اساس داشتن روح عناد و استکبار، از قبول آن امتناع می‌ورزند و زبان به اعتراض عاری از هرگونه دلیل می‌گشایند.

**فرد عجمی و این همه فصاحت؟!**

در آیه‌ی بعد خداوند حکیم برای نشان دادن طرز تفکر و به عبارت صحیح‌تر بهانه‌جویی‌های دشمنان رسول اکرم ﷺ می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ نَعَلْمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ﴾؛ ما می‌دانیم که مشرکان می‌گویند این قرآن را بشری به او تعلیم می‌کند، او این آیات را از او یاد می‌گیرد و بعد اینها را به عنوان کلام خدا تحویل ما می‌دهد.

حالا آیا آن کسی که او را مشرکان، معلّم پیامبر می‌پنداشتند چه کسی بوده است؟ در

۱- سوره‌ی شعراء، آیات ۱۹۳ و ۱۹۴.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۹۷.

میان مفسران مورد اختلاف است و نیازی هم به شناختن شخص او نیست و لذا قرآن کریم بدون پرداختن به معرفی شخص او با یک جمله‌ی کوتاه، ساختمان خیالی آنها را از پایه ویران نموده بر سرشان فرود آورده و فرموده است: ﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾؛ اینان این قدر توجه نکرده و نفهمیده‌اند که زبان کسی که قرآن را به تعلیم او نسبت می‌دهند، عجمی است؛ در حالی که این قرآن به زبان عربی فصیح روشن نازل شده است.

«عجمی» یعنی کسی که زبان مادری اش غیر عربی و بیگانه‌ی از زبان عربی است، آیا روی جریان عادی ممکن است یک فرد عجمی آنچنان تسلط بر زبان عربی داشته باشد که یک کتاب به فصیح‌ترین سبک زبان عربی تعلیم کند، آنگونه که تمام فصحا و سخنوران عرب از آوردن مثل آن ناتوان باشند؟ حالا ما کاری با محتویات قرآن از حقایق آسمانی و علوم اوّلین و آخرین که مایه‌ی حیرت حکما و عرفا و کلّ دانشمندان جهان در رشته‌های گوناگون علمی شده است نداریم، تنها موضوع فصاحت در الفاظ را مورد توجه قرار می‌دهیم که قرآن کریم نیز از همین نظر فرموده است. ﴿لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ﴾؛ زبان عجمی کجا و تعلیم یک کتاب به زبان عربی کجا؟! به فرموده‌ی بعضی از آقایان مفسران، مشرکان عرب چون در میان خودشان کسی را نیافتند که بتوانند قرآن را به او نسبت دهند، دست و پا کردند شخص ناشناسی را که زندگانی اش برای مردم آن سامان ناشناخته است پیدا کنند و او را به عنوان معلّم قرآن به رسول اکرم ﷺ معرفی کنند و از این راه، افکار ساده‌دلان را منحرف سازند. آری:

(الْعَرِيقُ يَتَشَبَّهُ بِكُلِّ حَشِيشٍ)؛

آدمی که [در میان دریا] در حال غرق شدن است [برای نجات خود] دست به سوی هر خس و خاشاکی می‌افکند.<sup>۱</sup>

### بی‌ایمانی دلیل انکار آیات الهی

آیه‌ی بعد احتمالاً در مقام بیان راز اصلی این سخنان بی‌منطق و تهمت‌های ناروا می‌باشد و آن، موضوع بی‌ایمانی نسبت به آیات الهیه است و حال آنکه اگر عقل خدا داد خود را به کار می‌انداختند، به خوبی می‌توانستند با مشاهده‌ی دلایل روشن که رسول

خدا ﷻ ارائه می فرمود، ایمان به نبوت و رسالتش بیاورند و در دنیا و آخرت سعادت مند گردند؛ ولی به فرموده ی قرآن: ﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ...﴾؛ با اینکه یقین به آیات الهیه داشتند، از روی لجاج و عناد و استکبار پا روی حق گذاشته منکرش شدند؛ در نتیجه هم در دنیا خوار و هم در آخرت محکوم به عذابی دردناک گشتند که می فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ لَا يَهْدِيهِمُ اللَّهُ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

کسانی که ایمان به آیات خدا نمی آورند، خدا آنها را [به کیفر طغیان و استکبارشان به صراط مستقیم حق] هدایت نمی کند و برای آنها عذابی دردناک است.

### مرتد و اقسام آن

آیه ی بعد، آن مستکبران لجوج معاند را به عنوان مفتری کذاب ارائه فرموده است:

﴿إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكُذِّبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْكَاذِبُونَ﴾؛

تنها افترا بنده کذاب کسانی هستند که بر اساس استکبار و عناد، ایمان به آیات خدا نمی آورند [و رسول خدا را با ارائه ی آن همه دلایل روشن تکذیب می کنند و او را مفتری می نامند] آری تنها آنانند که دروغگویان واقعی هستند.

با اینکه به یقین می دانند که رسول گرامی خدا، صادق در ادعای رسالت است مع الوصف او را دروغگو و افترا بنده به خدا معرفی می کنند.

«ارتداد» یعنی کفر بعد از ایمان. کسی که مسلمان بوده و از اسلام برگشته و کافر شده است مرتد نامیده می شود و مرتد دو قسم است: مرتد فطری و مرتد ملبی. مرتد فطری کسی است که از پدر یا مادر مسلمان تولد یافته و پس از قبول اسلام از اسلام برگشته است. ولی مرتد ملبی به کسی گفته می شود که مسلمان زاده نبوده، یعنی هیچ کدام از پدر و مادرش به هنگام انعقاد نطفه ی او مسلمان نبوده اند و او بعداً مسلمان شده و بعد از اسلام برگشته است و هر کدام از این دو قسم مرتد در فقه ما احکام خاصّ به خود را دارند.

حال اولین آیه از آیات مورد بحث افراد مرتد را مورد تهدید قرار داده و می فرماید: آنان که بعد از ایمانشان نسبت به خدا کفر می ورزند و دریچه های سینه و قلب خود را برای پذیرش کفر و بی ایمانی می گشایند، اینان مشمول غضب خدا و محکوم به عذاب عظیم او می باشند. ولی در وسط آیه، گروهی از آنها را که در چنگال دشمنان لجوج و عنود بی رحم

افتاده و تحت فشار و شکنجه قرار می‌گیرند و ناچار می‌شوند به زبان، اظهار بی‌زاری از اسلام و گرایش به کفر بنمایند در حالی که قلبشان سرشار از ایمان است. آری این گروه را مورد استثنا قرار داده و آنها را در ردیف مرتدین به حساب نمی‌آورد و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛ مگر کسی که مورد اکراه و اجبار قرار گرفته که باید اظهار تبری از اسلام بنماید در حالی که قلبش استوار در اسلام و آرامش یافته به ایمان است و این همان قانون تقیه است که در فقه ما شیعه‌ی امامیه، تحت شرایط خاصی برای حفظ جان و ذخیره کردن نیروهای جسمی و روحی برای دفاع از حریم اسلام و قرآن تجویز شده است.

### شان نزول قانون تقیه

در شان نزول این آیه‌ی شریفه در بعض تفاسیر آمده است: جمعی از مسلمانان که عمار، صحابی رسول خدا ﷺ و پدرش یاسر و مادرش سَمِیَّه در میانشان بودند گرفتار چنگال مشرکان شدند و آن قوم لجاج عنود آنها را تحت شکنجه و آزار و اذیت قرار داده و مجبورشان نمودند که باید از اسلام تبری بجویند و کلمات شرک و کفر بر زبانشان جاری سازند تا آزاد شوند. پدر و مادر عمار پای حرف خود ایستادند و کشته شدند، اما عمار که جوان بود، از روی اکراه آنچه را که مشرکان می‌خواستند بر زبان جاری کرد و آزاد شد. این جریان در میان مسلمانان پخش شد و آنها از پیش خود به داوری نشستند و گفتند: عمار از اسلام برگشته و کافر شده است. رسول اکرم ﷺ فرمود: نه، چنین نیست.

(إِنَّ عَمَّارًا مِّلًّا إِيْمَانًا مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ وَ اخْتَلَطَ الْإِيْمَانُ بِلَحْمِهِ وَ دَمِهِ)؛  
حقیقت اینکه عمار از سر تا قدم مملو و سرشار از ایمان است و ایمان با گوشت و خون او آمیخته است.

او ممکن نیست دست از اسلام بردارد و به مشرکان بپیوندد. در این موقع عمار در حالی که گریه می‌کرد به حضور رسول اکرم ﷺ مشرف شد. رسول اکرم ﷺ فرمود: ای عمار، چرا گریه می‌کنی؟ عرض کرد: ای رسول خدا سخت ترسان و پریشان‌حالم، مشرکان ناگزیرم کردند که زبان به جسارت نسبت به ساحت قدس شما بگشایم و از بت‌های آنها به نیکی یاد کنم؛ اکنون از حضور خدا و شما شرمندهام. آن رسول گرامی در حالی که با دست مبارکش اشک از چشمان عمار پاک می‌کرد فرمود: تو کار بدی نکرده‌ای، باز هم اگر

چنین جریانی پیش آمد و تحت فشار آنها قرار گرفتی، آنچه می خواهند بگو و جان خود را حفظ کن. در آیهی شریفه، کلمه‌ی (غضب) با تنوین تنکیر آمده که دلالت بر شدت دارد، آن هم بر کسی که: ﴿شَرَّحَ بِالْكَفْرِ صَدْرًا﴾؛ کفر و بی‌ایمانی را با شرح صدر و آغوش باز استقبال می‌کند و آن را از دل و جان می‌پذیرد، همانگونه که درباره‌ی مسلمان به معنای واقعی نیز فرموده است:

﴿فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ...﴾<sup>۱</sup>

کسی را که خدا بخواهد هدایت کند، سینه‌اش را برای پذیرش اسلام منشرح می‌سازد...  
 آنگونه که او اسلام را با آغوش باز استقبال می‌کند و آن را در دل و جانش می‌نشانند، یعنی آنچه که از نظر قرآن مورد توجه است و اثرگذار، موضوع شرح صدر است و پذیرش از عمق جان، اعم از اینکه راجع به کفر باشد یا راجع به اسلام. همانگونه که تظاهر به اسلام و ایمان، خالی از پذیرش جان ارزش معنوی ندارد و نجات‌بخش انسان نخواهد بود، تظاهر به کفر، توأم با ایمان در عمق جان نیز در صورتی که مورد اکراه و اجبار از ناحیه‌ی کافران قرار گرفته باشد، ضرری به روح ایمانی انسان نخواهد داشت و او در زمره‌ی مرتدین و برگشتگان از اسلام محسوب نخواهد شد؛ بلکه از کسانی به حساب خواهد آمد که عمل به وظیفه‌ی تقیه‌ی کرده‌اند.

در مذهب ما شیعه‌ی امامیه این دستور هست که اگر از حیث زمان و مکان در شرایطی قرار گرفتیم که اگر عقاید حقّه‌ی خود را اظهار کنیم و یا عملی از اعمال خاصه‌ی مذهبی را انجام بدهیم مورد تعرض از ناحیه‌ی دشمن قرار می‌گیریم و احیاناً صدمه‌ی جانی یا مالی یا عرضی به ما می‌رسد در حالی که تحمل این صدمات نه اثر ارشادی و هدایتی نسبت به کسی یا کسانی خواهد داشت و نه نسبت به ترویج و دفاع از حریم دین مؤثر خواهد شد؛ در این صورت است که موظف به پیمودن راه تقیه می‌باشیم و طبق خواسته‌ی دشمن تظاهر به کفر و حتی تبرّی از اولیای دین می‌نماییم. آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث، اشاره به همین مطلب دارد که می‌فرماید:

﴿مَنْ كَفَرَ بِاللَّهِ مِنْ بَعْدِ إِيمَانِهِ... فَعَلَيْهِمْ غَضَبٌ مِنَ اللَّهِ وَ لَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾

کسانی که بعد از ایمانشان نسبت به خدا کفر بورزند... استحقاق غضبی شدید از جانب خدا و عذابی بزرگ خواهند داشت،

آنگاه اصحاب تقیه را استثنا کرده و می‌فرماید:

﴿إِلَّا مَنْ أُكْرِهَ وَ قَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛

مگر آن کسانی که مجبور به اظهار کفر شده‌اند، در حالی که قلبشان بدون هرگونه شک و تردید دارای اطمینان و استواری در ایمان است.

﴿وَلَكِنْ مَنْ شَرَحَ بِالْكُفْرِ صَدْرًا﴾؛

[تنها] کسانی [محکوم به خشم خدا و عذاب عظیمند] که قلباً نسبت به کفر اظهار اشتیاق کرده و آن را با جان و دل پذیرفته‌اند.

جناب عمار یاسر (رض) از مصادیق اولیه‌ی این آیه‌ی کریمه گردید که از طرف دشمن مجبور به اظهار کفر شد، در حالی که قلبش مطمئن به ایمان بود و از طرف رسول خدا ﷺ مورد تقدیر و تحسین قرار گرفت.

### فهم غلط فرقه‌ی وهابیه از مفهوم تقیه

حال فرقه‌ی وهابیه که پیوسته به بهانه‌های گوناگون، شیعه را متهم به شرک و کفر می‌کنند، موضوع تقیه را بهانه قرار داده و می‌گویند: شیعه ارتداد و کفر بعد از ایمان را تجویز می‌کند؛ در صورتی که آن فرقه‌ی بهانه‌جو یا مقصود ما را از تقیه نمی‌فهمد و یا می‌فهمد اما غرض‌ورزی می‌کند و نمی‌خواهد در مقابل حق خاضع گردد و گرنه تقیه به معنای واقعی‌اش نه تنها وظیفه‌ی هر فرد شیعی مذهب است، بلکه وظیفه‌ی هر انسان عاقل اعم از مسلمان و کافر است؛ زیرا تقیه در واقع به معنای دفع ضرر اکثر از طریق تحمّل ضرر اقل است؛ یعنی انسان ضرر کمتر را تحمّل کند تا مبتلا به ضرر زیادتر نگردد. تن به ضرر اندک بدهد تا منافع اکثر را به دست آورد. این یک روش عقلایی است و هر انسان عاقلی باید این چنین باشد.

حالا شیعه هم می‌گوید: اگر من در شرایطی قرار گرفتم و مواجه با مردمی گشتم که از من می‌خواهند از عقاید حقّه‌ام که با جان و دلم آمیخته است تبرّی بجویم و نسبت به اولیای دین ﷺ اهانت کنم و من دیدم اگر پای حرف خود بایستم و سرسختی از خود نشان بدهم، هیچ اثر هدایتی در آنها نخواهد داشت، بلکه به طور حتم به دست آنها کشته خواهم شد، در این صورت وظیفه‌ی دارم از اظهار عقاید حقّه‌ام پرهیز کنم و بلکه آنچه را که آنها می‌خواهند از تبرّی نسبت به دین و اولیای دین ﷺ بر زبان جاری کنم تا زنده بمانم و در شرایط دیگری به دفاع از حریم دین و تکریم اولیای دین ﷺ که وظیفه‌ی اصلی من است پردازم. البته اگر بدانم با کشته



شدن من، دین مقدّس ترویج می‌شود و جمعیت‌ها از بیراهه به راه می‌آیند، اینجاست که فداکاری در راه دین تا حدّ دادن جان واجب و لازم می‌شود و تقیّه حرام می‌گردد. منتهی تشخیص اینکه کدام شرایط، شرایط تقیّه یا فداکاری است، احتیاج به بصیرت لازم دارد و لذا می‌بینیم ائمّه‌ی اطهار علیهم‌السلام بر حسب پیش آمدن شرایط گوناگون، گاهی برای حفظ جان خود و جان پیروانشان از اظهار عقیده‌ی صریح خودداری می‌کردند و می‌فرمودند: (لَا دِينَ لِمَنْ لَا تَقِيَّةَ لَهُ)؛ «دین ندارد کسی که تقیّه ندارد و گاهی هم برای ترویج دین و حفظ اساس دین، اقدام به فداکاری تا حدّ دادن جان خود و جان عزیزان و پیروانشان می‌نمودند.

حاصل اینکه آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث، موضوع **ارتداد** یعنی برگشت از ایمان به کفر را سبب خشم و غضب شدید خدا و استحقاق عذاب عظیم ارائه کرده و در عین حال تقیّه یعنی اظهار کفر به حسب زبان را در حالی که قلباً مطمئن به ایمان است در جایی که مجبور به اظهار کفر شده باشد تجویز می‌نماید و می‌فرماید: ﴿إِلَّا مَنْ أَكْرَهَ وَقَلْبُهُ مُطْمَئِنٌّ بِالْإِيمَانِ﴾؛

### سبب عذاب شدید مرتدّین

اکنون این سؤال: چرا مرتدّین مشمول غضب خدا و محکوم به عذاب عظیم می‌باشند، آیه‌ی بعد در مقام جواب به این سؤال می‌فرماید:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾؛

این به خاطر آن است که آنها، زندگی دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.

وقتی دیدند در محیط اسلام به تمام آنچه که از لذّات دنیوی طالبش بودند نمی‌رسند، دست از اسلام کشیدند و مجدّداً به دامن کفر و لذّات زودگذر دنیا بازگشتند و بدیهی است که خدا هم آنها را به کیفر این جهالت و سفاهت که از خود نشان دادند، به حال خودشان رها می‌کند و از هدایت به سوی سعادت جاودان محرومشان می‌سازد: ﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛ زیرا هدایت خدا، شامل حال انسانی می‌شود که با اراده و اختیار خودش برنامه‌ی تعیین شده‌ی از جانب خدا را به مرحله‌ی عمل بیاورد تا به مقصد اعلا که سعادت جاودانه است نائل گردد. این قانون مسلّم عالم خلقت است که وصول به هر هدف و مقصدی نیاز به سه چیز دارد:

### ۱- شناختن هدف و مقصد.

۲- آشنا گشتن با راه به سوی آن هدف.

۳- افتادن به آن راه و حرکت در آن راه و سرانجام واصل گشتن به آن هدف.

حال اگر بگویند چرا آدم کافر به بهشت نمی‌رود، هر چند اعمال نیک بسیار انجام داده باشد، در جواب می‌گوییم: آدم کافر اصلاً بهشت را به عنوان هدف و مقصد از خلقت خود نشناخته است تا در مقام یافتن راه به سوی آن برآید و سپس آن راه را ببیند و سرانجام به آن هدف واصل گردد. این سؤال آیا جا دارد که کسی بگوید فلان آدم که به پاریس رفته، چرا سر از مکه در نیآورده است با اینکه آدم بسیار خوبی است و جا داشت خدا او را به مکه و طواف کعبه برساند.

طبیعی است که در جواب به او گفته می‌شود او اصلاً مکه و کعبه را به عنوان هدف و مقصد نشناخته است تا به سوی آن حرکت کند؛ او پاریس را هدف گیری کرده و رو به سوی آن حرکت کرده و به آن رسیده است. خدا هم این چنین مقزّر فرموده: هر که هر چه را هدف گیری کرده و رو به سوی آن حرکت کند در شرایط خاصی به آن خواهد رسید. آدم کافر هر چه هم نیکوکار باشد، چون بهشت خدا را هدف گیری نکرده به آن نخواهد رسید.

﴿وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ وَ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛

آنها کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمانشان مهر نهاده است و آنها همان غافلان واقعی هستند.

مردمی که بر اثر استغراق و فرورفتگی در لذات دنیا و ارتکاب انواع گناهان، تیرگی‌های متراکم بر صفحه‌ی قلبشان چنان فراگیر گشته که حالت طبع و مهر و موم شدن در صندوقچه‌ی جانشان پیدا شده و دریچه‌ی آن به روی تمام حقایق عالم بسته شده است و قدرت تشخیص و تمیز سود و زیان را از دست داده‌اند آنگونه که چشم دارند، اما آنچه را که باید ببینند نمی‌بینند، گوش دارند، اما آنچه را که باید بشنوند نمی‌شنوند، دل دارند، اما آنچه را که باید بفهمند نمی‌فهمند و به فرموده‌ی امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام: (كَالْبَهِيمَةِ الْمَرْبُوطَةِ هَمَّهَا عَلْفُهَا)؛ «همچون چارپای به آخور بسته‌ای که تمام همش، همان گاه و یونجه و علفی است که مقابلش ریخته‌اند و جز اشباع تمايلات حیوانی از این عالم، چیزی درک نکرده‌اند و نمی‌کنند.

﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ و اینان همان غفلت زدگانند.

﴿لَا جَزْمَ أَنَّهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾؛

به طور قطع و حتم، اینان در آخرت همان زیانکارانند.

و چه زیان و خسروانی از این دردناکتر و فزایدتر که انسان دارای عقل و شعور، آن عالم سراسر نور و سرور و بهجت و لذت جاودانه را با هوسرانی ننگ آور چند روزه‌ی دنیا مبادله کند و با جانی سیاه و منفور و عَفِن به عالم برزخ و محشر منتقل گردد. اینکه فرموده است: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ سَمِعَهُمْ وَ أَبْصَارِهِمْ﴾؛ آنان، کسانی هستند که خدا بر قلب و گوش و چشمشان مهر نهاده است و از درک حقایق عاجزشان ساخته است، منظور این نیست که خدا آنها را از اول با قلب و چشم و گوش مهر خورده به دنیا آورده است، اینکه جبر است و خداوند عادل، منزّه از این ظلم قبیح است، بلکه هر انسانی از ابتدا مجهّز به عقل و اراده و اختیار آفریده شده است دارای قلبی دراک و چشمی بینا و گوش‌شنواست، چنانکه فرموده است:

﴿إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِيهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا﴾<sup>۱</sup>؛

حقیقت اینکه ما انسان را از نطفه‌ی مختلطی آفریده‌ایم [و استعدادهای گوناگون برای پیمودن راه تکامل در نهادش قرار داده‌ایم] و داریم او را می‌آزماییم [تا ببینیم با داشتن عقل و اراده و اختیار این راه تکامل را چگونه می‌پیماید] و لذا او را شنوا و بینا ساخته‌ایم [تا با آگاهی کامل از تعهد و مسئولیت خویش اقدام به عمل نماید].

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾<sup>۲</sup>؛

به یقین، ما راه را به او نشان داده‌ایم [و او را از طریق وحی کاملاً با راه‌های سعادت و شقاوت و بهشت و جهنم آشنا ساخته‌ایم، حال این خود انسان است که] یا شاکر خواهد بود و پذیرای هدایت و یا کفران‌کننده خواهد بود [و بی‌اعتنای به هدایت].

کدام قلب از درک حقایق محروم است؟

پس در عالم افعال انسان، جبری در کار نیست بلکه محضاً اختیار است و آزادی در

۱- سوره‌ی انسان، آیه‌ی ۲.

۲- همان، آیه‌ی ۳.

انتخاب راه عمل داشتن. وقتی انسان با اراده و اختیار خود بی‌اعتنای به هدایت خدا شد و با بی‌پروایی تمام به وادی طغیان و عصیان افتاد و از ارتکاب هیچ گناه و معصیتی ابا نکرد، در این صورت است که خدا هم به کیفر این نافرمانی و طغیان، مهر بر قلب و چشم و گوش او می‌نهد و او را از درک حقایق محروم می‌سازد، چنانکه در سوره‌ی صف می‌فرماید: ﴿...فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ...﴾؛ «وقتی آنها با اراده و اختیار خویش از راه حق انحراف پیدا کردند، خدا هم به کیفر این انحراف اختیاری دل‌های آنها را منحرف ساخت، یعنی خدا این سنت را در عالم انسان قرار داده که زَیْغ و انحراف عملی، سبب برای زَیْغ و انحراف قلبی می‌شود. در پایان آیه‌ی مزبور هم می‌فرماید:

﴿...وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾... و خدا فاسقان را هدایت نمی‌کند.

یعنی ابتدا انسان عملاً فاسق می‌شود و در راه عصیان پیش می‌رود و سرانجام مستحق سلب توفیق هدایت از جانب خدا می‌گردد و خدا، دل و جان او را مبتلا به بیماری زَیْغ و انحراف از صراط حق می‌گرداند و در نتیجه جز محرومیت از سعادت جاودان، چیزی نصیبش نمی‌شود. خلاصه اینکه تمام محرومیت‌ها در عالم انسان، نشأت گرفته از اراده و اختیار خود انسان است: ﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ﴾؛ «این آدمیانند که فریب جلوه‌گری‌های دنیا را خورده و آن را بر آخرت ترجیح داده‌اند. ﴿وَأُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ﴾؛ «با وجود آوردن عوامل غفلت‌زا در زندگی، خودشان را به دامن غفلت و بی‌خبری از حقایق انداخته‌اند و در نتیجه: ﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾؛ خدا هم مهر بر قلبشان نهاده و از درک حقایق محرومشان نموده است.

### چرا محروم از سعادت جاودان؟

ملاحظه می‌فرمایید که در آیات شریفه، خدا ترجیح دادن دنیا بر آخرت و افتادن بر دامن غفلت را به آدمیان نسبت داده ولی حالت طبع و مهر نهادن بر دل‌ها را به خودش نسبت داده است؛ یعنی خداست که مهر بر دل‌ها می‌نهد و آنها را محروم از درک حقایق و سرانجام محروم از سعادت جاودان می‌گرداند. اما درباره‌ی چه کسانی این چنین می‌کند:

﴿ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ اسْتَحَبُّوا الْحَيَاةَ الدُّنْيَا عَلَى الْآخِرَةِ وَأَنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْكَافِرِينَ﴾؛

دنیا دوستان غفلت زدگانند که محکوم به چنین محرومیت بی پایانند. اینانند که قلب و فکر و مغز دارند؛ اما آن را جز در راه طرح نقشه برای رسیدن به آمال و آرزوهای دنیوی به کار نمی‌افکنند. چشم دارند، اما با آن جز در و دیوار و چشم و ابروی دلداری و آب و گیاه و علفزار چیزی نمی‌بینند؛ در حالی که خداجویان و آخرت‌طلبان با نگاه به همان در و دیوار و علف‌های بیابان، جلوه‌هایی از جمال و جلال الهی را مشاهده می‌کنند و با به وجود آورنده‌ی آنها نرد عشق می‌بازند و سرمایه برای زندگی در عالم پس از مرگ فراهم می‌سازند.

اینکه ما به خود بیاییم و اندکی در وضع و حال خود بیندیشیم، مبادا در زمهری ﴿اولئك هم الغافلون﴾ درآمده و محکوم به ﴿طبع الله علی قلوبهم﴾ شده باشیم.

متأسفانه می‌بینیم عوامل غفلت‌زا در محیط زندگی ما فراوان راه یافته و حال توجه به خدا و آخرت، در دل‌ها رو به ضعف و سستی نهاده است، آنچنان که اکثراً با اینکه در محیط اسلام و قرآن زندگی می‌کنند، اما مهر بر دل‌هاشان نهاده شده و نسبت به کفر و بازگشت از مسیر اسلام و ایمان انشراح صدر و حال پذیرش پیدا کرده‌اند، آنگونه که حوصله‌ی نشستن در مساجد و محافل دینی و استماع مواعظ و مطالب مربوط به آخرت را ندارند و این حالت (پناه بر خدا) اگر در دل پیدا شد، نطفه‌ی شقاوت و بدبختی است که در جان منعقد گشته و لاجرم به طور قطع، اینان در آخرت از زیانکارانند.

### سرمایه‌های مورد نیاز ما به هنگام انتقال از این عالم فانی

این آیات بنا بر نقل، منسوب به امام نهم حضرت امام جواد علیه السلام است، یک جمله از مواعظ آن حضرت بشنویم که می‌فرماید:

﴿الْتَقَهُ بِاللّٰهِ تَمَنُّ لِكُلِّ غَالٍ وَ سُلْمٌ اِلٰی كُلِّ عَالٍ﴾<sup>۱</sup>

و ثوق و اطمینان قلبی به خدا داشتن، قیمت هر متاع گرانبها و نردبان به سوی هر مقام بلندی است.

انسان ممکن است متاع گرانبهای را در نظر بگیرد و خواهان آن باشد، آنگاه آن را با فقر و تهی‌دستی خود بسنجد و بگوید من فقیر تهی‌دست کجا و آن متاع گرانبها کجا؟ به دست آوردن آن برای من هیچگاه امکان نخواهد داشت یا مقامی از مقامات بلند معنوی را طالب باشد، آنگاه بگوید دسترسی به آن مقام بلند، از من فاقد هرگونه کمال هیچگاه تحقق‌پذیر نخواهد بود. اینک امام جواد علیه السلام می‌فرماید: این حقیقت را هیچگاه از یاد مبر که

تو تحت ولایت و سرپرستی خدایی هستی که خزینه‌ها و گنجینه‌های آسمان‌ها و زمین از آن او و در اختیار اوست.

﴿رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ فَاتَّخِذْهُ وَكِيلًا﴾<sup>۱</sup>

صاحب اختیار مشرق و مغرب عالم خداست و جز او معبودی نیست پس او را وکیل و کارساز خویش اتخاذ کن.

پس تکیه به خدا کردن و دلگرم به خدا بودن، قیمت هر متاع گرانبها و نردبان صعود به هر مقام بلندی است. تسلیم محض در مقابل فرمان او باش و صلاح و مصلحت خود را به دست او بسپار، رضا به قضای او بده، آنگاه خواهی دید که به گرانقدرترین متاع‌ها که رضوان او و بلندترین مقام‌ها که ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾<sup>۲</sup> است نائل گشته‌ای. اینها سرمایه‌های معنوی است که از دست اولیای خدا و حجج الهیه علیهم‌السلام به دست ما رسیده و یاللاسف که ما قدر این سرمایه‌ها را آنچنان که شایسته است نمی‌دانیم و اگر می‌دانستیم، مسلم صد‌ها برابر بیش از آنچه که برای به دست آوردن پول و امتعه‌ی فناپذیر دنیا سعی و تلاش می‌کنیم، برای به دست آوردن آنها سعی و تلاش می‌کردیم.

برای افزایش مرتبه‌ی ایمان و یقین، رضا و تسلیم و توکل، و ثوق به کرم خدا، صبر و ثبات و استقامت در راه خدا، شکر و سپاس در مقابل نعمت‌های خدا، اینها سرمایه‌هایی است که در حین انتقال از عالم دنیا به عالم برزخ و محشر باید همراه خود داشته باشیم و گرنه بدبختی‌ها و تهی‌دستی‌های دردآور سوزان خواهیم داشت. اینک تا مهلتی باقی است و شماره‌ی نفس‌ها تمام نشده است، دست به دامن امامان علیهم‌السلام با صدق و صفا بزنیم و از آن مجاری فیض الهی مدد بخواهیم. حضرت امام جواد علیه‌السلام جواد است و به اذن خدا منبع جود و بخشش است و کریمانه می‌بخشد. امام ابوالحسن الرضا علیه‌السلام پدر بزرگوارش این جمله را به عنوان وصیت به فرزندش جواد فرموده است که: فرزندم!

﴿فَأَنْفِقْ وَلَا تَحْشَ مِنْ ذِي الْعَرْشِ إِقْتَارًا﴾<sup>۳</sup>

تا می‌توانی انفاق کن و هیچگاه از کاستی از جانب خدا مترس، او مَلِکُ الْعَرْشِ است و خزینه‌اش پایان نخواهد یافت.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی مزمل، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی قمر، آیه‌ی ۵۵.

۳- کافی، ج. ۴، ص. ۴۳.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

ثُمَّ آتَىٰ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِن بَعْدِ مَا فُتِنُوا ﴿١١٠﴾  
ثُمَّ جَاهِدُوا وَصَبِرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنَ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَّحِيمٌ  
يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ بِجَدِلٍ عَن نَّفْسِهَا وَتُوَفَّىٰ كُلُّ نَفْسٍ مَّا عَمِلَتْ وَهُمْ لَا يُظْلَمُونَ  
وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ ءَامِنَةً مُّطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِّن كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِيَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ ﴿١١٢﴾  
وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِّنْهُمْ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ ﴿١١٣﴾

آنگاه پروردگار تو نسبت به کسانی که بعد از فریب خوردن [از دشمنان و مرتد شدن، به ایمان بازگشته‌اند و] هجرت کرده‌اند و [در راه خدا] به جهاد و تحمل شداوند پرداخته‌اند، پروردگار تو بعد از انجام این امور نسبت به آنها غفور و رحیم است. به یاد آورید آن روزی را که هر کس به دفاع از خود بر می‌خیزد و به هر کس آنچه که انجام داده است بی‌کم و کاست داده می‌شود و آنها مورد ظلم واقع نمی‌شوند و خدا مثلی زده است [برای کسانی که کفران نعمت می‌کنند] شهر آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده و همواره روزی‌اش به طور وافر از هر مکانی فرامی‌رسیده است، اما نسبت به نعمت‌های خدا کفران کردند و خدا هم به خاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید و حال آنکه پیامبری از خود آنها به سراغشان آمد، اما او را

تکذیب کردند و عذاب الهی آنها را فرا گرفت در حالی که ظالم بودند.

### مفهوم مرتدّ و اقسام آن

آیه‌ی ۱۱۰ سوره‌ی نحل اشاره به وضع گروهی از مسلمانان دارد که بر اثر نادانی و ساده‌دلی فریب تبلیغات ضدّ دینی دشمنان اسلام را خورده و از ایمان خود دست برداشته و کافر شده‌اند، ولی بعد توبه کرده و مجدداً رو به اسلام و ایمان آورده و مُسلم شده‌اند. ذیل آیات گذشته بیان شد کسی که از ایمان به کفر بازگردد در اصطلاح دینی مرتدّ نامیده می‌شود و مرتدّ دو قسم است:

۱- مرتدّ فطری که مسلمان زاده بوده و پس از اظهار اسلام به کفر بازگشته است.

این چنین کسی پس از اینکه ارتدادش در نزد حاکم شرع به ثبوت رسید، از طرف او محکوم به قتل می‌گردد، همسرش باید از او جدا شود و عده‌ی وفات نگه دارد و اموالش در میان وراثش تقسیم گردد و توبه‌اش اگر واقعی باشد در نزد خدا مقبول است و گناه ارتدادش مغفور. ولی از نظر ظاهر شرع مقبول نمی‌باشد و به هر حال باید آن احکام سه‌گانه یعنی قتل و جدا شدن همسر و تقسیم اموال در میان وراثت درباره‌اش به دستور حاکم شرع اجرا شود.

۲- مرتدّ ملّی که مسلمان زاده نبوده، بلکه از اصل کافر بوده و مسلمان شده و سپس از اسلام به کفر بازگشته است؛ این چنین کسی از سوی حاکم شرع مکلف به توبه می‌شود، اگر توبه کرد و مجدداً به اسلام و ایمان بازگشت، توبه‌اش پذیرفته می‌شود و آن مجازات‌های سه‌گانه از او منتفی می‌گردد.

حالا آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث در مقام بیان حکم مربوط به این دسته‌ی دوّم از مرتدّین است، یعنی مرتدّ ملّی که مسلمان زاده نبوده‌اند بلکه از اصل، مشرک بوده و مسلمان شده‌اند و بعد بر اثر فریب‌خوردگی از دشمنان اسلام از ایمان به کفر بازگشته‌اند و سپس توبه کار شده، مجدداً به اسلام گرایش پیدا کرده و مسلمان شده‌اند، توبه‌ی اینان به شرط اینکه عملاً صادق و راستگو بودن خود را در توبه به اثبات رسانند، در نزد خدا مقبول و گناه ارتدادشان مغفور می‌باشد و مجازات مرتدّ فطری هم از آنها منتفی می‌گردد که می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ هَاجَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا قُتِلُوا ثُمَّ جَاهَدُوا وَصَبَرُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَعَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

حاصل مراد و مقصود آیه اینک: آن دسته از مسلمانان که از ناحیه‌ی دشمنان اسلام



مورد فتنه و اضلال قرار گرفته و از صراط مستقیم حق انحراف پیدا کرده‌اند و سپس پی به اشتباه خود برده، به سوی اسلام بازگشته‌اند و برای اثبات صدق ادّعی بازگشت خود به اسلام از محیط کفر هجرت کرده و به محیط ایمان آمده‌اند و در راه دفاع از حریم دین به جهاد پرداخته‌اند و در مقام تحمّل انحاء سختی‌ها و دشواری‌های جسمی و روحی، صبر و ثبات و استقامت از خود نشان داده‌اند، در این صورت است که خدای تو (ای پیامبر) نسبت به آنها آمرزنده و مهربان است، یعنی توبه‌شان در نزد خدا مقبول است. البته دوگانه بودن حکم مرتدّ فطری و ملّی از روایات استفاده می‌شود.

### چگونگی شکر به درگاه خداوند سبحان

آیه‌ی بعد به منظور تذکّر و یادآوری عموم بشر صحنه‌ای از حساب روز جزا را نشان می‌دهد تا آدمیان پیوسته به فکر آینده‌ی حتمی خود باشند و غافلانه یا سهل‌انگارانه زندگی نکنند که ناگهان خود را در تنگنای عذاب ببینند و راه نجاتی نیابند، می‌فرماید: ﴿يَوْمَ تَأْتِي كُلُّ نَفْسٍ تُجَادِلُ عَنْ نَفْسِهَا﴾؛ به یاد آورید آن روزی را که هر کس برای نجات خویش از عذاب خدا به دفاع از خود برمی‌خیزد، دنبال چاره و راه علاج می‌گردد، اما نتیجه‌ای نمی‌گیرد. تازه آن روز باورش می‌شود که: ﴿وَتُوقَفِي كُلُّ نَفْسٍ مَا عَمِلَتْ﴾؛ آنجا هر کس آنچه که در دنیا انجام داده است بی‌هرگونه کم و کاست به او داده می‌شود، آدمی جز اعمال دنیوی خود در آنجا چیزی نمی‌یابد. ﴿وَهُمْ لَا يُظَلَّمُونَ﴾؛ آدمیان آنجا هرگز مورد هیچگونه ظلم و ستم واقع نمی‌شوند.

خداوند حکیم در این آیه‌ی ۱۲ از این سوره هشدار می‌دهد به کسانی که به جای شکر نعمت‌های خدا - که مقتضای وجدان هر انسانی است - کفران نعمت می‌کنند و خود را مستحقّ نزول بلا می‌سازند. البته شکر هم تنها این نیست که بگوییم خدا یا شکر، صد هزار مرتبه شکر، این شکر زبانی است که ارزش چندانی ندارد. در بیان معنای شکر آقایان علما فرموده‌اند:

(الشُّكْرُ صَرْفُ الْعَبْدِ جَمِيعًا مَا أَنْعَمَهُ اللَّهُ فِيمَا خُلِقَ لِأَجْلِهِ)؛

شکر این است که [بنده‌ی خدا] تمام آنچه را [که خدا] به او انعام کرده و عطا فرموده است، در همان موردی صرف کند که برای [صرف در] آن امور آفریده شده است.

اگر هر نعمتی در همان مسیری که برای آن معین شده صرف شد، ادای شکرش شده

و اگر از آن مسیر انحراف پیدا کرد، کفران آن نعمت شده است. پس شکر به معنای واقعی اش این است که عملاً نعمت‌های خدا را کمّاً و کیفاً در همان موردی که برای صرف در آن امور به ما داده است صرف کنیم. اینجاست که فرموده است:

﴿...لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ وَ لَئِنْ كَفَرْتُمْ إِنَّ عَذَابِي لَشَدِيدٌ﴾؛<sup>۱</sup>

... به طور یقین اگر شاکر باشید بر نعمت‌های خودم، نسبت به شما می‌افزایم و اگر کفران نمایید، به یقین عذابم شدید است.

### زایل شدن نعمت‌ها به سبب کفران

در آیه‌ی شریفه خدا مثلی زده است، یعنی از باب ارائه‌ی نمونه، وضع و حال یک گروهی از کفران نعمت کنندگان را بیان کرده و می‌فرماید:

﴿قَوْمٌ كَانَتْ أَمْنَهُمْ مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ﴾؛

منطقه‌ی آبادی بوده است [از هر جهت] در امنیت و آرامش کامل، رزق و روزی اهل آن آبادی از همه‌جانب [به طور فراوان] می‌رسیده است.

﴿فَكَفَرَتْ بِأَنْعَمِ اللَّهِ﴾؛

اما آن مردم نسبت به نعمت‌های خدا کفران نمودند.

﴿فَأَذَقَهَا اللَّهُ لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛

خدا هم به کیفر آن [کفران و به خاطر اعمالی] که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید.

حال آیا آن منطقه‌ی آباد که بر اثر کفران نعمت دچار بلا و عذاب شده کجا بوده است در میان آقایان مفسران مورد بحث و گفتگو قرار گرفته که بعضی آن را مکه و بعضی یمن و بعضی سرزمین سبأ گفته‌اند؛ اما آنچه که منظور اصلی خداوند حکیم است اینکه جریان آن منطقه را درس عبرتی برای دیگر بندگان قرار دهد تا از کفران نعمت‌ها بپرهیزند.

### سه نعمت بزرگی که از دست رفت

در آیه‌ی شریفه، سه موهبت از مواهب الهیه نسبت به اهل آن سرزمین نشان داده شده است:

۱- امنیت اجتماعی و عمومی.

۲- اطمینان و آرامش خاطر فردی برای ادامه‌ی زندگی.

۱- سوره‌ی ابراهیم، آیه‌ی ۷.

۳- فراهم بودن همه گونه موادّ غذایی و تأمین مسائل اقتصادی.

به‌راستی این سه موهبت تشکیل دهنده‌ی ارکان یک جامعه‌ی سالم و مرفّه می‌باشد و نخستین و مهمترین آنها نعمت «امنیت» است که اگر در میان امت و اجتماعی نباشد، افراد آن اجتماع از نعمت اطمینان خاطر برای ادامه‌ی زندگی برخوردار نخواهند بود و در نتیجه اقتصاد سالم و کسب و کار منظم نیز تحقق نخواهد یافت. این هر سه نعمت بزرگ و اساسی به مردم آن سرزمین عطا شده بود، ولی از آن نظر که به فرموده‌ی قرآن کریم: ﴿... إِنَّ الْإِنْسَانَ لَيْطَغِي ۖ أَنْ رَأَاهُ اسْتَعْنَى﴾؛ 'انسان همین که خود را مستغنی و بی‌نیاز دید، طغیان می‌کند. لازم بود که خداوند رحیم کریم برای ابقاء آن نعمت‌ها، آن مردم را در دامن یک مربّی الهی آسمانی قرار دهد تا در سایه‌ی تعلیم و تربیت او به راه اعتدال بروند و سر از وادی طغیان در نیاورند و لذا می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ جَاءَهُمْ رَسُولٌ مِنْهُمْ﴾؛ پیامبری از خود آنها به سوی آنها آمد. ولی آنها به جای اینکه از این لطف و عنایت خدا با عرض تشکر و امتنان استقبال کنند و با آغوش باز آن را بپذیرند:

﴿فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَ هُمْ ظَالِمُونَ﴾؛

آن [پیامبر خدا] را تکذیب کردند و در نتیجه عذاب الهی آنها را فرا گرفت، در حالی که ظالم و متجاوز از حدّ خود بودند.

تشبیه گرسنگی و ترس به لباس

از نکات شایان توجه در آیه‌ی شریفه اینکه عذاب گرسنگی و ترس، تشبیه به لباس شده: ﴿لِبَاسِ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾؛ یعنی آنچه‌ی بلای قحطی و ناامنی آنها را فرا گرفت که مانند لباس، سرپای زندگی آنها را در برگرفت و دیگر اینکه به جای اینکه بفرماید: ﴿فَالْبَسَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾؛ یعنی خدا لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید، فرموده است: ﴿فَإِذَا قَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ﴾؛ یعنی خدا لباس گرسنگی و ترس را بر ذائقه و زبان آنها چشانید و حال آنکه لباس، پوشیدنی است نه چشیدنی.

احتمالاً این تعبیر ناظر به این باشد که قحطی و ناامنی آنچه‌ی نفوذ در زوایای روح و جانشان نمود و ملموسشان گشت که گویی آن را با ذائقه و زبانشان چشیده‌اند و تلخی و سوزندگی آن را درک کرده‌اند.

## کیفر شدید کفران نعمت

در روایتی ذیل همین آیه‌ی شریفه از امام صادق علیه السلام نقل شده که: قومی از بنی اسرائیل، دارای زندگی مرفه غرق در نعمت بودند، طغیان کردند و در کفران نعمت کارشان به جایی رسید که مواد غذایی را برای پاک کردن آلودگی‌های بدن به کار می‌بردند. از خمیر گندم مجسمه‌های کوچک ساخته بودند و به جای سنگ و کلوخ از آنها برای استنجاء<sup>۱</sup> استفاده می‌کردند! تا اینکه قهر و غضب خدا دامن بر زندگی آنها گسترده و به قحطی مبتلایشان ساخت، آنچنان که از شدت استیصال و گرسنگی به سراغ همان مواد غذایی آلوده به کثافت می‌رفتند و آنها را می‌خوردند. این است که خدا می‌فرماید: ﴿فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ﴾؛ به کیفر آن کفران نعمت‌ها که مرتکب می‌شدند، خدا لباس گرسنگی و ترس را بر اندامشان پوشانید و تلخی آن را به ذائقه‌ی جانشان چشاندید و ذکر این داستان در قرآن کریم به عنوان ضرب‌المثل، زنگ هشدار و بانگ بیداری است که ظنین در گوش‌های پیروان قرآن بیفکند و آنها را از اسراف و تبذیرهای بی حد و حساب باز دارد که:

﴿... إِنَّهُ لَا يُحِبُّ الْمُسْرِفِينَ﴾؛<sup>۲</sup>... اسراف کنندگان را خدا دوست ندارد.

﴿إِنَّ الْمُبَدِّرِينَ كَانُوا إِخْوَانَ الشَّيَاطِينِ...﴾؛<sup>۳</sup>

تبذیرکنندگان برادران شیاطینند...

**اسراف** این است که چیزی در مورد خودش بیش از مقدار لازم مصرف شود، ولی تبذیر این است که در غیر موردش صرف شود، هر چند کم باشد. حالا ما مسلمانان نیز اگر روی مسند انصاف بنشینیم و درباره‌ی خود و قرآن داوری کنیم، مسلم خواهیم گفت که ما هم نسبت به نعمت بسیار بزرگ خدا که قرآن کریم است کفران کرده‌ایم و می‌کنیم و می‌ترسیم عاقبت، دیر یا زود در دنیا و نیز در آخرت به کیفر این کفران مبتلا گردیم و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آورنده‌ی قرآن از ما در نزد خدا شکایت کند که: ﴿... يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا﴾؛<sup>۴</sup> ای خدای من، امت من این قرآن را متروک کردند و آن را از متن زندگی خود بیرون رانده و در حاشیه‌ی زندگی‌شان نشانیدند و تنها با قرائت آیات و به حافظه سپردن

۱- استنجاء: پاک کردن مخرج مدفوع و غائط.

۲- سوره‌ی اعراف، آیه‌ی ۳۱.

۳- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۲۷.

۴- سوره‌ی فرقان، آیه‌ی ۳۰.

سوره‌های آن خود را سرگرم ساختند و آن را به مسابقه گذاشتند و با هم به مفاخره پرداختند، در صورتی که قرآن برای تعلیم و تربیت آمده و می‌خواهد عالم انسان را در مسیر تقرب به خدا پیش ببرد و او را برای حیات ابدی پس از مرگ آماده سازد.

﴿إِنَّ هَذَا الْقُرْآنَ يَهْدِي لِلَّتِي هِيَ أَقْوَمٌ...﴾<sup>۱</sup>

این قرآن [آدمیان را] به استوارترین [برنامه‌های زندگی] هدایت می‌کند...

﴿كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ مُبَارَكٌ لِيَدَّبَّرُوا آيَاتِهِ وَلِيَتَذَكَّرَ أُولُو الْأَلْبَابِ﴾<sup>۲</sup>

این کتاب پربرکت، برای این نازل شده که دربارهی آیاتش به تدبّر و تحقّق و تأمل بپردازند و خردمندان از حگم و لطائف آن بهره‌ها بگیرند و این بدیهی است که تنها با قرائت آیات و حفظ سوره‌های آن تحقّق پذیر نخواهد بود.

بنابراین ما با این روش که نسبت به قرآن پیش گرفته‌ایم، مسلماً از مصادیق بارز کفران کنندگان نعمت قرآن به حساب خواهیم آمد و همین نقص و کمبود را ما متأسفانه در رفتارمان با نعمت ولایت اهل بیت علیهم‌السلام که عدیل قرآنند نیز مشاهده می‌کنیم. اینجا هم اکتفا به یک سلسله ظواهر از اقامه‌ی مجالس عزا در ایام شهادتشان و تشکیل مجالس جشن و سرور در ایام ولادتشان می‌نماییم و مسأله‌ی اتباع و پیروی از تعالیم و فرامینشان که هدف اصلی از تمسک به ولایتشان می‌باشد در سراسر شئون زندگیمان بسیار کمرنگ و احیاناً نزدیک به صفر است. این هم مصداق دیگری از کفران نعمت الهی است که ما مدعیان تشیع، ابتلاء به آن پیدا کرده‌ایم.

### اولین پایه‌گذار کفران نعمت در اسلام

البته این کفران نعمت ولایت، اولین پایه‌اش در سقیفه‌ی بنی‌ساعده نهاده شده که هنوز بیش از چند روز از رحلت رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نگذشته بود که دنیاطلبان مدعی اسلام و ایمان، گرد هم آمدند و امام امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام را که منصوب از جانب خدا و رسولش به ولایت بود، با دسیسه‌های شیطانی کنار زدند و دیگران را بر مسند خلافت نشانند و کاری کردند که علی علیه‌السلام گوینده‌ی:

﴿سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَفْقِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّي بِطُرُقِ الْأَرْضِ﴾<sup>۳</sup>

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۹.

۲- سوره‌ی ص، آیه‌ی ۲۹.

۳- نهج‌البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۱.

تا من را از دست نداده‌اید از من بپرسید آنچه می‌خواهید، من به راه‌های آسمان،  
آشنا تر از راه‌های زمین هستم.

آری، علی علیه السلام باید بیل بر دوش بگیرد و برود در میان بیابان، زمین را شخم بزند و  
درخت آبیاری کند و افرادی سراپا جهل و بی‌خبری و بی‌ایمانی، تکیه بر مسند حکومت  
امت اسلامی بزنند و کتاب آسمانی تفسیر کنند و برنامه‌ی زندگی به دست مردم بدهند و لذا  
جا داشت که عزیز رسول خدا صلی الله علیه و آله صدیق‌ه‌ی کبری علیه السلام چنان قلبش به درد آید که بگوید:  
ای خدا، زودتر مرگم را برسان که دیگر تاب تحمل اینگونه کفران نعمت‌ها را ندارم. آن  
کسی که ولایت او سرمایه برای حیات جاودانه‌ی عالم انسان است، آنچنان منزوی‌اش  
کردند که مدت بیست و پنج سال آن زندگی بر او گذشت که فرمود:

(فَصَبَرْتُ وَ فِي الْعَيْنِ قَدَى وَ فِي الْحَلْقِ شَجَا)؛<sup>۱</sup>

صبر و تحمل کردم در حالی که خار در چشم و استخوان در گلویم بود.

ای جان تمام دوستداران تو، قربان قلب دردناکت ای مولا و ای آقای ما یا امیرالمؤمنین علیه السلام.

پیشگویی امیر مؤمنان علیه السلام از آینده‌ی امت اسلام

وقتی هم بعد از بیست و پنج سال ریختند در خانه‌اش برای بیعت کردن با او، باز  
آنچنان رنجیده و آزرده خاطرش ساختند که بالای منبر مسجد کوفه، گاه پدران موعظه‌شان  
می‌کرد و گاه به آنها تندی می‌نمود و می‌گفت:

(يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَلَا رِجَالًا... لَوَدِدْتُ أَنِّي لَمْ أَرِكُمْ وَ لَمْ أَعْرِفْكُمْ....  
فَاتَلَكُمُ اللَّهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَيْحًا وَ شَحْنَتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي  
نُعَبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا)؛<sup>۲</sup>

ای نامردهای مردنما! ای کاش من شما را ندیده بودم و اصلاً با شما آشنا  
نمی‌شدم، خدا شما را بکشد که دلم را چرکین و سینه‌ام را از خشم آکندید و در  
هر نفس، جرعه جرعه غصه‌ها به قلبم ریختید.

در آخرین ساعات عمر شریفش که با فرق شکافته میان بستر افتاده بود به اطرافیان

بسترش می‌فرمود:

(عَدَا تَرُونَ أَيَّامِي وَ يُكْشَفُ لَكُمْ عَنْ سَرَائِرِي وَ تَعْرِفُونَنِي بَعْدَ حُلُوِّ

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۳.

۲- همان، خطبه‌ی ۲۷.

مَكَانِي وَ قِيَامٍ غَيْرِي مَقَامِي)؛<sup>۱</sup>

فردا که من رفتم، به یاد روزهای من می‌افتید و افکار و مقاصد من برای شما آشکار می‌گردد [و می‌فهمید که من از حکومت بر شما هدفی جز اطاعت امر خدا و تأمین سعادت هر دو جهانی شما نداشته‌ام] بعد از اینکه جای من خالی شد و دیگران جای من نشستند، آن روز مرا خواهید شناخت [و پی به قدر و منزلت من در اقامه‌ی عدل و داد و رحمت خواهید برد].

بعد از من کسانی بر شما مسلط می‌شوند که هم دین شما را از دستتان می‌گیرند و هم دنیای شما را به تباهی می‌کشند. آن روز همه گریان خواهید شد.

(بَاكِ يَبْكِي لِدِينِهِ وَ بَاكِ يَبْكِي لِذُنْبَاهُ)؛<sup>۲</sup>

یکی برای دینش گریه می‌کند [که از ترس ظالمان نمی‌تواند عمل به وظایف دینی‌اش کند] و دیگری برای دنیایش گریان است [که می‌بیند مالش را به غارت می‌برند و او توانایی دفاع از خود ندارد].

گریه و افسوس بی اثر

آن روز گذشت و مردم وقتی به خود آمدند و دیدند علی رفته و جای او یک قدرت دیوانه به نام معاویه بن ابی سفیان نشسته که نه علمی دارد و نه حلمی، داد می‌زند:

(الْأَرْضُ لِلَّهِ وَ أَنَا خَلِيفَةُ اللَّهِ)؛

زمین از آن خدا و من هم جانشین خدا در روی زمینم.

همه جا مال من است و همه کس غلام حلقه به گوش من. همه‌ی استاندارها و فرماندارهای کشور را به پای تخت دعوت کرد که از آنها رسماً برای پسرش یزید بیعت بگیرد. در آن مجلس، خطیب رسمی‌اش یزید بن مُقَفَّع از جا برخاست و به سخنرانی ایستاد و گفت: مردم! امیرالمؤمنین این است و اشاره به معاویه کرد. بعد از او هم این است و اشاره به یزید کرد و هر که نپذیرد، این است و اشاره به شمشیر کرد. عبدالملک مروان به نام خلیفه‌ی اسلامی بالای منبر نشست و گفت: هر کس مرا موعظه کند و بگوید: (اتَّقِ اللَّهَ)؛ از خدا بترس. من گردن او را می‌زنم.

حجاج بن یوسف ثقفی - استاندار خونخوار بنی مروان - در مسجد جامع کوفه روی

۱- همان، خطبه‌ی ۱۴۹.

۲- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۹۷.

منبر جای علی نشست و گفت: من شمشیر به دست آمده‌ام، می‌بینم چشم‌هایی به من تند نگاه می‌کنند که وقت کور کردنشان رسیده و گردن‌هایی کشیده، خود را نشان می‌دهند که هنگام زدنشان رسیده است. کوسری که بجنبد و کوشمی که به من تند بنگرد.

آن روز مردم فهمیدند که ای عجب! علی آن چوپان مهربان، سایه‌اش از سرشان کم شده و این گلّه‌ی بی‌چوپان به چنگال گرگانی خونخوار افتاده که باید همه چیز این مردم را بلعند تا خود و مقام و منصب خود را حفظ کنند. آن روز افسوس‌ها خوردند و گریه‌ها کردند، ولی آن افسوس‌ها و گریه‌ها دیگر بی‌اثر بود.

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِ مُحَمَّدٍ وَّ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَّ ارْزُقْنَا مَعْرِفَتَهُمْ وَّ مَحَبَّتَهُمْ وَّ وُقِّفْنَا لَطَاعَتَهُمْ وَّ لَا تَفَرِّقْ بَيْنَنَا وَّ بَيْنَهُمْ فِی الدُّنْيَا وَّ الْآخِرَةِ وَّ اجْعَلْ خَاتَمَةَ اَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَّ رَحْمَةُ اللَّهِ وَّ بَرَكَاتُهُ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١١٤﴾ فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَاشْكُرُوا  
نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ

﴿١١٥﴾ إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةَ وَالْدَّمَ وَلَحْمَ الْخِنزِيرِ وَمَا  
أَهْلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ ۗ فَمَنِ اضْطُرَّ غَيْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ  
اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ

حال از آنچه که خدا به شماروزی کرده است به گونه‌ی حلال و پاکیزه تناول کنید] و از آن برخوردار گردید] و شکرگزار نعمت‌های خدا باشید، اگر او را می‌پرستید. خداوند تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که با نام غیر خدا سر بریده شده است بر شما تحریم کرده و در عین حال اگر کسی تحت شرایط خاصی مضطرّ و ناچار شد از آنها بخورد، در صورتی که تجاوز از حدّ ضرورت ننماید در نزد خدا مغفور است و مجازات نخواهد شد چرا که خدا آمرزنده و مهربان است.

در دو آیه‌ی قبلی (۱۱۲ و ۱۱۳) مردمی که نسبت به نعمت‌های مادی و معنوی خدا ناسپاسی می‌کنند مورد ذمّ و نکوهش قرار گرفتند و عاقبت شوم آنها با ارائه‌ی یک نمونه‌ی تاریخی استحقاق عذاب اعلام گردید که: ﴿...فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ وَهُمْ ظَالِمُونَ﴾؛<sup>۱</sup> حال، آیه‌ی ۱۱۴ به عنوان یک درس عبرت از تاریخ گذشتگان می‌فرماید: اینک که شما از پایان زندگی کفران نعمت‌کننده‌ها آگاه شدید که چگونه مشمول غضب و محکوم به عذاب خدا گشته‌اند، این دیگر عاقلانه نیست که شما هم دنباله‌رو آنها باشید و در مسیر کفران

۱- سوره‌ی نحل، آیات ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- همان، آیه‌ی ۱۱۳.

نعمت‌های خدا قدم بردارید که:

﴿فَكُلُوا مِمَّا رَزَقَكُمُ اللَّهُ حَلالًا طَيِّبًا وَ اشْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ إِنَّ كُنْتُمْ إِيَّاهُ تَعْبُدُونَ﴾؛

حال از آنچه که خدا به شماروزی کرده است به گونه‌ی حلال و پاکیزه تناول کنید] و از آن برخوردار گردید] و شکرگزار نعمت‌های خدا باشید، اگر ارامی پرستید.

آیا غذای حرام همین چهار چیز است؟

آنگاه آیه‌ی ۱۱۵، قسمتی از موادّ غذایی مربوط به حیوانات را که در دین مقدّس تحریم شده است بیان می‌کند و آن چهار چیز است: مردار، خون، گوشت خوک و حیوانی که با نام غیر خدا سر بریده شده است.

سؤالی که اینجا ممکن است مطرح شود اینکه: کلمه‌ی «أَنَّمَا» از نظر ادبی دلالت بر حصر و انحصار می‌کند و حال آنکه می‌دانیم موادّ غذایی تحریم شده‌ی از حیوانات، در این چهار چیز منحصر نمی‌باشد؟

در جواب این سؤال فرموده‌اند: حصر در اینجا به اصطلاح «حصر اضافی» است، یعنی در مقام نفی بدعت‌هایی است که مشرکان در تحریم پاره‌ای از حیوانات داشتند و منظور، حصر حقیقی نیست.

رمز و راز تحریم گوشت حیوانی که بدون ذکر نام خدا ذبح شده است

مطلبی که تذکر آن لازم تر به نظر می‌رسد اینکه راز تحریم گوشت مردار و خون و گوشت خوک بر کسی پوشیده نیست و همه، کم و بیش از مفاسد ضدّ بهداشتی آنها آگاهند، اما موضوع «مَا أَهْلٌ لِّغَيْرِ اللَّهِ بِهِ» حیوانی که با نام غیر الله یا بی نام الله سر بریده شده باشد، راز و رمز تحریمش روشن نیست. یعنی اگر مثلاً شخص مسلمانی گوسفندی را رو به قبله روی زمین خوابانده با کارد آهنی چهار رگ آن را بریده و خون به قدر کافی از بدن حیوان خارج شده و فقط بِسْمِ اللَّهِ نگفته است، از نظر آیه‌ی شریفه این حیوان در ردیف مردار و خون و گوشت خوک قرار گرفته و خوردن گوشت آن حرام است. در صورتی که روشن است که گوشت این حیوان هیچگونه ضرر و زیان بهداشتی برای انسان ندارد، زیرا گفتن و نگفتن بِسْمِ اللَّهِ هنگام سر بریدن حیوان، تأثیری در گوشت آن نمی‌کند.

در مقام حلّ این اشکال عرض می‌شود: مشکل اصلی ما در شناختن حقیقت انسان

است که ما خیال می‌کنیم انسان عبارت از همین جسم و تن است که مجموعه‌ی مرکبی از گوشت و پوست و استخوان و... است و معیار در حلال و حرام بودن مواد غذایی در دین نیز نفع و زیانی است که از ناحیه‌ی آنها عاید این بدن می‌شود و لذا هر ماده‌ی غذایی که مضر و زیان‌بخش به سلامت بدن شد حرام است و آنچه که زیان ندارد حلال است. بنابراین گوشت حیوانی که به نام الله سر بریده نشده است، در صورتی که از لحاظ سایر شرایط تکمیل است چه زیانی برای بدن دارد که آیه‌ی شریفه آن را تحریم کرده است؟

آری، اشکال اصلی مطلب این است که ما انسان را خلاصه در همین بدن کرده‌ایم و حال آنکه حقیقت انسان، عبارت از روح و جان انسان است و این بدن و اعضاء و جوارحش به منزله‌ی ابزار کار اوست و به بیان دیگر، انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است و هر کدام از این دو بُعد از لحاظ تأمین صحت و بیماری‌اش و از لحاظ نفع و ضرر بردنش از اشیاء، معیار خاصی دارد و لذا معیار تشخیص موجبات صحت و بیماری روح را باید دین و شریعت - که نازل شده‌ی از عالم ربوبیت حضرت خالق علیم حکیم است - تعیین کند و تعیین کرده و فرموده است ملائک صحت و سلامت روح انسان قرب به خدا و توجه قلبی به حضرت او و ملائک بیماری او، بُعد و دور گشتن از خدا و غافل بودن قلب از خداست. ولی مع الاسف ما مردم ظاهرین گرفتار تن که از کمالات روحی انسان ناآگاهیم، از بیماری تن سخت می‌ترسیم و از تصوّر اینکه نکند روزی میکرب وبا و سرطان به تن ما راه یابد وحشت می‌کنیم؛ ولی از بیماری روح هرگز نمی‌ترسیم و از راهیابی میکرب بُعد و دوری از خدا به فضای جان احساس وحشتی نمی‌نماییم!

### دوری از خدا برای خیلی‌ها مفهوم نیست

از نظر مردم امروز اصلاً مسأله‌ی دوری از خدا مفهوم درستی ندارد تا چه رسد به اینکه بیماری هلاکتباری به حساب آید. این آدم به قول خود، مسلمان خداپرست است که علناً ربا می‌خورد و هیچ ترس و واهمه‌ای از خدا ندارد که در قرآن کریمش صریحاً اعلان جنگ با رباخواران داده و فرموده است: ﴿...فَأَذِنُوا لِحَرَابٍ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ...﴾؛ آری ما الحال از بیماری دوری از خدا چیزی نمی‌فهمیم، اما روزی خواهد رسید که این بیماری چنان ما را از پا درآورد و در آتش قهر خدا بسوزاند که فریاد الأمان الأمان از عمق جان برآوریم و راهی به

سوی خلاصی از عذاب دوری از خدا نیابیم.

﴿...لَوْ أَنَّ لَهُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعاً وَ مِثْلَهُ مَعَهُ لَيَفْتَدُوا بِهِ مِنْ عَذَابِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ...﴾<sup>۱</sup>

...روز قیامت آرزو می‌کنند ای کاش تمام آنچه که در روی زمین هست و دو برابر آن مال آنها می‌شد و آنها تمام آن را می‌دادند و از عذاب آن روز نجات می‌یافتند [اما میسر نخواهد شد]...

اینک قرآن هشدار می‌دهد که مراقب باشید ای باورداران روز جزا که میکرب بیماری دوری از خدا به حومه‌ی جانتان راه نیابد و راسخ در جانتان نگردد؛ آنگونه که ناگهان به خود آید و خود را در میان آتش سوزان جهنم ببینید و این ندای قهرآمیز فرشتگان عذاب را بشنوید: ﴿كَلَّا إِنَّهُمْ عَنْ رَبِّهِمْ يَوْمَئِذٍ لَمَحْجُوبُونَ﴾؛<sup>۲</sup> اینان امروز از پروردگارشان در حجابند، چرا که در دنیا مبتلا به بیماری دوری از خدا بودند. آری قرآن کتاب ذکر است:

﴿وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ﴾؛<sup>۳</sup> برای بیدار و هشیار ساختن جهانیان آمده است که این چنین عمر عزیز گرانقدر خود را با بیماری دوری و غفلت از خدا به سر نبرید و ناگهان خود را معذب به عذاب حجاب از خدا بیابید. این واقعاً چه سفاهت عجیبی است که دامن ما مدعیان اسلام و پیروی از قرآن را گرفته که مرتب سخن از قرآن به میان آورده و علی‌الدوام می‌گوییم: قرآن کتاب علم است، کتاب ذکر است و کتاب هدایت؛ اما اثری از این عناوین در زندگی خود نمی‌بینیم.

قرآن کتاب علم است و ما در جهالت نسبت به موازین سعادت و شقاوت به معنای واقعی‌اش دست و پا می‌زنیم. کتاب هدایت است و ما همچنان در گمراهی و ضلالتیم و کتاب ذکر است و بیدارکننده و ما در خواب غفلت و بی‌خبری همچنان به سر می‌بریم.

**خوردن چنین گوشتی موجب دوری از خدا می‌شود**

قرآن می‌گوید: گوسفندی که موقع سر بریدنش نام خدا بر آن برده نشود اگرچه خوردن گوشت او ضرر بدنی ندارد، اما سبب دوری روح از خدا می‌گردد، آنها که از

۱- سوره‌ی مائده، آیه‌ی ۳۶.

۲- سوره‌ی مطففین، آیه‌ی ۱۵.

۳- سوره‌ی قلم، آیه‌ی ۵۲.

طرفی ﴿وَمَا قَدَرُوا اللَّهَ حَقَّ قَدْرِهِ...﴾<sup>۱</sup> خدا را آنچنان که باید نشناخته‌اند و موقعیت او را در عالم به دست نیاورده‌اند، از طرفی هم به حقیقت معنای انسان پی نبرده‌اند و از انسان جز بدن چیزی نفهمیده‌اند، طبیعی است که هضم این سخن در مزاجشان بسیار دشوار می‌آید که خوردن گوشت گوسفندی که هنگام ذبحش نام خدا بر آن برده نشده است سبب دوری روح از خدا می‌گردد، ولی آنان که در مکتب انسان‌ساز انبیاء و پیامبران الهی ﷺ تربیت یافته‌اند، پی برده‌اند که تنها وجود کامل در عالم هستی که کمال مطلق است، ذات اقدس الله است و بس، بقیه هر چه هست، مخلوقات او هستند که در پرتو نور وجود اقدس او از کتمِ عدم پا به عرصه‌ی هستی نهاده‌اند و انسان هم که یکی از مخلوقات اوست، دارای روحی است که تنها طریق ترقی و تکاملش، شناختن حضرت خالق و سپس راهیابی به سوی تقرب و نزدیک گشتن به او و آن نیز منحصرأ عمل کردن طبق دستورات آسمانی او در تمام شئون زندگی اش می‌باشد که به نام دین و احکام شریعت در دسترسش قرار گرفته است.

حال از جمله‌ی آن دستورات و احکام اینکه هنگام ذبح هر حیوان حلال گوشت، باید نام خدا بر آن برده شود و بِسْمِ اللَّهِ گفته شود تا روح انسان نیز بدین طریق راه تقرب به خدا را بی‌یابد و این نشان می‌دهد که از نظر تربیت شدگان در مکتب انبیاء، آن دنیا و زندگی دنیا که با نام خدا آغاز نشود و با نام خدا همراه نباشد، در واقع میته است و مردار است و نفرت‌انگیز و باید تا آنجا که می‌توانند برای دگرگون سازی آن و تبدیل آن به یک دنیا و زندگی الهی بکوشند و به موازات تقویت بدن، روح را هم تقویت کنند و از این رو پیوسته سعی می‌کنند که تمام شئون زندگی خود را با نام خدا آغاز کنند و با نام خدا ختم کنند.

### فرق اساسی ما با کفار

مسلمانان طفل نوزاد خود را از بدو تولد با نام خدا آشنا می‌سازند و اذان به گوشش می‌گویند تا اولین صدا که تارهای صوتی او را به ارتعاش در می‌آورد، صدای همراه با نام خدا و اولیای خدا باشد، سفره‌ی غذا و طعام خود را با نام خدا و گفتن ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ می‌گسترانند و با نام خدا و گفتن ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ بر می‌چینند. محل کسب و کار خود را صبح با نام خدا باز می‌کنند و شب با نام خدا می‌بندند. ازدواج و اتخاذ همسر و حتی شب زفاف خود را با نماز و دعا و مناجات با خدا آغاز و همراه می‌سازند و همین ارتباط

۱-سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۹۱.

با خدا، راز و رمز امتیاز ما مسلمانان از کافران است؛ و گرنه آنها هم مثل ما و بلکه خیلی وسیع تر از ما کسب و کار و تجارت و فرهنگ و اقتصاد و سیاست دارند. ازدواج و تولید فرزند دارند. تنها چیزی که آنها ندارند و ما داریم، همین مسأله‌ی ارتباط با خداست که به زندگی ما صورت زندگی انسانی داده است و آنها یک زندگی به تمام معنا حیوانی دارند.

این گفتار خداوند حکیم در قرآن کریم است که می‌فرماید:

﴿... وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ...﴾؛<sup>۱</sup>

... آنان که به خدا کفر ورزیده‌اند [و ارتباطی با خدا ندارند از لذات این جهان]

برخوردار می‌باشند و می‌خورند، آنگونه که چهارپایان می‌خورند...

تنها شرف امت مسلمان این است که در سایه‌ی ارتباط با خدا و اولیای خدا زندگی انسانی به وجود آورده و زنده به حیات الهی شده است. از اینرو معتقد است آن دنیا و آن زندگی که با برنامه‌ی آسمانی **الله جل جلاله** افتتاح و اختتام پذیرد، در واقع میثه است و مردار است و نجس. اجتناب از آن واجب است و دگرگون ساختن آن در حدّ توان لازم. پس گوسفندی که به هنگام ذبحش نام خدا برده نشود، درست است که زیان بدنی و بهداشتی ندارد، ولی از آن نظر که خداوند حکیم دستور نام خدا بردن به هنگام ذبحش داده است، اطاعت امر او واجب است که سبب تقرّب روح انسان به خدا می‌گردد و یک مسلمان واقعی، موظّف است طبق دستور خدایش عمل کند؛ هر چند از فلسفه و سرّ آن دستور آگاه نباشد.

### تفاوت اساسی قوانین دینی با قوانین بشری

یک فرق اساسی که قوانین دینی با قوانین بشری دارند این است که در قانون بشری، ارزش مال خود قانون است، یعنی اگر دارای اثری از لحاظ تنظیم امور اجتماعی مثلاً باشد، گفته می‌شود قانون خوبی است و اگر نباشد لغو است. ولی در قانون دینی، ارزش مال پذیرش قانون است هر چند افراد امت مسلمان از فلسفه و اسرار تک تک احکام آن قانون آگاه نباشند اما همین که آن دستور، دستور الهی است و امتثال امر و فرمان خدا سبب تقرّب روح انسان به خدا می‌گردد، این عالی‌ترین بهره‌ای است که انسان مسلمان از آن دستور می‌برد، اگرچه آن دستور فرضاً هیچ فایده‌ای از لحاظ زندگی مادّی نداشته باشد. خدا هم فرموده است:

۱- سوره‌ی محمد، آیه ۱۲.

﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾<sup>۱</sup>

حقیقت اینکه دین [پسندیده‌ی در] نزد خدا اسلام است [و تسلیم بودن در مقابل فرمان خدا]...

### هدف، امتثال امر الهی است

ممکن است دستوری از دستورات دینی بر حسب ظاهر هیچ فلسفه‌ی عقلانی یا طبیعی یا نفسانی نداشته باشد، از قبیل همین حرام بودن گوشت گوسفندی که هنگام سر بردنش نام خدا برده نشده است که ما هر چه فکر کنیم از گفتن بسم الله و نگفتن آن اثری از نفع و زیان در آن گوشت نمی‌فهمیم و نمی‌یابیم و همچنین در احکام مربوط به حیج واجب است شخص مُحْرِم با شرایط مخصوصی هفت بار دور خانه‌ی کعبه که یک چهار دیواری سنگی بیش نیست بچرخد و هفت بار بین دو کوه صفا و مروه برود و برگردد. در بیابان منی سنگ ریزه‌هایی را با نوک انگشت به تخته سنگ‌هایی معین بزند. آدمی که سال‌ها زحمت کشیده موی سر زیا برای خود درست کرده که شدیداً مورد علاقه‌ی اوست در مکه روز عید قربان آن را باید بترشد و... از اینگونه دستورات که هیچ فایده‌ی عقلانی یا نفسانی در آن نمی‌بینیم در احکام دین مقدس اسلام داریم، ولی گفتیم عالی‌ترین فایده و فلسفه‌ی این دستورات، تسلیم بودن انسان است در مقابل فرمان ولی نعمت حیات بخش روزی ده، یعنی ذات اقدس الله جلّ جلاله و بر اثر این تسلیم بودن و سر فرود آوردن در برابر آن منبع فیاض، جوهر جان را حرکت دادن و به مقام قرب او رساندن و منور به نور ﴿الله نور السموات و الارض﴾ گشتن، آیا چه فایده و فلسفه‌ای از این عظیم‌تر و عالی‌تر می‌شود تصور کرد و لذا جمله‌ی ﴿قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ﴾ هدف اصلی عبادت معرفتی شده است، یعنی نزدیک گشتن روح و جان انسان به خدا از طریق اطاعت امر او. نماز قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ، روزه قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ، انجام مناسک حجّ قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ و ادای خمس و زکات مال، قُرْبَةُ إِلَى اللَّهِ، یعنی خود عمل از قیام و قعود و رکوع و سجود در نماز مطلوب اصلی نیست؛ این کارها را آدم ریاکار نیز انجام می‌دهد. آنچه که هدف و مطلوب اصلی است اطاعت فرمان و امتثال امر است.

### اطاعت فرمان و تقرّب به ساحت جانان

منظور از غسل و وضو در دین، فقط تنظیف و شستشوی بدن نیست؛ زیرا اگر انسان

۱- سوره‌ی آل عمران، آیه‌ی ۱۹.

جُنُبِ زير دوش حَمَامِ برود و چندین بار بدن را با لیف و صابون بشوید اما نیت اطاعت امر خدا نکند، غسل نکرده و هنوز جُنُبِ است و حقّ ورود به مسجد و تماس با کتابت قرآن ندارد. در ادای وظیفه‌ی خمس و زکات تنها انفاق مال هدف نیست، بلکه قصد اطاعت امر خدا هدف است و لذا آدم ریاکار، اگر چندین برابر خمس و زکات انسانِ مؤمن با اخلاص، از اموال خویش انفاق کند، در نزد خدا هیچ ارزش اخروی نخواهد داشت، بلکه به فرموده‌ی قرآن:

﴿...فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ فَأَصَابَهُ وَابِلٌ فَتَرَكَهُ صَلْدًا...﴾؛<sup>۱</sup>

...بسان مشتی خاک بر روی سنگی صاف خواهد بود که بارشش بارانی تند از

بین برود...

آنچه که در تمام اعمال عبادی منظور است قُرْبُ الی الله است و تقرب روح انسان به خدا از طریق امتثال فرمان خدا. ﴿إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللَّهِ الْإِسْلَامُ...﴾؛ تسلیم خدا بودن دین مرضی در نزد خداوند است. آری خود قانون از نظر دین ارزشی ندارد، پذیرش آن دارای اجری عظیم است.

تیمم یعنی کف دست‌ها را بر خاک زدن و بر صورت کشیدن - که از جمله دستورات دینی است - چه توجیه عقلانی دارد؟ بلکه از نظر ظاهر بینان سزاوار توبیخ و سرزنش هم می‌باشد، ولی من که متدین به این دینم می‌گویم من با خود این عمل کاری ندارم، بلکه با آن کس که این دستور را داده است کار دارم و جز رضا و خشنودی او طالب چیزی نمی‌باشم. من تمام شرف و عزتم را در امتثال امر و اطاعت فرمان او می‌دانم. مسأله‌ی تیمم و کف دست‌ها را به خاک مالیدن و به صورت کشیدن که سهل است، او بگوید در میان خاک و خاکستر باید بلولی، می‌لولم. بگوید: در میان خون خود باید بغلطی، می‌غلطم. مولای عزیز ما حسین علیه السلام فرمود:

(رِضَا اللَّهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ)؛

تنها خشنودی خداست که خشنودی ما اهل بیت است.

من همین خواهم که بی‌سر بر زمین گه چنین غلطم به خون گاهی چنین

درک این حقایق زمینه می‌خواهد

منتهی درک این حقیقت و تحقق دادن به آن در مرکز جان که خدا همه چیز است و دیگر همه هیچ، برای امثال ما که تمام ارزش‌ها را برای همین ظواهر عالم ماده شناخته‌ایم



بسیار دشوار و احياناً غير قابل امکان است. شما از باب مثل که می‌خواهید کودک شش هفت ساله‌ی خود را ترغیب و تشویق برای مدرسه رفتن نمایید، اگر به او بگویید فرزند عزیزم! برو درس بخوان تا مردی بشوی عالم و دانشمند، متفکر و محقق، مبتکری مخترع، فیلسوفی آگاه از اسرار و رموز هستی و... شما هر چه این الفاظ پرمعنا را بگویید آن بچه هیچ چیز نمی‌فهمد و قهراً شوق و رغبتی هم به درس خواندن در او پیدا نمی‌شود اما اگر بگویید عزیزم برو مدرسه درس بخوان برای تو لباس و کفش و کلاه نو می‌خرم، مداد رنگی و دفتر نقاشی می‌خرم، همه‌گونه وسایل بازی برایت تهیه می‌کنم؛ می‌بینید خوشحال می‌شود و با شوق و رغبت تمام مدرسه می‌رود.

حال بسیاری از مردم ما هم چنینند، اگر بگویی ای جوان عزیز مسلمان شراب خوردن در دین ما حرام است، زیرا مخالفت فرمان خدا حجاب عقلی را سبب می‌شود، چشم بصیرت را کور می‌کند، از قرب کمال مطلق محروم می‌گرداند و... او که اعتقاد به این حقایق ندارد، از شنیدن این سخنان پوزخندی می‌زند و پیش خود می‌گوید این آقا جَنّی شده، پرت و پلا می‌گوید. حجاب عقلی یعنی چه؟ چشم بصیرت کدام است و قرب کمال مطلق چه معجونی است؟ اما اگر سخن از مفساد بدنی شراب بگویید که خوردن شراب چگونه وضع معده و روده را به هم می‌ریزد و کلیه و کبد را ویران می‌کند، این حرف‌ها را از شما می‌پذیرد و بر اطلاعات علمی شما نیز آفرین می‌گوید. این برای آن است که او انسان را به همین بدن و اجزای بدنی شناخته است و معیار صلاح و فساد او را هم نفع و زیان بدنی فهمیده است، در صورتی که همانگونه که گفتیم، حقیقت انسان روح و قلب و جوهر جان اوست و معیار صلاح و فساد او هم قرب و بُعد و دور و نزدیک گشتن جوهر جان به مقام ربوبیت الله از طریق اطاعت امر و یا مخالفت فرمان اوست.

### حاکمیت اصالت ماده بر جان و فکر مردم

آنچه که با کمال تأسف باید اقرار و اعتراف به آن داشت اینکه بیماری اعتقاد به اصالت ماده که در جان اکثریت مردم روز حتی مدعیان پیروی از دین نشسته است بیماری فوق‌العاده زیان‌بخش و هلاکت‌باری است که ارزش همه چیز را از لحاظ داشتن فواید مادی می‌سنجد، درست مانند بچه‌ی پنج شش ساله‌ای که به همه چیز از دریچه‌ی اسباب‌بازی بودن و به درد بازی خوردن نگاه می‌کند؛ یک کتاب بسیار ارزشمند علمی که برای یک

دانشمند آنچنان دارای اهمّیت است که برای پیدا کردن آن، کتابخانه‌ها را می‌گردد، حیثاً رنج سفرها تحمّل می‌کند و برای مطالعه‌ی آن شب‌ها و روزها بی‌خوابی و گرسنگی می‌کشد، این کتاب اگر به دست آن بچه بیفتد، اوّل آن را ورق می‌زند و دنبال عکس می‌گردد و اگر پیدا نکرد، آن را پاره می‌کند و دور می‌اندازد، چه آنکه او برای مطالب علمی آن کتاب، ارزش نمی‌فهمد، او دنبال عکس می‌گردد. یک اسکناس صد تومانی نو و تانخورده به بچه بدهید، ده اسکناس صد تومانی کهنه و تاخورده می‌توانید از او بگیرید، چون آن به درد بازی می‌خورد و این نمی‌خورد.

بشر فریب دنیا خورده‌ی امروز نیز چنین است، خدا و جنّت و رضوان خدا را با یک بسته اسکناس و چند متر زمین و یک پست و مقام معاوضه می‌کند، چرا که خدا را و قدر و منزلت او را چنانکه باید نشناخته‌اند، اینان بچه‌اند و با بازیچه‌ی دنیا سرگرمند.

﴿يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا...﴾<sup>۱</sup>

ظاهری از زندگی دنیا را می‌فهمند...

﴿وَمَا هَذِهِ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا لَهُوٌ وَ لَعِبٌ...﴾<sup>۲</sup>

زندگی دنیا هم، جز سرگرمی و بازی چیزی نیست...

اینان هنوز به حدّ رشد و بلوغ عقلی نرسیده‌اند و مرد نشده‌اند. مرد آنها هستند که خدا در وصفشان فرموده است:

﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِيهِمْ تِجَارَةٌ وَ لَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ وَ إِقَامِ الصَّلَاةِ وَ إِيتَاءِ الزَّكَاةِ يَخَافُونَ يَوْمًا تَتَقَلَّبُ فِيهِ الْقُلُوبُ وَ الْأَبْصَارُ﴾<sup>۳</sup>

مردانی که هیچ سوداگری و داد و ستدی آنها را از یاد خدا و به پا داشتن نماز و دادن زکات باز نمی‌دارد و سرگرمشان نمی‌سازد، آنها پیوسته نگران روزی هستند که در آن روز دل‌ها و چشم‌ها دگرگون می‌شوند.

اما آنها که با بازیچه‌ی دنیا سرگرمند، کور و کر صفتانی هستند که پی به هدف از خلقت خود نبرده‌اند و جز خور و خواب و خشم و شهوت، از این جهان به این عظمت چیزی نفهمیده‌اند و بدیهی است که حیوان خبر ندارد ز مقام آدمیت. در صورتی که:

۱- سوره‌ی روم، آیه‌ی ۷.

۲- سوره‌ی عنکبوت، آیه‌ی ۶۴.

۳- سوره‌ی نور، آیه‌ی ۳۷.

رسد آدمی به جایی که به جز خدا نبیند بنگر که تا چه حد است مکان آدمیت دین می‌خواهد انسان را به مکان آدمیت برساند، طوری که تمام شئون زندگی‌اش با یاد خدا آغاز و با یاد خدا ختم گردد. در آن صورت است که دنیای بشر «حَیٌّ بِه حَیْوَةُ الْهَیْئَةِ» خواهد شد، وگرنه میته است و مردار است و منفور از نظر زنده‌دلان خداجو.

### توجه به یک مسأله‌ی جالب فقهی

از جمله احکام مربوط به صید و ذبح حیوانات در دین ما اینکه اگر شخص شکارچی سگ شکاری تعلیم دیده‌ای را برای شکار مثلاً آهوئی برانگیزد و هنگام فرستادن سگ، نام خدا بر زبان جاری سازد و بِسْمِ اللَّهِ بگوید و آن سگ برود و آن آهو را بگیرد و با زخم دندان خود آن را بکشد، گوشت آن آهو پاک است و خوردنش حلال، ولی اگر خود انسان آن آهو را به نحوی بگیرد و رو به قبله به زمین بخواباند و با کارد آهنی چهار رگش را ببرد و خون کافی هم از بدنش خارج شود ولی به هنگام بریدن سرش بِسْمِ اللَّهِ نگوید، گوشت آن آهو نجس است و خوردنش حرام، یعنی کشته‌ی سگ شکاری که با بِسْمِ اللَّهِ اعزام شده پاک است و حلال، ولی کشته‌ی انسان بدون بِسْمِ اللَّهِ نجس است و حرام. چون ﴿مَا أَهْلٌ لِّغَیْرِ اللَّهِ بِه﴾ است و آیه‌ی مورد بحث هم فرموده است: ﴿إِنَّمَا حَرَّمَ عَلَیْکُمُ الْمَیْتَةَ وَالدَّمَ وَلَحْمَ الْخَیْزِرِ وَ مَا أَهْلٌ لِّغَیْرِ اللَّهِ بِه﴾؛ آنچه که با نام غیر خدا یا بی نام خدا سر بریده شود در نظام تشریح الهی محکوم به تحریم است و اجتناب از آن واجب.

### شرایط استفاده از گوشت‌های حرام

حال برای اینکه آیه‌ی مورد بحث به طور کامل تفسیر و توضیح شده باشد عرض می‌شود آیه‌ی شریفه بعد از اشاره به چند قسم از گوشت‌های حرام، موارد استثنایی از این حکم تحریم را هم بیان کرده و می‌فرماید: ﴿فَمَنْ اضْطُرَّ غَیْرَ بَاغٍ وَلَا عَادٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾؛ یعنی ممکن است انسان در شرایطی قرار گیرد که برای حفظ جان‌ش مجبور شود از بعضی از غذاهای حرام استفاده کند و لذا می‌فرماید کسی که از روی اضطرار ناچار شود از آن غذاهای حرام بخورد، گناهی بر او نیست، زیرا خداوند آمرزنده و مهربان است. ولی به شرط اینکه در خوردن آنها رعایت حد ضرورت را بنماید و متجاوز از حد و ستمگر نباشد، اضطرار را بهانه و دستاویزی برای پرخوری و لذت‌طلبی از خوردن غذاهای حرام قرار ندهد. وَالسَّلَامُ عَلَیْکُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَکَاتِهِ



أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١١٦﴾ وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ  
وَهَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يَفْتَرُونَ  
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ  
﴿١١٧﴾ مَتَّعَ قَلِيلٌ وَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ

به سخنان دروغی که بر زبان خود جاری می‌سازید عنوان حلال و حرام ندهید [از  
پیش خود نگویند این حلال و آن حرام] که از این راه دروغ افترا به خدا ببندید؛  
کسانی که به خدا دروغ افترا می‌بندند رستگار نخواهند شد. از این طریق اگر  
بهره‌ی اندکی نصیبشان گردد در برابر آن، عذابی دردناک از ایشان خواهد بود.

#### اظهار نظر خودسرانه‌ی مشرکان

در سوره‌ی انعام، از آیه‌ی ۱۳۶ و چند آیه‌ی بعد آن استفاده می‌شود که مشرکان از  
پیش خود درباره‌ی حلال و حرام بودن اشیاء اظهار نظر می‌کردند، مثلاً برخی از چهارپایان را  
تحت عناوین خودساخته‌شان تحریم و بعضی را تحلیل می‌نمودند و لذا آیه‌ی مورد بحث از  
سوره‌ی نحل، در مقام تخطئه و تهدید آنها می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لِنَفْتَرُوا  
عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ...﴾

بر اساس دروغی که بر زبان خود جاری می‌کنید و افترا به خدا می‌بندید،  
نگویید این حلال است و این حرام.

﴿إِنَّ الَّذِينَ يَتَّبِعُونَ عَلَى اللَّهِ الْكُذِبَ لَا يُلْحِقُونَ﴾؛

به یقین، آنان که سخن دروغ را به خدا افترا می‌بندند، رستگار نمی‌شوند.

﴿مَتَاعٌ قَلِيلٌ وَ لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾؛

ممکن است از طریق این تحلیل و تحریم‌های بی‌اساس و بدعت‌گذاری‌ها، افراد یا گروه‌هایی را دور خود جمع کنند و مطیع خود سازند و از این راه به منافع مادی برسند، اما بدانند اینها جز متاعی قلیل و بهره‌ای اندک چیزی نیست و به همین زودی به پایان می‌رسد. ولی به دنبال خود عذابی دردناک و پایان‌ناپذیر دامنگیرشان می‌سازد.

### سه بُعد اساسی در مسائل دینی

اینجا خالی از تناسب به نظر نمی‌رسد که توضیحی راجع به احکام فرعی عملی و طریق تحصیل علم به آنها داده شود، البته می‌دانیم که مسائل دینی ما، دارای سه بُعد اعتقادی، اخلاقی و عملی است.

**بُعد اعتقادی** همان معارف و شناخت‌هایی است که نسبت به توحید و نبوت و امامت و معاد داریم که فعلاً مورد بحث ما نیست، آنچه که توجه به آن لازم است اینکه لازمه‌ی بُعد اعتقادی، التزام به برنامه‌های عملی است که از ناحیه‌ی خدا و رسولش ﷺ برای تأمین سعادت جاودانه‌ی ما تشریح شده و تحت عنوان احکام فرعی عملی به ما رسیده است، یعنی انسان وقتی بر اساس تفکر و تعقل، اعتقاد به این پیدا کرد که خداوند حکیم به منظور سعادت همه‌ی جانبیه‌ی بندگان خود در هر دو سرای دنیا و آخرت تنظیم برنامه‌ای فرموده که مشتمل بر وظایف و تکالیف معین و مشخصی است، قهراً به حکم عقل سلیم، خود را موظف به التزام به آن برنامه‌ی الهی می‌داند و مخالفت با آن را اقدام به ضرر و زیان خود می‌شناسد و تداوم به التزام عملی هم موجب تزکی و پاک‌گشتن روح از رذائل اخلاق و تزئین و آراسته‌گشتن جان به فضایل خلقی می‌گردد، پس در دامن تربیت دین از سه بُعد اعتقادی و عملی و اخلاقی است که انسان به اعلا درجه‌ی کمال انسانیت که قرب خدا و لقاء و دیدار رضوان الهی است نائل می‌شود.

### خلاصه‌ی منطقی شیعه‌ی امامیه

در مسائل دینی، بُعد عملی که هم مولود بُعد اعتقادی و هم مولد بُعد اخلاقی است، تنها راه تنظیم برنامه‌اش، جعل و تشریح خدا، خالق و آفریدگار انسان است، تنها اوست که

عالم به تمام مصالح و مفساد زندگی مخلوق و آفریده‌ی خود در تمام مراحل سیرش می‌باشد از مرحله‌ی صلب پدر و رحم مادر گرفته تا زندگی فردی، خانوادگی، اجتماعی، برزخی و محشری او را در نظر گرفته قانونی وضع می‌کند و برنامه‌ای تنظیم می‌کند که در همه‌ی این مراحل سعادت جسمی و روحی‌اش تأمین گردد، این قانون را که همان احکام آسمانی دینی و به نام قرآن کریم است، به وسیله‌ی رسول و پیام‌آور معصومش حضرت محمد ﷺ به سوی بندگان فرستاده و تبیین مجملات آن را به عهده‌ی خود آن حضرت نهاده است و بعد از رحلت آن حضرت نیز، دوازده امام معصوم علیهم‌السلام از خاندان او را یکی بعد از دیگری عهده‌دار تبیین قرآن قرار داده است و دوازدهمین آنها را روی مصالح حکیمانه‌اش در پس پرده‌ی غیبت در دامن قدرت خود زنده و سالم نگه داشته است تا در روزی که خودش صلاح بداند، او را ظاهر سازد و اصلاح کلی عالم را به دست او به انجام رساند.

این خلاصه‌ی منطقی ما شیعه‌ی امامیه است راجع به تبیین احکام آسمانی قرآن که جز ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام برای احدی حق دخالت در بیان احکام قرآن قائل نمی‌باشیم. ما می‌گوییم برنامه‌ی زندگی انسان، به حکم عقل باید از جانب خالق انسان که عالم به تمام مصالح و مفساد زندگی اوست تشریح شود و به وسیله‌ی رسول معصوم خالق به عالم انسان تبلیغ و سپس تفصیل و تبیین مجملات آن به وسیله‌ی امام معصوم انجام پذیرد؛ در این صورت است که انسان با کمال اطمینان خاطر ملتزم به عمل به احکام دین می‌شود و همین مطلب، یکی از نقاط اصلی جدایی مکتب تشیع از مکتب تسنن است، زیرا در مکتب تسنن نیازی در بیان احکام قرآن به امام معصوم علیهم‌السلام احساس نمی‌شود بلکه رأی و نظر بشر عادی که زمام حکومت بر امت در دست اوست یا عالمی که مورد تأیید اوست، در ردیف حکم خدا و رسولش متبع است.

### جعل خودسرانه‌ی حکم دینی

آنها (اهل تسنن) می‌گویند ما اگر حکمی از احکام دینی را در قرآن و در بیان پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم ندیدیم خودمان که حاکم بر امت یا عالم دینی شناخته شده‌ایم از طریق قیاس و استحسان... حکمی را جعل می‌کنیم و به عنوان حکم دینی به دست مردم می‌دهیم آنگونه که عمر بن خطاب که به عنوان خلیفه‌ی پیغمبر تکیه بر مسند حکومت زده بود و با کمال جرأت و جسارت در مجمع مسلمانان گفت:

(مُتَعَتَانِ كَانَتَا عَلَيَّ عَهْدِ رَسُولِ اللَّهِ وَ أَنَا أُحْرِمُهُمَا وَ أَعَاقِبُ عَلَيْهِمَا مُتَعَةً الْحَجِّ وَ مُتَعَةَ النِّسَاءِ)؛<sup>۱</sup>

دو مُتَعَه [متع‌ی حج و متع‌ی زنان] در زمان رسول خدا حلال بود و من هر دو را حرام می‌کنم و مرتکب آن دو را عِقَاب می‌کنم.

ملاحظه می‌فرمایید گفته است آنچه را که رسول خدا ﷺ حلال کرده، من حرام می‌کنم! یعنی من حقّ جعل احکام و تحلیل و تحریم اشیاء دارم، همانگونه که مشرکان چنین حقّی را برای خودشان قائل بودند و خداوند در همین آیه‌ی مورد بحث آنها را تخطئه کرده و فرموده است:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ﴾

سخنان دروغ و بی‌اساس بر زبان خود جاری نسازید و نگویید این حلال است و آن حرام.

همچنین در فصول اذان دخالت کرده و گفته است: (حیّ علی خیر العمل)؛ را حذف کنید، زیرا مردم اگر بدانند نماز خیرالعمل و بهترین کارهاست، همه سراغ نماز می‌روند و میدان‌های جنگ و جهاد از مجاهدان خالی می‌شود، گویی که او نسبت به مصالح احکام از خدا عارف‌تر بوده است. در نماز جماعت دستور داده که وقتی امام جماعت قرائت سوره‌ی حمد را تمام کرد و گفت ﴿وَلَا الضَّالِّينَ﴾ مأمومین یک صدا بگویند آمین!! چون ﴿اهدنا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ دعاست و به دنبال دعا باید گفت آمین! همچنین اعلام کرد که در شب‌های ماه رمضان، در مسجد نمازهای مستحبی را به جماعت بخوانند. وقتی آمد آن را دید و گفت: ﴿بِدْعَةٍ وَ نِعْمَتِ الْبِدْعَةِ﴾؛ بدعت شد و چه خوب بدعتی شد و روشن است وقتی بنا شد اینگونه دخالت در جعل احکام و بدعت‌گذاری ادامه پیدا کند و هر قدر تمندی از قدرت خویش استفاده کرده و در احکام دین نظر بدهد، دیگر دینی باقی نخواهد ماند و قهراً پایه‌ی حکومت جباران نیز - که با تظاهر به اسلام و پیروی از قرآن بر امت اسلامی حکومت می‌کردند - فرو خواهد ریخت.

تفاوت روش فقها در مذهب اهل سنت و مذهب شیعه‌ی امامیه

از این رو در قرن پنجم یا هفتم هجرت، از جانب دستگاه حاکم اعلام شد که از این به

۱- بحار الانوار، ج ۳۰، ص ۶۳۷.



بعد کسی حق ندارد مستقل در رأی و اجتهاد باشد و در مورد احکام، اظهار نظر کند بلکه، باید تنها رأی و اجتهاد چهار نفر از فقها متبع باشد و آنها عبارتند از: ابوحنیفه و احمد بن حنبل و مالک بن انس و محمد بن ادریس شافعی که چهار مذهب معروف اهل تسنن منسوب به این چهار نفرند: مذاهب حنفی، مالکی، شافعی و حنبلی.

ولی ما می‌گوییم این چهار نفر نیز افراد بشر غیر معصومند و حق اظهار نظر در احکام الهی ندارند. اما مسأله‌ی مرجعیت آقایان فقها در مذهب شیعه‌ی امامیه که در عصر غیبت امام معصوم علیه السلام، مردم موظفند به فتاوی آنها مراجعه کنند و احکام دین خود را از طریق فتوای آنها به دست آورند به این معنا نیست که فقهای شیعی مستقل حق جعل و تشریح حکمی از احکام دینی را داشته باشند خیر، آنها باید با در دست داشتن یک سلسله مبانی علمی خاص و به دست آوردن نیرو و ملکه‌ی استنباط و اجتهاد، احکام فرعی دینی را از کتاب خدا و سنت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و بیانات امامان معصوم علیهم السلام که از طریق روایان و محدثان موثق به دستشان رسیده است استنباط کنند و به مردم برسانند.

در واقع علما و فقهای شیعی، در مقام بیان احکام دینی می‌گویند: «قال الله تعالی و قال رسول الله و قال الباقر و قال الصادق علیهما السلام...» خدا چنین فرموده و رسول خدا و امامان معصوم علیهم السلام چنان فرموده‌اند، نه اینکه من چنین می‌گویم و یا فلان فقیه چنان گفته است. چون غیر خدا و رسول خدا و ائمه‌ی هدی علیهم السلام احدی حق دخالت در احکام دین ندارد و چه زیبا گفته شده است:

إِذَا شِئْتَ أَنْ تَرْضَى لِنَفْسِكَ مَذْهَبًا	يَقِيكَ عَدَا حَرَّ الْجَحِيمِ عَنِ النَّارِ
فَخَلَّ حَدِيثَ الشَّافِعِيِّ وَمَالِكِ	وَأَحْمَدَ وَالتُّعْمَانَ عَنِ كَعْبِ أَخْبَارِ
وَوَالِ أَنْاسًا قَوْلَهُمْ وَحَدِيثَهُمْ	رَوَى جَدُّنَا عَنْ جَبْرِئِيلَ عَنِ الْبَارِي <sup>۱</sup>

اگر خواستی برای خود مذهبی را انتخاب کنی که در روز قیامت تو را از آتش جهنم دورنگه دارد، پس رها کن سخن از شافعی و مالک و احمد بن حنبل و ابوحنیفه و منقولات کعب الاحبار راوی غیر موثق را و پیرو کسانی باش که می‌گویند جد ما از جبرئیل و جبرئیل از ذات اقدس باری تعالی روایت کرده است.

## چگونگی صلاحیت مرجعیت شیعه

آری فتاوی فقهای شیعه، مستند به روایات صادره از ائمه‌ی معصومین علیهم‌السلام است و صلاحیت مرجعیتشان نیز مشروط به شرایطی است که خود امامان علیهم‌السلام مشخص فرموده‌اند که:

(فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَائِنًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالِفًا عَلَىٰ هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِ أَنْ يُقَلِّدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ)؛<sup>۱</sup>

هر کدام از فقها که نفس خود را مهار، دین خود را حفظ، با هوای نفس مخالفت کند و اطاعت امر مولایش بنماید، عوام می‌توانند از او تقلید کنند و دارندگان تمام این فضایل هم بعضی از فقهای شیعه می‌باشند نه همه‌ی آنها.

یعنی مردم باید توجه داشته باشند که هر مدعی فقهاتی، صلاحیت مرجعیت دینی که صاحب فتوا در احکام دینی باشد ندارد، بلکه باید از فقیهانی تقلید کنند که واجد شرایط مذکور در حدیث باشند آقایان علما نیز باید توجه داشته باشند در صورتی که خود را واجد آن شرایط مذکور نمی‌بینند، در معرض مرجعیت و افتاء در احکام قرار نگیرند طبیعی است که بیمار باید در مقام شناخت طبیب حاذق برآید و طبیب هم اگر خود را متخصص در رشته‌ی مخصوص نمی‌بیند، اقدام به تجویز و دستور فلان دارو ننماید.

## استنباط احکام الهی کار هر کسی نیست

متأسفانه در زمان ما مسائل مربوط به اجتهاد و تقلید در احکام دین مورد سهل‌انگاری قرار گرفته است و افراد بسیاری در عین ادعای تدین به اسلام و تشیع، خود را در انجام وظایف و تکالیف دینی، مستغنی از تقلید از فقها می‌دانند و همین قدر که اطلاعات اندکی از ادبیات عرب به دست آورده و درس‌هایی هم از علوم دینی خوانده و فرضاً دانشگاه هم در داخل و خارج دیده باشند، پیش خود فکر می‌کنند ما خودمان می‌توانیم از آیات قرآن و احادیث امامان علیهم‌السلام احکام دین را بفهمیم و احتیاج به تقلید از دیگران نداریم. در صورتی که اهل اطلاع می‌دانند که موضوع استنباط احکام از آیات قرآن و روایات امامان علیهم‌السلام نیاز به یک نیروی فکری خاص دارد که پس از طی مراحل از تحصیل علوم مقدماتی متعدد از صرف و نحو و منطق، معانی و بیان، اصول فقه و تفسیر، رجال و درایه و شناختن اقسام

۱- وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۱۳۱.

حدیث و پی بردن به موازین اطلاق و تقيید، عام و خاص، منطوق و مفهوم، مجمل و مبين و آگاه گشتن از راه علاج تعارض بين روايات و... در انسان به وجود می آید که به ظن قوی احتیاج به چهل پنجاه سال صرف زمان دارد، تازه پس از طی این مراحل لازم است سال های متمادی اشتغال به تدریس و مباحثه و مناظره ی علمی داشته باشد تا نیروی استنباط و اجتهاد و ردّ فروع به اصول به صورت ملکه ی راسخه در فکرش پیدا شود.

در این صورت است که می تواند در مقام استنباط احکام از آیات و روایات برآید و فتوا به دست مردم بدهد و در غیر این صورت، دخالت غیر اهل فن در فتنی خاص به حساب خواهد آمد و نزد خدا و خلق خدا مسئول و محکوم به توییح و ذمّ و نکوهش خواهد شد.

### بدون صلاحیت وارد کاری شدن برابر است با خیانت

در مجله یا کتابی خواندم که در یکی از کشورهای اروپایی در مسافرت با قطار، یکی از شخصیت های عالی مقام آن کشور مبتلا به سردرد می شود و اظهار ناراحتی پیش همسفرها می کند؛ در میان آنها یکی از رجال ایران بوده و در میان ساکش قرص مسکن داشته به او می دهد و او دردش آرام می گیرد و ضمن تشکر از آن آقای ایرانی سؤال می کند شما تحصیلات پزشکی خودتان را در کجا به پایان رسانده اید؟ او می گوید آقا من پزشک نیستم و اصلاً درس پزشکی نخوانده ام، قرص مسکنی همراهم بود به شما دادم و خوشبختانه مؤثر واقع شد. آن شخص اروپایی سخت ناراحت می شود که چرا کسی که طیب نیست دارو به بیماری می دهد وقتی از قطار پیاده می شود دستور جلب او را داده و علیه او شکایت می کند که تجاوز به حریم پزشکی کرده است و کاری را که شایستگی انجام آن را نداشته به عهده گرفته است و او را محکوم به زندان می کنند.

این قصه فرضاً واقع هم نشده باشد، ولی در حدّ خودش درس است و آموزندگی دارد که کسی بدون داشتن صلاحیت و شایستگی، در فتنی دخالت کرده و اظهار نظر بنماید، این نوعی خیانت است. حال، خیانت در عالم پزشکی زیان نهایی اش این است که به حیات دنیوی انسان لطمه می زند و او را می کشد؛ اما خیانت در عالم دیانت به حیات ابدی انسان لطمه می زند و او را به محرومیت دائم از رحمت خدا مبتلا می سازد. این وسوسه ی شیطانی که ما خودمان می توانیم احکام دین خود را بفهمیم و احتیاج به تقلید از علما نداریم، مخصوصاً در مسائل مربوط به امور مالی شاید در بسیاری از اذهان راه یابد.

### فقیهان، نایب امام زمان علیه السلام در عصر غیبت

از باب مثل شنیده می‌شود افرادی می‌گویند چه لزومی دارد که ما سهم امام را به دست آقایان فقها برسانیم، ما خودمان افراد مستحقّ را می‌شناسیم و به مصارف خیریه می‌رسانیم این حرف از افراد متدین آگاه از موازین شرع مقدّس بسیار بعید به نظر می‌رسد، اما ما سؤال می‌کنیم اگر مالی از یک شخص غایبی در دست شما به امانت هست، آیا شما می‌توانید آن را به هر که صلاح دانستید بدهید و بگویید من خود می‌دانم او از کار من راضی است! بدیهی است که نمی‌توانید، بلکه موظفید آن را به هر طریق ممکن به خود آن شخص غایب برسانید و یا به کسی که آن شخص غایب او را به عنوان وکیل و نایب خود در امور مربوط به خودش معین و معرفی نموده است تحویل بدهید.

اینک سهم امام علیه السلام که در دین مقدّس اسلام نیمی از خمس مال هر مسلمان است، به امر خدا متعلّق به وجود اقدس ولیّ زمان امام حجّة بن الحسن عجل الله تعالی فرجه الشریف می‌باشد و آن حضرت به تقدیر خدا اکنون در پس پرده‌ی غیبت به سر می‌برد و از ابصار ما غایب است و ما به عنوان یک مسلمان مکلف به ادای خمس و سهم امام علیه السلام دسترسی به وجود اقدس خودش نداریم تا مال خودش را تقدیم به محضر مبارکش بنماییم؛ از طرفی هم نمی‌توانیم بگوییم من مال او را به هر مصرفی که خودم تشخیص دادم که مرضیّ اوست می‌رسانم، چرا که این ادعایی بی‌دلیل است و موجب براءت ذمه‌ی انسان نمی‌شود. بنابراین بر ما لازم می‌شود که تفحص کنیم و ببینیم آیا آن امام غایب کسی یا گروهی را به عنوان وکیل و نایب خود در امور مربوط به خودش معین و معرفی فرموده است که مال متعلّق به حضرتش را تحویل آن وکیل و آن نایب بدهیم.

آری، خوشبختانه می‌بینیم آن امام غایب برای دوران غیبتش صنف خاصی از پیروان خود را به نام آقایان فقها تحت شرایط خاصی که در گذشته بیان شد معین کرده و مردم را در زمان غیبتش، ارجاع به آنان نموده و فرموده است:

(وَ أَمَّا الْحَوَادِثُ الْوَاقِعَةُ فَارْجِعُوا فِيهَا إِلَيَّ رُوَاةَ حَدِيثِنَا فَإِنَّهُمْ حُجَّتِي عَلَيْكُمْ وَ أَنَا حُجَّةُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ)؛<sup>۱</sup>

در تمام وقایع و حوادث، به راویان حدیث ما رجوع کنید چه آنکه آنها حجّت من بر شما هستند و من حجّت خدا بر آنها می‌باشم.

و وقتی در مسائل مربوط به احکام حلال و حرام خدا - که اهمّ مطالب از نظر مبارک امام است - مردم را ارجاع به آقایان فقها نماید، در مسائل مربوط به امور مالی خودش که مرتبه‌ی پایین اهمّیت است، به طریق اولی، رضا به مرجعیت آنان می‌دهد.

### دو راه اساسی برای به دست آوردن احکام دین

حاصل اینکه انسان مسلمان، برای به دست آوردن احکام دین خود دو راه بیشتر ندارد، یک راه **اجتهاد** است که با تحصیل مقدمات علمی گسترده که قبلاً اشاره شد واجد ملکه‌ی استنباط گشته و با تدبّر در آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام احکام خدا را بفهمد و به صورت فتوا در اختیار مردم بگذارد، چنان که خدا فرموده است:

﴿...فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ وَ لِيُنذِرُوا قَوْمَهُمْ إِذَا رَجَعُوا إِلَيْهِمْ...﴾<sup>۱</sup>

... باید از میان امت مسلمان، گروهی به منظور تفقه در دین [و شناختن احکام خدا به مراکز علمی بروند و] فقیه بشوند و سپس میان قوم خود برگردند [و آنها را انذار نمایند و از احکام دین آگاهشان سازند]...

و راه دوم راه **تقلید** است که همان رجوع به آقایان فقها و فتوا گرفتن از آنهاست که باز هم خدا فرموده است: ﴿...فَسْئَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ﴾؛<sup>۲</sup> شما که نمی‌دانید، از آگاهان سؤال کنید و گرنه یک فرد غیر مجتهد و غیر مقلّد، از پیش خود حقّ دخالت در احکام خدا ندارد که راجع به حلال و حرام اظهار رأی و نظر بنماید. در آیه‌ی مورد بحث هم می‌فرماید:

﴿وَلَا تَقُولُوا لِمَا تَصِفُ أَلْسِنَتُكُمُ الْكَذِبَ هَذَا حَلَالٌ وَ هَذَا حَرَامٌ لَتُفْتَرُوا عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ إِنَّ الَّذِينَ يُفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ لَا يُفْلِحُونَ﴾؛

از پیش خود نگویند فلان چیز حلال و فلان چیز حرام است، این دروغی است که افترا به خدا می‌بندید، آنان که دروغ افترا به خدا ببندند، رستگار نمی‌شوند.

آدمی که نه مجتهد است و نه مقلّد، از کجا پی به حلال و حرام خدا برده است و اظهار رأی و نظر در احکام می‌کند.

۱- سوره‌ی توبه، آیه‌ی ۱۲۲.

۲- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۴۳.

### اخلاص و ورع مرحوم سید حسین کوه کمره‌ای

در میان آقایان فقها، افرادی بوده و هستند که در عین رسیدن به مرتبه‌ی عالی اجتهاد و فقاہت، از شدت ورع و احتیاط، تن به تعهد مرجعیت و قبول مسند افتاء نمی‌دهند و تا می‌توانند ارجاع به شخص دیگر می‌کنند، مگر اینکه در شرایط خاصی قرار گرفته و احساس وظیفه‌ی شرعی درباره‌ی شخص خود بنمایند.

از باب نمونه در حالات مرحوم سید حسین کوه کمره‌ای آمده است که او در حوزه‌ی علمیه‌ی نجف، دارای شخصیت علمی ممتاز بوده و زمینه‌ی مرجعیت برایش آماده می‌شده است، حوزه‌ی درس خارج متشکل از جمع کثیری از علما و فضلا داشته که در مسجدی از مساجد نجف برگزار می‌شده است. روزی جایی رفته و برمی‌گشته، زمانی کنار مسجد محل درسش می‌رسد که هنوز وقت درس نشده بوده، پیش خود می‌گوید داخل مسجد می‌نشینم تا ساعت درس برسد و شاگردان اجتماع کنند. وقتی داخل مسجد می‌رود و می‌نشیند، می‌بیند آن گوشه‌ی دیگر مسجد هم طلبه‌ای نشسته، از وضع لباسش پیدا بود که فقیر و تهی دست است و برای چند نفر که پیش رویش نشسته‌اند درس می‌گوید. گوش می‌دهد و می‌بیند آن طلبه خیلی محققانه و عالمانه تدریس می‌کند، آنگونه که برای آقای کوه کمره‌ای شگفت آور می‌شود.

فردا برای همین که به درس او گوش بدهد، زودتر می‌آید و از بحث عمیقانه‌ی او متعجب می‌گردد. این ماجرا چند روز تکرار می‌شود تا اینکه روزی که همه‌ی شاگردانش اجتماع کرده و او شروع به سخن می‌کند، خطاب به شاگردانش می‌گوید امروز من بشارتی به شما می‌دهم و آن اینکه آن آقای که آن گوشه‌ی مسجد نشسته درس می‌دهد، برای تدریس شما از من شایسته‌تر است. این مطلب را من پس از چند روز استماع مکرر از درس‌های او می‌گویم و لذا هم الآن برمی‌خیزیم و همه با هم می‌رویم پای درس او می‌نشینیم. این را گفت و برخاست و شاگردان هم برخاستند و با هم رفتند و پای درس او نشستند و آن طلبه‌ی فقیر همان استاد اعظم مرحوم شیخ مرتضی انصاری (رضوان الله علیه) بود که بعداً مقام مرجعیت مطلقه را عهده‌دار شد و تألیفات او امروز جزء کتاب‌های درسی حوزه‌های علمیه و مجتهدپرور است. این نمونه‌ای از اخلاص و ورع بود که از مرحوم سید حسین کوه کمره‌ای نقل شد.

این دسته از آقایان فقها هستند که امامان علیهم‌السلام فرموده‌اند در زمان غیبت امام دوازدهم عجل الله تعالی فرجه الشریف صلاحیت مرجعیت و افتاء دارند و مردم وظیفه دارند در احکام دینی

خود تقلید از آنها بنمایند.

وَالسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١١٨﴾ وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا مَا قَصَصْنَا عَلَيْكَ مِنْ قَبْلُ وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ  
وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ  
﴿١١٩﴾ ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ  
بَعْدِ ذَلِكَ وَأَصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ

و ما بر يهوديان چيزهايي را كه قبلاً براي تو شرح داديم تحریم كرديم و ما به آنها ستم نكرديم ولي آنها به خودشان ستم مي كردند. آنگاه آن كساني كه از روي ناداني مرتكب اعمال زشتي شده اند و سپس توبه كار گشته و روي به عمل صالح آورده اند، پروردگار تو نسبت به آنها بعد از اين بد عملي ها آمرزنده و مهربان است.

سبب محرومیت يهوديان از غذاهاي لذیذ و پاكيزه

از آيه ي شريفه ي اول استفاده مي شود كه برخي از اشياء كه قبلاً حلال بوده است خدا آنها را بر قوم يهود تحریم کرده به خاطر ظلم و گناهاني كه آنها مرتكب مي شده اند. آقا يان مفسران مي فرمايند: اين اشاره به مطلبي است كه در سوره ي انعام آمده است:

﴿وَعَلَى الَّذِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا كُلَّ ذِي ظُفْرٍ وَمِنَ الْبَقَرِ وَالْغَنَمِ حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ شُحُومَهُمَا إِلَّا مَا حَمَلَتْ ظُهُورُهُمَا أَوْ الْحَوَايَا أَوْ مَا اخْتَلَطَ بِعَظْمٍ ذَلِكَ جَزَيْنَاهُمْ بِبَغْيِهِمْ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ﴾<sup>٢</sup>

١- سوره ي نحل، آيات ١١٨ و ١١٩.

٢- سوره ي انعام، آيه ي ١٤٦.



ما حرام کردیم بر قوم یهود هر حیوان ناخن داری را [مثل اسب و الاغ] و از گاو و گوسفند نیز حرام کردیم بر آنها پیه و چربی شان را مگر آن قسمت از چربی ها که بر پشت آنها قرار داشت و یا در لابه لای روده ها و یا با استخوان آمیخته بود. این کیفر و مجازاتی بود که ما به خاطر ظلم و ستمی که آنها از خود نشان دادند درباره ی آنها روا داشتیم و ما به یقین راستگو می باشیم.

و همچنین در سوره ی نساء همین مطلب را با توضیح بیشتری می خوانیم، می فرماید:

﴿فَظَلَمَ مَنْ أَلْدِينَ هَادُوا حَرَّمْنَا عَلَيْهِمْ طَيِّبَاتٍ أُحِلَّتْ لَهُمْ وَ بَصَدَّهُمْ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ كَثِيرًا ۗ وَأَخَذِهِمُ الرِّبَا وَقَدْ نُهُوا عَنْهُ وَأَكْلِهِمْ أَمْوَالِ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ...﴾<sup>۱</sup>

ما به خاطر ظلمی که از ناحیه ی قوم یهود تحقق یافت قسمتی از غذاهای پاکیزه را که ذاتاً حلال بود بر آنها تحریم کردیم و به خاطر اینکه بسیاری از مردم را از راه خدا باز می داشتند و ربایمی گرفتند و حال اینکه از آن نهی شده بودند و اموال مردم را به ناحق می خوردند...

حال، آیه ی مورد بحث از سوره ی نحل هم به طور اجمال عطف توجّهی به آیات سوره ی انعام و سوره ی نساء فرموده و در جمله ی پایانی اش یادآوری کرده است که:

﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

ما به آنها [قوم یهود] ستم نکردیم ولی آنها به خودشان ستم می کردند.

یعنی علت اینکه ما اشیا یی را که ذاتاً حلال بود بر قوم یهود تحریم کردیم این بود که آنها با ارتکاب گناهانی از قبیل ظلم و ستم بر بندگان خدا و بازداشتن بسیاری از آنها از راه خدا و رباخواری و تصرّف در اموال مردم بدون هیچگونه مجوّزی، خود را مستحقّ این کیفر و مجازات ما نمودند و از برخورداری از طیبات و غذاهای پاکیزه و دلچسب محروم گشتند و در واقع آنها با ارتکاب این گناهان به خودشان ستم می کردند، نه اینکه ما به آنها ستمی کرده باشیم. ﴿وَمَا ظَلَمْنَاهُمْ وَلَكِنْ كَانُوا أَنْفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ﴾

## دو رکن برنامه های تربیتی قرآن

می دانیم که برنامه ی تربیتی قرآن کریم، بر دو پایه استوار است:

۱- سوره ی نساء، آیات ۱۶۰ و ۱۶۱.

۱- خوف (از غضب خدا ترسیدن)، ۲- رجاء (به رحمت خدا امیدوار بودن).

پروردگار حکیم می‌خواهد بندگان خود را هم از بی‌پروایی در امر گناه باز دارد و هم از یأس و ناامیدی از رحمت تحذیر فرماید. با قاطعیت اعلام می‌کند:

﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُم بِاللَّهِ  
الْغُرُورُ﴾<sup>۱</sup>

ای مردم، به طور مسلم وعده‌ی خدا حق است و تخلف‌ناپذیر، مراقب باشید زندگی دنیا فریبتان ندهد و شیطان اغواگر مغرورتان نسازد [امر و نهی خدا را سبک نشمارید].

﴿نَبِيُّ عِبَادِي أَنِّي أَنَا الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۲</sup> وَ أَنَّ عَذَابِي هُوَ الْعَذَابُ الْأَلِيمُ<sup>۳</sup>؛  
[ای پیامبر] بندگانم را [از این حقیقت] آگاه ساز که من [همانگونه که] آمرزنده و مهربانم [همانگونه] عذابم نیز عذابی دردناک است.

﴿إِنَّ لَدَيْنَا أَنْكَالًا وَ جَحِيمًا﴾<sup>۴</sup> وَ طَعَامًا ذَا غُصَّةٍ وَ عَذَابًا أَلِيمًا<sup>۵</sup>؛

در نزد ماغل و زنجیرها، آتشی شعله‌ور و طعامی گلوگیر و عذابی دردناک هست.

این حقایق را قرآن کریم اعلام می‌کند تا پیروان خود را پیوسته بیدار و هشیار نگه دارد که حساب روز جزا و کیفر و پاداش خدا را از یاد نبرند و حلال و حرام دین را سبک‌شمارند، دستورات آسمانی خدا را در متن زندگی به مرحله‌ی اجرا درآورند نه اینکه متن زندگی جلوه‌گاه منافع مادی گردد و احکام دین در حاشیه قرار گیرد. تذکر می‌دهد:

﴿...تُرِيدُونَ عَرَضَ الدُّنْيَا وَاللَّهُ يُرِيدُ الْآخِرَةَ...﴾<sup>۶</sup>

... شما عمده‌ی هم خود را تأمین زندگی دنیا قرار داده‌اید در حالی که خدا

هدف اصلی‌اش تأمین زندگی آخرت است...

از اینرو می‌بینیم که خداوند متعال در قرآن کریم هم سخن از جهنم و عذاب‌های آن به میان می‌آورد و هم بهشت و نعمت‌های آن را نشان می‌دهد و در عین حال افراد فریب‌خورده‌ی گناهکار را هم مأیوس از رحمت نمی‌سازد و راه را برای بازگشت آنها در هر

۱- سوره‌ی فاطر، آیه‌ی ۵.

۲- سوره‌ی حجر، آیات ۴۹ و ۵۰.

۳- سوره‌ی مزمل، آیات ۱۲ و ۱۳.

۴- سوره‌ی انفال، آیه‌ی ۶۷.

درجه‌ی از انحرافی هم که باشند، باز می‌گذارد.

### وعده‌ی مغفرت به گناهکاران

ولذا در همین آیه‌ی دوّم از آیات مورد بحث می‌فرماید:

﴿ثُمَّ إِنَّ رَبَّكَ لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ تَابُوا مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ وَ أٰصْلَحُوا إِنَّ رَبَّكَ مِنْ بَعْدِهَا لَغَفُورٌ رَحِيمٌ﴾<sup>۱</sup>

آنگاه آن کسانی که از روی نادانی مرتکب اعمال زشتی شده‌اند و سپس توبه کار گشته و رو به عمل صالح آورده‌اند، پروردگار تو نسبت به آنها بعد از این بدعملی‌ها آمرزنده و مهربان است.

چنانکه ملاحظه می‌فرمایید، آیه‌ی شریفه، توبه و عمل صالح را شرط مغفرت و رحمت خدا نشان می‌دهد یعنی تنها ندامت و پشیمانی قلبی از گناه گذشته کافی نیست بلکه علاوه بر آن اقدام به انجام وظایف و تکالیف مقررّه‌ی در زمان حال و تصمیم به انجام آن در آینده نیز لازم است. در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾<sup>۱</sup>

[ای پیامبر! بگو ای بندگان من که درباره‌ی خویش اسراف کرده‌اید] و از مرز بندگی خارج شده‌اید] از رحمت خدا مأیوس نباشید، چه آنکه خدا همه‌ی گناهان را می‌آمرزد و به یقین او آمرزنده‌ی مهربان است.

راستی چه نوای لطیفی است که از مقام رحمت ربوبی حضرت خالق مَنّان برخاسته به گوش بندگان گنهکار رسیده است و آنها را در عین دور گشتن از مرز بندگی تحت عنوان «یا عبادی» «ای بندگان من» مورد لطف و نوازش قرار داده و نوید و بشارت مغفرت و رحمت به آنها داده است منتهی با این شرط:

﴿وَأَنِيبُوا إِلَىٰ رَبِّكُمْ وَأَسْلِمُوا لَهُ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَأْتِيَكُمُ الْعَذَابُ ثُمَّ لَا تُنصَرُونَ﴾<sup>۲</sup>

به سوی خدا پروردگار خود بازگردید، از گناهان خود توبه کار و در برابر دستوراتش تسلیم باشید، پیش از اینکه عذاب به سراغتان آید و از جایی به شما

۱- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۵۳.

۲- همان، آیه‌ی ۵۴.

## کمکی نرسد.

در آیه‌ی مورد بحث، به آن گنهکارانی وعده‌ی مغفرت داده شده که ارتکاب گناهشان از روی جهالت بوده است. ﴿لِلَّذِينَ عَمِلُوا الشُّوْءَ بِجَهَالَةٍ﴾

## مفهوم ارتکاب گناه از روی جهالت

این سؤال اینجا مطرح می‌شود که آیا ارتکاب گناه از روی جهالت یعنی چه؟ در جواب عرض می‌شود جهالت دو معنا دارد:

**یک**، آگاه از حکم خدا و دستور دین نبودن، مثلاً کسی نمی‌دانست که استماع ساز و آواز در اسلام حرام است و آن را بر اساس جهل و ندانستن، مرتکب شده و بعد آگاه شده و توبه کرده است، این مسلّم، مشمول مغفرت است.

معنای **دوم**، مقهور شهوت و هوای نفس واقع شدن است، یعنی در عین حالی که عالم به حکم دین و دستور خدا هست، جاهل است، این جهل در مقابل علم نیست بلکه جهل در مقابل عقل است. در کتب روایی مان بابی تحت عنوان «باب العلم» داریم و بابی تحت عنوان «باب العقل و الجهل» آدمی که عالم به احکام خدا و آگاه از حلال و حرام دین می‌باشد، ولی مقهور شهوات و اهواء نفسانی قرار گرفته و انحاء گناهان مرتکب می‌شود این آدم، عقلش به اسارت نفسش درآمده آنگونه که امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام فرموده است:

(كَمْ مِنْ عَقْلٍ أُسْبِرَ تَحْتَ هَوَىِّ أَمِيرٍ)؛<sup>۱</sup>

چه بسیارند عقل‌هایی که اسیر هوای نفس گشته، اطاعت از فرمان نفس می‌کنند.

آنگاه:

(حَرَامٌ عَلَىٰ كُلِّ عَقْلٍ مَغْلُولٍ بِالشَّهْوَةِ أَنْ يَنْتَفِعَ بِالْحِكْمَةِ)؛<sup>۲</sup>

هرگز ممکن نیست عقلی که غل و زنجیر شهوت بر گردنش افتاده است، از حکمت بهره‌ای برده باشد.

هر چند علی‌الدوام اشتغال به تحقیقات علمی دارد، نوشته‌های حکیمان و عارفان را می‌خواند، تدریس فلسفه و عرفان می‌کند، اما از حیث اخلاق و عمل در اسارت هوای نفس از مال و جاه دوستی و شهرت طلبی قرار گرفته است.

(قَدْ حَرَقَتِ الشَّهَوَاتُ عَقْلَهُ وَ أَمَاتَتِ الدُّنْيَا قَلْبَهُ)؛<sup>۱</sup>

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، حکمت ۲۰۲.

۲- غررالحکم، ص ۶۵.

پیروی از شهوات حیوانی، جامه‌ی عقلش را دریده و حبّ دنیا قلبش را امیرانده است. قلب مرده و عقل زمین خورده چه کاری می‌تواند بکند و چه بهره‌ای از حکمت می‌برد و لذا مردمی که تن زیر بار مقرّرات دین نمی‌دهند و پای‌بند به حلال و حرام خدا نمی‌باشند خود را آزاد و روشنفکر می‌پندارند در صورتی که این بی‌خردان نمی‌فهمند که شهوت و حیوانیت را آزاد کرده و عقل و آدمیت را به زنجیر کشیده‌اند. آزادی شهوت را به بهای اسارت عقل به دست آورده‌اند آیا انسانیت را با بهیمیت تبادل نمودن نشان روشنفکری است آیا برده‌ی شیطان بودن عزّت و بنده‌ی خدا بودن ذلّت است؟!

### برده‌ی نفس بودن بالاترین اسارت‌ها

امام امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده است: (عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَذَلُّ مِنْ عَبْدِ الرَّقِّ)؛ آلبته کسی که برده و غلام حلقه به گوش دیگری باشد این نوعی ذلّت و خواری است اما مولای ما فرموده است: برده و غلام حلقه به گوش شهوت بودن، ذلّت و خواری‌اش بیش از ذلّت و خواری برده‌ی انسان دیگر بودن است، زیرا:

(عَبْدُ الشَّهْوَةِ اَسِيرٌ لَا يَنْفِكُ اَسْرَهُ)؛<sup>۳</sup>

آن کس که برده‌ی شهوت است، اسیری است که هیچگاه از اسارت رهایی نخواهد یافت.

تا آخر عمر در اسارت خواهد بود. حاصل اینکه جهالت در آیه‌ی شریفه به معنای مقهور گشتن عقل آدمی در برابر سیطره‌ی شهوت اوست نه اینکه آگاه از حکم خدا نمی‌باشد بلکه چه بسا قاری قرآن و مفسّر قرآن و مدرّس علوم دینی هم هست اما اخلاقاً و عملاً منحرف از مسیر قرآن و فرمانبر هوای نفس است و در عین عالم بودن جاهل است؛ به جای اینکه با آیات قرآن از درجات علیای بهشتی بالا برود، با همان آیات قرآن از درکات سفلاهی جهنّم پایین می‌رود. به قول شاعر:

زین که از قرآن بسی گمره شدند      زین رَسَن قومی درون چّه شدند

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۰۸.

۲- بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۶۹.

۳- غرر الحکم، ص ۳۰۵.

## قرآن، وسیله‌ی گمراهی فاسقان

با طناب و رَسَن دو کار می‌توان کرد، با طناب، هم آدمی به قعر چاه می‌رود و هم با طناب از چاه بالا می‌آید. آری قرآن نیز چنین طنابی است و گروه‌هایی با همین طناب قرآن به قعر چاه ضلالت افتاده‌اند، چون آن را از دست قَیِّم و صاحب اختیارش یعنی امام معصوم منصوب از جانب فرستنده‌ی قرآن گرفته به دست بیگانگان سپرده‌اند و قهراً به چاه افتاده‌اند که خدا فرموده است:

﴿وَأَنْزَلْنَا مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِينَ وَ لَا يَزِيدُ الظَّالِمِينَ إِلَّا خَسَارًا﴾<sup>۱</sup>

ما قرآن را نازل کرده‌ایم که شفابخش و رحمت آور برای مؤمنان باشد و درباره‌ی ظالمان جز تباهی و خسران نخواهد افزود.

﴿...يُضِلُّ بِهِ كَثِيرًا وَ يَهْدِي بِهِ كَثِيرًا وَ مَا يُضِلُّ بِهِ إِلَّا الْفَاسِقِينَ﴾<sup>۲</sup>

...به وسیله‌ی قرآن، گروه بسیاری گمراه می‌شوند و به وسیله‌ی آن گروه بسیاری راه می‌یابند.

تنها فاسقانند که قرآن وسیله‌ی گمراهیشان می‌گردد در عین اینکه قاریان و حافظان قرآن و مفسران قرآنند. (رُبَّ تَالٍ لِّلْقُرْآنِ وَ الْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ)؛ آنها قرآن را تلاوت می‌کنند و قرآن هم آنها را لعنت می‌کند. چون با بی‌اعتنایی خود به فرامین قرآن در واقع قرآن را به استهزاء می‌گیرند و باید ملعون به لعنت قرآن باشند.

## توبه‌ی چه کسانی مقبول است؟

پس آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث می‌فرماید: توبه‌ی آن دسته از گنهکارانی پذیرفته می‌شود که روحاً لجاج و معاند و مستکبر نسبت به خدا نبوده‌اند، بلکه آلوده شدنشان به گناه از روی جهالت و غلبه‌ی شهوت و هوای نفس بوده است و لذا وقتی به خود می‌آیند، احساس شرمندگی می‌کنند و تقاضای عفو و غفران از خداوند رحیم می‌نمایند همانگونه که امام سیدالساّجِدین علیه السلام در دعای ابو حمزه به پیشگاه خدا عرضه می‌دارد:

(إِلَهِي لَمْ أَغْصِكَ حِينَ عَصَيْتُكَ وَ أَنَا بِرُبُوبِيَّتِكَ جَاهِدٌ وَ لَا بِأَمْرِكَ

۱- سوره‌ی اسراء، آیه‌ی ۸۲.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۶.

۳- مستدرک الوسائل، ج ۴، ص ۲۹۴.

مُسْتَخِفٌّ وَلَا بِعُثُوبِكَ مُتَهَاوِنٌ وَلَكِنْ خَطِيئَةٌ عَرَضَتْ وَ سَوَّلَتْ لِي نَفْسِي  
وَ غَلَبَتْنِي هَوَايَ؛

خدایا من وقتی گناه کرده‌ام، از این جهت نبوده که منکر ربوبیت تو شده باشم  
یا فرمان تو را سبک شمرده باشم، بلکه خطایی از من سر زده و هوای نفس بر  
من غالب شده است اینک از کرده‌هایم پشیمان و امید عفو از رحمت دارم.

در یکی از دعاهای صحیفه‌ی سجادیّه نیز از همان امام بزرگوار این جملات آمده است:

﴿هَذَا مَقَامٌ مَنْ تَدَاوَلْتَهُ أُيْدِي الذُّنُوبِ وَقَادَتْهُ أَرْمَةٌ الْخَطَايَا﴾<sup>۱</sup>

خدایا! من کسی هستم که گناهان، مرا دست به دست چرخانده‌اند و همچون  
حیوان زبان بسته‌ای که افسارش را کسی در دست گرفته و دنبال خودش به هر  
سو که می‌خواهد می‌کشد، گناهان مرا به این سو و آن سو کشانده‌اند.

چه تشبیه و تعبیری زیبا و لطیف در این دو جمله به کار رفته است، در جمله‌ی اوّل  
آدم گنهکار تشبیه به یک توپ فوتبال شده که زیر پای بازیکنان از این سو به آن سو پرتاب  
می‌شود، آدم گنهکار نیز علی‌الدوام از دامن این گناه به دامن آن گناه می‌افتد، در میان انحاء  
گناهان دست به دست می‌چرخد «تَدَاوَلْتَهُ أُيْدِي الذُّنُوبِ».

در جمله‌ی دوّم تشبیه به یک حیوان زبان بسته‌ای شده که کسی افسارش را در دست  
گرفته و دنبال خویش از این سو به آن سو می‌کشد. آدم گنهکار نیز افسارش به دست  
شهوآت و هوس‌های بی‌منتهی افتاده و در میان لجنزار معاصی می‌غلطد و رو به سوی جهنّم  
می‌رود «قَادَتْهُ أَرْمَةٌ الْخَطَايَا».

حاصل اینکه مستفاد از آیه‌ی شریفه این شد که شرط اوّل پذیرش توبه این است که  
ارتکاب گناه از روی جهالت و مقهور هوای نفس واقع شدن باشد نه از روی لجاج و عناد و  
استکبار بر خدا و اما شرط دوّم را از آیه‌ی دیگر استفاده می‌کنیم که پس از توجه به جهالت  
و احساس شرمندگی، بی‌درنگ دست به توبه بردارد و بی‌هرگونه توقّف و تأخیر از خدا  
تقاضای عفو و آمرزش بنماید چنانکه فرموده است:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ  
فَأُولَئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ...﴾<sup>۲</sup>

۱- دعای ۳۱ صحیفه‌ی سجادیّه در توبه.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

همانا خدا توبه پذیر از کسانی را به عهده گرفته است که از روی جهالت کار بدی مرتکب می‌شوند و سپس تازود است و دیر نشده است توبه می‌کنند، آری اینانند که خدا توبه‌شان را می‌پذیرد...

### فرب شيطان، به تأخير انداختن توبه

افراد فرب شيطان خورده‌ای هستند که در وادی گناه افتاده و از ارتکاب هيچ گناهی امتناع نمی‌ورزند و گاهی که سخن از توبه به گوششان می‌خورد، می‌گویند الان که من نه پيرم و نه بیمار، آینده توبه می‌کنم، اینان وقتی به خود می‌آیند که مرگ گریبانشان را گرفته و فرصتی برای توبه باقی نمانده است که خداوند در ادامه‌ی همان آیه می‌فرماید:

﴿وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْآنَ...﴾<sup>۱</sup>

پذیرفته نمی‌شود توبه از کسانی که به بد عملی‌های خویش ادامه می‌دهند تا وقتی مرگ به سراغ یکی از ایشان آمد، می‌گویند الان توبه کرده‌ام و از کارهایم پشیمانم...

﴿...أُولَئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا﴾<sup>۲</sup>

... اینان به جای پذیرش توبه، عذابی دردناک برایشان آماده کرده‌ام.

فرعون آن مستکبر طاغی هم به چنین بلایی مبتلا شد که خدا قصه‌اش را نقل می‌کند:

﴿...حَتَّىٰ إِذَا أَدْرَكَهُ الْعَرْقُ قَالَ آمَنْتُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا الَّذِي آمَنْتُ بِهِ بَنُو إِسْرَائِيلَ وَ أَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ﴾<sup>۳</sup>

... [او به طغیان و عصیان خویش ادامه داد] تا وقتی به گرداب افتاد و خود را در حال غرق شدن دید گفت الحال ایمان آوردم به خدای بنی اسرائیل و مسلم شدم.

ولی ماندا به گوشش رساندیم و گفتیم: ﴿الآن وَقَدْ عَصَيْتَ قَبْلُ وَ كُنْتَ مِنَ الْمُفْسِدِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ آیا الان که خود را در حال غرق شدن می‌بینی اظهار ایمان و اسلام می‌کنی و حال اینکه تا توانستی گردنکشی کردی و از افسادگران بودی، این اسلام و ایمان دم مرگ از تو پذیرفته نمی‌شود.

۱- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۸.

۲- همان.

۳- سوره‌ی یونس، آیه‌ی ۹۰.

۴- همان، آیه‌ی ۹۱.



## شاخصه‌ی انسان مسلمان عاقل

داستان فضیل بن عیاض از نوادر وقایع است که عمری در وادی گناه و عصیان سپری کرد و یک شب که به قصد دزدی از دیوار خانه‌ای بالا می‌رفت در آن لحظه کسی این آیه را از قرآن تلاوت می‌کرد: ﴿أَلَمْ يَأْنِ لِلَّذِينَ آمَنُوا أَنْ تَخْشَعَ قُلُوبُهُمْ لِذِكْرِ اللَّهِ...﴾؛ او از شنیدن این آیه دگرگون شد، از دیوار خانه پایین آمد و رو به بیابان گذاشت، توبه کار و عاقبت به خیر شد. این جریان نمی‌تواند الگو و اُسوه برای دیگران باشد که مثلاً جوانی اسیر دام شهوات و هوس‌ها، بی‌پروای در امر گناه و عصیان به سر برد و در آرزوی این باشد که شبی از بالای دیواری آیه‌ای از قرآن بشنود و آدم بشود، این یک تخیل شیطانی است و دام و کمند دیگری برای آن اغواگر بی‌ایمان است. انسان مسلمان عاقل پیر و قرآن، هیچگاه خود را از فرا رسیدن لحظه‌ی مرگ بی‌خبر در امان نمی‌بیند و پیوسته در حال پرهیز از گناه به سر می‌برد و این آیه از قرآن آویزه‌ی گوشش می‌باشد که:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ...﴾؛<sup>۲</sup>

تنها توبه‌ی کسانی از گنهکاران پذیرفته می‌شود که پس از ارتکاب گناه، بدون هرگونه تعلل و سهل‌انگاری از در توبه در آیند و اصلاح گذشته‌ها را بنمایند، وگرنه تیرگی گناه بر صفحه‌ی جان متراکم می‌گردد و برطرف ساختن آن به این سادگی میسر نمی‌شود. از خدا می‌خواهیم به لطف خودش توفیق توبه‌ی نصوح به ما عنایت فرماید.

اللَّهُمَّ عَجِّلْ لَوْلِيكَ الْفَرَجَ وَاجْعَلْنَا مِنَ الْمُنْتَظَرِينَ لظهوره واجعل خاتمة  
امرنا خيراً؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

۱- سوره‌ی حدید، آیه‌ی ۱۶.

۲- سوره‌ی نساء، آیه‌ی ۱۷.

أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١٤٠﴾ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ

﴿١٤١﴾ شَاكِرًا لِأَنْعُمِهِ آجِبْتَهُ وَهَدَيْتَهُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ

﴿١٤٢﴾ وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّمَا فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ

﴿١٤٣﴾ ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا وَمَا كَانَ

مِنَ الْمُشْرِكِينَ

﴿١٤٤﴾ إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ

لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ

﴿١٤٥﴾ ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَدِلْ لَهُمُ

بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ ۗ

وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ

﴿١٤٦﴾ وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ ۗ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ

لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ

ابراهیم [به تنهایی] یک امت مطیع فرمان خدا و خالی از هرگونه انحراف بود و هرگز از مشرکان نبود؛ او نسبت به نعمت های خدا شاکر بود، خدا او را برگزید و به راه راست هدایتش کرد و ما در دنیا به او زندگی نیکو دادیم و به یقین او در آخرت از صالحان است. سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم که عاری از هرگونه انحراف بود و از مشرکان نبود تبعیت کن. هر آینه [احکام مربوط به] شنبه درباره ی کسانی که در آن اختلاف کردند [قوم یهود] در واقع عنوان کیفر و مجازات داشت و یقیناً پروردگار تو در روز قیامت در مورد آنچه که در آن اختلاف کردند در میانشان داوری می کند. با حکمت و پند و اندرز نیکو به سوی راه پروردگارت دعوت نما و با آنها به طریقی که نیکوتر است بحث و گفتگو کن، چه آنکه پروردگار تو بهتر از هر کس می داند که چه کسانی از راه او منحرف شده اند و چه کسانی به راه آمده اند و هرگاه خواستید مجازات کنید به مانند همان مقدار که به شما تعدی شده کیفر بدهید و اگر شکیبایی از خود نشان دهید این برای شکیبایان بهتر است.

### چرا ابراهیم علیه السلام مصداق یک امت بود؟

از ابراهیم علیه السلام در این آیات تعبیر به امت شده و به داشتن صفات نیکو مورد مدح خدا قرار گرفته است. «امت» به گروه و جمعیتی گفته می شود که در مسیری واحد به سوی مقصدی واحد در حرکت باشند و بدیهی است که يك چنین جمعیتی باید دست در دست هم از نیروی اتحاد فکری و عملی کامل برخوردار باشند تا به نتیجه ی مطلوب برسند. حال اگر يك نفر آدم بتواند يك تنه کار آن جمعیت را انجام داده به هدف برسد، بسیار به جا و سزاوار است که از او تعبیر به «امت» شود.

ابراهیم علیه السلام در زمان خویش این چنین فردی بوده که يك تنه در مقابل يك دنیا کفر و شرك ایستاده و ندای توحید سر داده است و از طرق مختلف به مبارزه با مشرکان و ملحدان پرداخته و سرانجام فکراً و عملاً بر آنها غالب و قاهر گشته است و خداوند حکیم در آیات دیگر از قرآن کریم به قسمتی از مجاهدات آن پیامبر عظیم الشان خود اشاراتی دارد؛ از جمله اینکه وارد بتخانه می شود و با تبر بر سرت ها می کوبد و آنها را می شکند؛ آنگاه آن تبر را بر گردن بت بزرگ می آویزد و با این عمل خواسته است عقل خواب رفته ی آنها را

بیدار کند که وقتی گفتند: چه کسی این کار را کرده است؟ در جواب آنها:

﴿... قَالَ بَلْ فَعَلَهُ كَبِيرُهُمْ هَذَا فَسَأَلُوهُمْ إِنْ كَانُوا يَنْطِقُونَ﴾؛<sup>۱</sup>

...گفت: این کار را همین بت بزرگ کرده است، از خودشان بپرسید اگر

توانایی حرف زدن دارند تا شکننده را معرفی کنند.

آنها با کمال شرمندگی سر به پایین افکنده و گفتند: ﴿... لَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا هَؤُلَاءِ

يَنْطِقُونَ﴾؛<sup>۲</sup> تو خود می‌دانی که اینها حرف نمی‌زنند. ابراهیم علیه السلام همین حرفشان را دلیل بر

انحرافشان قرار داد و فرمود:

﴿... أَفَتَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُكُمْ شَيْئًا وَلَا يَضُرُّكُمْ﴾؛<sup>۳</sup>

...پس آیا شما به جای خدا موجوداتی را می‌پرستید که نه نفعی به شما

می‌توانند برسانند و نه زبانی [حتی قدرت دفاع از خود را هم ندارند].

﴿أَفْ لَكُمْ وَ لِمَا تَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ﴾؛<sup>۴</sup>

تباه شوید شما و معبودانتان، آیا عقل خود را به کار نمی‌افکنید [تا به انحراف

خود پی ببرید]؟!

### مجادله‌ی حضرت ابراهیم علیه السلام با نمرود مستکبر

مجادله‌ی خاصی هم با نمرود مستکبر، سلطان زمان خود دارد که در قرآن آمده است

به او فرمود: ﴿... رَبِّيَ الَّذِي يُحْيِي وَيُمِيتُ...﴾؛<sup>۵</sup> خدای من آن کسی است که زنده می‌کند و

می‌میراند. او گفت: ﴿... أَنَا أَحْيِي وَأُمِيتُ...﴾؛<sup>۶</sup> منم که زنده می‌کنم و می‌میرانم.

احتمالاً مقصودش این بوده که من افرادی را که در زندان من هستند و محکوم به

مرگند یکی را آزاد و زنده‌اش می‌کنم و دیگری را دستور کشتن می‌دهم، پس من می‌توانم

که زنده کنم و بمیرانم.

﴿... قَالَ إِبْرَاهِيمُ فَإِنَّ اللَّهَ يَأْتِي بِالشَّمْسِ مِنَ الْمَشْرِقِ فَأْتِ بِهَا مِنْ

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۳.

۲- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۵.

۳- همان، آیه‌ی ۶۶.

۴- همان، آیه‌ی ۶۷.

۵- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۸.

۶- همان.

## الْمَغْرِبِ...»<sup>۱</sup>؛

... ابراهیم علیه السلام فرمود: خداوند خورشید را از مشرق می آورد، تو اگر می توانی

آن را از مغرب بیاور...

## «...فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ...»<sup>۲</sup>؛

اینجا بود که آن آدم کافر از جواب درماند و مبهوت شد، ولی دستور داد آتشی عظیم در میدانی وسیع برافروختند و ابراهیم علیه السلام را به وسیله‌ی منجنیق میان آن آتش شعله‌ور پرتاب کردند و خدا آن آتش را بر آن بنده‌ی مجاهد خود تبدیل به گلستان کرد که فرموده است:

## «قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَ سَلَامًا عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ»<sup>۳</sup>؛

ما گفتیم ای آتش، سرد و سالم باش بر ابراهیم.

## ایمان و اخلاص ممتاز حضرت ابراهیم علیه السلام

فرمان دیگری از جانب خدا رسید که ای ابراهیم، باید فرزند جوان خود اسماعیل را با دست خودت ذبح کنی. این برای آن بود که نهایت درجه‌ی ایمان و اخلاص او را در امر بندگی به عالمیان نشان دهد که او بی هرگونه چون و چرا برای امتثال امر خدا، فرزند دل‌بند خود را به زمین خواباند و کارد برنده‌ی تیز بر گلوش نهاد و گفت: «إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»<sup>۴</sup>؛ در این اثنا: «وَنَادَيْنَاهُ أَنْ يَا اِبْرٰهِيْمَ ﴿۷۹﴾ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...»<sup>۵</sup>؛ ندا از جانب خدا به گوشش رسید آفرین بر تو ای ابراهیم که صادقانه از در بندگی وارد شدی. از این روست که در آیه‌ی مورد بحث می فرماید:

## «إِنَّ اِبْرٰهِيْمَ كَانَ اُمَّةً قَانِتًا لِلّٰهِ حَنِيفًا وَ لَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ ﴿۷۸﴾ شَاكِرًا لِاَنْعَمِهِ اجْتَبَاهُ وَ هَدَاهُ اِلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ ﴿۷۹﴾»

به یقین ابراهیم به تنهایی امتی بود مطیع محض فرمان خدا که از ابعاد مختلف راه مستقیم بندگی را با قوت ایمان کامل پیمود و هیچگاه اندک گرایشی به شرک از خود نشان نداد، او سپاسگزار نعمت‌های خدا [اعم از مادی و معنوی] بود، از این جهت خدا هم او را برای تعهد منصب رسالت آسمانی اش برگزید و

۱- همان.

۲- سوره‌ی بقره، آیه‌ی ۲۵۸.

۳- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۶۹.

۴- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۷۹.

۵- سوره‌ی صافات، آیات ۱۰۴ و ۱۰۵.

او را به گونه‌ی خاصی به راه مستقیم دعوت مردم به سوی خدا هدایت فرمود.  
از آن نظر که:

﴿...اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ...﴾<sup>۱</sup>

...خدا بهتر از همه کس می‌داند که چه کسی را برای تعهد منصب رسالت  
خویش انتخاب نماید...

﴿وَآتَيْنَاهُ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَإِنَّهُ فِي الْآخِرَةِ لَمِنَ الصَّالِحِينَ﴾

ما در دنیا به ابراهیم حسنه یعنی زندگی نیکوی مطلق دادیم که علاوه بر داشتن  
مقام نبوت و رسالت دارای موقعیت عظیم اجتماعی مورد احترام بوده و هم  
اکنون از نظر پیروان همه‌ی ادیان آسمانی از یهود و نصاری و امت اسلامی  
مقبول است و یقیناً او در آخرت نیز از صالحان است.

### مقام والای صالحان نزد خدای سبحان

از آیه‌ی شریفه‌ی ذکر شده اجمالاً می‌فهمیم که گروهی از بندگان خاص خدا تحت  
عنوان صالحان مشمول لطف و عنایت مخصوص خداوندی در عالم آخرت می‌باشند و  
آنچنان مقام و منزلتشان در پیشگاه خدا رفیع است که ابراهیم عليه السلام با آن رفعت مقامش در  
زمره‌ی آنها محسوب می‌گردد و خود آن حضرت نیز در دعای خویش از خدا خواسته است:

﴿رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ أَلْحِقْنِي بِالصَّالِحِينَ﴾<sup>۲</sup>

پروردگارا به من نیروی درک حقیقت عطا فرما و از صالحان قرارم ده.

بنابراین عظمت مقام صالحان در نزد خدا از حیطة‌ی درک ما بیرون است و عجیب  
اینکه آیین توحیدی ابراهیم عليه السلام و مجاهدات آن پیامبر بزرگ خدا چنان در نزد خدا مقبول  
است و محترم که خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله که سیدالانبیاء والمرسلین است می‌فرماید:  
﴿ثُمَّ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ أَنْ اتَّبِعْ مِلَّةَ إِبْرَاهِيمَ حَنِيفًا﴾؛ سپس به تو وحی کردیم که از آیین ابراهیم که  
آیین توحیدی خالص دور از هرگونه انحراف و شرک است پیروی نما. باز هم خداوند متعال  
تأکید می‌کند که: ﴿وَمَا كَانَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾؛ ... و ابراهیم هیچگاه از مشرکان نبود.

۱- سوره‌ی انعام، آیه‌ی ۱۲۴.

۲- سوره‌ی شعراء، آیه‌ی ۸۳.

## موضوع شنبه مجازاتی برای یهودیان

از آیه‌ی مورد بحث (۱۲۴) اجمالاً استفاده می‌شود که خدا روز شنبه را به عنوان نوعی کیفر و مجازات برای قوم یهود قرار داده است و تفصیل آن بنا بر استفاده‌ی برخی از مفسران از روایات مربوطه این بوده که ابتدا حضرت موسی عليه السلام بنی اسرائیل را دعوت به احترام و تعطیل روز جمعه کرد که در آیین ابراهیم این چنین بوده که هر هفته روز جمعه دست از کارهای معمولی خود کشیده و به اعمال عبادی می‌پرداختند؛ ولی بنی اسرائیل بر اساس روحیه‌ی لجوجی که داشتند به هر بهانه‌ای بود از پذیرش این دستور امتناع کرده و روز شنبه را ترجیح دادند؛ خدا هم آن را پذیرفت اما با محدودیت‌هایی از حیث خوراک و جهات دیگر. و تازه آن قوم عنود در روز انتخابی خود نیز اختلاف کردند و عاقبت دچار مجازات الهی شدند. بنابراین مسأله‌ی شنبه از امتحانات الهی بوده که خدا درباره‌ی قوم یهود پیش آورده است که می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا جُعِلَ السَّبْتُ عَلَى الَّذِينَ اخْتَلَفُوا فِيهِ وَإِنَّ رَبَّكَ لَيَحْكُمُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فِيمَا كَانُوا فِيهِ يَخْتَلِفُونَ﴾

حقیقت اینکه موضوع شنبه [و احکام مربوط به آن] مجازاتی بوده که خدا برای کسانی که درباره‌ی آن اختلاف کرده‌اند [بعضی آن را پذیرفته و بعضی نپذیرفته‌اند] قرار داده است و یقیناً پروردگار تو روز قیامت در میان آنها راجع به آنچه که با یکدیگر اختلاف می‌ورزیدند داوری می‌نماید.

## پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سه برنامه‌ی اجرایی

در آیات بعد، خداوند حکیم به رسول گرامی‌اش دستور می‌دهد: در مقام دعوت مردم به راه خدا این سه برنامه را اجرا کن:

۱- حکمت ۲- موعظه و پند و اندرز نیکو ۳- مجادله و گفتگو به روشی نیکوتر.

## معنا و مفهوم حکمت

چون طبقات و اصناف مردم از لحاظ افکار و اخلاق و حالات روحی، مختلف و گوناگونند، طبعاً با هر گروهی باید مناسب با وضع و حالش سخن گفت، از اینرو با صنف دانشمند و اهل منطق و استدلال و برهان، باید از راه حکمت که همان راه منطق و استدلال است وارد شد و آثار ربوبیت ربّ و صنّع صانع را به آنان نشان داد. در آیه هم چنانکه

می‌بینیم سخن از «ربّ» به میان آمده و فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ﴾؛ و «ربّ» همان مدبّر علیم قدیری است که این نظام حیرت‌انگیز کائنات را به وجود آورده و هر موجودی را بر اساس نظم و حسابی دقیق از مرتبه‌ی نقص حرکت داده به مرتبه‌ی کمال نوعی خود می‌رساند. ﴿...رَبُّنَا الَّذِي أَعْطَى كُلَّ شَيْءٍ خَلْقَهُ ثُمَّ هَدَى﴾؛<sup>۱</sup> و همان ذات اقدس علیم قدیر است که برای عالم انسان که عالم عقل و اراده و اختیار است برنامه‌ی خاصی به نام برنامه‌ی دین تنظیم کرده و در اختیار او قرار داده است تا با عمل به آن برنامه، راه تکامل را بیسماجد و به مرتبه‌ی اعلای از کمال خود که تقرّب به ذات اقدس حضرت حق است نائل گردد.

### اسلام اضطراری، اسلام اختیاری

تمام کائنات از جماد و نبات و حیوان از آن نظر که تکویناً تابع قانون مقرر از جانب خالق خود می‌باشند، در واقع مُسَلِّم به اسلام اضطراری هستند و توانایی تخلف از قانون خداداد خود ندارند. اما از انسان که دارای عقل و اراده و اختیار است، علاوه بر «اسلام اضطراری» که از بُعد جسمانی خود دارد، «اسلام اختیاری» هم از لحاظ بُعد روحانی و ایمانی اش خواسته‌اند که باید از روی اراده و اختیار خود، تسلیم مقررات تشریحی پروردگار خود باشد تا به سعادت ابدی نائل گردد.

این بدن و اعضای بدن ما را در رحم مادر بدون اطلاع و آگاهی ما ساخته‌اند و چه زیبا و هر عضوی را در جای خود دقیق و حساب شده برای کاری مخصوص ساخته‌اند آنجا ما اسلام اضطراری و تکوینی داشته‌ایم و هر چه را که می‌دادند می‌گرفتیم و قادر بر امتناع و نپذیرفتن نبودیم و لذا این چنین مجهّز به جهازات کامل از مادر متولّد شده‌ایم. اینک که به دنیا آمده‌ایم و در مسیر عقل و اراده و اختیار حرکت می‌کنیم، به حکم عقل موظّفیم برنامه‌ی تشریحی خود را نیز که برای تأمین حیات جاودانه‌ی پس از مرگ ما تنظیم شده است به گونه‌ی اسلام اختیاری بپذیریم و دیگران را هم به پیمودن این راه سعادت دعوت کنیم و چنانکه گفتیم، این آیه‌ی شریفه برای دعوت مردم سه‌راه ارائه فرموده است:

نخست طریق «حکمت» که در واقع تحریک عقل است و به جنبش درآوردن فکر و به میان کشیدن پای استدلال و اقامه‌ی برهان.

از باب مثل در مقام اثبات صانع حکیم برای عالم می‌گوییم: به حکم عقل، هر حادثی

۱- سوره‌ی طه، آیه‌ی ۵۰.



نیاز به مُخَدِّث دارد، یعنی هر پدیده و هر موجودی که مسبوق به عَدَم بوده و الآن لباس هستی به خود پوشیده است، طبیعی است که پدید آورنده‌ای داشته است، وگرنه برای همیشه در عَدَم باقی می‌مانده است؛ الحال می‌بینیم که این عالم مملو و سرشار از حادثات است، دست روی هر موجودی بگذاریم می‌بینیم مسبوق به عَدَم بوده یعنی قبلاً نبوده و بعد به وجود آمده است.

از باب مثال ما جمع حاضر که اینجا نشستیم، به طور مسلم صد سال پیش هیچ کدامان روی این زمین و زیر این آسمان نبوده‌ایم و اکنون هستیم، پس به طور مسلم دستی به سوی ما دراز شده و ما را از نیستی به هستی آورده است، همچنین همه چیز از ماه و خورشید و ستارگان، از جماد و نبات و حیوان و انسان و یکپارچه تمام عالم مسبوق به عَدَم بوده و حادث می‌باشد و طبعاً مُخَدِّث می‌خواهد و او ذات اقدس الله جلّ جلاله است که همه را از کَتَم عَدَم به عرصه‌ی وجود آورده است.

### خدا واجب الوجود است

البته اشتباه نشود، ما نمی‌گوییم: هر موجودی احتیاج به مُوجِد و ایجادکننده دارد تا کسی بگوید پس خدا هم مُوجِد و ایجاد کننده می‌خواهد. نه، ما می‌گوییم هر حادثی مُخَدِّث می‌خواهد و هر پدیده‌ای به پدید آورنده نیازمند است، اما خدا که حادث و پدیده نیست، بلکه او قدیم است و ذات اقدس او عین هستی و واجب الوجود است و فقر و نیاز از هیچ جهت به ساحت اقدس او راه ندارد، غیر او هر چه هست ممکن الوجود است و ممکن الوجود در ذات خود عَدَم است و نیاز به واجب الوجود دارد تا به اراده‌ی او موجود گردد.

از باب تقریب به ذهن به بیان ساده گفته می‌شود شوری هر چیزی به نمک است، اما شوری نمک از خودش است و ذاتاً شور است، چربی هر چیزی از روغن است، اما چربی روغن از خودش است و ذاتاً چرب است. وجود و هستی عالم نیز از خداست، اما وجود و هستی خدا از خودش است و ذاتاً عین وجود و هستی است. عالم ممکن الوجود است و خدا واجب الوجود، ممکن الوجود بدون ایجاد از جانب واجب الوجود امکان وجود ندارد. عالم حادث است و نیاز به مُخَدِّث دارد ولی خدا قدیم است و وجودش آغاز ندارد.

### پاسخ متین امام صادق علیه السلام به مرد مادی مسلک

ابوشاکر دیصانی، یکی از پیشوایان مسلک مادی خدمت امام صادق علیه السلام رسید و گفت:

ما معتقدیم که عالم با همه چیزش قدیم است و ازلی، آغاز ندارد و همیشه بوده است و شما که می‌گویید عالم حادث است و قبلاً نبوده و بعد پدید آمده است دلیلتان چیست؟ آنجا بچه‌ای بود و تخم مرغی در دستش، امام علیه السلام آن تخم مرغ را از دست بچه گرفت و روبه ابوشاکر فرمود: این تخم مرغ را می‌بینی، زیر این پوست دو مایع غلیظ هست که به هم مخلوط نمی‌شوند، مایعی سفیدرنگ و در وسط آن مایعی زردرنگ، این تخم را ما زیر بال مرغی می‌گذاریم بعد از چند روز دیواره‌ی آن شکافته می‌شود و جوجه‌ای با بال و پر رنگین از آن بیرون می‌آید، حال این تخم مرغ که هم اکنون در دست ماست مثلاً ده روز پیش اصلاً وجود نداشته و از مرغی تولید شده است و جوجه‌ای هم که از این تخم مرغ بیرون خواهد آمد، اکنون وجود ندارد و بعد از ده روز موجود خواهد شد، حال آیا معقول است که بگوییم این تخم مرغی که ده روز قبل نبوده و الآن هست و جوجه‌ای که الآن نیست و ده روز بعد خواهد موجود شد همیشه موجود بوده است؟

بدیهی است که این حرفی نامعقول است، تمام اجزای عالم به همین کیفیت است، یعنی دست روی هر موجودی از موجودات عالم که بگذارید می‌بینید اول نبوده و بعد موجود شده است و لذا نتیجه می‌گیریم که عالم تماماً حادث و عقلاً نیازمند به مُخَدِّث است. آن مرد مادّی مسلک که دارای انصاف بود این بیان مستدلّ و ساده را که از امام علیه السلام شنید با خضوع تمام گفت:

﴿دَلَّلْتُ فَأَوْضَحْتَ وَ قُلْتُ فَأَحْسَنْتَ وَ ذَكَرْتَ فَأَوْجَزْتَ﴾؛<sup>۱</sup>

با دلیل و برهان این مطلب را روشن کردی، سخن گفتمی و چه نیکو سخن گفتمی، حقیقت را بیان کردی و مختصر و کوتاه هم بیان کردی.

این حکمت است که با مغز و فکر و عقل کار دارد و آیه‌ی شریفه آن را نخستین راه دعوت به سوی خدا نشان داده و فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ﴾؛

### معنا و مفهوم موعظه

و اما موعظه دوّمین راه دعوت است که با عاطفه‌ی انسان در ارتباط است و احساسات را تحریک می‌کند و آدمی را به پذیرش حرف حق و اوستاد، هستند افرادی که با روش استدلال و اقامه‌ی براهین عقلی آشنایی چندانی ندارند، اما قلبی رقیق و لطیف دارند و روحاً

دارای لجاج و عناد هم نمی‌باشند، از شنیدن مواعظ توأم با صداقت و اخلاص از جانب گوینده، متنبه می‌شوند و به راه می‌آیند. این مواعظی حسنه است که نباید توأم با خشونت در گفتار و تحقیر طرف مقابل باشد که نتیجه‌ی عکس خواهد داد.

موعظه‌ای بلیغ از امام امیرالمؤمنین علیه السلام

امام امیرالمؤمنین علی علیه السلام را بنگرید که چگونه مشفقانه و دلسوزانه خطاب به بندگان خدا می‌فرماید:

(أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا الدُّنْيَا دَارٌ مَجَازٍ وَالْآخِرَةُ دَارٌ قَرَارٍ فَخُذُوا مِنْ مَمَرِكُمْ لِمَقَرِّكُمْ)؛

ای مردم، این دنیا گذرگاه است و آخرت قرارگاه، اینک از گذرگاهتان برای قرارگاهتان توشه بگیرید.

(وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ)؛<sup>۱</sup>

پیش از اینکه بدن‌هایتان از دنیا بیرون برود، دل‌هایتان را از آن بیرون ببرید.

تا دنیا شما را از خود نرانده و بیرون‌تان نکرده است، شما دنیا را از خود برانید و از خانه‌ی دل بیرونش کنید. عشق به خدا و آخرت را در دل بنشانید تا بدن نیز آماده برای رفتن به آنجا گردد. شما که به این مجلس آمده‌اید، اوّل قلبتان به این مجلس آمده سپس بدن را حرکت داده به اینجا آورده‌اید، یعنی اوّل به خاطر آورده‌اید که اینجا مجلسی هست و اشتیاق شرکت در آن در قلبتان پیدا شده است و بعد حرکت کرده به اینجا آمده‌اید، در دنیا هم نسبت به عالم آخرت چنین باشید، ابتدا مرگ و برزخ و محشر و بهشت و جهنّم را به خاطر بیاورید که به طور مسلّم از این سرا به آن سرا خواهید رفت و آنگاه با جدّ تمام به تحصیل زاد و توشه برای این سفر بپردازید، این است معنای اخراج قلب از دنیا پیش از بدن که می‌فرماید: (وَ أَخْرِجُوا مِنَ الدُّنْيَا قُلُوبَكُمْ مِنْ قَبْلِ أَنْ تَخْرُجَ مِنْهَا أَبْدَانُكُمْ)؛ تا نمرده‌اید به فکر آخرت بیفتید و خود را آماده برای رفتن سازید.

(إِنَّ الْمَرْءَ إِذَا هَلَكَ قَالَ النَّاسُ مَا تَرَكَ وَ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ مَا قَدَّمَ)؛<sup>۲</sup>

آدمی وقتی مرد [و جنازه‌اش روی دوش‌ها رفت] مردم می‌گویند از خود چه باقی گذاشته است اما ملائکه می‌گویند از خود چه پیش فرستاده است.

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۱۹۴.

۲- همان.

(يَا بَنَ آدَمَ عِشْ مَا شِئْتَ فَاِنَّكَ مِيْتُ اَحِبِّ مَا شِئْتَ فَاِنَّكَ مُفَارِقُهُ وَ  
اعْمَلْ مَا شِئْتَ فَاِنَّكَ مَجْزِيٌّ بِه)؛

ای فرزند آدم، هر چه می خواهی زنده بمان، عاقبت خواهی مرد دل به هر که  
می خواهی ببند، عاقبت از او جدا خواهی شد، هر چه می خواهی بکن، عاقبت  
مجازات آن را خواهی دید.

### شرایط موعظه

این موعظه است و موعظه‌ی حسنه است که تحریک عواطف می کند و آدمی را از  
خواب غفلت بیدار می سازد و به فکر تحصیل زاد و توشه‌ی آخرت و امی دارد، منتهی موعظه  
نیز از حیث اثرگذاری مشروط به شرایطی است که از زبان چه کسی صادر شود و در قلب  
چه کسی بنشیند، زیرا نه گوینده‌ها همه یکسانند و نه شنونده‌ها همه در حال و وضع مناسبند.  
گاهی يك جمله‌ی ساده و کوتاه از زبان يك گوینده‌ی مهذب صاحب تأثیر نفس  
صادر می شود که تکان در دل جمعی شنونده می افکند و جداً دگرگونشان می سازد، در  
صورتی که همان مطلب با بیانی فصیح تر و مفصل تر از زبان گویندگان دیگر صادر می شود،  
اما کمترین تکانی در شنوندگان ایجاد نمی کند.

### مواعظ اثرگذار مرحوم شوشتري

در حالات مرحوم شیخ جعفر شوشتري (رضوان الله علیه) که از اعظام علمای گذشته بوده  
نقل شده است: در شوشتر رسم بوده که ایام عید نوروز که مردم به تنظیف خانه‌ها و تعمیر و  
نوسازی وسایل زندگی می پرداختند، مسگرها که کارشان اصلاح ظرف‌های فرسوده بود در  
کوچه‌ها می گشتند و صدا می زدند: دیگ سفید می کنیم، دیگ سفید می کنیم. مقصودشان  
این بود دیگ‌هایی را که در طول سال در خانه‌ها کار کرده و سیاه شده است بگیرند و سفید  
کنند. در آن ایام مرحوم شیخ جعفر روزی در يك مجمع عظیمی منبر رفت، تا روی منبر  
نشست بعد از حمد و ثناء و صلوة فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ قَدْرًا نَبِيَّصٌ قَدْرًا نَبِيَّصٌ)؛

ای مردم، ما دیگ سفید می کنیم، دیگ سفید می کنیم.

مقصودش این بود دیگ دل‌ها بر اثر نافرمانی‌ها و بدعملی‌ها سیاه شده است، آیا وقت  
آن نرسیده که این دل‌های سیاه را سفید کنیم؟ مردم، شما که دیگ‌های آستان را در این ایام

سفید می کنید، آیا دیگرهای جانتان نیاز به سفید کردن ندارد؟  
 نقل شده است این حرف چنان دگرگونی و انقلاب در دل‌های شنوندگان ایجاد کرد که مجلس يك جا تکان خورد و صدای ناله و شیون از مجلسیان برخاست!  
 روز دیگری هم بالای منبر نشست و گفت: الآن که از منزل به مسجد می آمدم، بین راه چارپایی را دیدم باری سنگین بر دوشش گذاشته بودند، آن زبان بسته نفس زنان آن بار سنگین را می کشید و می برد، دلم به حال آن حیوان سوخت، همچنان به او نگاه می کردم تا مقابل خانه‌ای رسید و بار از دوشش برداشتند. او که نفسی به راحت کشید، نگاهی به من کرد، دید من با ترخم به او نگاه می کنم. به من گفت: ای شیخ برو به حال زار خودت گریه کن، من که با هر زحمتی بود بام را به مقصد رساندم و راحت شدم، اما تو با این کوله بار سنگین گناهان کی و چگونه به مقصد خواهی رسید تا راحت شوی.

آنگاه فرمود: آری ای مردم، این الاغ است که وقتی کنار يك نهر آب می رسد و می بیند که نمی تواند از آن عبور کند، قدم از قدم بر نمی دارد اما تو ای انسان کنار جهنم سوزان می رسی بی پروا جلو می روی، آن حیوان خود را به آب نمی زند اما تو خود را به آتش می زنی.  
 این سخنان به ظاهر ساده را گوینده از دلی پاك و نیتی صاف می گفت و شنونده هم با قلبی آماده و حق پذیر می گرفت، دو سیم دل متناسب به هم می رسیدند و جذبه‌ی مغناطیسی دل‌های پاك و نیت‌های صاف سبب تأثیر و تأثر می گشت و جرعه‌ای می زد و روشنایی ایمان در جان‌ها پیدا می شد. اما امروز چه عرض کنم که گوینده و شنونده در چه وضع و حالی هستیم.

### سبب بی اثر بودن موعظه

شنیده‌ام از بزرگی پرسیدند: (ما لَنَا لَا نَنْتَفِعُ مِنْ مَوَاعِظِ عُلَمَائِنَا)؛ ما را چه شده که از موعظه‌های عالمانمان بهره نمی‌بریم؟ او در جواب گفت: (الْمُسْتَمِعُ عَقِيمٌ وَالْوَاعِظُ خَصِيٌّ)؛ شنونده عقیم است و گوینده خصی. «عقیم» مرد یا زنی است که فرزنددار نمی‌شود (نازا) و «خصی» مردی است که بیضه‌هایش را کشیده‌اند و قدرت تولید فرزند را از دست داده است (اَحْتَه). مرد و زنی که یکی عقیم است و دیگری خصی، طبیعی است که توانایی تولید فرزند نخواهند داشت و بی‌ثمر خواهند بود.

حال آن مرد بزرگ گفته است علت بی بهره بودن مردم از موعاظ، این است که شنونده‌ها عقیمند و گوینده‌ها خصی؛ در آن صورت طبیعی است که گفتارها ثمربخش

نخواهد شد. فرموده‌اند:

(إِنَّ الْكَلَامَ إِذَا خَرَجَ مِنَ الْقَلْبِ دَخَلَ فِي الْقَلْبِ وَإِذَا صَدَرَ مِنَ اللِّسَانِ لَا يَتَجَاوَزُ الْأَذَانَ)؛

سخن کز دل برون آید، نشیند لاجرم بر دل و اگر جز زبان ریشه نداشته باشد، از گوش‌ها فراتر نمی‌رود [و در دل‌ها نمی‌نشیند].

مادر جوان مرده را لازم نیست کسی نوحه‌گری بیاموزد، او نوحه از دل داغ‌دیده‌اش می‌جوشد و دل‌ها را می‌سوزاند. اما اگر جوانی مرده است و گریه کن ندارد، زنی را اجیر می‌کنند که بیا به جای مادر برای این جوان نوحه‌گری کن او اوّل باید برود راه و رسم نوحه‌گری از مادران جوان‌مرده یاد بگیرد و ببیند آنها چگونه ناله می‌کنند و چگونه بر سر و سینه‌ی خود می‌کوبند و چنگک به صورت می‌زنند. تازه بعد از تمام این یاد گرفتن‌ها نوحه‌اش هیچ اثری در دیگران نمی‌کند، هر چه ناله و افغان سر می‌دهد و ویل و واویل می‌کند، تکان در دلی نمی‌افکند و چشمی را نمی‌گریاند، چرا؟ چون نوحه‌اش نوحه‌ی دل نیست، تقلید و صورت‌سازی است، اما آن مادر جوان‌مرده را ببین یک آه که از دل پر درد می‌کشد، در و دیوار را می‌لرزاند و دل‌ها را می‌سوزاند و چشم‌ها را می‌گریاند.

این ما مقلدان بی‌حقیقتیم که نوحه‌ی تقلیدی سر می‌دهیم، نه خود را منقلب می‌کنیم و نه در دیگران ایجاد انقلابی می‌نماییم، آه و واویل ما مصنوعی است نه طبیعی، اگر طبیعی و برخاسته از دل بود، دنیا را با همین منابر پرشور خود تکان می‌دادیم.

به هر حال آیه‌ی شریفه‌ی مورد بحث برای دعوت مردم به راه خدا، سه طریق ارائه فرموده است: طریق اوّل «حکمت» و دوّم «موعظه‌ی حسنه» بود که فرمود: ﴿أَدْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ﴾؛ و هر دو توضیح داده شد.

### معنا و مفهوم جدال احسن

و طریق سوّم «جدال احسن» است که می‌فرماید: ﴿وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛ افرادی پیدا می‌شوند که نه با روش استدلال و اقامه‌ی برهان عقلی آشنایی دارند که از طریق حکمت با آنها بشود مواجه شد و نه دارای قلبی رقیق و احساساتی لطیف می‌باشند که از طریق موعظه‌ی حسنه، عواطفشان را تحریک کرد و بیدارشان ساخت. طبعاً اهل مجادله و خواهان بحث و گفتگو هستند.

با آنها باید به مجادله و بحث و گفتگو پرداخت، اما نه به گونه‌ی مکابره و ستیزه جویی که بخواهیم مغلوبیت طرف مقابل و غالبیت خود را به ثبوت برسانیم، این خوبی زشت و خُلقی ناپسند است، بلکه باید با چهره‌ای متین و رفتاری توأم با احترام و ادب به سخنش گوش بدهیم، آنگاه از لابه‌لای سخنانش مطلبی را که مورد قبول خودش هست و مطابق با مقصود ماست بگیریم و آن را پایه برای اثبات مطلب مقصود قرار دهیم و او را قانع سازیم. باز هم مراقب باشیم که بحث ما عاری از هرگونه تحقیر و توهین و خشونت باشد که نتیجه‌ی عکس خواهد داشت و نقض غرض خواهد شد. این دعوت به راه حق از طریق مجادله به «جدال احسن» است که آیه می‌فرماید: ﴿وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾.

### نمونه‌ای از هدایت به گونه‌ی جدال احسن

جمله‌ی پایانی آیه فرموده است:

﴿إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ﴾؛

پروردگار تو بهتر از هر کسی می‌داند که چه کسانی از راه او منحرف گشته و چه کسانی به راه آمده‌اند.

یعنی وظیفه‌ی شما دعوت مردم به راه خدا از این سه طریق است، حال آیا چه کسانی این دعوت شما را می‌پذیرند و چه کسانی از قبول آن سربیزی می‌کنند، تنها خدا می‌داند و بس. شما نسبت به نتیجه‌ی کار مسئولیتی نخواهید داشت.

اینجا مناسب آمد نمونه‌ای از هدایت به گونه‌ی «جدال احسن» از رفتار امام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شود. می‌دانیم که آن حضرت در میان اصحابش مکرراً می‌فرمود:

(أَيُّهَا النَّاسُ سَلُونِي قَبْلَ أَنْ تَقْفِدُونِي فَلَأَنَا بِطُرُقِ السَّمَاءِ أَعْلَمُ مِنِّْي بِطُرُقِ الْأَرْضِ)؛<sup>۱</sup>

ای مردم! تا مرا از دست نداده‌اید، از من بپرسید آنچه می‌خواهید، چه آنکه من به راه‌های آسمان، آشناتر از راه‌های زمینم.

در یکی از مجامع که این را فرمود، از وسط مجلس مردی برخاست که قیافه‌اش شبیه به یهودان عرب بود، دارای موهای دراز مُجَعَّد و اندامی لاغر، در حالی که کتابی به گردش آویخته بود، ایستاد و با زبانی تند و جسورانه خطاب به امام علیه السلام کرد و گفت: (أَيُّهَا الْمُدَّعِي مَا

۱- نهج البلاغه‌ی فیض، خطبه‌ی ۲۳۱.

لَا يَعْلَمُ وَ الْمُقَلَّدُ مَا لَا يَفْهَمُ أَنَا السَّائِلُ فَاجِبٌ؛<sup>۱</sup> ای کسی که ادعای چیزی می کنی که نمی دانی به سؤالم جواب بده. تا این سخن بی ادبانه از زبان او شنیده شد، افرادی که نزدیک او بودند از جا برخاستند که تأدیبش کنند، امام علی<sup>علیه السلام</sup> به آنها فرمود بنشینند، آنگاه این جمله ی بسیار آموزنده ی مکتبی را فرمود:

(إِنَّ الطَّيِّسَ لَا تَقُومُ بِهِ حُجَجُ اللَّهِ وَ لَا تَظْهَرُ بِهِ بُرَاهِينُ اللَّهِ)؛<sup>۲</sup>

با خشم و خشونت که نمی شود دین خدا را به پا داشت و دلایل و براهین الهی را روشن ساخت.

امام علی<sup>علیه السلام</sup> اول مردم را که می خواستند آن مرد جسور را تنبیه کنند ملامت کرد و ساکتشان نمود و آنگاه با کمال مهربانی و چهره ی باز به آن مرد فرمود:

(إِسْأَلُ بِكُلِّ لِسَانِكَ وَ مَا فِي جَوَانِحِكَ)؛

با تمام آزادی بیان از هر چه می خواهی بپرس و آنچه که در دل داری بگو.

همین یک جمله کافی بود که آن مرد جسور را به خضوع در برابر آن روح بزرگ وادارد و از جسارت و گستاخی اش شرمنده سازد. او شروع به سؤالاتی گوناگون نمود و جواب های کافی شنید. حال آن سؤال ها و جواب ها چه بوده نقل نشده است همین قدر نوشته اند که حضار در مجلس با کمال تعجب دیدند آن مرد با خضوع تمام گفت: (أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ)؛<sup>۳</sup> این یک نمونه ی بسیار روشن از نوع مجادله ی به «جدال احسن» است که خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرموده است: ﴿ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ جَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ﴾؛<sup>۴</sup> مردم را به راه خدا دعوت کن.

### دعوت الی الله، مهمترین شأن انبیاء و اولیاء علیهم السلام

مهمترین شأنی که انبیاء و ائمه علیهم السلام دارند، همین شأن دعوت «الی الله» است که از عهده ی هیچ فردی از افراد بشر عادی بر نمی آید. دعوت الی الله یعنی حرکت دادن جامعه ی بشر به سوی خدا کمال لایتناهی؛ ارزش هر راهنما، بستگی دارد به ارزش آن مقصدی که انسان برای رسیدن به آن به راه افتاده است و ارزش آن کسی که رو به آن مقصد می رود. هر چه مقصد عظیم تر و راه خطرناک تر باشد و راهرو هم شریف تر، طبیعی است که راهنمای در

۱- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱.

۲- بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۲۳۱.

۳- سفینة البحار، ج ۱، ص ۵۸۶ (سأل) تفصیل سؤال و جواب ها، در بحار الانوار، ج ۱۰، صفحات ۱۲۶ تا ۱۲۸ نقل شده است.



آن راه هم بزرگ‌تر و ارزشمندتر خواهد بود.

حال آیا می‌توان مقصدی بالاتر و عظیم‌تر از ذات اقدس حق - عز و علا - تصور کرد؟ در عالم خلق نیز شریف‌تر از انسان که همه‌ی کائنات مقدمه‌ی وجود او هستند نتوان یافت، بنابراین عالی‌ترین و ارزشمندترین کار، حرکت دادن انسان، این شریف‌ترین مخلوق خداست به سوی خدا که عظیم‌ترین مقصد است و این مهم‌ترین شأن و کار انبیاء علیهم‌السلام است که دعوت الی الله است و خدا خطاب به رسول مکرمش فرموده:

﴿قُلْ هَذِهِ سَبِيلِي أَدْعُوا إِلَى اللَّهِ عَلَىٰ بَصِيرَةٍ أَنَا وَمَنِ اتَّبَعَنِي...﴾<sup>۱</sup>

بگوراه من [و کار من] این است که دعوت به سوی الله می‌کنم [آن هم] با بصیرت و بینایی خاصی که اختصاص به من و پیروان من دارد...

در خطاب دیگری فرموده است:

﴿يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا ﴿۱﴾ وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ وَ سِرَاجًا مُنِيرًا ﴿۲﴾﴾

ای پیامبر، ما تو را فرستاده‌ایم که شاهد [اعمال خلق] و بشارت دهنده [به نیکان] و هشداردهنده [به بدکاران] و دعوت کننده به سوی الله با اذن او و چراغی روشنگر باشی.

در زیارت جامعه هم از شئون با عظمت خاندان عصمت علیهم‌السلام آمده است:

(الدُّعَاةُ إِلَى اللَّهِ وَالْقَادَةَ إِلَى سَبِيلِهِ وَالْأَدْلَاءَ عَلَى مَرَضَاتِهِ)؛

آنها، دعوت کنندگان به سوی الله و راهبران در راه خدا و بیان کنندگان عوامل جلب رضا و خشنودی خدا می‌باشند.

### خودشناسی، مولد خداشناسی

از طرفی هم می‌دانیم که قدم اول در خداشناسی، خودشناسی است، چون از همه چیز و همه کس نزدیک‌تر به انسان، خود انسان است. وقتی آدمی خود را به فقر و نیاز همه جانبه شناخت، طبعاً خالق خود را به غنا و بی‌نیازی همه جانبه می‌شناسد که فرموده‌اند:

(مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّهُ)؛

آن کس که خود را شناخته، به یقین رب خود را شناخته است.

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۰۸.

۲- سوره‌ی احزاب، آیات ۴۵ و ۴۶.

بنابراین اگر بگوییم انبیاء علیهم السلام کارشان دعوت انسان به شناختن خودش است درست گفته ایم و منافاتی ندارد با این سخن که گفتیم انبیاء علیهم السلام کارشان دعوت به خداشناسی است، چرا که خودشناسی با خداشناسی تلازم دارند و لازم و ملزوم یکدیگرند.

آدمی ابتدا با شناختن اجمالی خود خدا را می شناسد و آنگاه با شناختن خدا و اطاعت امر و نهی او، به کمال معرفت انسانی خود نائل می گردد و به بیان دیگر خودشناسی مولد خداشناسی و خداشناسی، مکمل خودشناسی است. از آن طرف هم خودشناسی، مستلزم خداشناسی و خداشناسی نیز لازمه اش خودشناسی و محرومیت از نیل به کمال انسانی است. این گفتار خداوند حکیم است که می فرماید:

﴿...تَسُوا اللَّهَ فَأُنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾؛<sup>۱</sup>

...[مردم] خدا را فراموش کردند و خدا هم آنها را به [عذاب] خود فراموشی مبتلایشان نمود...

آنچنان به شناختن موجودات خارج از خود پرداختند که اصلاً به یاد خود نیفتادند تا ببینند آیا خودشان چیستند و کیستند، از کجا آمده اند و به کجا می روند و برنده شان کیست و هدفش از آوردن و بردن اینان چیست؟ در صورتی که امتیاز انسان از سایر حیوانات، به داشتن نیروی تفکر و اندیشیدن است؛ او باید بیندیشد که هر مخلوقی تا به هدف و غایت از خلقتش نرسیده است، در واقع تحقق نیافته و موجود نشده است.

از باب مثل يك هسته ی خرما تا در زیر خاک تحت تأثیر عوامل متعدّد از آب و نور و هوا حرکت نکرده و تبدیل به درخت و شاخ و برگ و خوشه ی خرما نشده، بدیهی است که خرما نشده است. يك غنچه ی گل تا شکفته نشده و تبدیل به بوته ی پر از گلبرگ های لطیف و خوشرنگ و معطر نشده، گل نشده است. نطفه ی انسان تا طیّی مراحل گوناگون - از علقه و مُضْغَه و جنین - نکرده و به این صورت که اکنون هست نرسیده، بدن انسان نشده است و چه بسیارند که در همان مراحل اوّلیّه سقط شده و از بین رفته اند.

### برخورداری از سیر روحی لازمه ی انسان شدن

حالا انسان دارای دو بُعد جسمی و روحی است، همان طور که در بُعد جسمی طیّی مراحل می کند تا به این غایت از سیرش که مثلاً در سنّ چهل سالگی دارای بدنی مجهّز به

۱- سوره ی حشر، آیه ی ۱۹.

جهازات جسمانی است می‌رسد، در بُعد روحی نیز باید طیّ مراحلی کند تا به غایت این سیرش که لقاء الله و دیدار خداست نائل گردد و تا به این غایت از سیرش نرسیده در واقع انسان نشده است و انسانیت خود را نشناخته و آن را نیافته است. ﴿...تَسْأَلُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ...﴾.

آری، خدانشناسی، خودشناسی و خدافراموشی، خودفراموشی است؛ آنگونه که انسان در سیر جسمانی، سقط جنین دارد، در سیر روحی هم چه بسیارند که در سنین شصت و هفتاد سالگی و پیش از رسیدن به غایت خلقتشان که لقاء الله است سقط می‌شوند. منتهی با این تفاوت که آن جنین سقط شده را در پارچه‌ای می‌پیچند و در گودالی زیر خاک دفن می‌کنند، اما این جان‌های سقط شده را در میان گودالی از گودال‌های سوزان جهنم برزخی می‌افکنند تا نوبت جهنم محشری‌شان برسد. (اعاذنا الله مِنْ هَذَا الْخِزْيِ الْعَظِيمِ وَالْعَذَابِ الْأَلِيمِ)؛ خداوند حکیم اینگونه آدمیان را به عنوان «خاسرین انفسهم» یعنی خودباختگان معرفی کرده که می‌فرماید:

﴿أُولَئِكَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ...﴾<sup>۱</sup>؛

اینان همان کسانی هستند که سرمایه‌ی وجود خود را از دست داده و رشکست شده‌اند...

در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿...قُلْ إِنَّ الْخَاسِرِينَ الَّذِينَ خَسِرُوا أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ...﴾<sup>۲</sup>؛

...بگو: زیانکاران واقعی، آن کسانی هستند که سرمایه‌ی عمر و جان خود و

حتی بستگان خود را در روز قیامت از دست بدهند...

نه از حقیقت انسانیت خویش آگاه گشته و از سرمایه‌ی عمر خود بهره‌ای برده‌اند و نه از جانب افراد خانواده‌شان نصیبی عائدشان شده است. ﴿...أَلَا ذَلِكُمْ هُوَ الْخُسْرَانُ الْمُبِينُ﴾<sup>۳</sup>؛ آگاه باشید! خسران و زیان آشکار همین است. پیش از رسیدن انسان به غایت خلقتش که «لقاء الله» است، از دنیا رفتن مانند سقط جنین است و سرانجام محرومیت از سعادت جاودان.

مقابله‌ی حساب شده با عنودان و مستکبران

و اما آیه بعد: ﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾؛

دستور دیگری می‌دهد برای مواجهه با گروه خاصی که نه اهل منطق و استدلالند که از

۱- سوره‌ی هود، آیه‌ی ۲۱.

۲- سوره‌ی زمر، آیه‌ی ۱۵.

۳- همان.

طریق حکمت و اقامه‌ی دلیل و برهان با آنها بشود سخن گفت و نه دارای لطافت روحی و حالت حق‌پذیری می‌باشند که از راه موعظه و پند و اندرز و نصیحت وارد شد و نه اهل بحث و گفتگو و مناظره هستند که بشود با آنها به مجادله به نحو «جدال احسن» نشست، بلکه مردمی لجوج و معاند و مستکبرند که نه تنها تن زیر بار قبول «دعوت الی الله» نمی‌دهند، بلکه در مقام ستیزگی با داعیان الی الله برآمده و دست به تعدی و تجاوز زده‌اند. در این صورت است که خدا اجازه‌ی مقابله‌ی به مثل با آنها را داده و در عین حال، رعایت قانون عدل و اصول اخلاقی را لازم می‌داند و می‌فرماید:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوِّقْتُمْ بِهِ﴾؛

اگر خواستید آنها را [در مقابل تعدی و تجاوزشان] مجازات کنید، تنها به همان مقدار که به شما تعدی و تجاوز شده است آنها را کیفر دهید [و نه بیشتر از آن].

﴿وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾؛

[و مع الوصف] اگر [تحمل کنید و] صبر و شکیبایی از خود نشان داده [عفوشان نمایند] این کار یقیناً برای صابران و شکیبایی کنندگان بهتر است.

### شان نزول آیه‌ی شریفه

در بعض روایات آمده که این آیه در جنگ احد که جمعی از مسلمانان از جمله حضرت حمزه رضی الله عنه عموی بزرگوار رسول اکرم صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند نازل شده است. هنگامی که رسول اکرم صلی الله علیه و آله پس از پایان یافتن جنگ کنار جسد عموی عزیزش آمد و او را در وضع تأثرانگیزی مشاهده فرمود که علاوه بر کشتن، گوش‌ها و بینی را بریده‌اند و پهلو را شکافته و جگر یا قلب او را بیرون کشیده‌اند، سخت دگرگون شد و با ناراحتی تمام، بَتَّ شُكْوَى به پیشگاه خدا کرد و عرضه داشت:

(اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَإِلَيْكَ الْمُشْتَكَى وَ أَنْتَ الْمُسْتَعَانُ عَلَيَّ مَا أَرَى)؛

خدا یا! حمد و شکر از آن توست و شکایت به تو می‌آورم و تو در برابر آنچه می‌بینم مدد کار من می‌باشی.

آنگاه فرمود: (لَئِنْ ظَفَرْتُ لَأَمْتَلَنَّ وَ لَأَمْتَلَنَّ وَ لَأَمْتَلَنَّ)؛ اگر من بر آنها بر کفار چیره شوم، آنها را مثلثه می‌کنم گوش و بینی‌شان را می‌برم آنها را مثلثه می‌کنم، آنها را مثلثه می‌کنم. یا

تأکید اشاره به شدت ناراحتی خود فرمود و در روایتی آمده که فرمود: هفتاد نفر از آنها را مثله می‌کنم. در این هنگام این آیه نازل شد:

﴿وَإِنْ عَاقَبْتُمْ فَعَاقِبُوا بِمِثْلِ مَا عُوقِبْتُمْ بِهِ وَلَئِنْ صَبَرْتُمْ لَهُوَ خَيْرٌ لِلصَّابِرِينَ﴾؛

اگر خواستید مجازات کنید، به همان مقدار که مورد تعدی و تجاوز قرار گرفته‌اید عقوبت کنید و [نه بیشتر و در عین حال] اگر صبر کنید [و عفو و گذشت داشته باشید] آن بهتر است.

آن حضرت به خدا عرض کرد: (أَصْبِرُ، أَصْبِرُ)، خدایا صبر می‌کنم، صبر می‌کنم.<sup>۱</sup> برخی از آقایان مفسران فرموده‌اند: طبق بعضی از روایات این جمله‌ی اگر پیروز شدیم در مقابل مثله‌ی یک نفر، جمعی از آنها را مثله می‌کنیم را بعضی از مسلمانان گفتند نه خود پیامبر اکرم ﷺ.

### رحمت خاص رسول اکرم ﷺ بر مشرکان قریش

پنج سال از این جریان گذشت و واقعه‌ی فتح مکه پیش آمد و پیامبر اکرم ﷺ بر مشرکان بیرحم سنگدل پیروز و مسلط شد و بر اساس روح رحیم و کریمانه‌اش فرمان عفو عمومی صادر کرد تا آنجا که خانه‌ی ابوسفیان دشمن سرسخت خود را در ردیف خانه‌ی خدا مأمن قرار داد و فرمود: هر که به خانه‌ی خدا بیاید، در امان و هر که به خانه‌ی ابوسفیان برود در امان است. بعد در حالی که در آستانه‌ی درب کعبه ایستاده بود، خطاب به سران قبایل مشرک که از ترس همچون مجسمه‌های بی‌روح در مسجد الحرام مقابلش صف کشیده و سرها به پایین ایستاده بودند فرمود:

(مَا تَقُولُونَ وَ مَا تَنْظُنُونَ)؛

شما اکنون درباره‌ی من چه فکر می‌کنید که من با شما چگونه رفتار خواهم کرد.

همه يك صدا گفتند:

(نَقُولُ خَيْرًا وَ نَنْظُنُ خَيْرًا أَحْ كَرِيمٍ وَ ابْنُ أَحْ كَرِيمٍ)؛

ما از تو جز خیر و لطف و کرم توقعی نداریم، تو را برادری بزرگوار و فرزند برادری بزرگوار می‌شناسیم.

آن حضرت در حالی که اشک از چشم‌های مبارکش می‌ریخت فرمود: من درباره‌ی

۱- بحار الانوار، ج ۲۰، ص ۶۳، با اندکی تفاوت.

شما همان سخن را می‌گویم که برادرم یوسف به برادرانش فرمود:

﴿... لَا تَثْرِبَ عَلَيْكُمْ الْيَوْمَ يَعْفِرُ اللَّهُ لَكُمْ وَ هُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ﴾؛<sup>۱</sup>

... من شما را حتی ملامت هم نمی‌کنم، خدا شما را ایامرزد که ارحم الراحمین است.

(إِذْ هَبُوا فَاَنْتُمْ الطُّلُقَاءُ)؛ بروید که همه آزادید.

مسلمانان وقتی بر کفار پیروز می‌شدند، می‌توانستند آنها را بکشند یا اسیرشان کرده،

برده‌ی خود قرار دهند ولی رسول خدا ﷺ نه آنها را کشت و نه اسیرشان کرد و نه برده‌ی

خود قرارشان داد، بلکه فرمود بروید که همه از آزاد شدگانید.

### بزرگواری ائمه‌ی دین ﷺ

عقیله‌ی بنی‌هاشم زینب کبری ﷺ در مجلس شوم یزید که با اسارت برده بودند با

همین کلمه‌ی طُلُقَاء آن نانجیب را سرکوفت داد و فرمود:

(أَمِنَ الْعَدْلُ يَا بَنَ الطُّلُقَاءِ تَخْدِيرُكَ حَرَائِرُكَ وَ إِمَائِكَ وَ سَوْقُكَ بَنَاتِ

رَسُولِ اللَّهِ سَبَايَا)؛

ای پسر آزادشدگان، آیا این جبران آن بزرگواری جد ما رسول خدا ﷺ بود

که دخترانش را به اسارت کشیده میان مجلس مردان آورده‌ای و زنان خود را

پس پرده‌نشانده‌ای.

در جنگ صفین معاویه به لشکریانش دستور داد شریعه‌ی فرات را در اختیار خود

بگیرند و آب را به روی لشکریان علی ﷺ ببندند. امیرالمؤمنین ﷺ پیام فرستاد که دستور بده

راه آب را باز کنند، او اعتنا نکرد، امام ﷺ به لشکریانش دستور داد حمله کردند و راه آب را

باز کردند و شریعه را در اختیار خود گرفتند. بعد از امام ﷺ اجازه خواستند که آنها هم راه

آب را به روی لشکریان معاویه ببندند. امام ﷺ فرمود: نه، آنها کار بد کردند ما نمی‌کنیم، راه

را باز کنید، آنها هم از لحاظ آب آزاد باشند.

### رؤیای صادق‌ه‌ی عالم سنی

از شیخ نصرالله ابن مجلسی که از معتمدین اهل سنت نقل شده که گفته است:

شب‌ی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب ﷺ را در خواب دیدم، گفتم: یا علی! شما مکه را فتح

می‌کنید و فرمان عفو عمومی صادر می‌کنید و حتی خان‌های ابوسفیان دشمن سرسخت خود

۱- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۹۲.

را در ردیف خانه‌ی خدا امان خانه قرار می‌دهید، ولی در روز عاشورا از طرف آل ابی سفیان درباره‌ی فرزند تو حسین علیه السلام و خانواده‌ی او چه ستم‌هایی که روا داشتند و چه جنایت‌هایی که نکردند.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: تو ابیات ابن صیفی را در این باره شنیده‌ای؟ گفتم: نه. فرمود: پیش او برو و اشعاری که راجع به این موضوع گفته از او بگیر. از خواب بیدار شدم. ابن صیفی را می‌شناختم که از شعرای معروف و به لقب (حیص و بیص) اشتهار داشت. به ملاقاتش رفتم و خوابم را برایش شرح دادم. او از شنیدن آن چنان منقلب شد که فریادی از دل کشید و با صدای بلند گریه سر داد و اشک فراوان ریخت.

آنگاه گفت: به خدای واحد قسم من این اشعار را همین این شب که تو خواب دیده‌ای

سروده‌ام و تا این لحظه احدی از آن آگاه نشده است. بعد شروع کرد به خواندن اشعار:

مَلَكُنَا فَكَانَ الْعَفْوُ لَنَا سَجِيَّةً	فَلَمَّا مَلَكَتُمْ سَالَ بِالذَّمِّ ابْطِخُ
حَلَلْتُمْ قَتْلَ الْأَسَارَى وَ طَالَمَا	عَدَوْنَا عَلَى أَسْرَى نَعْفُ وَ نَصْفَحُ
فَحَسْبُكُمْ هَذَا التَّفَاوُتُ بَيْنَنَا	وَ كُلُّ إِنَاءٍ بِالذِّي فِيهِ يَنْضَحُ

خلاصه‌ی ترجمه‌ی اشعار:

هنگامی که ما زمام حکومت را در دست داشتیم، عفو و گذشت، خوی و طبیعت ما بود، ولی شما که به سلطنت رسیدید، خون در روی زمین چون سیل جاری گشت.

شما کشتن اسیران را حلال کردید، ولی ما بر اسیران عفو و گذشت فراوان نمودیم. پس همین فرق میان ما بنی‌هاشم و شما بنی‌امیه است، چرا که هر ظرفی ترش‌شش از مایعی است که در میان آن است.<sup>۱</sup>

آنچه در ظرف وجود ماست، عدل است و عفو است و کرم و آنچه در ظرف وجود شماست، ظلم است و جفا و خشونت است و بیرحمی.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَ ارزُقْنَا معرفتَهُمْ وَ محَبَّتَهُمْ وَ وَقِّفْنَا لطاعتَهُمْ وَ اجْعَلْ خاتمةَ امرنا خيراً؛

والسَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحمةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ

۱- دارالسلام، ج اول، ص ۳۱۵، نقل از ابن خلکان، به نقل پند تاریخ، ج ۲، ص ۸۱.





أعوذ بالله من الشيطان الرجيم

﴿١٢٧﴾ وَأَصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ  
فِي صَبَقِ مِمَّا يَمْكُرُونَ  
﴿١٢٨﴾ إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ

و صبر کن و صبر تو جز به توفیق خدا تحقق پذیر نمی باشد و برای آنان [به خاطر  
عدم ایمانشان] اندوهگین مشو و از جهت توطئه و مکر آنها خود را در تنگنا  
مبین. یقیناً خدا همراه کسانی است که تقوا پیشه کنند و کسانی که نیکوکارند.

### عالی ترین خدمت انبیاء علیهم السلام به بشر

ذیل آیات پیشین عرض شد که عالی ترین خدمتی که انبیاء علیهم السلام به عالم انسان کرده اند،  
مسأله‌ی «دعوت الی الله» است که انسان را از لجنزار شهوات حیوانی بیرون کشیدن و به راه  
مستقیم تقرّب به خدا افکندن و به حیات ابدی و سعادت جاودانه رساندن، به راستی خدمتی  
است که هیچ خدمتی از لحاظ اهمّیت و ارزش انسانی به پای آن نمی رسد و در عین حال  
دشوارترین کارها هم هست؛ زیرا انسان بر حسب طبع و سرشت اولیّه اش محفوظ<sup>۲</sup> به تمایلات  
و شهوات فراوان است و لذا آدمی را طوری تربیت کنند که پا روی تمام شهواتش بگذارد و  
عقلش را حاکم بر آنها قرار داده و به راه خدا بیفتد کار سهل و ساده و آسانی نیست.

### هدمندی آفرینش غرائز و تمایلات

البته به این نکته هم باید توجه داشت که این امیال و آرزوها و هوس های موجود در  
وجود انسان، بیهوده و لغو و عبث نیست، بلکه تمام اینها مخلوق خداوند حکیم و خلقتشان

۱- سوره ی نحل، آیات ۱۲۷ و ۱۲۸.

۲- محفوظ: پیچیده.

حکیمانه و برای ادامه‌ی حیات بشر لازم است که بعضی در اصل حیات و برخی در تأمین لطائف حیات دخالت دارند.

از باب مثل اگر غریزه‌ی حبّ ذات در انسان نباشد، انسان به فکر تأمین خوراک و پوشاک و مسکن نمی‌افتد و در اندک زمانی تباہ می‌شود؛ ولی چون خود را دوست دارد و بقای خود را طالب است طبعاً برای تأمین خوراک و پوشاک و مسکن تلاش می‌کند. اگر غریزه‌ی جنسی در انسان نبود، تاکنون نسل بشر منقرض گشته بود، اگر غریزه‌ی حبّ جمال و زیبایی دوستی در آدمی نبود آثار هنری زیبا از او به وجود نمی‌آمد و زندگی خشک و بی‌مزه می‌شد. پس تمام این تمایلات و غرائز در وجود انسان، حکیمانه است و باید باشند؛ اما در حدّ تعادل، یعنی تا این میل و آرزو و هوس‌ها در وجود انسان به گونه‌ی متعادل است نافع به حال انسان است، ولی همین که از حدّ تعادل خارج شد و به مرز طغیان رسید در این صورت است که زیان‌بخش به حال او خواهد شد، مانند حرارت در بدن که تا در حدّ تعادل است سبب سلامت مزاج و شادابی و طراوت است و هنگامی که از حدّ تعادل خارج شد اسمش تب است و آدم تبار رنجور می‌شود و افکار و مشاعرش مختل می‌گردد.

### تفاوت تن تبار با روح تبار

همچنین آدمی هم که حرارت شهوت و غضب، حرارت حرص و بخل و طمع در وجودش از حدّ تعادل خارج شد، روحش تب می‌کند آنگاه روح تبار مانند بدن تبار نیست که در گوشه‌ای بیفتد و کاری به کسی نداشته باشد، او که آدمی شهوتران و درّنده‌خو گشته و آتش حرص و بخل و طمع از درونش شعله می‌کشد، دائماً در جست‌وخیز و خود را به آب و آتش زدن است! آنگونه که هم خود را و هم دیگران را به خطر می‌افکند.

هم اکنون در دنیا این همه جنگ و جدل‌ها و خونریزی‌ها و نابسامانی‌ها که در جوامع بشری دیده می‌شود، همه از این جهت است که مردم روحشان تب کرده یعنی حرارت پول‌دوستی، جاه‌طلبی و شهوت‌پرستی در وجود مرد و زن طغیان کرده و از حدّ تعادل خارج شده است. در نتیجه مشاعر عقلی، مختل گشته و دیوانه‌وار به هم می‌تازند به جان یکدیگر به مال یکدیگر به عرض و ناموس یکدیگر تعدّی و تجاوز می‌کنند و جز پریشان‌گویی و پریشان‌کاری از مردم روز، چیزی دیده نمی‌شود.

## عقل، عامل تعدیل تمایلات

این برای همین است که روحشان تب کرده و از آدم تبار جز هذیان‌گویی و هذیان‌کاری انتظار دیگری نتوان داشت و لذا خداوند حکیم برای اینکه این تمایلات در وجود انسان تعدیل شود عقل را که دارای نیروی تشخیص مصالح و مفاسد است در کنار این تمایلات قرار داده که مفاسد طغیان تمایلات را درک کند، آنگاه اراده را هم به انسان داده که تشخیص و صلاح‌دید عقل را به مرحله‌ی اجرا درآورده و تمایلات را کنترل کند.

حال این اراده بخواهد تعدیل تمایلات بنماید و جلوی طغیان آنها را بگیرد، نیاز به قوت و قدرتی مقاوم دارد که بتواند در مقابل هجوم شهوات و اهواء نفسانی وسوسه‌گر بایستد و از پا در نیاید و گرنه اراده‌ی ضعیف ناتوان رشوه‌خوار شهوات یغماگر به تنهایی نمی‌تواند تعدیل تمایلات نماید، بلکه با کمال ذلت و خواری سر در مقابل اهواء نفسانی فرود آورده و خود اجرا‌کننده‌ی برنامه‌ی شیطانی آنها خواهد بود و به جای اطاعت از عقل، اطاعت از شهوات خواهد کرد. از اینرو خداوند مهربان برای تقویت عقل و اراده‌ی انسان، رجال آسمانی یعنی پیامبران معصوم از هرگونه ضعف و خطا را همراه با کتاب‌های مقدس آسمانی برانگیخت تا تمایلات لازم در وجود انسان را در حد تعادل نگه دارند و در راه مستقیم حق و عدل پیش ببرند. چنانکه فرموده است:

﴿لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...﴾<sup>۱</sup>

ما رسولان خود را همراه با دلایل روشن فرستادیم و کتاب و میزان با آنها نازل کردیم تا مردم بر نامه‌ی قسط و عدل را اجرا نمایند [و مقهور شهوات طغیانگر نباشند]...

پس انسان اگر به حال خود رها شود، هم عقلش ممکن است در تشخیص مصالح دچار خطا و اشتباه گردد و هم اراده‌اش تحت تأثیر شهوات قرار گیرد و لذا انبیاء علیهم‌السلام از طرف خدا مبعوث شده‌اند که به کمک عقل و اراده‌ی انسان بشتابند و انسان نیز از جانب خدایش موظف است تسلیم محض در مقابل انبیاء علیهم‌السلام باشد چه آنها به اراده و تقدیر خدا دارای مقام عصمت و منزّه از هرگونه سهو و خطا و اشتباه می‌باشند و جز حق چیزی بر فکرشان وارد نمی‌شود و بر زبانشان جاری نمی‌گردد و از رفتارشان بروز نمی‌کند.

﴿... لَا يَعْصُونَ اللَّهَ مَا أَمَرَهُمْ وَيَفْعَلُونَ مَا يُؤْمَرُونَ﴾<sup>۱</sup>؛

...هیچگاه از فرمان خدا سرپیچی نمی‌کنند و آنچه را که مأمور به آن شده‌اند انجام می‌دهند.

### مطالعه‌ی داستان انبیاء علیهم‌السلام عبرتی برای خردمندان

از اینرو مطالعه‌ی داستان انبیاء علیهم‌السلام و اندیشیدن در حالات آنها از نظر قرآن کریم وظیفه‌ی اندیشمندان است تا به منزلت آنها در پیشگاه خدا پی ببرند. چنانکه می‌فرماید: ﴿لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ...﴾<sup>۲</sup>؛ در داستان و سرگذشت پیامبران خدا علیهم‌السلام برای خردمندان عبرتی بسیار عظیم هست که انسان با مطالعه‌ی حالات آن مقرّبان درگاه خدا با یک سلسله نیروهای معنوی و امدادهای غیبی آشنا می‌شود و باور می‌کند که پیامبران اگر آن نیروهای معنوی را نداشتند و متکی به آن امدادهای غیبی نبودند، در راه دعوت جامعه‌ی بشر برای حرکت به سوی خدا کوچکترین قدمی نمی‌توانستند بردارند تا چه رسد به اینکه در مقابل جباران عالم بایستند و با خونخوارترین قبایل وحشی مبارزه کنند و آنها را مقهور فکر خود گردانیده و عقاید خودشان را در دل میلیون‌ها نفوس بشری بنشانند در حالی که اکثر آنها از نقاط غیر متمدّن برخاسته و از عوامل تربیت اجتماعی هم به دور بوده‌اند. با دست خالی از ثروت و قدرت ظاهری، با جباران عالم بدون هرگونه سستی و فتور<sup>۳</sup> جنگیده‌اند و افکار خود را یکنواخت به عالمیان عرضه کرده و عقاید خود را در دل میلیون‌ها انسان نشانده‌اند.

این نشان می‌دهد آن کسانی که با ملکوت عالم در ارتباط هستند و متکی به امدادهای غیبی می‌باشند، سرمایه‌ی عظیمی از قوت روح و ثبات عقیده و ایمان در وجودشان هست و برای رسیدن به آن حقایق ثابت و نهان عالم، تن به هر بلا و مصیبتی می‌دهند. در خون طپیدن و در آتش سوختن را با آغوش باز استقبال می‌کنند.

### اطاعت خالصانه‌ی خدا، منشأ قوت و قدرت روحی

در همین آیات گذشته خواندیم: ﴿إِنَّ إِبْرَاهِيمَ كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا وَلَمْ يَكُ مِنَ الْمُشْرِكِينَ﴾<sup>۴</sup>؛ ابراهیم، آن پیامبر عظیم الشان خدا چنان قوت و قدرت روحی و ایمان و صبر

۱- سوره‌ی تحریم، آیه‌ی ۶.

۲- سوره‌ی یوسف، آیه‌ی ۱۱۱.

۳- فتور: سستی.

۴- سوره‌ی نحل، آیه‌ی ۱۲۰.

و ثبات و استقامت در مقابل هجمه‌ی انواع وقایع سنگین از خود نشان داده که خدا از او تعبیر به اَمت کرده است، یعنی یک تنه کار یک اَمت و انبوه جمعیت مجاهد را انجام داده است. آیا ابراهیم علیه السلام از کجا این قوت و قدرت روحی را به دست آورده بود؟ آیه‌ی شریفه جواب می‌دهد: ﴿كَانَ أُمَّةً قَانِتًا لِلَّهِ حَنِيفًا﴾؛ او چون بنده‌ی مطیع محض و فرمانبردار خالص خدایش بوده و حنیف یعنی از همه چیز و همه کس بریده و یک جا به خدا پیوسته و کمترین توجه و اتکایی به غیر خدا نداشته است نمونه‌ای از این قوت روحی را تاریخ اسلام در وجود مبارک حضرت عبدالمطلب جدّ بزرگوار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشان داده است.

### ماجرای لشکرکشی ابرهه

ابرهه، پادشاه بزرگ یمن که دست نشانده‌ی سلطان حبشه بود، در مقام برآمد که با خدا پنجه به پنجه بیفکند و کعبه خانه‌ی خدا را ویران کند. این فکر عصبانی هم از این جهت در او پیدا شد که وقتی یمن را فتح کرد، دید مردم دسته‌دسته به سوی مکه می‌روند، پرسید اینها برای چه آنجا می‌روند؟ گفتند: آنجا خانه‌ی خداست و مردم برای زیارت آن خانه می‌روند. پرسید: آن خانه را از چه ساخته‌اند؟ گفتند: از سنگ و گل. او دستور داد کلیسای بسیار مجللی از سنگ‌های مرمر و سفید و سیاه و سرخ و زرد و خیلی باشکوه ساختند و بعد دستور داد احدی را اجازه‌ی رفتن به مکه ندهند. همه باید دور این کلیسا طواف کنند و معبد همگانی مردم باید این کلیسا باشد.

این فرمان ضربت بسیار سنگین کارگری بود که بر پیکر قومیت عرب فرود آمد؛ چون کعبه مظهر استقلال و مجد و عزت عرب بود و شکست کعبه، مساوی با شکست عرب بود. از اینرو در مقام تحقیر آن کلیسا برآمدند تا آنجا که مرد و زنی داخل کلیسا رفته و آنجا آتش انداختند و کلیسا را آتش زدند. از این جهت ابرهه سخت برآشفته و تصمیم گرفت کعبه را ویران کند. بر اساس این تصمیم با لشکری مجهز که بعضی از سوارانش از فیل استفاده می‌کردند عازم مکه شد که سوره‌ی فیل در قرآن کریم اشاره به این داستان دارد. او وقتی نزدیک مکه رسید، در نقطه‌ای متوقف شد و دستور داد اموال اهل مکه را غارت کنند، در این میان دو بیست شتر از عبدالمطلب غارت شد.

آنگاه کسی را فرستاد که بزرگ مکه را پیدا کند و به او بگوید ما برای جنگ با شما نیامده‌ایم و هیچ کاری با شما نداریم، تمام هدف ما خراب کردن کعبه است و آن را خراب

خواهیم کرد و شما اگر مقاومتی از خود نشان ندادید در امان هستید، ولی اگر یک نفر از شما در مقابل ما مقاومت کند، تمام شهر را ویران می‌کنیم.

قاصد وارد مکه شد و سراغ بزرگ قریش را گرفت، مردم او را به حضور عبدالمطلب راهنمایی کردند (البته این جریان در زمانی است که هنوز رسول اکرم ﷺ به دنیا نیامده است) جد رسول خدا ﷺ عبدالمطلب شخصیت بسیار بزرگوار و موحدی بود. قاصد پیغام را رسانید، عبدالمطلب در پاسخ گفت: ما هرگز در مقام جنگ با شما بر نخواهیم آمد، این خانه هم صاحب دارد، او هرگونه که صلاح بداند، درباره‌ی خانه‌اش عمل خواهد کرد.

### ملاقات عبدالمطلب با ابرهه

آن مرد وقتی این منطق نرم و مسالمت‌آمیز را از بزرگ قریش شنید، خیلی خوشحال شد و گفت: اگر شما خودتان قبول کنید و همراه من تا اردوگاه بیایید و با خود فرماندهی ما صحبت کنید، مناسب‌تر و بهتر خواهد بود.

عبدالمطلب این پیشنهاد را پذیرفت و همراه او به سمت اردوگاه حرکت کرد. وقتی نزدیک اردوگاه رسید، اندکی توقف کرد. ابتدا آن قاصد داخل اردوگاه رفت و به ابرهه فرماندهی لشکر گفت: این شخص که همراه من آمده، از بزرگان قریش است. در خانه‌اش همیشه به روی مردم باز است و سفره‌ی احسان او تاروی کوه‌ها برای پرندگان و وحوش بیابان آماده و گسترده است. بسیار بجاست اگر از او پذیرایی کنید. آنگاه بیرون آمد و همراه عبدالمطلب وارد شد، ابرهه تا چشمش به عبدالمطلب افتاد، سیمای نورانی و قیافه‌ی بسیار جذاب و گیرای او چنان مجذوبش کرد که از تختش پایین آمد و دست عبدالمطلب را گرفت و کنار خود نشاند، آنگاه به مترجمش گفت: از ایشان بپرس اگر حاجتی دارند از من بخواهند.

عبدالمطلب گفت: مأموران شما دو یست شتر از من به غارت برده‌اند دستور دهید آنها را به من برگردانند. او وقتی این حرف را شنید، قیافه‌اش در هم رفت و یک نگاه تحقیرآمیزی به عبدالمطلب کرد و به مترجمش گفت به او بگو من وقتی تو را دیدم، در نظرم بسیار بزرگ و با عظمت آمدی، ولی این درخواست را که کردی، پیش من کوچک و کم ارزش شدی. تو بزرگ قبیله‌ای و من برای ویران کردن کعبه آمده‌ام که مجد و عزت و استقلال شما به آن بستگی دارد. ویران کردن کعبه برابر با ویران کردن استقلال و قومیت شماست. من فکر می‌کردم برای جلوگیری از ویرانی کعبه با من صحبت خواهی کرد، اینک می‌بینم که سخن

از شترهايت به میان آورده و آنها را از من می‌طلبی و اصلاً راجع به کعبه هیچ حرفی نمی‌زنی.

### پاسخ محکم عبدالمطلب به ابرهه

جناب عبدالمطلب يك جمله‌ی بسیار قرص و محکم و پرمحتوا در جواب او فرموده است که مانند ذرّ در تاریخ اسلام و عرب می‌درخشد. فرمود:

(أَنَا رَبُّ الْأَيْلِ وَ لِهَذَا الْبَيْتِ رَبُّ يَمْنَعُهُ)؛<sup>۱</sup>

من صاحب شترم و این خانه هم صاحب دارد و از خانه‌ی خود دفاع می‌کند.

این را گفت و از جا برخاست. این جمله ابرهه را تکان داد و در فکر فرو رفت، ولی برای اینکه خود را نباخته باشد، در حالی که عبدالمطلب بیرون می‌رفت گفت: تو گفتی این خانه صاحب دارد، عبدالمطلب گفت: بله، صاحب دارد. گفت: بسیار خوب حالا من می‌فهمانم که آیا قدرت دست من است یا دست صاحب این خانه. من این خانه را با خاک یکسان می‌کنم تا بفهمید که هیچ کس نمی‌تواند در مقابل قدرت من بایستد. بعد صدازد بیا بید شترهای این مرد را به او برگردانید و لشکر به سمت مکه حرکت کند، عبدالمطلب به مکه بازگشت و دستور داد شهر را خالی کنند و مردم به کوه‌های اطراف پناهنده شوند، در ظرف چند ساعت تمام شهر تخلیه شد و بدون مدافع افتاد.

### مناجات عبدالمطلب در مقابل خانه‌ی کعبه

نیمه شب که صدای ضجّه و شیون زن‌ها و آه و ناله و افغان کودکان گرسنه و تشنه و همه‌می حیوانات در اطراف کوه‌های مکه پیچیده بود و دل هر شنونده را می‌سوزانید، عبدالمطلب با جمعی از بزرگان قریش از کوه‌ها پایین آمدند و وارد شهر شدند، دیدند شهر خاموش است، نه صدایی به گوش می‌رسد و نه چراغی به چشم می‌خورد، تنها کعبه است که با یک دنیا جلال و جبروت سر پای خود ایستاده و سر به آسمان کشیده است. عبدالمطلب در مقابل کعبه ایستاد و نگاهی به قامت کعبه کرد، در حالی که سیلاب اشک از دیدگانش می‌ریخت، آمد مقابل در کعبه، حلقه‌ی آهنین آن را گرفت و اشعاری را خواند که مضمونش این است:

خدایا: هر مخلوقی از خانه‌ی خود دفاع می‌کند، این خانه، خانه‌ی توست؛ دشمن، به خانه‌ات حمله‌ور شده است؛ اگر از خانه‌ات دفاع نکنی، او خانه‌ات را ویران خواهد کرد.

حال، این تو و این خانه‌ات و این هم دشمنی که به خانه‌ات حمله کرده است، ما رفتیم. این جمله را گفت و با قلبی فشرده و اندوه‌بار با همراهانش از شهر بیرون رفت و به یکی از درّه‌های اطراف مکه پناهنده شد.

فردا صبح ابرهه به لشکریانش دستور حرکت به سمت مکه صادر کرد و خودش هم در حالی که سوار بر فیل مخصوصش که محمود نام داشت، با لشکر انبوهش برای در هم کوبیدن و ویران نمودن کعبه از کوه‌های اطراف به سوی مکه سرازیر شدند اما همین که نزدیک کعبه رسیدند، ناگهان دیدند قطعه‌ی ابری زردرنگ از افق بالا آمد و صفحه‌ی آسمان را پوشاند و کم‌کم رنگش قرمز و قرمزتر شد و مانند دریای خون، تمام آسمان را پوشاند و بعد بادی تند آمد و آنچنان بر سینه‌ی فیل‌های لشکریان کوبید که آنها از حرکت بازماندند.

باد و طوفان لحظه به لحظه شدیدتر و سهمگین‌تر شد؛ در همین هنگام دیدند دسته‌دسته پرندگان کوچکی مانند پرستو از اطراف آسمان هجوم آوردند و بالای سر لشکریان صف کشیدند در حالی که هر یک از آنها سه عدد سنگریزه با خود داشت، یک به منقار و دو به چنگال و بنا کردند آن سنگریزه‌ها را بر سر لشکریان ریختن، از زمین باد و طوفان، شن‌ها را بلند می‌کرد و بر سر و روی آنها می‌کوبید و نفس‌ها را تنگ می‌کرد، از بالا هم باران سنگریزه بر سرشان می‌بارید و هلاکشان می‌ساخت.

ابرهه با چشم خود دید که لشکریانش مانند برگ درختان در فصل خزان به روی هم می‌ریزند و زیر دست و پای فیل‌ها می‌روند و نعره می‌کشند و می‌میرند. در همان لحظه خودش هم به آنها ملحق شد و همین که از بین رفتند و زمین از لوث وجودشان پاک شد، ناگهان صدای رعدی بلند شد و باران تندی باریدن گرفت و آن باران تند، اجساد بی‌روح آنان را از بین برد و اطراف کعبه را تطهیر کرد. آسمان باز شد و ابرها کنار رفت و آفتاب بنای درخشیدن گذاشت، آنچنان که گویی اصلاً خبری نبوده است نه اثری از ابرهه باقی مانده و نه نشانی از لشکر و فیل‌هایش. باز همان کعبه است که با یک دنیا جلال و جبروت و عظمت روی پای خود ایستاده و سر به آسمان کشیده است و لذا قرآن می‌فرماید:

﴿أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ ۖ أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ ۖ وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ ۖ تَزِمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ ۖ فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ﴾<sup>۱</sup>



آیا ندیدی که خدایت با اصحاب فیل چه کرد؟ آیا خداوند نقشه‌ی آنها را در ضلالت و تباهی قرار نداد پرنده‌گانی را گروه گروه بر سر آنها فرستاد، این پرنده‌گان آنها را با سنگ‌های کوچکی از سجیل [گیل‌های متحجر] هدف قرار دادند و خدا آنها را مانند کاه خورده شده قرار داد.

### ایمان قوی منشأ شکیبایی حیرت آور انبیاء علیهم‌السلام

منظور اصلی ما ذیل آیه‌ی «وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ» این بود که انبیاء علیهم‌السلام در راه دعوت مردم به سوی خدا که عالی‌ترین خدمت به عالم انسان است، تحمّل انحاء مشقات طاقت فرسا را به جان می‌خریدند و این صبر و شکیبایی عجیب حیرت‌انگیز نشأت گرفته از ایمان قوی و اتکاء روحی آن مقرّبان درگاه خدا به امدادهای غیبی الهی بوده است.

### صبر و شکیبایی، فقط به حول و قوه‌ی الهی

لذا در آیه‌ی مورد بحث خداوند حکیم خطاب به رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾؛ تو هم باید صبر کنی و تمام ناملایمات جسمی و روحی را در راه دعوت مردم متحمّل بشوی و این صبر و شکیبایی نیز جز به حول و قوه‌ی الهی و استمداد از مقام ربوبی امکان‌پذیر نخواهد بود، زیرا ممکن نیست یک نفر بشر عادی که فاقد همه‌گونه امکانات از ثروت و قدرت و نیروی انسانی از قبیله و ارحام و اقارب بوده است، از یک محیط فاسد مُنحطّی برخیزد که مردمش نه دارای علم و فرهنگی بوده‌اند و نه تمدّن و قانونی و نه خبری از آداب و رسوم انسانیت داشته‌اند. مرامشان بت پرستی و اخلاق و رفتارشان قتل و غارت و بی‌عفتی.

آری ممکن نیست یک بشر عادی با این شرایط برخیزد و یک تنه اعلان مبارزه با تمام دنیای بشر بدهد آن هم مبارزه با همه چیزشان، با اعتقاداتشان، با اخلاق و رفتار و گفتارشان، با حکومت‌ها و سیاست‌ها و اجتماعیاتشان و در این مبارزه، فاتح و پیروز هم بشود و عقیده‌ی خود را در دل میلیون‌ها و میلیارد‌ها انسان طیّ قرن‌های متمادی بنشانند.

امروز بیش از چهارده قرن از زمان نهضت او می‌گذرد، شما دو صحنه را در کنار هم بگذارید و با هم مقایسه کنید؛ یک روز در مسجد الحرام تنها سه نفر در کنار کعبه به نماز می‌ایستادند، یکی صاحب همین نهضت، رسول خدا محمد مصطفی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بود، دومی وصی او علی مرتضی علیه‌السلام و سومی همسرش خدیجه‌ی کبری علیها‌السلام در حالی که داخل مسجد الحرام

و اطراف آن از مشرکان و دشمنان لجوج معاند موج می‌زد که آنها را مسخره می‌کردند و انحاء اهانت‌ها درباره‌شان روا می‌داشتند.

امروز ببینید در همان مسجد الحرام و کنار همان کعبه چه غوغایی برپاست، صدها هزار جمعیت در موسم حج دور کعبه به نماز می‌ایستند و با شُکوه و جلالی عجیب به رکوع می‌روند و به سجده می‌افتند. بانگ «اشهدان لا اله الا الله» و «اشهد ان محمداً رسول الله» شان که در فضای شهر مکه می‌پیچد، دل‌ها را می‌لرزاند. آن روز از باب تقویت روحیه‌ی پیامبر اکرم ﷺ خداوند حکیم خطاب به آن حضرت فرمود: ﴿وَإِذَا رَأَى الَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَتَّخِذُونَكَ إِلَّا هُزُوًا...﴾؛ وقتی مردم کافر تو را می‌بینند، تو را به تمسخر و استهزاء می‌گیرند و به یکدیگر می‌گویند: ﴿...أَهَذَا الَّذِي يَذُكُرُ آلِهَتَكُمْ...﴾؛ آیا همین آدم است که سخن از خدایان شما به میان می‌آورد و راجع به آنها حرف‌هایی می‌زند. یعنی فعلاً دوران تمسخر اینهاست، ولی مطمئن باش روزی می‌رسد که جلال و عظمت تو چشم آنها را خیره می‌کند و آنها را به زانو در می‌آورد.

### جنگ با عقاید، خونین‌ترین جنگ‌ها

این نکته هم قابل توجه است که خونین‌ترین جنگ‌ها، جنگ با عقاید است، مردمی که طی ده‌ها و صدها سال عقایدی را در دل جا داده‌اند، کسی بخواهد آن عقاید را از دل‌ها برکند و تبدیل به عقاید دیگری کند، به این سادگی میسر نمی‌شود و چه بسا حاضر می‌شوند که مال و جان بدهند، ولی عقایدشان را از دست ندهند.

حالا پیامبر اکرم ﷺ در اولین قدم نهضت آسمانی‌اش، اعلان جنگ با عقاید داده و فرموده است: «قولوا لا اله الا الله تفلحوا» با همین جمله خط بطلان کشیده روی تمام بت‌ها که قرن‌ها معبود جوامع بشری بوده‌اند و بدیهی است که این سخن، خشم تمام جوامع بشری را علیه او برمی‌انگیزد و همگی به مبارزه‌ی با او برمی‌خیزند، زیرا می‌بینند او تمام معبودهای آباء و اجدادی آنها را باطل و بی‌ارزش می‌داند و می‌گوید: ﴿أَتَعْبُدُونَ مَا تَنْجِتُونَ﴾؛ آیا شما موجودات مرده‌ای را که با دست خود تراشیده‌اید می‌پرستید؟ آیا عقل خود را به کار

۱- سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۳۶.

۲- همان.

۳- سوره‌ی صافات، آیه‌ی ۹۵.

نمی‌اندازید تا دست از مرده پرستی بردارید. ﴿...أَتُمَّا إِلَهُكُمْ إِلَهًا وَاحِدًا...﴾؛ شما که انسانید، یک معبود بیشتر ندارید و او «الله» است که خالق شما و تمام کائنات است.

### پیامبر اکرم ﷺ و تحمّل رنج و مشقت فراوان

می‌بینند او علاوه بر عقاید، تمام اخلاقیات و عادات و آداب و رسوم اجتماعی آنها را از میگساری و رباخواری، زنا و قمار و دخترکشی و... همه را فاسد و انحراف از مسیر انسانیت می‌داند و از مردم می‌خواهد که باید دست از همه‌ی اینها بردارند و لذا اول به سخنان او خندیدند و مسخره‌اش کردند و بعد دیوانه‌اش نامیدند. وقتی دیدند او دست بردار از سخنانش نیست و کم‌کم افرادی را هم دور خود جمع می‌کند، در مقام ضرب و شتم و اذیت و آزارش برآمدند و عاقبت، تصمیم به قتلش گرفتند و یا اینکه از شهر بیرونش کنند.

از اینرو نمی‌شد که یک روز از بیرون به خانه برگردد و بدنش خونین نباشد. یک روز آن قدر سنگ بر بدنش زدند که وقتی به خانه رسید بیهوش افتاد، همسرش خدیجه کنارش نشست و سرش را به دامن گرفت و به مداوای زخم‌هایش پرداخت. در آن حال به هوش آمد و دید خدیجه چشمش گریان است و می‌گوید: جانم فدای تو ای رسول خدا. امروز از دست مردم زیاد صدمه دیدی. فرمود: البته کسی که در راه خدا قدم برمی‌دارد و هدف مقدّسی را تعقیب می‌کند، باید خود را برای تحمّل همه‌گونه رنج و مشقت آماده سازد.

در بیابان گر به شوق کعبه خواهی زد قدم

سرزنش‌ها گر کند خار مغیلان غم مخور



به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقی است

به ارادت بکشم درد که درمانم از اوست

یک روز برای خدیجه خبر آوردند که رسول خدا ﷺ را با سنگ زده و از شهر بیرونش کرده‌اند، حالا در کجا افتاده است نمی‌دانیم. آن همسر با وفا با قلبی سوزان و چشمی گریان همراه علی علیه السلام آب و نانی برداشت و بیرون شهر مکه از این کوه به آن کوه می‌رفت و صدا می‌زد **حبیبی یا محمد ﷺ**. تا رسیدند در میان صخره‌ای، دیدند بیهوش افتاده است.

## هجرت به طائف

یک بار از دست مکی‌ها زیاد آزرده شد، تصمیم گرفت به طائف برود، آنجا شاید زمینه‌ی مناسب برای دعوت به توحید آماده باشد، ولی وقتی وارد طائف شد آنجا به جای اینکه از آن مهمان عالیقدر که با آمدنش برکت و رحمت آورده است پذیرایی کنند و خاک پایش را توتیای چشم خود قرار دهند، چوب‌ها را با میخ تعبیه کرده و حمله به حیات‌بخش عالم بردند و آن قدر زدند که خون از ساق پایش جریان پیدا کرد. بچه‌ها را وداشتند که سنگ زدند و از شهر بیرونش کردند، او در همان حال دست به دعا برداشته بود و به خدایش می‌گفت:

(اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَإِنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ)؛<sup>۱</sup>

خدایا، این قوم من نادانند [به نادانیشان مؤاخذه نفرما و عذاب بر ایشان نازل نکن] بلکه هدایتشان فرما.

این معنای همین آیه است که خدایش می‌فرماید: ﴿وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللَّهِ﴾؛ تو صبر کن و بدان اینگونه صبری که تو از خود نشان می‌دهی، جز با اتکالی به خدا و استمداد از قوه و قدرت الهی امکان‌پذیر نمی‌باشد.

## رعایت اخلاق در همه حال حتی در مواجهه با دشمن

بنابراین: ﴿وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ﴾؛ به خاطر اینکه این مردم به راه نمی‌آیند و به راه جهنم می‌روند اندوهگین مباش و غصه‌ی گمراهی آنها را مخور. ﴿وَلَا تَكُ فِي ضَيْقٍ مِّمَّا يَمْكُرُونَ﴾؛ و از توطئه‌ها و طرح نقشه‌های خطرناک دشمن هم نگران نباش و خود را در تنگنا قرار گرفته مپندار، زیرا تکیه‌گاه تو خداست که در هم شکننده و خنثی‌کننده‌ی همه‌ی توطئه‌ها و نقشه‌هاست.

(إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ)؛

یقیناً خدا با کسانی همراه است که تقوا پیشه کنند و با کسانی که نیکوکارند.

از این آیه‌ی شریفه استفاده می‌شود که امت اسلامی به تبعیت از پیشوای بزرگوارش رسول خدا ﷺ موظف است در همه حال در مواجهه با گروه‌های گوناگون، رعایت تقوا و نیک رفتاری را فراموش نکند، حتی هنگامی که در برابر دشمن توطئه‌گر قرار می‌گیرد، در

عین حالی که وظیفه دارد از هر طریق ممکن به خنثی کردن توطئه‌ی دشمن پردازد و هرگز ضعف و سستی و عقب‌نشینی از خود نشان ندهد، مع‌الوصف در این مرحله نیز اصل عدالت و امانت و تقوا و رعایت اخلاق اسلامی را از یاد نبرد و متوجّه باشد که دارد برای امتثال امر خدا کار می‌کند و هیچ هدفی جز جلب رضای خدا ندارد. خدا هم که فرموده است: ﴿إِنَّ اللَّهَ مَعَ الَّذِينَ اتَّقَوْا وَالَّذِينَ هُمْ مُحْسِنُونَ﴾؛ خدا کسانی را مورد لطف و عنایت خود قرار می‌دهد و به آنها مدد می‌رساند و پیروزشان می‌سازد که متقی و محسن باشند.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ وَوَقِّعْنَا لِمَا تَحَبَّبَ وَ  
تَرْضَى وَاجْعَلْ خَاتِمَةَ أَمْرِنَا خَيْرًا؛

وَالسَّلَامَ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتِهِ

پایان تفسیر سوره‌ی نحل